

تذکرہ سید محمد حسن طباطبائی
فی علائم الظہور

آیت اللہ حاج سید محمد حسن طباطبائی میرجہانی
تحقیق: سعید عرفانیان - محمد جواد اسلامی

جلد سوم



۵۶۲۷۶۸

في علائم الظهور

آیت اللہ حاج سید محمد حسن میرجہانی طباطبائی رحمۃ اللہ علیہ

تحقیق: سعید عرفانیان - محمد جواد اسلامی



فہرست مطالب

جزء سوم کتاب

نوائب الدهور در علامات ظہور ولی عصرؑ / ۱۹

- ۲۲..... بخش ہفتم: در احادیث صادقہ
- ۲۲..... ۳۶۴ / حدیث اول
- ۲۳..... ۳۶۵ / حدیث دوم
- ۲۴..... ۳۶۶ / حدیث سوم
- ۲۵..... ۳۶۷ / حدیث چہارم
- ۲۵..... ۳۶۸ / حدیث پنجم
- ۲۶..... ۳۶۹ / حدیث ششم
- ۲۶..... ۳۷۰ / حدیث ہفتم
- ۲۸..... ۳۷۱ / حدیث ہشتم
- ۲۸..... ۳۷۲ / حدیث نہم
- ۲۹..... ۳۷۳ / حدیث دہم

- ٣٠..... / ٣٧٤ / حديث يازدهم
- ٣١..... / ٣٧٥ / حديث دوازدهم
- ٣٢..... / ٣٧٦ / حديث سيزدهم
- ٣٣..... / ٣٧٧ / حديث چهاردهم
- ٣٣..... / ٣٧٨ / حديث پانزدهم
- ٣٤..... / ٣٧٩ / حديث شانزدهم
- ٣٤..... / ٣٨٠ / حديث هفدهم
- ٣٥..... / ٣٨١ / حديث هجدهم
- ٣٦..... / ٣٨٢ / حديث نوزدهم
- ٣٧..... / ٣٨٣ / حديث بيستم
- ٣٩..... / ٣٨٤ / حديث بيست و يكم
- ٤١..... / ٣٨٥ / حديث بيست و دوم
- ٤٨..... / ٣٨٦ / حديث بيست و سوم
- ٤٨..... / ٣٨٧ / حديث بيست و چهارم
- ٤٨..... / ٣٨٨ / حديث بيست و پنجم
- ٤٩..... / ٣٨٩ / حديث بيست و ششم
- ٥٠..... / ٣٩٠ / حديث بيست و هفتم
- ٥٠..... / ٣٩١ / حديث بيست و هشتم
- ٥١..... / ٣٩٢ / حديث بيست و نهم
- ٥٣..... / ٣٩٣ / حديث سي ام
- ٥٣..... / ٣٩٤ / حديث سي و يكم
- ٥٤..... / ٣٩٥ / حديث سي و دوم
- ٥٤..... / ٣٩٦ / حديث سي و سوم
- ٥٥..... / ٣٩٧ / حديث سي و چهارم

۵۶	۳۹۸ / حدیث سی و پنجم
۵۸	موعظہ مؤلف فقیر
۶۰	۳۹۹ / حدیث سی و ششم
۶۲	۴۰۰ / حدیث سی و چہارم
۶۲	۴۰۱ / حدیث سی و پنجم
۶۳	۴۰۲ / حدیث سی و ششم
۶۳	۴۰۳ / حدیث سی و ہفتم
۶۴	۴۰۴ / حدیث سی و ہشتم
۶۵	۴۰۵ / حدیث سی و نہم
۶۵	۴۰۶ / حدیث چہلم
۶۵	۴۰۷ / حدیث چہل و یکم
۶۶	۴۰۸ / حدیث چہل و دوم
۶۶	۴۰۹ / حدیث چہل و سوم
۶۷	۴۱۰ / حدیث چہل و چہارم
۶۷	۴۱۱ / حدیث چہل و پنجم
۶۸	۴۱۲ / حدیث چہل و ششم
۶۸	۴۱۳ / حدیث چہل و ہفتم
۶۹	۴۱۴ / حدیث چہل و ہشتم
۶۹	۴۱۵ / حدیث چہل و نہم
۷۰	۴۱۶ / حدیث پنجاہم
۷۲	۴۱۷ / حدیث پنجاہ و یکم
۷۲	۴۱۸ / حدیث پنجاہ و دوم
۷۳	۴۱۹ / حدیث پنجاہ و سوم
۷۴	۴۲۰ / حدیث پنجاہ و چہارم
۷۵	۴۲۱ / حدیث پنجاہ و پنجم

٧٦.....	٤٢٢ / حديث پنجاه و ششم.
٧٧.....	٤٢٣ / حديث پنجاه و هفتم.
٧٨.....	٤٢٤ / حديث پنجاه و هشتم.
٧٨.....	٤٢٥ / حديث پنجاه و نهم.
٧٩.....	٤٢٦ / حديث شصت.
٧٩.....	٤٢٧ / حديث شصت و يكم.
٨٠.....	٤٢٨ / حديث شصت و دوم.
٨٠.....	٤٢٩ / حديث شصت و سوم.
٨٢.....	٤٣٠ / حديث شصت و چهارم.
٩٥.....	٤٣١ / حديث شصت و پنجم.
٩٦.....	٤٣٢ / حديث شصت و ششم.
٩٦.....	٤٣٣ / حديث شصت و هفتم.
٩٧.....	٤٣٤ / حديث شصت و هشتم.
٩٧.....	٤٣٥ / حديث شصت و هشتم.
٩٩.....	٤٣٦ / حديث شصت و نهم.
١٠١.....	٤٣٧ / حديث هفتادم.
١٠٤.....	٤٣٨ / حديث هفتاد و يكم.
١٠٥.....	٤٣٩ / [حديث] هفتاد و دوم.
١٠٥.....	٤٤٠ / حديث هفتاد و سوم.
١٠٦.....	٤٤١ / حديث هفتاد و چهارم.
١٠٦.....	٤٤٢ / حديث هفتاد و پنجم.
١٠٧.....	٤٤٣ / حديث هفتاد و ششم.
١٠٧.....	٤٤٤ / حديث هفتاد و هفتم.
١٠٨.....	٤٤٥ / حديث هفتاد و هشتم.
١٠٨.....	٤٤٦ / حديث هفتاد و نهم.

- ۱۰۹..... / ۴۴۷ [حدیث] هشتماد
- ۱۰۹..... / ۴۴۸ حدیث هشتماد و یکم
- ۱۱۰..... / ۴۴۹ حدیث هشتماد و دوم
- ۲۸۳..... بخش هشتم: از کتاب نوائب الدهور [در اخبار کاظمیه]
- ۲۸۳..... / ۴۵۰ حدیث اول
- ۲۸۳..... / ۴۵۱ حدیث دوم
- ۲۸۴..... / ۴۵۲ حدیث سوم
- ۲۸۶..... / ۴۵۳ حدیث چهارم
- ۲۸۷..... / ۴۵۴ حدیث پنجم
- ۲۸۸..... / ۴۵۵ حدیث ششم
- ۲۸۸..... / ۴۵۶ حدیث هفتم
- ۲۸۹..... / ۴۵۷ حدیث هشتم
- ۲۹۰..... / ۴۵۸ حدیث نهم
- ۲۹۰..... / ۴۵۹ حدیث دهم
- ۲۹۱..... / ۴۶۰ حدیث یازدهم
- ۲۹۲..... / ۴۶۱ حدیث دوازدهم
- ۲۹۳..... / ۴۶۲ حدیث سیزدهم
- ۲۹۴..... / ۴۶۳ حدیث چهاردهم
- ۲۹۵..... / ۴۶۴ حدیث پانزدهم
- ۲۹۵..... قسمت دوم از بخش هشتم در اخبار رضویه
- ۲۹۵..... / ۴۶۵ حدیث اول
- ۲۹۶..... / ۴۶۶ حدیث دوم
- ۲۹۸..... / ۴۶۷ حدیث سوم

- ۲۹۸..... ۴۶۸ / حدیث چهارم
- ۲۹۹..... ۴۶۹ / حدیث پنجم
- ۲۹۹..... ۴۷۰ / حدیث ششم
- ۳۰۰..... ۴۷۱ / حدیث هفتم
- ۳۰۰..... ۴۷۲ / حدیث هشتم
- ۳۰۱..... ۴۷۳ / حدیث نهم
- ۳۰۱..... ۴۷۴ / حدیث دهم
- ۳۰۲..... ۴۷۵ / حدیث یازدهم
- ۳۰۳..... ۴۷۶ / حدیث دوازدهم
- ۳۰۴..... ۴۷۷ / حدیث سیزدهم
- ۳۰۵..... قسم سوم از بخش هشتم در اخبار تقویّه
- ۳۰۵..... ۴۷۸ / حدیث اول
- ۳۰۶..... ۴۷۹ / حدیث دوم
- ۳۰۸..... ۴۸۰ / حدیث سوم
- ۳۱۰..... ۴۸۱ / حدیث چهارم
- ۳۱۱..... ۴۸۲ / حدیث پنجم
- ۳۱۳..... ۴۸۳ / حدیث ششم
- ۳۱۴..... بخش نهم: کتاب نواب الدهور [در اخبار تقویّه]
- ۳۱۴..... ۴۸۴ / حدیث اول
- ۳۱۴..... ۴۸۵ / حدیث دوم
- ۳۱۵..... قسمت دوم از بخش نهم [در اخبار عسکریه]
- ۳۱۵..... ۴۸۶ / حدیث اول
- ۳۱۸..... ۴۸۷ / حدیث دوم

۳۱۹.....	۴۸۸ / حدیث سوم
۳۲۰.....	۴۸۹ / حدیث چهارم
۳۲۰.....	۴۹۰ / حدیث پنجم
۳۲۱.....	۴۹۱ / حدیث ششم
۳۲۳.....	قسمت سوم: اخبار قائمیه
۳۲۳.....	۴۹۲ / حدیث اول
۳۳۵.....	۴۹۳ / حدیث دوم
۳۴۲.....	۴۹۴ / حدیث سوم
۳۶۰.....	۴۹۵ / حدیث چهارم
۳۶۱.....	۴۹۶ / حدیث پنجم
۳۶۳.....	پایان بخش نهم از دوازده بخش کتاب نواب الدهور
۳۶۴.....	بخش دهم: در اخبار صحابیه و تابعیه
۳۶۴.....	۴۹۷ / خبر اول
۳۶۴.....	۴۹۸ / خبر دوم
۳۶۵.....	۴۹۹ / خبر سوم
۳۶۶.....	۵۰۰ / خبر چهارم
۳۶۶.....	۵۰۱ / خبر پنجم
۳۶۷.....	۵۰۲ / خبر ششم
۳۶۷.....	۵۰۳ / خبر هفتم
۳۶۸.....	۵۰۴ / خبر هشتم
۳۶۸.....	۵۰۵ / خبر نهم
۳۶۸.....	۵۰۶ / خبر دهم
۳۶۹.....	۵۰۷ / خبر یازدهم

٣٦٩.....	٥٠٨ / خبر دوازدهم
٣٧٠.....	٥٠٩ / خبر سیزدهم
٣٧٠.....	٥١٠ / خبر چهاردهم
٣٧١.....	٥١١ / خبر پانزدهم
٣٧١.....	٥١٢ / خبر شانزدهم
٣٧٢.....	٥١٣ / خبر هفدهم
٣٧٢.....	٥١٤ / خبر هجدهم
٣٧٣.....	٥١٥ / خبر نوزدهم
٣٧٣.....	٥١٦ / خبر بیستم
٣٧٤.....	٥١٧ / خبر بیست و یکم
٣٧٦.....	٥١٨ / خبر بیست و دوم
٣٧٦.....	٥١٩ / خبر بیست و سوم
٣٧٦.....	٥٢٠ / خبر بیست و چهارم
٣٧٧.....	٥٢١ / خبر بیست و پنجم
٣٧٧.....	٥٢٢ / خبر بیست و ششم
٣٧٨.....	٥٢٣ / خبر بیست و هفتم
٣٧٨.....	٥٢٤ / خبر بیست و هشتم
٣٧٩.....	٥٢٥ / خبر بیست و نهم
٣٧٩.....	٥٢٦ / خبر سی ام
٣٨٠.....	٥٢٧ / خبر سی و یکم
٣٨١.....	٥٢٨ / خبر سی و دوم
٣٨١.....	٥٢٩ / خبر سی و سوم
٣٨٢.....	٥٣٠ / خبر سی و چهارم
٣٨٢.....	٥٣١ / خبر سی و پنجم

۳۸۲	۵۳۲ / خبر سی و ششم
۳۸۳	۵۳۳ / خبر سی و ہفتم
۳۸۳	۵۳۴ / خبر سی و ہشتم
۳۸۳	۵۳۵ / خبر سی و نہم
۳۸۷	۵۳۶ / خبر چہلم
۳۸۸	۵۳۷ / خبر چہل و یکم
۳۸۸	۵۳۸ / خبر چہل و دوم
۳۸۹	۵۳۹ / خبر چہل و سوم
۳۸۹	۵۴۰ / خبر چہل و چہارم
۳۹۰	۵۴۱ / خبر چہل و پنجم
۳۹۰	۵۴۲ / خبر چہل و ششم
۳۹۰	۵۴۳ / خبر چہل و ہفتم
۳۹۳	۵۴۴ / خبر چہل و ہشتم
۳۹۳	۵۴۵ / خبر چہل و نہم
۳۹۴	۵۴۶ / خبر پنجاہم
۳۹۵	۵۴۷ / خبر پنجاہ و یکم
۳۹۶	۵۴۸ / خبر پنجاہ و دوم
۳۹۷	۵۴۹ / خبر پنجاہ و سوم
۳۹۷	۵۵۰ / خبر پنجاہ و چہارم
۳۹۸	۵۵۱ / خبر پنجاہ و پنجم
۳۹۸	۵۵۲ / خبر پنجاہ و ششم
۳۹۹	۵۵۳ / خبر پنجاہ و ہفتم
۴۰۰	۵۵۴ / خبر پنجاہ و ہشتم
۴۰۳	۵۵۵ / خبر پنجاہ و نہم
۴۰۶	۵۵۶ / خبر شصتم

جزء چهارم کتاب

نواب الدهور در علائم ظهور حجت منتظر

- بخش یازدهم: [در اخبار کهنه و منجمین و اهل شهود] ۴
- گفتار اول ۴
- گفتار دوم ۸
- گفتار سوم ۱۳
- گفتار چهارم ۲۲
- کلمات محیی الدین ۲۲
- گفتار پنجم ۲۵
- گفتار ششم ۳۰
- گفتار هفتم ۳۵
- گفتار هشتم ۳۹
- گفتار نهم ۴۴
- گفتار دهم ۴۵
- گفتار یازدهم ۴۵
- گفتار دوازدهم ۴۶
- بخش دوازدهم ۵۶
- بهره اول ۵۶
- اخبار اشعیا راجع به بابل و عراق ۶۳
- کیفیت خواندن آیات صفحه ۶۶ ۷۰
- اخبار شعیای نبی بشارت به ظهور حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - ۹۳
- بهره دوم ۹۹

۱۰۲.....	برهان دوم.....
۱۰۵.....	برهان سوم.....
۱۰۸.....	برهان چهارم.....
۱۲۳.....	برهان پنجم.....
۱۲۶.....	برهان ششم.....
۱۳۷.....	بهره سوم از بخش دوازدهم.....
۱۵۲.....	فائده.....
۱۵۳.....	بشارت دیگر از زیور.....
۱۵۵.....	بشارت دیگر از زیور داود.....
۱۶۳.....	بیان فیہ التبیان.....
۱۶۵.....	بهره چهارم از بخش دوازدهم.....
۱۷۱.....	بهره پنجم اخبار دانیال.....
۱۸۴.....	بشارت دیگر: رؤیای دانیال.....
۱۹۵.....	و اما خواب دوم دانیال.....
۱۹۸.....	در بیان توضیح و شرح این رؤیا.....
۲۰۴.....	خواب دیگر دانیال.....
۲۰۴.....	راجع به علائم آخرالزمان.....
۲۰۸.....	باب دوازدهم از کتاب دانیال.....
۲۰۹.....	بهره ششم از بخش دوازدهم.....
۲۱۷.....	بشارت دیگر از کتاب حَبَقُوق.....
۲۲۸.....	بهره هفتم از بخش دوازدهم.....
۲۳۳.....	حرف الف.....
۲۳۵.....	حرف باء.....
۲۳۷.....	و اما حرف لام.....
۲۳۸.....	و اما حرف میم.....

- ۲۴۰..... واما حرف نون.....
- ۲۴۵..... واما حرف سين.....
- ۲۴۸..... واما حرف عين.....
- ۲۴۹..... حرف فاء.....
- ۲۵۰..... حرف صاد.....
- ۲۵۱..... حرف قاف.....
- ۲۵۲..... حرف راء.....
- ۲۵۳..... حرف شين.....
- ۲۵۴..... حرف تاء.....
- ۲۵۵..... حرف تاء از قسمت دوم.....
- ۲۵۶..... واما حرف شين از قسمت دوم.....
- ۲۵۷..... واما حرف راء.....
- ۲۵۸..... واما حرف قاف.....
- ۲۵۹..... واما حرف صاد.....
- ۲۶۲..... واما قسمت سوم.....
- ۲۶۳..... حرف ياء از قسمت سوم وحي كودك.....
- ۲۶۳..... واما حرف كاف.....
- ۲۶۴..... واما حرف لام.....
- ۲۶۵..... واما حرف ميم.....
- ۲۶۶..... بهره هشتم از بخش دوازدهم.....
- ۲۶۷..... بهره نهم از بخش دوازدهم.....
- ۲۷۰..... در اخبار حكی نبی.....
- ۲۷۳..... بهره يازدهم از بخش دوازدهم.....
- ۲۸۴..... بهره دوازدهم از بخش دوازدهم.....
- ۲۸۷..... تبصره.....

۲۸۸.....	بهره سیزدهم از بخش دوازدهم
۲۹۰.....	بهره چهاردهم از بخش دوازدهم
۲۹۴.....	بهره پانزدهم از بخش دوازدهم در بشارات وارده در انجیل متی
۳۰۰.....	بشارت دیگر از انجیل یوحنا
۳۰۵.....	استدلال بر بطلان قول قسّیس در ینابیع بنا بر گفته مرحوم فخرالاسلام به چندین وجه
۳۱۱.....	فائده
۳۱۹.....	فهرست مندرجات جلد سوم

نمایه‌ها / ۳۳۳

۳۳۵.....	نمایه آیات
۳۵۱.....	نمایه احادیث
۳۸۳.....	نمایه اشخاص
۴۱۷.....	نمایه مکان‌ها
۴۲۷.....	نمایه کتاب‌ها
۴۴۳.....	نمایه اشعار فارسی
۴۴۵.....	نمایه اشعار عربی
۴۴۷.....	فهرست منابع

جزء سوم کتاب

نوائب الدهور

در علامات ظهور ولی عصر

- ارواحنا فداه -

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي دلّ على ذاته بذاته، وتنزه عن مجانسة مخلوقاته، وتجلّى لعباده بآياته،
والصلاة والسلام على مبلغ رسالاته، وناشر كلماته، ومظهر صفاته، ومعلم كتابه وحكمته،
أبي القاسم محمد ﷺ، سيّما مجدّد الكتاب والسنة، طاوس أهل الجنة، من لونه لون عربيّ،
وجسمه جسم إسرائيليّ، وفي خده الأيمن خال كأنه فتاة مسك على رضاة عنبر، العدل
المؤمّل، والإمام المنتظر، خليفة الرحمن، وشريك القرآن، وقاطع البرهان، صاحب العصر
والزمان، م ح م د بن الحسن العسكريّ - عجل الله تعالى فرجه، وسهّل الله مخرجه -، ولعنة
الله على أعدائهم أجمعين إلى قيام يوم الدين.

أما بعد، خاطر نشان می نماید بنده شرمنده، محمد حسن میرجهانی طباطبایی بن
علی بن قاسم محمد آبادی جرقویی اصفهانی، مقيم عاصمة تهران - عفی الله عن
جرائمه - که: این است جزء سوم از کتاب نوائب الدهور در علامات ظهور که پس از اتمام
جزء دوم به یاری خدای تعالی قدم اقدام را برای جمع و تألیف و ترصیف مقدم داشته
و توفیق پایان رسانیدن آن را از ذات اقدس احدیت - جلّت عظمته - می خواهم و از
باطن ولایت کلیّه مدد می طلبم، ولا حول ولا قوّة إلا بالله العلیّ العظیم، وصلى الله على
محمد وآله الطاهرين.

بخش هفتم

در احادیث صادقیه

از دوازده بخش کتاب نواب الدهور در بیان اخبار و احادیثی است که از کشف رموز حقایق، حجّت و امام ششم، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده راجع به علامات آخرالزمان و آثار قیام حجّت منتظر - عجل الله تعالی فرجه .

۳۶۴ / حدیث اول

در کتاب کشف المحجّة در باب فضل کتابت فرموده که: قال الصادق علیه السلام للمفضّل: اکتب وبتّ علمک فی إخوانک. فإن متّ فأورث کتبک بنیک؛ فإنّه یأتی علی الناس زمان هرج لایانسون^۱ فیہ إلاّ بکتبهم^۲؛

یعنی: فرمود حضرت صادق علیه السلام به مفضّل که: بنویس معلومات خود را و انتشار ده علمت را در میان برادرانت. پس هرگاه زمان مردن تو برسد، میراث بگذار نوشته‌های خود را برای پسرانت که می‌آید مردم را زمان فتنه و خونریزی که انس نگیرند در آن زمان مگر به کتاب‌ها و نوشته‌های خودشان.

مؤلف گوید که: نعمت نوشتن یکی از نعمت‌های بزرگ الهیه است و به نوشتن علوم در دنیا باقی می‌ماند و اگر آلات نوشتن و نویسندگی در میان مردمان نمی‌بود، علمی در دنیا باقی نمی‌ماند و هرگز جهان آباد نمی‌شد و شبهه‌ای نیست که هستی عالم منوط به هستی علم است و هستی علم منوط به نوشتن و نگاه داشتن آن است و شکی نیست که انسان ملازم با نسیان و فراموش کاری است.

فلذا اگر نوشتن در کار نبود، بنیان دانش و علم ویران می‌شد. پس بقای جهان به

۱. در مصدر: (ما یانسون).

۲. کشف المحجّة لثمره المهجّة، ص ۳۵، و.ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۵۲، ح ۱۱؛ وسائل الشیعة، ج ۱۸، ص ۵۶، ح ۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۵۰، ح ۲۷.

وجود عالم است و بقای عالم به معلومات است و بقای معلومات به نوشتجات است.

در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت

و از حضرت رسول ﷺ روایت شده که فرمود: قِيدُوا الْعِلْمَ. قیل: وما تقيده؟ قال: كتابته؛ یعنی: ببندید علم را. به او گفته شد که: بستن علم چگونه است؟ فرمود: به نوشتن آن است.

و نیز از حضرت صادق ﷺ روایت شده که فرمود: اکتبوا؛ فإنيكم لا تحفظون إلا بالكتاب؛^۱ یعنی: بنویسید؛ زیرا که شما نگاه نمی‌دارید چیزی را مگر به نوشتن. خلاصه کلام: اخبار در باب نوشتن بسیار وارد شده و نوشتن اخبار و آثار در زمان پیغمبر ﷺ و ائمه اطهار ﷺ مرسوم بوده و به شنیدن تنها بسا قناعت نمی‌کردند.

۳۶۵ / حدیث دوم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۲ طبع تبریز، به سند خود از ابی حمزه ثمالی روایت کرده که گفت: گفتم به ابی عبدالله - یعنی: حضرت صادق ﷺ - که ابی جعفر - یعنی: حضرت باقر ﷺ - می‌فرمود: خروج سفیانی حتمی است و طلوع آفتاب از مغرب حتمی است و چیزهای دیگری بود که می‌فرمود از حتمیات است.

فقال أبو عبد الله: واختلاف بني فلان من المحتوم، وقتل النفس الزكية من المحتوم، وخروج القائم من المحتوم. قلت: وكيف يكون النداء؟ قال: ينادي منادٍ من السماء أول النهار يسمعه كل قوم بالسنتهم: ألا، إن الحق في عليّ وشيعته، ثم ينادي إبليس في آخر النهار من الأرض: إن الحق في عثمان وشيعته. فعند ذلك يرتاب المبطلون؛^۲

۱. ر.ک: مستدرک حاکم، ج ۱، ص ۱۰۶؛ منية المرید، ص ۳۴۰؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۵۱-۱۵۲، ح ۳۵.
 ۲. ر.ک: الأصول الستة عشر (اصل عاصم بن حمید حنّاط)، ص ۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۱۵۳، ح ۴۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۸۵، ح ۴ و ص ۴۱۳، ح ۴.
 ۳. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۳۵، ح ۴۲۵، و نیز ر.ک: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۶۱، ح ۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۸۸-۲۸۹، ح ۲۷.

یعنی: فرمود: ندا می‌کند ندا کننده‌ای از آسمان در اوّل روز که می‌شنوند آن را هر گروهی به زبان‌های خودشان، که: آگاه باشید بدرستی که حق با علی و شیعیان اوست. پس از آن ندا می‌کند شیطان در آخر روز از زمین که: حق با عثمان و شیعیان اوست. پس در این هنگام در شک می‌افتند داخل شوندگان در باطل.

نگارنده گوید: مراد از عثمان، عثمان بن عنبسه اموی ملعون است که نام سفیانی است، و در این حدیث بعضی از علامات حتمیه تصریح شده:

اوّل: خروج سفیانی.

دوم: طلوع آفتاب از مغرب.

سوم: اختلاف بنی عباس.

چهارم: کشته شدن نفس زکیّه.

پنجم: خروج قائم.

ششم: ندای آسمانی در اوّل روز که ندا کننده جبرئیل است و ندای زمینی در اوّل شب که ندای شیطان است.

و مراد از نفس زکیّه در این جا محمد بن الحسن است که در میان رکن و مقام کشته می‌شود در پانزده روز قبل از قیام قائم علیه السلام، و طلوع آفتاب از مغرب از علامات قیامت کبراست، و ممکن است قبل از قیامت صغرا هم چنین علامتی ظاهر شود، ولی از علامات حتمیه نیست. آنچه مسلم است طلوع آفتاب از مغرب از علامات حتمیه قیامت کبراست.

۳۶۶ / حدیث سوم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۲، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

خمس قبل قیام القائم من العلامات: الصیحة، والسفیانی، والخسف بالبداء، وخروج

الیمانی، وقتل النفس الزکیّة؛^۱

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۳۶-۴۳۷، ح ۴۲۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۰۹، ح ۴۹.

یعنی: پنج علامت پیش از قیام قائم (ﷺ) خواهد بود از علامات و نشانه‌ها: ندای آسمانی و خروج سفیانی و به زمین فرو رفتن لشکر سفیانی در بیابان بین مکه و مدینه و خروج یمانی و کشته شدن نفس زکیه.

۳۶۷ / حدیث چهارم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۲، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 لا یخرج القائم حتی یخرج اثنا عشر من بنی هاشم کلهم یدعو الی نفسه؛^۱
 یعنی: بیرون نمی‌آید قائم (ﷺ) تا این که بیرون بیایند دوازده نفر از بنی هاشم که همه آنها مردم را به سوی خود دعوت کنند - یعنی: ادعای امامت کنند.
 دانسته باد که بیشتر از این دوازده نفر تا به حال دعوی امامت کرده‌اند برای خود و بقیه در مدت دو سال تقریباً قبل از ظهور مدعی خواهند شد و مراد از خروج ایشان قیام کردن ایشان است، نه فقط ادعای امامت کردن.

۳۶۸ / حدیث پنجم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۶، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 لیس بین قیام القائم و بین قتل النفس الزکیة إلا اثني عشر^۲ لیلۃ؛^۳
 یعنی: نیست در میان قیام قائم و میان کشته شدن نفس زکیه فاصله‌ای مگر دوازده شب.

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۳۷، ح ۴۲۸، و نیز ر.ک: ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۲: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۰: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۶۲، ذیل حدیث ۶۳: كشف الفمّة، ج ۳، ص ۲۵۷: صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۴۹: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۰۹، ح ۴۷: إلیام الناصب، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲. در مصادر: (إلا خمس عشرة).

۳. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۵، ح ۴۴۰، و نیز ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۴۹، ح ۲: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۰۳، ح ۳۰.

۳۶۹ / حدیث ششم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۶، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
خروج الثلاثة - الخراسانی والسفینانی والیمانی - فی سنة واحدة فی شهر واحد فی یوم
واحد، و لیس فیها رایة بأهدی من رایة الیمانی؛^۱

یعنی: خروج سه نفر - خراسانی و سفینانی و یمانی - در یک سال و در یک ماه و در
یک روز خواهد بود و در میان این سه پرچمی هدایت کننده تر از پرچم یمانی نیست.

۳۷۰ / حدیث هفتم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۷، به سند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت: شنیدم از
حضرت صادق علیه السلام که فرمود:

من یضمن لی موت عبد الله أضمن له القائم، ثم قال: إذا مات عبد الله، لم یجتمع الناس
بعده علی أحد ولم یتناه هذا الأمر دون صاحبکم - إن شاء الله -، و یذهب ملک السنین
و یصیر ملک الشهور والأیام، فقلت: یطول ذلك؟ قال: کلاً؛^۲

یعنی: کسی که ضامن شود برای من مردن عبدالله را، ضامن می شوم برای او قائم
را. پس فرمود: وقتی که عبدالله مرد، جمع نمی شوند مردمان بعد از او بر احدی و
منتهی نمی شود این امر - یعنی: سلطنت و حکومت - به غیر از صاحب شما - یعنی:
قائم علیه السلام - اگر بخواهد خدا و پادشاهی سالیانه از بین می رود و سلطنت ها ماه و روزی
می شود - یعنی: مدت پادشاهی ها به سال نمی کشد، بلکه ماه و روزی می شود. پس
عرض کردم: طول می کشد آن؟ فرمود: حاشا که طولانی شود.

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۶-۴۴۷، ح ۴۴۳، و نیز ر.ک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۴؛
الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۶۳، ذیل حدیث ۶۳؛ كشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲،
ص ۲۱۰، ح ۵۲.

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۷، ح ۴۴۵، و نیز ر.ک: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۶۳، ذیل حدیث ۶۳؛
العدد القویّة، ص ۷۷، ح ۱۳۰؛ الدرّ النظیم، ص ۷۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۰، ح ۵۴.

مؤلف حقیر گوید: بعضی گمان کرده‌اند که مراد حضرت از این عبدالله مستعصم عباسی آخر خلفای بنی عباس است و خلافت بنی عباس به او خاتمه یافته همچنان که افتتاح خلافت در بنی عباس نیز به نام عبدالله شده که مراد ابو جعفر منصور دوانیقی باشد که نام او عبدالله بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس است - چنان که علامه مجلسی اعلی الله مقامه در سیزدهم بحار الأنوار تصریح به آن فرموده -^۱ و لکن آنچه به نظر قاصر می‌رسد و از این حدیث شریف استنباط کرده‌ام با برخورد به بعضی از احادیث و اخبار دیگر خلاف تصریح ایشان فهمیده می‌شود از چند جهت:

اول: صریح ظاهر فرمایش حضرت صادق علیه السلام به قول خود که فرموده: من یضمن لی موت عبد الله أضمن له القائم، که ظهور در مردن عبدالله دارد نه کشته شدن و حال آن که مستعصم کشته شد و به مرگ طبیعی نمرد.

دوم: فرمایش آن حضرت: إذا مات عبد الله لم یجتمع الناس بعده علی أحد، که تصریح است بر این که مردمان بعد از مردن او به احدی سر فرو نمی‌آورند که خلیفه و سلطان ایشان باشد و زمامداری ایشان را عهده‌دار شود و حال آن که به شهادت تواریخ و سیر بعد از کشته شدن عبدالله مستعصم بسیاری در شامات و عراق سلطنت داشته و حکومت کرده‌اند و در عصر حاضر هم حکومت و سلطنت دارند.

و اگر کسی ایراد کند که: شاید مراد حضرت این بوده که از بنی عباس احدی صاحب ملک و پادشاهی نشود، می‌گویم: از ظاهر فرمایش آن حضرت چنین فهمیده نمی‌شود؛ زیرا که به قاعده اهل ادبیت که گفته‌اند: «نکره در سیاق نفی مفید عموم است» انحصار دادن بنی عباس از آن فهمیده نمی‌شود؛ زیرا که لفظ «أحد» در متن حدیث نکره است که بعد از نفی واقع شده. پس این ایراد وارد نیست.

سوم: از ظاهر فرموده حضرت که گفته است: ولم یتناه هذا الأمر دون صاحبکم، چنین استفاده می‌شود که بعد از عبدالله نام برده شده امر حکومت و سلطنت با حضرت صاحب الامر خواهد بود.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۳، ذیل شماره ۶۴.

پس بنا بر این نمی توانیم عبدالله وارد در حدیث را با مستعصم تطبیق کنیم، بلکه احتمال می رود که مراد عبدالله نام دیگری باشد از دودمان بنی عباس معروف بنا بر اظهر، یا از بنی عباس بن مرداس باشد. چنان که ظاهر بعضی اخبار است که بعد از این در این کتاب ذکر می شود. و این عبدالله شاید همان عبدالله باشد که قیام او مقارن با قیام سفیانی است که با او جنگ خواهد کرد. چنان که صریح خبر عمار است که نقل کرده می شود، ان شاء الله تعالی.

۳۷۱ / حدیث هشتم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۷، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
لا یكون فساد ملك بني فلان حتى یختلف سیفا بني فلان. فإذا اختلف، كان عند ذلك فساد ملکمهم!^۱

یعنی: ملک بنی فلان فاسد نمی شود. یعنی: بنی عباس. تا وقتی که مختلف شود دو شمشیر بنی فلان (شاید مراد دو شمشیر ربیعی و جرهمی، یا اصهب و ابقع باشد). پس چون این دو شمشیر با یکدیگر رد و بدل شد، آن وقت ملک ایشان فاسد خواهد شد.

۳۷۲ / حدیث نهم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۷، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
لا یذهب ملك هؤلاء حتى یستعرضوا الناس بالكوفة يوم الجمعة. لکأني أنظر إلى رؤوس تندر في ما بین المسجد وأصحاب الصابون.^۲

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۷-۴۴۸، ح ۴۴۶، و نیز رک: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۶۴، ذیل حدیث ۶۳: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۰، ح ۵۵.

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۸، ح ۴۴۸، و نیز رک: ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۶: کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۶۰: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۱، ح ۵۷.

لغت

در قاموس است: «استعرضهم» بمعنی: قتلهم ولم یسأل عن حال أحد.^۱
وندر الشيء ندوراً: سقط.^۲

یعنی: نمی رود ملک این جماعت - یعنی: بنی عباس - تا این که بی پرس و سؤال بکشند مردمان را در کوفه در روز جمعه. هر آینه گویا می بینم سرهایی را که افتاده باشد در میانه مسجد کوفه و اصحاب صابون - یعنی: بازار صابونی ها.

۳۷۳ / حدیث دهم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۸، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
إِنَّ قُدَّامَ الْقَائِمِ ﷺ لَسَنَةُ عِنْدَاقَةٍ^۲ يَفْسِدُ التَّمْرَ فِي النَّخْلِ، فَلَا تَشْكُوا فِي ذَلِكَ؛^۴

لغت

عنداقه: چند احتمال در ضبط این کلمه می رود.

اول: عِنْدَاقَة - به عین و دال هر دو بی نقطه و فاء.

دوم: عین و دال هر دو بی نقطه و قاف.

سوم: عذاقه - به عین بی نقطه و ذال نقطه دار و فاء -، و عذاف - بر وزن عُراب.

چهارم: عِنْدَاقَة - به عین و نون و ذال نقطه دار.

پنجم: غیداقه - به غین نقطه دار و یاء و دال مهمله و قاف.

پوشیده نماند که در قاموس و منتهی الإرب و مجمع البحرین این لغت را متعرض نشده اند،

۱. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۳۳۶.

۲. همان، ص ۱۴۰.

۳. در مصدر: (غیداقه).

۴. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۹، ح ۴۵۰، ونیز ر.ک: ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۷؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۳ - ۲۸۴؛ الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۶۴، ذیل حدیث ۶۳؛ كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۶۰؛ الدرّ النظیم، ص ۷۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۴ - ۲۱۵، ح ۶۹؛ إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۱۲۹.

لكن شارح قاموس در كتاب تاج العروس استدراکی کرده و گفته است که: ماء غیداق: عزیز، و عام غیداق: مخصب، وكذلك السنة^۱، و این لفظ را بدون هاء آورده و در این مقام معنایی که برای آن ذکر کرده بی مناسبت نیست و دور نیست که عنداقه تصحیف غیداقه باشد و الحاق هاء به آن برای مبالغه باشد. مانند: علام و علامه؛ یعنی: سال پر آب و علف، اشاره و اشعار به این که سال پر آب و باران [خواهد بود] که از زیادتی باریدن باران خرماها در نخلها فاسد شود. چنان که از اخبار دیگر هم مستفاد می شود که یکی از علانم ظهور حضرت بقیة الله عجل الله تعالی فرجه در سال قبل از ظهور آن حضرت باریدن بیست و چهار باران پی در پی است که زمین را پاک و شسته کند؛ چنان که خبر آن را در آتیه در همین کتاب نقل خواهم کرد.

و بعضی گفته اند که: این لفظ «عندافة» و مشتق از «عذاف» است به معنای مُهلکه به علت جَدب و خشکسالی و قحطی، و گفته است که: نون از حروف زیاده است. و وجه اول اولی و اقرب به ذهن است، خصوصاً با بودن قرینه، والله العالم. یعنی: بدرستی که در پیش روی قائم ﷺ هرآینه سالی است که از زیادتی باریدن باران خرما در درختان فاسد می شود. پس شک نکنید در آن.

۲۷۴ / حدیث یازدهم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۸، مسنداً از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: شنیدم از ابی عبدالله ﷺ که فرمود:

إِنَّ السَّفِيَانِيَّ يَمْلِكُ بَعْدَ ظَهْرِهِ عَلَى الْكُورِ الْخَمْسِ حَمْلَ امْرَأَةٍ، ثُمَّ قَالَ: أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، حَمْلَ جَمَلٍ، وَهُوَ مِنَ الْأَمْرِ الْمَحْتَمِ الَّذِي لَا بَدَّ مِنْهُ؛^۲

یعنی: بدرستی که سفیانی بعد از ظاهر شدنش مالک می شود پنج شهر را بقدر

۱. تاج العروس، ج ۱۳، ص ۳۷۱.

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۹، ح ۴۵۲، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۵، ح ۷۱؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۵۹.

مدّت حمل یک زن. پس فرمود: طلب آمرزش می‌کنم خدای را! بقدر حمل یک شتر و آن از امر حتم شده‌ای است که ناچار از آن است.

مراد از پنج شهر دمشق و فلسطین و اردن و حمص و قنسرین است و مراد از حمل یک زن نه ماه است و مراد از حمل یک شتر یک سال است و مراد از امر محتوم یعنی پنج شهر گرفتن سفیانی از علامات حتمیه است که حتماً صورت خواهد گرفت و تغییرپذیر نخواهد بود.

۳۷۵ / حدیث دوازدهم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۸، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 کأنتی بالسفیانی - أو لصاحب السفیانی - قد طرح رحله فی رحبتکم بالكوفة. فنادی
 منادیه: من جاء برأس شیعة علیّ فله ألف درهم، فیثب الجار علی جاره ویقول: هذا منهم،
 فیضرب عنقه ویأخذ ألف درهم.
 أما إن إمارتکم یومیذ لا تكون إلا لأولاد البغایا. کأنتی أنظر إلی صاحب البرقع. قلت:
 ومن صاحب البرقع؟ فقال: رجل منکم یقول بقولکم، یلبس البرقع، فیحوشکم فیعرفکم،
 ولا تعرفونه، فیغمز بکم رجلاً رجلاً. أما إنّه لا یكون إلا ابن بغی؛^۱

لغت

رحلة: فرش گستردنی.

رُحبة: جای فراخ گشاده.

البغایا: جمع بغی - یعنی: زنازاده.

حوش: در قاموس است: حاش الصيد: جاءه من حوالیه لیصرفه إلی الحباله.^۲ مراد
 دنبال صید دور زدن است که آن را به دام اندازد.

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۰ - ۴۵۱، ح ۴۵۳، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۵، ح ۷۲؛ مکیال

المکارم، ج ۱، ص ۱۸۳.

۲. القاموس المحيط، ج ۲، ص ۲۷۰.

غَمَز: چشم زدن به بدی و اشاره کردن و نمّامی و سخن چینی کردن و جاسوسی کردن است.

یعنی: گویا می بینم سفیانی - یار فقیق او - را که فرش خود را گسترده باشد در فضای گشاده ای که نشیمنگاه شماست در کوفه. پس منادی او ندا کند که: هر که سر یک شیعه علی را بیاورد برای من، هزار درهم به او می دهم. پس بسرعت برخیزد همسایه به ضرر همسایه خود و بگوید: این از شیعیان علی است. پس گردن او را بزند و هزار درهم را بگیرد.

آگاه باشید که در آن روز نمی باشند فرماندهان شما مگر فرزندان زنا! گویا می بینم صاحب برقعی را - یعنی: مردی را که روی خود را پوشیده باشد که کسی او را نشناسد. (ابان کلبی که راوی حدیث است می گوید:) گفتم: کیست صاحب برقع؟ فرمود: مردی است از شما که می گوید آنچه را که شما می گوئید - یعنی: می گوید: من شیعه هستم - و برقع می پوشد و در اطراف شما می آید و شما را به دام می اندازد و او شما را می شناسد و شما او را نمی شناسید. پس سعایت و نمّامی می کند - یا به اشاره چشم شما را نشان می دهد یکی یکی. آگاه باشید که نمی باشد آن مرد مگر زنازاده!

۳۷۶ / حدیث سیزدهم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۸، به سند خود از ابوبصیر از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
لینصرنَّ الله هذا الأمر بمن لا خلاق له، ولو قد جاء أمرنا لقد خرج منه من هو اليوم مقیم
علی عبادة الأوثان!

یعنی: هر آینه یاری می کند خدا البتّه البتّه این امر را - یعنی: دین اسلام را - به کسی که هیچ بهره ای از دین ندارد و چون امر ما بیاید هر آینه بیرون می رود کسی که ظاهراً داخل در این دین بوده و در باطن بت ها را می پرستیده.

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۰، ح ۴۵۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۹، ح ۴۹.

علامه مجلسی رحمته فرموده در بحار که: شاید مراد حضرت از این فرمایش این باشد که اکثر یاران حق و یاران شیعیان در آن روز گروهی هستند که هیچ بهره‌ای از دین ندارند و امر ظاهر شود - یعنی قائم علیه السلام قیام کند - بیرون می‌روند از این دین کسانی که مردم می‌دانند که اینها بت‌ها را می‌پرستیدند یا حقیقتاً یا مجازاً، یا از کسانی می‌باشند که مردم گمان می‌کردند که آنها اهل ایمان‌اند، یا آن که آنها هنگام ظهور قائم علیه السلام مشغول به بت‌پرستی می‌شوند و زود باشد که بیاید خبری که این معنی را تأیید کند. و دور نیست که در نسخه اصل «معه» بوده، نه «منه» که مراد این باشد که با آن حضرت بیرون می‌آید (لقد خرج معه). پس تأمل کن. به پایان رسید ترجمه کلام مجلسی - علیه الرحمه.

۲۷۷ / حدیث چهاردهم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۸، به سند خود از آن حضرت روایت کرده که فرمود: عام - أو سنة - الفتح ينشقّ الفرات حتى يدخل أزقة الكوفة؛^۱ یعنی: در سال فتح - یعنی: سال قیام قائم علیه السلام - شکافته می‌شود فرات تا این که داخل می‌شود آب در کوچه‌های کوفه.

۳۷۸ / حدیث پانزدهم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۹، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود: إن القائم - صلوات الله عليه - ينادي اسمه ليلة ثلاث وعشرين، ويقوم يوم عاشورا يوم قتل فيه الحسين بن علي علیه السلام؛^۲

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۱، ح ۴۵۶، و نیز ر.ک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۴: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۶۴، ذیل حدیث ۶۳: الدرّ النظیم، ص ۷۵۹: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷، ح ۷۶: إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۲، ح ۴۵۸، و نیز ر.ک: ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۹: روضة الواعظین، ص ۲۶۳: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۶: كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۶۱ و ۳۴۲: الفصول المهمة في معرفة الأنفة، ج ۲، ص ۱۱۳۲: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۰، ح ۲۹.

یعنی بدرستی که قائم - صلوات الله علیه - ندا کرده می شود به نام او در شب بیست و سوم (مراد بیست و سوم ماه رمضان است) و قیام می کند در روز عاشورا؛ روزی که کشته شد در آن روز حسین بن علی علیه السلام.

۳۷۹ / حدیث شانزدهم

ارشاد مفید، صفحه ۳۲۰ خط عبدالرحیم، طبع ۱۳۲۵، مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

إِنَّ لَوْلَدَ فُلَانٍ عِنْدَ مَسْجِدِكُمْ - يَعْنِي: مَسْجِدَ الْكُوفَةِ - لَوْقَعَةَ فِي يَوْمِ عُرُوبَةٍ، يُقْتَلُ فِيهَا أَرْبَعَةَ أَلْفٍ مِنْ بَابِ الْفَيْلِ إِلَى أَصْحَابِ الصَّابُونَ. فَإِيَّاكُمْ وَهَذَا الطَّرِيقَ، فَاجْتَنِبُوهُ، وَأَحْسِنُهُمْ حَالاً مِنْ أَخْذِ فِي دَرْبِ الْأَنْصَارِ؛^۱

یعنی: بدرستی که برای فرزندان فلان - یعنی: بنی عباس - در نزد مسجد شما - یعنی: مسجد کوفه - هرآینه جنگی خواهد شد در روز جمعه ای که کشته شود در آن چهار هزار نفر از طرف باب الفیل تا محل اصحاب صابون - یعنی: صابون سازها، یا صابون فروش ها. پس بر شما باد که از عبور از آن راه دوری کنید و نیکوترین حال ایشان کسی است که از درب انصار رفت و آمد کند.

۳۸۰ / حدیث هفدهم

ارشاد مفید، صفحه ۳۲۰، از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که می فرمود که:

پیش از قیام قائم علیه السلام بلوی من الله. قلت: وما هو، جعلت فداك؟ فقراً: ﴿وَلَنَبَلُوْنَكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصِ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾^۲، ثُمَّ قَالَ:

۱. ارشاد، ج ۲، ص ۲۷۷، و نیز ر. ک: كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۶۰؛ صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۵۰؛ إلیزام الناصب،

ج ۲، ص ۱۲۹.

۲. سورة بقره، آیه ۱۵۵.

الخوف من ملوك بني فلان، والجوع من غلاء الأسعار، ونقص الأموال من كساد التجارات وقلة الفضل فيها، ونقص الأنفس بالموت الذريع، ونقص الثمرات بقلة ريع الزرع وقلة بركة الثمار، ثم قال: وبشر الصابرين عند ذلك بتعجيل خروج القائم عليه السلام؛^۱

یعنی: پیش از قیام قائم عليه السلام بلاهایی است از جانب خدا. گفتم: چیست آن بلاها، فدایت شوم؟ پس خواند این آیه را: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ﴾ تا آخر آیه؛ یعنی: و هر آینه آزمایش می‌کنیم شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کم شدن مالها و نفسها و میوه‌ها و مژده بده صبرکنندگان را.

پس فرمود: ترس از پادشاهان بنی فلان - یعنی: بنی عباس - و گرسنگی از جهت گران شدن نرخها و کم شدن اموال از جهت کساد شدن تجارتها و کم شدن سود و زیادتی در آن و کم شدن نفسها بسبب مرگ بسرعت و شتاب و کم شدن میوهها به سبب کمی ریع^۲ زراعت و کم شدن برکت میوههاست. پس فرمود: و مژده بده صبرکنندگان را هنگام ظاهر شدن این بلاها به شتاب کردن در ظهور قائم عليه السلام.

۳۸۱ / حدیث هجدهم

ارشاد مفید، صفحه ۳۴۰، به سند خود از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
يُزَجَّرُ النَّاسُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عليه السلام عَنْ مَعْصِيهِمْ بِنَارٍ تَظْهَرُ فِي السَّمَاءِ، وَحَمْرَةٌ تَجَلَّلُ السَّمَاءَ، وَخَسْفٌ بِبَغْدَادَ، وَخَسْفٌ بِبِلْدَةِ الْبَصْرَةِ، وَدَمَاءٌ تَسْفِكُ بِهَا، وَخَرَابٌ دُورَهَا، وَفَنَاءٌ يَقَعُ فِي أَهْلِهَا، وَشُمُولٌ أَهْلِ الْعِرَاقِ خَوْفًا لَا يَكُونُ لَهُمْ مَعَهُ قَرَارٌ؛^۳
یعنی: زجر کرده می‌شوند مردمان پیش از قیام قائم عليه السلام از جهت گناهان ایشان به آتشی که ظاهر می‌شود در آسمان و سرخی‌ای که فرو گیرد آسمان را و فرو رفتن به

۱. ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۷-۳۷۸، و نیز ر.ک: کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۶۰؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۲۹.

۲. ریع: نمو کردن، فزون شدن، افزونی حاصل کشت و زرع، در فارسی ری وری کردن می‌گویند.

۳. ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۸، و نیز ر.ک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۴؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۶۱؛

صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۵۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۱؛ ح ۸۵؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۲۹.

زمینی در بغداد و فرورفتنی در شهر بصره و خون‌هایی که ریخته شود در آن جا و ویران شدن خانه‌های آن و نابود شدنی که واقع شود در اهل آن و شامل شدن ترسی بر اهل عراق که قرار و آرامی برای ایشان نباشد.

۲۸۲ / حدیث نوزدهم

وافی فیض رحمته، مجلد سوم، جزء چهاردهم، کتاب روضه، صفحه ۱۲۰، در باب «إخبار عما هو آتٍ» از کتاب کافی مسنداً از معاویة بن وهب از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده گفت: تمثّل جست حضرت ابی عبدالله علیه السلام به یک بیت شعر از ابن ابی عقیب که گفته:

وينحر بالزوراء منهم لدى الضحی
ثمانون ألفاً مثل ما تنحر البُدن

(وروی غیره: البذل)

ثمّ قال لي: تعرف الزوراء؟ [قال:] قلت: جعلت فداك، يقولون: إنها بغداد. قال: لا، ثمّ قال: دخلت الريّ؟ قلت: نعم. قال: أتيت سوق الدوابّ؟ قلت: نعم. قال: رأيت الجبل الأسود عن يمين الطريق؟ تلك الزوراء. يقتل فيها ثمانون ألفاً، منهم ثمانون رجلاً من ولد فلان، كلّهم يصلح للخلافة. قلت: من يقتلهم، جعلت فداك؟ قال: يقتلهم أولاد العجم!

یعنی: نحر کرده می شود در نزد کوه سیاه ری هنگام چاشتگاهی هشتاد هزار نفر مانند شتری که نحر کرده شود. پس به من فرمود: می شناسی زوراء را که در کجاست؟ گفتم: فدایت شوم! می گویند که: آن بغداد است. فرمود: نه. پس فرمود که: ری رفته‌ای؟ گفتم: آری. فرمود: بازار چهارپایان آن جا را وارد شده‌ای؟ گفتم: آری. فرمود: آن کوه سیاهی که در طرف دست راست راه است دیده‌ای؟ آن جا زوراء است که کشته می شود در آن جا هشتاد هزار نفر مرد که هشتاد نفر از ایشان از پسران فلان‌اند که همه ایشان صلاحیت برای خلافت دارند. گفتم: کی می کشد ایشان را، فدایت شوم؟ فرمود: می کشند ایشان را فرزندان عجم.

۱. وافی ج ۲، ص ۴۵۹-۴۶۰، و نیز رک: کافی ج ۸، ص ۱۷۷، ح ۱۹۸؛ إلزام الناصب ج ۲، ص ۱۳۹.

مؤلف گوید: این حدیث را مرحوم طریحی در لغت «زور» نیز مرسلأً با شعر ابن ابی عقبه از آن حضرت اشاره کرده و پس از نقل شعر ابن ابی عقبه گفته است: هو جبل بالري يقتل فيه ثمانون ألفاً من ولد فلان، كلهم يصلح للخلافة. يقتلهم أولاد العجم. كذا مروى عن الصادق عليه السلام، وربما كان ذلك في دولة القائم،^۱ والله أعلم؛ یعنی: زوراء کوهی است در ری که کشته می شود در آن هشتاد هزار نفر از فرزندان فلان که همه ایشان صلاحیت برای خلافت دارند. می کشند ایشان را فرزندان عجم. اینچنین روایت شده از صادق عليه السلام و بسا این واقعه در دولت قائم عليه السلام واقع شود، و خدا داناتر است.

ظاهر این است که در روایت مجمع البحرین سقطی واقع شده باشد و مرحوم فیض در وافی در ذیل حدیث گفته است: وإنما يكون في السنة التاسعة أو الثامنة، ولعل فلان كناية عن العباس لما روي في استيصالهم في آخر الزمان؛^۲

یعنی: و جز این نیست که این واقعه در سال نهم یا هشتم می باشد و شاید مراد از فلان عباس باشد؛ به علت آنچه که روایت شده در موضوع مستأصل شدن ایشان در آخر الزمان. نگارنده گوید: منحصر دانستن صاحب وافی وقوع این واقعه را در سال نهم یا هشتم شاید برخورد به روایت و یا درایت خاصی باشد که به آن برخورد کرده و مراد از نهم یا هشتم معلوم نیست که آیا پیش از ظهور حضرت است، یا بعد از آن، یا غیر اینها، و مراد از عباس، عباس بن عبدالمطلب است و بعید نیست که مراد خراسانی و اتباع او باشند، والله العالم.

۳۸۲ / حدیث بیستم

السماء والعالم (۱۴ بحار الأنوار) طبع امین الضرب، صفحه ۳۳۸، از تاریخ قم مسنداً از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده عبدالله بن سنان، گفته که: سؤال کرده شد از آن

۱. مجمع البحرین، ج ۲، ص ۳۰۵.

۲. وافی، ج ۲۶، ص ۴۶۰.

حضرت از بلاد جبل که: در کجاست؟ زیرا که برای ما روایت شده که وقتی که رد شد امر به سوی شما - یعنی: آل محمد علیهم السلام - بعضی از آن جا به زمین فرو می رود. فرمود: **إِنَّ فِيهَا مَوْضِعًا يُقَالُ لَهُ بَحْرٌ وَيُسَمَّى بِقَمٍّ وَهُوَ مَعْدَنُ شِيعَتِنَا. فَأَمَّا الرَّيُّ فَوَيْلٌ لِمَنْ جَنَاحِيهِ، وَإِنَّ الْأَمْنَ فِيهِ مِنْ جَهَةِ قَمٍّ وَأَهْلِهِ. قِيلَ: مَا جَنَاحَاهُ؟ قَالَ علیهم السلام: أَحَدُهُمَا بَغْدَادُ وَالْآخَرُ خِرَاسَانُ، فَإِنَّهُ تَلْتَقِي فِيهِ سَيْفُ الْخِرَاسَانِيِّينَ وَسَيْفُ الْبَغْدَادِيِّينَ، فَيَعَجِّلُ اللَّهُ عَقُوبَتَهُمْ وَيَهْلِكُهُمْ، فَيَأْوِي أَهْلَ الرَّيِّ إِلَى قَمٍّ، فَيُؤْوِيهِمْ أَهْلَهُ، ثُمَّ يَنْتَقِلُونَ مِنْهُ إِلَى مَوْضِعٍ يُقَالُ لَهُ أَرْدِسْتَانُ!**

یعنی: بدرستی که در آن جا موضعی است که به آن دریا گفته می شود و نام گذارده شده است به قم و آن جا معدن شیعیان ما است.

و اما ری، پس وای بر آن است از دو طرف آن و ایمنی در آن از جهت قم است و اهل قم. گفته شد که: دو طرف آن کدام است؟ فرمود آن حضرت علیهم السلام که: یکی از آن دو بغداد است و دیگری خراسان. پس بدرستی که تلاقی می کند در آن جا شمشیرهای خراسانی ها و شمشیرهای بغدادی ها. پس شتاب فرماید خدا به عذاب کردن به آنها و هلاک می کند ایشان را. پس پناهنده شوند اهل ری به اهل قم و ایشان آنها را پناه می دهند. پس از آن جا منتقل می شوند به موضعی که آن جا را اردستان گویند (اردستان قصبه ای است بزرگ تقریباً در بیست فرسخی اصفهان).

مؤلف گوید: از این حدیث چند نکته استفاده می شود:

اول این که: قم معدن شیعیان آل محمد علیهم السلام است.

دوم این که: قم مامن است برای اهل ری.

سوم این که: ری مورد حمله بغدادی ها و خراسانی ها خواهد شد و در آن عذاب

جنگ و خونریزی و هلاکت رخ خواهد داد بنحوی که اهل آن پناهنده به قم خواهند شد.

چهارم آن که: اهل قم آنها را پناه خواهند داد.

پنجم آن که: آن جا هم نتوانند زیست کنند و ناچار از آن جا منتقل به اردستان که از قصبات بزرگ یا شهرستان کوچک توابع اصفهان است شوند و ظاهر این است که مصداق این حدیث شریف هنوز صورت وقوع پیدا نکرده باشد و از علاماتی است که در مدت کمی قبل از قیام قائم علیه السلام ظاهر شود.

۳۸۴ / حدیث بیست و یکم

السماء والعالم، صفحه ۳۳۸، به سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:
 إِنَّ اللَّهَ احْتَجَّ بِالْكُوفَةِ عَلَى سَائِرِ الْبِلَادِ، وَبِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَهْلِهَا عَلَى غَيْرِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْبِلَادِ،
 وَاحْتَجَّ بِبَلَدَةِ قَمٍّ عَلَى سَائِرِ الْبِلَادِ، وَبِأَهْلِهَا عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ مِنَ الْجَنِّ
 وَالْإِنْسِ، وَلَمْ يَدْعِ اللَّهُ قَمًّا وَأَهْلَهُ مُسْتَضْعَفًا، بَلْ وَقَقَهُمْ وَأَيَّدَهُمْ.
 ثُمَّ قَالَ: إِنَّ الدِّينَ وَأَهْلَهُ بِقَمٍّ دَلِيلٌ^۱، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَأَسْرَعَ النَّاسُ إِلَيْهِ فُخِرَ قَمٌّ وَبَطَلَ أَهْلُهُ،
 فَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ حِجَّةٌ عَلَى سَائِرِ الْبِلَادِ، وَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ لَمْ تَسْتَقِرَّ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَلَمْ يَنْظُرُوا
 طَرْفَةَ عَيْنٍ، وَإِنَّ الْبَلَايَا مَدْفُوعَةٌ عَنْ قَمٍّ وَأَهْلِهِ، وَسَيَّاتِي زَمَانٍ تَكُونُ بَلَدَةُ قَمٍّ وَأَهْلِهَا حِجَّةً
 عَلَى الْخَلَائِقِ، وَذَلِكَ فِي زَمَانٍ غَيْبِيَّةٍ قَائِمِنَا علیه السلام إِلَى ظَهْرِهِ، وَلَوْلَا ذَلِكَ لَسَاخَتْ الْأَرْضُ
 بِأَهْلِهَا، وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَتُدْفَعُ الْبَلَايَا عَنْ قَمٍّ وَأَهْلِهِ، وَمَا قَصَدَهُ جَبَّارٌ بِسُوءٍ إِلَّا قَصَمَهُ قَاصِمُ
 الْجَبَّارِينَ، وَشَغَلَهُ عَنْهُمْ بَدَاهِيَةٌ أَوْ مَصِيبَةٌ أَوْ عَدُوٌّ، وَيُنْسِي اللَّهُ الْجَبَّارِينَ فِي دَوْلَتِهِمْ ذَكَرَ قَمٌّ
 وَأَهْلَهُ كَمَا نَسُوا ذَكَرَ اللَّهُ^۲؛

یعنی: بدرستی که خدا حجّت می گیرد به کوفه بر سایر شهرها و به مؤمنین از اهل کوفه بر غیر ایشان از اهل شهرها و حجّت می گیرد به شهر قم بر سایر شهرها و به اهل آن بر همه اهل مشرق و مغرب از جنّ و انس و نگذارده و نمی گذارد خدا قم و اهل او را در حالتی که ناتوان و مقهور باشند، بلکه توفیق می دهد ایشان را و یاری می فرماید ایشان را.

۱. در مصدر: (ذلیل).

۲. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۲-۲۱۳، ح ۲۲، و نیز ر.ک: تاریخ قم، ص ۹۵: مستدرک الوسائل، ج ۱۰،

ص ۲۰۵، ح ۱۰.

پس فرمود که: دین و اهل آن در قم دلیل و راهنمایند و اگر چنین نبود هرآینه مردم شتاب می آوردند به سوی آن، پس قم خراب و ویران می شد و اهل آن نابود می شدند، پس حجّتی بر سایر شهرها نمی بود و چون این طور می شد قراری برای آسمان و زمین نبود و اهل شهرها بقدر چشم به هم زدنی نظر کرده نمی شدند.

و بدرستی که بلاها از قم دفع کرده شده است و از اهل آن و زود باشد که بیاید زمانی که شهر قم و اهل آن بر مردمان حجّت باشند و این در زمان غیبت قائم ماست خواهد بود تا وقت ظهور او. اگر چنین نبود، هرآینه زمین اهل خود را فرو می برد و بدرستی که فرشتگان هرآینه بلاها را از قم و اهل آن دفع می کنند و به بدی قصد نکند قم را جبّار و سرکشی مگر این که بشکند و خرد کند او را شکننده و خردکننده گردن کشان و ستمکاران و باز دارد شرّ او را از ایشان به این که او را به داهیه و یا مصیبتی و یا دشمنی مشغول کند و به فراموشی می اندازد خدا گردن کشان ستمکار را در زمان دولت ایشان از یاد قم کردن و اهل آن همچنان که فراموش می کنند یاد کردن خدا را.

مخفی نماند که از این حدیث شریف مطالبی چند فهمیده می شود.

اول آن که: خدا به شهر کوفه بر سایر شهرها و به مؤمنین اهل کوفه بر غیر ایشان از اهالی سایر شهرها حجّت می گیرد.

دوم این که: شهر قم نیز حجّت است بر سایر شهرها و اهل آن حجّت اند بر اهل مشرق و مغرب از جنّ و انس.

سوم آن که: خدا قم و اهل آن را نمی گذارد که ناتوان و مقهور واقع شوند.

چهارم آن که: اهل قم موفق و مؤید خواهند بود.

پنجم آن که: قم و اهل آن دلیل و راهنمای مردم اند و اگر چنین نباشد مردم به سوی آن شتاب می آورند و آن جا را خراب کنند و اهل آن را نابود کنند. در این صورت بر سایر شهرها و اهل آن حجّت نخواهند بود.

ششم آن که: اگر قم و اهل آن نباشند، زمین و آسمان برقرار نخواهند ماند.

هفتم: اگر قم و اهل آن نباشند، سایر شهرها و اهل آنها بقدر چشم به هم زدنی مورد نظر رحمت نخواهند بود.

هشتم آن که: بلاها از قم و اهل آن دفع کرده خواهد شد.

نهم آن که: قم و اهل آن در دوره غیبت قائم آل محمد علیهم السلام تا زمان ظهور آن حضرت حجت اند بر همه خلایق و اگر چنین نباشد زمین اهل خود را فرو می برد.

دهم آن که: ملائکه از قم و اهلس دفع بلا می کنند.

یازدهم: جبّار و ستمکاری در حق قم و اهل آن به بدی قصد نکند مگر آن که خدا او را در هم می شکند و خرد می کند و به بلای سخت و کار دشوار یا مصیبت یا دشمنی مبتلا می شود که از قصد بد خود برگردد و خدا او را به فراموشی خواهد انداخت که در زمان دولت و قدرت خود قم و اهل آن را فراموش کند و ضرری از او متوجه ایشان نشود.

۳۸۵ / حدیث بیست و دوم

السماء والعالم، صفحه ۳۳۸، نیز از آن حضرت علیه السلام روایت کرده که آن حضرت کوفه را یاد کرد و فرمود:

ستخلو كوفة من المؤمنين ويأزر عنها العلم كما يأزر الحية في جحرها، ثم يظهر العلم ببلدة يقال لها قم، وتصير معدناً للعلم والفضل حتى لا يبقى في الأرض مستضعف في الدين حتى المخدرات في الحجال، وذلك عند قرب ظهور قائمنا، فيجعل الله قم وأهله قائمين مقام الحجّة، ولولا ذلك لساخت الأرض بأهلها، ولم يبق في الأرض حجّة، فيفيض العلم منه إلى سائر البلاد في المشرق والمغرب، فيتم حجّة الله على الخلق، حتى لا يبقى أحد على الأرض لم يبلغ إليه الدين والعلم، ثم يظهر القائم علیه السلام ويسير سبباً لنقمة الله وسخطه على العباد؛ لأنّ الله لا ينتقم من العباد إلا بعد إنكارهم حجّة؛^۱

یعنی: زود باشد که خالی شود کوفه از اهل ایمان و پوشیده و پنهان شود از آن علم

۱. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۳، ح ۲۳، و.ر.ک: تاریخ قم، ص ۹۶.

همچنان که پنهان شود مار در سوراخ خود. پس از آن ظاهر شود علم در شهری که آن راقم گویند و آن جا معدن علم شود و کانِ فضل، تا این که باقی نماند در زمینِ قم مستضعفی - یعنی: نادانی - در دینِ حتّی پرده‌نشینانی که در حجله‌ها هستند و آن نزدیکِ ظهورِ قائم ما خواهد بود. پس قرار می‌دهد خدا قم و اهل آن را قائم مقامِ حجت و اگر چنین نباشد زمینِ اهل خود را فرو می‌برد و باقی نخواهد ماند حجتی در زمین که از او افاضه علم شود به سایر شهرها در مشرق و مغرب تا حجت خدا بر مردمان تمام شود تا باقی نماند در روی زمینِ احدی که دین و علم به او نرسیده باشد. پس ظاهر می‌شود قائم عجله و سیر می‌کند در حالتی که سبب است برای ظاهر کردن غضب و خشم خدا و انتقام کشیدن او بر بندگان؛ زیرا که خدا انتقام نمی‌کشد از بندگان مگر بعد از این که انکار کنند ایشان حجت را.

مؤلف گوید: این حدیث شریف مشعر بر چند علامت است.

اول: خالی شدن کوفه از اهل ایمان.

دوم: پوشیده و پنهان شدن علم از آن.

سوم: ظهور علم در شهر قم و معدن علم شدن آن جا.

چهارم: باقی نماندن نادان و مستضعفی در آن جا حتّی پرده‌نشینان ایشان در

حجله‌های خود، و استفاده می‌شود که اینها نزدیکِ ظهورِ قائم عجله خواهد بود.

پنجم: قائم مقامِ حجت بودن قم و اهل آن، که اگر چنین نباشد زمینِ اهل خود را

فرو برد؛ برای آن که در چنین حالی حجتی باقی نمی‌ماند که افاضه علم از آن به سایر شهرهای مشرق و مغرب جهان شود.

ششم آن که: از قم علم به مشرق و مغرب جهان رسد و شاید این نکته برای آن باشد

که در قم آثاری ظاهر شود که مورد توجه جهانیان گردد بنحوی که برای جلب نفع

خود دولت‌های جهانی متوجه آن جا شوند و کسانی که اسم دین اسلام و علوم

اسلامی به گوش هاشان نرسیده از آن جا گوشزد ایشان شود و حجت بر آنها تمام شود

که نگویند: ما نشنیدیم و نفهمیدیم - چنان که دور نیست که یکی از آثاری که دلالت بر این معنی دارد شاید قضیه ظاهر شدن معادن نفت است که در این عصر مورد احتیاج و نیازمندی جهانیان است و شرقی‌ها و غربی‌ها چشم بدان جا دوخته‌اند.

هفتم آن که: پس از تمام شدن حجّت بر آنها خدای متعال غضب و انتقام خود را بر انکارکنندگان حق و دین ظاهر می‌کند و به ظهور قائم آل محمد ﷺ از ایشان انتقام خواهد کشید.

و اگر کسی بگوید: توسعه ممالک اسلامی زیاد است و نام اسلام و دین غالباً گوشزد اهل شرق و غرب شده و مسلمین در دنیا زیادند. چرا جای دیگر برای اهل شرق و غرب حجّت نباشد و این خصیصه به قم اختصاص داشته باشد؟

جواب گفته می‌شود: آری، چنین است، لکن بنا به فرموده پیغمبر اسلام ﷺ که متواتر در میان مسلمانان است که از اخبار غیبیه آن بزرگوار به شمار رفته، مسلمانان بعد از رحلت آن حضرت هفتاد و سه فرقه خواهند شد. یک فرقه آنها اهل نجات‌اند و باقی هالک‌اند^۱ و با مراجعه به کتب معتبره و تدبّر و تعمق در اخبار مأثوره - از قبیل خبر ثقلین^۲

-
۱. ر.ک: تفسیر ثعلبی، ج ۴، ص ۲۱۰-۲۱۱؛ کتاب الشریعة، ص ۱۷-۲۰، ح ۲۱-۳۰؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۱۸، ص ۲۸۵؛ بحار الأنوار، ج ۲۸، ص ۱۲، ح ۱۹.
 ۲. مصنف ابن ابی شیبّه، ج ۷، ص ۱۷۶، ح ۵؛ مسند أحمد، ج ۳، ص ۱۴ و ۱۷ و ۲۶ و ۵۹ و ج ۵، ص ۱۸۲. فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۵۸۵، ح ۹۹۰ و ص ۶۰۳، ح ۱۰۳۲ و ص ۷۷۹، ح ۱۳۸۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۳۲۹، ح ۳۸۷۶؛ کتاب السنّة، ص ۶۲۹-۶۳۰، ح ۱۵۵۳ و ۱۵۵۴؛ مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۲۹۷-۲۹۸، ح ۱۰۲۱ و ص ۳۰۳، ح ۱۰۲۷ و ص ۳۷۶، ح ۱۱۴۰؛ معجم صغیر طبرانی، ج ۱، ص ۱۳۱؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۲، ص ۳۷۴؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۱، ص ۱۳۱ و ج ۳، ص ۶۵-۶۶، ح ۲۶۷۸ و ۲۶۷۹. امالی شیخ طوسی، ص ۲۵۵، ح ۴۶۰؛ مناقب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب ؑ، ص ۲۳۵-۲۳۶، ح ۲۸۳؛ الفردوس بمأثور الخطاب، ج ۱، ص ۶۶-۶۷، ح ۱۹۴؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۹۲؛ ذخائر العقبی، ص ۱۶؛ أسد الغابة، ج ۲، ص ۱۲؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۲۳؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۶۳-۱۶۴؛ الدر المنثور، ج ۲، ص ۶۰ و ج ۶، ص ۷؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۱۲، ص ۲۳۲ و ۳۹۶-۳۹۷؛ الصواعق المحرقة، ج ۲، ص ۴۳۸ و ۶۵۲؛ غایة المرام، ج ۲، ص ۳۰۸-۳۰۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۱۳، ح ۲۰ و....

و حديث منزلت^١ و مرغ مشوي^٢ و باب حطه^٣ و اعطاي رايت^٤ و احاديث متواترة

١. سيرة ابن هشام. ج ٤. ص ٩٤٦-٩٤٧: كتاب السنة: ص ٥٨٦. ح ١٣٣١ و ١٣٣٢: سنن كبراي نسايي. ج ٥. ص ١٢٤. ح ٨٤٤٦: مسند شاشي. ج ١. ص ١٢٧. ضمن حديث ٦٣: دلائل النبوة. ج ٥. ص ٢٢٠. بشارة المصطفى ﷺ. ص ٣١٦. ضمن حديث ٢٨: شواهد التنزيل. ج ١. ص ١٩٢. ح ٢٠٤: تاريخ مدينة دمشق. ج ٢. ص ٣١ و ج ٤٢. ص ١١٧: ذخائر العقبى. ص ٦٣: غاية الغرام. ج ٢. ص ٣٧: بحار الأنوار. ج ٣٧. ص ٢٦٧. ذيل حديث ٤٠ و....
٢. فضائل الصحابة. ج ٢. ص ٥٦٠. ح ٩٤٥: سنن ترمذي. ج ٥. ص ٢٠٠. ح ٣٨٠٥: سنن كبراي نسايي. ج ٥. ص ١٠٧. ح ٨٣٩٨: مسند ابي يعلى. ج ٧. ص ١٠٥-١٠٦. ح ٤٠٥٢: معجم اوسط طبراني. ج ٢. ص ٢٠٦-٢٠٧. ج ٦. ص ٩٠ و ٣٣٦ و ج ٧. ص ٢٦٧ و ج ٩. ص ١٤٦. معجم كبير طبراني. ج ١. ص ٢٥٣. ح ٧٣٠ و ج ٧. ص ٨٢ و ج ١٠. ص ٢٨٢. ح ١٠٦٦٧: امالي شيخ صدوق. ص ٧٥٣-٧٥٤. ح ١٠١٢: مستدرک حاكم. ج ٢. ص ١٣٠-١٣١: امالي شيخ طوسي. ص ٢٥٣. ح ٤٥٤ و ص ٥٤٦. ضمن حديث ١١٦٨ و ص ٥٥٨. ضمن حديث ١١٧٢: بشارة المصطفى ﷺ. ص ٢٦١. ح ٦٨ و ص ٣٧٤. ضمن حديث ١١: مناقب خوارزمي. ص ١٠٧-١٠٨. ح ١١٣ و ١١٤ و ص ١١٤-١١٥. ح ١٢٥ و ص ٣١٤. ضمن حديث ٣١٤: تاريخ مدينة دمشق. ج ٤٢. ص ٢٤٥-٢٤٧ و ص ٢٥٠-٢٥٨ و ص ٤٣٢ و ج ٥١. ص ٦٠: أسد الغابة. ج ٤. ص ٣٠: مطالب السؤول في مناقب آل الرسول ﷺ. ص ٨٩: ذخائر العقبى. ص ٦١: مجمع الزوائد. ج ٩. ص ١٢٥-١٢٦: جواهر المطالب في مناقب الإمام عليّ ﷺ. ج ١. ص ٥١-٥٢: غاية الغرام. ج ٥. ص ٨١: بحار الأنوار. ج ٣٨. ص ٣٥٨. ذيل حديث ٩ و....
٣. «إنما مثل أهل بيتي فيكم مثل باب حطّة في بني إسرائيل. من دخله غُفِرَ له» (ر.ك: كتاب سليم بن قيس. ص ١٢٧ و ١٢٨ و ٤٥٧: معجم صغير طبراني. ج ١. ص ١٣٩-١٤٠. ج ٢. ص ٢٢: معجم اوسط. ج ٤. ص ١٠ و ج ٦. ص ٨٥: معجم كبير. ج ٣. ص ٤٥-٤٦. ح ٢٦٣٧: بصائر الدرجات. ص ٣١٧. ح ٤: امالي شيخ صدوق. ص ١٣٣. ح ١٢٦: غيبت نعماني. ص ٥١. ضمن حديث ٢: كفاية الأثر. ص ٣٩. غيبت شيخ طوسي. ص ٦٠. ح ٨٨ و ص ٥٢٥. ضمن حديث ١١٦٢ و ص ٦٢٣. ح ١٣٠٤: بحار الأنوار. ج ٢٣. ص ١٠٥. ح ٣ و....)
٤. مصنف ابن ابي شيبة. ج ٧. ص ٤٩٦. ح ١٥: صحيح مسلم. ج ٧. ص ١٢٠: كتاب السنة. ص ٥٩٦. ح ١٣٨٦ و ١٣٨٧: سنن ترمذي. ج ٥. ص ٣٠١-٣٠٢. ح ٣٨٠٨: فضائل الصحابة. ج ٢. ص ٦٤٣. ح ١٠٩٣: مسند بزّار. ج ٣. ص ٢٢٤. ح ١١٢٠: سنن كبراي نسايي. ج ٥. ص ١٠٧-١٠٨. ح ٨٣٩٩ و ص ١٢٤. ح ٨٥١١: مستدرک حاكم. ج ٣. ص ١٠٨-١٠٩: امالي شيخ طوسي. ص ٣٠٦-٣٠٧. ح ٦١٦. الجمع بين الصحيحين. ج ١. ص ١٩٧. ح ٢٠٨: شواهد التنزيل. ج ٢. ص ٣٥-٣٦. ح ٦٥٦: بشارة المصطفى ﷺ. ص ٣١٣. ح ٢٢. مناقب خوارزمي. ص ١٠٨. ح ١١٥: تاريخ مدينة دمشق. ج ٤٢. ص ١١١-١١٦ و ١٦٧: أسد الغابة. ج ٤. ص ٢٥-٢٦: مطالب السؤول في مناقب آل الرسول ﷺ. ص ١٠١: صراط مستقيم. ج ١. ص ٢٢٩: بحار الأنوار. ج ٣٩. ص ١٤. ذيل حديث ٢ و....

غدیر خم^۱ و حدیث «مثل اهل بیتی کمثل سفینة نوح»^۲ و آیه ولایت^۳ و ہزاران از اخبار و احادیث مسلمہ نبویہ متدوٰنہ در کتب معتبرہ متداولہ در میان مسلمین۔ در صورتی کہ از روی انصاف و حق طلبی باشد نہ از طریق عناد و اعتساف و حمیت و عصبیت، عقل سلیم داوری می کند کہ فرقه حقّہ ناجیہ منحصر است در سالکین طریق اهل بیت رسالت۔ صلوات اللہ علیہم اجمعین۔ کہ بہ وجوہی چند متابعت آن واجب است۔

از آن جملہ آن کہ می بینیم سزاوارتر و راستگوتر و خالص تر از شوائب باطل و بزرگتر از جهت پاک و پاکیزہ دانستن خدا و رسول او و اوصیای رسول او۔ صلوات اللہ علیہم اجمعین۔ و نیکوتر از حیث مسائل اصول و فروع مذهب امامیہ اثنا عشریہ است؛ زیرا کہ معتقد ایشان در حقّ خدا این است کہ ازلی است۔ یعنی: ہمیشہ بودہ است۔

۱. مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۴۹۵، ح ۹ و ص ۵۰۲، ح ۵۵؛ فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۵۸۵-۵۸۶، ح ۹۹۱ و ۹۹۲ و ص ۵۹۶، ح ۱۰۱۶ و ص ۶۱۳، ح ۱۰۴۸ و ص ۷۰۵، ح ۱۲۰۶؛ کتاب السنّة، ص ۵۹۰، ح ۱۲۵۷؛ سنن کبریٰ نسایی، ج ۵، ص ۱۳۲، ح ۸۴۷۳ و ص ۱۳۴، ح ۸۴۷۸؛ شرح مشکل الآثار، ج ۵، ص ۱۳-۱۵؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۱۱۰ و ۱۱۶ و ۵۳۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ج ۴۲، ص ۱۸۷ و ۲۱۲-۲۱۵؛ مناقب خوارزمی، ص ۱۵۵-۱۵۶، ح ۱۸۳ و ۱۸۴؛ الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۲۵۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۰۸-۱۰۹، ح ۱ و ص ۱۸۰-۱۸۱، ح ۶۷ و....

۲. کتاب سلیم بن قیس، ص ۱۲۷ و ۳۵۸ و ۴۵۷؛ مصنف ابن ابی شیبہ، ج ۷، ص ۵۰۲، ضمن حدیث ۵۲؛ فضائل الصحابة، ج ۲، ص ۷۸۵، ح ۱۴۰۲؛ مسند بزار، ج ۹، ص ۳۴۳، ح ۳۹۰۰؛ معجم صغیر طبرانی، ج ۱، ص ۱۳۹-۱۴۰ و ج ۲، ص ۲۲؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۴، ص ۱۰ و ج ۵، ص ۳۰۶ و ۳۵۵ و ج ۶، ص ۸۵؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۲، ص ۴۵-۴۶، ح ۲۶۳۶-۲۶۳۸ و ج ۱۲، ص ۲۷؛ امالی شیخ صدوق، ص ۳۴۲، ضمن حدیث ۴۰۸؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۴۳ و ج ۳، ص ۱۵۱؛ حلیة الأولیاء، ج ۴، ص ۳۰۶؛ امالی شیخ طوسی، ص ۶۰، ح ۸۸ و ص ۳۴۹، ح ۷۲۱ و ص ۴۵۹، ح ۱۰۲۶ و ص ۴۸۲، ح ۹۰۵۳ و ص ۵۱۳، ح ۱۱۲۲ و ص ۵۲۶، ضمن حدیث ۱۱۶۲ و ص ۶۳۳، ح ۱۳۰۴ و ص ۷۳۳، ح ۱۵۳۲؛ بشارة المصطفیٰ ﷺ، ص ۶۳، ضمن حدیث ۴۸ و ص ۱۴۵، ح ۹۷؛ ذخائر العقبی، ص ۲۰؛ الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۳۳۴؛ غایة المرام، ج ۳، ص ۱۶؛ بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۱۲۴، ذیل حدیث ۵۱.

۳. انساب الأشراف، ص ۱۵۰، ح ۱۵۱؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۲۱۰، ح ۲۱۷ و ص ۲۳۹، ح ۲۴۰؛ خصائص الوحي المبین؛ ص ۸۱، ح ۱۶؛ نهج الإیمان، ص ۱۳۹؛ الدرّ المنثور، ج ۲، ص ۲۹۳؛ غایة المرام، ج ۲، ص ۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۰۱، ذیل حدیث ۲۳ و....

و ابدی است - یعنی: همیشه خواهد بود - و قدیم است که حدوث در او راه ندارد و آنچه غیر از اوست حادث است و آن که خدا یکی است و او جسم نیست و جوهر نیست و مرکب نیست و عرض نیست و از کم و کیف و زمان و مکان و مشابَهت با مخلوق منزّه و مبرّاست و قادر است بر هر چیزی و عادل و حکیم است و ظلم نمی‌کند احدی را و فعل زشت از او سر نمی‌زند و مطیع را ثواب می‌دهد و عاصی را عذاب می‌کند و کارهای او متقن و محکم است و از روی غرض و مصلحت است و بازیگر نیست و برانگیزاننده پیغمبران است برای ارشاد اهل عالم و به چشم سر دیده نمی‌شود - نه در دنیا و نه آخرت - و در جهت واقع نیست و امر و نهی و اخبار او حادث است .

و معتقد این فرقه در باب انبیا این است که آنها معصوم از خطا و سهو و نسیان و معصیت اند - اعم از گناه کبیره ، یا صغیره - از اول عمرشان تا آخر عمرشان و اگر چنین نباشند و ثوقی به تبلیغات ایشان نیست و فایده بعثت لغو می‌شود .

و معتقد ایشان در حق ائمه دوازده گانه این است که آنها نیز معصوم اند مانند انبیا و الا همان محذور در کار می‌آید که در حق انبیا گفته شد و فرقه دوازده امامی احکام فروع را از ائمه معصومین علیهم‌السلام فراموش می‌گیرند که آنها نیز از جدّ خود پیغمبر خدا اخذ کرده‌اند و آن حضرت از خدا اخذ کرده به وحی جبرئیل و این اخبار نقل کرده شد از سلف به خلف طبقه‌ای بعد از طبقه‌ای تا این که روایت متصل شود به یکی از معصومین با رعایت تفحص از حالات راوی هر طبقه و قول مقدوحین^۱ از روات^۲ را طرح می‌کنند و به قول عدول^۳ و حسان^۴ و موثقین^۵ اخذ می‌کنند و التفاتی به رأی

۱. مقدوحین: کسانی که درباره آنها از سوی علمای رجال قدحی رسیده است .

۲. روات: راویان احادیث .

۳. عدول: راویانی که از شیعیان دوازده امامی بوده و به عدالتشان تصریح شده باشد .

۴. حسان: راویانی اند که از امامیه می‌باشند و در علم رجال مدح شده‌اند ، اما به عدالتشان تصریح نشده است .

۵. موثقین: راویانی می‌باشند که هر چند شیعه دوازده امامی نیستند ، اما توثیق شده‌اند - یعنی: تصریح به وثاقتشان شده است .

و اجتهاد ندارند و حرام می‌دانند اخذ به قیاس^۱ و استحسانات^۲ را و اما باقی مسلمانان این طور نیستند و هر فرقه از ایشان مذهبی را پیش گرفته‌اند که بیان حالات و معتقدات آنها خارج از وضع این کتاب است. طالبین مراجعه کنند به کتاب‌های متداوله در این باب از کتب کلامیه فارسیه و عربیه.

و چه نیکو گفته شده است به زبان تازی:

إذا شئت أن ترضى لنفسك مذهباً وتعلم أين الناس في نقل أخبار
 فدع عنك قول الشافعي ومالكٍ وأحمد والنعمان إذ يروون الآثار
 ووال أناساً قولهم وحديثهم: روى جَدُّنا عن جبرئيل عن الباري

یعنی: اگر می‌خواهی که خوشنود باشی از مذهبی که برای نفس خود اختیار می‌کنی و بدانی که در نقل اخبار کدام مردمانی را اختیار کنی، واگذار قول مالک و شافعی و احمد بن حنبل و نعمان بن ثابت - که ابوحنیفه باشد - زمانی که روایت کنند خبرها را و دوست بدار مردمانی را که گفته و حدیثشان این است که: روایت کرد جد ما - یعنی: پیغمبر ﷺ - از جبرئیل از خدای آفریننده.

چون این مقدمه دانسته شد، بدان که عاصمه فرقه ناجیه در میان ممالک اسلامیة مملکت ایران است و به فرموده حضرت صادق علیه السلام در آخرالزمان قریب به ظهور قائم علیه السلام شهر قم معدن علم و فضل می‌شود و از آن جا علم به مشرق و مغرب می‌رسد و قم و اهل آن قائم مقام حجّت‌اند و خدا به ایشان حجّت را بر خلق تمام می‌کند؛ برای آن که دینی که خدا نعمت خود را به آن بر بندگان خود تمام کرده و راضی شده که بندگان متدین به آن باشند همین دین است که فرقه ناجیه اثناعشریه به آن متدین شده‌اند و پذیرفتن این دین حجّت

۱. قیاس: ترفندی است که بین برخی طوایف اهل سنت رایج است و بر اساس آن حکم برخی از موضوعات را که برایشان به گمان آنها حکمی در شرع مقدس بیان نشده است از روی موارد مشابه و با قیاس به آنها به دست می‌آورند.
 ۲. استحسان: ترفند دیگری است که بین عده‌ای از اهل سنت رایج است و بر اساس آن اگر امری در جوامع اسلامی و بین مسلمین رایج شود و به اصطلاح جا بیفتد، اما دلیل شرعی بر آن در دست نباشد، همان پذیرش و قبول راکاشف از رضا شارع مقدس می‌دانند.

است برای مردمان و بروز و ظهور احکام و آثار و آداب آن منوط به علم است و علم هم قائم به عالم است و در آن زمان عالم علوم دینیّه ظهورش در قم بیشتر است تا جاهای دیگر و از آن جا افاضه فیض به اهل مشرق و مغرب شود. لذا قم و اهل قم حجّت اند برای اهل شرق و غرب. در این نکته نیکو دقت کن و مغتنم بشمار، و هذا الاستنباط من فضل ربّی.

۳۸۶ / حدیث بیست و سوم

السماء والعالم، صفحه ۳۳۹، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إذا عمّت البلدان الفتن، فعلیکم بقمّ وحوالیها ونواحیها؛ فإنّ البلاء مدفوع عنها؛^۱
 یعنی: وقتی که فتنه فرو گرفت و عمومیت پیدا کرد در شهرها، بر شما باد به رفتن
 و جا گرفتن در قم و اطراف و جوانب آن؛ زیرا که بلا دفع کرده شده از آن جاها.

۳۸۷ / حدیث بیست و چهارم

السماء والعالم، صفحه ۳۳۹، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إذا عمّت البلایا، فالأمن فی کوفه ونواحیها من السواد و قمّ من الجبل، ونعم الموضع قمّ
 للخائف الطائف؛^۲

یعنی: وقتی که فرو گرفت بلاها - یعنی: در شهرها -، پس کوفه از سواد عراق و
 اطراف آن محلّ ایمنی است و از بلاد جبل قم ایمن است و خوب جایی است قم بر شخص
 ترسنده دور زننده - یعنی: برای شخصی که از ترس نمی تواند در یک جا قرار گیرد.

۳۸۸ / حدیث بیست و پنجم

السماء والعالم، صفحه ۳۳۹، به سند خود روایت کرده که فرمود:
 إذا فقد الأمن من البلاد^۳، وركب الناس علی الخیول، واعتزلوا النساء والطیب، فالهرب

۱. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴، ح ۲۶ و ص ۲۱۷، ح ۴۴ و ص ۲۲۸، ح ۶۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴، ح ۲۸. ۳. در مصدر: (من العباد).

الهرب عن جوارهم. فقلت: جعلت فداك، إلى أين؟ قال: إلى الكوفة ونواحيها، أو إلى قمّ وحواليها؛ فإنّ البلاء مدفوع عنهما!¹

یعنی: وقتی که امنیت از شهرها مفقود شد و مردمان بر اسبها سوار شدند - یعنی: برای جنگ و جدال و قتل و غارت - و گوشه گیری کردند از زن‌ها و خوش گذرانی، پس آن وقت و وقت فرار کردن است. وقت فرار کردن است از مجاورت و همسایگی ایشان. (راوی می گوید:) گفتم: فدایت شوم! به سوی کجا فرار کنیم؟ فرمود: به سوی کوفه و اطراف آن، یا قم و جوانب آن؛ زیرا که بلا از این دو جا دفع کرده شده است.

۳۸۹ / حدیث بیست و ششم

السماء والعالم، صفحه ۳۳۹، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
إذا أصابتكم بليّة وعناء، فعليكم بقم؛ فإنّه مأوى الفاطميين، ومستراح المؤمنين، وسيأتي زمان ينفر أولياؤنا ومحبتونا عنا، ويبعدون منا، وذلك مصلحة لهم لكيلا يُعرّفوا بولايتنا، ويحقنوا بذلك دماءهم وأموالهم، وما أراد أحد بقم وأهله سوءاً إلاّ أذّله الله وأبعده من رحمته؛²

یعنی: وقتی که رو آورد به سوی شما بلایی و رنج و سختی ای، بر شما باد به رفتن و جای گرفتن در قم؛ زیرا که آن جا جایگاه اولاد فاطمه و راحتگاه مؤمنین است و زود باشد که بیاید زمانی که کوچ کنند دوستان و دوست دارندگان ما از ما و دور شوند از ما و این نفرت و دوری صلاح است برای ایشان، تا این که شناخته نشوند به دوستی ما و به این جهت حفظ کنند خون‌هایشان و مال‌هایشان را و اراده بدی نمی کند به قم و اهل آن احدی مگر این که ذلیل و خوار می کند خدا او را و دور می گرداند او را از رحمت خود.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴، ح ۲۹، و نیز ر.ک: تاریخ قم، ص ۹۷-۹۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۲۰۵، ح ۱۳.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴-۲۱۵، ح ۲۲، و نیز ر.ک: تاریخ قم، ص ۹۸.

۳۹۰ / حدیث بیست و هفتم

السماء والعالم، صفحه ۳۳۹، مسنداً از سلیمان بن صالح روایت کرده که گفت: روزی در نزد ابی عبدالله - یعنی: حضرت صادق علیه السلام - بودیم. پس یاد فرمود فتنه‌های بنی عباس را و آنچه که به مردم می‌رسد از ایشان. پس گفتیم: فدایت شویم! در آن وقت به کجا باید پناه برد و در کجا جای گرفت در آن زمان؟

فقال: إلى الكوفة وحواليها وإلى قم ونواحيها، ثم قال: في قم شيعةنا ومواليها، وتكثر فيه العمارة، ويقصدہ الناس، ويجتمعون فيه حتى يكون الجمر بين بلدهم؛^۱ پس فرمود: در قم شیعیان و دوستان ما هستند و ساختمان‌ها در آن جا زیاد شود و مردم به طرف آن جا قصد می‌کنند و در آن جا جمع می‌شوند تا اندازه‌ای که رودخانه در وسط شهر ایشان واقع شود.

۳۹۱ / حدیث بیست و هشتم

السماء والعالم، صفحه ۳۴۰، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود: قم بلدنا وبلد شیعتنا، مطهّرة مقدّسة، قبلت ولايتنا أهل البيت. لا يريدهم أحد بسوء^۲ إلا عجلت عقوبته ما لم يخونوا إخوانهم. فإذا فعلوا ذلك، سلط الله عليهم جبارة سوء. أما إنهم أنصار قائمنا ودعاة حقنا، ثم رفع رأسه إلى السماء وقال: اللهم اعصمهم من كل فتنة، ونجّهم من كل هلكة؛^۳

یعنی: قم شهر ما است و شهر شیعیان ما. شهری است پاک و پاکیزه. پذیرفته است دوستی ما اهل بیت را. اراده نمی‌کند ایشان را احدی به بدی مگر این که شتاب کرده می‌شود در عذاب او، تا زمانی که خیانت نکرده باشند با برادرهای خود و چون

۱. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۵، ح ۳۵، ونیز رک: تاریخ قم، ص ۹۹.
 ۲. در مصدر: (تربة قم مقدّسة، وأهلها منّا، ونحن منهم، لا يريدهم جبار بسوء).
 ۳. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۸-۲۱۹، ح ۴۹.

خیانت کنند مسلط می‌گرداند خدا بر ایشان گردنکشان و ستمکاران بد را. آگاه باشید که ایشان - یعنی: اهل قم - یاوران قائم ما و خواهندگان حق ما هستند. پس حضرت سر خود را بلند کرد به طرف آسمان و عرض کرد: بار خدایا! حفظ کن ایشان را از هر فتنه‌ای و نجات ده ایشان را از هر هلاکتی.

۳۹۲ / حدیث بیست و نهم

إقبال سید ابن طاوس رحمته الله علیه، طبع تهران، مصحح مرحوم شهید شیخ فضل الله نوری، ص ۲۰۱، در ذیل دعای روز بیست و یکم ماه رمضان مروی از حماد بن عثمان روایت کرده که حماد گفت: به حضرت صادق رحمته الله علیه عرض کردم که: آیا برای خروج آن حضرت - یعنی: مهدی آل محمد رحمته الله علیه - نشانه‌ای هست؟ فرمود:

نعم، كسوف الشمس عند طلوعها ثلثي ساعة من النهار، وخسوف القمر ثلاث وعشرين، وفتنة تظلّ (تصل خل) أهل مصر البلاء وقطع النيل. اکتف بما بیئت لك، وتوقع أمر صاحبك ليلك ونهارك؛ فإن الله کلّ يوم هو في شأن؛^۱

یعنی: فرمود: آری، گرفتن آفتاب است هنگام در آمدن آن تا دو ثلث از روز و گرفتن ماه است تا بیست و سه ساعت و فتنه‌ای است که سایه اندازد - یا برسد - به مصر و اهل آن بلایی و قطع شدن رود نیل. اکتفا کن به آنچه که برایت بیان کردم و منتظر امر صاحبت باش در شب و روزت؛ زیرا که خدای تعالی هر روزی در کاری است.

(دور نیست مدّت خسوف بیست و سه ساعت باشد، یا بیست و سوم ماه باشد).

مؤلف گوید: حضرت صادق رحمته الله علیه در این حدیث چهار علامت به حماد فرموده که

هر چهار علامت مورد اهمّیت است.

اول: گرفتن آفتاب است در مدّت دو ثلث از روز که تقریباً هشت ساعت گرفته باشد.

۱. إقبال الأعمال، ج ۱، ص ۲۶۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۹۵، ص ۱۵۸-۱۵۹؛ مکیال المکارم، ج ۲،

دوم: گرفتن ماه است در مدّت بیست و سه ساعت که سابقه ندارد چنین گرفتنی .
و اگر بگوییم که: مراد آن حضرت گرفتن بیست و سوم ماه باشد یا بیست و سه دقیقه باشد، نیز کمال بُعد و غرابت را دارد. پس ظاهر این است که همان بیست و سه ساعت باشد.

سوم: خبر دادن از فتنه‌ای است که شامل اهل مصر شود - چنان که از اخبار و احادیث دیگر هم مستفاد می‌شود. بعضی از آنها قبلاً در جزء اول و دوم این کتاب گذشت و بعضی دیگر هم خواهد آمد.

چهارم: قطع رود نیل است که چند احتمال نیز در آن می‌رود. یکی آن که راه آن از طریق مصر بگردد که مصری‌ها از آن استفاده نکنند و دیگر آن که بر روی رود نیل سد بسته شود که هر وقت بخواهند بتوانند جلو آن را بگیرند، و این احتمال بر اول رجحان دارد؛ زیرا که سدبندی رود نیل یا در این سال‌های اخیر عملی شده، یا بزودی در آینده نزدیک عملی خواهد شد.

و دیگر آن که مراد از قطع شدن رود نیل خشک شدن آن باشد - چنان که از بعضی از اخبار مستفاد می‌شود -، والله العالم.

و ظاهر قریب به حتم بودن این علامات است؛ زیرا که از فرموده آن حضرت به حماد - که گفته: اکتف بما بیئت لك؛ یعنی: اکتفا کن به آنچه برای تو بیان کردم - این معنی استفاده می‌شود و دیگر آن که ممکن است از علامات بدائیه^۱ باشد، به قرینه فرموده آن حضرت: کلّ یوم هو فی شأن، و ممکن است این فرمایش مربوط به فرموده آن جناب: «توقع أمر صاحبك» باشد و آن اشاره باشد که اگر خدا بخواهد، در مدّت غیبت بداء حاصل کند که دور نزدیک یا نزدیک دور شود، والله العالم بحقائق الأمور، وما شاء الله کان وما لم یسأ لم یکن.

۱. بداء: پیدا شدن رأی دیگر در کاری یا امری. این کلمه وقتی به خداوند متعال نسبت داده می‌شود باید به صورت ابداء معنا شود.

۳۹۳ / حدیث سی ام

سیزدهم بحار، طبع تهران، صفحه ۱۷۵، از کتاب سرور أهل الإیمان، تألیف سید علی بن عبدالحمید، مسنداً از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده از سُدیر که گفت:

قال لي أبو عبد الله عليه السلام: يا سُدیر، الزم بيتك، وكن حلساً من أحلاسه، واسكن ما سكن الليل والنهار. فإذا بلغ [أَنْ] السفينائي قد خرج، فادخل^۱ إلينا ولو على رجلك. قلت: جعلت فداك، هل قبل ذلك شيء؟ قال: نعم، وأشار بيده بثلاث أصابعه إلى الشام وقال: ثلاثة رايات: راية حسنيّة، وراية أمويّة، وراية قيسيّة. فبينما هم [على ذلك] إذ قد خرج السفينائي فيحصدهم حصد الزرع، ما رأيت مثله قط^۲؛

یعنی: گفت برای من ابو عبدالله - یعنی: حضرت صادق علیه السلام - ای سُدیر! ملازم خانه خود باش - یعنی: از خانهات بیرون مرو - و باش مانند پلاس کهنه‌ای از پلاس کهنه‌های آن و قرار بگیر مادامی که قرار می‌گیرد شب و روز. پس چون خبر رسید که سفینائی خروج کرده، بر ما وارد شو هرچند به پای خود باشد. گفتم: فدایت شوم! آیا پیش از آن هم چیزی - یعنی: علامت و نشانه‌ای - هست؟ فرمود: آری، و اشاره کرد به دست خود به سه انگشت به طرف شام و فرمود: سه پرچم بلند می‌شود: پرچم حسنی و پرچم اموی و پرچم قیس. در حالی که این سه پرچم بلند می‌شود، سفینائی خروج می‌کند و آنها را درو می‌کند مانند درو کردن - یعنی: چیدن و بریدن - زراعت، آنچنان درو کردنی که مثل آن هرگز ندیده‌ای.

۳۹۴ / حدیث سی و یکم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۷۶، از امالی مفید مسنداً از آن حضرت روایت کرده که

۱. در مصدر: (فارحل).

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۰، ضمن حدیث ۱۶۱ و ص ۲۰۲، ح ۶۹، و نیز ر. ک: کافی، ج ۸، ص ۲۶۴ - ۲۶۵.

ح ۳۸۳: سرور أهل الإیمان، ص ۴۲، ح ۱۶؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۳۶، ح ۳؛ نفس الرحمن فی فضائل

سلمان، ص ۲۶۴؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۱۵.

هشام بن سالم گفت: فرمود ابو عبدالله و یاد کرد سفیانی را و فرمود: اما موجّهین مردان متواری شوند از او و اما زن‌ها پس بر آنها باکی نیست.
 أما الرجال فتواری وجوهها عنه، وأما النساء فليس عليهنّ بأسٌ.^۱

۳۹۵ / حدیث سی و دوم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۷۶، از امالی مفید مسنداً روایت کرده از هشام از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود:

لما خرج طالب الحق. قيل لأبي عبد الله عليه السلام: نرجو أن يكون هذا اليماني، فقال: لا، اليماني يتوالى علياً، وهذا يبرأ منه؛^۲

یعنی: چون خروج کند طالب الحق (از علامات خروج سفیانی است). گفته شد به آن حضرت علیه السلام که: امیدواریم آن - یعنی: طالب الحق - یمانی باشد. فرمود: نه، یمانی دوست می‌دارد علی علیه السلام را و او بیزار است از او.

۳۹۶ / حدیث سی و سوم

قرب الإسناد، تألیف عبدالله بن جعفر حمیری، صفحه ۴۱، مسنداً از آن حضرت از پدر بزرگوارش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود:

إذا ظهرت القلانس المشتركة ظهر الزنا؛^۲

یعنی: وقتی که ظاهر شد کلاه‌های مشترکه، ظاهر می‌شود زنا کردن و زنا دادن.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۵، ح ۱۷۰ از امالی شیخ طوسی، و نیز ر.ک: امالی شیخ طوسی، ص ۶۶۱، ح ۱۳۷۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۲۹۷، ح ۲۱ و ج ۵۲، ص ۲۷۵، ذیل حدیث ۱۷۰ از امالی شیخ طوسی، و نیز ر.ک: امالی شیخ طوسی، ص ۶۶۱، ح ۱۳۷۵.

۳. قرب الإسناد، ص ۸۵-۸۶، ح ۲۸۰، و نیز ر.ک: کافی، ج ۶، ص ۴۷۸، ح ۲؛ وسائل الشیعة، ج ۳، ص ۲۸۰، ح ۴ و ۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۴۵، ح ۵.

مؤلف گوید: ظاهراً مراد از کلاه‌های مشترکه کلاه‌هایی است که مشترک بین یهود و نصارا و ملل متنوعه است که در این عصر از آنها تعبیر می‌شود به کلاه‌های بین‌المللی.

۳۹۷ / حدیث سی و چهارم

غیبت نعمانی، صفحه ۷۶، محمد بن سنان کاهلی از ابی عبدالله علیه السلام روایت کرده که فرمود:

تواصلوا وتباروا وتراحموا. فوالذي فلق الحبة وبرأ النسمة، ليأتين عليكم وقت لا يجد أحدكم لديناره ودرهمه موضعاً - يعني: لا يجد له عند ظهور القائم عليه السلام موضعاً يصرفه فيه؛ لاستغناء الناس جميعاً بفضل الله وفضل وليه.

فقلت: وأنتى يكون ذلك؟ فقال: عند فقدكم إمامكم. فلا تزالون كذلك حتى يطلع عليكم كما تطلع الشمس. ليس (آيس غل) ما تكونون. فإياكم والشك والارتياب. انفوا عن أنفسكم الشكوك وقد حذرتم، فاحذروا من الله. أسأل الله توفيقكم وإرشادكم؛^۱

یعنی: بچسبید به یکدیگر و نیکی کنید و رحم کنید به یکدیگر. پس قسم به آن کسی که می‌شکافد دانه را و آفریده و می‌آفریند بنده را، هرآینه می‌آید البته البته بر شما زمانی که نمی‌یابد احدی از شما برای دینار و درهم خود موضعی را که به مصرف رساند آن را در آن زمان - یعنی: نمی‌یابد برای آن هنگام ظهور قائم علیه السلام جایی را که به مصرف رساند آن را در آن جا؛ به جهت بی‌نیاز بودن همه مردم به فضل خدا و فضل ولی او.

پس عرض کردم: چه وقت است آن وقت؟ فرمود: وقتی است که امام خود را گم کنید. پس همیشه به همین حال هستید تا این که درآید بر شما امام شما همچنان که آفتاب درآید. در آن وقت به این حال نخواهید بود. پس بر شما باد که دوری کنید از شک و گمان. نیست و نابود کنید از نفس‌های خودتان شک‌ها را و شما ترسانیده شدید. پس بترسید از خدا. می‌خواهم از خدا توفیق شما را و هدایت کردن شما را.

۱. غیبت نعمانی، ص ۱۵۲-۱۵۳، ح ۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۴۶-۱۴۷، ح ۱۷.

مؤلف گوید: جمله « یعنی: لایجد له عند ظهور القائم » تا « فضل ولّیه » کلام و توجیه نعمانی است و این خلاف ظاهر حدیث است، مربوط به زمان ظهور نیست؛ به دلیل فرموده حضرت در جواب سائل که فرموده است: عند فقد إمامکم، بلکه دور نیست که مراد این باشد که از شدت فتنه و ناامنی در آن زمان جایی که دینار و درهم خود را حفظ کنند نیابند.

و نیز گفته است که: باید ناظر به نهی از شک در فرمایش حضرت نظر داشته باشد که مراد نهی از شک در صحت غیبت غایب علیه السلام و در صحت ظهور آن جناب است و ترسانیدن آن حضرت از شک و ارتیاب برای این است که شیعه مؤمن متوجه باشد و شک و ریب در دل خود راه ندهد در صحت غیبت و ظهور آن حضرت که آن موجب هلاکت او خواهد شد و از خدا می خواهیم ثبات قدم را در سلوک راه حق و ترک باطل و توسل می جوئیم برای آن از آل محمد علیهم السلام به منت گذاردن خدا و فضل و کرم او بر ما.

۳۹۸ / حدیث سی و پنجم

غیبت نعمانی، صفحه ۷۶، مسنداً از مفضل بن عمر از آن حضرت روایت کرده که گفت: بودم نزد ابی عبدالله علیه السلام در مجلس او و غیر از من هم در آن مجلس بود. پس فرمود برای ما که:

إياکم والتويه - یعنی: باسم القائم علیه السلام، و کنت أراه یرید غیري، فقال لي: يا أبا عبد الله: إياکم والتويه. والله لیغیبن سبتاً من الدهر، ولیخملنّ حتی یقال: مات، أو هلك. بأيّ وادٍ سلك؟ ولتفیضنّ علیه أعین المؤمنین، ولیکفّنن کتکفؤ السفینة فی أمواج البحر، حتی لا ینجو إلا من أخذ الله میثاقه، وکتب الإیمان فی قلبه، وأیّده بروح منه، ولترفعنّ اثنتا عشرة رایة مشتبهة. لا یعرف أيّ من أيّ.

قال المفضل: فبکیت، فقال لي: ما بیکیک؟ قلت: جعلت فداک، کیف لأبکی وأنت تقول: ترفع اثنتا عشرة رایة مشتبهة، لا یعرف أيّ من أيّ. قال: فنظر إلى کوة فی البیت

التي تطلع فيها الشمس في مجلسه، فقال: أ هذه الشمس مُضيئة؟ قلت: نعم، فقال: والله، لأمرنا أضوا منها!

یعنی: اجتناب کنید از خواندن و بلند کردن نام - یعنی: نام قائم عليه السلام - و من می دیدم آن حضرت را که از این کلام غیر مرا اراده کرده است. پس به من فرمود که: بر سماست که دوری کنید از خواندن و بلند کردن نام او. ای اباعبدالله! (اباعبدالله کنیه مفضل است) به ذات خدا قسم است که هرآینه پنهان می شود البتّه البتّه - یعنی: قائم عليه السلام - مدتی از روزگار را و هرآینه گمنام می شود البتّه البتّه تا این که گفته شود: مُرد، یا هلاک شد و یا به کدام درّه و پشته ای رفت؟ و هرآینه البتّه البتّه اشک های مؤمنین از چشم هایشان برای او جاری خواهد شد و هرآینه سرنگون خواهید شد همچنان که کشتی در موج های دریا سرنگون شود تا حدی که نجات نیابد مگر کسی که پیمان ایمان گرفته باشد خدا از او و ثابت شده باشد ایمان در دل او و تأیید شده باشد به وحی از جانب خدا و هرآینه بالا برده خواهد شد البتّه البتّه دوازده پرچم مشتبه به حق که شناخته نشود کدام یک از آنها از کیست.

مفضل گفت که: من گریه کردم. پس حضرت به من فرمود: چه چیز تو را به گریه درآورد؟ گفتم: فدایت شوم! چگونه گریه نکنم و حال آن که می فرمایی دوازده پرچم مشتبه بلند می شود که شناخته نشود کدام یک از آنها از کدام است؟ مفضل گفت: پس نظر کرد حضرت به روزنه ای که در خانه بود و از آن آفتاب در مجلس تابیده بود. پس فرمود: آیا این آفتاب است که تابیده و روشنی داده است؟ گفتم: آری. پس فرمود: به ذات خدا قسم است که هرآینه امر قائم ما از این آفتاب روشن تر است.

شرح

نهی حضرت از نام نبردن و ذکر نکردن به اسم غایب عليه السلام به قول آن جناب: «إياكم والتنويه» تا فرموده آن حضرت: «في أمواج البحر» اراده فرموده است آن حضرت از

۱. غیبت نعمانی، ص ۱۵۳ - ۱۵۴، ح ۹، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۴۷، ح ۱۸.

آن آنچه را که در دوره غیبت قائم علیه السلام به شیعیان رو می دهد از موج های فتنه های گمراه کننده و به هول و بیم اندازنده و شعبه شعبه شدن مذهب های باطله سرگردان کننده و بلند شدن پرچم های به شبهه اندازنده که صاحبان آنها ادعای قائمیت و امامت کنند از آل ابی طالب و خروج کنندگان از ایشان برای جاه طلبی و وسایل عیش دنیوی فراهم کردن در هر زمانی.

و از فرمایش حضرت که فرموده است: «رایة مشتبّهة» چنین برمی آید که صاحبان آنها از فروع شجره رسالت و ولایت باشند که قیام کنند. امر آنها بر مردم مشتبه شود بواسطه نسب آنها که از دودمان رسالت اند و ضعفای شیعه چنین گمان کنند که ایشان برحق اند و همچنین غیر شیعیان و حال آن که چنین نیست و خداوند در مدّت کوتاهی رگ حیات آنها را قطع کند و نفوس کسانی که اهلّیت این مقام را ندارند تلف و نابود می کند و همچنین نفوس پیروان ایشان را که به مظنه به آنها گرویده اند و اگر چهار صباحی هم به آنها مهلت داده شود برای بروز دادن باطن های ایشان و تابعین ایشان و تمام کردن جولان های ایشان است و برای شناخته شدن مؤمنین ثابت الایمان است که خدا آنها را در وقوع فتنه ها ثابت داشته و ثابت می دارد که دنبال دعوت ها و مذهب های باطله و اختلاف اقوال و تشّت رأی های ایشان نروند، و ذلك هدی الله یهدی به من یشاء من عباده.

مه فشاند نور و سگ عوعو کند هر کسی بر فطرت خود می تند

مؤمنین ثابت الایمان آب را از سراب تمیز داده، فریب هر شیادی را نمی خورند.

گیرم که مارچوبه کند تن به شکل مار کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست؟

از خداوند متعال ثبات ایمان می طلبیم و زیادتى توفیق در علم و عمل و تقوا

می خواهیم؛ زیرا که او اکرم الاکرمین و اجود المعطین و جواد السائلین است.

موعظه مؤلف فقیر:

برادران ایمانی را تذکر می دهم دوره غیبت کبرای ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه،

و ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - دوره فترت و آزمایش عظیم است و به مثابه شب بسیار تاریک و ظلمانی. با این ظلمت‌ها و تیرگی‌های متراکم برای سلامت گذشتن از این بیابان وحشتناک دنیا که دارای بسی چاه‌های عمیق و بیغوله‌های خطرناک است بدون دلیل و راهنمای آگاه طی طریق نمی‌توان کرد و راه را از چاه نمی‌توان شناخت و از فریب دزدهای دین و ایمان و وسوسه‌های شیطان و شیطان پرستان آخرالزمان نمی‌توان خود را حفظ کرد.

دام سخت است مگر یار شود لطف اله ورنه انسان نبرد صرفه ز شیطان رجیم و یگانه چراغ هدایتی که در این شب هولناک برای دفع خطرات می‌توان از نور آن استفاده و استضاء نمود التجا به خدا و استمداد از آل محمد علیهم‌السلام، بخصوص قطب دایره زمان و محور کون و مکان و ولی و حجّت خدا در عالم امکان، حضرت صاحب زمان علیه‌السلام، و آیات قرآنیّه و کلمات رحمانیّه ایشان است و فقط راه نجات به دست آوردن منحصر به توجّه و توسّل جستن به این درگاه است.

للمؤلف الحقیق

از ره آل علی فکرت گزین	تا نیفتی خود به دام آن و این
مار را زیبا بود نقش و نگار	هان، تو ای کودک! مشو مفتون مار
نقش آن جذّاب و زهرش قاتل است	کودک بیچاره از این غافل است
هر که بنماید رهنم باور مکن	دامن دل ز آب غفلت تر مکن
فاسقی گر بدهدت روزی سروش	بی تأمل حرف او منمای گوش
غول رهنم گر تو را خواند شبی	باش بیدار و مخور گول غیبی
در شب تاریک بی باکی مکن	چاه در راه است چالاکی مکن
کرم شب تاب ار به شب تابان شود	از پسی آن کرم عاقل کی رود؟
دوره غیب امام منتظر	چون شب تاریک آید در نظر
شب لباس تیره چون گیرد به بر	تیرگی را پرده‌ای دان پرده‌در

گرگ و روباه و شغالان و سگان	شب ز جا جنبند خود عوعوزنان
کزدم و مار و رتیل و موش و ساس	شب برون آیند از جابی هراس
دزد در شب بـهر دزدی در شباب	تا که از مقصود گردد کامیاب
چون سب آید عشقباز ناتوان	از پی معشوق خود گردد روان
شب چو آید دردمند اندر عذاب	منتظر تا کی در آید آفتاب
آفتابا! حال مهجوران نگر	در شب تاریک پر خوف و خطر
آفتابا! بر دل بی تاب تاب	که برون شد از دل ماصبر و تاب
آفتابا! ظلمت شب را ببر	این شب یلدا مگر ناید به سر
شارقا! جیب افق را چاک کن	تیرگی ها راز عالم پاک کن
موسیا! باز آید و بیضا نما	قبطیان عصر را رسوا نما
موسیا! بیرون شد از حد قال و قیل	جامه فرعونیان رازن به نیل

اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَهُ ، وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ ، وَاجْعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَعْوَانِهِ
وَالْمَتَمَسِّكِينَ بِجَبَلِ وَلايَتِهِ .

۳۹۹ / حدیث سی و ششم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۵، مسنداً از یعقوب سراج روایت کرده که گفت: گفتم به
ابی عبدالله علیه السلام: چه وقت است فرج شیعیان شما؟ پس فرمود:
إذا اختلف ولد العباس، [و] وهی سلطانهم، وطمع فیهم من لم یکن یطمع، وخلعت
العرب أعتتها، ورفع کلّ ذی صیصیة صیصیته، وظهر السفیانیّ، وأقبل الیمانی، وتحرك
الحسنی، خرج صاحب هذا الأمر من المدینة إلى مکة بتراث رسول الله صلی الله علیه و آله.
قلت: وما تراث رسول الله صلی الله علیه و آله? فقال: سیفه ودرعه وعمامته وبردده ورايته وقضیبه
وفرسه ولامته وسرجه، حتّی ینزل إلى مکة^۱، فیخرج السیف من غمده، ویلبس الدرع،

۱. در مصدر: (بأعلى مكة).

وینشر الراية والبُرْدَة، ويعتمّ بالعمامة، ويتناول القضيب بيده، ويستأذن الله في ظهوره. فيطلع على ذلك بعض موالیه، فیاتی الحسنی فیخبره الخبر، فیبترده الحسنی إلى الخروج، فیشب^۱ علیه أهل مکة، فیقتلونه وبعثون برأسه إلى الشامی^۲. فیظهر عند ذلك صاحب هذا الأمر، فیبايعه الناس ویبوعونه، وبعث عند ذلك الشامی جيشاً إلى المدينة، فیهلكهم الله دونها، فیهرب من المدينة یومئذ من ولد علی (یومئذ من كان بالمدينة من ولد علی رضی اللہ عنہ غل) إلى مکة، فیلحقون بصاحب الأمر (رضی اللہ عنہ)، ویقبل صاحب الأمر نحو العراق، وبعث جيشاً إلى المدينة، فیأمر أهلها فیرجعون إليها^۳.

یعنی: فرمود: زمانی که رفت و آمد کنند پسران عباس و آنها سلطان ایشان اند^۴ و طمع کند در ملک ایشان کسی که طمع نکرده است و عرب عنانهای خود را پاره کنند و هر صاحب قدرتی قدرت خود را ظاهر کند و سفیانی ظاهر شود و یمانی رو آورد و حسنی حرکت کند، بیرون می آید صاحب امر از مدینه و به مکّه می رود با میراث هایی که پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم باقی گذارده.

گفتم: چیست میراث های پیغمبر صلی اللہ علیہ و آله و سلم؟ پس فرمود: شمشیر او و زره او و عمامه او و بُرد او و پرچم او و چوبدستی او و اسب او و آلات حرب او و زین سواری او، تا این که فرود می آید در مکّه. پس شمشیر را از غلاف خود بیرون می آورد و زره را می پوشد و پرده پرچم را باز می کند و بُرد را می پوشد و عمامه را بر سر می بندد و چوبدستی را در دست می گیرد و اذن می خواهد از خدا برای ظاهر شدن خود. پس در آن حال بیرون می آید بعضی از دوستان او. پس حسنی را خبر می دهد از

۱. در مصدر: (فیثبت).

۲. در مصدر: (إلى الشام).

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۷۸ - ۲۷۹، ح ۴۲ و ۴۳، و نیز ر.ک: کافی، ج ۸، ص ۲۲۴ - ۲۲۵، ح ۲۸۵؛ صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۵۸؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۲، ح ۱۱۲ و ص ۳۰۱، ح ۶۶.

۴. چنان که در متن حدیث اصلاح به عمل آمده، صحیح «ووهی سلطانهم» است که به معنی «و سلطنت ایشان سست گردد» می باشد.

آن حضرت. پس حسنی مبادرت در خروج می کند آن حضرت را. پس اهل مکه بر علیه او قیام می کنند و حسنی را - که نفس زکیه باشد - می کشند و سر او را برای شامی - یعنی: سفیانی - می فرستند. در آن وقت صاحب امر ظاهر می شود و مردمان با او بیعت می کنند و پیروی می کنند او را. در آن حال شامی لشکری را به مدینه می فرستد. پس هلاک می کند خدا لشکر او را غیر از آنها. پس از مدینه فرار می کنند در آن زمان کسانی که از فرزندان علی علیه السلام در مدینه هستند به طرف مکه و ملحق به صاحب الامر علیه السلام می شوند و حضرت صاحب الامر به سمت عراق حرکت می کند و لشکری به مدینه می فرستد و امر می فرماید اهل مدینه را که به مدینه برگردند.

۴۰۰ / حدیث سی و چهارم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۷، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 ما یکون هذا الأمر حتی لا یبقی صنف من الناس إلا قد ولّوا علی الناس حتی لا یقول
 قائل: إنا لو ولّینا لعدلنا، ثم یقوم القائم بالحق والعدل؛^۱

یعنی: نمی باشد این امر - یعنی: ظهور قائم علیه السلام - تا این که باقی نماند صنفی از مردم مگر این که حکومت کنند از جهت مردمان، تا نگوید گوینده ای که: اگر ما حکومت می کردیم، به عدالت رفتار می کردیم. پس از آن قیام می کند قائم به راستی و عدالت.

۴۰۱ / حدیث سی و پنجم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۷، نیز مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 لا یکون هذا الأمر حتی یذهب (یهلك غل) تسعة أعشار الناس؛^۲
 یعنی: حضرت ظاهر نمی شود تا این که برود - یا هلاک شود - نه عُشر^۳ از مردمان.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۸۲، ح ۵۲، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۴، ح ۱۱۹.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۸۲، ح ۵۴، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۴، ح ۱۲۰؛ إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۱۱۰.

۳. عُشر: یک دهم.

۴۰۲ / حدیث سی و ششم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۷، از هشام از زراره روایت کرده که گفت: گفتم به ابی عبدالله علیه السلام: ندا - یعنی: صدای آسمانی - حق است؟ فرمود:
 اِی وَاللهِ حَتَّى یَسْمَعَهُ کُلَّ قَوْمٍ بِلِسَانِهِمْ!^۱
 یعنی: آری به ذات خدا قسم است، تا این که می شنوند هر گروهی به زبان خودشان.

۴۰۳ / حدیث سی و هفتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۸، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ أَهْبَطَ الرَّبُّ تَعَالَى مَلَكًا إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا. فَإِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ، جَلَسَ ذَلِكَ الْمَلِكُ عَلَى الْعَرْشِ فَوْقَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، وَنَصَبَ لِمُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهم السلام مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ، فَيَصْعَدُونَ عَلَيْهَا وَتَجْمَعُ لَهُمُ الْمَلَائِكَةُ وَالنَّبِيُّونَ وَالْمُؤْمِنُونَ، وَتَفْتَحُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ. فَإِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: يَا رَبِّ، مِيعَادُكَ الَّذِي وَعَدْتَ بِهِ فِي كِتَابِكَ، وَهُوَ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا﴾^۲، ثُمَّ يَقُولُ الْمَلَائِكَةُ وَالنَّبِيُّونَ مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ يَخْرُجُ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَجْدًا، ثُمَّ يَقُولُونَ: يَا رَبِّ، اغْضَبْ؛ فَإِنَّهُ قَدْ هَتَكَ حَرِيمَكَ، وَقَتَلَ أَصْفِيَاؤَكَ، وَأَذَلَّ عِبَادَكَ الصَّالِحِينَ، فَيَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ، وَذَلِكَ يَوْمٌ مَعْلُومٌ؛^۳

یعنی: چون شب جمعه شود، فرو می فرستد پروردگار تعالی فرشته ای را به آسمان دنیا. پس چون سفیده صبح طالع شد، آن فرشته بر عرش می نشیند بالای بیت المعمور

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۸۳، ح ۵۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۴، ح ۱۲۰؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۷۲.

۲. سوره نور، آیه ۵۵.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۸۴، ح ۵۶، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۷، ح ۵۴؛ غایة المرام، ج ۴، ص ۱۱۸-۱۱۹؛ إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۷۳-۷۴ و ج ۲، ص ۱۰۵؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۶۲.

و نصب می کند - یا نصب کرده می شود - برای محمد و علی و حسن و حسین علیهم السلام منبرهایی. پس بالا می روند بر آنها و جمع می شوند برای ایشان فرشتگان و پیغمبران و مؤمنان و گشاده می شود درهای آسمان. پس چون زوال آفتاب شود، پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله عرض می کند: پروردگارا! به وعدهات وفا کن؛ آنچه را که وعده داده ای به آن در کتاب خود که فرموده ای: ﴿وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَأَنَّهُمْ صَالِحُونَ أَن يَجْعَلَ لِكُلِّ فِتْنَةٍ مِّنْكُمْ جَنَّةً مُّغْفِرَةً وَأَن يَسْأَلَ لِكُلِّ فِتْنَةٍ مِّنْكُمْ جَنَّةً مُّعَذِّبَةً وَأَن يَجْعَلَ لِكُلِّ فِتْنَةٍ مِّنْكُمْ جَنَّةً مُّغْفِرَةً وَأَن يَسْأَلَ لِكُلِّ فِتْنَةٍ مِّنْكُمْ جَنَّةً مُّعَذِّبَةً﴾. پس از آن فرشتگان و پیغمبران مانند همین را گویند. پس به سجده می افتند محمد و علی و حسن و حسین و می گویند: پروردگارا! غضب کن برای آن که هتک حرمت تو شده و کشته شده اند برگزیدگان تو و ذلیل کرده شدند بندگان شایسته تو. پس می کند خدا آنچه را که می خواهد و این است روزی که دانسته شده است.

۴۰۴ / حدیث سی و هشتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۸، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إِذَا هَدَمَ حَائِطَ مَسْجِدِ الْكُوفَةِ مِنْ مَوْخَرِهِ مَتَّيْلِي دَارِ ابْنِ مَسْعُودٍ، فَعِنْدَ ذَلِكَ زَوَالَ مَلِكِ
 بَنِي فُلَانٍ. أَمَا إِنَّ هَادِمَهُ لَا يَبْنِيهِ!¹

یعنی: وقتی که خراب شد دیوار مسجد کوفه از طرف آخر آن از آن جایی که طرف
 خانه ابن مسعود است، پس آن وقت زمان زایل شدن ملک بنی فلان - یعنی:
 بنی عباس - است. آگاه باشید که خراب کننده آن، آن را بنا نمی کند.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۸۵، ح ۵۷، و نیز ر. ک: ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۵؛ غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۶، ح ۴۴۲؛
 الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۶۳، ضمن شماره ۶۳؛ الدرّ النظیم، ص ۷۵۸؛ العدد القویة، ص ۷۷، ح ۱۲۹؛
 صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۴۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۰، ح ۵۱.

۴۰۵ / حدیث سی و نهم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۸، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
لا یقوم القائم حتی یقوم اثنا عشر رجلاً کلهم یجمع علی قول أنهم قد رأوه،
فیکذبونهم!^۱

یعنی: قیام نمی‌کند قائم علیه السلام تا این که قیام کنند دوازده مرد که همه ایشان بر این قول
جمع شوند که ایشان قائم علیه السلام را دیده‌اند. پس ایشان را تکذیب می‌کنند.

۴۰۶ / حدیث چهارم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۹، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
قبل قیام القائم تحرك حرب قیس؛^۲
یعنی: پیش از قیام قائم به حرکت در می‌آید جنگ قیس.

۴۰۷ / حدیث چهل و یکم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۹، مسنداً از محمد اعلم از دی روایت کرده که گفت: نزد
حضرت صادق علیه السلام ذکر سفیانی در میان آمد. حضرت فرمود:
أنتی یخرج ذلك ولما یخرج کاسر عینیة (عینه خل) بصنعاء؟!^۳
یعنی: خروج سفیانی کجا خواهد بود و حال آن که هنوز شکننده دو چشم - یا
چشم - او از صنعاء بیرون نیامده؟!
اشاره به این است که پیش از خروج سفیانی شخصی از صنعا یمن به آن صفتی
که ذکر شد بیرون خواهد آمد.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۸۵، ح ۵۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۴، ح ۱۲۱.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۸۵، ح ۵۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۴-۲۴۵، ح ۱۲۲.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۸۵-۲۸۶، ح ۶۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۵، ح ۱۲۳.

۴۰۸ / حدیث چهل و دوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۹، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إِنَّ اللَّهَ مَائِدَةٌ - وَفِي غَيْرِ هَذِهِ الرَّوَايَةِ: مَادِبَةٌ - بِقَرْقِيسَا يَطْلُعُ مَطْلَعُ مِنَ السَّمَاءِ، فَيَنَادِي: يَا
 طَيْرَ السَّمَاءِ، وَيَا سَبَاعَ الْأَرْضِ، هَلِّمُوا إِلَى الشَّيْبِ مِنْ لَحُومِ الْجَبَّارِينَ؛^۱
 یعنی: بدرستی که از برای خدا خوردنی و خوان آراسته‌ای است به قرقیسا - که شهری
 است از فرات. درآید درآورده شده‌ای از آسمان، پس ندا می‌کند که: ای مرغ‌های هوا
 و ای درندگان زمین! بیایید برای سیر شدن از گوشت‌های گردنکشان و ستمکاران.

۴۰۹ / حدیث چهل و سوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۴، مسنداً از ابی بصیر روایت کرده که: گفتم به
 ابی عبدالله علیه السلام که: فرموده خدای - عَزَّوَجَلَّ -: ﴿عَذَابُ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^۲ وَفِي
 الْآخِرَةِ، عَذَابُ خِزْيِ دُنْيَا چيست؟ فرمود:
 وَأَيُّ خِزْيٍ أَخْزَى - يَا أَبَا بَصِيرٍ - مَنْ أَنْ يَكُونَ الرَّجُلُ فِي بَيْتِهِ وَحِجَالِهِ وَعَلَى إِخْوَانِهِ
 وَسَطِ عِيَالِهِ إِذْ شَقَّ أَهْلَهُ الْجُيُوبَ عَلَيْهِ وَصَرَخُوا، فَيَقُولُ النَّاسُ: مَا هَذَا؟ فَيَقَالُ: مَسَخَ فُلَانٌ
 السَّاعَةَ، فَقُلْتُ: قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ عليه السلام، أَوْ بَعْدَهُ؟ قَالَ: لَا، بَلْ قَبْلَهُ؛^۳

یعنی: کدام عذاب خوارکننده‌ای خوارکننده‌تر است - ای ابوبصیر! - از این که مرد
 در خانه خود نشسته و با برادرهای خود و در میان اهل و عیال خود که ناگاه اهل و کسان
 خود او گریبان‌های خود را برای او چاک زنند و صدای شیون آنها بلند شود و فریاد زنند،
 پس مردم بگویند: چیست این صدا؟ پس گفته شود: فلانی در این ساعت مسخ شد

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۸۷، ح ۶۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۶، ح ۱۲۵؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۴۲؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲. سورة فصلت، آیه ۱۶.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۷۷ - ۲۷۸، ح ۴۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۱ - ۲۴۲، ح ۱۱۱؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۶.

- یعنی: صورت انسانی او تغییر کرد و مبدل به صورت خوک، یا سگ، یا بوزینه و نحو اینها شد. پس گفتم: [پیش] از قیام قائم علیه السلام، یا بعد از آن؟ فرمود: نه، بلکه پیش از آن.

۴۱۰ / حدیث چهل و چهارم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۳، مسنداً از ابی بصیر از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 بینا الناس وقوف بعرفات إذ أتاهم راكب على ناقه ذُعَلْبَة يخبرهم بموت خليفة يكون عند
 موته فرج آل محمد - صلوات الله عليهم - وفرج الناس جميعاً، وقال علیه السلام: إذا رأيت علامة في
 السماء ناراً عظيمة من قِبَل المشرق تطلع ليالي، فعندها فرج الناس وهي قدام القائم بقليل؛^۱
 یعنی: در حال این که مردمان در عرفات واقف اند، ناگاه می آید ایشان را ناقه
 سواری که بر ناقه تیزروی سوار است و خبر می دهد ایشان را به مردن خلیفه ای که به
 مردن او فرج آل محمد - صلوات الله عليهم - و فرج همه مردمان خواهد بود، و
 فرمود علیه السلام که: وقتی که دیدید نشانه ای را در آسمان که آن آتشی است بزرگ که از
 طرف مشرق ظاهر می شود چند شب، در آن هنگام فرج است برای مردمان و این
 نشانه کمی پیش از قیام قائم علیه السلام خواهد بود.

۴۱۱ / حدیث چهل و پنجم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۳، مسنداً از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت: شنیدم
 از حضرت ابی عبدالله علیه السلام که می فرمود:
 يشمل الناس موت و قتل حتى يلجأ الناس عند ذلك إلى الحرم، فينادي منادٍ صادق من
 شدة القتال: فيم القتال والقتال؟ صاحبكم فلان؛^۲

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۷۵ - ۲۷۶، ح ۲۷، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۰، ح ۱۰۷؛ نفس الرحمن فی فضائل سلمان، ص ۲۸۶؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۴۱.
 ۲. غیبت نعمانی، ص ۲۷۵، ح ۲۵، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۶ - ۲۹۷، ح ۵۳؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۵۸.

یعنی: شامل می شود مردمان را مرگی و کشته شدنی تا این که پناهنده می شوند مردم در آن وقت به حرم - یعنی: مکه. پس ندا می کند نداکننده راستگویی از شدت کشتن و کشته شدن که: این کشتن و کشته شدن برای چیست؟ صاحب شما فلان - یعنی: قائم علیه السلام - است.

۴۱۲ / حدیث چهل و ششم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۱، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إذا صعد العباسي أعواد منبر مروان، أدرج ملك بني العباس؛^۱

یعنی: وقتی که بالا رود عباسی بر چوب های منبر مروان، منقرض می شود ملک بنی عباس (این آخر بنی عباس است که به موت او قیام قائم شود).

۴۱۳ / حدیث چهل و هفتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۱، مسنداً از عبید بن زراره از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

ینادی باسم القائم فیوتی وهو خلف المقام، فیقال له: قد نودی باسمك، فما تنتظر؟ ثم یؤخذ بیده، فیبایع.

قال: قال لي زرارة: الحمد لله، قد كنا نسمع أن القائم عليه السلام يبایع مستكراً (مكراً خلاً)، فلم نكن نعلم وجه استكراهه، فعلمنا أنه استكراه لا إثم فيه؛^۲

یعنی: ندا کرده می شود به نام قائم علیه السلام، پس آمده می شود و حال آن که آن حضرت در پشت مقام ابراهیم است و به او گفته می شود که: به نام تو ندا کرده شده است. پس چه انتظار داری؟ و دست حضرت گرفته می شود و بیعت کرده می شود.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۷۱، ح ۲۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۳-۲۹۴، ح ۴۲.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۷۱-۲۷۲، ح ۲۵، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۴، ح ۴۳؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۵۸.

عبید بن زرارہ گفت کہ: زرارہ بہ من گفت: الحمد للہ. ما می شنیدیم کہ قائم ع بیعت کردہ می شود از روی کراہت - یعنی: در حالتی کہ کراہت دارد از این کہ با او بیعت کنند - و وجہ کراہت داشتن او را نمی دانستیم. پس دانستیم کہ این کراہتی نیست کہ گناہ داشتہ باشد، بلکہ ہیچ گناہی در آن نیست.

۴۱۴ / حدیث چہل و ہشتم

غیبت نعمانی، صفحہ ۱۴۰، مسنداً از محمد بن راشد بجلی از آن حضرت روایت کردہ کہ فرمود:

أما إنَّ النداء من السماء باسم القائم في كتاب الله ليِّن، فقلت: فأين هو، أصلحك الله؟ فقال: في «طسم تلك آيات الكتاب المبين» قوله: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^۱. قال: إذا سمعوا الصوت أصبحوا وكأنما على رؤوسهم الطير؛^۲ یعنی: آگاہ باشید کہ ندای آسمانی بہ نام قائم ع در کتاب خدا - یعنی: قرآن - ہر آینہ واضح است. پس گفتم؟ أصلحك الله! در کجای قرآن است؟ فرمود: در سورہ «طسم تلك آيات الكتاب المبين» در آن جا کہ فرمودہ است: ﴿پس صبح می کنند در حالتی کہ سرہاشان برای آن آیت بہ زیر افتادہ است و ترسانند﴾. فرمود: چون صدا را بشنوند، داخل در صبح می شوند بنحوی کہ گویا بالای سرہای ایشان مرغ مرگ نشستہ است.

۴۱۵ / حدیث چہل و نهم

غیبت نعمانی، صفحہ ۱۴۰، مسنداً از محمد بن صامت از آن حضرت روایت کردہ، می گوید: گفتم بہ آن حضرت کہ: آیا نشانہ ای نیست پیش از این امر - یعنی: ظہور قائم ع -؟ فرمود: چرا. گفتم: چیست آن نشانہ؟ فرمود:

هلاك العباسي، وخروج السفيناني، وقتل النفس الزكية، والخسف بالبيداء، والصوت من

۱. سورة شعراء، آية ۴.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۷۰-۲۷۱، ح ۲۳، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۳، ح ۴۱.

السماء، فقلت: جعلت فداك، أخاف أن يطول هذا الأمر، فقال: لا، إنما هو كنظام الخرز، يتبع بعضه بعضاً؛^۱

یعنی: فرمود: نشانه آن هلاک خلیفه عباسی و بیرون آمدن سفیانی و کشته شدن نفس زکیه - یعنی: محمد بن الحسن - و فرو رفتن لشکر سفیانی به زمین در بیداء و صدای آسمانی [است]. پس گفتم: فدایت شوم! می ترسم از این که این امر طول بکشد. فرمود: نه، آنها مانند مِهْرَه فکیده شده بعض از آنها دنبال بعض دیگر است.

۴۱۶ / حدیث پنجاهم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۳۹، مسنداً از عبدالله بن سنان روایت کرده که گفت: نزد ابی عبدالله علیه السلام بودم. شنیدم مردی از همدان به آن حضرت می گفت که: این جماعت عامه به ما سرزنش می کنند و به ما می گویند: شما چنین گمان می کنید که ندا کننده از آسمان به نام صاحب این امر ندا می کند. حضرت تکیه کرده بود، پس غضبناک برخاست و نشست. پس از آن فرمود:

لاترووه عتی وارووه عن ابي ولا حرج عليكم في ذلك. أشهد أنني قد سمعت أبي عليه السلام يقول: والله، إن ذلك في كتاب الله - عز وجل - لبين حيث يقول: ﴿إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ﴾^۲، فلا يبقى في الأرض يومئذٍ أحد إلا خضع وذلت رقبته لها، فيؤمن أهل الأرض إذا سمعوا الصوت من السماء: ألا، إن الحق في علي بن أبي طالب وشيعته. قال: فإذا كان من الغد، صعد إبليس في الهواء حتى يتواري عن الأرض، ثم ينادي: ألا، إن الحق في عثمان بن عفان وشيعته؛ فإنه قتلَ مظلوماً، فاطلبوا بدمه. قال: فيثبت الله الذين آمنوا بالقول الثابت على الحق، وهو النداء الأول، ويرتاب يومئذٍ الذين

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۶۹ - ۲۷۰، ح ۲۱، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۵، ح ۱۰۲؛ مکیال المکارم،

ج ۲، ص ۱۷۳.

۲. سورة شعراء، آیه ۴.

في قلوبهم مرض، والمرض - والله - عداوتنا. فعند ذلك يتبرؤون منا ويتناولوه^۱، فيقولون: **إِنَّ الْمَنَادِيَ الْأَوَّلَ سَحَرٌ مِنْ سَحَرِ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ، ثُمَّ تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: ﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ﴾^۲.**

یعنی: روایت نکنید آن را از من و روایت کنید آن را از پدرم و باکی بر شما نیست در این که از پدرم روایت کنید. گواهی می‌دهم که شنیدم از پدرم ﷺ که می‌فرمود: به ذات خدا قسم است که این نشانه در کتاب خدای - عزوجل - بیان شده در آن جا که می‌فرماید: ﴿اگر بخواهیم، فرو می‌فرستیم بر ایشان نشانه‌ای از آسمان. پس صبح می‌کنند در حالتی که گردن‌های ایشان ذلیل و ترسان‌اند﴾. پس در آن روز باقی نمی‌ماند در روی زمین احدی مگر این که می‌ترسد و گردن او ذلیل می‌شود برای آن نشانه. پس ایمان می‌آورند همه اهل زمین وقتی که آن صدا را می‌شنوند از آسمان که: آگاه باشید که حق در علی بن ابی طالب و شیعیان اوست.

فرمود: پس چون فردای آن روز شود، شیطان در هوا بالا می‌رود تا این که از زمین پنهان شود. پس ندا می‌کند که: حق در عثمان پسر عفان و شیعیان اوست؛ زیرا که مظلوم کشته شد. پس طلب کنید خون او را. فرمود: پس ثابت می‌گرداند خدا آنهایی را که ایمان آوردند به گفتن ثابتی بر حق و آن ندای اول است و به شک می‌افتند در آن روز آنهایی که در دل‌هایشان مرض است و مرض به ذات خدا قسم است که دشمنی کردن با ما است. پس در آن هنگام بیزاری می‌جویند از ما و می‌گیرند ما را به بدگویی و می‌گویند که: ندا کننده اول جادویی است از جادوهای این خانواده. پس تلاوت فرمود حضرت ﷺ این آیه را: ﴿وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ﴾؛ یعنی: و اگر ببینند نشانه‌ای از نشانه‌های خدا را، رو می‌گردانند و می‌گویند که: این جادویی است که دنباله دار است.

۱. در مصدر: (ویتالولونا).

۲. سوره قمر، آیه ۲.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۶۷-۲۶۸، ح ۱۹، و نیز رک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۹۲-۲۹۳، ح ۴۰؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۷۵؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۵۶.

۴۱۷ / حدیث پنجاه و یکم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۳۴، مسنداً از داود بن سرحان از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

العام الذي فيه الصيحة قبله الآية في رجب. قلت: وما هي؟ قال: وجه يطلع في القمر ويد بارزة؛^۱

یعنی: سالی که در آن صدای آسمانی واقع می شود، پیش از آن نشانه ای در ماه رجب واقع خواهد شد. گفتم: آن نشانه چیست؟ فرمود: رویی است که در ماه دیده می شود و دستی است که ظاهر شود.

۴۱۸ / حدیث پنجاه و دوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۳۳، مسنداً از محمد بن مسلم از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إِنَّ قَدَامَ قِيَامِ الْقَائِمِ عِلَامَاتٌ بَلَوَى مِنْ اللَّهِ [تعالى] لِلْمُؤْمِنِينَ^۲. قلت: وما هي؟ قال: ذلك قول الله - عز وجل -: ﴿وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾^۳. قال: ﴿لَنَبْلُوَنَّكُمْ﴾ یعنی: المؤمنین ﴿بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ﴾ ملك بني فلان في آخر سلطانهم، ﴿وَالْجُوعِ﴾ بغلاء أسعارهم، ﴿وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ﴾ فساد التجارات وقلّة الفضل فيها، ﴿وَالْأَنْفُسِ﴾ قال: موت ذريع، ﴿وَالثَّمَرَاتِ﴾ قلّة ريع ما يزرع وقلّة بركة الثمار، ﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ﴾ عند ذلك بخروج القائم علیه السلام، ثم قال لي: يا محمد، هذا تأويله. إِنَّ اللَّهَ - عز وجل - يقول: ﴿وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ﴾^۴؛^۵

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۶۱، ح ۱۰، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۳، ح ۹۷؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۷۱.

۲. در مصدر: (لعباده المؤمنین).

۳. سوره بقره، آیه ۱۵۵.

۴. سوره آل عمران، آیه ۷.

۵. غیبت نعمانی، ص ۲۵۸-۲۵۹، ح ۵، ونیز ر.ک: الإمامة والتبصرة، ص ۱۲۹، ح ۱۳۲؛ کمال الدین ←

یعنی: پیش در آمد قیام قائم نشانه‌هایی است که امتحان است از جانب خدا برای مؤمنین. گفتم: چیست آن امتحانات؟ فرمود: آن گفته خدای - عزوجل - است که می‌فرماید: ﴿و هر آینه امتحان می‌کنیم شما را به چیزی از ترس و گرسنگی و کم شدن مال‌ها و نفس‌ها و میوه‌ها، و مزده بده - ای پیغمبر! - صبر کنندگان را﴾. فرمود: یعنی: می‌آزماییم شما مؤمنین را به چیزی از ترس از ملک و حکومت بنی فلان - یعنی: بنی عباس - در آخر سلطنت ایشان، ﴿و گرسنگی﴾ به گران شدن نرخ‌های شما ﴿و کم شدن مال‌ها﴾ از جهت فاسد شدن تجارت‌ها و کم شدن سود و زیادتی آن ﴿و کم شدن نفس‌ها﴾ که مراد از آن مرگ‌های باشتاب و سرعتی است که مردمان را فرو گیرد و کم شدن ریع^۱ و برکت زراعت‌ها و میوه‌ها ﴿و مزده بده صبر کنندگان در آن زمان را﴾ به بیرون آمدن قائم علیه السلام. پس فرمود: ای محمد! این است تأویل آن. بدرستی که خدای - عزوجل - می‌فرماید: ﴿و نمی‌داند تأویل آن را مگر خدا و رسوخ دارندگان در علم﴾.

۴۱۹ / حدیث پنجاه و سوم

کامل الزیارة، تألیف جعفر بن قولویه، طبع نجف، صفحه ۳۳۶، در ضمن حدیثی که حلبی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که از جمله فرمایشات حضرت این است که می‌فرماید:

فلا ترون فرحاً حتّی یقوم قائمکم فیسفی صدورکم، تا آن جایی که حلبی به آن حضرت عرض می‌کند: جعلت فداک، إلی متی أنتم ونحن فی هذا القتل والخوف والشدة؟ فقال: حتّی یأتی سبعون فرجاً أجواب، ویدخل وقت السبعین. فإذا دخل وقت السبعین، أقبلت الرايات تتری كأنّها نظام. فمن أدرك ذلك الوقت، قرّت عینه؛^۲

← وتمام النعمة، ص ۶۴۹ - ۶۵۰، ح ۳: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۰ - ۲۸۱: بحار الأنوار، ج ۵۲،

ص ۲۰۲ - ۲۰۳، ح ۳۸: إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۵۱ و ج ۲، ص ۹۷.

۱. ریع: نمو کردن، فزون شدن، افزونی حاصل کشت و زرع، در فارسی ری وری کردن می‌گویند.

۲. کامل الزیارات، ص ۵۵۳ - ۵۵۴، ح ۸۴۳، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۷۲ - ۱۷۳، ح ۲۱.

لفت

فرج: در این جا به معنای علم و پرچم است و احتمال می رود که فوج بوده و تصحیف شده باشد و آن به معنای جماعت و گروه زیاد است.

و أجواب: به معنای اقطاع است و آن جمع جَوْب است - به معنای قطع -، و شاید در این جا مراد این باشد که این علم ها و پرچم ها از همدیگر جدا باشند و با همدیگر متصل نباشند، و جوبه: به معنای فجوة^۱ میانه خانه ها و فرجه میان ابرها و کوه ها را گویند.

یعنی: حلبی به حضرت عرض کرد: فدایت شوم! تا کی شما و مادر معرض قتل و خوف و شدت باشیم؟ فرمود: تا وقتی که هفتاد پرچم مختلف برافراشته شود که آنها از هم بریده و جدا باشند - یعنی: هر کدام از آنها از جایی بلند شود - و وقتی برافراشته شدن این هفتاد پرچم داخل می شود، رو می آورند پرچم های پی در پی که با این که با هم متصل نیستند گویا منظم و به هم پیوسته اند. کسی که درک کند چنین زمانی را، قرار و آرام می گیرد - یا خنک می شود چشم او، که اشاره به راحتی و روشنی آن باشد.

مؤلف گوید که: این حدیث دور نیست اشاره به جنگ جهانی متصل به فرج باشد، والله العالم.

۴۲۰ / حدیث پنجاه و چهارم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۷۵، از کتاب سرور أهل الإيمان از حدیث طویلی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود:

لا يكون ذلك حتى يخرج خارج من آل أبي سفيان يملك تسعة أشهر كحمل المرأة، ولا يكون حتى يخرج من ولد الشيخ، فيسير حتى يقتل ببطن النجف. فوالله، كأني أنظر إلى رماحهم وسيوفهم وأمتعتهم إلى حائط من حيطان النجف يوم الاثنين، ويستشهد يوم الأربعاء؛^۲

۱. فجوة: فاصله بین دو چیز، حیاط خانه.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۷۱، ح ۱۶۳، و نیز ر. ک: سرور أهل الإيمان، ص ۴۳، ح ۱۸؛ نفس الرحمن في فضائل سلمان، ص ۳۰۵.

یعنی: نمی باشد این امر - یعنی: قیام مهدی عج - تا این که بیرون آید خروج کننده ای از آل ابی سفیان - یعنی: سفیانی - و مالک ملک شود مدت نه ماه بقدر حمل یک زن و نمی باشد قیام سفیانی تا این که بیرون آید از فرزندان شیخ. پس سیر کند تا آن که در میان نجف کشته شود. پس به ذات خدا قسم است گویا می بینم نیزه ها و شمشیرها و متاع های ایشان را به سوی دیواری از دیوارهای نجف - یا فضایی از فضاها ی آن - در روز دوشنبه ای و شهید می شود در روز چهارشنبه آن.

۴۲۱ / حدیث پنجاه و پنجم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۷۵، مسنداً از ابی بصیر روایت کرده که گفت: شنیدم از حضرت صادق عج از ماه رجب فرمود:

شهر کانت الجاهلیّة تعظمه وکانوا یسمّونه الشهر الأصمّ. قلت: شعبان؟ قال: تشعبت فیه الأمور. قلت: رمضان؟ قال: شهر الله تعالی، وفیه ینادی باسم صاحبکم وأسم أبیه. قلت: فسؤال؟ قال: فیه یشول أمر القوم. قلت: فذو القعدة؟ قال: یقعدون فیه. قلت: فذو الحجة؟ قال: ذلک شهر الدم. قلت: فالمحرّم؟ قال: یحرّم فیه الحلال ویحلّ فیه الحرام. قلت: صفر وربیع؟ قال: فیها خزّی فظیع وأمر عظیم. قلت: جمادی؟ قال: فیها الفتح من أولها إلی آخرها؛^۱

یعنی: فرمود ماه رجب ماهی است که در جاهلیت بزرگ می شمردند آن را و آن را ماه اصم می نامند. گفتم: ماه شعبان؟ فرمود: شعبه شعبه می شود در آن کارها. گفتم: ماه رمضان؟ فرمود: ماه خدای تعالی است و در آن ندا کرده می شود به نام صاحب شما - یعنی: قائم عج - و نام پدر او. گفتم: پس سؤال؟ فرمود: در آن بلند - و یا مختلف - می شود امر قوم. گفتم: پس ذی القعدة؟ فرمود: باز می نشینند در آن. گفتم: پس ذوالحجه؟ فرمود: آن ماه خونریزی است. گفتم: محرّم؟ فرمود: حرام کرده شود در

۱. بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۷۲، ح ۱۶۵.

آن حلال و حلال کرده شود در آن حرام. گفتم: صفر و ربیع؟ فرمود: در آن است خواری شکست آورنده و کار بزرگی. گفتم: جمادی؟ فرمود: در آن است فتح و گشایش از اول آن تا آخر آن.

۴۲۲ / حدیث پنجاه و ششم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۷۴، مسنداً از ابی بصیر از آن حضرت روایت کرده که فرمود: الله أجل وأكرم وأعظم من أن يترك الأرض بلا إمام عادل. قال: قلت له: جعلت فداك، فأخبرني بما أستريح إليه. قال: يا أبا محمد، ليس يرى أمة محمد فرجاً أبداً مادام لولد بني فلان ملك حتى ينقرض ملكهم. فإذا انقرض ملكهم، أتاح الله لأمة محمد برجل من أهل البيت، يشير بالتقى، ويعمل بالهدى، ولا يأخذ في حكمه الرشا. والله، إنني لأعرفه باسمه واسم أبيه، ثم يأتينا الغليظ القصرة، ذو الخال والشامتین، القائم العادل، الحافظ لما استودع، يملؤها عدلاً وقسطاً كما ملأها الفجار ظلماً وجوراً؛^۱ یعنی: خدا بزرگوارتر و گرامیتر و بزرگتر است از این که واگذار د زمین را بدون امام عادل. گفتم: گفتم به آن حضرت: فدایت شوم! پس خبر ده مرا به چیزی که طلب راحت کنم به سوی آن. فرمود: ای ابامحمد! (کنیه ابوبصیر است) هرگز امت محمد فرج را نمی بینند تا زمانی که برای پسر بنی فلان - یعنی: بنی عباس - ملکی است، تا این که منقرض شود ملک ایشان. پس وقتی که ملک ایشان منقرض شد، مهیا می کند خدا برای امت محمد استراحت را به مردی که از ما اهل بیت است که اشاره می کند به تقوا و پرهیزکاری - یا سیر می کند به پرهیزکاری - و عمل می کند به هدایت و راستی و در حکومت خود رشوه نمی گیرد و به ذات خدا قسم است که هرآینه می شناسم نام او و نام پدر او را. پس از آن می آید برای ما مرد سخت گیر یا سطر قوی هیکل یا کوتاه گردن یا سال دیده که صاحب خال و دو علامت است و آن امام قائم عادل است که

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۹، ح ۱۵۸، نیز ر. ک: کافی، ج ۱، ص ۱۷۸، ح ۶: إقبال الأعمال، ج ۳،

ص ۱۱۶-۱۱۷: إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۱۰.

حفظ کننده است آنچه را که به ودیعت به او سپرده شده. پر می‌کند زمین را از عدل و داد همچنان که پر کرده باشند آن را صاحبان فجور از ظلم و جور.

۴۲۳ / حدیث پنجاه و هفتم

إلزام الناصب، صفحه ۱۷۸، از کتاب [الاصراط المستقیم] روایت کرده که: سئل الصادق علیه السلام من ظهوره، فقال: إذا حكمت في الدولة الخُصيان والنسوان، وأخذت الإمارة الشبّان والصبيان، وخرّب جامع الكوفة من العمران، وانعقدت الجيران، فذلك الوقت زوال ملك بني عمّي العباس وظهور قائمنا أهل البيت؛^۱

یعنی: پرسیده شد از صادق علیه السلام از ظهور آن حضرت - یعنی: قائم علیه السلام -، پس فرمود: زمانی که حکومت کنند در دولت کسانی که مردی ندارند و زن‌ها و گرفتند فرمانداری و فرمانفرمایی را جوانان و کودکان و ویران شد مسجد کوفه از آبادی و به هم بستگی پیدا کردند همسایگان، پس آن وقت زایل شدن ملک پسران عمویم عباس و ظهور قائم ما اهل بیت رسالت است.

از این حدیث شریف چند علامت فهمیده می‌شود:

اول: حکومت کردن خواجهگان و زنان در ممالک اسلامی.

دوم: مصدر و فرمانفرما و زمامدار کارهای مملکتی شدن جوان‌های کم تجربه و کودکان.

سوم: خراب شدن مسجد جامع کوفه و از آبادانی افتادن.

چهارم: پیمان و عهد بستن دولت‌های همسایه با یکدیگر.

ظاهر شدن اینها علامات انقراض دولت و ملک است از بنی عباس و پس از آن قیام

قائم آل محمد علیهم السلام.

۱. در الصراط المستقیم: (وانفقدت).

۲. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۰۹-۱۱۰، و نیز ر.ک: ملاحم و فتن، ص ۲۶۹-۲۷۰؛ صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۵۸.

۴۲۴ / حدیث پنجاه و هشتم

کمال الدین و تمام النعمة در باب علامات ظهور از عمر بن یزید روایت کرده که گفت: قال لي أبو عبد الله الصادق عليه السلام: إنك لو رأيت السفيناني لرأيت أخبث الناس، أشقر، أحمر، أزرق، يقول: يا رب، ثاري، ثاري، ثم النار. ولقد بلغ من خبثه أنه يدفن أمّ ولد له وهي حيّة مخافة أن تدلّ عليه!

یعنی: گفت برای من ابو عبدالله صادق - صلوات الله عليه - که: اگر تو می دیدی سفینانی را، می دیدی خبیث ترین مردم را. سرخ مو و سرخ رو و کبود چشم است. می گوید: ای پروردگار من! خون خود را بگیرم، خون خود را بگیرم، پس از آن در آتش بسوزم. و از خبثت به جایی رسد که کنیز امّ ولد خود را زنده دفن می کند، از ترس آن که مردم را به او دلالت کند.

۴۲۵ / حدیث پنجاه و نهم

کمال الدین و تمام النعمة در همان باب از ابی بصیر روایت کرده که گفت: سؤال کرد مردی از اهل کوفه از حضرت صادق عليه السلام که: چند نفر با قائم - صلوات الله عليه - بیرون می آید؛ زیرا که می گویند که: خارج می شود با او مانند عدد اهل بدر، سیصد و سیزده مرد؟ فرمود:

ما يخرج إلّا في أولي قوّة، وما يكون أولي القوّة أقلّ من عشرة آلاف؛

یعنی: بیرون نمی آید مگر با صاحبان قوتی و نمی باشند صاحبان قوت کمتر از ده هزار.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۱، ح ۱۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۰۶-۲۰۷، ح ۳۷؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۱۴ و ۱۱۸ و ۱۸۴.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۴، ح ۲۰، و نیز ر.ک: العدد القویّة، ص ۶۵، ح ۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۳، ح ۲۳؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۲۸۷، ح ۳۴۱.

۴۲۶ / حدیث شصتم

کمال الدین در همان باب از عبدالله بن عجلان روایت کرده که گفت که: یاد کردیم خروج قائم - صلوات الله علیه - را نزد ابی عبدالله علیه السلام، پس گفتم: چگونه برای ما علم به آن حاصل شود؟

فقال: یصبح أحدکم وتحت رأسه صحيفة عليها مکتوب: طاعة معروفة.

وروي أنه يكون في راية المهديّ الرفعة (البيعة غل) ۱؛ ۲

یعنی: پس فرمود: صبح می کند هر یک از شما در حالتی که در زیر سر او صحیفه ای است که بالای آن نوشته شده: فرمانبرداری ای است شناخته شده.
و روایت شده است که: در پرچم مهدی بلندی است (یا بیعت است) - یعنی: رفتن زیر پرچم مهدی باعث رفعت مقام است، یا بیعت کردن با پرچم او سزاوار است.

۴۲۷ / حدیث شصت و یکم

کمال الدین در همان باب از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت: شنیدم از ابی عبدالله علیه السلام که فرمود:

لا يكون هذا الأمر حتى يذهب ثلثا الناس. فقلنا: فإذا ذهب ثلثا الناس، فما بيقى؟ فقال

- صلوات الله عليه -: أما ترضون أن تكونوا من الثلث الباقي؟ ۳

یعنی: نمی باشد این امر - یعنی: ظهور قائم علیه السلام - تا این که دو ثلث مردم از بین

۱. در مصدر: (البيعة لله).

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۴، ح ۲۲، و نیز ر.ک: العدد القویة، ص ۶۶، ح ۹۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۵، ح ۷۶ و ص ۳۲۴، ح ۳۵؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۶۱۶، ح ۲۱۳؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۷۶.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۵-۶۵۶، ح ۲۹، و نیز ر.ک: غیبت شیخ طوسی، ص ۳۳۹، ح ۲۸۶؛ العدد القویة، ص ۶۶، ح ۹۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۱۳، ح ۲۷ و ص ۲۰۷، ح ۴۴؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۱۹.

بروند. پس گفتم: پس چقدر باقی می ماند - یا کسی باقی نمی ماند؟ - فرمود: آیا
خشنود نیستید که شما از ثلث باقی مانده باشید؟
این فرمایش موجب امیدواری است برای شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام.

۴۲۸ / حدیث شصت و دوم

کمال الدین در همان باب از سلیمان بن خالد روایت کرده که فرمود: در پیش روی
قائم دو مرگ است.

موت أحمر وموت أبيض، حتى يذهب من كل سبعة خمسة. الموت الأحمر السيف،
والموت الأبيض الطاعون؛^۱

یعنی: مرگ سرخ و مرگ سفید، تا این که از هر هفت نفر پنج نفر آنها بروند. مرگ
سرخ شمشیر است و مرگ سفید طاعون است.

۴۲۹ / حدیث شصت و سوم

سیزدهم بحار از مجالس شیخ طوسی به سند خود از سدید صیرفی روایت کرده که
گفت: در نزد حضرت صادق علیه السلام بودم با جماعتی از اهل کوفه. پس حضرت رو به آنها
کرد و فرمود به ایشان که:

حجّوا قبل أن لاتحجّوا قبل أن يمنع البرّ جانبه. حجّوا قبل هدم مسجد بالعراق بين نخل
وأنهار. حجّوا قبل أن تطلع سدرة بالزوراء على عروق النخلة التي اجتننت منها مريم علیها السلام
رطباً جنيّاً. فعند ذلك تمنعون الحجّ، وينقص الثمار، وتحدّ البلاد، وتبتلون بغلاء الأسعار
وجور السلطان، ويظهر فيكم الظلم والعدوان مع البلاء والوباء والجوع، وتظلمكم الفتن من
جميع الآفاق. فويل لكم - يا أهل العراق - إذا جاءكم الرايات من خراسان! وويل لأهل

۱. کمال الدین وتمام النعمة، ص ۶۵۵، ح ۲۷، و نیز ر. ک: العدد القویة، ص ۶۶، ح ۹۶؛ بحار الأنوار، ج ۵۲،

ص ۲۰۷، ح ۴۲.

۲. در مصدر: (وتجدب).

الرَّيِّ مِنَ التَّرْكِ! وَوَيْلٌ لِأَهْلِ الْعِرَاقِ مِنْ أَهْلِ الرَّيِّ! وَوَيْلٌ لَهُمْ [ثُمَّ وَيْلٌ لَهُمْ] مِنَ الشُّطِّ!^۱
 قَالَ سُذَيْرٌ: فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ، مَنْ الشُّطُّ؟^۲ قَالَ: قَوْمٌ آذَانُهُمْ كَأَذَانِ الْفَارِ صَفْرَا
 (صفراء خل). لِبَاسِهِمُ الْحَدِيدُ. كَلَامُهُمْ كَكَلَامِ الشَّيَاطِينِ، صَفَارُ الْحَدَقِ، مُرْدٌ، جَرْدٌ. اسْتَعِيدُوا
 بِاللَّهِ مِنْ شَرِّهِمْ. أَوْلَيْتُكَ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيَّ أَيُّدِيهِمُ الدِّينَ، وَيَكُونُونَ سَبِيًّا لِأَمْرِنَا؛^۳

یعنی: حج بگزارید پیش از این که از حج گزاردن منع کرده شوید بواسطه نایمینی
 اطراف و جوانب بیابان - یعنی: پیش از آن که بیابان از شدت فتنه طرف آن خوفناک
 باشد که نتوان رفت -، یا این که بنا بر نسخه دیگر «البرجانیة» باشد که آن معرب بریتانیا
 - یعنی: رومی ها و انگلیس ها باشند که صنفی از غربی ها باشند، گرچه معنای اول اولی
 و اقرب است؛ به دلیل بعضی از اخبار دیگر به قرینه جمله «والبحر راکبه» - یعنی: دریا
 هم راکب خود را از رفتن به حج منع کند.

حج بگزارید پیش از این که مسجدی که در عراق میان نخل ها و نهرا ساخته شده
 خراب شود - که مراد از آن مسجد برائا باشد که در میان بغداد و کاظمین واقع است و قبلاً در
 عداد اخبار نبویه در جزء اول و اخبار علویه در جزء دوم این کتاب شرح داده شد.

و حج بگزارید پیش از آن که درخت سدري که در بغداد بالای ریشه های نخله ای
 است که مریم علیها السلام رطب تازه از آن چید [کنده شود]. در آن وقت منع می کنند رفتن
 حج را و کم می شود میوه ها و شهرها محدود شود و مبتلا به گرانی خوار و بار و نرخ ها
 و جور و ستم سلطان خواهید شد و ظاهر شود در میان شما ستمگری و دشمنی با بلا و
 وبا و گرسنگی و سایه بیندازد شما را فتنه ها از همه کرانه های زمین.

پس وای بر شما - ای اهل عراق! - وقتی که پرچم های خراسان به سوی شما بیاید!
 و وای بر اهل ری - که مراد تهران باشد - از ترک - که شوروی ها یا چینی ها باشند -!
 و وای بر اهل عراق از ری! و وای بر ایشان، پس وای بر ایشان از شط!

۱. در مصدر: (من التَّطُّ).

۲. همان.

۳. بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۱۲۲، ح ۱۷۱؛ و نیز ر.ک: امالی شیخ مفید، ص ۶۳-۶۵، ح ۱۰.

سُدیر گفت: گفتم: ای مولای من! شط کیست؟ فرمود: گروهی هستند که گوش‌های آنها مانند گوش‌های موش کوچک - یا زرد - است و لباس‌های ایشان آهنی است و سخن گفتن ایشان مانند سخن گفتن شیاطین است. حدقه‌های چشم‌های ایشان کوچک است و صورت‌هاشان صاف و بی‌موس است. پناه ببرید به خدا از شر ایشان. خدا به دست این جماعت دین خود را گشایش دهد و اینها سبب شوند برای امر ما - یعنی: ظهور مهدی عج.

۴۳۰ / حدیث شصت و چهارم

دانی، مجلد سوم، کتاب روضه، صفحه ۱۱۸، از روضه کافی به سند خود از حمران روایت کرده که گفت:

قال أبو عبد الله ع وذكر هؤلاء عنده وسوء حال الشيعة عندهم، فقال: إني سرت مع أبي جعفر المنصور، وهو في موكبه، وهو على فرس، وبين يديه خيل، ومن خلفه خيل، وأنا على حمار إلى جانبه، فقال لي: يا أبا عبد الله، قد كان ينبغي لك أن تفرح بما أعطانا الله من القوة وفتح لنا العز، ولا تُخبر الناس أنك أحق بهذا الأمر منا وأهل بيتك، فتعزينا بك وبهم. قال: فقلت: ومن رفع إليك هذا عني فقد كذب، فقال لي: أ تحلف على ما تقول؟ قال: فقلت: إن الناس سحرة - يعني: يحبون أن يفسدوا قلبك عليّ -، فلا تمكّنهم من سمعك؛ فإننا إليك أحوج منك إلينا.

فقال لي: تذكر يوم سألتك: هل لنا ملك، أو تراه لنا فيها؟ فقلت: نعم، طويل عريض شديد، فلا تزالون في مهلة من أمركم وفسحة من دنياكم، حتى تصيبوا منا دماً حراماً في شهر حرام في بلد حرام؟ فعرفت أنه قد حفظ الحديث، فقلت: لعل الله أن يكفيك، فإنني لم أخصك بهذا وإنما هو حديث روّيته، ثم لعل غيرك من أهل بيتك يتولّى [أن] ذلك، فسكت عني.

فلما رجعت إلى منزلي، أتاني بعض موالينا، فقال: جعلت فداك، والله لقد رأيتك في موكب أبي جعفر وأنت على حمار وهو على فرس وقد أشرف عليك يكلمك كأنك تحته، فقلت بيني وبين نفسي: هذا حجة الله على الخلق وصاحب هذا الأمر الذي يقتدى به، وهذا الآخر يعمل بالجور، ويقتل أولاد الأنبياء، ويسفك الدماء في الأرض بما لا يحب الله، وهو في موكبه وأنت على حمار، فدخلني من ذلك شك حتى خفت على ديني ونفسي.

قال: فقلت: لو رأيت من كان حولي وبين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي من الملائكة احتقرته واحتقرت ما هو فيه، فقال: الآن سكن قلبي، ثم قال: إلى متى هؤلاء يملكون - أو: متى الراحة منهم -؟ فقلت: أليس تعلم أن لكل شيء مدة؟ قال: بلى، فقلت: هل ينفعك علمك أن هذا الأمر إذا جاء كان أسرع من طرفة العين؟ إنك لو تعلم حالهم عند الله تعالى وكيف هي، كنت لهم أشد بغضاً، ولو جهدت أو جهد أهل الأرض أن يدخلوهم في أشد مما هم فيه من الإثم لم يقدرُوا، فلا يستفزتك الشيطان؛ فإن العزة لله ولرسوله وللمؤمنين ولكن المنافقين لا يعلمون. ألا تعلم [أن] من انتظر أمرنا وصبر على ما يرى من الأذى والخوف هو غداً في زمرتنا؟

یعنی: فرمود ابو عبدالله علیه السلام و یاد کرده شد این گروه - یعنی: بنی عباس - در نزد او و بدی حال شیعیان در نزد ایشان، پس فرمود که: من سیر کردم با ابی جعفر منصور و او در میان سواران و لشکریان آراسته خود بر اسبی سوار بود و سواران از پیش رو و عقب سر او در حرکت بودند و من بر خری سوار بودم در پهلوی او. پس به من گفت: ای اباعبدالله! سزاوار است که تو خوشحال باشی به آنچه از توانایی و قوتی که خدا به ما عطا کرده و فتح و غلبه ای که به ما داده و خبر نده مردم را که تو سزاوارتری به این امر - یعنی: خلافت - و اهل بیت تو از ما تا ما را به خودت و ایشان مهربان کنی. فرمود: پس گفتم: کسی که این خبر را از من به شما داده دروغ گفته است. گفت: آیا قسم می خوری به آنچه که می گویی؟ گفتم: مردم جادوگرند. می خواهند فاسد کنند دل تو را با من. پس تمکین نکن از این که بشنوی این حرف ها را از ایشان؛ زیرا که ما به تو محتاج تریم از تو به ما.

پس به من گفت که: یاد داری روزی را که از تو پرسیدم: آیا برای ما ملک و سلطنتی

هست و می بینی روزی را که ما صاحب ملک شده باشیم؟ گفتی: آری، ملک طولانی بر پهنایی بسیار سخت و همیشه مهلت داده می شوید در خلافت و سلطنت خودتان و دنیای شما در گشایش است تا این که بریزید از ما خون حرامی را در ماه حرامی در شهر حرامی (اشاره به کشتن نفس زکیه است در مسجد الحرام پانزده روز پیش از ظهور قائم ع در میان رکن و مقام)؟ پس دانستم که حدیث را حفظ کرده است. گفتم: امید است که خدا باز دارد تو را؛ زیرا که من خصوصیت ندادم تو را به این کار و این حدیثی است که من روایت کردم آن را شاید غیر تو از خانواده تو این کار را بکند. پس ساکت شد از خشمی که بر من داشت - یا از سخن گفتن با من.

پس چون برگشتم به منزل خود، بعضی از دوستان من آمد به نزد من و گفت: فدایت شوم! به ذات خدا قسم است که دیدم تو را در موکب ابی جعفر که بر خری سوار بودی و او بر اسبی سوار بود و مشرف و مستولی بر شما بود. با تو سخن می گفت و تو زیر دست او بودی. پس در پیش نفس خود گفتم که: این حجّت خداست بر خلق و صاحب امر خلافت است که به او اقتدا کرده می شود و آن دیگری - یعنی: منصور - به ستمگری کار می کند و می کشد فرزندان پیغمبران را و خون های بناحق در روی زمین می ریزد بنحوی که خدا دوست نمی دارد و تویی امام صادق که حجّت خدایی. بر خری سواری و او در میان موکب خود است. پس شکی در دل من وارد شده تا اندازه ای که بر دین و جان خودم ترسیدم.

فرمود حضرت: پس گفتم که: اگر می دیدی کسانی را که در اطراف و مقابل رو و پشت سر و طرف راست و چپ من بودند از فرشتگان، او را و موکب او که در آن است [را] حقیر و کوچک می دیدی.

پس گفتم: حالا دل من قرار گرفت. پس گفتم: تا کی این گروه - یعنی: بنی عباس - مالک ملک اند - یا راحتی و خوشی چه وقت است از شر ایشان -؟ پس گفتم: آیا ندانسته ای که هر چیزی مدّتی دارد؟ گفت: چرا. گفتم: آیا نفع می دهد تو را دانستن تو که این امر وقتی آمد، سرعت آن بیشتر از یک چشم به هم زدن است؟ اگر بدانی

حال ایشان را نزد خدای تعالی که چگونه است، بغض تو در حق ایشان سخت تر خواهد شد و اگر بکوشی تو یا کوشش کنند همه اهل زمین که آنها را وارد کنند در چیزی از گناه که سخت تر از این گناهی که در آن اند باشد، نمی توانند. پس سبک و خوار نکند و از جا نکند و از دین بیرون نکند تو را شیطان؛ زیرا که غلبه مخصوص خدا و رسول او و مؤمنین است ولیکن منافقان نمی دانند. آیا ندانسته ای کسی که منتظر امر ما باشد و صبر کند بر آنچه که می بیند از اذیت و ترس، او فردا در زمره ما آل محمد خواهد بود؟

فإذا رأيت الحقَّ قد مات وذهب أهله، ورأيت الجور قد شمل البلاد، ورأيت القرآن قد خُلِقَ وأُحْدِثَ فيه ما ليس فيه، ووجه على الأهواء، ورأيت الدين قد انكفأ كما ينكفي الماء الإناء^۱، ورأيت أهل الباطل قد استعلوا على أهل الحق، ورأيت الشرَّ ظاهراً لا ينهي عنه، ويعذر أصحابه، ورأيت الفسق قد ظهر، واكتفى الرجال بالرجال والنساء بالنساء، ورأيت المؤمن صامتاً لا يقبل قوله، ورأيت الفاسق يكذب، ولا يردّ عليه كذبه وفريته، ورأيت الصغير يستحقّر بالكبير (يحقرّ الكبير غل)، ورأيت الأرحام قد تقطعت، ورأيت من يمتدح بالفسق، يضحك منه ولا يردّ عليه قوله، ورأيت الغلام يُعطي ما تُعطي المرأة، ورأيت النساء يتزوّجن بالنساء، ورأيت الثناء^۲ قد كثر، ورأيت الرجل ينفق المال في غير طاعة الله، فلا ينهي ولا يؤخذ على يديه، ورأيت الناظر يتعوّذ بالله ممّا يرى المؤمن فيه من الاجتهاد، ورأيت الجارَ يؤذي جاره وليس له مانع، ورأيت الكافر فرحاً لما يرى في المؤمن، مَرِحاً لما يرى في الأرض من الفساد، ورأيت الخمر تُشرب علانية، ويجتمع عليها من لا يخاف الله - عزّ وجلّ -، ورأيت الأمر بالمعروف ذليلاً، ورأيت الفاسق في ما لا يحبّ الله قوياً محموداً، ورأيت أصحاب الآيات يحتقرون (الآثار يحقّرون غل) ويحتقر من يحبّهم، ورأيت سبيل الخير منقطعاً وسبيل الشرّ مسلوکاً، ورأيت بيت الله قد عطّل ويؤمر بترکه، ورأيت الرجل يقول ما لا يفعله، ورأيت الرجال يتسمّنون للرجال والنساء للنساء، ورأيت

۱. کلمه «الإناء» در مصدر نیامده است.

۲. در مصدر: (ورأيت النبأ).

الرجل معيسته من دبره ومعيشة المرأة من فرجها، ورأيت النساء يتخذن المجالس كما يتخذها الرجال؛

یعنی: پس وقتی که دیدی حق مرد و اهل حق رفتند. وقتی که تمام شهرها را جور و ستم گرفت و دیدی که قرآن کهنه شد - یعنی: به آن عمل کرده نشد - و احداث کردند در آن چیزی را که در آن نیست و به رأیها توجیه کرده شد و دیدی که دین سرنگون شد همچنان که ظرف آب سرنگون شود و دیدی که اهل باطل بر اهل حق بلندی جستند و دیدی که شرّ و بدی آشکار شد و کسی از آن نهی و جلوگیری نکند و صاحبان شر عذرخواهی کرده شوند و دیدی که فسق آشکارا شد و مردها در فسق و فجور به مردها اکتفا کردند و زن‌ها به زن‌ها - یعنی: لواط و سحاق در میانشان شایع شد - و دیدی که مؤمن ساکت است و اگر سخن گوید سخن او را نپذیرند و دیدی که فاسق دروغ گوید و کسی دروغ و افترای او را برآورد نکند و دیدی که کوچک‌ها بزرگان را حقیر و ناچیز شمردند و دیدی که خویشاوندی‌ها بریده شد و دیدی که کسی که به فسق مدح کرده شود از جهت او خنده کرده شود و او را رد نکنند و دیدی که پسر بدهد آنچه را که زن می‌دهد - یعنی: لواط - و دیدی که زن‌ها با هم جفت شوند - یعنی: برای مساحقه - و دیدی که ثنا و مدح گفتن بسیار شد و دیدی که مرد مال را در غیر طاعت خدا - یعنی: در راه معصیت - انفاق کند و کسی او را نهی نکند و دست او را نگیرد و دیدی که بیننده پناه می‌برد به خدا از آنچه که از مؤمن می‌بیند از کوشش در طاعت و بندگی کردن و دیدی که همسایه همسایه خود را آزار کند و کسی او را منع نکند و دیدی که کافر خوشحال و شاد شود از اندوهی که در مؤمن می‌بیند از جهت فسادی که در روی زمین واقع می‌شود و دیدی که مسکرات آشکارا آشامیده شود و مردم بر آشامیدن آن جمع شوند از کسانی که از خدای - عزّوجلّ - نمی‌ترسند و دیدی که امر به معروف کننده ذلیل شد و دیدی که فاسق در کردن کارهایی که خدا دوست نمی‌دارد توانا و ستایش کرده شد و دیدی که اصحاب آیات - یعنی: اهل قرآن - و یا اصحاب آثار - یعنی: اهل احادیث - در نظر مردم حقیر و کوچک شدند و کسانی

هم که ایشان را دوست می‌دارند کوچک شدند و دیدی که راه خیر بریده شد و راه شر پیموده شد و دیدی که خانه خدا معطل ماند و کسی به حج نرود و مردم به نرفتن حج امر کرده شوند و دیدی که مرد به آنچه که می‌گوید عمل نکند و دیدی که مردها خود را فربه کنند برای فجور با مردها و زنها نیز برای فجور با زنها و دیدی که گذران و معیشت مرد از دُبر او - یعنی: لواط دادن او - باشد و گذران و معیشت زن از فرج او - یعنی: زنا دادن - باشد و دیدی که زنها مانند مردها مجلس‌ها گیرند.

ورأيت التأنيث في ولد العباس قد ظهر، وأظهروا الخضاب، وامتشطوا كما تمتشط المرأة^۱ لزوجها، وأعطوا الرجال الأموال على فروجهم، وتنفوس في الرجل، وتغايير عليه الرجال، وكان صاحب المال أعز من المؤمن، وكان الربا ظاهراً لا يعبر، وكان الزنا تمتدح به النساء، ورأيت المرأة تصانع زوجها على نكاح الرجال، ورأيت أكثر الناس وخير بيت من يساعد النساء على فسقهن، ورأيت المؤمن محزوناً محتقراً ذليلاً، ورأيت البدع والزنا قد ظهر، ورأيت الناس يعتدون بشاهد^۲ الزور، ورأيت الحرام يحلل، ورأيت الحلال يحرم، ورأيت الدين بالرأي، وعطل الكتاب وأحكامه [ورأيت الليل لا يستخفي به من الجرأة على الله، ورأيت المؤمن لا يستطيع أن ينكر إلا بقلبه، ورأيت العظيم من المال ينفق في سخط الله]، ورأيت الولاية يقربون أهل الكفر، ويباعدون أهل الخير، ورأيت الولاية يرتشون في الحكم، ورأيت الولاية قبالة لمن زاد (أراد خل)، ورأيت ذوات الأرحام ينكحن ويكتفى بهن، ورأيت الرجل يقتل على المظنة^۳، ويتغايير على الرجل الذكر، فيبذل له نفسه وماله، ورأيت الرجل يعبر على إتيان النساء، ورأيت الرجل يأكل من كسب امرأته من الفجور، فيعلم ذلك ويقيم عليه، ورأيت المرأة تقهر زوجها، وتعمل ما لا يشتهي، وتنفق على زوجها، ورأيت الرجل يكري امرأته وجاريتها ويرضى بالدني من الطعام والشراب، ورأيت الإيمان بالله - عز وجل - كثيرة على الزور، ورأيت الفساد قد ظهر، ورأيت الشراب

۱. در مصدر: (کامتشاط المرأة).

۲. در مصدر: (بشهادة).

۳. در مصدر: (على التهمة وعلى الظنة).

يباع ظاهراً، ليس عليه مانع^۱، ورأيت النساء يبذلن أنفسهن لأهل الكفر، ورأيت الملاهي قد ظهرت يمرّ بها، لا يمنعها أحد أحداً، ولا يجتري أحد على منعها، ورأيت الشريف يستدّله الذي يخاف سلطانه، ورأيت أقرب الناس إلى^۲ الولاة من يمتدح بشتما أهل البيت، ورأيت من يحبّنا يزور ولا تقبل شهادته، ورأيت الزور من القول يتنافس فيه، ورأيت القرآن قد ثقل على الناس استماعه، وخفت على الناس استماع الباطل، ورأيت الجار يكرم الجار خوفاً من لسانه، ورأيت الحدود قد عطّلت وعمل فيها بالأهواء، ورأيت المساجد قد زخرفت، ورأيت أصدق الناس عند الناس المفتري المكذب^۳، ورأيت الشرّ قد ظهر والسعي بالنميمة، ورأيت البغي قد فشا، ورأيت الغيبة تستملح ويبشّر بها الناس بعضهم بعضاً، ورأيت الحجّ والجهاد لغير الله؛

یعنی: و دیدی که صفت زنی در پسران عباس ظاهر شد و خضاب کردن را ظاهر کردند و گیسوان خود را شانه زنند همچنان که زن برای شوهرش گیسوان خود را شانه می زند و به مردان مالها دهند برای فرج هاشان - یعنی: تا با ایشان لواط و زنا کنند - و رغبت کرده شود در مردها برای فجور کردن با ایشان و غیرت کشیده شود و صاحب مال عزیزتر از مؤمن شود و معامله ربا آشکار شود و توبیخ و ملامت کرده نشوند و زن ها را به زنا دادن مدح کنند و دیدی که مرثه - یعنی: زن - شوهر خود را به کار بگیرد برای لواط کردن با مردها و دیدی که بیشتر از مردمان و بهتر خانه خانه ای است که مساعدت کنند برای فاسق شدن زنان و دیدی مؤمن را که محزون و خوار و ذلیل باشد و دیدی که بدعت گذاردن ها و زنا آشکارا شد و دیدی که مردمان مهیا شدند برای شهادت دروغ دادن و دیدی که حرام حلال کرده شود و دیدی که حلال حرام کرده شود و دیدی که احکام دین را تبدیل به رأی کنند و قرآن و احکام آن معطل ماند - یعنی: به آن عمل نکنند - و دیدی که حکام و کارگزاران اهل کفر را به خود نزدیک کنند و اهل خیر را از خود

۱. در مصدر: (لیس له مانع).

۲. در مصدر: (من).

۳. در مصدر: (الكذب).

دور کنند و دیدی که حکام در حکم رشوه گیرند و دیدی که حکومت را به کسی دهند که رشوه زیاده تر دهد و دیدی که با محرم های خود نکاح کنند و به آنها اکتفا کنند و دیدی که مرد به مظنه و گمان کشته شود و دیدی که مرد بر سر فجور کردن با مرد غیرت کشد و مال و جاننش را در راه او بذل کند و دیدی که مرد سرزنش کرده شود به عیب پیش زن رفتن و با او جمع شدن و دیدی که مرد از کسب زن خود به زنا دادن روزی خورد و بداند که زنش این عمل را دارد و بر آن ایستادگی داشته باشد و دیدی که زن چیره و ناچار کند شوهر خود را و عمل کند به چیزی که شوهرش نمی خواهد و نفقه به شوهر خود دهد و دیدی که مرد زن و کنیز - یا دختر - خود را کرایه دهد و راضی شود به چیز پستی از خوردنی و آشامیدنی و دیدی که ایمان به خدای - عزوجل - بسیار شود به دروغ و دیدی که فساد آشکارا شود و دیدی که شراب آشکارا فروخته شود و کسی منع از آن نکند و دیدی که زن ها خودشان را به کفار بذل کنند و دیدی که آلات لهو آشکار شود بنحوی که مردم بگذرند بر آن و کسی کسی را منع نکند و جرأت نکند که از آن منع کند و دیدی که شریف و سید را ذلیل کند کسی که از سلطه و قدرت او می ترسد و دیدی که مقرب ترین مردمان در نزد حکام و ولات کسی است که مدح کرده شود به بدگویی کردن از ما اهل بیت و دیدی که کسی که ما را دوست می دارد با او تزویر کرده شود و گواهی او را نپذیرند و دیدی که در دروغ گفتن رغبت کرده شود و دیدی که شنیدن قرآن بر گوش های مردم گران آید و شنیدن باطل بر گوش های مردم سبک آید و دیدی که همسایه همسایه را اکرام کند از ترس زبانش و دیدی که حدود الهیه معطل شد و در آن به هواهای نفس عمل کرده شود و دیدی که مسجدها زینت کرده شد و دیدی که راستگوترین مردم اشخاص افترا بندنده و تکذیب کننده باشند و دیدی که شر و بدی ظاهر و پیش ظالم به نمامی و سخن چینی سعایت کرده شد و دیدی که ستمگری و بی عفتی و زنا زیاد شد و دیدی که عیب گویی کردن در پشت سر مردم ملیح و نمکین شد و مزده می دهند به آن بعضی از مردم بعضی دیگر را و دیدی که طلب کردن حج برای غیر خدا شد.

ورأيت السلطان يذلّ للكافر المؤمن، ورأيت الخراب قد أديل من العمران، ورأيت

الرجل معيشته من بخس المكيال والميزان، ورأيت سفك الدماء يستخفّ بها، ورأيت الرجل يطلب الرياسة لغرض الدنيا، ويشهر نفسه بخبث اللسان ليُتقى ويستند^١ (تسند خل) إليه الأمور، ورأيت الصلاة قد استخفّ بها، ورأيت الرجل عنده المال الكثير، [ثم] لم يركه منذ ملكه، ورأيت الميت ينشر^٢ من قبره ويؤذى وتباع أكفانه، ورأيت الهرج قد كثر، ورأيت الرجل يُمسي نشوان، ويصبح سكران، لا يهتمّ بما الناس فيه، ورأيت البهائم تنكح، ورأيت البهائم تفرس بعضها بعضاً، ورأيت الرجل يخرج إلى مُصلّاه [ويرجع] وليس عليه شيء من ثيابه، ورأيت قلوب الناس قد قست، وجمدت أعينهم، وثقل الذكر عليهم، ورأيت السحت قد ظهر يتنافس فيه، ورأيت المصلّي إنّما يصلّي ليراه الناس، [ورأيت] الفقيه يتفقّه لغير الدين، يطلب الدنيا والرياسة، ورأيت الناس مع من غلب، ورأيت طالب الحلال يذمّ ويُعير، وطالب الحرام يُمدح ويعظّم، ورأيت الحرمين يُعمل فيهما بما لا يحبّ الله، ولا يمنعهم مانع، ولا يحول بينهم وبين العمل القبيح أحد، ورأيت المعازف ظاهرة في الحرمين، ورأيت الرجل يتكلّم بشيء من الحقّ، ويأمر بالمعروف وينهى عن المنكر، فيقوم إليه من ينصحه في نفسه، فيقول: هذا عنك موضوع، ورأيت الناس ينظر بعضهم إلى بعض ويقتدون بأهل الشرّ (الشرور خل)، ورأيت مسلك الخير وطريقه خالياً لا يسلكه أحد، ورأيت الميت يهزّ به^٣ فلا يفزع له أحد، ورأيت كلّ عام يحدث فيه من البدعة والشرّ أكثر ممّا كان، ورأيت الخلق والمجالس لا يتابعون إلاّ الأغنياء، ورأيت المحتاج يُعطي على الضحك به ويرحم لغير وجه الله، ورأيت الآيات في السماء فلا يفزع لها أحد، ورأيت الناس يتسافدون كما تسافد البهائم، [لا ينكر أحد منكراً تخوّفاً من الناس] ورأيت الرجل ينفق الكثير في غير طاعة الله، ويمنع اليسير في طاعة الله، ورأيت العقوق قد ظهر، واستخفّ بالوالدين، وكانا من أسوأ الناس حالاً عند الولد، ويفرح بأن يفترى عليهما؛

يعنى: و ديدى كه سلطان براى خاطر كافر مؤمن را ذليل و خوار كند و ديدى كه

١. در مصدر: (يستند).

٢. در مصدر: (ينشر).

٣. در مصدر: (يهزأ به).

خرابی بر آبادی غلبه پیدا کند و دیدی که مرد معیشت او از کم فروشی در کیل و وزن باشد و دیدی که در ریختن خون‌ها استخفاف شود و دیدی که مرد طلب ریاست کند برای دنیا و مشهور کند خود را به بدزبانی تا مردم از او بترسند و کارها به او مستند شود و دیدی که به نماز استخفاف کرده شد و دیدی که مرد نزد او مال بسیار است و از آن وقتی که مالک شده زکات آن را نداده است و دیدی مرده را که بیرون آورده شود از قبرش و اذیت کرده شود و کفن‌های او فروخته شود و دیدی که آدم کشتن بناحق بسیار شد و دیدی که مرد روز را شب می‌کند در حالت مستی و شب را صبح می‌کند در حالت مستی و اهتمام ندارد به آنچه مردم در آن‌اند و دیدی که چهار پایان نکاح کرده شوند - یعنی: مردان با حیوانات وطی کنند - و دیدی که بعضی از حیوانات بعض دیگر را پاره کنند و دیدی که مرد می‌رود در جای نماز خود و برمی‌گردد در حالتی که چیزی از جامه‌های او با او نیست - یعنی: جامه‌های او را دزدیده‌اند - و دیدی که دل‌های مردم سخت شد و اشک چشم‌های ایشان خشک شد و یاد خدا کردن برایشان گران شد و دیدی که خوردن حرام در ایشان ظاهر شد و به خوردن آن راغب شدند و دیدی که نمازگزار برای نمایش دادن به مردم نماز گزارد و دیدی که فقیه فقه را برای غیر دین یاد گرفت، بلکه برای دنیاطلبی و ریاست باشد و دیدی که مردم با هر طرفی که غلبه است به آن طرف میل کنند و دیدی که طلب‌کننده حلال مذمت کرده شود و او را ملامت و سرزنش کنند و دیدی که طلب‌کننده حرام مدح کرده شود و او را بزرگ شمارند و دیدی که در مکه و مدینه عمل کنند به چیزی که خدا دوست نمی‌دارد و کسی نباشد که آنها را منع کند و میان ایشان و کار زشتشان احدی مانع نشود و دیدی که انواع سازها و نواها در مسجد الحرام و مسجد مدینه ظاهر شود و دیدی که اگر مردی به چیزی از حق سخن گوید کسی برخیزد و پیش نفس خود چنین پندارد که او را نصیحت می‌کند. می‌گوید: این تکلیف از تو برداشته شده، و دیدی که مردم بعضی به بعض دیگر نگاه کنند و به اهل شرّ و بدی‌ها اقتدا کنند و دیدی که راه خیر و خوبی خالی ماند و کسی در آن راه نرود و دیدی که به مرده استهزا کنند و کسی برای او فزع نکند و دیدی که در هر سالی بدعت تازه‌ای گذارده شود و شرّ و بدی بیشتر از آن که بود باشد و دیدی که

مردمان و اهل مجالس متابعت از ثروتمندان کنند و دیدی که به محتاج برای خدا چیزی داده نشود، بلکه برای خندیدن و غیر از جهت خدایی داده شود و دیدی که آیات و نشانه‌های آسمانی - که علامت عذاب است - ظاهر شود و احدی نترسد از آنها و فزع نکند و دیدی که مردم مانند چهارپایان روی یکدیگر روند و کسی از ترس مردم انکار منکری نکند و دیدی که مرد انفاق کند مال بسیار را در غیر طاعت خدا و کمی از آن را در راه خدا انفاق نکند و دیدی که نافرمانی کردن فرزندان نسبت به پدران و مادران خود و آزار کردن به ایشان زیاد شود و پدران و مادران خود را سبک و خوار کنند و آنها نزد فرزندان از حیث حال بدترین مردم باشند و فرزند خوشحال شود به این که افترا بی به ایشان بسته شود.

ورأيت النساء [و] قد غلبن على الملك وغلبن على كل أمر، ولا يؤتى إلا ما لهنّ فيه هوى، ورأيت الرجل يفترى على أبيه، ويدعو على والديه، ويفرح بموتهما، ورأيت الرجل إذا مرّ به يوم ولم يكسب فيه الذنب العظيم من فجور أو بخرس مكيال أو ميزان أو غشيان حرام أو شرب مُسكرٍ كثيراً حزناً يحسب أن ذلك اليوم عليه ضيعة^۱ من عمره، ورأيت السلطان يحتكر الطعام، ورأيت أموال ذوي القربى تقسم في الزور، ويتقامر بها، ويشرب بها الخمر، ورأيت الخمر يتداوى بها، وتوصف للمريض، ويستشفى بها، ورأيت الناس قد استوا في ترك الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر وترك التدين به، ورأيت رياح المنافقين وأهل النفاق دائمة، ورياح أهل الحق لا تحرك، ورأيت الأذان بالأجر، والصلاة بالأجر، ورأيت المساجد محتشية ممن لا يخاف الله، مجتمعون^۲ فيها للغيبة وأكل لحوم أهل الحق، ويتواصفون فيها شراب المسكر، ورأيت السكران يصلّي بالناس، فهو^۳ لا يعقل ولا يشأن بالسكر، وإذا سكر أكرم وأتقى وخيف وترك، لا يعاقب ولا يعذر^۴ بسكره، ورأيت من أكل^۵ أموال اليتامى يحدث^۶ بصلاحه، ورأيت القضاة يقضون بخلاف ما أمر الله، ورأيت الولاية

۱. در مصدر: (وضيعة).

۲. در مصدر: (يجتمعون).

۳. در مصدر: (وهو).

۴. در مصدر: (يعذر).

۵. در مصدر: (يأكل).

۶. در مصدر: (يحدث).

یأتمنون الخونة للطمع، ورأيت الميراث قد وضعت الولاة لأهل الفسوق^۱ والجرأة على الله، يأخذون منهم ويحلونهم^۲ وما يشتهون، ورأيت المنابر يؤمر عليها بالتقوى، ولا يعمل القائل بما يأمر، ورأيت الصلاة قد استخف بأوقاتها، ورأيت الصدقة بالشفاعة لا يراد بها وجه الله، وتعطى لطلب الناس، ورأيت الناس همهم بطونهم وفروجهم، لا يبألون بما أكلوا وبما نكحوا، ورأيت الدنيا مقبلة عليهم، ورأيت أعلام الحق قد درست، فكن على حذر واطلب من الله^۳ - عز وجل - النجاة، واعلم أن الناس في سخط الله - عز وجل - وأتأما يمهل لهم لأمر يراد بهم، فكن مترقباً، واجتهد ليرك الله تعالى في خلاف ما هم عليه. فإن نزل بهم العذاب وكنت فيهم عجلت إلى رحمة الله، وإن أخرت لتبلاوا^۴ وكنت قد خرجت مما هم فيه من الجرأة على الله تعالى، واعلم أن الله لا يضيع أجر المحسنين؛^۵

یعنی: و دیدی که زن ها بر ملک غالب شدند و بر هر امری غالب شدند و بجا آورده نشود مگر آنچه میل و خواهش آنهاست و دیدی که مرد بر پدر خود دروغ بندد و در حق پدر و مادر خود نفرین کند و به مرگ آنها خوشحال شود و دیدی که مرد اگر یک روز بر او بگذرد و در آن روز گناه بزرگی نکند - از فجور و یا کم فروشی در کیل، یا وزن، یا مجامعت کردن حرام، یا آشامیدن مسکر - محزون و افسرده باشد و چنین پندارد که این روز از عمرش ضایع شده و دیدی که سلطان احتکار کرد خوردنی ها را و دیدی که مال های خویشاوندان پیغمبر را در باطل قسمت کنند و به آن قماربازی کنند و شراب ها بیاشامند و دیدی که به مسکرات مداوا شود و آن را از برای مریض توصیف و تعریف کنند و به آن استشفای کرده شود و دیدی که مردم در امر به معروف و نهی از منکر با هم یکسان شدند و متدین به آن نشدند - یعنی: آن را ترک کردند - و دیدی که باد بر پرچم منافقین بوزد و پرچم اهل نفاق دائم در جنبش باشد و اهل حق

۱. در مصدر: (لأهل الفسق).

۲. در مصدر: (ويحلونهم).

۳. در مصدر: (إلى الله).

۴. در مصدر: (ابتلوا).

۵. وافى، ج ۲۶، ص ۴۵۱-۴۵۷، ح ۲۵۵۴۲. ونیز ر.ک: کافی، ج ۸، ص ۳۶-۴۲، ح ۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۲،

ص ۲۵۴-۲۶۰، ح ۱۴۷؛ تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۹۶-۴۰۰.

بر پرچمشان بادی نوزد و حرکت نکند و دیدی که اذان گفتن و نماز خواندن به اجرت و مزد باشد و دیدی که مساجد پر شود از کسانی که از خدا نترسند و برای غیبت کردن و عیب‌گویی از یکدیگر در آن جاها جمع شوند و گوشت اهل حق را به غیبت کردن بخورند و در آن جا تعریف و توصیف از مسکرات کنند و دیدی که مست نماز بگزارد با مردم و حال آن که عقل او به علت مستی زایل شده باشد و مستی را چیزی نگیرد و چون مست شود گرامی‌تر باشد و مردم از او بترسند و او را به حال خود گذارند و عقوبت نکنند و او هم عذرخواهی از مستی خود نکند - یا بنا بر نسخه دیگر: **لا یعزّر بسکره**؛ یعنی: تعزیر کرده نشود به سبب مستی او - و دیدی کسی که مال‌های یتیم‌ها را بخورد او را صالح دانند و صلاحیت او را برای یکدیگر حدیث کنند و دیدی که قاضی‌ها و دادستان‌ها به خلاف آنچه که خدا گفته حکم کنند و دیدی که ولات و حکام برای طمع خیانتکاران را امین خوانند و دیدی که هیئت حاکمه میراث را برای اهل فسق و فجور وضع کردند و بر خدا جرأت کرده، می‌گیرند ارث را و بر خود حلال می‌دانند و آنچه که خواهش و میل آنهاست انجام می‌دهند و دیدی که بالای منبرها امر به تقوا و پرهیزکاری کنند مردم را و خود گویندگان به گفته‌های خود عمل نکنند و دیدی که وقت‌های نماز را سبک شمارند - یعنی: اعتنایی به شأن اوقات نماز خود ندارند و نمازهای خود را تا وقت نماز نشود نخوانند - و دیدی که به شفاعت صدقه دهند نه برای خدا، بلکه [به خاطر] طلب کردن مردم صدقه دهند و دیدی که برای شکم‌های خود همت گماشتند و برای فرج‌های خود و باکی ندارند از آنچه که می‌خورند و آنچه را که نکاح می‌کنند و دیدی که دنیا به ایشان رو آورد و دیدی که نشانه‌های حق‌کهنه و مندرس شد، پس در چنین هنگامی بترس و از خدا بخواه نجات را و بدان که در آن حال مردم مشمول سخط و غضب خدای - عزوجل - می‌باشند و جز این نیست که خدا به ایشان مهلت می‌دهد برای امری که اراده کرده. پس منتظر باش و کوشش کن که ببیند تو را خدای تعالی در خلاف آنچه که ایشان بر آن‌اند. پس اگر بر ایشان عذابی نازل شد و تو در میان ایشان باشی، شتاب کرده‌ای به رحمت خدا،

و اگر باقی ماندی، برای آن است که امتحان و آزموده شوی و بیرون رفته‌ای از آنچه که ایشان در آن‌اند از جهت جرأت کردن بر خدای تعالی. بدرستی که خدا ضایع نمی‌کند اجر و مزد نیکویی کنندگان را.

۴۳۱ / حدیث شصت و پنجم

عقائد ایمان در شرح دعای عدیله، تألیف عالم ربّانی مرحوم ملا حبیب الله کاشانی رحمته، ص ۹۴، در ضمن بیان حقیقت اسلام گفته که: در حدیث وارد است که زمانی بر امت بیاید که از اسلام جز اسمی و از ایمان جز رسمی و از قرآن جز درسی باقی نماند و در بعضی از کتب است که شخصی از صحّت این حدیث از حضرت صادق علیه السلام سؤال کرد حضرت فرمود: صحیح است. عرض کرد که: آیا من در آن زمان خواهم بود؟ فرمود: نه، ولكن شبیه آن زمان را خواهی دید. راوی گفت که: چند روزی گذشت که عبورم به صحرا بی افتاد. تشنگی بر من غالب شد. بستانی به نظرم آمد در غایت خُضرت و نصارت. چون نزدیک شدم، در آن درخت‌های پر میوه‌ای مشاهده کردم که بسیار با طراوت و حسن منظر بود. یکی از آن میوه‌ها را چیده، چون پاره کردم، پر از کرم بود. میوه دیگری چیدم، چنین بود. متحیر گشتم. ناگاه مرغان چندی دیدم در کمال خوش ترکیبی ولكن بر سر مُرداری نشسته، از آن می‌خوردند. حیرت من زیاده شد. ناگاه سیلی عظیم جاری دیدم که تمام آبش گل آلود بود و نهنگ عظیمی آمد و تمام آن سیل را نوشید و در عقب آن نهنگ ماهیان بزرگی بودند که آنچه از آن نهنگ زیاد می‌آمد می‌نوشیدند و در عقب ماهیان بزرگ ماهیان کوچکی بودند که آنچه از آب که از ماهیان بزرگ زیاد می‌آمد می‌نوشیدند.

من در عجب شدم و خدمت مولای خود حضرت صادق علیه السلام رسیدم و آنچه را دیده بودم عرض کردم. فرمود: این میوه‌ها شبیه اهل آن زمان است که در ظاهر مؤمن و در باطن کافر و منافق‌اند و آن مرغ‌ها شبیه علمای آن زمان است و آن مردار اموال یتیمان و امانت مردمان و رشوه محتاجان است و آن سیل گل آلود مال‌های حرام

آن زمان است و آن نهنگ پادشاه آن عصر است و آن ماهیان بزرگ امرا و وزرا و ماهیان کوچک رعیت آن پادشاه اند که این جمله مال حرام خواهند خورد. آنچه از پادشاه زیاد آید نصیب امرا و وزراست و آنچه از آنها زیاد آید نصیب سایر مردمان خواهد بود.^۱

۴۲۲ / حدیث شصت و ششم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۳، خلاد صانع از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
السفیانِی لا بد منه، ولا یخرج إلا فی رجب، فقال له رجل: یا أبا عبد الله، إذا خرج فما حالنا؟ قال: إذا كان ذلك فالینا؛^۲

یعنی: ناچار است از این که سفیانی خروج کند - یعنی: پیش از قیام قائم علیه السلام - و خروج نمی کند مگر در ماه رجب. پس مردی عرض کرد: یا ابا عبد الله! وقتی که بیرون آمد، پس حال ما چگونه خواهد بود؟ فرمود: وقتی چنین شد، بیاید به سوی ما.

۴۲۳ / حدیث شصت و هفتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۴، مسنداً از هشام بن سالم از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إذا استولى السفیانی علی الكور الخمس فعدوا له تسعة أشهر، وزعم هشام أن الكور الخمس دمشق وفلسطين والأردن وحمص وحلب؛^۳

یعنی: زمانی که استیلا یافت سفیانی بر شهرهای پنجگانه، پس شماره کنید نه ماه را - یعنی: مدت استیلا او نه ماه زیادتر نمی شود - و هشام گمان کرد که آن پنج شهر دمشق و فلسطین و اردن و حمص و حلب است.

۱. عقائد الإیمان فی شرح دعاء العدیلة، ص ۹۴، و نیز ر.ک: غیبت نعمانی، ص ۲۱۳، ح ۷؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۹، ح ۱۳۵؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۷۵.

۲. همان.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۱۶، ح ۱۳، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۲، ح ۱۴۱.

۴۳۴ / حدیث شصت و هشتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۵، مسنداً از ابی بصیر از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 لَمَّا التَّقَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَأَهْلَ الْبَصْرَةِ، نَشَرَ الرَّايَةَ رَايَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَزَلَّتْ
 (فتزلزلت خل) أَقْدَامُهُمْ، فَمَا اصْفَرَّتِ الشَّمْسُ حَتَّى قَالُوا: آمَنَّا، يَا بَنَ أَبِي طَالِبٍ. فَعِنْدَ ذَلِكَ قَالَ:
 لَا تَقْتُلُوا الْأَسْرَاءَ، وَلَا تَجْهَظُوا عَلَى جَرِيحِ (الأسرى وتجهزوا الجرحى خل)، وَلَا تَتَّبِعُوا مَوْلِيًّا،
 وَمَنْ أَلْتَقَى سِلَاحَهُ فَهُوَ آمِنٌ، وَمَنْ أَغْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ، وَلَمَّا كَانَ يَوْمَ صَفِّينَ سَأَلُوهُ نَشْرَ الرَّايَةِ،
 فَأَبَى عَلَيْهِمْ، فَتَحَمَّلُوا عَلَيْهِ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عليهما السلام وَعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ عليه السلام، فَقَالَ لِلْحَسَنِ: يَا
 بُنَيَّ، إِنَّ لِقَوْمٍ مَدَّةً يَبْلُغُونَهَا، وَإِنَّ هَذِهِ رَايَةَ لَا يَنْشُرُهَا بَعْدِي إِلَّا الْقَائِمُ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ -؛^۱
 یعنی: چون امیرالمؤمنین عليه السلام تلافی کرد با اهل بصره و باز کرد پرچم مخصوص [را]
 که پرچم رسول خدا صلى الله عليه وآله بود، قدم‌های ایشان - یعنی: اهل بصره - لغزید - یا متزلزل شد.
 پس آفتاب زرد نشد - یعنی: نزدیک غروب کردن نشد - که گفتند: ایمان آوردیم، ای پسر
 ابی طالب! در آن وقت فرمود: اسیران را نکشید و مجروحی را تجهیز نکنید و کسانی که
 پشت کردند دنبال نکنید و کسی که اسلحه خود را انداخت ایمن است و کسی که داخل خانه
 شد و در را به روی خود بست ایمن است و چون روز صفین - یعنی: جنگ با معاویه
 و اصحابش - روی داد، از آن حضرت خواهش کردند که پرچم را باز کند. آن حضرت ابا
 کرد. حسن و حسین عليهما السلام و عمار یاسر عليه السلام را وادار کردند که واسطه باز کردن پرچم شوند.
 به حسن عليه السلام فرمود که: این گروه مدتی دارند که باید آن مدت برسد و برسند به آن و این
 پرچم بعد از من باز نخواهد شد و باز نکند آن را بعد از من مگر قائم - صلوات الله علیه.

۴۳۵ / حدیث شصت و هشتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۶، مسنداً از ابی بصیر از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 لَا يَخْرُجُ الْقَائِمُ عليه السلام حَتَّى يَكُونَ تَكْمِلَةُ الْحَلْقَةِ (فِي مِثْلِ الْحَلْقَةِ خَل). قَلْتُ: وَكَمْ تَكْمِلَةُ

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۱۹، ح ۱، و نیز رک: بحار الأنوار، ج ۳۲، ص ۲۱۰، ح ۱۶۵ و ص ۳۶۷، ح ۱۵۱.

الحلقة؟ قال: عشرة آلاف. جبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يساره، ثم يهز الراية الغلبة^۱، ويسير بها، فلا يبقى أحد في المشرق ولا في المغرب إلا لعنها، وهي راية رسول الله ﷺ، نزل بها جبرئيل يوم بدر.

ثم قال: يا أبا محمد، ما هي - والله - قطن ولا كتان ولا قز ولا حرير. قلت: فمن أي شيء؟ قال: هي من ورق الجنة. نشرها رسول الله ﷺ يوم بدر، ثم لفقها ودفعها إلى عليّ ﷺ، فلم تنزل عند عليّ ﷺ حتى إذا كان يوم البصرة نشرها أمير المؤمنين ﷺ، ففتح الله عليه، ثم لفقها، وهي عندنا هناك. لا ينشرها أحد حتى يقوم القائم ﷺ. فإذا هو قام نشرها، فلم يبق في المشرق والمغرب أحد إلا لعنها، ويسير الرعب قدامها (وخلفها وأمامها خل) شهراً ووراءها شهراً وعن يمينها شهراً وعن يسارها شهراً.

ثم قال: يا أبا محمد، إنه يخرج موتوراً غضبان أسفاً لغضب الله على هذا الخلق، [يكون] عليه قميص رسول الله ﷺ الذي عليه يوم أُخد وعمارته السحاب و[درعه] درع رسول الله ﷺ السابغة و [سيفه] سيف رسول الله ﷺ ذو الفقار. يجرد السيف على عاتقه ثمانية أشهر يقتل هرجاً. فأول ما يبدأ ببني شيبه، فيقطع أيديهم ويعلقها في الكعبة، وينادي مناديه: هؤلاء سراق الله، ثم يتناول قريشاً، فلا يأخذ منها إلا السيف، ولا يعطيها إلا السيف، ولا يخرج القائم حتى يُقرأ كتابان: كتاب بالبصرة وكتاب بالكوفة بالبراءة من عليّ ﷺ؛^۲

يعنى: بيرون نمی آید قائم تا وقتی که حلقه - یا مانند حلقه - تکمیل شود. گفتم: عدد تکمیل حلقه چقدرند؟ فرمود: هزار نفر. جبرئیل از طرف راست اوست و میکائیل از طرف چپ اوست. پس می جنباند پرچم غالب شونده را و سیر می کند با آن. پس باقی نمی ماند در مشرق و نه در مغرب مگر این که لعن می کنند او را و آن پرچم پرچم رسول خدا ﷺ است که جبرئیل در روز بدر آن را فرود آورد. پس فرمود: ای ابامحمد! نیست آن پرچم - به ذات خدا قسم - نه از پنبه و نه از کتان و نه از ابریشم خام و نه ابریشم تافته. گفتم: پس، از چه چیز است؟ فرمود: از برگ های بهشت است

۱. کلمه «الغلبة» در مصدر نیامده است.

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۱۹-۲۲۱، ح ۲، و نیز رک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۶۰-۳۶۱، ح ۱۲۹.

که باز کرد آن را رسول خدا ﷺ در روز بدر. پس پیچید آن را و به علی ؑ داد و همیشه در نزد علی بود تا روز بصره که باز کرد آن را امیر مؤمنان ؑ و خدا گشایش و فتح به او داد. پس پیچید آن را و آن نزد ما است در آن جا. احدی باز نمی کند آن را تا این که قیام کند قائم ؑ. پس چون قیام کند، باز می کند آن را. در آن حال باقی نمی ماند در مشرق و مغرب احدی مگر این که لعن می کند آن پرچم را و ترس از پیش روی او سیر می کند بقدر یک ماه راه و از پشت سر او بقدر یک ماه و از طرف راست او بقدر یک ماه و از طرف چپ او بقدر یک ماه.

پس فرمود: ای ابا محمد! بدرستی که بیرون می آید در حالتی که خون کشته خویش را نیافته باشد و غضبناک باشد و متأسف باشد بر این خلق که مورد غضب خدا واقع شده باشند و بر اوست پیراهن پیغمبر خدا ﷺ؛ آن پیراهنی که در روز احد پوشیده بود، و عمامه او را که سحاب نام دارد و زره رسول خدا ﷺ که سابغه نام دارد و شمشیر رسول خدا را که ذوالفقار نام دارد برهنه می کند. شمشیر را بر دوش خود می گذارد و تا هشت ماه می کشد کشتن زیادی و ابتدای کشتن را از بنی شیبه که کلیدداران خانه کعبه اند شروع می کند و دست های ایشان را قطع می کند و در کعبه می آویزد و منادی او ندا می کند که: این گروه اند دزدان خدا. پس از آن می گیرد قریش را و نمی گیرد از آنها مگر شمشیر را و نمی دهد به آنها مگر شمشیر را - یعنی: زد و خورد می کنند با شمشیر - و بیرون نمی آید قائم تا این که دو نوشته خوانده شود: نوشته ای در بصره و نوشته ای در کوفه به بیزاری جستن مردم از علی ؑ.



۴۲۶ / حدیث شصت و نهم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۷، مسنداً از ابان بن تغلب از آن حضرت روایت کرده که گفت: شنیدم از ابی عبدالله ؑ که می فرمود:

كَأَنِّي أَنْظِرُ إِلَى الْقَائِمِ عَلِيِّ نَجْفِ الْكُوفَةِ، عَلَيْهِ خِدَاجَةٌ^۱ (دراعة خل، جواحة خل) من

۱. در مصدر: (علیه خوخته).

استبرق. یلبس درع رسول الله ﷺ. فإذا ألبسها، انفضت به (انتفضت به انتفاضة خ) حتى تستدير عليه، ثم يركب فرساً له أدهم أبلق، بين عينيه شمراخ بين. معه راية رسول الله ﷺ. قلت: مخبوءة، أو يؤتى بها (هي أم يؤتى خ)؟ قال: بل يأتيه بها جبرئيل، عمودها من عمد عرش الله وسائرهما من نصر الله. لا يهوى بها إلى شيء إلا أهلكه الله. يهبط بها تسعة آلاف ملك وثلاثمائة وثلاثة عشر ملكاً.

فقلت له: جعلت فداك، كل هؤلاء معه؟ قال: نعم. هم الذين كانوا مع نوح في السفينة، والذين كانوا مع إبراهيم حيث ألقى في النار، وهم الذين كانوا مع موسى لما فلق البحر، والذين كانوا مع عيسى لما رفعه الله إليه، وأربعة آلاف مسومين كانوا مع رسول الله ﷺ وثلاثمائة وثلاثة عشر ملكاً كانوا معه يوم بدر، ومعهم أربعة آلاف يصعدون السماء (صعدوا إلى السماء) يستأمرون (يستأذنون خ) في القتال مع الحسين ﷺ، فهبطوا إلى الأرض وقد قتل. فهم عند قبره شعث غبر، يبكونه إلى يوم القيامة، وهم ينتظرون خروج القائم ﷺ؛^۱

یعنی: گویا می بینم قائم را بالای نجف کوفه که بر اوست روپوشی از استبرق - یا جامه فراخی از استبرق، یا زرهی. می پوشد زره پیغمبر خدا ﷺ را. پس چون بپوشد آن را، می گیرد اطراف آن حضرت را و دور می زند بر آن حضرت. پس آن جناب سوار شود بر اسبی که سیاهی آن بر سفیدی آن غالب باشد و دستها و پاهاى آن سفید باشد و میان دو چشم آن نیز سفید باشد و با او خواهد بود پرچم رسول خدا ﷺ. گفتم: در نزد آن حضرت مخفی است آن پرچم، یا آورده می شود برای او؟ فرمود: بلکه جبرئیل می آورد آن را و آن چوبش از پایه های عرش خداست و سایر چیزهای آن از یاری کردن خداست. میل نمی کند حضرت به آن به سوی چیزی مگر این که خدا نابود می کند آن چیز را.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۲۱-۲۲۲، ح ۴، و نیز ر. ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۷۲، ح ۲۳؛ بحار الأنوار،

ج ۵۲، ص ۲۲۶، ح ۴۱.

با آن فرود آیند نه هزار و سیصد و سیزده فرشته. پس عرض کردم: فدایت شوم! همه اینها با آن هستند؟ فرمود: آری، ایشان آن کسانی هستند که با نوح در کشتی بودند و آن کسانی هستند که با ابراهیم بودند زمانی که در آتش انداخته شد و ایشان کسانی هستند که با موسی بودند وقتی که دریا شکافته شد و آن کسانی هستند که با عیسی بودند وقتی که خدا او را به آسمان بالا برد و چهار هزار ملائکه نشان داری که با پیغمبر ﷺ بودند و سیصد و سیزده فرشته که در روز بدر با او بودند و با ایشان است چهار هزار فرشته که به آسمان بالا رفتند برای طلب فرمان - یا اذن خواستن - در قتال با حسین ﷺ. پس به زمین فرود آمدند وقتی که آن حضرت کشته شده بود و ایشان نزد قبر او ژولیده و گردآلود گریانند تا روز قیامت صغرا و ایشان انتظار دارند خروج قائم ﷺ را.

۴۲۷ / حدیث هفتادم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۷، مسنداً از ابان بن تغلب از آن حضرت روایت کرده که

فرمود:

كأني أنظر بالقائم (إلى القائم غل)، فإذا استوى على ظهر النجف لبس درع رسول الله ﷺ أبيض، فينتفض هو بها، فتستدير [ها] عليه، فيغشاها بخداعة من استبرق، ويركب فرساً له أدهم أبلق، بين عينيه شمراخ، فينتفض به انتفاضة لا يبقى أهل بلد إلا وهم يرون أنه معهم في بلدهم، وينشر راية رسول الله ﷺ، عمودها من عمد عرش الله، وسائرها من نصر الله. ما يهوي بها إلى شيء إلا أهلكه الله.

قلت: مخبوءة هي، أم يوتي بها؟ قال: بل يأتي بها جبرئيل ﷺ، فإذا هزها لم يبق مؤمن إلا صار قلبه أشد من زبر الحديد، وأعطى قوة أربعين رجلاً، ولا يبقى مؤمن مئيت إلا دخلت عليه تلك الفرحة في قبره، وذلك حيث يتزاورون في قبورهم، ويتباشرون بقيام القائم ﷺ، و تحطّ (وينحطّ غل) عليها ثلاثة عشر ألفاً وثلاثمائة وثلاثة عشر ملكاً.

قال: فقلت: كل هؤلاء كانوا مع أحد قبله من الأنبياء؟ قال: نعم، وهم الذين كانوا مع

نوح في السفينة، والذين كانوا مع إبراهيم حيث أُلقي من النار، والذين كانوا مع موسى حيث فلق البحر، والذين كانوا مع عيسى حين رفعه الله إليه، وأربعة آلاف كانوا مع النبي ﷺ مردفين، وثلاثمائة وثلاثة عشر ملكاً كانوا يوم بدر، وأربعة آلاف هبطوا يريدون القتال مع الحسين ﷺ لم يؤذن لهم في القتال، فرجعوا في الاستيمار، فهبطوا وقد قتل الحسين ﷺ، فهم عند قبره شعث غبر يبكونه إلى يوم القيامة، ورئيسهم ملك يقال له منصور، فلا يزوره زائر إلا استقبلوه، ولا يودعه مودع إلا شيعوه، ولا مريض إلا عادوه، ولا يموت [ميت] إلا صلوا عليه واستغفروا له بعد موته. فكل هؤلاء ينتظرون قيام القائم، فصلّى الله على من هذه منزلته ومرتبته ومحلّه من الله - عزّ وجلّ -، وأبعد الله من ادعى ذلك لغيره ممن لا يستحقّه، ولا هو أهل له، ولا رضاء له، وأكرمنا بموالاته، وجعلنا من أنصاره وأشياعه برحمته ومته؛^۲

یعنی: گویا می بینم قائم را زمانی که قرار گرفته باشد بر پشت نجف که پوشیده است زره رسول خدا ﷺ را که سفید رنگ است و دور بزند اطراف او و فرو گیرد او را با جامه دوته کرده پیچیده شده از استبرق - یعنی: سرخ رنگ سطر - و سوار شده باشد بر اسب سیاه و سفیدی که سیاهی آن از سفیدی آن بیشتر و دست‌ها و پاهاى آن سفید و میان دو چشم آن سفید باشد. پس دور زند به آن دور زدنی. باقی نمی ماند اهل شهری مگر آن که می بینند آن حضرت را که با ایشان در شهر ایشان است و باز می کند پرچم رسول خدا ﷺ را که چوب آن از پایه‌های عرش خدا و باقی آن از نصر و یاری خداست که با آن میل نمی کند به سوی چیزی مگر این که نابود می کند آن را خدا.

گفتم: آن پرچم مخفی است، یا آن که آورده می شود آن؟ فرمود: بلکه جبرئیل می آورد آن را. وقتی که جنبانید آن را، باقی نمی ماند مؤمنی مگر این که دل او سخت تر از پاره آهن شود و به او عطا کرده شود توانایی چهل مرد و باقی نماند مؤمن مرده‌ای

۱. در مصدر: (مرضیاً).

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۲۲-۳۲۴، ح ۵، و نیز ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۷۱-۶۷۲، ح ۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۵-۳۲۶، ح ۴۰؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۱۹.

مگر آن که وارد شود بر او این سرور و شادی و این وقتی است که همدیگر را زیارت کنند در قبرهای خود و مژده به یکدیگر دهند به قیام قائم عجله و اطراف آن حضرت را می گیرند سیزده هزار و سیصد و سیزده فرشته .

گفت (ابان) : پس گفتم : همه این فرشتگان با کسی پیش از او از پیغمبران بوده اند ؟ فرمود : آری ، و ایشان آن کسانی بودند که با نوح در کشتی بودند و آن کسانی بودند که با ابراهیم بودند زمانی که در آتش انداخته شد و آن کسانی بودند که با موسی بودند وقتی که دریا برای او شکافته شد و آن کسانی بودند که با عیسی بودند وقتی که خدا او را به سوی خود بالا برد و چهار هزار ملائکه مُردَفین بودند که با پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند و سیصد و سیزده فرشته ای بودند که در روز بدر حاضر شدند و چهار هزار فرشتگانی بودند که فرود آمدند که به یاری حسین علیه السلام آمدند تا به همراه آن حضرت قتال کنند و آن جناب به ایشان اذن نداد ، پس برگشتند برای فرمان خواستن از خدا و فرود آمدند وقتی که حسین علیه السلام کشته شده بود . پس ایشان نزد قبر آن حضرت ماندند در حالتی که زولیده و غبار آلودند و گریه می کنند برای آن حضرت تا روز قیامت - یعنی : قیام قائم عجله - و رئیس ایشان فرشته ای است که منصور نام دارد . پس زیارت نمی کند آن حضرت را زیارت کننده ای مگر آن که او را استقبال می کنند و وداع نمی کند آن حضرت را زائری وداع کننده مگر این که او را بدرقه می کنند و نه مریضی از زائرین مگر آن که او را عیادت می کنند و نمی میرد زائری مگر آن که بر او نماز می گزارند و برای او استغفار می کنند بعد از مردنش و همه این ملائکه انتظار می کشند قیام قائم عجله را .

پس رحمت فرستد خدا بر کسی که این است منزلت و مرتبه و محلّ او از خدای - عزّوجلّ - و دور بگرداند خدا کسی که ادعا کند این مقام را برای غیر او - یعنی : غیر قائم عجله از کسانی که مستحقّ این مقام نیستند و اهلیت آن را ندارند - و خوشنودی برای آن حضرت نیست و گرامی دارد ما را به دوستی او و قرار دهد ما را از یاران و شیعیان او به رحمت خود و منتّ و احسان خود .

۴۲۸ / حدیث هفتاد و یکم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۹، مسنداً از مفضل بن عمر از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إذا أذن الإمام دعا الله باسمه العبراني، فأُتيحت له صحابته (فانتخب له أصحابه خ ل، فانتخب له صحابته خ ل) الثلاثمائة والثلاثة عشر قزع كقزع الخريف. فهم أصحاب الألوية. منهم من يفقد عن فراشه ليلاً فيصبح بمكة، ومنهم من يرى يسير في السحاب نهاراً. يعرف باسمه واسم أبيه وحليته ونسبه.

قلت: جعلت فداك، أيهم أعظم (أيهما أعظم خ ل) إيماناً؟ قال: الذي يسير في السحاب نهاراً، وهم المفقودون، وفيهم نزلت هذه الآية: ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً﴾^۱؛^۲ یعنی: زمانی که اذن داده شد امام به قیام کردن، می خواند خدا را به نام عبرانی او. پس آماده می شوند برای او اصحابش - یا آن که به کوشش و شتاب افتاده می شوند برای آهنگ به سوی او یارانش، یا انتخاب کرده می شوند؛ یعنی - سیصد و سیزده نفر اصحاب خاص آن جناب مانند پاره های ابر نازکی که در فصل پاییز در هوا متفرق می باشد و به هم پیوسته می شوند. پس ایشان پرچم دارهای حضرت اند. بعضی از ایشان شبانه از خوابگاه خود گم می شوند در شب و صبح می کنند در مکه و بعضی از ایشان کسی است که سیر می کند در ابر در روز که شناخته می شود به نام خود و نام پدرش و زیور و حسب و نسبی که دارد. گفتم: فدایت شوم! کدام یک از این دو از حیث ایمان بزرگ تر می باشند؟ فرمود: آن که در ابر سیر می کند در روز و ایشان گمشدگان اند و در حق ایشان نازل شده است این آیه که: ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً﴾؛ یعنی: هر کجا که باشید، می آورد خدا همه شما را.

۱. سوره بقره، آیه ۱۴۸.

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۲۶، ح ۰۳، و نیز ر. ک: تفسیر عیاشی، ج ۰۱، ص ۰۶۷، ح ۱۱۸؛ بحار الأنوار، ج ۰۵۲،

ص ۰۳۶۸، ح ۰۱۵۳.

۴۳۹ / [حدیث] هفتاد و دوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۷۰، مسنداً از ابان بن تغلب روایت کرده که گفت: با جعفر بن محمد رضی الله عنه در مکه بودم و او دست مرا گرفته بود. پس فرمود: ای ابان! سیأتي الله بثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً في مسجدكم هذا، يعلم أهل مكة انه لم يُخلق أبائهم ولا أجدادهم بعد. عليهم السيوف. مكتوب على كل سيف اسم الرجل واسم أبيه وحليته ونسبه، ثم يأمر منادياً فينادي: هذا المهدي، يقضي بقضاء داود وسليمان. لا يسأل على ذلك بيّنة؛^۱

یعنی: زود باشد که می آورد خدا سیصد و سیزده نفر را در مسجد شما؛ همین مسجد، که بدانند اهل مکه که هنوز خلق نشده اند پدران و اجداد ایشان - یعنی: هنوز به دنیا نیامده اند و بعد از این به وجود می آیند. بر شمشیرهای ایشان نوشته شده است بر هر شمشیری اسم آن مرد و اسم پدر او و حلیه و نسب او. پس امر فرماید ندا کننده ای را که ندا می کند: این است مهدی که حکم می کند به حکم داود و سلیمان و برای حکم کردن شاهد نمی خواهد.

۴۴۰ / حدیث هفتاد و سوم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۷۰، مسنداً از ابان بن تغلب از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

سيبعث الله ثلاثمائة وثلاثة عشر إلى مكة، يعلم أهل مكة أنهم لم يولدوا من آبائهم ولا أجدادهم. عليهم سيوف مكتوب عليها ألف كلمة، كل كلمة مفتاح ألف كلمة، ويبعث الله الريح من كل وادٍ تقول: هذا المهدي، يحكم بحكم داود، ولا يريد بيّنة؛^۲

۱. غیبت نعمانی، ص ۳۲۷-۳۲۸، ح ۵، و نیز ر.ک: الخصال، ص ۶۴۹، ح ۴۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۸۶، ح ۱۹ و ص ۳۶۹، ح ۱۵۵؛ إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۲۵۷؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۸۰-۸۱ و ۲۶۰.
 ۲. غیبت نعمانی، ص ۳۲۸-۳۲۹، ح ۷، و نیز ر.ک: بصائر الدرجات، ص ۳۳۱، ح ۱۱؛ الخصال، ص ۶۴۹، ح ۴۲؛ إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۱۶۱ و ۲۶۰.

یعنی: زود باشد که برانگیزد خدا سیصد و سیزده نفر را به مکه که اهل مکه بدانند آنها زاییده نشده‌اند از پدران ایشان و نه اجداد ایشان - یعنی: از نژاد عرب نیستند - و بر ایشان است شمشیرهایی که نوشته شده است بر آنها هزار کلمه که هر کلمه از آن کلید هزار کلمه است و برمی‌انگیزاند خدا باد را از هر دره‌ای که بگوید: این است مهدی که به حکم داود حکم می‌کند و شاهد نمی‌خواهد.

۴۴۱ / حدیث هفتاد و چهارم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۷۱، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 بینا شباب الشيعة على ظهور سطوحهم نيام إذ توافوا [إلى صاحبهم] في ليلة واحدة
 على غير ميعاد، فيصبحون بمكة؛^۱

یعنی: در حالی که جوانان شیعه در پشت بام‌های خود خوابیده‌اند، در یک شب همه آنها بدون این که با هم وعده‌ای کرده باشند صبح می‌کنند در مکه هستند.

۴۴۲ / حدیث هفتاد و پنجم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۷۲، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إنَّ صاحب هذا الأمر محفوظ له أصحابه. لو ذهب الناس جميعاً، أتى الله [له] بأصحابه،
 وهم الذين قال الله - عزَّ وجلَّ - فيهم: ﴿فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيَسُوا بِهَا
 بِكَافِرِينَ﴾^۲، وهم الذين قال الله فيهم: ﴿فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى
 الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^۳؛

یعنی: بدرستی که صاحب این امر اصحاب او حفظ کرده می‌شوند. هر چند همه مردم

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۳۰، ح ۱۱، ونیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۷۰، ح ۱۵۹.

۲. سورة انعام، آیه ۸۹. ۳. سورة مائده، آیه ۵۴.

۴. غیبت نعمانی، ص ۲۳۰، ح ۱۲، ونیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۷۰، ح ۱۶۰؛ الزام الناصب، ج ۱، ص ۵۴؛

تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۹۰ و ج ۷، ص ۲۶۴-۲۶۵.

بروند - یعنی: بمیرند -، خدا اصحاب او را به نزد او می آورد و ایشان اند کسانی که خدای - عزوجل - در حق ایشان فرموده که: ﴿اگر کافر شوند به آیات الهیه این جماعت، پس از روی تحقیق ما واگذار می کنیم به آن آیات قومی را که آنها کافر نیستند﴾. و ایشان اند آن کسانی که خدا درباره ایشان فرموده: ﴿پس زود باشد که بیاورد خدا گروهی را که دوست می دارد ایشان را و دوست می دارند ایشان او را، که دل نرم و مهربانان اند بر مؤمنان و سخت دل ها هستند بر کافران﴾.

۴۴۳ / حدیث هفتاد و ششم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۷۲، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إِنَّ أَصْحَابَ طَالُوتَ ابْتَلُوا بِالنَّهْرِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: سَنَبْتَلِكُمْ نَهْرًا، وَإِنَّ أَصْحَابَ الْقَائِمِ يَبْتَلُونَ بِمِثْلِ ذَلِكَ؛^۲

یعنی: بدرستی که اصحاب طالوت مبتلا و امتحان شدند به نهری که خدای تعالی فرموده است: ﴿زود باشد که شما را آزمایش و امتحان کنیم به نهری﴾ و بدرستی که اصحاب قائم به مانند آن امتحان می شوند.

۴۴۴ / حدیث هفتاد و هفتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۷۲، مسنداً از آن حضرت روایت کرده که فرمود:
 إِذَا قَامَ [خَرَجَ خَل] الْقَائِمُ خَرَجَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ كَانِ يَرِي أَنَّهُ مِنْ أَهْلِهِ، وَدَخَلَ فِيهِ شُبُهَةٌ عَبْدَةَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ؛^۳

یعنی: وقتی که خروج کند قائم عجله، خارج می شود از این امر کسی که خود را از اهل آن می دانسته و داخل می شود در او شبهه های آفتاب و ماه پرستان.

۱. برگرفته از آیه شریفه ﴿إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهْرٍ﴾ [سوره بقره، آیه ۲۴۹].

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۳۰-۲۳۱، ح ۱۳، ونیز ر.ک: الزام الناصب، ج ۱، ص ۵۱.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۲۲، ح ۱، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۶۳-۳۶۴، ح ۱۳۷ با اندکی اختلاف.

۴۴۵ / حدیث هفتاد و هشتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۷۳، مسنداً از ابی الصباح کنانی روایت کرده که گفت: نزد ابی عبدالله علیه السلام بودم که داخل شد بر او مردی پیر و گفت: پسر من مرا نافرمانی و آزار می‌کند. پس ابو عبدالله علیه السلام فرمود:

أوما علمت أن للحق دولة وللباطل دولة؟ كلاهما ذليل في دولة صاحبه. فمن أصابته دولة الباطل، اقتص منه في دولة الحق؛^۲

یعنی: آیا ندانسته‌ای که از برای حق دولتی است و از برای باطل دولتی؟ هر دو از اینها در دولت صاحب خود ذلیل و خوارند. پس کسی که دولت باطل به او مصیبتی وارد کند، در دولت حق قصاص خواهد شد از جهت او.

۴۴۶ / حدیث هفتاد و نهم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۷۳، مسنداً از محمد بن جعفر بن محمد از پدر بزرگوارش علیه السلام روایت کرده که فرمود:

إذا قام القائم بعث في أقاليم الأرض في كل إقليم رجلاً يقول: عهدك في كفك. فإذا ورد عليك ما لا تفهمه ولا تعرف القضاء فيه، فانظر إلى كفك، واعمل بما فيها. قال: وبعث جنداً إلى القسطنطينية. فإذا بلغوا إلى الخليج، كتبوا على أقدامهم شيئاً ومشوا على الماء. فإذا نظر إليهم الروم يمشون على الماء، قالوا: هؤلاء أصحابه، يمشون على الماء، فكيف هو؟ فعند ذلك يفتحون لهم أبواب المدينة، فيدخلونها، فيحكمون فيها ما يريدون؛^۳

یعنی: چون قیام کند قائم، بر می‌انگیزاند در اقلیم‌های زمین در هر اقلیمی مردی را و می‌گوید: فرمان تو در کف دست توست. هرگاه وارد شد بر تو چیزی که نمی‌فهمی آن را

۱. در مصدر: (رفاهية).

۲. غیبت نعمانی، ص ۲۳۴، ح ۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۵، ح ۱۴۳.

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۳۴-۲۳۵، ح ۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۶۵، ح ۱۴۴؛ الزام الناصب،

ج ۲، ص ۲۵۰-۲۵۱؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۳۰.

و نمی دانی حکم کردن در آن را، به کف دست خود نگاه کن و عمل کن به آنچه که در آن است. فرمود: و می فرستد لشکری را به سوی قسطنطنیه. چون به خلیج دریا رسند، می نویسند بر قدم های خود چیزی را و بر روی آب می روند. پس چون رومی ها دیدند که آنها روی آب راه می روند، می گویند که: این گروه یاران او - یعنی: یاران قائم - اند که بر روی آب راه می روند. پس چگونه است او؟ در آن هنگام درهای شهر را بر روی آنها باز می کنند. پس داخل شهر می شوند و در آن جا حکم می کنند به آنچه که می خواهند.

۴۴۷ / [حدیث] هشتماد

وافی فیض، جزء دوم، کتاب حجّة، صفحه ۱۰۹، باب «الوقائع التي تكون عند ظهور الإمام عليه السلام» از کافی مسنداً از ربیع شامی روایت کرده که گفت: شنیدم از ابی عبدالله عليه السلام که می فرمود:

إِنَّ قَائِمَنَا إِذَا قَامَ، مَدَّ اللَّهُ لَشِيعَتِنَا فِي أَسْمَاعِهِمْ وَأَبْصَارِهِمْ حَتَّى لَا يَكُونَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقَائِمِ بَرِيدٌ. يَكَلِّمُهُمْ فَيَسْمَعُونَ وَيَنْظُرُونَ [إِلَيْهِ] وَهُوَ فِي مَكَانِهِ!

یعنی: بدرستی که قائم ما وقتی که قیام کند، می کشاند خدا برای شیعیان ما در گوش های ایشان و چشم های ایشان تا میان ایشان و میان قائم قاصد و پیغام آوری [نباشد]. سخن می گوید آن حضرت با ایشان و ایشان می شنوند و می بینند و حال آن که آن حضرت در جای خود است.

۴۴۸ / حدیث هشتماد و یکم

وافی از کافی، جزء دوم، همان کتاب، صفحه ۱۰۴، مسنداً از منصور صیقل روایت

۱. وافی، ج ۲، ص ۴۵۵-۴۵۶، ح ۹۷۱، و نیز ر.ک: کافی، ج ۸، ص ۲۴۰-۲۴۱، ح ۳۲۹: الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۴۰-۸۴۱، ح ۵۸: مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۱۷، صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۶۲: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۶، ح ۷۲.

کرده که گفت:

یا منصور، إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا يَأْتِيكُمْ إِلَّا بَعْدَ إِيَّاسٍ، وَلَا وَاللَّهِ حَتَّى تَمَيِّزُوا، وَلَا وَاللَّهِ حَتَّى تَمَخَّصُوا، وَلَا وَاللَّهِ حَتَّى يَشْقَى مَنْ يَشْقَى وَيَسْعَدَ مَنْ يَسْعَدُ؛^۱

یعنی: ای منصور! بدرستی که این امر - یعنی: قیام قائم علیه السلام - نمی آید شما را مگر بعد از مایوس شدن، و نه به خدا قسم تا این که تمیز داده شوید و نه به خدا قسم تا این که امتحان کرده شوید و نه به خدا قسم تا این که شقی شود هر که شقی می شود و سعید شود هر که سعید می شود.

۴۴۹ / حدیث هشتماد و دوم

صحیفة الأبرار، تألیف میر محمد تقی حجّة الاسلام تبریزی مامقانی، صفحه ۴۰۰، روایت کرده از حسین بن حمدان خصینی در کتاب خود که موضوع^۲ است برای احوال ائمه علیهم السلام و دلایل ایشان، به سند خود روایت کرده از مفضل بن عمر حدیث مفصلی را از حضرت صادق علیه السلام که محتوی است بر شطری از علامات ظهور حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - و قسمتی از حالات رجعت و بعضی از فضایل نادره^۳ طریفة مفیده که متضمن بعضی از نکات و اسرار و دقایق است، که بعض از آنها مربوط به موضوع این کتاب نیست، لکن خوش ندارم که این حدیث شریف را تقطیع کنم. لذا تمام حدیث را در این جزء می نگارم که فائده آن تام و عائده آن عام باشد و از خداوند متعال توفیق نقل احادیث و اخبار و قصه کردن آثار اهل بیت اطهار علیهم السلام را می طلبم.

و پیش از نقل این حدیث مقتضی دیدم که بعض از مصادر نقل آن را که برخورد

۱. وافی، ج ۲، ص ۴۲۳، ح ۹۴۵، و نیز ر. ک: کافی، ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۱۱، ح ۲۰؛

مکیال المکارم، ج ۱، ص ۴۳۲، ج ۲، ص ۱۷۷.

۲. موضوع: وضع شده، تألیف گشته.

۳. طریف: غریب، نادر، شگفت.

نموده‌ام خاطر نشان نمایم و بعد به نقل اصل حدیث و شرح آنچه از آن که محتاج به شرح است پردازم.

از جمله کسانی که این حدیث را نقل فرموده غَوَاص بحار اخبار اهل البیت علیهم السلام، علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - است در کتاب غیبت بحار الأنوار (مجلد سیزدهم)، صفحه ۲۰۳ طبع تهران، در باب «مایکون عند ظهوره بروایة المفضل بن عمر» گفته است که: می‌گویم: روایت کرده است در بعض مؤلفات اصحاب ما از حسین بن حمدان حاضینی به سند خود از مفضل بن عمر از آن حضرت.^۱

و از آن جمله است تلمیذ او شیخ عبدالله بحرینی که در کتاب عوالم نقل نموده.^۲ و از آن جمله است محدث خبیر و ناقد بصیر، سید نعمت‌الله جزایری، در کتاب انوار نعمانیه، در جزء دوم، صفحه ۸۱، طبع اخیر تبریز، در ضمن نور کیفیت رجعت آن حضرت که از صاحب منتخب البصائر به سند معتبر از مفضل روایت کرده.^۳

و از آن جمله است صاحب کتاب انیس الشراء بنا بر تصریح شیخ احمد احسایی در شرح زیارت جامعه^۴ و آن کتاب عتیقی است که مرحوم مجلسی در بحار و صاحب عوالم در عوالم از آن به نام کتاب عتیق نقل فرموده‌اند.

و از آن جمله حجّة الاسلام تبریزی مامقانی در کتاب صحیفة الأبرار^۵ و جمعی بسیار در کتب عربیه و فارسیه خود نقل نموده‌اند.

و مؤلف فقیر زمان اقامت خود در نجف اشرف در سال یک هزار و سیصد و چهل و هفت قمری در کتابخانه مرحوم شیخ محمد سماوی رحمته الله علیه مؤلف کتاب ابصارالعین در ترجمه انصار حسین علیه السلام، کتاب خطی عتیقی از حیث کاغذ و خط [دیدم] که تاریخ کتابت آن چهاردهم جمادی الأولى سال هفتصد و هشت هجری بوده به نام

۱. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱-۳۵.

۲. عوالم العلوم، ج ۲۶/۵، ص ۵-۸۲، ح ۲۹۲۶.

۳. انوار نعمانیه، ج ۲، ص ۸۱-۹۲.

۴. شرح زیارة جامعه کبیره، ج ۴، ص ۱۹۱-۱۹۲.

۵. صحیفة الأبرار، ج ۲، ص ۲۴۴-۲۷۳، باب معجزات الحجّة علیه السلام.

کتاب فی احوال الأئمة و دلائلهم و آن کتاب حجیمی بود در باب احوال الحجّة علیه السلام، این حدیث را اوسط و اطول از آنچه در بحار است نقل و روایت نموده بود. چون دارای مزایا و فوایدی بود، پس از استیذان^۱ از سماوی مومی الیه^۲ در ظرف مدت سه روز در منزل ایشان رفته، استنساخ نمودم. بعد از آن که به کتاب صحیفه الأبرار ظفر یافتم، آن نسخه را با نسخه صحیفه الأبرار موافق یافتم و آن حدیث این است:

روی الحسین بن حمدان الحُضَیْنِیِّ فی کتابه الموضوع لأحوال الأئمة علیهم السلام و دلائلهم، قال: حدّثني محمد بن إسماعیل وعلی بن عبد الله الحَسَنَیَّان، عن أبي شعیب محمد بن نصیر، عن عمر بن الفرات، عن محمد بن المفضل، عن المفضل بن عمر، قال: سألت سيدي أبا عبد الله الصادق علیه السلام: هل للمأمول المنتظر المهديّ -إليه التسليم-^۳ من وقت موقّت يعلمه الناس؟^۴ فقال الصادق علیه السلام: حاشا لله أن يوقّت له وقت، أو يوقّت له شيعتنا.

قال: قلت: يا مولاي، ولمّ ذلك؟ قال: لأنّه هو الساعة التي قال الله -عزّ وجلّ-: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا﴾، وقوله: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ [أَيَّانَ مُرْسَاهَا] قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۵، وقوله: ﴿وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ﴾^۶، ولم يقل: عند أحد دونه، وقوله: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنْتَ لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذُكَّرَاهُمْ﴾^۷، وقوله: ﴿اقتربت الساعةُ وأنشأَ القمَرُ﴾^۸، وقوله: ﴿وَمَا يُذْرِكُ لَعْلَ السَّاعَةَ قَرِيبٌ * يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ﴾

۱. استیذان: اذن گرفتن، اجازه خواستن.

۲. مومی الیه: آن که به او اشاره شده است.

۳. در اکثر موارد در مصدر به جای عبارت «علیه السلام» از تعبیر «إليه التسليم» استفاده شده است.

۴. عبارت «عن المفضل بن عمر...» در مصدر نیست.

۵. سورة اعراف، آیه ۱۸۷.

۶. سورة زخرف، آیه ۸۵.

۷. سورة محمد، آیه ۱۸.

۸. سورة قمر، آیه ۱.

لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ
لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿١﴾

قلت: یا مولای، ما معنی ﴿یمارون﴾؟ قال: یقولون متی ولد؟ ومن رأی؟ وأین هو؟
وآین یکون؟ ومتی یظهر؟ کلّ ذلك استعجالاً لأمر الله وشكاً فی قضائه [وقدرته]. أولئك
الذین خسروا الدنيا والآخرة، وإنّ للكافرين لشراً مآب؛

یعنی: روایت کرده است حسین پسر حمدان حُضینی در کتاب خودش که
موضوع است برای احوال ائمه علیهم السلام و دلیل های امامت ایشان، گفته است: حدیث کرد
مرا محمد پسر اسماعیل حسنی و علی پسر عبدالله حسنی، از ابی شعیب محمد پسر
نصیر، از عمر پسر فرات، از محمد پسر مفضل، از مفضل بن عمر که گفت: پرسیدم
از آقایم ابی عبدالله صادق علیه السلام که: آیا از برای امامی که آرزو کرده شده است ظاهر شدن
او و مهدی ای که انتظار کشیده می شود ظاهر شدنش - که بر او باد تحیت و درود
فرستادن - وقت معینی هست که مردم بدانند؟ پس حضرت صادق علیه السلام فرمود: معاذالله
از این که وقتی برای آن قرار داده باشد، یا شیعیان ما وقت برای آن قرار دهند.

گفت: گفتم: ای مولای من! چرا برای آن وقتی قرار داده نشده؟ فرمود: برای آن
که [آن است] مراد از ساعتی که خدای - عزوجل - فرموده به پیغمبرش که:
﴿می پرسند از تو از ساعت که: کی واقع خواهد شد؟ بگو: علم آن نزد پروردگار من
است - یعنی: خدا می داند. ظاهر نمی گرداند آن را در وقتش مگر این که سنگین و گران
آید در آسمانها و زمین. نمی آید شمارا مگر بطور ناگهانی. می پرسند از تو و چنین
پندارند که تو دانایی از وقت آن. بگو: جز این نیست که علم آن نزد خداست - یعنی:
خدا می داند که چه وقت خواهد بود - ولیکن بیشتر از مردمان نمی دانند﴾، و فرمایش
خدا که فرموده است: ﴿نزد خداست دانستن ساعت ظهور﴾ و فرموده است که: نزد
احدی غیر از اوست، و فرمود که: ﴿آیا نظر دارند مگر ساعت ظهور را که بیاید ایشان

را ناگهان؟ پس بتحقیق که آمده است و می آید ایشان را نشانه‌ها و شرط‌های آن. پس، از کجا می دانند؟ - یعنی: آن نشانه‌ها که آمد، هنگام پند گرفتن ایشان خواهد بود. ﴿ و فرموده اوست که: ﴿ نزدیک شد ساعت و شکافته شد ماه ﴿، و فرموده اوست که: ﴿ چه چیز دانا می کند تو را؟ امید است ساعت نزدیک باشد. بشتاب و عجله می خواهند آن را کسانی که نمی دانند و نمی گروند و به آن ایمان نمی آورند و آنهایی که ایمان آورده اند می ترسند از آن و می دانند که آن راست است. آگاه باشید کسانی که شک می کنند در آن، هر آینه در گمراهی دورند! ﴿.

گفتم: ای مولای من! معنای کلمه ﴿ یمارون ﴿ چیست؟ فرمود: یعنی: می گویند: مهدی کی زاییده شده و کی او را دیده است و در کجاست او و در چه مکانی است و کی ظاهر می شود؟ همه اینها از روی عجله و شتابی است که برای امر خدا دارند و از جهت شکی است که در قضا و حکم الهی دارند. ﴿ این جماعت کسانی هستند که زیان کرده اند در دنیا و در آخرت و بدرستی که اشخاص کافر و ناسپاس گویان را بازگشت بدی خواهد بود در آخرت ﴿.

قال المفضل: قلت: یا مولای، فلا یوقت لها وقت؟ قال: یا مفضل، لا یوقت، فإنّه من وقت لمهدینا وقتاً، فقد شارك الله فی علمه، وادّعی أنّه أظهر علی سرّه^۱، وما لله سرّ إلا وقد وقع إلى هذا الخلق المنعوس^۲ الضالّ عن الله، الراغب عن أولیاء الله، وما لله خزانه هی أحسن لسرّه^۳ عندهم أكثر من جهلهم به، وإنما ألقى [قوله] إلیهم لیكون لله الحجّة علیهم؛ مفضل گفت: گفتم: ای مولای من! پس وقتی برای ساعت - یعنی: ظهور مهدی ﷺ - قرار داده نشده است؟ فرمود: ای مفضل! وقتی قرار داده نشده است. پس کسی که وقتی برای ظهور مهدی ما قرار دهد، خود را در علم خدا شریک قرار داده

۱. در مصدر (الهدایة الکبری): (وادّعی أنّه يظهره علی أمره).

۲. در مصدر: (المنعوس).

۳. در مصدر: (أحصن سرّاً).

و ادعا کرده است بر ظاهر کردن سرّ خدا و نیست هیچ سرّی برای خدا که واقع شود بر این خلق خوابزده سست‌رأی بی‌پایه و مایه‌گمراه روگردان از خدا و از دوستان و اولیای خدا و نیست خزینه‌ای برای خدا استوارتر و نگاه‌دارنده‌تر برای سرّ او نزد ایشان بیشتر از ندانستن ایشان مر آن سر را و جز این نیست که رسیده است - یا می‌رسانم به ایشان - تا این که برای خدا حجّت باشد بر ایشان .

قال المفضل: يا مولاي، فكيف بدو ظهور المهديّ -إليه التسليم-؟ فقال: يا مفضل، يظهر في شبهة ليستبين أمره^۱، ويعلو ذكره، وينادي باسمه وكنيته ونسبه، ويكثر ذلك في أفواه المحقّين والمبطلين والموافقين والمخالفين ليلزمهم الحجّة بمعرفتهم^۲ به، على أنّا قد قصصنا^۳ ودلّلنا عليه ونسبناه وسمّيناه وكنّيناه وقلنا: سمّي جدّه رسول الله ﷺ وكنيته؛ لئلا يقول الناس: ما عرفنا له اسماً^۴، والله يستحقّ الإيضاح^۵ به وباسمه وبكنيته على ألسنتهم حتّى يكون ليسمّيه^۶ بعضهم لبعض. كلّ ذلك للزوم الحجّة عليهم، ويظهره الله كما وعده جدّه رسول الله ﷺ في قول الله - عزّ من قائل -: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۷؛

مفضل گفت: ای مولای من! پس ابتدای ظهور مهدی ﷺ چگونه خواهد بود؟ پس فرمود: ای مفضل! ظاهر می‌شود در حالی که مردم در شبهه باشند تا واضح شود امر او و بلند شود ذکر او و ندا کرده شود به نام او و کنیه او و نسب او و زیاد شود آنها در دل‌های اهل حق و اهل باطل و اشخاص موافق و مخالف تا حجّتی باشد که ملزم کند

۱. در مصدر: (يظهر في سنة يكشف لستر أمره).

۲. در مصدر: (لمعرفتهم).

۳. در مصدر: (على أنّا نصصنا).

۴. در مصدر: (ما عرفنا اسمه ولا كناه ولا نسبه).

۵. در مصدر: (ليحقن الإيضاح).

۶. در مصدر: (كتسمية).

۷. سورة توبه، آية ۳۳؛ سورة صف، آية ۹.

ایشان را به شناختن ایشان آن حضرت را بنا بر آنچه پیش از ظهور آن جناب قصه می‌کنیم و دلالت می‌کنیم بر او و نسبت می‌کنیم او را به نسب و نام و کنیه او و می‌گوییم: هم‌نام و هم‌کنیه است با جدش پیغمبر خدا ﷺ تا این که نگویند مردم که: ما نمی‌شناختیم و نام او را نمی‌دانستیم، و به ذات خدا قسم است که هر آینه محقق و واضح شناخته می‌شود به نام و کنیه و نسب او بر زبان‌های ایشان تا اندازه‌ای که بعضی ایشان برای بعضی دیگر او را نام می‌برند. همه اینها برای لزوم حجّت است بر ایشان و ظاهر می‌گرداند خدا او را همچنان که وعده فرموده است آن را جدش رسول خدا ﷺ در گفته‌های خدایی که غالب و عزیز است: ﴿اوست آنچه‌ای که فرستاد فرستاده خود را با هادی و راهنما و دین راست ثابت تا ظاهر کند آن را برای استعلا و بلند کردن همه آن دین هر چند مکروه خاطرهای مشرکین و کفار باشد﴾.

قال المفضل: قلت: يا مولاي، ما تأويل قوله: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؟ قال: هو قوله - عز وجل -: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾^۱، فوالله - يا مفضل - لتفقدن الملل والأديان والآراء والاختلاف ويكون الدين كله واحداً^۲ كما قال الله - جل ذكره -: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^۳، وقوله: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾^۴؛

مفضل گفت: گفتم: ای مولای من! چیست تأویل گفته خدا: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾؟ فرمود: آن گفته خدای - عز وجل - است که فرموده: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ﴾؛ یعنی: بکشید و قتال کنید با کفار و مشرکین و منافقین تا این که فتنه و فساد و دین‌های مختلفه باقی نماند و همه دین فقط برای خدا باشد. پس به ذات خدا قسم

۱. سورة بقره، آیه ۱۹۳.

۲. عبارت «فوالله - يا مفضل -...» در مصدر نیست.

۳. سورة آل عمران، آیه ۱۹.

۴. سورة آل عمران، آیه ۸۵.

است - ای مفضل! - هر آینه گم خواهید کرد البته البته ملت ها و دین ها و رأی ها و اختلاف ها را و همه دین ها یکی شود - چنان که فرموده است: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾؛ یعنی: دینی که خدا راضی شده است که بندگان او متدین به آن دین باشند فقط دین اسلام است، و فرموده اوست که: ﴿وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾؛ یعنی: کسی که میل کند به دینی غیر از دین اسلام، هرگز از او پذیرفته نخواهد شد و در عالم آخرت از زیان کاران خواهد بود.

قال المفضل: قلت: يا سيدي، فالدين الذي أتى به آدم ونوح وإبراهيم وموسى وعيسى ومحمد - صلى الله عليه وعليهم - هو الإسلام؟ قال: [ونعم، يا مفضل. هو الإسلام لا غير. قلت: فنجده في كتاب الله؟ قال: نعم، من أوله إلى آخره، وهذه الآية منه: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾، وقوله - جل ثناؤه -: ﴿مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ [مِنْ قَبْلُ]﴾،^۱ وقوله في قصة إبراهيم وإسماعيل: ﴿وَاجْعَلْنَا مُسْلِمِينَ لَكَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ﴾،^۲ وقوله في قصة فرعون: ﴿حَتَّى إِذَا أَذْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾،^۳ وقوله في قصة سليمان وبلقيس حيث يقول: ﴿أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴾،^۴ وقول بلقيس: ﴿وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾،^۵ وقول عيسى [للحواريين]: ﴿مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ وَاشْهَدْ بِأَنَا مُسْلِمُونَ﴾،^۶ وقوله - جل من قائل -: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾،^۷ وقوله في قصة لوط: ﴿فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَنَاتٍ

۱. سورة حج، آية ۷۸.

۲. سورة بقره، آية ۱۲۸.

۳. سورة يونس، آية ۹۰.

۴. سورة نمل، آية ۳۸.

۵. سورة نمل، آية ۴۴.

۶. سورة آل عمران، آية ۵۲.

۷. سورة آل عمران، آية ۸۳.

مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۱﴾ و [قول] لوط قبل ابراهيم: ﴿قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا﴾، إلى قوله: ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾،^۲ وقوله: ﴿أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ إِذْ حَضَرَ يَعْقُوبَ الْمَوْتَ﴾ إلى قوله: ﴿إِلَهًا وَاحِدًا وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾^۳؛

مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! پس دینی که آورد آن را آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ﷺ، آن اسلام است؟

فرمود: آری. از اول آن تا آخر آن و این آیه از آن است (که فرموده): ﴿بدرستی که دین نزد خدا دین اسلام است﴾ و فرموده او که بزرگ است ثنای او: ﴿ملت پدر شما ابراهیم است که او شما را مسلمان نامیده است﴾ و فرموده او در قصه ابراهیم و اسماعیل (که فرموده است): ﴿و قرار ده ما را دو مسلمان برای خود و از ذریه ما امتی را که مسلمان باشند برای تو﴾ و فرموده در قصه فرعون (که فرموده): ﴿تا درک کرد او را غرق شدن، گفت: ایمان آوردم به این که نیست خدایی مگر آن خدایی که ایمان آوردند به او بنی اسرائیل و من از مسلمانانم﴾ و قول سلیمان که فرموده: ﴿کدام یک از شما قصر او را می آورد برای من پیش از آن که بیایند مرا در حالتی که اسلام آورندگان اند؟﴾ و فرموده او در قصه سلیمان (که فرموده) با بلقیس زمانی که می گوید: ﴿و اسلام آوردم با سلیمان مخصوص برای خدایی که پروردگار جهانیان است﴾ و فرموده عیسی که فرموده است: ﴿و یاد کن - یا محمد! - عیسی را زمانی که به شاگردان خود گفت: کیان اند یاران من به سوی خدا؟ شاگردان گفتند: ماییم یاران خدا. ایمان آورده ایم به خدا و گواهی ده به این که ما مسلمانان هستیم﴾ و فرموده است آن گوینده ای که عزیز و غالب است - یعنی: خدا -: ﴿و از برای او اسلام می آورند کسانی که در آسمان ها و زمین اند از روی رغبت و کراهت و به سوی او بازگردیده خواهید شد﴾ و فرموده او در قصه لوط که: ﴿نیافتیم مادر آن شهر بجز خانه ای از مسلمانان﴾ و لوط

۱. سورة ذاریات، آیه ۳۶.

۲. سورة بقره، آیه ۱۳۶.

۳. سورة بقره، آیه ۱۲۳.

پیش از ابراهیم بوده و فرموده او (که گفته است): ﴿بگوئید ایمان آوردیم به خدا و آنچه که فرستاده شده است به سوی ما﴾ تا آن جا که می فرماید: ﴿جدایی نمی اندازیم در میان احدی از ایشان و ما برای او اسلام آورندگانیم﴾ و فرموده او: ﴿یا بودید گواهان زمانی که مرگ یعقوب در رسید﴾ تا آن جا که فرموده است: ﴿خدایی را که یگانه است و ما از برای او اسلام آورندگانیم﴾.

قال المفضل: يا سيدي، كم الملل؟ قال: يا مفضل، [الملل] أربعة وهي الشرائع. قال المفضل: يا سيدي، المجوس لم سُموا المجوس؟ قال: لأنهم تمجسوا في السريانية، وادّعوا على آدم وشيث بن آدم - وهو هبة الله - أنهما أطلقا لهم نكاح الأمهات والأخوات والبنات والخالات والعَمَّات والمحَرَّمات من النساء وأنهما أمراهم أن يصلّوا إلى الشمس حيث وقفت من السماء، ولم يجعل لصلواتهم وقت، وإنما هو افتراء على الله وكذب على آدم وشيث؛^۱

مفضل گفت: ای آقای من! ملّت ها چندند؟ فرمود: ای مفضل! چهارند و آنهاست شریعت ها. گفت مفضل: ای آقای من! چرا مجوس مجوس نامیده شده اند؟ فرمود: برای این که مجوسی شدند در سریانی بودن و ادّعا کردند به این که بر دین آدم و شیث هبة الله پسر آدم هستند و ایشان آزاد و رها کردند برای آنها نكاح کردن مادرها و خواهرها و دخترها و خاله ها و عمّه ها و زنانی که با ایشان محرم اند و آدم و شیث امر کردند آنها را که نماز گزارند در هر وقت که آفتاب در آسمان بایستد و از برای آنها وقتی برای نمازشان قرار ندادند و جز این نیست که این دروغ بستن بر خدا و بر آدم و شیث است.

قال المفضل: يا سيدي، ولم سمي قوم موسى اليهود؟ قال: لقول الله عنهم: ﴿إِنَّا هُدْنَا إِلَيْكَ﴾^۲ أي: اهتدينا إليك. قال المفضل: فلم سمي النصارى نصارى؟ قال: لقول عيسى

۱. در مصدر: (افتراء على الله الكذب و على آدم و شيث).

۲. سورة اعراف، آية ۱۵۶.

لهم: يا بني إسرائيل ﴿مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ﴾، فسموا النصراري
 لنصرة دين الله. قال المفضل: يا سيدي، فلم سموا الصابثون الصابثين؟ قال: يا مفضل،
 لأنهم صبوا إلى تعطيل الأنبياء والرسل والملل والشرائع، وقالوا: كل ما جاؤوا به باطل،
 فجددوا توحيد الله ونبوة الأنبياء ورسالة الرسل ووصية الأوصياء، فهم بلا شريعة ولا
 كتاب ولا رسول، وهم معطلة العالم؛

مفضل گفت: ای آقای من! چرا قوم موسی را یهود می گویند؟ فرمود: برای گفته
 خدا از قول ایشان که گفتند: ﴿ما هدايت کرده شدیم به سوی تو﴾ - یعنی: قبول
 راهنمایی تو را کردیم. مفضل گفت: پس چرا نصارا نصارا نامیده شدند؟ فرمود: برای
 گفته عیسی به ایشان که گفت: ﴿کیان اند یاران من که به سوی خدا توجه کنیم؟
 شاگردان او گفتند که: ما یاران خدا هستیم﴾. پس به این جهت نصارا نامیده شدند
 برای یاری کردن دین خدا. مفضل گفت: ای آقای من! پس چرا صابثون را صابثین
 نامند؟ فرمود: ای مفضل! برای آن که از کیش بیرون رفتند و انکار کردند پیغمبران و
 فرستادگان خدا و ملت ها و شریعت ها را و گفتند: همه اینهایی که پیغمبران آوردند
 باطل و ناچیز است. پس انکار کردند یگانه دانستن خدا را در ذات و صفات و افعال
 و عبادات و نبوت پیغمبران را و رسالت پیغمبران مرسل را و وصیت اوصیا را. پس
 ایشان شریعت و کتاب و پیغمبری ندارند و معطله - یعنی: منکر صانع عالم - اند.

قال المفضل: سبحان الله، فما أجل هذا من علم! قال: نعم، يا مفضل، وألقه إلى
 شيعةنا لثلاً يشكوا في الدين.^۱ قال المفضل: يا سيدي، ففي أي بقعة يظهر المهدي؟
 قال الصادق عليه السلام: لا تراه عين في وقت ظهوره إلا رآته^۲ كل عين. فمن قال لكم غير
 ذلك، فكذبوه؛

مفضل گفت: منزّه و پاک است خدا. پس چقدر بزرگ است این علم! فرمود: آری،

۱. عبارت «قال المفضل: ...» در مصدر نیست.

۲. در مصدر: (ولا رآته).

ای مفضل! و بینداز این سخن را در دهان شیعیان ما تا در دین شک نکنند. گفت مفضل: ای آقای من! پس در کدام بقعه ای ظاهر می شود مهدی؟ فرمود صادق علیه السلام: نبیند هیچ چشمی او را در وقت ظهورش مگر این که دیده باشد او را هر چشمی. پس کسی که بگوید برای شما غیر از این را، او را تکذیب کنید - یعنی: بگویید: دروغ می گوید.

قال المفضل: قلت: یا سیدی، ولا یُری وقت ولادته؟^۱ قال: بلی، والله إنه لُیری^۲ من ساعة ولادته إلى [ساعة] وفاة أبيه سنتين وسبعة أشهر، أولها وقت الفجر [من] ليلة [يوم] الجمعة لثمان ليالٍ خلون من [شهر] شعبان من سنة سبع وخمسين ومائتين إلى يوم الجمعة لثمانٍ تَخْلُو من شهر ربيع الأول من سنة ستين ومائتين، وهو يوم وفاة أبيه من شهره من سنته يُرى بالمدينة التي تُبنى بشاطي الدجلة بناها المتكبر الجبار المسَمَى بأبي جعفر الجبار العتّاب الملقّب بالمتوكّل وهو المتأكّل - لعنه الله -، وهي مدينة تدعى سُرّ من رأی، وهي ساء من رأی.

یری شخصه المؤمن المحقّ، ولا يراه المشكّك المنكر المرتاب، وينفذ فيها أمره ونهيه، ويغيب عنها، فيظهر بالقصر بصاريا بجانب المدينة بحرم جدّه رسول الله صلی الله علیه و آله. فيلقاه هناك بالقصر من يسعده الله بالنظر إليه، ثمّ يغيب في آخر يوم من سنة ستّ وستين ومائتين، فلا تراه عين واحدة حتّى تراه كلّ عين؛^۳

مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! در وقت ولادتش دیده نمی شود؟ فرمود: چرا. به ذات خدا قسم است هر آینه دیده می شود از ساعت ولادتش تا زمان وفات پدرش دو سال و هفت ماه. اوّل وقت ولادتش وقت طلوع فجر شب جمعه هشتم ماه شعبان سال دویست و پنجاه و هفت هجری است تا روز جمعه هشتم ماه ربیع الاوّل از سال دویست و شصت و آن روز وفات پدر اوست. از همان ماه و همان سال دیده می شود

۱. در مصدر: (وفي أي وقت ولادته).

۲. در مصدر: (لا یری).

۳. این قسمت در مصدر به صورت مشوّش و باختلاف نسبتاً زیادی موجود است.

در شهری که بنا کرده می شود در کنار دجله که بنا می کند آن را متکبر جباری که نام گذارده شود به ابی جعفر جبار بسیار عتاب کننده که لقب او متوکل است و او مردی است خون خوار - خدا لعنت کند او را - و آن شهری است که آن را سرّ من رأی گویند - یعنی : شاد شود هر که آن را ببیند - و آن شهر ساء من رأی است - یعنی : بد آید و بد حال شود هر که آن را ببیند .

می بیند شخص آن حضرت را هر که مؤمن اهل حق باشد و نمی بیند او را شخص شک آورنده انکارکننده ای که اهل شک و ریب باشد و جاری می شود در آن جا امر او و نهی او و غیبت می کند از آن جا . پس ظاهر می شود در قصر به صاریا به طرف مدینه در حرم جدّش رسول خدا ﷺ . پس ملاقات می کند در آن جا او را هر کسی که سعادت دهد خدا او را به نظر کردن به سوی او . پس غایب می شود در آخر روز از سال دویست و شصت و شش . پس نمی بیند او را چشمی تا زمانی که ببیند او را هر چشمی - یعنی : زمان ظهور آن حضرت بعد از غیبت کبرا .

مؤلف حقیر گوید : ولادت حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - بنا بر مشهور در روز جمعه پانزدهم ماه شعبان سال دویست و پنجاه و پنج هجری بوده و این اشهر اقوال و روایات است و بعضی دویست و پنجاه و شش گفته اند به عدد کلمه « نور » به حساب جُمَّل^۱ و بعضی ولادت آن جناب را در هشتم ماه شعبان نقل کرده اند و از آن جمله است همین حدیث مفضل که تصریح به آن شده و سال ولادت را دویست و پنجاه و هفت گفته و از هنگام ولادت آن حضرت تا وفات پدر بزرگوار او دو سال و هفت ماه تصریح کرده و این قول بر خلاف مشهور است و بنا بر مشهور وقت رحلت پدر بزرگوارش پنج ساله بوده و غیبت کبرای آن جناب در سال سیصد و بیست و نه هجری واقع شده - چنان که در صفحه هشتم از جزء اول این کتاب شرح داده شد .

قال المفضل : قلت : یا سیدی ، فمن یخاطبه ولمن یخاطب ؟ قال الصادق علیه السلام : یخاطبه

۱ . جمل : حساب ابجد .

حتی تراه کلّ عین من الملائکة والمؤمنون من الجنّ، ویخرج أمره ونهیه إلى ثقاته وکلانته، ویقعد بابه^۱ محمّد بن نصیر البصریّ فی یوم غیبتہ بصاریا، ثمّ ینظر بمکّة.
والله یا مفضّل، فکأنّی أنظر إلیه وقد دخل مکّة، وعلیه برده [جدّه] رسول الله ﷺ،
وعلی رأسه عمامة صفراء، وفی رجلیه نعلا رسول الله ﷺ المخصوفة، وفی یده هراوته
یسوق بین یدیه أعجازاً حتّی یقبّل [بها] نحوّ البیت، ولیس من أحد یعرفه^۲، ویظهر
وهو شابّ عرنون^۳.

قال المفضّل: [یا سیّدی] یعود شابّاً أو ینظر فی شیبة؟ فقال: سبحان الله! یا مفضّل،
وهل یعزب علیه أن ینظر کیف شاء وبأی صورة یشاء، إذا جاء الأمر من الله -جلّ ذکروه-؟
مفضّل گفت: گفتیم: ای آقای من! پس کی با او خطاب می کند و او با کی خطاب
می کند؟ فرمود صادق ﷺ: خطاب می کند او را تا این که ببیند او را هر چشمی از
فرشتگان و مؤمنان از جن و بیرون می آید امر او و نهی او به سوی نقیب ها و وکیل های
او و می نشیند باب او محمّد بن نصیر بصری در روز پنهان شدن و غیبت او در صاریا.
پس ظاهر می شود در مکّه.

به ذات خدا قسم است -ای مفضّل!- گویا می بینم او را که در مکّه داخل شده است
در حالتی که بُرد رسول خدا ﷺ را پوشیده باشد و بر سر او عمامه زردی است و در
پاهای اوست نعلین وصله دار پیغمبر ﷺ و در دست اوست چوبدستی او. می راند در
پیش روی خود بزهای لاغری را تا این که می آید به طرف خانه خدا و نیست کسی که
او را بشناسد و ظاهر می شود در حالتی که جوان است و اوّل جوانی اوست.

مفضّل گفت: برمی گردد در حالت جوانی، یا ظاهر می شود در حالت پیری؟ پس
فرمود: منزّه است خدا، ای مفضّل! آیا دور است بر او که ظاهر شود به هر کیفیتی که بخواهد
و به هر صورتی که می خواهد وقتی که امر از جانب خدایی که بزرگ است ذکر او برسد؟

۱. از عبارت «یخاطبه حتّی تراه» تا این جا در مصدر نیست.

۲. در مصدر: (لیس أحد یوقته).

۳. در مصدر: (شابّ غرنوق).

مؤلف گوید: این خبر صریح است در عدم وقوع رؤیت برای احدی بعد از تاریخ مذکور - که سال دویست و هفتاد هجری باشد -، ولی دانسته باد که این خبر نهایت غرابت را دارد؛ به علت این که مخالف است با اخبار معتبره‌ای که دلالت بر وقوع مشاهده دارد بعد از این تاریخ در زمان غیبت صغرا برای جماعتی از شیعیان که از ایشان است محمد بن عبدالله که مروی است حدیث او در کتاب غیبت شیخ طوسی رحمته که دیده است آن حضرت علیه السلام را در سال دویست و نود و سه.

و از جمله کسانی که آن حضرت را دیده است یوسف بن احمد جعفری است به روایت شیخ طوسی در کتاب غیبت و راوندی نیز در کتاب خرائج که دیده است آن حضرت را در سال سیصد و نه هجری^۱ و از جمله ایشان است ابونعیم محمد بن احمد انصاری - چنان که در غیبت شیخ طوسی و کمال الدین صدوق و دلائل طبری به سندها و طریقه‌های متعدده روایت شده - که دیده است آن حضرت را در روز ششم ذیحجه سال دویست و نود و سه.^۲

و از جمله ایشان است علی بن مهزیار - بنا به روایت شیخ طوسی در غیبت و دلائل طبری و کمال الدین صدوق - که بعد از تاریخ مذکور حضرت را دیده که مضمون آن حدیث این است که علی بن مهزیار گفت: بیست حج بجا آوردم که در همه آنها خواهش من دیدن امام علیه السلام بود، تا این که خدمت آن حضرت مشرف شدم.^۳

و از جمله ایشان است یعقوب بن یوسف غسانی که حدیث او در غیبت شیخ و دلائل طبری روایت شده که در سال دویست و هشتاد و یک به شرف زیارت آن حضرت نایل شده^۴ و همچنین جماعت دیگری که آن حضرت را دیده‌اند.

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۲۵۷-۲۵۸، شماره: ۲۲۵؛ الخرائج والجرائع، ج ۱، ص ۴۶۶-۴۶۷، ح ۱۳.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۷۰-۴۷۳، ح ۲۴؛ غیبت شیخ طوسی، ص ۲۵۹-۲۶۳، ح ۲۲۷؛ دلائل الإمامة، ص ۵۴۲-۵۴۵، ح ۵۲۳.

۳. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۶۵-۴۷۰، ح ۲۳؛ غیبت شیخ طوسی، ص ۲۶۳-۲۶۷، ح ۲۲۸؛ دلائل الإمامة، ص ۵۳۹-۵۴۲، ح ۵۲۲.

۴. غیبت شیخ طوسی، ص ۲۷۳-۲۸۰، ح ۲۳۸؛ دلائل الإمامة، ص ۵۴۵-۵۵۱، ح ۵۲۴.

پس این خبر مفضل مقاومت با اخبار معتبره دیگر نمی‌کند، بلکه پس از غیبت کبرا هم اشخاص زیادی آن حضرت را دیده‌اند و شناخته‌اند در حال دیدن یا پس از آن، که حکایات آنها در کتب بسیار مذکور است و از آن جمله است کتاب کمال الدین و تمام النعمة و سیزدهم بحار الأنوار و کتاب وافى فیض و غیبت نعمانی و غیبت شیخ طوسی و جنة المأوی و دار السلام و نجم الثاقب حاجی نوری و دار السلام عراقی و بعض از کتب سید نعمه الله جزایری و کتاب‌های شیخ علی اکبر نهبانندی و بسیاری از کتب متقدمین و متأخرین از فارسی و عربی.

و خبر توفیق مبارک که برای علی بن محمد سمري بیرون آمده که فرموده است: «وسیأتي شيعتي من يدعي المشاهدة. ألا، فمن ادعى المشاهدة قبل خروج السفیانی والصیحة، فهو كاذب مفتر»^۱ محمول است بر ادعای مشاهده به عنوان نیابت خاصه و سفارت خاصه نظیر نواب اربعه - چنان که علامه مجلسی رحمته الله و بعضی دیگر از علمای اعلام رفع الله تعالی مقاماتهم همین احتمال را داده‌اند. پس هرگاه کسی بعد از غیبت کبرای آن حضرت و قبل از خروج سفیانی و ظهور صیحه آسمانی ادعای سفارت و نیابت خاصه از آن حضرت کند، مفتری و کذاب و مشمول لعنت خواهد بود - چنان که بعضی‌ها ادعا کرده‌اند و هم اکنون هم بعضی این ادعا را دارند - و از جمله ادعا کنندگان در عصر غیبت صغرا و اوایل غیبت کبرای آن حضرت محمد بن نصیر نمیری بصری است که ادعای باییت آن حضرت را نموده مانند ابی الخطاب ملعون و شلمغانی و حلاج و ابی محمد شریعی و احمد بن هلال عبّرتائی کرخی و ابی طاهر

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۵۱۶، ضمن حدیث ۴۴: غیبت شیخ طوسی، ص ۲۹۵، ضمن حدیث ۳۶۵: احتجاج، ج ۲، ص ۲۹۷: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۶۰: الثاقب فی المناقب، ص ۶۰۳، ضمن حدیث ۵۵۱: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۲۹، ضمن حدیث ۴۶: كشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۴۷: مدینة المعاجز، ج ۸، ص ۹، ضمن حدیث ۲۶۵۹ و ص ۱۸۲، ضمن حدیث ۲۷۸۰: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۲۶۱، ضمن حدیث ۷ و ج ۵۲، ص ۱۵۱، ضمن حدیث ۱ و ج ۵۳، ص ۳۱۸: إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۳۷۵: مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۷ و ج ۲، ص ۳۳۳.

محمد بن علی بن بلال، و محمد بن علی بن ابی عزافر شلمغانی نامبرده است و حلاج حسین بن منصور است - چنان که شرح حالات آنها در کتب نعمانی و شیخ مفید^۱ و شیخ طوسی^۲ و کمال الدین صدوق^۳ و کافی^۴ و وافی^۵ فیض و سیزدهم بحار^۶ و عوالم^۷ و کتب نوری و کتب رجال^۸ و الزام الناصب^۹ و غیر اینها از کتب عربیّه و فارسیّه نقل شده است.

قال المفضل: يا سيدي، في من يظهر، وكيف يظهر؟ فقال: يا مفضل، يظهر وحده، ويأتي إلى البيت وحده، ويلجأ إلى الكعبة وحده، ويجنّ عليه الليل وحده^{۱۰}. فإذا نامت العيون وغسق الليل^{۱۱}، نزل إليه جبرائيل وميكائيل والملائكة صفوفاً، فيقول له جبرائيل: يا سيدي، قولك مقبول وأمرك جارٍ^{۱۲}، فيمسح يده على وجهه ويقول: الحمد لله الذي صدقنا وعده، وأورثنا الأرض نتبواً من الجنة حيث نشاء، فنعم أجر العاملين.

ثم يقف بين الركن والمقام، و يصرخ صرخة ويقول: معاشر نقبائي وأهل خاصتي ومن

۱. الفصول العشرة، ص ۱۶، ش ۲۶.

۲. غيبت شيخ طوسی، ص ۲۹۱-۲۹۲، ضمن شماره ۲۴۷ و ص ۳۰۷، ش ۲۵۸ و ص ۳۵۲، ح ۳۱۳ و ص ۳۹۷-۴۱۵، باب «ذكر المذمومين الذين ادعوا البايّة [والسفارة كذباً وافتراء] - لعنهم الله» - و ص ۴۰۹-۴۱۰، ش ۳۸۴.

۳. كمال الدين و تمام النعمة، ص ۴۸۵، ضمن حديث ۴.

۴. کافی، ج ۱، ص ۲۷۰، ح ۲ و ج ۲، ص ۴۱۸، ضمن حديث ۳.

۵. وافی، ج ۳، ص ۶۲۵، ضمن حديث ۱۲۱۰ و ص ۶۷۰-۶۷۱، ح ۱۲۷۵ و ج ۴، ص ۲۴۰-۲۴۱، ح ۱۸۸۰ و ج ۷، ص ۲۹۲-۲۹۳، ح ۵۹۳۸.

۶. بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۸۱، ضمن حديث ۱۰.

۷. عوالم العلوم، ج ۲/۲، ص ۳۹۸، باب «ذكر المذمومين الذين ادعوا البايّة والسفارة كذباً وافتراء» - لعنهم الله».

۸. فهرست نجاشی، ص ۳۷۸-۳۷۹، ضمن شماره ۱۰۲۹: اختيار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۸۱۶-۸۱۷.

ح ۱۰۲۰: فهرست شيخ طوسی، ص ۲۲۴، ش ۶۲۷: قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۴۲-۴۴۹، ش ۷۰۵۴:

معجم رجال الحديث، ج ۱۸، ص ۵۰-۵۳، ش ۱۱۴۱۱.

۹. الزام الناصب، ج ۱، ص ۳۹۱.

۱۰. عبارت «ويلجأ...» در مصدر نیست.

۱۱. در مصدر: (ووسق).

۱۲. در مصدر: (وأمرک جائز).

ذخرهم [الله] لظهوري على وجه الأرض، آتوني طائعين، فتردّ صيحته عليهم، وهم في محاربيهم وعلى قُرُشهم [وهم] في شرق الأرض وغربها، فيسمعونه صيحة واحدة في أُذُن رجل واحد، فيجيئون نحوها، ولا يمضى لهم إلا كلمحة بصر، حتّى يكونوا بين يديه بين الركن والمقام، فيأمر الله - عزّ وجلّ - النور فيصير عموداً من الأرض إلى السماء، فيستضيء به كلّ مؤمن على وجه الأرض، ويدخل عليه نور في جوف بيته، فتفرح نفوس المؤمنين بذلك النور، وهم لا يعلمون بظهور قائمنا [القائم] ﷺ، ثمّ يُصبح ونقباؤه بين يديه وهم ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً بعدد أصحاب رسول الله ﷺ في يوم بدر؛

مفضّل گفت: ای آقای من! در میان چه کسانی ظاهر می شود - یعنی: مهدی - و چگونه ظاهر می شود؟ فرمود: ای مفضّل! ظاهر می شود بتنهایی و می آید در خانه خدا بتنهایی و پناه می برد به کعبه بتنهایی و بپوشد بر او شب و فرو گیرد او را بتنهایی. پس وقتی که چشم ها به خواب رود و تاریکی شب فرو گیرد، جبرئیل و میکائیل و فرشتگان بر او نازل شوند در حالتی که صف آرایی کرده باشند. پس جبرئیل به آن حضرت گوید: ای آقای من! گفتار تو پذیرفته است و فرمان تو روان است. پس حضرت دست خود را بر روی خود می کشد و می گوید: حمد خدای را که وعده خود را بر ما راست کرد و ما را وارث زمین گردانید که جای گیریم از بهشت آن جا را که می خواهیم. پس نیکوست مزد کارگران.

پس می ایستد در میان رکن و مقام و فریاد می زند فریاد زدنی و می فرماید: ای گروه نقبای من و مخصوصین من و کسانی که ذخیره کرده است خدا آنها را برای ظهور من در روی زمین! بیاید به سوی من در حالتی که اطاعت کنندگانید. پس آن فریاد و صدا به همه آنها می رسد در حالتی که در محراب ها و رختخواب های خودشان اند در مشرق و مغرب زمین. گویا همه ایشان یکصدا به یک گوش می شنوند. پس می آیند به نزد آن حضرت. بقدر یک چشم به هم زدن در مقابل او می رسند در میان رکن و مقام. پس امر می فرماید خدای - عزّ وجلّ - نوری را که مانند ستونی شود از زمین تا آسمان که روشن شود به آن نور هر مؤمنی که در روی زمین است و داخل شود بر او نوری در داخل خانه اش.

پس در آن حال شاد شود نفس های اهل ایمان به آن نور و نمی دانند که قائم ما علیه السلام ظاهر شده. پس آن حضرت صبح می کند شب را در حالتی که سیصد و سیزده نفر نقبای او که به عدد اصحاب رسول خدا - صلی الله علیه وآله - اند در روز بدر در مقابل اویند.

قال المفضل: قلت: يا سيدي، فالاثنان وسبعون رجلاً أصحاب أبي عبد الله الحسين بن علي عليه السلام يظهرون معهم؟ قال: يظهر فيهم أبو عبد الله الحسين بن علي في اثني عشر ألف صديق من شيعته وعليه عمامة سوداء؛

مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! پس هفتاد و دو مرد که اصحاب ابی عبد الله حسین بن علی - علیهما السلام - اند ظاهر می شوند با ایشان؟ فرمود: ظاهر می شود در میان ایشان ابو عبد الله حسین بن علی علیه السلام با دوازده هزار صديق از شیعیان او و بر اوست عمامه سیاه.

قال المفضل: قلت: يا سيدي، فنقباء القائم عليه السلام بايعوا له قبل قيامه؟ قال: يا مفضل، كل بيعة قبل ظهور القائم، فبيعة كفر ونفاق وخديعة. لعن المبایع لها والمبایع له، بل - يا مفضل - يستد القائم عليه السلام ظهره إلى الكعبة البيت الحرام ويمد يده المباركة، فتري بيضاء من غير سوء، فيقول: هذه يد الله وعن الله وبأمر الله، ثم يتلو هذه الآية: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَى بِمَا عَاهَدَ عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا﴾^۱، فيكون أول من يقبل يده جبرئيل، ثم يبایعه وتسبایعه الملائكة ونجباء الجن ثم النقباء^۲، ويصبح الناس بمكة، فيقولون: من هذا الرجل الذي بجانب الكعبة، وما هذا الخلق الذي معه، وما هذه الآية التي رأيناها في هذه الليلة، ولم يُر مثلها؟ فيقول بعضهم لبعض: هو صاحب العنيزات، ثم يقول بعضهم لبعض^۳: انظروا، هل تعرفون أحداً ممن معه؟ فيقولون: لانعرفهم إلا أربعة من أهل مكة وأربعة من أهل

۱. سورة فتح، آية ۱۰.

۲. در مصدر: (وتبایعه الملائكة ونقباء الحق، ثم النجباء).

۳. عبارت «هو صاحب...» در مصدر نیست.

المدينة، وهم فلان وفلان. يعدّونهم بأسمائهم، ويكون هذا أوّل طلوع الشمس من ذلك اليوم [بيضاء نقيّة].

فإذا طلعت الشمس وابتضت، صاح صائح في الخلائق من عين الشمس بلسان عربيّ مبين يسمع من في السماوات والأرضين: يا معشر الخلائق، هذا مهديّ آل محمّد ﷺ، ويسمّيه باسم جدّه رسول الله ﷺ و[يكنّيه] كنيته وينسبه لأبيه الحسن الحادي عشر إلى الحسين بن عليّ بن أبي طالب أمير المؤمنين^۱، فاتّبعوه تهتدوا، ولا تخالفوا أمره فتضلّوا. فأوّل من يلبيّ نداءه الملائكة، ثمّ الجنّ، ثمّ النقباء، ويقولون: سمعنا وأطعنا، ولا يبقى ذو أذن من الخلائق إلّا سمع ذلك النداء، وتقبّل الخلائق من البدو والحضر والبرّ والبحر يحدث بعضهم بعضاً، ويستفهم بعضهم بعضاً ممّا سمعوه نهارهم كلّهم^۲. فإذا دنت الشمس بالغروب صرخ صارخ من مغربها: يا معشر الخلائق، قد ظهر ربّكم بالوادي اليابس من أرض فلسطين - وهو عثمان بن عنبسة الأمويّ من ولد يزيد بن معاوية لعنه الله -، فاتّبعوه تهتدوا، ولا تخالفوا عليه فتضلّوا، فتردّ عليه الملائكة والجنّ والنقباء قوله، ويكذبونه ويقولون: سمعنا وعصينا، ولا يبقى ذو شكّ ولا مرتاب ولا منافق ولا كافر إلّا ضلّ بالنداء الثاني؛

مفضّل گفت: گفتم: ای آقای من! پس نقبای قائم ﷺ پیش از قیام او بیعت می گیرند برای او؟ فرمود: ای مفضّل! هر بیعتی پیش از ظهور قائم بیعت کفر و نفاق و خدعه است. لعن کرده شده است بیعت کننده برای اینها و بیعت کرده شده برای او، بلکه - ای مفضّل! - تکیه می دهد قائم ﷺ پشت خود را به کعبه که بیت الحرام است و می کشد دست مبارک خود را. پس دیده می شود سفید درخشنده از غیر بدی. پس می گوید: این است دست خدا و از جانب خدا و به امر خداست. پس تلاوت می کند این آیه را: ﴿بدرستی که آن کسانی که بیعت می کنند با تو جز این نیست که بیعت با خدا می کنند.

۱. عبارت «إلى الحسين...» در مصدر نیست.

۲. در مصدر: (نهارهم بذلك اليوم).

دست خدا بالای دست های ایشان است. پس کسی که بشکند بیعت خود را جز این نیست که می شکند بر ضرر نفس خود و کسی که وفا کند به آنچه که عهد و پیمان بسته است بر آن با خدا، زود باشد که بدهد او را خدا مزدی بزرگ ﴿ . پس اول کسی که دست آن حضرت را می بوسد جبرئیل است. پس از آن بیعت می کند با آن حضرت و بیعت می کنند با او فرشتگان و نجبای جنّ. پس از ایشان نقبا که اصحاب خاصّه آن حضرت اند، و چون شب را صبح کنند اهل مکه، گویند که: این مرد کیست که به جانب کعبه آمده است و این مردمان کیان اند که با او هستند و این نشانه و علامت که ما در این شب دیدیم چیست که مثل آن دیده نشده؟ پس بعضی از ایشان به بعض دیگر گویند که: این صاحب بُزهاست، و بعضی از ایشان به بعض دیگر گویند که: ببینید از کسانی که با او هستند یکی را می شناسید؟ گویند که: نمی شناسیم از ایشان مگر چهار نفر را که از اهل مکه اند و چهار نفر را که از اهل مدینه اند و ایشان فلان و فلان اند که می شمارند ایشان را به نام های ایشان و این عمل اول طلوع آفتاب آن روز صورت می گیرد.

پس چون سفیدی آفتاب درآمد، فریاد کننده ای فریاد می کند در میان خلایق از چشمه آفتاب به زبان عربی واضح که می شنود آن صدا را هر که در آسمان ها و زمین است که: ای گروه خلایق! این است مهدی آل محمد ﷺ، و نام می برد او را به نام جدّش رسول خدا ﷺ و کنیه او و نسب او را به پدرش حسن امام یازدهم که از فرزندان حسین بن علی بن ابی طالب است می دهد. پس متابعت کنید او را تا هدایت یابید و مخالفت نکنید فرمان او را که گمراه می شوید.

پس اول کسی که او را اجابت می کند فرشتگان اند. پس از آن جنیان اند. پس از آن نقبایند که اصحاب خاص آن حضرت اند و می گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم، و باقی نمی ماند صاحب گوشی مگر این که می شنود این ندا را و مردمان رو می آورند از حاضرین و بادیه نشینان و بیابانی ها و دریایی ها و بعضی از آنها برای بعض دیگر حدیث می کنند و بعضی از بعض دیگر می پرسند و استفهام می کنند در آن روز همه روز را از صدایی

که شنیده‌اند. پس چون نزدیک غروب آفتاب شود، فریاد زننده فریاد می‌کند از سمت مغرب آن که: ای گروه خلائق! بتحقیق که ظاهر شد پروردگار شما در وادی یابس - یعنی: بیابان بی آب و علف از زمین فلسطین - و او عثمان پسر عنبسه است از بنی امیه از فرزندان یزید بن معاویه - لعنت کند خدا او را. پس پیروی از او کنید تا هدایت یابید و مخالفت نکنید او را که گمراه می‌شوید. پس فرشتگان و جنیان و نقبا قول او را رد می‌کنند و تکذیب می‌کنند او را و می‌گویند: شنیدیم و نافرمانی کردیم، و باقی نماند صاحب شک و ریبی و نه منافقی و نه کافری مگر این که به ندای دوم گمراه می‌شوند.

و یُسَئِدُ الْقَائِمُ ﷺ ظَهْرَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ وَيَقُولُ: يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ، أَلَا مِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ وَشِيثَ، فَهِيَ أُنَا آدَمَ وَشِيثَ. أَلَا مِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى نُوحَ وَسَامَ، فَهِيَ أُنَا نُوحَ وَسَامَ^۱. أَلَا مِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ، فَهِيَ أُنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ. أَلَا مِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُوسَى وَيُوشَعَ، فَهِيَ أُنَا مُوسَى وَيُوشَعَ. أَلَا مِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عِيسَى وَشَمْعُونَ، فَهِيَ أُنَا عِيسَى وَشَمْعُونَ. أَلَا مِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ [الْيَا]، فَهِيَ أُنَا مُحَمَّدٍ وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. أَلَا مِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، فَهِيَ أُنَا الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ^۲. أَلَا مِنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى الْأَنْبِيَاءِ مِنَ وُلْدِ الْحَسَنِ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ، فَهِيَ أُنَا هُمْ، فَلْيَنْظُرْ إِلَيَّ، وَلْيَسْأَلْنِي؛ فَإِنِّي أَنبِيٌّ بِمَا نَبِئُوا بِهِ وَمَا لَمْ يَنْبِئُوا بِهِ.

أَلَا مِنْ كَانَ يَقْرَأُ الْكُتُبَ وَالصَّحَفَ، فَلْيَسْمَعْ، ثُمَّ يَبْتَدِئُ بِالصَّحَفِ الَّتِي أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى آدَمَ وَشِيثَ، فَيَقْرُؤُهَا، فَتَقُولُ أُمَّةُ آدَمَ وَشِيثَ: هَذِهِ - وَاللَّهِ - الصَّحَفُ حَقًّا، وَلَقَدْ قَرَأْنَا مَا لَمْ نَكُنْ نَعْلَمُ مِنْهَا، وَمَا كَانَ خَفِيَ عَنَّا، وَمَا كَانَ أُسْقِطَ وَبَدَّلَ وَحَرِّفَ، وَيَقْرَأُ صَحَفَ نُوحَ وَصَحَفَ إِبْرَاهِيمَ وَالتَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَالتَّوْرَةَ وَالزَّبُورَ، فَيَقُولُ أَهْلُ التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالتَّوْرَةَ وَالزَّبُورَ: هَذِهِ - وَاللَّهِ - صَحَفَ نُوحَ وَإِبْرَاهِيمَ حَقًّا، وَمَا أُسْقِطَ مِنْهَا وَبَدَّلَ وَحَرِّفَ مِنْهَا. هَذِهِ - وَاللَّهِ - التَّوْرَةُ الْجَامِعَةُ وَالتَّوْرَةُ التَّامَّةُ وَالْإِنْجِيلُ الْكَامِلُ، وَإِنَّهَا أضعاف ما قرأنا منها، ثُمَّ يَتْلُو الْقُرْآنَ، فَيَقُولُ

۱. عبارت «ألا من أراد أن ينظر إلى آدم...» در مصدر نیست.

۲. عبارت «ألا من أراد أن ينظر إلى الحسن...» در مصدر نیست.

المسلمون: هذا - والله - القرآن حقاً الذي أنزله الله على محمد ﷺ، وما أسقط منه حرف وبدل. لعن الله من أسقطه وبدله وحرّفه؛^۱

و تکیه می دهد قائم ﷺ پشت خود را به کعبه و می گوید: ای گروه خلائق! آگاه باشید کسی که می خواهد آدم و شیث را ببیند، پس آگاه باشید منم آدم و شیث. آگاه باشید کسی که می خواهد نوح و سام را ببیند، منم نوح و سام. آگاه باشید کسی که می خواهد ابراهیم و اسماعیل را ببیند، منم ابراهیم و اسماعیل. آگاه باشید کسی که می خواهد موسی و یوشع را ببیند، منم موسی و یوشع. آگاه باشید کسی که می خواهد عیسی و شمعون را ببیند، منم عیسی و شمعون. آگاه باشید کسی که می خواهد محمد رسول الله ﷺ را ببیند و امیرالمؤمنین را، منم محمد و امیرالمؤمنین. آگاه باشید کسی که می خواهد حسن و حسین را ببیند منم حسن و حسین. آگاه باشید کسی که می خواهد امام هایی که از اولاد حسین اند هر یک را بعد از دیگری ببیند، منم ایشان. پس مرا ببیند و از من بپرسد. بدرستی که من خبر می دهم آنچه را که خبر به آن دادند و آنچه را که خبر به آن ندادند.

آگاه باشید هر کسی که کتاب ها و صحیفه های آسمانی را می خواند، پس باید از من بشنود. پس ابتدا می کند به خواندن صحیفه هایی که بر آدم و شیث نازل شده و خدا فرستاده است آنها را و می خواند آنها را. پس امت آدم و شیث می گویند: این است - به ذات خدا قسم - صحف آدم و شیث از روی حق و راستی و درستی که ما خوانده ایم آن را و نمی دانستیم بعضی از آن را و آنچه که از ما پنهان بوده و آنچه را که از آنها افتاده و تبدیل و تحریف شده و می خواند صحف نوح و ابراهیم و تورات و انجیل و زبور را. پس اهل تورات و انجیل و زبور می گویند: این است به ذات خدا قسم صحف نوح و ابراهیم از روی حقیقت و راستی و درستی و آنچه که از آنها افتاده و تبدیل و تحریف شده از آن. این است تورات جامع و زبور تمام و انجیل کامل و اینها چندین برابر از آن چیزی

۱. این قسمت در مصدر به صورتی مختصر آمده است.

است کہ ما می خواندیم. پس از آن می خواند قرآن را، پس مسلمانان می گویند: این است - به ذات خدا قسم - قرآن راست و درستی که خدا بر محمد ﷺ فرستاده و چیزی از آن نیفتاده از حروف و تبدیل نشده است. لعنت کند خدا کسی را که از او انداخته و تبدیل و تحریف کرده است آن را.

ثم تظهر الدابة بين الركن والمقام، فتكتب في وجه المؤمن: مؤمن، وفي وجه الكافر: كافر، ثم يقبل على القائم رجل وجهه إلى قفاه وقفاه إلى صدره ويقف بين يديه، فيقول: يا سيدي، أنا بشير. أمرني ملك من الملائكة أن ألحق بك وأبشرك بهلاك سرايا السفينائي بالبيداء، فيقول له القائم ﷺ: ما قصتك وقصة أخيك نذير؟

فيقول الرجل: كنت وأخي نذير في جيش السفينائي، فأخربنا الدنيا من دمشق إلى الزوراء، وأخربنا الزوراء، وتركناها جماء^١، وأخربنا الكوفة، وأخربنا المدينة، وراثت بغالنا في مسجد رسول الله ﷺ، وخرجنا منها [نريد مكة]، وعددناها ثلاثمائة ألف رجل. نريد مكة [والمدينة] لخراب البيت^٢ وقتل أهله. فلما صرنا بالبيداء، عرّسنا بها، فصاح بنا صائح: يا ببداء، بيدي القوم الظالمين^٣، فانفجرت الأرض، فابتلعت كل الجيش. فوالله ما بقي على الأرض عقال ناقة فما سواه غيري وغير أخي [نذير].

فإذا نحن بملك قد صرف وجهنا إلى وراثتنا كما ترى، وقال لأخي: ويلك يا نذير، امض إلى الملعون السفينائي بدمشق وأذره بظهور مهدي آل محمد ﷺ وأن الله قد أهلك جيشه بالبيداء، وقال لي: يا بشير، الحق بالمهدي بمكة، فبشره بهلاك القوم الظالمين^٤، وتب على يده؛ فإنه يقبل توبتك، فيمّر القائم يده على وجهه، فيردّه سوياً كما كان، فيبأيعه معهم ويكون معه؛

١. در مصدر: (إلى الزوراء وتركناهم حمماً).

٢. در مصدر: (و خراب البيت العتيق).

٣. در مصدر: (بيدي بالقوم الكافرين).

٤. در مصدر: (بهلاك السفينائي).

پس ظاهر می شود دابه در میان رکن و مقام و می نویسد در روی مؤمن که: این مؤمن است، و در روی کافر که: این کافر است. پس رو می آورد به سوی قائم مردی که روی او در عقب و پشت سر او به طرف سینه اوست و می ایستد در برابر و پیش روی او. پس می گوید: ای آقای من! منم مژده دهنده. امر کرد مرا فرشته ای از فرشتگان که به تو ملحق شوم و مژده دهم تو را به هلاک شدن لشکر سفیانی در زمین بیداء. پس قائم به او می گوید: قصه تو چیست و قصه برادرت نذیر چگونه است؟

پس آن مرد می گوید: من با برادرم نذیر در لشکر سفیانی بودیم. خراب کردیم دمشق را تا بغداد و خراب کردیم بغداد را و آن جا را ترک کردیم در حالی که صاف و هموار کردیم و خراب کردیم کوفه را و خراب کردیم مدینه را و سرگین انداختند قاطرهای ما در مسجد رسول خدا ﷺ و بیرون آمدیم از آن جا در حالی که شماره جمعیت ما نزدیک سیصد هزار مرد بودند. اراده کردیم که به مکه برویم برای خراب کردن خانه خدا و کشتن اهل آن جا. وقتی که به بیداء رسیدیم، متحیر و سرگردان شدیم در آن جا. پس صیحه زننده ای به ما صیحه ای زد که: ای بیابان! هلاک کن اینها را که گروهی ستمکاران اند. پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را به خود فروبرد.

پس به ذات خدا قسم است که باقی نماند در روی زمین زانوبند شتری و آنچه غیر از آن بود بجز من و برادرم که در آن حال ناگاه فرشته ای روهای ما را به عقب برگرداند همچنان که می بینی و به برادرم گفت: وای بر تو، ای بیم دهنده! برو به نزد سفیانی ملعون در دمشق و بیم ده او را به ظهور مهدی آل محمد ﷺ و این که خدا لشکر او را در بیداء هلاک کرد، و به من گفت: ای مژده دهنده! خودت را برسان به مهدی در مکه و مژده بده او را به هلاکت گروه ستمکاران و به دست او توبه کن؛ زیرا که او می پذیرد توبه تو را. پس دست خود را به روی تو می کشد و آن را برمی گرداند به حالت اول درست شده. پس بیعت می کند با ایشان و با آن حضرت خواهد بود.

قال المفضل: قلت: یا سیدی، وتظهر الملائكة والجن للناس؟ قال: إي والله، یا مفضل.

ویخالطونهم كما يكون الرجل مع خاصته^۱ (حاشیته خ ل) وأهل بيته. قلت: يا سيدي، ويسرون معه؟ قال: إي والله، يا مفضل. ولينزلن أرض الهجرة وما بين الكوفة والنجف، وعدة أصحابه حينئذ ستة وأربعون ألفاً من الملائكة وستة آلاف من الجن. بهم ينصره الله، ويفتح علي يديه؛

مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! و ظاهر می شوند فرشتگان و جنیان برای مردم؟ فرمود: آری، به ذات خدا قسم است، ای مفضل! و آمیزش می کنند با ایشان همچنان که مرد با مخصوصین - یا اطرافی های خود و خانواده خود - آمیزش می کنند. گفتم: ای آقای من! و با او سیر می کنند؟ فرمود: آری، به ذات خدا قسم است، ای مفضل! و فرود می آیند در زمین هجرت - یعنی: کوفه - و در میان کوفه و نجف و شماره اصحاب آن حضرت در آن روز چهل و شش هزار نفر از فرشتگان و شش هزار نفر از جنیان اند که خدا به ایشان یاری می کند آن حضرت را و به دست او فتح و گشایش می دهد.

قال المفضل: قلت: يا سيدي، فماذا يصنع بأهل مكة؟ قال: يدعوهم بالحكمة والموعظة الحسنة، فيطيعونه ويستخلف عليهم رجلاً من أهل بيته، ويخرج يريد المدينة. قال المفضل: يا سيدي، فما يصنع بالبيت؟ قال: ينقضه ولا يدع منه إلا القواعد التي هي أول بيت وضع للناس بيكة في عهد آدم والذي رفعه إبراهيم وإسماعيل منها، وإن الذي بُني بعدهما لم يبنه نبي ولا وصي، ثم يبنيه كما يشاء، وليعفين^۲ آثار الظلمة بمكة والمدينة والعراق وسائر الأقاليم وليهدمن جامع الكوفة وليبنينه على بنائه الأول، وليهدمن القصر العتيق. ملعون ملعون من بناه؛

مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! پس چه می کند با اهل مکه؟ فرمود: می خواند ایشان را به درستی و درستکاری و درست رفتاری و پند دادن نیکو. پس اطاعت می کنند او را و مردی از خانواده خود را جانشین خود قرار می دهد برای ایشان و بیرون

۱. در مصدر: (مع جماعته).

۲. در مصدر: (ویغیر).

می رود و اراده می کند رفتن به مدینه را. مفضل گفت: ای آقای من! با خانه کعبه چه می کند؟ فرمود: خراب می کند آن را و نمی گذارد از آن مگر قاعده هایی را که در اول برای خانه بنا گذارده شده برای مردم در عهد آدم و آنهایی را که ابراهیم و اسماعیل بالا برده اند از آن و بدرستی که آنچه از آن را که بعد از آن بنا گذارده شده و پیغمبری یا وصی پیغمبری بنا نکرده است آن را خراب می کند و دو مرتبه بنا می کند به هر طور که می خواهد و آثار ستمکاران را محو و نابود می کند در مکه و مدینه و عراق و سایر اقلیم ها و هر آینه خراب می کند مسجد جامع کوفه را و بنا می کند آن را به بنایی که اول بنا شده و هر آینه خراب می کند قصر کهنه ملعونی را که ملعونی بنا کرده.

قال المفضل: يا سيدي، فيقيم بمكة؟ قال: لا، بل - يا مفضل - يستخلف فيها رجلاً من أهله. فإذا سار منها، وثبوا عليه، فيقتلونه، فيرجع إليهم، فيأتونه مهطعين مقنعي رؤوسهم. ييكون ويتضرعون ويقولون: يا مهدي آل محمد، التوبة، فيعظهم وينذرهم ويحذرهم، ثم يستخلف عليهم خليفة ويسير [عنهم]، فيثبون عليه بعده، فيقتلونه، [فيرجع إليهم، فيخرجون إليه مجززين النواصي ويضجون ييكون ويقولون: يا مهدي آل محمد، غلبت علينا شقوتنا، فاقبل منا توبتنا، يا أهل بيت الرحمة، فيعظهم ويحذرهم ويستخلف فيهم خليفة ويسير، فيثبون عليه بعده ويقتلونه] فيردّ عليهم أنصاره من الجنّ والنقباء ويقول لهم: ارجعوا [إليهم]، فلا تُبقوا بشراً^۱ إلا من وسم وجهه بالإيمان.

فلولا أنّ رحمة الله وسعت كلّ شيء وأنا تلك الرحمة، لرجعت إليهم معكم، فقد قطعوا الأعذار [والأنذار] بينهم وبين الله وبينى وبينهم، فيرجعون إليهم. فوالله، لا يسلم من المائة منهم واحد. لا والله، ولا من الألف واحد؛

مفضل گفت: ای آقای من! پس می ایستد مهدی در مکه؟ فرمود: نه، بلکه - ای مفضل! - خلیفه ای قرار می دهد در آن جا از کسان خود. پس چون از آن جا بیرون

۱. در مصدر: (لا تبقوا منهم أحداً).

رود، جستن می‌کنند بر آن خلیفه و او را می‌کشند. پس حضرت بر می‌گردد به سوی ایشان و آنها می‌آیند به نزد او در حالتی که سرهای خود را به زیر افکنده و گریه و زاری می‌کنند و می‌گویند: ای مهدی آل محمد! توبه کردیم. پس حضرت ایشان را موعظه می‌کند و بیم می‌دهد و می‌ترساند ایشان را و خلیفه دیگری بر ایشان نصب می‌کند و بیرون می‌رود. باز قیام می‌کنند بر خلیفه آن حضرت بعد از رفتن او و او را می‌کشند. پس بر می‌گرداند بر ایشان آن حضرت یاران خود را که از جن هستند با نقبا و فرمان می‌دهد ایشان را که: برگردید به مکه و باقی نگذارید در آن جا بشری را مگر کسانی که سیمای ایمانی دارند.

و اگر نبود که رحمت خدا وسعت داشت هر چیزی را و من آن رحمت هستم، بر می‌گشتم به سوی ایشان با شما؛ زیرا که ایشان رشته عذر را بریدند - یعنی: جای عذرخواهی برای خود در میانه خودشان و میانه خدا و میانه من و خودشان باقی نگذارند. پس بر می‌گردند انصار جن و انس آن حضرت و به ذات خدا قسم است که سالم نمی‌ماند از صد نفر ایشان یک نفر. نه به ذات خدا قسم و نه از هزار نفر یک نفر.

قال المفضل: قلت: یا سیدی، فأین تکون دار المهدی و مجمع المؤمنین؟ قال: دار
ملکه الکوفة، و مجلس الحکم جامعها، و بیت ماله و مقسم غنائم المسلمین مسجد السهله،
و مواضع خلواته الزکوات^۱ البیض من الغریین؛

مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! خانه مهدی و گروه مؤمنین - یعنی: جای جمع شدن ایشان - در کجا خواهد بود؟ فرمود: خانه ملک و سلطنت او در کوفه و محل نشستن او برای حکم کردن مسجد کوفه و بیت المال و جای قسمت کردن غنیمت‌های مسلمانان در مسجد سهله و جاهای خلوت کردن‌های آن حضرت زکوات بیض - یعنی: ریگ‌های سفید - در غریین - یعنی: نجف اشرف - است.

۱. در مصدر: (الذکوات).

قال المفضل: يا مولاي، كلّ المؤمنين يكونون بالكوفة؟ قال: إي والله، يا مفضل. لا يبقى مؤمن إلا كان بها وحواليها^۱، وليبلغن مريط [مجال فرس ألف درهم والله، ومرابط] شاة ألف درهم [والله]، وليودن كثير من الناس لو أن اشتروا شبراً من أرض السبيع بشبر من ذهب^۲، والسبيع خطّة من خطط همدان، ولتصيرن الكوفة أربعة وخمسين ميلاً، ولتحولن قصورها بكربلا، ولتصيرن كربلا معقلاً ومقاماً يعكف فيه الملائكة والمؤمنون، وليكونن لها شأن عظيم، وليكونن فيها من البركات ما لو وقف فيها مؤمن فدعا ربه [بدعوة واحدة] لأعطاه بدعوته مثل ملك الدنيا ألف مرّة.

ثم تنفس أبو عبد الله عليه السلام؛

مفضل گفت: ای مولای من! همه مؤمنین در کوفه می باشند؟ فرمود: آری، به ذات خدا قسم است، ای مفضل! باقی نماند مؤمنی مگر این که در آن جا و اطراف آن خواهد بود و هرآینه جای بستن یک گوسفند در آن جا قیمت آن به هزار درهم می رسد و بسیاری از مردمان دوست دارند البته البته که یک وجب از زمین های سبيع را به یک وجب از طلا خریداری کنند و سبيع زمین های بایر بی آبی است از زمین های همدان و مساحت کوفه چهل و پنج میل که پانزده فرسخ باشد خواهد شد و قصرهای آن به کربلا متصل می شود و هرآینه خدا کربلا را پناهگاه و جایگاهی قرار می دهد که جای گیرند فرشتگان و مؤمنین در آن جا و از برای آن شانی بزرگ خواهد بود و چنان برکت هایی در آن جا ظاهر شود که اگر مؤمنی در آن جا توقف کند و بخواند خدای خود را که به دعای او عطا کند هزار برابر مانند ملک دنیا را، به او عطا می کند.

پس حضرت ابی عبدالله - یعنی: صادق عليه السلام - آهی کشید.

و قال: يا مفضل، إنّ بقاع الأرض تفاخرت، ففخرت الكعبة البيت الحرام على البقعة بكربلاء، فأوحى الله إليها: اسكتي [يا] كعبة البيت الحرام، فلا تفتخري عليها؛ فإنها البقعة

۱. در مصدر: (کان بها وجرى إليها).

۲. در مصدر: (بواحد ذهب).

المباركة التي نودي موسى منها من الشجرة و إنَّها الرَبوة التي أُوتِ إليها مريم و المسيح، و إنَّها الرايية^۱ التي غسل فيها رأس الحسين عليه السلام، و فيها غسلت مريم عيسى و اغتسلت بعد ولادتها، و إنَّها خير بقعة عرج رسول الله عيسى منها في وقت (حين خل) غيبته لتكونن لشيعتنا فيها خيرة إلى ظهور^۲ قائمنا؛

و فرمود: ای مفضل! بدرستی که بقعه‌های زمین فخر کردند. پس کعبه که بیت الحرام است فخر کرد بر بقعه کربلا. پس وحی کرد خدا به سوی آن که: ساکت باش - یا آرام بگیر - ای کعبه بیت الحرام! و فخر نکن بر بقعه کربلا؛ زیرا که آن بقعه مبارکه ای است که ندا کرده شد موسی از آن جا از درخت معهود - یعنی: در اوّل زمان بعثت او به رسالت - و آن زمین بلندی است که جای گرفت در آن جا مريم با مسیح و آن پشته بلندی است که در آن جا غسل داده شد - یعنی: شسته شد - سر حسین عليه السلام و در آن جا غسل داده شد عيسى. مريم غسل داد او را و در آن جا غسل کرد مريم پس از زاییدن او و آن جا بهترین بقعه ای است که پیغمبر خدا عيسى از آن جا به آسمان بالا رفت در وقت پنهان شدنش. هر آینه می باشد برای شیعیان ما خیر و خوبی در آن جا تا وقت ظاهر شدن قائم ما (عليه السلام).

قال المفضل: قلت: يا سيدي، ثم يسير المهدي إلى أين؟ قال: إلى مدينة جدّي رسول الله صلى الله عليه وآله. فإذا هو وردها، كان له بها مقام عظيم عجيب. يظهر فيه سرور المؤمنين وخزي^۳ الكافرين؛

مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! پس از آن مهدی به کجا می رود؟ فرمود: به مدینه جدّم رسول خدا صلى الله عليه وآله. پس چون وارد مدینه شود، از برای او در آن جا مقام بزرگی است عجب آورنده که ظاهر می شود در آن جا سرور و شادی برای مؤمنین و خواری و ذلت برای اشخاص کافر.

۱. در مصدر: (الدالية).

۲. در مصدر: (فيها حياة لظهور).

۳. در مصدر: (وحزن).

قال المفضل: قلت: يا سيدي، وما هو ذلك؟ قال: يرد إلى قبر جدّه رسول الله ﷺ، فيقول: يا معشر الخلائق، هذا قبر جدّي رسول الله؟ فيقولون: نعم، يا مهديّ آل محمّد، فيقول: ومن معه في القبر؟ فيقولون: ضجيعاه وصاحباؤه أبو بكر وعمر، فيقول - وهو بهما أعلم ومن الخلق جميعاً ومن فلان وفلان^١ -: وكيف دُفِنَا من بين الخلق مع جدّي رسول الله، وعسى المدفون غيرهما، فيقول الناس: يا مهديّ آل محمّد، ما ههنا غيرهما، وإنّما دُفِنَا لآتئها خليفتا رسول الله ﷺ وأبوا زوجتيه، فيقول للخلق بعد ثلاث^٢: أخرجوهما من قبرهما، فيخرجان غضيين طريين لم يتغيّر خلقهما ولم تشحب ألوانهما، فيقول: هل فيكم من يعرفهما؟ فيقولون: يا مهديّ آل محمّد، نعرفهما بالصفة وليس ضجيعا جدك غيرهما^٣، فيقول: هل فيكم أحد يقول غير هذا ويشكّ فيهما؟ فيقولون: لا، فيؤخر إخراجهما ثلاثة أيّام، ثمّ ينتشر الخبر في الناس ويأتوا مفتّنين من والاهما بذلك الحديث، ويجتمع الناس، ويحضر المهديّ، ويكشف الجدران عن القبرين، ويقول للنقباء: ابحثوا عنهما وانبشوهما، فيبحثون بأيديهم حتّى يصلوا إليهما، فيخرجان غضيين طريين كهياة صورتهما في الدنيا، فيكشف عنهما أكفانهما، ويأمر برفعهما على دوحه يابسة نخرة^٤، فيصلبان عليها، فتحبى الشجرة وترتفع وتورق ويطول فرعها، فيقول المرتابون من أهل ولايتهما: هذا - والله - الشرف [العظيم الباذخ] حقاً، ولقد فُزنا بمحبّتهما وولايتهما ويخبر^٥ من أخفى نفسه ممّن في نفسه مقياس حبة من محبّتهما وولايتهما، فيحضرونهما ويرونهما ويفتنون بهما، وينادي منادي المهديّ ﷺ: كلّ من أحبّ صاحبي رسول الله ﷺ وضجيعيه فلينفرد جانباً، فيتجزأ الخلق جزأين: موالٍ لهما ومتبرئٍ منهما، فيعرض المهديّ ﷺ على أوليائهما البراءة منهما، فيقولون: يا مهديّ آل رسول الله ﷺ، نحن لا نتبرأ منهما، ولسنا نعلم أنّ لهما

١. در مصدر: (ومن أبو بكر وعمر).

٢. در مصدر: (بعد ثلاثة أيّام).

٣. در مصدر: (نعرفهما بالصفة ونشبههم لأن ليس هنا غيرهم).

٤. در مصدر: (ناخرة).

٥. در مصدر: (ويخبر).

عند الله وعندك هذه المنزلة، وهذا الذي قد بدا لهما من فضلها لانتبراً الساعة منهما، وقد رأينا منهما ما رأينا في هذا الوقت من نضارتها وعضاضتها وحياة الشجرة بهما، بل والله نتبراً منك وممن آمن بك ومن لا يؤمن بهما ومن صلبهما، وأخرجهما وفعل بهما ما فعل!،^۱ فيأمر المهدي عليه السلام ريحاً سوداء، فتهب عليهم، فتجعلهم كأعجاز نخل خاوية، ثم يأمر بإنزالهما، فينزلان إليه، فيحييهما بإذن الله تعالى، ويأمر الخلائق بالاجتماع، ثم يقص عليهم قصص فعالهما في كل كور ودور، حتى يقتص عليهم أمر قتل هابيل بن آدم عليه السلام، وجمع النار لإبراهيم عليه السلام وطرح يوسف في الجب، وحبس يونس ببطن الحوت وقتل يحيى عليه السلام، وصلب عيسى عليه السلام، وعذاب جرجيس ودانيال وضرب سلمان الفارسي وإشعال النار على باب أمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام لإحراقهم بها وضرب يد الصديقة الكبرى فاطمة بالسوط ورفس بطنها وإسقاط محسنها^۲ وسم الحسن عليه السلام وقتل الحسين عليه السلام وذبح أطفاله وبني عمه وأنصاره وسبي ذراري رسول الله صلى الله عليه وآله وإراقة دماء آل محمد عليهم السلام وكل دم سفك وكل فرج نكح حراماً وكل خبث^۳ وفاحشة وإثم وظلم وجور وغشم منذ عهد آدم عليه السلام إلى وقت قيام قائمنا كل ذلك يعدده عليه السلام عليهما ويلزمهما إياه، فيعترفان به، ثم يأمر بهما، فيقتص منهما في ذلك الوقت بمظالم من حضر، ثم يصلبهما على الشجرة، ويأمر ناراً تخرج من الأرض فتحرقهما والشجرة، ثم يأمر ريحاً فتسفهما في اليم نسفاً؛

مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! چیست آن مقام بزرگی که عجیب است و ظاهر می شود در آن شادی مؤمنین و خواری کافرین؟ فرمود: وارد می شود به سوی قبر جدش رسول خدا صلى الله عليه وآله، پس می گوید: ای گروه خلائق! این است قبر جد من رسول خدا صلى الله عليه وآله؟ می گویند: آری، ای مهدی آل محمد! پس می گوید: کیست در قبر با او؟ گویند: دو نفر هم خواب او و یاران او؛ ابوبکر و عمر. پس می گوید در حالتی که داناتر

۱. در مصدر: (بلی، والله نتبراً منك لنبشك لهما وصلبك إياهما).

۲. در مصدر: (وحرق).

۳. عبارت «فاطمة والحسن و...» در مصدر نیست.

۴. در مصدر: (وكل سحت).

از همه خلق است به فلان و فلان که: این دو نفر در میان خلق چگونه این جا دفن شدند با جدّ من رسول خدا ﷺ؟ و شاید غیر از اینها هستند که در این جا دفن شده است؟ پس مردمان می گویند: ای مهدی آل محمد! در این جا غیر از این دو نفر کسی دفن نشده و جز این نیست که دفن شدن ایشان در این جا برای این است که دو نفر خلیفه پیغمبر ﷺ و دو نفر پدر زن های آن حضرت بوده اند. پس بعد از سه روز دیگر به مردم می فرماید که: این دو نفر را از قبرهایشان بیرون بیاورید. پس بیرون آورده می شوند در حالتی که بدن های ایشان تر و تازه است و تغییری در خلقت ایشان روی نداده و رنگ ایشان برنگشته. پس می فرماید: آیا در میان شما کسی ایشان را می شناسد؟ می گویند: ای مهدی آل محمد! ایشان را به وصف می شناسیم و هم مضجع با جدّت غیر از این دو نفر نیستند. پس فرمود: آیا کسی هست که غیر از این سخن گوید و شک داشته باشد در ایشان؟ می گویند: نه. پس تأخیر می اندازد آن حضرت بیرون آوردن ایشان را تا سه روز. پس این خبر در مردمان منتشر شده و فتنه گران در نزد دوستان ایشان خبرچینی می کنند به این خبر تازه و مردم جمع می شوند و مهدی حاضر می شود و دیوارها را از این دو قبر برمی دارد و به نقبای خود می فرماید: کاوش کنید و خاک ها را به عقب ریزید و نبش کنید این دو قبر را. پس با دست های خود خاک ها را به عقب می ریزند تا آن که می رسند به جسد این دو نفر و بیرون می آورند آنها را در حالتی که تر و تازه باشند به همان صورتی که در دنیا بوده اند. پس کفن های ایشان را دور می کنند و امر می فرماید آنها را بر شاخه درخت خشک شده پوسیده ای می آویزند. درخت مرده زنده می شود و بالا می رود و برگ می آورد و شاخه های آن دراز می شود. پس دوستان ایشان که اهل شک و ریب اند می گویند: این است شرف حقیقی به ذات خدا قسم و هر آینه رستگار شدیم به سبب محبت و دوستی ای که به ایشان داریم و به آنچه در باطن ایشان مخفی و پنهان است خبر می دهند، هر چند بقدر دانه ای از محبت و دوستی ایشان باشد.

پس حاضر می شوند در نزد ایشان و می بینند ایشان را و آزمایش و امتحان کرده

می شوند به دیدن آنها ایشان را و منادی مهدی ندا می کند که: هر که این دو نفر یاران رسول خدا را دوست می دارد که با او هم مضجع اند یک طرف بایستد. پس مردم دو دسته می شوند. دوستان ایشان در یک طرف و آنهایی که بیزار از ایشان اند در یک طرف می ایستند. پس مهدی علیه السلام به دوستان این دو نفر عرضه می دارد بیزاری جستن از ایشان را، پس می گویند: ای مهدی آل رسول خدا! ما از ایشان بیزاری نمی جوئیم و نمی دانستیم که این دو نفر در نزد خدا و نزد تو این منزلت و مقام را دارند و این فضیلتی است که بر ایشان ظاهر شد. ما در این ساعت بیزاری از ایشان نمی جوئیم و حال آن که دیدیم از ایشان آنچه را که دیدیم در این وقت از تر و تازه بودن جسدهای ایشان و زنده شدن درخت به سبب ایشان، بلکه به ذات خدا قسم است که بیزاری می جوئیم از تو و از کسی که ایمان به تو آورد و به ایشان ایمان نیاورد و کسی که ایشان را بر دار آویخت و بیرون آورد بدنهای ایشان را از قبر و کرد به ایشان آنچه را که کرد. پس امر می فرماید مهدی علیه السلام باد سیاهی را که بوزد بر ایشان و آنها را برگرداند مانند بیخهای خرما بئی که از جا کنده شده باشد. پس امر می فرماید این دو بدن را فرود می آورند به نزد آن حضرت و زنده می کند آنها را به اذن خدای تعالی و امر می فرماید تا مردمان جمع می شوند. پس قصه می فرماید بر ایشان کارهای ایشان را که در گردش شبها و روزها در هر دوره ای از ایشان سرزده، تا این که قصه می کند بر ایشان داستان کشتن قابیل هابیل را که هر دو پسران آدم بوده اند و جمع کردن آتش را برای سوزانیدن ابراهیم علیه السلام و انداختن یوسف را در چاه و حبس شدن یونس در شکم ماهی و کشته شدن یحیی علیه السلام و بر دار آویختن عیسی علیه السلام و عذاب جرجیس و دانیال و زدن سلمان فارسی و آتش زدن بر خانه امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را برای سوزانیدن ایشان و تازیانه زدن بر دست صدیقه کبرا فاطمه و لگد زدن بر شکم او و سقط کردن محسن او و زهر دادن حسن و کشتن حسین علیه السلام و سر بریدن کودکان او و برادران او و پسر عموهای او و یاران او و اسیر کردن ذریه های رسول خدا صلی الله علیه و آله و ریختن خونهای آل محمد علیهم السلام و هر خونی که به حرام ریخته شده و هر فرجی که

به حرام نکاح شده و هر عمل پلید و زشت و گناه و ظلم و جور و ستمکاری که از زمان آدم علیه السلام تا وقت قیام قائم ماروی داده و می دهد می شمارد آن را آن حضرت بر ایشان و آنها را ملزم می کند به اعتراف به آنها و ایشان اعتراف می کنند به کردن آن کارها. پس از آن فرمان قصاص کردن از ایشان را می دهد در آن وقت به ظلم هایی که به حاضرین از آنها کرده اند. پس ایشان را به دار می زند و امر می فرماید آتشی را که از زمین بیرون آید، پس ایشان را با درخت می سوزاند. پس امر می فرماید بادی را تا آن که خاکستر ایشان را در دریا ریزد ریختن شدیدی.

مؤلف ناچیز گوید: از ظاهر این حدیث چنین برمی آید که آنچه از گمراهی و ضلالت و ظلم و جور و تعدی و تجاوز و ستمگری و جنایت و فسق و فجور و آدم کشی و خون ریزی بناحق و ناروا و هتک حرمت از زمان آدم ابوالبشر تا زمان قیام قائم علیه السلام در روی زمین روی داده و می دهد از کارها و کرده های این دو نفر است که حضرت برای اختبار و امتحان و جدا شدن حق از باطل در زمان ظهور و قیام خود به اذن و فرمان خدای متعال آنها را زنده و ملزم می کند تا اعتراف کنند به کرده های خود در دنیا، تا تمیز داده شود خبیث از طیب و حق از باطل و سعید از شقی، تا هلاک شود هر که هلاک می شود به حجت و دلیل و زنده ماند هر که زنده می ماند به حجت و دلیل. و در این مقام آنچه که سزاوار است شرح داده شود این است که اعتراف کردن ایشان به کرده های خود پس از رحلت خاتم الانبیاء علیهم السلام تا زمان ظهور و قیام حضرت بقیة الله - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - به اندک تأملی وجه آن معلوم و واضح است؛ به این تقریر که: اگر ایشان نقض عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله را نکرده بودند و به وصیت آن حضرت عمل می کردند و عهدشکنی و غصب حق امیرالمؤمنین علی علیه السلام را نکرده بودند و گذارده بودند که آن حضرت به مسند خلافت که حق طلق^۱ او بود قرار گیرد، هرآینه به حکومت حقه آن حضرت پرچم حق و عدالت حقیقی در اهتزاز و جنبش می بود

۱. طلق: حلال، روا، خاص، چیزی که کس دیگر در آن شریک نباشد و در تصرف خود شخص باشد.

و باطل و آثار آن نابود می‌شد و چنان که خداوند متعال امر فرمود به عدل و داد و احسان و نیکی و مودت ذوی القربی و دادن حقوق ایشان و حق هر صاحب حقی عمل می‌شد و پرچم ظلم و عدوان و فحشا و منکر و بغی همچنان که خدا از آنها نهی فرموده پیچیده می‌گردید و به احکام قرآن و سنت خاتم پیغمبران و منهاج^۱ دوازده نفر امام‌های منصوص و اوصیای مخصوص پیغمبر ﷺ هر کدام بعد از دیگری عمل کرده می‌شد و نظام جهان منظم و نظم عالم مختل نمی‌گردید و احدی نسبت به احدی ظلم و ستم نمی‌کرد و زندگانی بشر همیشه در عیش و خوشی و فراخی و رفاه برگزار می‌گردید و مردم در مهد امن و امان می‌آسودند و شکی نیست که کارهای این دو نفر سبب شد تا کافر شود هر که کافر شود و گمراه شود هر که در گمراهی افتد و ظلم و ستم کند هر که ظلم و ستم می‌کند و جنایات و فسق و فجور سرزند از هر که سر می‌زند، فلعنهما الله لما جنیا وغویا وضلاً وأضلاً. فلو لم یعملا ما عملا ولم یفعلا ما فعلا ولم یرتکبا ما ارتکبا، لکان امیر المؤمنین علیه السلام مع اقتداره واستیلائه وغزارة علمه وبسط یده یمنع جمیع ذلك.

و اگر گوینده‌ای بگوید که: چرا امیرالمؤمنین علیه السلام پس از آن که بر اریکه خلافت ظاهریه قرار گرفت و زمام خلافت را در دست داشت مبادرت به این کار نکرد و دست کفر و نفاق و جور و بیداد را کوتاه فرمود؟

جواب این است که: ایشان در زمان خود چنان مبانی کفر و نفاق و جور و طغیان را محکم کرده بودند که بر حسب جریان عادی ممکن نبود که حضرت از سیره و رفتار و روش و آثار ایشان جلوگیری کند، بلکه بعضی از حکام و عمال ایشان را که اراده عزل آنها را می‌فرمود صداهای مخالف بلند می‌شد و به مخالفت با آن حضرت قیام می‌کردند، به شهادت تواریخ شرقی‌ها و غربی‌ها، فضلاً از تواریخ و سیر مسلمانان که نمونه‌ای از آن داستان عزل کردن آن حضرت است شریح قاضی را از قضاوت و دادها و فریادهای مردمان بلند شدن و به شورش درآمدن و پرچم مخالفت افراشتن ایشان

۱. منهاج: راه راست، راه روشن و آشکار.

- چنان که علاوه بر تواریخ و سیر از تصریحات و تلویحات و مطویات و فرمایشات خود آن حضرت و سنایر ائمه علیهم السلام مستفاد می شود.

و اما الزام قائم علیه السلام ایشان را به گردن خود گرفتن و اعتراف کردن ایشان به جنایات و ضلالات^۱ و اضلالات^۲ و ظلم ها و ستم ها و خیانت ها و فتنه ها و فسادها و فسق ها و فجورها و خون ریزی ها و هتک حرمت های پیشینیان از زمان آدم تا رحلت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به علت راضی بودن ایشان است به فعل های آنها و دلیل راضی بودن ایشان به فعل های آنها کارهای ایشان است بر طبق کارهای آنها که اگر به آن کارها راضی نبودند، هرگز مثل آنها را نمی کردند و هر کسی که به فعل کسی راضی شود، مثل آن است که آن فعل را خودش بجا آورده باشد. چنان که دلالت بر آن دارد آیات و اخبار و احادیث بسیاری.^۳ آیا ندانسته ای که خدای متعال نسبت داده است فعل پدران یهود را به خود ایشان و مذمت کرده است ایشان را به راضی شدن ایشان به کارهای پدرانشان و بنی امیه قاطبه لعنت کرده شدند به علت راضی بودن ایشان به افعال پدرانشان؟

و نیز اگر بگوییم: طینت سجینی ایشان نقطه مقابل طینت علینی آل محمد صلی الله علیه و آله است، همچنان که ارواح طیبه آل محمد صلی الله علیه و آله مؤید هر یک از انبیا و رسل و اوصیای آنها بوده اند در هر عصری از اعصار گذشته و معین ایشان بوده اند در خیرات و حامی ایشان بوده اند در رفع کربات و دفع کردن خطرات. چنان که از وجود مبارک امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرموده است که: من با انبیا سرّاً و در پنهانی همراه بوده ام و با خاتم الانبیاء در پنهان و آشکار هر دو و امثال این احادیث. رجوع شود به کتب معتبره از قبیل کافی و بصائر الدرجات و کتب صدوق و کتب فضل بن شاذان و مناقب ابن شهر آشوب

۱. ضلالات: گمراهی ها.

۲. اضلالات: گمراه کردن ها.

۳. به عنوان نمونه: «الراضي بفعل قوم كالدخل فيه معهم، وعلى كل داخل في باطل إثمان: إثم العمل به وإثم

الرضا به» [نهج البلاغه، ج ۴، ص ۴۰، ح ۱۵۴؛ وسائل الشیعة، ج ۱۱، ص ۴۱۱، ح ۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۹۷،

ص ۹۶، ح ۱۷].

و غیر اینها از کتب خاصه و کتب احمد بن حنبل و محمد بن یوسف گنجی شافعی و ابن طلحه و حلیة الأولیاء و ینابیع المودّة و ابن حجر و بعضی از صحاح ستّه و جمع بین الصحیحین و غیر اینها از کتب عامّه -، همچنین ارواح خبیثه آنها هم از باب مقابله ضدّین در سرّ و باطن با اشقیای سالفین همراه بوده و مؤید و معین ایشان بوده باشد و در ظاهر و باطن با اشقیای زمان خود همراه باشند، احتمال بعیدی نیست، بلکه برای شخص متفطن متتبّع کمال قرابت را دارد و وجهی است وجیه، فتدبّر جیداً، والله أعلم بحقائق الأمور.

[قال المفضّل: یا سیّدی، وذلك هو آخر عذابهم؟ قال: هیهات، یا مفضّل. والله لیردان ویحضر السیّد محمد الأكبر رسول الله والصدیق الأعظم أمير المؤمنین وفاطمة والحسن والحسین والأئمّة إمام بعد إمام وكلّ من محض الإیمان محضاً ومحض الکفر محضاً وليقتصنّ منهم بجمیع المظالم حتّى أنّهما ليقتلان کلّ یوم ألف قتلة ویردان إلی ما شاء الله من عذابهما].

قال ﷺ: ثمّ یسیر المهدیّ إلی الکوفة، وینزل ما بین الکوفة والنجف، وعدد أصحابه فی ذلك الیوم ستّة وأربعون ألفاً من الملائكة وستّة آلاف من الجنّ، والنقباء ثلاثمائة وثلاثة عشر [رجلاً].

قال المفضّل: یا سیّدی، فكیف یكون دار الفاسقین الزوراء فی ذلك الزمان (الوقت خل)؟ قال: فی لعنة الله وسخطه وبطشه، تخربها الفتن، وترکها جماء^۲. فالویل لها ولمن بها کلّ الویل من الرايات الصفر ومن رايات المغرب ومن كلب الجزيرة ومن الرايات التي تسیر إلیها من کلّ قریب وبعید. والله لینزلنّ بها من صنوف العذاب ما لم ینزل بسائر الأمم المتمرّدة من أوّل الدهر إلی آخره، ولینزلنّ بها من العذاب^۳ ما لا عین رأّت

۱. در مصدر: (تحرّقهم).

۲. در مصدر: (وترکهم حمماً).

۳. عبارت «ما لم ینزل بسائر...» در مصدر نیست.

ولا أُذُن سمعت بمثله، ولا يكون طوفان أهلها إلا بالسيف. الويل عند ذلك لمن اتخذها مسكنًا؛ فإنَّ المقيم بها يشقى بمقامه^۱، والخارج منها برحمة الله؛

پس مهدی به جانب کوفه می‌رود و فرود می‌آید در میان کوفه و نجف و عدد اصحاب آن جناب در آن روز چهل و شش هزار از فرشتگان و شش هزار از جنیان و سیصد و سیزده نفر نقبایند.

مفضل گفت: ای آقای من! در آن وقت خانه فاسق‌ها، زوراء - یعنی: بغداد -، چگونه خواهد بود؟ فرمود: در لعنت خدا و خشم او و سخت‌گیری او خواهد بود. فتنه‌ها آن جا را خراب کند و باقی گذارد آن را در حالتی که صاف و هموار شده باشد. پس وای بر آن و بر کسی که در آن ساکن است، همه گونه وای از پرچم‌های زرد و از پرچم‌های مغرب و از سگ جزیره و از پرچم‌هایی که در آن جا بلند شود و بیاید از هر نزدیک و دوری. به ذات خدا قسم است که در آن جا فرود آید از هر گونه عذاب و شکنجه‌ای که بر سایر امت‌های پیش فرود نیامده باشد از کسانی که از حق تمرد کردند از اول روزگار تا آخر آن و هرآینه بر آن عذابی نازل شود البتّه البتّه که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد به مانند آن و نمی‌باشد مرگ بشتاب و سرعت برای اهل آن مگر به شمشیر. وای بر کسی که در آن زمان آن جا را برای خود مسکن گیرد؛ زیرا که مقام کننده در آن جا بواسطه ایستادن در آن جا به بدبختی افتد و بیرون رونده از آن جا در رحمت خدا باشد.

يا مفضل، لتنافس أهلها في الدنيا حتى يقال: إنها هي الدنيا، وإن دورها وقصورها هي الجنة، وإن نساءها هنَّ الحور العين، وإن ولدانها هم الولدان، وليظننَّ الناس أن الله لم يقسم رزق العباد إلا بها، وليظهنَّ فيها من الافتراء على الله ورسوله والحكم بغير كتابه ومن شهادات الزور وشرب الخمر وركوب الفسق والفجور وأكل السحت وسفك الدماء ما

۱. در مصدر: (فإنَّ المقيم بها لشقائه).

لا يكون في الدنيا إلا دونه، ثم ليخربنها الله - تبارك وتعالى - بتلك الفتن والرايات حتى ليمرّ عليها المارّ فيقول: ههنا كانت الزوراء؟

ای مفضل! هر آینه رغبت و میل کنند اهل آن جا به دنیا تا این که گفته شود که: دنیا آن جاست و خانه‌ها و قصرهای آن جا بهشت است و زن‌های آن جا حورالعین‌اند و پسران آن پسران بهشتی هستند و هر آینه گمان می‌کنند مردمان که قسمت نکرده است خدا روزی بندگان را مگر در آن جا و هر آینه آشکار می‌کنند در آن جا دروغ بستن بر خدا و رسول او را و حکم کردن به غیر حکم کتاب خدا و آشکار می‌کنند گواهی‌های دروغ و آشامیدن نوشابه‌های مست‌کننده و مرتکب شدن فسق و فجور و خوردن حرام و ریختن خون‌ها را و آن کارهای زشت و ناروایی که در دنیا نباشد مگر در آن جا. پس خراب و ویران می‌کند خدا آن جا را به این فتنه‌ها و پرچم‌ها تا اندازه‌ای که چون گذرنده‌ای از آن جا بگذرد بگوید: بغداد این جا بوده است؟

قال المفضل: ثم ماذا، يا سيدي؟ قال: ثم يخرج الحسنی [الفتی] الصبيح الذي من نحو الديلم يصيح بصوت له، فصيح: يا آل أحمد، أجيئوا الملهوف والمنادي من حول الضريح، فتجيبه كنوز الله بالطالقان. كنوز، وأي كنوز؟! ليست من فضة ولا من ذهب، بل هي رجال كزبر الحديد [كأني أنظر إليهم] على البراذين الشهب، بأيديهم الحراب. يتغاورون^۱ شوقاً إلى الحرب كما تغاور^۲ الذئاب. أميرهم رجل من تميم يقال له شعيب بن صالح، فيقبل الحسنی فيهم ووجهه كدائرة القمر. يروع^۳ الناس جمالاً أنفاً^۴، فيقفي على إثر الظلّمة. يأخذ سيفه للصغير والكبير والوضيع والعظيم،^۵ ثم يأتي تلك الرايات كلّها حتى يرد الكوفة

۱. در مصدر: (يتعاونون).

۲. در مصدر: (كما تتعاوى).

۳. در مصدر: (يروع).

۴. در مصدر: (أنيقاً).

۵. در مصدر: (والوضيع والرضيع).

(و لم يزل يقتل الظلمة حتى يرد الكوفة وقد صفا أكثر الناس خل الأرض خل)، فيجعله معقلاً، فيتصل به وبأصحابه خبر المهدي؛

مفضل گفت: پس چه می شود، ای آقای من؟ فرمود: پس بیرون می آید حسنی و آن جوان خوشرویی است که از طرف دیلم - که ظاهراً بلاد کوهستانی مازندران است - قیام می کند و به صدای فصیح فریاد می کند که: ای آل احمد! اجابت کنید دل سوخته ستم دیده را و ندا کننده از اطراف ضریح ندا کند. پس اجابت می کنند او را گنج های خدا که در طالقان هستند و چه گنج هایی که نه از نقره است و نه از طلا، بلکه آنها مردانی هستند مانند پاره های آهن که بر اسب های قوی که سیاهی آنها بر سفیدی آنها غالب است و در دست ایشان است حربه ها تاخت و تاز و فریاد می کنند مانند دویدن و فریاد کردن گرگان یا شیران شکاری. سر لشکر ایشان مردی است از قبیله تمیم که شعیب پسر صالح گفته می شود. پس حسنی رومی آورد در میان ایشان در حالتی که روی او مانند ماه شب چهاردهم است. به شگفت می آورد مردم را زیبایی و جمال و شتاب کردن او. پس دنبال می کند ستمکاران را و شمشیر خود را در دست می گیرد برای کوچک و بزرگ و مردمان پست و با عظمت. پس می آید با پرچم های خود به کوفه و پیوسته می کشد ستمکاران را تا وارد کوفه شود و بسیاری از زمین را صاف می کند و کوفه را پناهگاه خود قرار می دهد. پس خبر مهدی و اصحاب آن حضرت به او می رسد.

ويقولون: يابن رسول الله، من هذا المهدي الذي قد نزل بساحتنا؟ فيقول: أخرجوا بنا إليه حتى ننظر من هو وما يريده، وهو - والله - يعلم أنه المهدي وأنه ليعرفه ولم يُرد بذلك الأمر إلا ليعرف أصحابه من هو، فيخرج حسني، [في أمر عظيم بين يديه أربعة آلاف رجل وفي أعناقهم المصاحف وعلى ظهورهم المسوح الشعر، يقال لهم الزيدية، فيقبل حسني حتى ينزل بالقرب من المهدي، ثم يقول الرجل لأصحابه: اسألوا عن هذا الرجل: من هو وما يريده؟ فيخرج بعض أصحاب حسني إلى عسكر المهدي ويقول: يا أيها

العسکر الجمیل، من أنتم، حیّاکم الله؟ ومن صاحبکم هذا؟ وما تريدون؟ فيقول له أصحاب المهديّ: هذا وليّ الله مهديّ آل محمّد، ونحن أنصاره من الملائكة والإنس والجنّ، فيقول أصحاب الحسنیّ: يا سيّدنا، ما تسمع ما يقول هؤلاء في صاحبهم؟ فيقول الحسنیّ: خلّوا بيني وبين القوم، فأنا هل أتيت على هذا حتّى أنظر وينظروا؟ فيخرج الحسنیّ من عسكره ويخرج المهديّ ﷺ ويقفان بين العسکرين [فيقول: إن كنت مهديّ آل محمّد، فأين هراوة جدّك رسول الله ﷺ وخاتمه وبردته ودرعه الفاضل وعمامته السحاب وفرسه اليربوع^۱ وناقته العضباء وبغلته الدلدل وتاجه [السنیّ] وحماره اليعفور ونجيبة البراق ومصحف أمير المؤمنين الذي جمعه جدّك أمير المؤمنين بغير تبديل ولا تغيير؟ قال: فيحضر المهديّ السفط الذي فيه جميع ما طلبه^۲؛

و می گویند: ای پسر رسول خدا! کیست این مهدی که در ناحیه ما فرود آمده؟ پس می گوید: بیرون بیاید با ما تا به نزد او رویم، ببینیم کیست او و چه می گوید - و یا چه می خواهد - و او - یعنی: حسنی - به ذات خدا قسم است که می داند او مهدی است و می شناسد او را و اراده نمی کند از این کار مگر برای این که بشناساند به یاران خود که آن حضرت کیست. پس بیرون می آید حسنی و می گوید: اگر تو مهدی آل محمّدی، کو چوبدستی جدّت رسول خدا ﷺ و انگشتر او و بُرد او و زره او که فاضل نام دارد و عمامه او که سحاب نام دارد و اسب او که یربوع نام دارد و ناقه او که عضبا - به عین بی نقطه - نام دارد و استر او که دلدل نام دارد و تاج او و خر او که یعفور نام دارد و نجیب او که بُراق نام دارد و قرآنی که آن را امیرالمؤمنین جدّت جمع کرده بدون تبدیلی و تغییری؟ فرمود: پس حاضر می کند مهدی سفطی^۳ را که در آن است همه آن چیزهایی که حسنی طلب کرده است.

۱. در مصدر: (البرقوع).

۲. عبارت «قال: فيحضر...» در مصدر نیست.

۳. سَفَط: جامه دان که از برگ یا شاخه درخت بافته باشند، سبد، زنبیل، صندوقچه، جعبه.

قال المفضل: يا سيدي، وهذا كله في السفط؟ قال: إي والله، في السفط، يا مفضل. وتركات جميع النبيين حتى عصا آدم وآلة نوح وتركة هود وصالح ومجمع إبراهيم وصاع يوسف ومكيال شعيب وميزانه وعصا موسى والتابوت الذي فيه بقية ممّا ترك آل موسى وآل هارون تحمله الملائكة ودرع داود وعصا رسول الله^١ وخاتم سليمان وتاجه ورحل^٢ عيسى وميراث النبيين والمرسلين في ذلك السفط، فيقول الحسني: حسبي يابن رسول الله بعض ما قد رأيت، والذي أسألك أن تعزز^٣ هراوة رسول الله وجدك^٤، وهو لا يريد بذلك إلا أن يرى أصحابه فضل المهدي^٥ حتى يطيعوه ويتأفوه، وتعززها في هذا الحجر الصلد^٦، وتسال الله أن ينبتها فيه، وهؤلاء ينظرون، فيخرج المهدي جميع ما طلبه منه ويأخذ المهدي الهراوة بيده وعرزها^٧ في الحجر، فتبت [فيه] وتعلو وتفرع وتورق، حتى تظل عسكر المهدي وعسكر الحسني، فيقول الحسني: الله اكبر! مدّ يدك - يابن رسول الله - حتى نبايعك [فيمدّ يده]، فيبايعه وبيايعه سائر العسكر إلا أربعين ألفاً^٨ أصحاب المصاحف [والمسوح الشعر] المعروفين بالزيدية، فإنهم يقولون: ما هذا إلا سحر عظيم، فيختلط العسكران، فيقبل المهدي على الطائفة المنحرفة، فيعظهم ويدعوهم^٩ ثلاثة أيام، فلا يزدادون إلا طغياناً وكفراً، فيأمر بقتلهم فيقتلون جميعاً، ثم يقول لأصحابه: لا تأخذوا المصاحف ودعوها^{١٠} تكون عليهم حسرة كما بدلوها وغيروها وحرّفوها ولم يعملوا بما فيها؛ مفضل گفت: ای آقای من! همه اینها در سفط است؟ فرمود: آری، به ذات خدا

١. در مصدر: (وعصاته).

٢. در مصدر: (إنجيل).

٣. در مصدر: (أن تغرس).

٤. در مصدر: (الحجر الصفا).

٥. در مصدر: (ويغرسها).

٦. در مصدر: (إلا الأربعة آلاف).

٧. در مصدر: (ويدعوهم).

٨. در مصدر: (فيأمر بقتلهم كأنني أنظر إليهم وقد ذهبوا على مصاحفهم وتمرغوا بدمانهم، فيقبل بعض أصحاب المهدي لأخذ تلك المصاحف، فيقول لهم المهدي: دعوها).

قسم در سفت است، ای مفضل! و متروکات همه پیغمبران حتی عصای آدم و آلت نجاری نوح و ترکه هود و صالح و مجمع ابراهیم و صاع یوسف و پیمان و ترازوی شعیب و عصای موسی و صندوقی که در آن است باقی مانده آنچه که باقی گذاردند خانواده موسی و خانواده هارون که فرشتگان آن را برمی دارند و زره داود و عصای رسول خدا ﷺ و مهر سلیمان و تاج او و راحله عیسی و میراث همه پیغمبران و مرسلین در این سفت است.

پس حسنی می گوید: بس است مرا - ای پسر رسول خدا! - بعضی از اینها را که دیدم و آنچه که از تو می خواهم این است که بکاری چوبدستی جدت رسول خدا را و از این کلام مقصودی ندارد جز این که فضل مهدی را به یاران خود بنماید تا او را اطاعت کنند و با او الفت گیرند. عرض می کند: بکار آن را در این سنگ سخت و از خدا بخواه که آن را برویاند و این جماعت ببینند. پس بیرون می آورد مهدی جمیع آنچه را که حسنی از او مطالبه کرده و می گیرد مهدی چوبدستی را به دست خود و می کارد در سنگ. پس می روید و بلند می شود و شاخه و برگ می آورد تا این که سایه می اندازد بر سر تمام لشکر مهدی و لشکر حسنی. پس حسنی می گوید: الله اکبر! دست خود را دراز کن - ای پسر رسول خدا! - تا با تو بیعت کنیم. پس با آن حضرت بیعت می کند و لشکر او هم همه با او بیعت می کنند مگر چهل هزار نفر از آنها که همه قرآن با خود دارند و همه زیدی مذهب شناخته شده اند؛ زیرا که می گویند: نیست اینها مگر جادوگری بزرگی. پس دو لشکر با هم مختلط می شوند. پس رو می کند مهدی به این طایفه کج رفتار و آنها را موعظه می کند و دعوت به حق می نماید تا سه روز. آنها نمی پذیرند و زیاد نمی کنند مگر سرکشی و کفر را. پس حضرت امر به کشتن ایشان می کند و همه آنها را می کشتند. پس حضرت به یاران خود می فرماید که: قرآنها را از ایشان دور نکنید و بگذارید با ایشان باشد تا حسرتی باشد برای ایشان همچنان که آن را تغییر دادند و تبدیل کردند و تحریف نمودند و عمل نکردند به آنچه که در آن است.

قال المفضل: يا مولاي، ثم ماذا يصنع المهدي؟ قال: يثور سراياه إلى السفيناني إلى دمشق^۱، فيأخذونه فيذبحونه على الصخرة، ثم يظهر الحسين في اثني عشر ألف صدّيق واثنين وسبعين رجلاً من أصحابه يوم كربلا. فيا لك عندها من كربة زهراء ورجعة بيضاء. ثم يخرج الصدّيق الأكبر أمير المؤمنين، ويُنصب له القبة البيضاء على النجف، وتقام أركانها. ركن بالنجف^۲، وركن بهجر، وركن بصنعاء [اليمن]، وركن بأرض طيبة، وهي مدينة الرسول. لكأني أنظر بمصايحها^۳ تشرق في السماء والأرض كأضوا من الشمس والقمر. فعندها تبلى السرائر، ﴿تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ﴾^۴، ثم يظهر السيّد الأكبر محمد رسول الله في أنصاره والمهاجرين إليه ومن آمن به وصدّقه واستشهد معه، ويحضر مكذّبوه والشاكون فيه والمكفرون له والقائلون فيه: إنه ساحر وكاهن ومجنون ومعلم وشاعر وناطق عن الهوى، ومن حاربه وقاتله، حتى يقتص منهم بالحق ويجازوا بأفعالهم منذ وقت رسول الله إلى وقت ظهور المهدي مع إمام إمام ووقت وقت، ويحقّ تأويل هذه الآية: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ * وَنُتِمِّكُنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ﴾^۵؛

مفضل گفت: ای مولای من! پس از آن چه می کند مهدی؟ فرمود آن حضرت: برمی انگیزاند لشکر خود را به طرف سفینانی به جانب دمشق. پس او را می گیرند و بالای صخره سنگی سر می برند. پس از آن ظاهر می شود حسین با دوازده هزار صدّیق و هفتاد و دو نفر اصحاب او که در كربلا بودند و شهید شدند. در آن وقت

۱. در مصدر: (إلى السفيناني بدمشق).

۲. عبارت «ركن بالنجف» در مصدر نیست.

۳. در مصدر: (أنظر إليها ومصايحها).

۴. سورة حج، آية ۲.

۵. سورة قصص، آية ۵-۶.

تعجب خواهی کرد از برگشتنی درخشنده و بازگشتی چون آفتاب تابنده .
 پس بیرون می آید صدیق اکبر امیر مؤمنان علیه السلام و نصب کرده می شود برای او قبّه
 سفیدی بالای نجف و برپا می ایستد رکن های آن. یک رکن آن در نجف است و یک
 رکن آن در هَجْر است - و آن شهری است در یمن که میان آن و عَثْر از طرف یمن یک
 شبانه روز راه است و هجر اسمی است برای همه زمین بحرین - و یک رکن آن به
 صنعای یمن است و یک رکن آن به زمین مدینه پیغمبر صلی الله علیه و آله است. گویا می بینم
 چراغ های آن را که تابان است در آسمان و زمین تابنده تر از آفتاب و ماه. در آن وقت
 ظاهر می شود آنچه در باطن و سریره های مردم است و غافل می شود هر زن
 شیردهنده ای از آنچه که شیر داده و می گذارد هر صاحب حملی حمل خود را و
 می بینی مردمان را به حالت مست ها در حالتی که مست نیستند، ولیکن عذاب خدا
 سخت است ﴿. پس ظاهر می شود آقای بزرگ تر از همه آقایان جهانیان محمد
 رسول خدا صلی الله علیه و آله با یاران خود و کسانی که هجرت کردند به سوی او و کسانی که به او
 ایمان آورده اند و تصدیق کرده اند رسالت او را و کسانی که با او بوده و شهید شدند و
 حاضر کرده شوند تکذیب کنندگان او و آنهایی که گویندگان بودند در حق او که: آن
 حضرت ساحر و کاهن و جن زده و تعلیم داده شده و شاعر و گوینده از روی هوای
 نفس است و کسانی که با او جنگ و قتال کردند، تا این که قصاص کند از ایشان به
 راستی و درستی و پاداش داده شوند به کارهایشان از وقت ظهور و بعثت
 رسول خدا صلی الله علیه و آله تا وقت ظهور مهدی علیه السلام در هر وقتی و با هر امامی. در آن وقت راست
 و درست شود تأویل آیه شریفه ای که فرموده است: ﴿ و می خواهیم این که منت
 گذاریم بر کسانی که ضعیف و ناتوان شده بودند در روی زمین و قرار دهیم ایشان را
 پیشوایان روی زمین و بگردانیم ایشان را وارث های علم و قدرت و صفات خود و
 تمکین دهیم مر ایشان را در روی زمین و بنماییم فرعون و هامان و لشکریان ایشان را
 از آن پیشوایان از آنچه که می ترسیدند ﴿.

قال المفضل: قلت: يا سيدي، من هاما و فرعون؟ قال: فلان و فلان. يُنشران و يُحييان^۱. قال المفضل: قلت: يا سيدي، فرسول الله و أمير المؤمنين أين يكونان؟ فقال: إن رسول الله و أمير المؤمنين لا بد أن يطأ الأرض. إي والله، حتى ما وراء قاف^۲. إي والله، و ما في الظلمات و ما في قعر البحار، حتى لا يبقى موضع قدم إلا و طأه و أقام فيه الدين الواصب لله.

لكاتي - يا مفضل - أنظر إلينا معاشر الأئمة و نحن بين يدي جدنا رسول الله ﷺ، نشكوا إليه ما نزل بنا من الأمة بعده و ما نالنا من التكذيب و الرد علينا و سبنا و لعنتنا و تخويفنا بالقتل و قصد طواغيتهم الولاية لأموهم [إيانا] من دون الأمة، و ترحيلنا عن حرمة إلى ديار ملكهم و قتلهم إيانا بالسّم و الحبس [و بالكيد العظيم].

فبيكي رسول الله ﷺ و يقول: يا بني، ما نزل بكم إلا ما نزل بجدكم قبلكم، و لو علمت طواغيتهم و وولاتهم أن الحقّ و الهدى و الإيمان و الوصيّة و الإمامة في غيركم لطلبوه؛

مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! هاما و فرعون کیان اند؟ فرمود: فلان و فلان - یعنی: اول و دوم - که بیرون آورده می شوند و زنده کرده می شوند. گفت مفضل: گفتم: ای آقای من! پس رسول خدا و امیرالمؤمنین در کجا می باشند؟ فرمود: ناچار است از این که رسول خدا و امیرالمؤمنین پا بزنند در روی زمین. آری به ذات خدا قسم است حتی آن که در پشت کوه قاف هم بروند. آری والله، و جاهایی که در ظلمات و ته دریاهاست می روند، تا آن که نماند جایی که قدم در آن جا نگذارند و دین ثابت حق را در آن جا برپا نکنند.

ای مفضل! گویا من می بینم ما گروه ائمه را که در برابر جد ما رسول خدا ﷺ شکایت می کنیم به سوی او از آنچه که بر ما وارد شده بعد از رحلت او و تکذیب هایی که از ما کردند و رد کردن آنها بر ما و دشنام دادن بر ما و لعن کردن بر ما و ترسانیدن ما از کشتن و قصد کردن والی ها و حاکم هایی که به منزله بت های ایشان بودند کارهای

۱. این سطر در مصدر نیامده است.

۲. در مصدر: (أن يطأ الأرض والله حتى يورثها).

خودشان را، نہ برای خیرخواہی امت، بہ کوچ دادن ما از حرم پیغمبر بہ مرکزہای ریاست و حکومت خود و کشتن ایشان ما را بہ زہر دادن و زندانی کردن۔
پس گریہ می کند رسول خدا ﷺ و می فرماید: ای پسران من! وارد نشدہ است بر شما مگر آنچه کہ بہ جدّ شما وارد شدہ پیش از شما و اگر می دانستند بت های ایشان و الیان امور ایشان کہ حقّ و ہدایت و ایمان و وصیت و امامت در غیر آل محمّد است، ہر آیینہ طلب می کردند او را۔

قال ﷺ: ثمّ تبتدئ فاطمة رضی اللہ عنہا تشکو ما نالها من ابي بکر وعمر من أخذ فذك منها، ومشيها إليهم في مجمع المهاجرين والأنصار، وخطابها لأبي بکر في أمر فذك، وما ردّ عليها من قوله: إنّ الأنبياء لا تورثوا، واحتجاجها عليه بقول الله - عزّ وجلّ - في قصّة زكريّا ويحيى: ﴿ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا ﴾ يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا^۱ وقوله في قصّة داود وسليمان: ﴿ وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ ﴾^۲ وقول عمر لها: هاتي صحيفتك التي ذكرت أنّ أباك رسول الله كتبها لك على فذك، وإخراجها الصحيفة، وأخذ عمر إياها منها، ونشره إياها على رؤوس الأشهاد من قريش والمهاجرين والأنصار وسائر العرب، وتقله فيها، وعركه لها، وتمزيقه إياها، وبكائها ورجوعها إلى قبر أبيها ﷺ باكية حزينة تمشي على الرمضاء، قد أقلقتها واستغاثتها بالله وبأبيها رسول الله ﷺ، وتمثلها بقول رقية بنت صفية:

لو كنت شاهدا لم تكثر الخطب	قد كان بعدك أنباء وهنثبة ^۳
واختلّ أهلك فاشهدهم وقد لعبوا ^۴	إنّا فقدناك فقد الأرض وابلها
لنا نأيت و حالت دونك العجب ^۵	أبدى رجال لنا فحوى صدورهم

۱. سورة مريم، آیه ۵-۶.

۲. سورة نمل، آیه ۱۶.

۳. در مصدر: (وهنثمة).

۴. در مصدر: (واختلّ أهلك واختلّت بها الريب).

۵. در مصدر: (أبدى رجال لنا ما في صدورهم * عند الإله عن الأدين مقرب).

وزاد في الهداية:

قد كان جبريل بالآيات يونسنا
 فغاب عنا فكل الخير محتجب
 تهضمتنا رجال واستخف بنا
 لما مضيت وحالت دونك اللشب
 يا سيدي يا رسول الله لو نظرت
 عيناك ما فعلت في آلك الصحب
 وكل قوم لهم قربي ومنزلة
 عند الإله على الأذنين مقرب
 يا ليت قبلك كان الموت حل بنا
 أما أناس ففازوا بالذي طلبوا^١

وتقص عليه قصة أبوبكر وإنفاذه خالد بن الوليد وقنذ وعمر بن الخطاب وجمع معهم وإخراج أمير المؤمنين عليه السلام من بيته إلى البيعة في سقيفة بني ساعدة واشتغال أمير المؤمنين عليه السلام بوفات رسول الله صلى الله عليه وآله، وضم أزواجه وتعزيتهم^٢، وجمع القرآن وتأليفه، وقضاء دينه، وإنجاز عداته، وهي ثمانون ألف درهم، باع فيها تليده وطارفه، وقضاها عن رسول الله صلى الله عليه وآله، وقول عمر [له]: اخرج - يا علي - إلى ما اجتمع عليه المسلمون من البيعة لأبي بكر، فما لك عما اجتمعوا به. فإن لم تفعل فقتلناك، وقول فضة جارية فاطمة عليها السلام: إن أمير المؤمنين عليه السلام عنكم مشغول، والحق له لو أنصفتموه واتقيتم الله ورسوله، وسب عمر لها، وجمعهم الحطب الجزل على الباب لإحراق أمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين وزينب وكلثوم^٣، وإضرارهم النار على الباب، وخروج فاطمة عليها السلام إليهم وخطابها لهم من وراء الباب، وقولها: ويحك يا عمر، ما هذه الجرأة على الله ورسوله؟ أفتريد أن تقطع نسله من الدنيا وبقية^٤ وتطفي نور الله، والله متم نوره؟ وانتهاره لها، وقوله: كفي - يا فاطمة - فليس محمد حاضراً ولا الملائكة^٥ تأتيه بالأمر والنهي والوحي من عند الله، وما

١. چهار بيت قبلي در هدایه موجود نیامده و این بیت نیز به صورت:

یا لیت بعدک کان الموت حل بنا أملوا أناس ففازوا بالذي طلبوا

آمده است.

٢. در مصدر: (وتعزيتهم).

٣. در مصدر: (ورقیة وأم کلثوم وفضة).

٤. در مصدر: (وتفنيه).

٥. در مصدر: (فلو أن محمداً حاضر وملائكة).

عليّ إلا كأحد من المسلمين، فاخترني إن شئت خروجه لبيعة أبي بكر أو إحراقكم [بالنار] جميعاً، وقولها [له]: يا شقي، يا عدوي^١، هذا رسول الله لم تبل له جبين في قبره، ولا مس الثرى أكفانه.

ثم قالت وهي باكية: اللهم إليك أتكو فقد نبّيك ورسولك وصفيك، وارتداد أمتة علينا، ومنعهم إيانا حقنا الذي جعلته لنا في كتابك المنزل على نبّيك ولسانه، وانتهاز عمر وخالد بن الوليد لها، وقوله: دعي عنك - يا فاطمة - حماقات النساء، فلم يكن الله ليجمع لكم النبوة والخلافة، وأخذ النار في خشب الباب، وإدخال قنغذ - لعنه الله - يده يريد فتح الباب، وضرب عمر لها بسوط أبي بكر على عضدها حتى صار كالدملج الأسود المحترق، وأنيبها من ذلك، وبكائها، وركز عمر برجله الباب حتى أصاب الباب بطنها، وهي حامل بمحسن بستة أشهر، وإسقاطها إيّاه، وصرختها عند رجوع الباب عليها، وهجوم عمر وقنغذ وخالد بن الوليد، وصفقة عمر [علي] خذها حتى بدا قرطها من تحت خمارها [فانتشر]، وهي تجهر بالبكاء وتقول: وا أبتاه، وا رسول الله، ابنتك فاطمة تكذب وتضرب ويقتل جنين في بطنها.

ويلكم. يا أبتاه، قد كشف ما كنت أصونه من نسيم الهواء^٢ أن يصل إليه من فوق الخمار، وضربها بيدها إلى الخمار لتكشفه وترفع ناصيتها إلى السماء تستعدي إلى الله وخروج أمير المؤمنين عليه السلام من داخل البيت محمّر العينين والودجين^٣ حاسراً حتى ألقى ملاءة^٤ عليها، وضّمها إلى صدره، وقوله لها: يا بنت رسول الله، قد علمت أن أباك بُعث رحمة للعالمين. فالله الله أن تكشفني خمارك وترفعي ناصيتك. فوالله - يا فاطمة - إن فعلت ذلك، لأبقى الله على الأرض من يشهد أن محمّداً رسول الله ولا موسى ولا عيسى ولا إبراهيم ولا نوح ولا داود^٥

١. در مصدر: (يا شقيّ عدويّ).

٢. در مصدر: (من ضيم الهوان).

٣. در مصدر: (محمّر العينين دائر الحدقتين).

٤. در مصدر: (ملاءته).

٥. در مصدر: (ولا آدم).

ولا دابة تمشي على [وجه] الأرض ولا طائر يطير في السماء إلا أهلكه الله، ثم قال: يابن الخطاب، لك الويل وكلّ الويل [بالكيل] من يومك هذا وما بعده وما يليه. اخرج قبل أن أشهر سيفي؛ فإنتي غابر الأمة، فخرج عمر و خالد و قنقذ و عبد الرحمن بن أبي بكر، فصاروا من خارج الدار، وصاح أمير المؤمنين عليه السلام لفضة: يا فضة، إليك مولاتك، فاقبلي منها ما تقبله النساء، وقد جاءتها المخاض من الرفسة، وردت الباب، فأسقطت مُحسناً [عليه قتيلاً]، وعرفت أمير المؤمنين عليه السلام، فقال لها: والله - يا فضة -، لقد عرفه رسول الله وعرفت وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام بهذا اليوم وهذا الفعل ونحن في نور الأظلة كنا أنواراً عن عرش، فواريه في قعر البيت؛ فإنه لاحق بجده رسول الله ويشكو إليه؛^۱

امير المؤمنين عليه السلام فرمود: پس ابتدا می کند فاطمه علیها السلام به شکایت کردن و شکایت می کند آنچه را که به او رسیده از ابوبکر و عمر از گرفتن فدک از او و رفتن آن بزرگوار به نزد ایشان در میان جمعیت مهاجرین و انصار و خطاب کردن او به ابوبکر در امر فدک و آنچه را که در جواب او گفت از گفته خود که: پیغمبران ارشی از خود باقی نمی گذارند و احتجاج کردن آن حضرت بر او به گفته خدای - عزوجل - در قصه زکریا و یحیی که زکریا گفت: ﴿خدایا! ببخش برای من از نزد خود ولی ای را که ارث مرا ببرد و ارث آل یعقوب را ببرد و او را خشنود گردان﴾ و فرموده او در قصه داود و سلیمان که: ﴿وارث شد سلیمان داود را﴾ و گفتن عمر به او که: بیاور نوشته ای را که می گویی از پدر خود رسول خدا داری که نوشته است برای تو که فدک را به تو داده و بیرون آوردن آن حضرت نامه خود را و گرفتن و باز کردن عمر آن را در میان جمعیتی که شاهد و حاضر بودند از قریش و مهاجرین و انصار و سایر عرب و آب دهان در آن نوشته انداختن عمر و در هم مالیدن و پاره کردن آن و گریه کردن فاطمه و باز گردیدن آن حضرت به سوی قبر پدر بزرگوار خود با چشم گریان و حالت حزن و اندوه می رفت

۱. الهدایة الکبری، ص ۳۹۲-۴۰۸، و نیز ر.ک: مختصر بصائر الدرجات، ص ۱۷۹-۱۹۲؛ بحار الأنوار،

ج ۵۳، ص ۱-۱۹؛ إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۷۹ و ج ۲، ص ۲۲۰-۲۳۳؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۰۸-۳۰۹.

بالای ریگ‌های گرم سوزان که به قلق و اضطراب انداخته بود او را و استغاثه می‌کرد به خدا و به پدرش رسول خدا ﷺ و به شعرهایی که رقیه دختر صفیه گفته بود تمثیل می‌جست که مضمون آن شعرها این است: بعد از رفتن تو خبرها و فتنه و آشوب بسیار روی داد که اگر حاضر می‌بودی اینها نمی‌بود. از میان ما ناپدید شدی مانند ناپدید کردن زمین باران خود را و اهل بیت تو مختل و پریشان شدند. شاهد و گواه باش که آنها را به بازی گرفتند مردانی چند از امت تو. ظاهر کردند کینه‌های سینه‌های خود را پس از رفتن تو از میان ایشان و پنهان شدن تو. جبرئیل به آوردن آیات قرآنی همیشه مونس ما بود. تو ناپیدا شدی و همه خیرها از ما پوشیده شد. گروهی بر ما ترش رویی کردند و بعد از رفتن تو ما را سبک و خوار شمردند و زمین را بر ما تنگ گرفتند.

ای آقای من! ای رسول خدا! اگر می‌دید چشم‌های تو که چه کردند در حق اهل بیت تو. هر گروهی که برای ایشان در نزد خدا قرب و منزلتی بوده، بیگانگان آنها را احترام می‌کردند به غیر از ما. ای کاش پیش از رحلت تو ما مرده بودیم! اما جمعی از مردمان به آنچه در طلب آن بودند رسیدند و رستگار شدند.

و قصه می‌کند بر آن حضرت قصه ابوبکر و فرستادن او خالد بن ولید و قنفذ و عمر بن الخطاب و جماعتی را که با ایشان بودند و بیرون آوردن امیرالمؤمنین را از خانه او برای بیعت گرفتن در سقیفه بنی ساعده و مشغول بودن امیرالمؤمنین ﷺ به وفات رسول خدا ﷺ و جمع کردن زن‌های او و تعزیت گفتن به آنها و جمع کردن قرآن و تألیف آن و ادا کردن قرض پیغمبر و وفا کردن به وعده‌های او و قرض پیغمبر هشتاد هزار درهم بود که دو مزرعه خود تلید و طارف را فروخت و قرض پیغمبر را داد و گفتن عمر که: بیرون بیا- یا علی!- برای بیعت کردن همان طوری که مسلمانان بر آن بیعت کردند با ابوبکر. پس چه می‌گویی؟ یا بیعت کن و اگر نه تو را می‌کشیم و گفتن فضه، کنیز فاطمه ﷺ، که: «امیرالمؤمنین ﷺ از شما مشغول است و حق خلافت با اوست، اگر انصاف بدهید او را و بترسید از خدا و رسول او!» و دشنام دادن عمر فضه

را و جمع کردن ایشان همیزم بسیاری را بر در خانه برای سوزانیدن امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و زینب و کلثوم رضی الله عنهم و آتش زدن در خانه را و بیرون آمدن فاطمه رضی الله عنها به سوی ایشان و خطاب کردن به ایشان از پشت در و گفتن او که: وای بر تو، ای عمر! این چه جرأتی است که بر خدا و رسول او کرده‌ای؟ آیا می‌خواهی نسل او را از دنیا قطع کنی و باقی ماندگان او را نابود کنی و نور خدا را خاموش کنی؟ و آزردن عمر زهرا را و گفتن عمر به او که: بازدار خود را، ای فاطمه! محمد حاضر نیست و ملائکه دیگر به نزد او نمی‌آیند که امر و نهی و وحی از جانب خدا بیآورند و علی نیست مگر مانند یکی از مسلمانان. پس اختیار کن یکی از این دو چیز را: اگر می‌خواهی، علی بیرون بیاید برای بیعت کردن با ابوبکر و اگر نه همه شما را می‌سوزانیم.

و گفتن او که: ای بدبخت عدوی! هنوز تری پیشانی پیغمبر در قبرش خشک نشده و خاک کفن‌های او را مس نکرده. پس فرمود فاطمه در حالی که گریه می‌کرد: خدایا! به سوی تو شکایت می‌کنم از نایاب شدن پیغمبرت و فرستاده شده‌ات و برگزیده‌ات و از دین خود برگشتن امت او و قیام کردن ایشان به اذیت و آزار کردن به ما و غصب کردن ایشان حق ما را و منع کردن ایشان از ما حق ما را که تو برای ما قرار دادی در کتابی که فرستادی برای پیغمبرت و به زبان او.

و آزردن عمر خالد بن ولید را که آزار کند فاطمه را و گفتن عمر فاطمه را که: «نادانی‌های زنان را به کنار بگذار. خدا نبوت و خلافت را برای شما جمع نکرده است» و آتش گرفتن درب خانه و داخل کردن قنقد دست خود را برای باز کردن در و تازیانه زدن عمر فاطمه را به تازیانه ابوبکر بر بازوی او تا این که مانند بازو بند سیاه سوخته شده بازوی آن حضرت برآمدگی پیدا کرد و بلند شدن فریاد و ناله آن حضرت در اثر ضرب تازیانه و گریه کردن او و لگد زدن عمر به پای خود بر در بطوری که بر شکم فاطمه رسید در حالی که شش ماهه به محسن حامل بود و سقط کردن او محسن را و فریاد زدن او نزد در خانه وقتی که در بر روی او برگشت و هجوم آوردن عمر

و قنفذ و خالد بن ولید و سیلی زدن عمر بر روی فاطمه بنحوی که گوشواره‌های او از زیر مقنعه و سرپوش او ظاهر شد و به صدای بلند گریه کرد و گفت: «ای بابا! ای رسول خدا! دخترت فاطمه تکذیب کرده و زده می‌شود و طفلی که در شکم دارد کشته می‌شود. وای بر شما! ای بابا! آنچه را که من از نسیم هوا حفظ می‌کردم - یعنی: صورتم - را که هوا به آن نرسد از بالای مقنعه و چادر کشف کرده شد» و دست زدن او به مقنعه خود که از سر بردارد و رو به آسمان کند و نفرین کند و از خدا طلب یاری کند و بیرون آمدن امیرالمؤمنین علیه السلام از داخل خانه با چشم‌های سرخ شده و رگ‌های قرمز شده سر برهنه و انداختن چادر روی سر فاطمه و چسبانیدن او را به سینه خود و گفتن به او که: ای دختر پیغمبر خدا! تو دانسته‌ای که پدرت برانگیخته شد به رسالت که رحمت باشد برای جهانیان. پس برای خدا، برای خدا، مبادا سر برهنه کنی و سر بلند کنی برای نفرین کردن. به ذات خدا قسم است که اگر این کار را بکنی، باقی نمی‌گذارد خدا بر روی زمین کسی را که شهادت دهد به این که محمد رسول خداست و نه کسی که شهادت دهد به رسالت موسی و عیسی و ابراهیم و نوح و داود و باقی نمی‌گذارد جنبنده‌ای را که بر روی زمین راه رود و نه مرغی را که در هوا پرواز کند مگر آن که آنها را هلاک و نابود می‌کند. پس فرمود: ای پسر خطاب! همه عذاب‌ها بر تو باد برای کاری که امروز از تو سرزد و بعد از این روز و بعد از آن از تو سرزند. از خانه بیرون رو پیش از این که شمشیر بکشم. بدرستی که من باقی مانده این امتم. پس بیرون رفت عمر و خالد بن ولید و قنفذ و عبدالرحمن پسر ابوبکر و پشت در ایستادند و امیرالمؤمنین علیه السلام فضّه را صدا زد و فرمود: ای فضّه! دریاب فاطمه را و بپذیر از او آنچه را که زن‌ها می‌پذیرند، که درد زاییدن به او دست داده از ضرب لگد و برگشتن در بر روی او؛ زیرا که محسن سقط شد و حال خود را به امیرالمؤمنین علیه السلام شناسانید. پس آن حضرت به فضّه فرمود: به ذات خدا قسم است - ای فضّه! - سقط شدن محسن را رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانست و فاطمه و حسن و حسین هم چنین روز را می‌دانستند و از

این کار خبر داشتند از وقتی که ما در عالم نور اظله عرش نورهایی بودیم از جانب راست عرش. پس محسن را دفن و پنهان کن در گودی و ته خانه؛ زیرا که او ملحق شونده است به جد خود رسول خدا و شکایت می کند به سوی او.

مؤلف حقیر گوید: خدا را شاهد می گیرم که در حال نوشتن این قضیه جانسوز و مصیبت دل گداز چنان عنان اختیار را از دست دادم که قلم از حرکت افتاد و اشک چشم مجال تحریر را از دستم گرفت و قطرات اشک از دیده هایم جاری و رخساره صفحه کتاب را سیاه کرد که ناچار به عوض کردن صفحه شدم و به چشم دل پریشانی حال مولایم امیر مؤمنان علیه السلام را در آن حال در نظر گرفتم و به خاطر آوردم قسمتی از سخنان آن بزرگوار را که در هنگام بردن آن حضرت از خانه بیرون و توقیف کردن آن جناب انشا فرمود که کاشف از عظمت مصیبت و اندوه حضرت بوده. سزاوار دیدم هرچند از موضوع این کتاب خارج است، چون نسخه آن در دسترس عامه نیست - بواسطه نایاب بودن کتابی که این سخنان را در آن نقل کرده و نسخه آن مخطوط و منحصر به فرد است -، در این جا نقل کنم. نگارنده در سال یک هزار و سیصد و چهل و هفت هجری که در نجف اشرف اقامت داشتم و در ظل توجهات استاد اعظم و پدر روحانی معظم، شیخ اجازه خود، آیه الله عظمی حضرت آقای سید ابوالحسن موسوی اصفهانی، صاحب کتاب وسیلة النجاة، در منزل شخصی ایشان مورد الطاف و مشمول عنایات خاصه ایشان بودم - اعلی الله مقامه الشریف -، بر حسب امر مبارک آن مرحوم مأمور شدم که فهرست کتب کتابخانه شوستری ها را نوشته و مرتب به صورت کتابی بنویسم. در ضمن بازدید کتب بر خوردم به نسخه کتابی خطی به نام کتاب [الد] صوارم الحاسمة فی تاریخ أحوالات الزهراء فاطمة که تألیف محمدالرضا بن ابی القاسم بن فتح الله بن نجم الدین الحسینی الکمالی الاسترآبادی بود و این کلمات را در آن کتاب یافتم که از کتاب کشف اللآلی شیخ ابن العرنس نقل کرده بود. چون در کتاب های دیگر ندیده بودم، آن را استنساخ کردم. اکنون عین عبارت آن را بدون زیاد و کم در این کتاب از خود به یادگار می گذارم.

قال: لَمَّا أوقف عليّ ﷺ، تكلم، فقال: أيتها الغدرة الفجرة، والنظفة القذرة المذرة، والبهيمة السائمة، نهضتم على أقدامكم، وشمرتم للضلال عن ساعدكم. تبغون بذلك النفاق، وتحببون مراقبة الجهل والشقاق. أظننتم أن سيوفكم ماضية، ونفوسكم واعية؟ ألا ساء ما قدمتم أنفسكم. أيتها الأوقه المتشثتة بعد اجتماعها والملحده بعد انتقاعها، وأنتم غير مراقبين، ولا من الله بخائفين. أجل، والله ذلك أمر أبرزته ضمائركم، وأضربت عن محضه خبث سرائركم، فاستبقوا أنتم الجذل بالباطل فتندموا، ونستبق نحن الحق فيهدينا ربنا سواء السبيل، ويُنجز لنا ما وعدنا من الصبر الجميل، وما ربك بظلامٍ للعبيد، فدحضاً دحضاً وشوهة شوهة لنفوسكم التي رغبت بدنيا. طال ما حذرکم رسول الله عنها، فعلقتم بأطراف قطيعتها، ورجعتم متسالمين دون جديعتها. زهدت نفوسكم الأمانة في الآخرة الباقية، ورغبت نفوسنا في ما زهدتم فيه، والموعود قريب، والرب نعم الحاكم. فاستعدوا للمسألة جواباً، ولظلمكم لنا أهل البيت احتساباً. أو تُضرب الزهراء نهرأ، ويؤخذ منا حقنا قهراً وجبراً، فلا نصير ولا مجير، ولا مسعد ولا منجد؟ فليت ابن أبي طالب مات قبل يومه، فلا يرى الكفرة الفجرة قد ازدحموا على ظلم الظاهرة البرة. فتبأ تبأً وسحقاً سحقاً! ذلك أمر إلى الله مرجعه، وإلى رسول الله مدفعه، فقد عزّ على ابن أبي طالب أن يُسوّد متن فاطمة ضرباً وقد عرف مقامه وشوهدت أيامه، فلا يثور إلى عقيلته، ولا يصرّ دون حليلته، فالصبر أيمن وأجمل، والرضا بما رضي الله به أفضل؛ لكي لا يزول الحق عن قره، ويظهر الباطل من وكره، حتى ألقى ربي، فأشكو إليه ما ارتكبت من غضبكم حقّي، وتماطلكم صدري، وهو خير الحاكمين وأرحم الراحمين، وسيجزى الله الشاكرين، والحمد لله رب العالمين، ثم سكت ﷺ. ١

لغت

غَدْر: ضدّ وفا، والغَدْرَة: كسانى را گویند که حق را ترک کنند.
 الفَجْرَة: كسانى هستند که برانگیخته می شوند برای بجا آوردن کارهای حرام و
 منافی عفت و گناهان.

النُّظْفَة - به فتح نون و طا و فاء -: اهل عیب و شرّ و فساد و پشت کنندگان به حق، و اگر به کسر طاء باشد به معنای اهل پلیدی‌ها و کسانی که اهل شکّ و ریب‌اند.

القدرَة - به فتح قاف و ذال و راء -: کسانی را گویند که اهل صلح و سازش و التیام نیستند و مایل به جور و ستم‌اند.

المَدْرَة: اهل خبائث و فساد.

البهیمَة: چهارپایان - چه خاکی باشند، یا آبی.

السائمة: چرندگان.

ماضیة: فرو رونده و برّنده.

«واعیة» یعنی: سخت.

الأوقَة - به فتح همزه و سکون واو و قاف مفتوحه -: به معنای جماعت.

المُلجِدَة: کسانی را گویند که برگشت کنندگان از حق و میل کنندگان به باطل و میراء

و جدال کنندگان با اهل حق و شریک قرار دهندگان برای خدای تعالی و اهل جور و ستم باشند.

تشمیر: آستین بالا زدن.

انتقاع: غنیمت بردن و پذیرفتن غنیمت.

إضراب: به معنی اعراض و روگردانیدن و روگردان شدن.

محض: خالص بودن، و اگر به صاد بی نقطه باشد به معنای آزمودن.

استباق: پیشی گرفتن.

جَدَل: شادمان شدن.

إنجاز: روا کردن حاجت و وفا کردن به وعده.

دَحْض: به معنای لغزیدن است.

شوهة: زشت رو شدن.

قطیعة - بر وزن سفینه -: بریدن خویشی و گسستن پیمان برادری.

جَدیعة: بازداشتن و به زندان بردن و هلاک کردن.

نَهْر: سرزنش کردن و بانگ برزدن و از این باب است گفته خدای تعالی: ﴿وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَر﴾^۱.

مُسْعِد: یاری دهنده.

«تَبَّأ» یعنی: هلاکی باد او را، و آن منصوب است به اضمار فعل، أي: أَلْزَمَهُ اللهُ خسراناً وهلاكاً.

«سُحِقاً» أي: بُعِداً له. سُحِق: به معنی دوری است.

ثُور و ثُور و ثُوران: برجستن و برانگیخته شدن و برخاستن.

عَقِيلَة - بر وزن سفینه -: زن کریمه و مخدره گرامی قبیله و مهتر قوم.

صَرَ: فریاد کردن.

وَقَرَّ و قرأ - به فتح قاف -: جای خود نشستن.

و كَر: به آشیانه درآمدن.

تماطل: درنگ کردن در ادای وام و در هم پیچیدن.

معنی: گفت راوی: چون که باز داشته شد علی عليه السلام، سخن گفت. پس فرمود: ای گروه بی وفا که حق را ترک کرده اید و کسانی هستید که برانگیخته می شوید و شده اید برای بجای آوردن کارهای حرام و منافی عفت و گناهان و اهل عیب و شر و فساد و پشت کنندگان به حق - یا اهل پلیدی ها و شک و ریب - و کسانی که اهل صلح و سازش و التیام نیستید و مایل به ظلم و جورید و اهل خبائث و فساد می باشید و مانند چهارپایان چرا کننده به روی پاهای خود برخاسته اید و آستین های خود را برای گمراهی و میل کردن به نفاق و دورویی بالا زده اید و دوست می دارید که نگهبانی کنید نادانی کردن و دشمنی نمودن و نفاق انداختن را! آیا همچنین گمان می کنید که شمشیرهای شما فرورونده و بران است و نفس های شما سخت و بی باک است؟ آگاه باشید که بد چیزی پیش فرستاده است نفس های شما، ای گروهی که بعد از جمع شدن

۱. سورة ضحی، آیه ۱۰.

و گرد آمدن با یکدیگر متفرق شدید و از حق برگشتید و به باطل میل کردید و به
مخاصمه و مرأ و جدال پرداختید و برای خدای تعالی شریک قرار دادید و اهل جور
و ستم شدید بعد از بردن نفوس شما غنیمت‌هایی را و مراقبت و نگهبانی حق را
نکردید و از خدا نترسیدید.

آری به ذات خدا قسم است که آن کاری بوده است که باطن‌های شما بروز داد آن را
و پلیدی سریره‌های شما داخل کرد شما را در اعراض کردن و روگردان شدن از حق
خالص. پس پیشی بگیرید شما شادمان شدن به باطل را تا آن که پشیمان شوید و پیشی
می‌گیریم ما به سوی حق ثابت. پس هدایت می‌کند پروردگار ما ما را به راه راست و
وفا کند برای ما به آنچه که وعده داده است ما را از جهت صبر کردن پاکیزه و نیست
پروردگار تو ستم‌کننده در حق‌بندگان. پس این چه لغزشی است؟ این چه لغزشی
است و چه روسیاهی است؟ چه روسیاهی است که بار آورده‌اید برای نفس‌های
خودتان که میل کرده است به دنیایی که چقدر طول کشید که ترسانید شما را رسول
خدا از آن که دست‌آویز شما شد برای بریدن و گسستن پیمان برادری و برگشتید شما
در حالتی که قبول سازش کرده‌اید پیش از باز داشتن و هلاک کردن آن؟ نفس‌های
اماره شما برکنار کرد شما را از آخرت باقی و میل کرد نفس‌های ما در آنچه که شما از
آن برکنار شدید و وعده‌گاه نزدیک است و پروردگار نیکو دآوری کننده است. پس
مهیّا باشید برای جواب دادن پرسش‌ها و حساب کشیدن از شما برای ظلم و ستمی که
در حق ما اهل بیت رسالت کرده و می‌کنید. آیا زده می‌شود زهرا از روی سرزنش
کردن و بانگ برآوردن - یعنی: آیا کار شما به جایی رسیده که زهرا را می‌زنید پس از
سرزنش‌ها و صداهایی که بر روی او بلند می‌کنید -؟ و آیا حق ما به قهر و غلبه گرفته
می‌شود و از روی جبر و ستم حق ما را می‌گیرید؟ پس هیچ یاری‌کننده‌ای نیست که ما
را یاری کند و هیچ یاری‌دهنده و دلاور و دلیری نیست که ما را یاری دهد و دلاوری
و دلیری کند؟ پس کاش پسر ابی‌طالب پیش از این روز مرده بود و نمی‌دید کافرهای

زشت کردار را که از دحام کنند و هجوم بیاورند برای ستم کردن در حق زهرا که پاک و پاکیزه و نیکو زنی است. پس خدا آنها را ملزم به هلاکت و زیان کند هلاک کردنی سخت و زیان کردنی بزرگ و دور کند از رحمت خود آنها را دور کردنی.

آن عملی که کردید امری است که بازگشت آن به سوی خداست و پاداش دادن آن با رسول خداست. بسیار مشکل و دشوار است بر پسر ابی طالب که پشت فاطمه از زدن تازیانه و لگد سیاه کرده شود و حال آن که مقام او - یعنی: مقام علی علیه السلام - دانسته شده است و روزهای اظهار کردن پیغمبر عظمت و بزرگواری او را دیده شده است و قوت بازو و دلاوری او در جنگ‌ها دیده شده، که از جای خود جستن نکند برای دفاع از ظلم و ستمی که به زهرا شده که همسر گرامی اوست و فریاد نکند برای دفع دشمن از زوجه محله خود، ولی صبر کردن برای او یمن آورتر و پاکیزه‌تر است و خشنود بودن به آنچه که خدا به آن خشنود شود فضیلت آن بیشتر است، تا حق از جای خود برنخیزد و زایل نشود و باطل از آشیانه خود بیرون رود، تا این که ملاقات کنم پروردگار خود را و شکایت کنم از آنچه که شما مرتکب شدید از جهت غصب کردن شما حق مرا - یعنی: خلافت را - و درهم پیچیدن و به تنگ آوردن شما سینه مرا و او بهترین حکم کنندگان است و رحم کننده‌ترین رحم کنندگان است و زود باشد که پاداش و مزد دهد شکر کنندگان را و کل ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است. پس از بیان این سخنان آن حضرت ساکت گردید.

بازگشت به فرمایش حضرت صادق به مفضل بن عمر:

قال عليه السلام: وَحَمَلَ امير المؤمنين عليه السلام لها في سواد الليل والحسين والحسن وزينب وأم كلثوم إلى دور المهاجرين والأتصار يذكرهم بالله ورسوله وعهده، الذين بايعوا الله ورسوله ويايعوه إليه في أربع مواطن في حياة رسول الله صلى الله عليه وآله وتسليمهم عليه بإمرة المؤمنين في جميعها، فكلُّ يَعهده النصر في يومه المقبل، فلما أصبح فقد جميعهم عنه؛

یعنی: و شکایت می‌کند فاطمه علیها السلام به پدر بزرگواری خود از حمل کردن امیرالمؤمنین علیه السلام

او را در سیاهی شب با حسن و حسین و زینب و اُمّ کلثوم به سوی خانه های مهاجرین و انصار که یادآوری کند ایشان را به خدا و رسول او و عهدی که گرفته بود از ایشان که بیعت کردند با خدا و رسول او و بیعتی که با او کردند در چهار جا در زمان حیات پیغمبر ﷺ و سلام کردن ایشان به لقب امیرالمؤمنین در همه آن جاها. پس همه مهاجرین و انصار وعده دادند یاری کردن آن حضرت را که در روز بعد او را یاری کنند. پس چون شب صبح شد، همه آنها از نظر امیرالمؤمنین ﷺ پنهان و نایاب شدند.

ثم يشكو إليه أمير المؤمنين ﷺ المحن السبعة التي امتحن بها بعده وتقص المهاجرين والأنصار بيعته وقولهم لما تنازعت قريش في الإمامة والخلافة: «قد مُنِعَ علي صاحب هذا الأمر حقه. فإذا مُنِع، فتحن أولى به من قريش الذين أرادوا قتل رسول الله وكبسوه في داره في فراشه حتى خرج منهم هارباً إلى الغار ومن الغار إلى المدينة، فأوينا ونصرناه»، وقال المهاجرون: «نحن أولى به، هاجرنا إليه» حتى قال من الحزبين: «متاً أمير ومنكم أمير»، فأقام عمر بن الخطاب أربعين شاهداً صيماً^۱ شهدوا على رسول الله زوراً وبهتاناً أن رسول الله قال: «الأئمة من قريش، فأطيعوهم ما أطاعوا الله. فإن عصوا، فألجموا الجاحد بالقضيب»^۲، فرمى القضيب من يده، فكانت أول شهادة^۳ زور شهيدت في الإسلام على رسول الله ﷺ، ثم ردوا الأمر إلى أبي بكر، ثم جاؤوا يدعوني إلى بيعة أبي بكر، فامتعت وتأخرت، ولقد علم الله ورسوله [أن] لو نصرني سبعة من سائر المسلمين لما وسعوني في القعود، فوثبوا عليّ وفعلوا بابتك - يا رسول الله - ما شكته إليك، وأنت أعلم به، وجاؤوني^۴ فأخرجوني من بيتي مكرهاً، ولتبوني^۵، وكانت قصتي إليك معهم [مثل] قصة

۱. در مصدر: (قسامة).

۲. در مصدر: (فالحوهم لحي هذا القضيب).

۳. در مصدر: (أول قسامة).

۴. در مصدر: (ثم جاؤوا بي).

۵. در مصدر: (وثلبوني).

ہارون مع بنی اسرائیل، وكان قولي كقوله لموسى: ﴿ابن أم إن القوم استضعفوني وكادوا يقتلونني فلا تسميت بي الأعداء ولا تجعلني مع القوم الظالمين﴾^۱ وكقوله: ﴿يا ابن أم لا تأخذ بلحيتي ولا برأسي إني خشيت أن تقول فرقت بين بنی اسرائیل ولم تزقب قولي﴾^۲، فصبرت محتسباً، وسلّمت راضياً، وكان الحجّة عليهم في خلافي، ونقضهم عهدي الذي عاهدتهم عليه - يا رسول الله - واحتملت ما لم يحتمل وصيّ نبیّ من سائر [الأنبياء و] الأوصياء ومن سائر الأمم حتّى قتلوني بضربة عبد الرحمن بن ملجم، وكان الله الرقيب عليهم في نقضهم بيعتي، وخروج طلحة والزبير بعائشة إلى مكّة يظهران الحجّ والعمرة، وسيرهم بها ناقضين لبيعتي إلى البصرة وخروجي إليهم وتخويني إيّاهم الله وبما جئت به - يا رسول الله - من كتاب الله ومقامهم على حربي وقتالي وصبري عليهم وإعذارني وإنذارني، وهم يأبون إلاّ السيف، فحاكمتهم إلى الله بعد أن ألزمتهم الحجّة، فنصرني الله عليهم بهوان قتل^۳ أكابر من المهاجرين والأنصار والتابعين بالإحسان، وأهريق دماء عشرين ألفاً من المسلمين، وقطعت سبعون كفاً على زمام الجمل. كلّما [قطعت] كفّ قبضت عليه أخرى؛

یعنی: پس از آن شکایت می‌کند به سوی او امیرالمؤمنین علیه السلام از امتحان‌های هفتگانه‌ای که به آن امتحان کرده شد بعد از رحلت او و شکستن مهاجرین و انصار بیعت او را و گفتن ایشان وقتی که منازعه واقع شد در میانه قریش در باب امامت و خلافت که: منع کرده شد بر صاحب این امر حقّ او. پس چون او را از حقّش منع کردند، مهاجرین و انصار گفتند که: «ما سزاوارتریم به این کار از قریش؛ زیرا که ایشان کسانی هستند که می‌خواستند پیغمبر را بکشند و بناگاه در خانه پیغمبر وارد شدند در جای خوابگاه او تا این که از ایشان فرار کرد و به غار ثور رفت و از غار هم به طرف مدینه رفت. پس ما او را جا دادیم و ما او را یاری کردیم» و مهاجرین گفتند که:

۱. سورة اعراف، آية ۱۵۰.

۲. سورة طه، آية ۹۴.

۳. در مصدر: (بعد آن قتل).

«ما سزاوارتریم به این کار؛ زیرا که ما مهاجرت کردیم به سوی او» تا این که کلام خود را به این جا کشانیدند که گفتند: این امر در میان دو دسته انصار و مهاجرین باشد. امیری از مهاجرین و امیری از انصار باشد.

پس عمر چهل نفر شاهد اقامه کرد که گواهان همه ایشان روزه بودند و به دروغ شهادت دادند و افترا و تهمت بر پیغمبر بستند و گفتند که: رسول خدا فرمود: امامان از قریش اند. پس فرمانبرداری کنید ایشان را تا زمانی که اطاعت و فرمانبرداری کنند خدا را. پس اگر نافرمانی کردند، انکارکننده را چوب در دهان او زنید.

پس عمر چوبدستی خود را از دست انداخت و این اول شهادت دروغی بود که در اسلام شهادت داده شد بر رسول خدا ﷺ. پس رد کردند امر خلافت را به ابوبکر. پس از آن آمدند و مرا دعوت کردند برای بیعت کردن با ابوبکر و من امتناع کردم و به تأخیر انداختم و هرآینه خدا و رسول خدا می دانند که اگر هفت نفر از سایر مسلمانان با من همراه بودند، جای نشستن من در خانه نبود. پس چون مرا تنها دیدند، بر من جستن کردند و کردند با دخترت - ای رسول خدا! - آنچه را که به تو شکایت کرد و تو بهتر می دانی و آمدند به جانب من و با اکراه مرا از خانه ام بیرون کشیدند و گریبان مرا گرفتند و جامه مرا به گردنم پیچیدند و قصه من با ایشان به سوی تو مانند قصه هارون با بنی اسرائیل شد و گفتار من با تو مانند گفتار هارون با موسی بود که گفت: «ای پسر مادر من! این گروه مرا ناتوان یافتند و نزدیک بود مرا بکشند. پس دشمنان را به شماتت کردن به من وادار مکن و مرا با گروه ستمکاران قرار مده» و مانند گفته او که گفت: «ای پسر مادر من! ریش مرا مگیر و سر مرا مگیر. من ترسیدم که تو بگویی: چرا جدایی انداختی میان بنی اسرائیل و گفته مرا مراقبت نکردی؟» پس صبر کردم به امید مزد و ثواب خدا و تسلیم شدم و به تحمل این جور و ستم ها راضی شدم و همین حاجتی است بر ایشان در مخالفت کردن ایشان با من و شکستن عهدهی که تو با ایشان بستى بر آن - یعنی: خلافت و امامت من - یا رسول الله! و تحمل کردم آنچه را که تحمل نکرد هیچ وصی پیغمبری از سایر اوصیا و از سایر امت ها، تا این که مرا به

ضربت عبدالرحمن بن ملجم مرادی کشتند و خدا نگهبان بر ایشان بود در حال شکستن ایشان بیعت مرا و شکایت می کنم از بیرون شدن طلحه و زبیر با عایشه به طرف مکه به عنوان حج و عمره بجا آوردن و رفتن ایشان در حالی که شکننده بیعت من بودند به جانب بصره و بیرون آمدن خود به سوی ایشان و ترسانیدن من ایشان را از خدا و به آنچه آوردی آن را - ای رسول خدا! - از کتاب خدا و ایستادگی کردن ایشان برای جنگ کردن با من و کشتن و کشته شدن و صبر کردن من بر ایشان و عذر آوردن و بیم دادن من و ابا کردن ایشان از صلح و پذیرفتن سخنان من مگر به شمشیر. پس محاکمه ایشان را به سوی خدا بردم، پس از آن که حجت را بر ایشان تمام کردم. پس خدا مرا بر ایشان یاری داد به کشتن بزرگان از مهاجرین و انصار و پیروان ایشان به آسانی و ریخته شد خون های بیست هزار نفر از مسلمانان و بریده شد هفتاد دست که زمام شتر عایشه را گرفته بودند و چنان بود که هر دستی که جدا می شد دست دیگری آن را می گرفت.

ثُمَّ لَقِيْتُ مِنْ ابْنِ هِنْدٍ مَعَاوِيَةَ بْنَ صَخْرٍ أَدَهَى وَأَمَرَ مَعَا لِقِيَّتِي فِي غَزَاوَاتِكَ - يَا رَسُولَ اللَّهِ - وَبَعْدَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْجَمَلِ، عَلِيٌّ أَنْ حَرَبَ الْجَمَلِ كَانَتْ مِنْ أَشْنَعِ الْحُرُوبِ الَّتِي لَقِيْتُهَا وَأَهْوَلِهَا وَأَعْظَمِهَا بِلَاءً، فَبَرَزْتُ مِنْ دَارِ هِجْرَتِي بِالْكُوفَةِ إِلَى حَرْبِ مَعَاوِيَةَ وَمَعِيَ سَبْعُمِائَةٍ مِنْ أَنْصَارِي وَأَرْبَعَةَ آلَافِ رَجُلٍ مِمَّنْ دَوَّنْتَهُ فِي دِيْوَانِي^١، وَزَهَا^٢ سِتِّينَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ الْكُوفَةِ وَالْبَصْرَةَ وَأَخْلَاطَ النَّاسِ، فَكَانَ بَعِيْنُ اللَّهِ^٣ وَعِلْمُكَ - يَا رَسُولَ اللَّهِ - جِهَادِي لَهُمْ وَصَبْرِي عَلَيْهِمْ، حَتَّى إِذَا ذَهَبُوا^٤ وَتَنَازَعُوا وَتَفَاشَلُوا بِكَ^٥ بِأَصْحَابِي ابْنَ هِنْدٍ وَشَانِكَ الْأَبْتَرِ عَمْرٍو وَرَفَعَا الْمَصَاحِفَ عَلَى الْأَسْتَةِ وَنَادَى: يَا إِخْوَانَنَا أَهْلَ الشَّامِ^٦، تَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ

١. در مصدر: (ومعي سبعمائة من أنصارك، يا رسول الله، وأربعة من دونه في ديوانك).

٢. در مصدر: (ولها).

٣. در مصدر: (بعون الله).

٤. در مصدر: (وهنوا).

٥. در مصدر: (مكر).

٦. در مصدر: (يا إخواننا من الإسلام).

الله وإلى الحكومة بما نزل الله فيه وأن نُثبت من أثبته هذا الكتاب، ونُسقط من أسقطه^١، ونصون دماءنا ودماءكم، فأصغى أهل الشبهات والشكوك والطودة^٢ ومن في قلبه مرض من أصحابي إلى ذلك وقالوا بأجمعهم لي: لا يحلّ لنا قتال من دعانا إلى كتاب الله، فقلت لهم ما قد علمت [و] أنت - يا رسول الله - أعلمتني من علم الله أن القوم لم يرفعوا المصاحف إلا عند ريبتهم^٣ وظهورنا عليهم.

فأبى المنافقون من أصحابي إلا الكف عنهم وترك قتالهم، فوعظتهم وحرّضتهم وخوّفتهم^٤ وبيّنت لهم أمرهم وأنها حيلة عليهم، فرموا أسلحتهم واجتمعوا وأصحاب معاوية في زهاء مائة ألف وعشرين ألف^٥، وقالوا لي كلمة رجل واحد: دعنا نحاكم القوم إلى كتاب الله، فقلت لهم: أنا أحكم به ومعاوية، فقال معاوية: لا يحكم عليّ ولا أحكم أنا؛ فإنه لا يرضى ولا أرضى، ولا يسلم إليّ ولا أسلم إليه، فقلت: ابني الحسن؛ ضرورة أنني لا شككت في نفسي وفضلت ابني عليّ، فقالوا: ابنك أنت وأنت ابنك، فقلت: عبد الله بن العباس، فقالوا: لا يحكم بيننا مضرّيان^٦، واختاروا عليّ ولي الاختيار عليهم، وتحكّموا وأنا الحاكم، وقالوا: إن لم ترض بأن تحكّم غيرك من نشاء وإلا أخذنا الذي فيه عيناك.

ثم اختاروا أن يكتبوا إلى عبد الله بن قيس الأشعريّ وهو معتزل عتاً، فسيروه وقدّموه وتركوا معاوية قد حكّم عمراً وأرضاهم بعبد الله بن قيس الأشعريّ، فحكما بما أرادوا، وواضعوه بالعقد والحيلة، فأظهر عبد الله بن قيس عبارة عن مكر عمرو به، وما كانت إلا مواطاة وخديعة أظهر عمرو وعبد الله، فزعموا أن عبد الله خلعني وأن عمراً ثبت معاوية، فألزموني عند قعود جمعهم عني واجتماعهم وأهل الشام أن كتبت بيني وبين معاوية إلى

١. عبارت «بما نزل الله...» در مصدر موجود نیست.

٢. در مصدر: (والظنون).

٣. در مصدر: (عند رهبهم).

٤. در مصدر: (وحفظتهم).

٥. در مصدر: (في زهاء عشرين ألفاً).

٦. در مصدر: (مضرّي).

أرجل معلوم، وانكفیت مغضباً^۱ غیر مطاع إلى الكوفة، وأظهر معاوية لعني على منابر الشام وسائر أعماله، وأنتك^۲ - يا رسول الله - الحسن والحسين وعبد الله بن العباس وعمار بن ياسر ومالك الأشتر ألف شهر من أيام بني أمية كلها على المنابر وفي جوامع الصلاة ومساجدها وفي الأسواق وعلى الطرق والمسالك جهراً، لا سرّاً؛

یعنی: پس از آن دیدم از معاویه پسر صخر و پسر هند بلایی سخت تر و منکر تر از آنچه که در جنگ های تو دیدم - یا رسول الله! - و بعد از تو از اصحاب جمل دیدم با این که جنگ جمل از زشت ترین جنگ ها بود که دیده ام آنها را و از هولناک تر و بزرگترین بلاها بود. پس، از دارالهجرة خود - که مدینه باشد - بیرون رفتم به طرف کوفه به جنگ معاویه و با من بودند نهصد نفر از یاران من و چهار هزار نفر کسانی که نام های ایشان را در دیوان خود ثبت کرده بودم و نزدیک شصت هزار مرد از عراقین کوفه و بصره و جمعیت های مختلط از مردم که خدا می دید و تو می دانستی - یا رسول الله! - جهاد کردن مرا با ایشان و صبر کردن مرا بر اذیت و آزارهای ایشان، تا این که رفتند و با ایشان تنازع کردند و کاهلی و سستی کردند بواسطه تو به اصحاب من پسر هند - یعنی: معاویه - و پسر دشمن و بدگوی تو - یعنی: عمرو بن العاص - که دنباله او قطع شد و قرآن ها را بر سر نیزه ها بلند کردند و صدا زدند که: ای برادران شامی! می خوانیم شما را به سوی کتاب خدا و به سوی حکومت کردن به آنچه که فرو فرستاده است خدا در آن و این که ثابت بداریم کسی را که این کتاب را ثابت بدارد و بیندازیم کسی را که آن را بیندازد و حفظ کنیم خون های خود و خون های شما را. پس آنهایی که اهل شبهه ها بودند به آن گوش دادند و همچنین آنهایی که اهل شکوک و سرگردانی بودند و کسانی که در دل هاشان مرض و بیماری بود از یاران من به آن سخنان گوش کردند و همه آنها گفتند که: حلال نیست برای ما قتال و جنگ کردن با کسی که ما را به کتاب خدا

۱. در مصدر: (معصياً).

۲. در مصدر: (لُعِنْتُ أَنَا وَأَبْنَاكَ).

دعوت می‌کند. پس به ایشان گفتم آنچه را که تو دانسته‌ای - ای رسول خدا! - و مرادانا کردی به آن از علم خدا که این گروه قرآن‌ها را بلند نکردند مگر در حال شکستی که داشتند و نزد ظاهر شدن ما بر ایشان.

پس منافقین از اصحاب من ابا کردند مگر این که دست از قتال با آنها بردارند. پس موعظه و تحریص کردم ایشان را و ترسانیدم ایشان را و امر آنها را برایشان روشن کردم و به ایشان حیلۀ آنها را فهمانیدم. پس نپذیرفتند و سلاح‌های خود را انداختند و با هم جمع شدند و اصحاب معاویه قریب صد و بیست هزار نفر بودند و همه ایشان به کلمۀ واحده گفتند که: ما با این گروه محاکمه می‌کنیم به کتاب خدا. پس گفتم به ایشان که: من حکم می‌کنم به آن با معاویه. معاویه گفت: علی نباید حکم کند و من هم حکم نمی‌کنم؛ زیرا که او به حکم من راضی نمی‌شود و من هم به حکم او راضی نمی‌شوم. او تسلیم من نمی‌شود. من هم تسلیم او نمی‌شوم. پس گفتم: فرزندم حسن حکومت کند؛ به ضرورت آن که من شکستی در نفس خود ندارم و برتری می‌دهم پسر را بر خودم. پس گفتند: پسر تو خود تو ست و تو پسر هستی. پس گفتم: عبدالله بن عباس حکومت کند. معاویه گفت: نه حکم دو نفر از قبیلۀ مضر باشند، و آنها بر من اختیار کردند و حال این که من اختیار دارم بر ایشان و بر من تحکم کردند و حال آن که من حاکم بودم و به من گفتند که: اگر راضی نشوی به این که غیر خودت را حکم قرار دهی از کسانی که ما می‌خواهیم، می‌گیریم آنچه را که در آن است چشم‌های تو - یعنی: سرت را از بدن جدا می‌کنیم.

پس این رأی را اختیار کردند که بنویسند به عبدالله بن قیس - یعنی: ابو موسای اشعری - که در آن وقت کناره‌گیری کرده بود از ما و او را سیر دادند و مقدم داشتند او را بر ما و واگذارند معاویه را که حکم قرار دهد عمرو بن العاص را و راضی گرداند ایشان را به عبدالله بن قیس اشعری. پس این دو نفر به آنچه که می‌خواستند حکم کردند و موافقت کردند در رأی دادن به پیمان بستن و حیلۀ. پس عبدالله بن قیس قریب مکر عمرو را خورد و آن نبود مگر از روی موافقت و این خدعه‌ای بود که عمرو و عبدالله کردند. پس مردم گمان کردند که عبدالله مرا خلع کرد و عمرو اثبات

کرد خلافت معاویه را و وقتی که عقب نشینی کردند گروهی از ایشان از من و با اهل شام مجتمع شدند، الزام کردند مرا که بنویسم در میان خود و میان معاویه به مردی دانسته شده و من برگشتم به کوفه در حالتی که مورد غضب ایشان واقع شده بودم و از من اطاعت نکردند و ظاهر گردانید معاویه لعن کردن بر من را بالای منبرهای شام و اطراف آن و به تو خبر می دهم - یا رسول الله! - و حسن و حسین و عبدالله بن عباس و عمّار بن یاسر و مالک اشتر هم خبر می دهند که بنی امیه هزار ماه که ایام حکومت ایشان بود بالای منبرها و در نمازهای جمعه و جماعتها و مسجدها و در بازارها و راهها آشکارا - نه در پنهانی - مرا لعن می کردند.

ثم خرج عليّ المارقون [من] أصحابي المطالبون [لي] بالتحكيم يوم المصاحف، فقالوا: قد كفرت وغيّرت وبدلت وخالفت الله في تركنا وترائنا^۱ وإجابتك لنا إلى أن حكّمتنا عليك الرجال، وكان لي ولهم بحروراء مواقف وقفت^۲ فيه لهم [عن قتالهم]، وأنظرتهم حولاً كاملاً، ثم خرجت بعد انقضاء الهدنة أريد معاوية بمن أطاعني من المسلمين، فخرج أصحابي المارقون عليّ بالنهروان، فلقوا رجلاً من صلحاء المسلمين وعبّادهم ومن قاتل معي يوم الجمل وصقّين يقال له عبد الله بن خبّاب، فذبحوه وزوجته وطفله على دم خنزير ذبحوه قبله، وقالوا: ما ذبحنا لهؤلاء ولهذا الخنزير إلا واحد، وهذا فعلنا بعليّ ويسائر أصحابه، حتّى يقرّ أنّه كفر، وبدل وغيّر، ثمّ يتوب فنقبل توبته، فعدلت إليهم وخاطبتهم بالنهروان، واجتمعوا^۳ عليّ واحتججت عليهم، فكان احتجاجهم باطلاً واحتجاجي حقاً؛

یعنی: پس بیرون آمدند به طرفیت کردن با من مارقون - یعنی: کسانی که از دین بیرون رفتند از اصحاب من؛ یعنی: خوارج نهروان. همانهایی که مطالبه می کردند از من حکم قرار دادن را در روزی که قرآنها را بلند کردند اصحاب معاویه. پس گفتند:

۱. در مصدر: (ورأينا).

۲. در مصدر: (دفعت).

۳. در مصدر: (فاحتجوا).

کافر شدی و تغییر و تبدیل دادی و مخالفت کردی خدا را در ترک ما و آنچه که به ما از پیش رسیده و این که اجابت کنی ما را تا این که بر تو حکم قرار دادیم مردانی را و بود برای من و برای ایشان در حرورا - که دهی است در کوفه و خوارج منسوب به آناند - توقف گاهی که در آن جا واقف شدم برای ایشان تا یک سال و مهلت دادم ایشان را یک سال تمام. پس بیرون رفتم بعد از منقضی شدن زمان صلح به طرف معاویه با یاران خود؛ کسانی که اطاعت می کردند مرا از مسلمانان. پس بیرون رفتند بیرون روندگان از دین که از اصحاب من بودند برای قیام کردن به ضرر من به جانب نهر و آن و برخورد کردند به مردی از شایستگان مسلمانان و عبادت کنندگان از ایشان و آن کسی بود که در جنگ جمل و صفین با من بود و نام او عبدالله بن خباب بود و او را سر بریدند بازن و بچه اش بالای خون خنزیری که قبلاً او را سر بریده بودند و گفتند: سر بریدن ما این جماعت - یعنی: علی و اصحاب او - را با سر بریدن این خنزیر نیست الا این که مانند هم است و همین کار را با علی و اصحاب او خواهیم کرد، تا این که علی اقرار به کفر خود کند و اقرار کند به این که دین را تبدیل و تغییر داده و برگردد توبه کند، تا این که توبه او را بپذیریم. پس برگشتم به جانب ایشان و آنها را در نهر و آن مورد خطاب خود قرار دادم و جمع شدند بر ضرر من و با ایشان احتجاج کردم و احتجاج ایشان باطل بود و احتجاج من بر حق بود.

قال: قال الصادق عليه السلام للمفضل بن عمر: ثم يقول أمير المؤمنين عليه السلام: والله - يا رسول الله - ما رضوا بتكذيبي ونقض بيعتي والخلاف عليّ و قتالي واستحلال دمي ولعني حتى قذفوني بأني إنما أمرت الأمة بما أمرتني به من ترييع الأضافر، ونهيتهم عن تدويرها، فذكروا أنني إنما ربعتها لأتني أتسلق على مشارب أزواجك - يا رسول الله -، فأتى منهنّ الفاحشة، وكنت أبيع الخمر بعهدك وبعدهك، وكنت أعلى كفك^۱ في جميع غزواتك، وأشدت^۲ به دونك

۱. در مصدر: (و كنت أغل الفيء).

۲. در مصدر: (وأشدت).

ودون المسلمين، ولم يبقوا عصبية ولا سبة^١ ولا فاحشة إلا نسبوها إليّ.
 فزعموا أنني لو استحققت الخلافة لما قدمت عليّ في حياتك أبا بكر في الصلاة، ولقد علمت - يا رسول الله - أنّ عائشة أمرت بلالاً وأنت في وعك^٢ مرضك وقد نادى بالبواب: الصلاة، فأسرعت إليه كاذبة عليك - يا رسول الله -، فقالت: إنّ رسول الله يأمر أن يتقدم أبو بكر، فراجع بذلك بلال وكلّ تقول مثل قولها الأوّل، فراجع بلال إلى المسجد، فقال: إني مخبر بخبري عن رسول الله ﷺ أنه أمر بتقديمك - يا أبا بكر - في الصلاة، فرجعت عائشة إلى الباب وبوجهه تنكّر، فقال لها رسول الله: ويلك يا حميراء، ما الذي جنيت؟ أمرت عني بتقديم أبيك في الصلاة؟ فقالت: قد كان بعض ذلك، يا رسول الله. فقامت ويدك اليمنى على يدي اليسرى ومعك الفضل بن عباس^٣ معجلاً، لاستقرّ قدمك على الأرض، حتّى دخلت المسجد ولحقت أبا بكر قد قام في مقامك في الصلاة، فأخرجته وصليت بالناس.
 فوالله لقد تكلم المنافقون بتفضيل أبي بكر حتّى تقدّم للصلاة وبعدهك - يا رسول الله - واحتججت عليهم، ثمّ أظهروا^٤ ذلك بعد وفاتك، فلم أدع لهم فيه اعتلافاً ولا مذهباً ولا حجة ينطقون بها.

قلت: إن زعمتم أنّ رسول الله أمر بتقديم أبي بكر في الصلاة لأنّه كان أفضل الأمة عندهم، فلم أخرجهم عن فضل ندبه إليه؟
 وإن زعمتم أنّ رسول الله أمر بذلك وهو مثقل عن النهضة، فلما وجد الحقّ فسارع^٥ فلم يسعه القعود، فالحجة عليكم في إسقاط^٦ أبي بكر.
 وإن زعمتم أنّ رسول الله ﷺ أوقفه عن يمينه أوّل الصفوف، فقد كان رسول الله وأبو بكر إمامي المسلمين في وقت الصلاة، وهذا ما لا يكون.

١. در مصدر: (عصية ولا شبهة).

٢. در مصدر: (وعلك).

٣. در مصدر: (ويدك اليمنى عليّ واليسرى على الفضل بن العباس).

٤. در مصدر: (لما أظهروا).

٥. در مصدر: (فلما وجد الخفة سارع).

٦. در مصدر: (في سقوط).

وإن زعمتم أنه أوقفه عن شماله، فقد كان أبو بكر إمام رسول الله؛ لأن الإمام إذا صلى
برجل واحد، أقامه عن يمينه، لا عن شماله.

وإن زعمتم أنه أوقفه بينه وبين الصف الأول، فقد كان رسول الله إمام أبي بكر وأبو بكر
إمام سائر المسلمين، وهذا ما لا يجوز ولا يقوم رجل مفرداً في الصلاة إلا إمام الصلاة.
فإن زعمتم أنه في الصف الأول مسمماً فيه التكبير في الصلاة لأنه كان في حال ضعفه
من العلة لا يسمع سائر من في المسجد، فقد كَفَرْتُمْ أبا بكر وأحببتم عمله؛ لأن الله - عزَّ
وجلَّ - يقول: ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ
كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالِكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ ﴾^١.

فوالله ما ذلك [يا رسول الله] إلا أنني لم أجد ناصراً من المسلمين على نصره دين الله
ولقد دعوتهم كما أخبرتكم لموافقة فاطمة أنسي حملتها وذريتها إلى دور المهاجرين
والأنصار أذكركم بأيام الله وما أخذته عليهم - يا رسول الله - بأمر الله من العهد والميثاق
[لي] في أربعة مواطن وتسلمهم عليّ بإمرة المؤمنين بعهدك، فيعدوني النصر ليلاً،
ويقعدون عني نهاراً حتى إذا جاءني ثقات أصحابي باكين يستنهضون^٢ ويقولون: إنهم
أنصاري على إظهار دين الله. امتحنتهم بحلق رؤوسهم وإشهار سيوفهم على عواتقهم
ومصيرهم^٣ إلى باب داري، فتأخر جميعهم عني، وما صح لي منهم إلا ثلاث [نفر]، وآخر
لم يتم حلق رأسه، ولا إشهار سيفه، وهم - والله - أخيارهم ونجباء أصحابك^٤، وهم سلمان
والمقداد وأبو ذر، وعمار الذي لم يتم حلق رأسه ولا إشهار سيفه، ولقد أخرجت مكرهاً
إلى سقيفة بني ساعدة. أقاد إليها كما تقاد طيبة الإبل^٥، فلم أر لي مُعيناً ولا ناصراً إلا
الزبير بن العوام، فإنه شهر سيفه في وسطهم، وعض على نواجذه، وقال: والله لا غمدته،

١. سورة حجرات، آية ٢.

٢. در مصدر: (استنهضوني).

٣. در مصدر: (ومصيرهم).

٤. در مصدر: (أحبابك وأنجبابك وأصحابك).

٥. در مصدر: (صعبة الإبل).

أو تقطع يدي. أما ترضون أن غضبتم علياً حقّه ونقضتم [عهده و] عهد الله وميثاقه^۱ حتى جئتم به ليبايعكم؟ فوثب إليه عمر و خالد بن الوليد و تمام أربعين رجلاً. كلُّ مجتهدون في أخذ السيف من يده [و طرحوه إلى الأرض صريعاً و أخذوا السيف من يده]. فلما انتهوا بي إلى عتيق، و ردت عليه مرده^۲ لم يسعني معه السكوت بعد أن كظمت غيظي و حفظت نفسي و ربطت جاشي، و قلت للناس جميعاً: أمّا أنا فرضيت برضى الله و رسوله على الأمة. فإذا نقضت عهد الله و رسوله و خالفتني الأمة، لم يكن عليّ أن أدعوهم إلى طاعتي ثانية، و مالي فيهم ناصر ولا معين و صبرت كما أراني الله بما أراك به^۳. يا رسول الله - في قوله - جلّ من قائل -: ﴿ قَاضِرٌ كَمَا صَبَرَ أُولُوا الْعِزْمِ مِنَ الرُّسُلِ ﴾^۴ الآية، و قوله: ﴿ وَاضْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ ﴾^۵. و حقّ والله - يا رسول الله - تأويل هذه الآية التي أنزلها الله في الأمة من بعدك في قوله - عزّ ذكره -: ﴿ وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ ﴾^۶.

یعنی: راوی گفت که: فرمود صادق علیه السلام به مفضل بن عمر: پس می گوید امیرالمؤمنین علیه السلام که: به ذات خدا قسم است - ای رسول خدا!! - که این جماعت راضی نشدند به تکذیب من و شکستن بیعت من و بر خلاف من قیام کردن و مقاتله با من و حلال دانستن خون من و لعن کردن بر من، تا این که مرا متهم کردند به این که من امت را امر کردم به آنچه که امر کردی مرا به آن از چهار شقه کردن گیسوان بافته و نهی کردن ایشان را از دور دادن آن و گفتند که: من چهار شقه کردم گیسوان خود را در راهرو زن های تو برای مرتکب شدن فاحشه و گفتند که: من در زمان تو شراب می فروختم و همچنین بعد از

۱. در مصدر: (ومبايعتكم له).

۲. در مصدر: (مورد).

۳. در مصدر: (كما أدبني الله بما أدبك).

۴. سورة احقاف، آية ۳۵.

۵. سورة نحل، آية ۱۲۷.

۶. سورة آل عمران، آية ۱۴۴.

تو و این که در همه جنگ‌ها من بالا دست تو بودم و من سخت قوی و استوار بودم به جنگ کردن غیر از تو و سایر مسلمانان و باقی نگذارند درباره من هیچ عصبیتی و نه هیچ دشنامی و ناسزاگفتنی و نه کلام زشتی را مگر این که آن را به من نسبت دادند و چنین گمان کردند که اگر من مستحقّ خلافت بودم، تو در زمان زنده بودن خود ابوبکر را در نماز خواندن بر مردم مقدم نمی‌داشتی و هرآینه تو می‌دانی - ای رسول خدا! - که عایشه امر کرد بلال را در وقتی که مرض تو شدت داشت هنگامی که بلال آمد در ب خانه و ندای نماز داد. عایشه بشتاب به سوی او آمد و بر تو دروغ بست - یا رسول الله! - و به بلال گفت که: رسول خدا می‌فرماید که: ابوبکر پیش بایستد و نماز بگزارد. پس بلال برگشت به مسجد و خبر را به ابوبکر و مردم رسانید همچنان که عایشه گفته بود - که: ای ابوبکر! پیغمبر امر فرموده که تو پیش بایست و نماز بگزار. پس عایشه برگشت به جانب در و روی پیغمبر را منکر و متغیّر دید. پس رسول خدا فرمود: وای بر تو ای حمیراء! (لقب عایشه است) چه جنایتی بود کردی؟ امر کردی که پدرت پیش بایستد برای نماز؟ گفت: آن از روی کینه‌ای بود،^۱ ای رسول خدا! پس برخاستی و دست راست تو در دست چپ من بود و با تو بود فضل بن عباس و چنان بشتاب می‌رفتی که قدم‌هایت بر روی زمین قرار نداشت، تا داخل مسجد شدی و خود را به ابوبکر رساندی در حالی که در جای تو به نماز ایستاده بود. او را بیرون کردی و با مردم نماز گزاردی. پس به ذات خدا قسم است که منافقین سخنرانی کردند به فضیلت دادن ابی‌بکر تا این که مقدم ایستاد در نماز و بعد از تو هم در فضیلت او سخن گفتند و من با ایشان احتجاج کردم. پس اظهار کردند بعد از وفات تو و من نگذارم برای ایشان علتی و نه روشی و نه حجّتی که به آن سخن گویند. به ایشان گفتم که: چنین گمان می‌کنید که رسول خدا امر فرمود به پیش ایستادن ابوبکر در نماز که

۱. این جمله ترجمه «قد کان بغضاً ذلک» می‌باشد، در حالی که آنچه در متن آمده «قد کان بعض ذلک» است که ترجمه می‌شود: «بعضی از آن [که فرمودی] بود».

او افضل امت است نزد شما. اگر چنین بود، چرا بیرون کرد پیغمبر او را از فضیلتی که برانگیخت و متوجه نمود او را بر آن؟

اگر گمان می‌کنید که رسول خدا ﷺ امر کرد او را به این کار از جهت سنگینی مرض، وقتی که مرض او سبک شد بشتاب به مسجد آمد و جای نشستن در خانه برای او نبود. پس این حجّت به ضرر شماست؛ از جهت ساقط شدن فضل ابوبکر.

و اگر گمان می‌کنید که رسول خدا ﷺ او را در اول صف‌ها در طرف راست خود قرار داد، پس رسول خدا و ابوبکر هر دو امام مسلمین بودند در وقت نماز خواندن. چنین چیزی نمی‌باشد.

و اگر گمان می‌کنید که آن حضرت او را طرف چپ خود قرار داد، پس ابوبکر امام پیغمبر بوده، زیرا که امام وقتی که نماز گزارد با یک مرد، او را طرف راست خود قرار می‌دهد نه طرف چپ.

و اگر چنین گمان می‌کنید که او را میان خود و میان صف اول قرار داد، پس رسول الله امام ابوبکر بود و ابوبکر امام مسلمانان بود. این هم از چیزهایی است که جایز نیست؛ زیرا که یک مرد تنها در جماعت نمی‌ایستد مگر امام.

و اگر گمان می‌کنید که ابوبکر در صف اول مکبر بود که صدای تکبیر را در نماز به مردم برساند - زیرا که پیغمبر در حال ضعف بود و از جهت علت مرضی که داشت کسانی که در مسجد بودند صدای او را نمی‌شنیدند -، پس تکفیر کرده‌اید ابوبکر را و عمل او را باطل و ناچیز کرده‌اید؛ زیرا که خداوند - عز و جل - می‌فرماید: ﴿ای کسانی که ایمان آورده‌اند! بلند نکنید صداهای خود را بالای صدای پیغمبر و جوهر صدای خود را در گفتار ظاهر نکنید مانند بلند گفتن و ظاهر کردن بعضی از شما صدای خود را برای بعضی دیگر؛ زیرا که عمل‌های شما باطل می‌شود و شما شعور آن را ندارید - یعنی: نمی‌دانید﴾.

پس به ذات خدا قسم است که نبود آن ساکت نشستن من مگر این که یاوری نیافتم از مسلمانان برای یاری کردن دین خدا و هرآینه ایشان را دعوت کردم چنان که خبر

دادم شما را برای موافقت فاطمه که او را با ذریه‌اش حمل کردم بر درب خانه‌های
 مهاجرین و انصار و آنها را یادآوری کردم به روزهای خدا و آن عهد و پیمانی که به امر
 خدا از ایشان گرفتی - ای رسول خدا! - به فرمان خدا در چهار جا و سلام کردن ایشان
 بر من به لقب امیر المؤمنین در زمان حیات خودت. پس به من وعده یاری کردن دادند
 در شب و باز نشستند از یاری کردن به من در روز تا این که آمدند مرا موثقین اصحاب
 من در حالتی که گریان بودند و از من می‌خواستند که قیام کنم و می‌گفتند به من که: ما
 یاری کنندگانیم دین خدا را. پس آنها را امتحان کردم به تراشیدن سرهایشان و برهنه
 کردن شمشیرهایشان و روی شانه‌های خود گذاردن و آمدن ایشان بر در خانه من. پس
 همه ایشان عقب‌نشینی کردند از یاری من و صحیح نشد برای من گفته‌های ایشان مگر
 از سه نفر و یک نفر دیگر از ایشان که تمام سر خود را تراشیده بود و شمشیر خود را
 تماماً از غلاف بیرون نیاورده بود و ایشان به ذات خدا قسم است که از اخیار و نجبای
 اصحاب تو بودند - ای رسول خدا! - و ایشان سلمان و مقداد و ابوذر و عمار بودند و
 عمار بود که سر خود را تماماً تراشیده بود و شمشیر خود را تماماً بیرون نکشیده بود
 و هر آینه از روی کراحت بیرون کشیده شدم از خانه به سوی سقیفه بنی ساعده. به جبر
 و قهر کشیده می‌شدم مانند کشیده شدن شتری که می‌خواهند آن را بکشند و برای
 خود یار و یآوری نمی‌دیدم مگر زبیر پسر عوام را که شمشیر خود را کشیده بود در
 میان ایشان و سر انگشت‌های خود را به دندان‌های خود می‌گزید و می‌گفت: به ذات
 خدا قسم است که شمشیر خود را غلاف نمی‌کنم مگر این که دست‌هایم بریده شود.
 آیا به غضب کردن حق علی و شکستن پیمان او راضی نشدید و شما را بس نبود تا این
 که او را آورده‌اید که با شما بیعت کند؟ پس عمر و خالد بن ولید و تمام چهل نفر از
 جای خود برخاستند و کوشش کردند که شمشیر را از دست زبیر بگیرند. پس وقتی که
 مرا نزد آزاد شده - یعنی: ابوبکر - بردند و رد کرده شد بر او سخنانش و از برای من
 مجال سکوت کردن نماند بعد از آن که خشم خود را فرو خوردم و نفس خود را

نگاهداشتیم و از جای نجستم و گفتم به همه مردم که: من خشنودم به خشنودی خدا و رسول او بر امت، پس وقتی که پیمان خدا و رسول او شکسته شد و امت با من مخالفت کردند، بر من نیست که دو مرتبه آنها را به طاعت خود دعوت کنم در حالتی که در میان ایشان یار و یآوری برای من نباشد و صبر کردم همچنان که خدا به من نمایانید آنچه را که به تو نمایانید - ای رسول خدا!! - در گفته خود که فرمود: ﴿و شکیبایی کن - ای پیغمبر! - و نیست شکیبایی کردن تو مگر برای خدا﴾، و راست است به ذات خدا قسم تاویل این آیه که خدا فرستاده است در حق امت بعد از رحلت تو در گفته خود که غالب است ذکر او: ﴿نیست محمد مگر این که فرستاده شده ای است که پیش از او پیغمبرانی گذشته اند. آیا پس اگر بمیرد یا کشته شود، برمی گردید شما بر عقب های خود - یعنی: مرتد و کافر می شوید -؟ و کسی که برگردد بر پاشنه خود و مرتد شود، پس هرگز ضرری نمی رساند خدا را چیزی و زود باشد که جزا می دهد خدا سپاس گزارندگان را﴾.

قال المفضل بن عمر للصادق عليه السلام: [یا سیدی] ما تاویل قول الله - عز وجل - : ﴿أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ﴾؟ ^۱ فَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ يَقُولُونَ: كَانَ اللَّهُ لَمْ يَعْلَمْ يَمُوتَ مُحَمَّدٌ أَوْ يُقْتَلُ، وَبَعْضُهُمْ يَقُولُونَ: فَإِنَّ مَاتَ مُحَمَّدٌ، أَوْ قُتِلَ [بِمَا يَمُوتُ بِهِ الْعَالَمُ] عَلَى [ثَبْتٍ].

قال الصادق عليه السلام: لو ردوا ما لا يعلمون إلينا ولم يفتروا فيه الكذب ولا يتأولوه من عند أنفسهم، لبيّنا لهم الحق فيه. يا مفضل، إنّما الله عالم لا يعلم، وإنّما تاویل هذه الآية: فإن مات محمد أو قُتل بما يموت به العالم؛ فإنّهما ميتان لا ثالث لهما. إنّ الموت بلا قتل والقتل بالسيف وبما يُقتل به من سائر الأشياء. أو ما ترى أنّ الأمة ارتدّت ونقضت وغيّرت وبدلت؟ فهذا موت رسول الله وقاتل المؤمنين، ثمّ جرى الآخرون على ما أسس عليه الأولون؛

۱. سورة آل عمران، آیه ۱۴۴.

یعنی: گفت مفضل بن عمر به حضرت صادق علیه السلام: چیست تأویل گفته خدای - تعالی عزوجل -: ﴿ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ ﴾؟ زیرا که بسیاری از مردم می گویند که: خدا نمی دانست که محمد می میرد یا کشته می شود، و بعضی از ایشان می گویند: پس اگر بمیرد محمد، یا کشته شود علی.

فرمود صادق علیه السلام: اگر مردم رد می کردند آنچه را که نمی دانند آن را به سوی ما و دروغ در آن نمی بستند و از پیش خودشان تأویل نمی کردند، هرآینه ما حق را واضح می کردیم برای ایشان. ای مفضل! جز این نیست که خدا دانایی است که از کسی چیزی را فرا نگرفته و جز این نیست که تأویل این است که: اگر محمد مُرد یا کشته شد به چیزی که می میرد به سبب آن عالم؛ زیرا که مردن دو نحو است و سومی ندارد: موت بدون قتل و قتل با شمشیر، و بسا آن که قتل به سایر چیزها واقع شود. آیا ندانسته ای که امت مرتد شدند و نقض عهد کردند و تغییر دادند و تبدیل کردند کتاب خدا و سنت رسول خدا را؟ پس این است مرگ رسول خدا و کشته شدن امیرالمؤمنین. پس این روش جاری شد در حق امام هایی که بعد بودند بنا بر آنچه در پیشینیان بنیاد گذارده شد.

قال: و يقوم الحسن علیه السلام إلى جدّه رسول الله صلی الله علیه و آله، فيقول: يا جدّاه، كنت مع أبي في دار هجرته بالكوفة حتى استشهد بضربة عبد الرحمن بن ملجم، فوصّاني بما وصّيته به - يا جدّاه -، وبلغ معاوية قتل أبي، فأنفذ اللعين الدعبيّ زياداً إلى الكوفة في مائة وخمسين ألف مقاتل، وأمره بالقبض عليّ وعلى أخي الحسين علیه السلام وسائر إخوتي وأهل بيتي وشيعتنا وموالينا وأن يأخذ علينا جميعاً البيعة لمعاوية. فمن يأبى متاً، ضرب عنقه وسيق إلى معاوية برأسه. فلما علمت ذلك من فعل معاوية، خرجت من داري ودخلت جامع الصلاة بالكوفة، فرقيت المنبر، فاجتمع الناس حتى لم يبق موضع قدم في المسجد، وتكاثفوا حتى ركب بعضهم بعضاً؛

یعنی: گفت آن حضرت علیه السلام: و بر می خیزد حسن علیه السلام به سوی جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله و می گوید: یا جدّاه! من با پدرم در محلّ هجرت او در کوفه بودیم تا وقتی که پدرم

به ضربت عبدالرحمن بن ملجم شهید شد. به من وصیت فرمود به آنچه که تو به او وصیت فرموده بودی، یا جدّاه! و خبر کشته شدن پدرم به معاویه رسید. پس آن ملعون زنازاده پسرخوانده زیاد را به کوفه فرستاد با صد و پنجاه هزار نفر مقاتل و او را مأمور کرد به گرفتن من و برادرم حسین و سایر برادران و خانوادهام را با شیعیان و دوستان ما و این که بیعت بگیرد از همه ما برای معاویه و هر که ابا کند از بیعت کردن گردن او زده شود و فرستاده شود سر او برای معاویه. چون دانستم که معاویه می خواهد این کار را بکند، از خانهام بیرون آمدم و داخل مسجد جامع کوفه شدم برای نماز و بر منبر بالا رفتم و مردم جمع شدند تا اندازه ای که جای قدمی در مسجد نبود و مردم بعضی روی بعض دیگر هجوم آورده بودند.

فَحَمِدُ اللَّهَ وَأُثْنِي عَلَيْهِ وَقُلْتُ: معاشر الناس، عفت الديار، ومحت الآثار، وقلّ الاضطبار، فلا قرار^۱ على همزات الشياطين وحكم الخائنين. الساعة - والله - وضحت البراهين، وتفصلت الآيات، وبانت المشكلات، ولقد كنا نتوقع تمام هذه الآية بتأويلها. قال الله - جلّ من قائل -: ﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئاً وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ﴾^۲.

فقد مات - والله - جدّي رسول الله، وقُتِلَ أبي أمير المؤمنين، وصاح الوسواس الخناس، وداخل الشكّ [في] قلوب الناس، ونعق ناعق الفتنة، وخالفتهم السنّة. فيا لها من فتنة صماء بكماء عمياء، لا يسمع لداعيها، ولا يجاب مناديتها، ولا يخالف واليها. ظهرت كلمة النفاق ورايات أهل الشقاق، وتكالت جيوش أهل المراق، بين الشام والعراق. هلمّوا - يرحمكم الله - إلى الإيضاح^۳، والنور الواضح الواضح، والعلم الجحجاح، والنور الذي لا يطفى، والحقّ الذي لا يخفى؛

۱. در مصدر: (فلا إقرار).

۲. سورة آل عمران، آية ۱۴۴.

۳. در مصدر: (إلى الإيضاح).

یعنی: پس ستایش کردم خدای را و ثنا گفتم او را و گفتم: ای گروه مردم! ناپدید گردید خانه‌ها و نابود شد نشانه‌ها و کم شد شکیبایی کردن. پس هیچ قرار و آرامی نیست بر دیوانگی‌ها و اغواهای شیطان‌ها و حکم کردن خیانتکاران در این ساعت. به ذات خدا قسم است که روشن شد حجت‌ها و تفصیل داده شد نشانه‌ها و زیاد شد مشکل‌ها و هرآینه بودیم ما که انتظار می‌بردیم تمامیت این آیه را با تأویل آن. که بزرگ است از خدایی که گوینده آن است. که فرموده: ﴿و نیست محمد مگر فرستاده شده‌ای که گذشته‌اند پیش از او پیغمبرانی. آیا پس اگر مرد یا کشته شد، برمی‌گردید شما به پاشنه‌های خود؟ و کسی که برگردد بر پاشنه‌های خود، هرگز ضرر نمی‌رساند خدای را چیزی و زود باشد که جزا دهد خدا سپاس گزاران را﴾.

پس از روی تحقیق مرد. به ذات خدا قسم است. جدّ من رسول خدا و کشته شد پدر من امیرالمؤمنین و صدا بلند کرد و سوسه کننده شیطان و داخل کرد شک را در دل‌های مردمان و فریاد زد فریاد زننده فتنه و مخالفت کردید سنت را. پس عجب فتنه کر کننده گنگ کننده کور کننده‌ای^۱ است که گوش داده نمی‌شود خواننده آن و جواب داده نمی‌شود ندا کننده آن و مخالفت نمی‌کند ولایت دارنده آن. ظاهر شد کلمه نفاق و سیر داده شد پرچم‌های اهل عداوت و دشمنی و سگ طبیعتی پیش گرفتند لشکرهای کسانی که از دین بیرون رفتند در میان شام و عراق. بیاید. خدا رحمت کند شما را. به سوی روشن کردن کار و امر واضح بسیار روشن کننده و نشانه بهتر و بزرگ‌تر و آنچنان نوری که خاموش نمی‌شود و حقی که مخفی نمی‌ماند.

أَيُّهَا النَّاسُ، تَيَقَّظُوا مِنْ رَقْدَةِ الْغَفْلَةِ، وَمِنْ نَهْرَةِ الْوَسْفَةِ^۲، وَمِنْ تَكَلُّفِ الظُّلْمَةِ^۳، وَمِنْ نَقْصَانِ الْهَمَّةِ. فَوَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ وَتَرَدَّى بِالْعِظْمَةِ لَنْ قَامَ إِلَيَّ مِنْكُمْ عَصَبَةٌ بِقُلُوبٍ صَافِيَةٍ وَنِيَّاتٍ مُخْلِصَةٍ لَا تَكُونُ فِيهَا شُوبٌ نِفَاقٍ وَلَا نِيَّةُ افْتِرَاقٍ، لِأَجَاهِدَنَّ بِالسَّيْفِ

۱. صحیح: (عجب فتنه کر گنگ کوری).

۲. در مصدر: (ومن برهة الوسنة).

۳. در مصدر: (وتكاتف الظلمة).

قدماً قدماً، ولأصْبَغَنَّ من السيوف^١ جوانبها، ومن الرماح أطرافها، ومن الخيل سناكبها. فتكلموا -رحمكم الله-، فكأْتَمَّا أَلْجَمُوا بلجام الصمت عن إجابة الدعوة إلا عشرون رجلاً منهم. قاموا منهم سليمان^٢ بن سرد، وبنو الجارود ثلاثة، وعمرو بن الحمق الخزاعي، وحجر بن عدي الكندي، والظرمّاح بن عطار السعدي، وهاني بن عروة السندسي^٣، والمختار بن أبي عبيدة الثقفي، وشداد بن عياب^٤ الكاهلي، ومحمد بن عطار الباهلي، وتمام العشرين من همدان، فقالوا [لي]: يا بن رسول الله، ما نملك غير سيوفنا وأنفسنا، فيها نحن بين يديك، لأمرك طائعون، وعن رأيك غير صادّين^٥. مُرْنَا بما شئت، فنظرت يمنة ويسرة، فلم أرَ أحداً غيرهم، فقلت لهم: لي أسوة بجدي رسول الله ﷺ حين عبد الله سرّاً، وهو يومئذ في تسعة وثلاثين رجلاً، فلما أكمل الله له الأربعين صار في عدة، وأظهر أمر الله، فلو كان معي عدّتهم جاهدت في الله حقّ المجاهدة.

ثم رفعت رأسي نحو السماء، فقلت: اللهم إني قد دعوت وأندرت، وأمرت ونهيت^٦، وكانوا عن إجابة الداعي غافلين، وعن نصرته قاعدين، وعن طاعته مقصرين، ولأعدائه ناصرين. اللهم فأنزل عليهم رجزك وبأسك وعذابك الذي لا يردّ عن القوم الظالمين، ونزلت عن المنبر، وأمرت موالي وأهل بيتي، فشدّوا على رواحهم، وخرجت من الكوفة راحلاً إلى المدينة.

هذا -يا جدّاه- بعد أن دعوت سائر الأمة، وخاطبتهم بعد قتل أمير المؤمنين إلى ما دعاهم إليه أمير المؤمنين، وخاطبتهم به^٧ -يا رسول الله- جاريّاً على سنتك ومنهاجك وسنن أمير المؤمنين ومنهاجه في الموعدة الحسنة والترقّق والخطاب الجميل والتخويف بالله

١. در مصدر: (ولأصْفَنَنَّ من السيوف).

٢. عبارات «عن إجابة الدعوة...» در مصدر موجود نیست.

٣. در مصدر: (السندوسي).

٤. در مصدر: (شداد بن عباد).

٥. در مصدر: (وعن رأيك صادرين).

٦. در مصدر: (وأندرت وصوّيت ونهيت).

٧. در مصدر: (وخاطبتهم بعدك).

والتحذير من سخط الله [وعذابه]، والترغيب في رحمته ورضوانه، وصفحه وغفرانه، لمن وافى بما عاهد عليه الله، ورغبتهم في نصرة الدين، وموافقة الحق والوقوف بين أمر الله ونهيه، فرأيت أنفسهم مريضة، وقلوبهم قاسية، ونياتهم فاسدة^١.

قد غلب الران عليهم، فجاؤوني يقولون: معاوية أسرى سراياه إلى نواحي الأنبار والكوفة، وشن غاراته على المسلمين، وقتل منهم من لم يقاتل، وقتل النساء والأطفال، فأعلمتهم أنهم لا وفاء لهم، ولا نصرة فيهم، وأنهم قد أرادوا الدعة^٢، وأخلدوا إلى الرفاهية. أحبوا الدنيا، وتناسوا الآخرة.

فقالوا: معاذ الله - يابن رسول الله - أن نكون كما تقول، فادع الله لنا بالسداد والرشاد، فأنفذت معهم رجالاً وجيوشاً، وعرفتهم أنهم يستجيبون لمعاوية، وينقضون عهدي وبيعتي، ويلعبون^٣ بالخطر اليسير، فيقلدون منهم الدنيا بالتقليدات^٤، ويزعمون أنهم لا يفعلون، ثم ما مضى منهم أحد إلا فعل ما خبرتهم به، وأخذ رشى معاوية وتقليده، وتقدم إليه غازياً^٥، فصار مخالفاً^٦.

فلما كثرت غارات معاوية في أطراف العراق جاؤوني فعاهدوني عهداً مجدداً وببيعة مجددة، وسرت معهم من الكوفة إلى المدائن بشاطئ دجلة، فدس معاوية إلى زيد بن سنان بن أخي جرير بن عبد الله مالا، ورشاه إياه على قتلي، فخرج إلي ليلاً، وأنا في فسطاط أصلي والناس نيام، فرماني بحربة، فأثبتها في جسدي، فنبتت العسكر ورأوا الحربة ثابتة تهتز في أعضائي، وأمرت بطلب زيد - لعنه الله -، فخرج إلى الشام هارباً إلى

١. در مصدر: (وقلوبهم نائبة فاسدة).

٢. در مصدر: (قد أسروا الدعوة).

٣. در مصدر: (ويبيعوني).

٤. در مصدر: (ويقبلون منهم الرشى والتقليدات).

٥. در مصدر: (ونفذ إليه عادياً).

٦. در مصدر: (فأقضى مخالفاً).

٧. كلمة «بن» در مصدر نیست.

معاویة، فرجعت جریحاً، وخرجت عند تفرّق الأُمّة^۱ عَنِّي إلى المدینة إلى حرمک - یا جدّاه -، فلقیت من معاویة وسائر بنی أُمیّة وأعوانهم ما أسأل الله أن لا یضیع لی أجره، ولا یحرمنی ثوابه، ثمّ دَس معاویة إلى جعدة بنت الأشعث^۲ بن قیس - لعنهما الله -، فبذل لها مائة ألف درهم، وضمن لها أقطاع عشر ضیاع^۳، وأنفذ إليها سماً، فسَمّتی به؛

یعنی: بیدار شوید از خواب غفلت و از توسعه و گشایش یافتن جراحت و زخم و به مشقّت افتادن از تیرگی و از کم شدن همّت. پس قسم به آن کسی که شکافته و می شکافد دانه را و آفریده و می آفریند بندگان را و ردای بزرگی به خود گرفته، هرآینه اگر قیام کند به سوی من از شماها چند نفری بادل های صاف و نیت های پاک که در آنها نفاق و دورویی نباشد و قصد جدایی و افتراق نداشته باشند، هرآینه جهاد می کنم البتّه البتّه با شمشیر قدم به قدم و هرآینه رنگ می کنم از شمشیرها اطراف و جوانب آن را و از نیزه ها گوشه و کنار آن را و از اسب ها جاهای سم گذاردن آنها را.

پس سخن گویند - خدا رحمت کند شما را. (از شنیدن این سخنان) گویا دهنه سکوت و خاموشی بر دهن های ایشان زده شد از جواب گفتن دعوتی که کردم، مگر ده نفر از ایشان که از جای برخاستند که از ایشان بود سلیمان بن صُرَد و سه نفر پسران جارود و عمرو بن حَمِیق خُزاعی و حجر بن عدی کنندی و طرَمَاح بن عَطّار سعدی و هانی بن عروه سندسی و مختار بن ابی عبیده ثقفی و شدّاد بن عیاب کاهلی و محمّد بن عطارد باهلی و تمام این بیست نفر از قبیلۀ همدان بودند. پس گفتند: ای پسر رسول خدا! ما مالک نیستیم غیر از شمشیرهای خود و نفس های خودمان را. آگاه باش که ما در پیش روی تو مطیع و فرمانبردار امر تویم و از رأی تو روگردان نیستیم. ما را فرمان ده به آنچه که می خواهی. پس از طرف راست و چپ نگاه کردم کسی را غیر از ایشان ندیدم. پس به ایشان گفتم که: برای من است تأسی کردن به جدّم رسول خدا ﷺ زمانی

۱. در مصدر: (عند قعود الأُمّة).

۲. در مصدر: (محمّد بن الأشعث).

۳. در مصدر: (عشر قری).

که خدا را در پنهانی پرستش می کرد که در آن روز سی و نه نفر مرد یاور داشت. پس وقتی که عدد چهل نفر برای او تکمیل شد، با آن عده قیام کرد و امر خدا را آشکار نمود. اگر با من بقدر آن عده بودند، جهاد می کردم در راه خدا حق جهاد را.

پس سر خود را بلند کردم به طرف آسمان و گفتم: خدایا! من دعوت کردم و ترسانیدم و امر و نهی کردم و از اجابت من غفلت کردند و از یاری کردن من عقب نشینی نمودند و از فرمانبرداری من کوتاهی کردند. خدایا! پس فرو فرست بر ایشان عذاب و بیم و سختی خود را از آسمان و آنچنان عذابی که رد کرده نشود از گروه ستمکاران، و فرود آمدم از منبر و امر کردم غلامان و اهل بیت خود را که بارهای خود را بستند بر راحله های خود و بیرون رفتم از کوفه در حالتی که کوچ کننده بودم به سوی مدینه و این حرکت کردن من - یا جداه! - وقتی بود که سایر امت را دعوت کردم و آنها را طرف خطاب خود قرار دادم بعد از کشته شدن امیرالمؤمنین به آنچه که دعوت کرده بود ایشان را به آن امیرالمؤمنین و مخاطب ساخته بود به آن ایشان را. ای رسول خدا! جریان امر من بر سنت و روش تو و سنت های امیرالمؤمنین بود و روش او در پند دادن نیکو و مدارا کردن و خطاب کردن پاکیزه و ترسانیدن به خدا و ترساندن از خشم خدا و رغبت دادن در رحمت و خشنودی او و درگذشتن از گناه و آمرزش او برای کسانی که وفا کنند به آنچه که خدا بر آن عهد گرفته و میل دادن ایشان به یاری کردن دین و موافقت کردن حق و واقف شدن در مقابل امر و نهی خدا.

پس دیدم که نفس های ایشان بیمار است و دل های ایشان سخت است و نیت های ایشان فاسد و تباه است و غلبه کرده است تن آسایی بر ایشان. پس آمدند مرا و گفتند: معاویه سیر داده است جنگ های خود را در نواحی انبار و کوفه و از هر طرف غارتگری ها می کند بر مسلمانان و می کشد کسانی را که کسی را نکشته اند و می کشد زن ها و بچه ها را. پس آنها را اعلام کردم که وفایی برای ایشان نیست و عاطفه یاری کردن ایشان نیست و اراده ایشان آرامش و تن پروری و راحت طلبی و گشایش و فراخی است و همیشه رفاهیت خود را می خواهند. محبت دنیا را در دل گرفته اند و آخرت را فراموش کرده اند.

پس گفتند: جای پناه بردن به خداست - ای پسر رسول خدا! - که ما چنین باشیم که تو می‌گویی. پس خدا را بخوان ما را محکم بدارد و راهنمایی کند. پس فرستادم با ایشان جمعیت و لشکری را و به ایشان فهمانیدم که اجابت معاویه را خواهند کرد و عهد و بیعت مرا خواهند شکست و بازی خواهند کرد با جنبش کمی و به گردن می‌اندازند دنیا را از روی تقلیدها و گمان می‌کنند که این کارها را نمی‌کنند و پیشی گرفتند به سوی او و نرفت به سوی او احدی مگر آن که آنچه را که به ایشان خبر داده بودم کردند و گرفت رشوه معاویه را و از او تقلید کرد و پیش رفت به طرف او در حالی که جنگ کننده بود. پس مخالف من شد.

و چون غارتگری معاویه در اطراف عراق بسیار شد، آمدند به نزد من و با من عهد تازه بستند و مجدّد بیعت کردند و با آنها از کوفه به مدائن رفتم کنار دجله. پس معاویه در پنهانی دسیسه‌ای کرد و رشوه و مالی به زید پسر سنان پسر اخی جریر پسر عبدالله داد که مرا بکشد. شبانه به سوی من آمد در حالی که من در خیمه نماز می‌گزاردم و مردم خواب بودند. حربه‌ای به جانب من انداخت که در جسد من فرو رفت. پس لشکر را بیدار کردم. دیدند حربه در جسد من ثابت است و در اعضای من به جنبش است. امر کردم که به طلب زید روند - که لعنت خدا بر او باد! - و او فرار کرد، به شام رفت و من مجروح برگشتم و پس از آن که تفرقه در امت افتاد و از من جدا شدند بیرون آمدم به طرف مدینه به سوی حرم تو، یا جدّاه! پس دیدم از معاویه و سایر بنی‌امیه و یاران ایشان چیزی را که از خدا می‌خواهم که ضایع نکند برای من مزد آن را و محروم نگرداند مرا از ثواب آن. پس معاویه به پنهانی صد هزار درهم برای جعده دختر اشعث بن قیس - لعنهما الله - بذل کرد و ضامن من شد برای او که ده قطعه مزرعه به او بدهد و سمّی به سوی او فرستاد و او مرا به آن سم مسموم کرد.

ثمّ يقوم الحسين عليه السلام مخضباً بدمائه، فيقبل [في] اثني عشر ألف صدّيق كلّهم [شهداء] قد قتلوا في سبيل الله من ذرّيّة رسول الله صلى الله عليه وآله ومن شيعتهم ومواليهم وأنصارهم، وكلّ

مضرجون بدمانهم. فإذا رآهم رسول الله ﷺ، بكى وبكى لبكائه أهل السماوات والأرض، وتصرخ فاطمة - سلام الله عليها -، فتزلزل الأرض ومن عليها^۱، ويقف أمير المؤمنين والحسن عليهما السلام عن يمينه، وفاطمة عن شماله، ويقبل الحسين عليه السلام، فيضمه رسول الله ﷺ إلى صدره ويقول: يا حسين، فديتك، قرّت عينك وعيناي فيك، وعن يمين الحسين أسد الله حمزة [بن عبد المطلب]، وعن شماله جعفر بن أبي طالب الطيّار، وأمامه أبو عبد الله^۲ بن الحارث بن عبد المطلب.

ويؤتى محسن مخصباً [بدمه] محمولاً، تحمله خديجة بنت خويلد وفاطمة ابنة أسد أم أمير المؤمنين عليه السلام، وهما جدّاه، وأمّ هاني وجمانة عمّته ابنتا أبي طالب^۳، وأسماء ابنة عيس الخثعميّة، صارخات [و] أيديهنّ على خدودهنّ، ونواصيهنّ منشّرة، والملائكة تسترهنّ بأجنحتهنّ، وفاطمة أمّه تبكي وتصيح وتقول: ﴿هَذَا يَوْمُكُمْ الَّذِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾^۴، وجبرائيل يصيح - يعني: محسناً - ويقول: إني مظلوم، فانتصر، فيأخذ رسول الله محسناً على يديه، رافعاً له إلى السماء وهو يقول: إلهي وسيدي، صبرنا في الدنيا احتساباً، وهذا اليوم الذي ﴿تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مِمَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُخَضَّراً وَمِمَّا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيداً﴾^۵؛

یعنی: پس برمی خیزد حسین علیه السلام در حالتی که به خون خضاب شده باشد. پس می آیند دوازده هزار صدیق که همه آنها در راه خدا کشته شده باشند از ذریه رسول خدا و از شیعیان و دوستان ایشان و یاران ایشان و همه آغشته اند به خون های خود. پس چون می بیند ایشان را رسول خدا، گریه می کند و گریه می کند به گریه او اهل آسمان ها و زمین و فریاد می زند فاطمه - سلام الله عليها -، پس به لرزه در می آید زمین و هر که بر روی

۱. عبارت «وتصرخ فاطمة عليها السلام...» در مصدر نیست.

۲. در مصدر: (أبو عبدة).

۳. در مصدر: (وهما جدّاه، وجمانة عمّته ابنة أبي طالب).

۴. سورة انبياء، آية ۱۰۳.

۵. سورة آل عمران، آية ۳۰.

آن است و می ایستد امیرالمؤمنین و حسن علیهما السلام از طرف راست او و فاطمه از طرف چپ او و پیش می آید حسین علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به سینه خود می چسباند و می فرماید: یا حسین! فدای تو شوم. چشم های من و چشم های تو در حق تو روشن و باقرار و سکون باد. و از طرف راست حسین است شیر خدا حمزه و از طرف چپ اوست جعفر طیار پسر ابوطالب و در جلو و پیش روی اوست ابو عبدالله^۱ پسر حارث بن عبدالمطلب. و می آورد - یا آورده می شود - محسن در حالتی که به خون خضاب شده باشد و حمل کرده شده باشد. حمل می کند او را خدیجه دختر خویلد و فاطمه دختر اسد مادر امیرالمؤمنین علیه السلام که هر دو جدّه های او هستند و امّ هانی و اسماء دختر عمیس خثعمیه و جمانه دختران ابوطالب در حالتی که همه ایشان شیون می کنند و دست هاشان بر گونه هایشان است و موهای پیشانی هایشان آشفته و پریشان است و ملائکه آنها را می پوشانند با بال های خود و مادر او فاطمه گریه می کند و صیحه می زند و می گوید: ﴿این است آن روزی که شما وعده داده شده بودید﴾ و محسن به جبرئیل صیحه می زند و می گوید که: من مظلومم، پس یاری کن. آن گاه رسول خدا محسن را می گیرد بر روی دو دست خود و او را به جانب آسمان بلند می کند و گوید: خدای من و آقای من! ما صبر کردیم در دنیا برای خدا و امروز روزی است که ﴿می یابد هر نفسی آنچه را که عمل کرده است از نیکی در حالتی که حاضر کرده شده است و هر آنچه از عمل بدی که کرده آرزو می کند که ای کاش میانۀ او و میانۀ آن عمل مسافتی دور بود﴾ - یعنی: ای کاش نکرده بود آن کار را!

قال: وبکی الصادق علیه السلام حتى اخضلت لحيته بالدموع، ثم قال: لا رقأت عين لا تبكي عند هذا الذكر، فقال المفضل للصادق علیه السلام: يا مولاي، ما في الدموع من ثواب؟ قال: ما لا يحصى إذا كان من محق^۲، فبكي المفضل طويلاً ويقول: يا بن رسول الله، إن يومكم في

۱. چنان که در متن تذکر داده شد کنیه وی ابو عبیده است.

۲. این دو سطر در مصدر با اختلاف آمده است.

التصاص لأعظم من يوم محنتكم، فقال له الصادق عليه السلام: ولا كيوم محنتنا بكريلاء، وإن كان يوم السقيفة وإحراق النار على باب أمير المؤمنين والحسن وفاطمة والحسين وزينب وأم كلثوم وفضة وقتل مُحسن بالرفسة أعظم وأدهى وأمر؛ لأنه أصل يوم العذاب؛

يعنى: گفت مفضل: و گریه کرد صادق عليه السلام تا این که تر شد ریش او به اشکها. پس فرمود: خشک نشود چشمی که گریه نکند وقت یاد کردن این مصیبتها. پس مفضل گفت به حضرت صادق عليه السلام که: ای آقای من! این اشکها چه ثوابی دارد؟ فرمود: ثواب آن شماره نمی شود، هرگاه گریه کننده از اهل حق - یعنی: از شیعیان و دوستان - باشد. پس مفضل گریه کرد مدتی طولانی و می گفت: ای پسر رسول خدا! روز قصاص کردن شما بزرگتر است از روز محنت و اندوه شما. پس حضرت صادق به او فرمود: روزی مانند روز محنت مادر کربلا نیست، هر چند روز سقیفه و سوزانیدن آتش درب خانه امیرالمؤمنین و حسن و فاطمه و حسین و زینب و أم کلثوم و فضه را و کشتن محسن به ضرب لگد سخت تر و دشوارتر و منکرتر و تلخ تر است؛ زیرا که ریشه و بنیاد عذاب از آن روز بوده.

قال المفضل: يا مولاي، أسأل؟ قال: سل، يا مفضل. قال: يا مولاي، ما تقول في قوله تعالى: ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾^۱؟ قال: يا مفضل، تقول العامة: إنها في كل جنين من أولاد الناس قُتِلَ مظلوماً؟ قال: نعم، يا مولاي. هكذا يقول (يقولون غل) أكثرهم. قال الصادق عليه السلام: ويلهم. من أين لهم هذا؟ والآية في الكتاب خاصة لنا وفيها، وهو قوله - تقدس اسمه -: ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾، والموءودة إنما هو المحسن؛ لأنه منا، وفيها قال الله تعالى: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾^۲، والموءودة إنما هو اسم من المودة. فمن أين لكل جنين من أولاد الناس؟ أ هذه الآية في المودة والقربى غيرنا؟

۱. سورة تكوير، آية ۸-۹.

۲. سورة شوری، آية ۲۳.

یعنی: مفضل گفت: ای مولای من! آیا سؤال بکنم؟ فرمود: سؤال کن، ای مفضل! گفت: ای مولای من! چه می فرمایی در تفسیر قول خدای تعالی که فرموده: ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾؟ فرمود: ای مفضل! جماعت عامه می گویند که: آن در موضوع هر طفل در شکم مادری است از اولاد که مظلوم کشته شود؟ عرض کرد: آری، ای مولای من! همچنین می گویند بیشتر از ایشان. صادق علیه السلام فرمود: وای بر ایشان! این تفسیر را از کجا می گویند؟ و حال آن که این آیه در قرآن مخصوص است برای ما و در حق ما است و آن همین آیه است که خدایی که نام او مقدس است فرموده: ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ﴾، و جز این نیست که مؤووده مُحسِن است؛ زیرا که او از ما است و خدای تعالی در حق ما فرموده است که: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى﴾، و مؤووده اسمی است از «مَوَدَّة». پس از کجا بر هر جنینی اطلاق می شود از اولاد مردمان؟ آیا این آیه که در مودت و قربی است غیر ما هستیم؟

قال المفضل: صدقت، یا مولای، ثم ماذا؟ قال: ثم تضرب سيدة النساء (نساء العالمین غل) فاطمة یدها إلى ناصيتها وتقول: اللهم أنجز وعدك وموعدك لي في من ظلمني وغضبني وضربني وجرعني ثكل أولادي، فتبكيها ملائكة السماوات السبع وحملة العرش وسكان الهواء ومن في الدنيا [و] بين أطباق الثرى، صائحين صارخين لصيحتها وصراخها إلى الله تعالى، فلا يبقى ممن قاتلنا ولا من أحب قاتلنا إلا قتل في ذلك اليوم كل واحد ألف قتلة يذوق في كل قتلة منها من العذاب ما رآته من ألم القتل سائر من قتل من أهل الدنيا دون من قتل في سبيل الله، فإنه لا يذوق الموت - كما قال الله تعالى: ﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحياءٌ عند ربهم يُرزقون﴾ فرحين بما آتاهم الله من فضله ويستبشرون بالذين لم يلحقوا بهم من خلفهم ألا خوف عليهم ولا هم يحزنون؛^۱

یعنی: مفضل گفت: راست گفتمی، ای مولای من! پس از آن چه می شود؟ فرمود:

۱.سورة آل عمران، آیه ۱۷۰.

پس می‌زند فاطمه بزرگِ زنان جهانیان دست خود را بر پیش سر خود و می‌گوید:
 بار خدایا! وفا کن و عده خود را و زمان و عده خود را برای من درباره کسانی که به من
 ستم کردند و مرا به غضب در آوردند و زدند مرا و مرا به داغ فرزندانم مبتلا کردند. پس
 برای او گریه می‌کنند فرشتگان آسمان‌های هفتگانه و بردارندگان عرش و ساکنین هوا
 و کسانی که در دنیا هستند و در میان طبقات زمین ساکن‌اند در حالتی که همه ایشان
 صیحه زننده و شیون کننده‌اند برای صیحه زدن و شیون کردن او به سوی خدای
 تعالی. پس باقی نمی‌ماند کسی که با ما مقاتله کرده و نه کسی که دوست داشته است
 قتال کردن با ما را مگر آن که کشته می‌شوند در آن روز هر کدام از آنها هزار مرتبه کشته
 شدن که می‌چشد در هر کشته شدنی از آن از عذاب بقدر آنچه الم دیده‌اند همه کشته
 شدگان اهل دنیا غیر از کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند؛ زیرا که کشته شده در راه
 خدا نمی‌چشد الم مرگ را - چنان که خدای تعالی فرموده که: ﴿گمان مکن البتة البتة که
 آنهایی که کشته شده‌اند در راه خدا مردگان‌اند، بلکه زنده‌هایی هستند که در نزد
 پروردگارشان روزی می‌خورند در حالتی که شادان‌اند به آنچه که خدا از فضل خود به
 ایشان داده و مژده می‌دهند به آنهایی که هنوز عقب مانده‌اند و به ایشان ملحق نشده‌اند
 که: هیچ ترسی برای ایشان نیست و محزون و اندوهناک نیستند﴾.

قال المفضل: يا مولاي، فإن من شيعتكم^۱ من لا يقرّ بالرجعة وأنكم تكفرون^۲ بعد الموت
 وتكفرون^۳ أعداؤكم حتى تقتصوا منهم بالحق، فقال الصادق عليه السلام: أما^۴ سمعوا قول جدنا
 رسول الله صلى الله عليه وآله و سائرنا من الأئمة: من لم يثبت إمامتنا، ولم يحقّق^۵ متعتنا، ولم يقل^۶

۱. در مصدر: (من يستبشرون شيعتكم).

۲. در مصدر: (لا تكفرون).

۳. در مصدر: (ولا تكفرون).

۴. در مصدر: (ويلهم، ما سمعوا).

۵. در مصدر: (ويحل).

۶. در مصدر: (ويقول).

برجعتنا، فليس منا؟ أو ما سمعوا الله - عز وجل - يقول: ﴿وَلَنذِيقُنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ﴾^۱؟

یعنی: گفت مفضل: ای مولای من! پس بدرستی که بعضی از شیعیان شما کسانی هستند که به رجعت شما و این که شما برمی گردید بعد از مردن اقرار ندارند و مقرر نیستند که دشمنان شما برمی گردند به دنیا تا این که قصاص کنید از ایشان به حق و راستی. پس فرمود صادق علیه السلام: آیا نشنیدند گفته جد ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و گفته ما سایر امامان را که گفته است و گفته ایم: کسی که ثابت نداند امامت ما را و راست و محقق نداند متعه ما را و قائل به رجعت ما نباشد از ما نیست؟ و آیا نشنیدند گفته خدای - عز وجل - را که می فرماید: ﴿هر آینه می چشانیم ایشان را از عذاب نزدیک تر غیر از عذاب بزرگ تر. امید است که ایشان برگردند﴾^۲؟

قال المفضل: يا مولاي، فما العذاب الأدنى، وما العذاب الأكبر؟ قال الصادق علیه السلام:
العذاب الأدنى عذاب الرجعة، والعذاب الأكبر عذاب يوم القيامة الذي ﴿تَبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾^۳؛

مفضل گفت: ای مولای من! پس چیست عذاب نزدیک تر و چیست عذاب بزرگ تر؟ فرمود صادق علیه السلام که: عذاب نزدیک تر عذاب رجعت است و عذاب اکبر عذاب روز قیامت است که ﴿در آن روز این زمین تبدیل می شود به زمینی غیر از این و همچنین آسمانها و بیرون می آیند مردم از قبرها برای خدای یگانه ای که صاحب قهر و غلبه است﴾^۴.

قال المفضل: [يا مولاي] فإمامتكم واجبة^۵ عند شيعتكم ونحن نعلم أنكم اختيار الله في قوله: ﴿نَزَعُ دَرَجَاتٍ مِّنْ نَّشَأٍ﴾^۶، وقوله: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾^۷، وقوله:

۱. سورة سجده، آیه ۲۱.

۲. سورة ابراهيم، آیه ۴۸.

۳. در مصدر: (ثابته).

۴. سورة انعام، آیه ۱۲۴.

۵. سورة انعام، آیه ۸۳.

﴿ إِنَّ اللَّهَ اضْطَمَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾^۱.

قال الصادق عليه السلام: يا مفضل، فأين نحن في هذه الآية؟

مفضل گفت: پس اقرار کردن به امامت شما واجب است نزد شیعیان شما و ما می دانیم که شما اختیار کرده شدگانید از جانب خدا در گفته او که فرموده است: ﴿ وبلند می کنیم درجات را برای هر که می خواهیم ﴾ و گفته خدا که فرموده است: ﴿ خدا داناتر است که در کجا قرار دهد رسالت خود را ﴾ و گفته او که فرموده است: ﴿ بدرستی که خدا اختیار کرده است آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر جهانیان. ذریه ای هستند که بعضی از آنها از بعض دیگرند و خدا شنوای داناست ﴾.

حضرت صادق عليه السلام فرمود: پس ما در کجای این آیه یاد کرده شده ایم؟

قال المفضل: قول الله - عز وجل -: ﴿ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴾^۲، وقوله: ﴿ مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ [مِنْ قَبْلُ] ﴾^۳، وقول إبراهيم: ﴿ وَاجْنُبْنِي وَبَنِيَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنَامَ ﴾^۴، وقد علمت أن رسول الله صلى الله عليه وآله وأمير المؤمنين عليه السلام ما عبدا صنماً ولا وثناً ولا أشركا بالله طرفة عين، وقوله: ﴿ وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ﴾^۵، والعهد عهد الإمامة، لا يناله ظالم.

قال: يا مفضل، وما علمك بأن الظالم لا يناله عهد الإمامة؟^۶

مفضل گفت: فرموده خدای - عز وجل - است که: ﴿ سزاوارترین مردم به ابراهیم

۱. سورة آل عمران، آیه ۳۳-۳۴.

۲. سورة آل عمران، آیه ۶۸.

۳. سورة حج، آیه ۷۸.

۴. سورة ابراهیم، آیه ۳۵.

۵. سورة بقره، آیه ۱۲۴.

۶. این سطر در مصدر نیامده است.

هر آینه کسانی هستند که متابعت و پیروی او را کنند و این پیغمبر - یعنی: محمد ﷺ - و کسانی که ایمان آوردند و خدا ولی اهل ایمان است ﴿ و فرموده او که گفته است: ﴿ملت پدر شما ابراهیم است که او شما را مسلمانان نام گذارده است﴾، و گفته ابراهیم که در مقام دعا عرض می کند که: ﴿دور کن مرا و فرزندان مرا از این که بت ها را پرستش کنیم﴾ و از روی تحقیق دانسته ام که رسول خدا و امیر مؤمنان علیه السلام بت بزرگ و کوچکی را نپرستیده اند و شریک برای خدا قرار نداده اند بقدر چشم به هم زدنی و گفته خدا که فرموده است: ﴿و یاد کن - یا محمد! - زمانی را که امتحان کرد ابراهیم را پروردگار او به کلماتی چند. پس چون تمام کرد آنها را، فرمود: بدرستی که من تو را امام قرار دهنده ام برای مردمان. ابراهیم عرض کرد: و از ذریه من کسی را امام قرار می دهی؟ فرمود: ستمکاران از ایشان نمی رسند به عهد من ﴿ - که امامت باشد -؛ یعنی: ظالم به عهد امامت نمی رسد.

حضرت صادق علیه السلام به مفضل فرمود که: از کجا دانستی که ظالم به عهد امامت نمی رسد؟

قال المفضل: يا مولاي، لا تمتحنني، ولا تسألني بما لا طاقة لي به،^۱ ولا تختبرني ولا تبتلني. فمن علمكم علمت، ومن فضل الله عليكم أخذت؛
یعنی: مفضل گفت: ای مولای من! مرا امتحان مکن و مپرس از من چیزی را که طاقت آن را ندارم و آزمایش ننما و مبتلا نگردان مرا، که من از علم شما دانسته ام و از فضل خدا بر شما فرا گرفتم.

قال الصادق علیه السلام: صدقت، يا مفضل، ولولا اعترافك بنعم الله في ذلك لما كنت باب الهدى. فأين - يا مفضل - الآيات من القرآن في أن الكافر ظالم؟ قال: نعم، يا مولاي. قوله ﴿وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۲، وقوله: الكافرون هم الفاسقون، ومن كفر وفسق وظلم لا يجعله الله للناس إماماً.

۱. جمله «ولا تسألني...» در مصدر نیست.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۴.

قال الصادق عليه السلام: أحسنت، يا مفضل. فمن أين قلت برجعتنا ومقصرة شيعتنا تقول: إن معنى الرجعة أن يرد الله إلينا ملك الدنيا، وأن يجعله للمهدي؟ ويحهم، متى سلبنا الملك حتى يرد علينا؟

قال المفضل: لا والله، لاسلبتموه ولا تسلبونه؛ لأن الملك النبوة والرسالة والوصية والإمامة؛

فرمود حضرت صادق عليه السلام که: راست گفתי - ای مفضل! - و اگر اعتراف نمی کردی به نعمت های خدا در موضوع امامت، هر آینه باب هدایت نبودی. پس، ای مفضل! در کجای قرآن است که کافر ظالم است؟ عرض کرد: آری، ای مولای من! آن جایی که فرموده که: «کفار، ایشان ستمکاران اند» و فرموده او که: «کفار، ایشان اند فاسقها» و کسی که کافر و فاسق و ظالم شد، خدا او را برای مردم [امام] قرار نمی دهد.

حضرت صادق عليه السلام فرمود: نیکو گفתי، ای مفضل! پس از کجا قائل شدی به برگشتن ما به دنیا و طایفه تقصیر کاران از شیعیان ما می گویند که: معنای رجعت این است که خدای ملک دنیا را به سوی ما برمی گرداند و آن را برای مهدی قرار می دهد. و ای بر ایشان! کی ملک از ما گرفته شده است تا این که باز برگردد به ما؟ مفضل گفت: نه به خدا قسم است، نه ملک از شما سلب کرده شده و نه شما سلب می کنید از خودتان؛ زیرا که ملک عبارت است از نبوت و رسالت و وصیت و امامت.

قال الصادق عليه السلام: [يا مفضل] لو تدبر القرآن شيعتنا، لما شكوا في فضلنا. أما سمعوا قول الله - عز وجل -: ﴿وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُخَيِّبُ الْمَوْتَى قَالَ أَوْلَمْ تُؤْمِنْ قَالَ بَلَىٰ وَلَكِنَّ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝١﴾، فأخذ إبراهيم أربعة أطيّار، فذبحها وقطعها، وأخلط لحومها وعظامها وریشها، حتى صارت قبضة واحدة، ثم قسمها أربعة أجزاء، وجعلها على أربعة جبال، فدعاها [ودعاها خل] فأجابته تلبيةً وتيقناً بوحدانية الله

ورسالة إبراهيم في صورها الأولة؟ ومثل قول الله في الكتاب العزيز: ﴿أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ قَالَ كَمْ لَبِثْتَ قَالَ لَبِثْتُ يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ قَالَ بَلْ لَبِثْتَ مِائَةَ عَامٍ فَانظُرْ إِلَى طَعَامِكَ وَشَرَابِكَ لَمْ يَسْنَنْهُ وَانظُرْ إِلَى حِمَارِكَ وَلِنَجْعَلَكَ آيَةً لِلنَّاسِ وَانظُرْ إِلَى الْعِظَامِ كَيْفَ نُنشِزُهَا ثُمَّ نَكْسُوهَا لَحْمًا فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ قَالَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^١، وقوله في طوائف [من] بني إسرائيل: ﴿الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ﴾ [هاربين] ﴿وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ﴾^٢ إلى البراري والمفاوز.^٣ يحفرون على أنفسهم حفائر^٤ وقالوا: حررنا^٥ أنفسنا من الموت وكانوا زهاء ثلاثين ألف رجل وامرأة وطفل، ﴿فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا﴾، فماتوا كموتة نفس واحدة، فصاروا خبالاً (جنادلاً خ) ورفاتاً وعظاماً نخرة، فمرّ عليهم حزقيل بن العجوز، فتأمل أمرهم وناجى ربّه في أمرهم، فقصّ عليه قصّتهم. قال حزقيل: إلهي وسيدي، قد أريتهم قدرتك في أن أمّتهم وجعلتهم رفاتاً ومّرت عليهم الدهور^٦، فأرهم قدرتك في أن تُحييهم لي حتّى أدعوهم إليك وأوقفهم^٧ للإيمان بك وتصديقي، فأوحى الله إليه: يا حزقيل، هذا يوم شريف عظيم قدره عندي، وقد آليت أنّه لا يسألني مؤمن من حاجة إلاّ قضيتها له في هذا اليوم، وهو يوم نيروز، فخذ الماء ورشّه عليهم، فإنّهم يحيون بإرادتي، فرشّ عليهم الماء، فأحياهم الله بأسرهم، وأقبلوا على حزقيل مؤمنين والله مصدّقين، وهم الذين قال الله فيهم: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ﴾^٨، وقوله في قصّة عيسى: ﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيَاةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ

١. سورة بقره، آية ٢٥٩.

٢. سورة بقره، آية ٢٤٣.

٣. در مصدر: (والمغاور).

٤. در مصدر: (فحظروا على أنفسهم حظائر).

٥. در مصدر: (قد حررنا).

٦. عبارت «و مّرت عليهم الدهور» در مصدر نیست.

٧. در مصدر: (ووقفهم).

٨. سورة بقره، آية ٢٤٣.

طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنْبِرِي الْأَكْمَةَ وَالْأَبْرَصَ وَأُخِييَ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَأُنْبِتُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴿١﴾

فرمود حضرت صادق علیه السلام: اگر شیعیان مادر قرآن تدبیر کنند، شکمی در فضیلت ما نخواهند کرد. آیا نشنیدند گفته خدای - عزوجل - را که فرموده: ﴿و یاد کن - یا محمد! - زمانی را که ابراهیم گفت: پروردگار من! به من بنما که چگونه زنده می کنی مردگان را. گفت: آیا ایمان نیاورده ای؟ گفت: چرا، ولیکن برای این که قلب من مطمئن شود. فرمود: پس بگیر چهار عدد از مرغ را. پس پاره پاره کن آنها را و در نزد خود بگذار. پس قرار ده بالای هر کوهی جزئی از آن را. پس بخوان آنها را که با شتاب نزد تو می آیند و بدان بدرستی که خدا بر هر چیزی تواناست. پس گرفت ابراهیم چهار مرغ را و سر برید آنها را و پاره پاره کرد و مخلوط کرد گوشت ها و استخوان ها و بال و پرهای آنها را تا این که همه اینها یک قبضه و یک چیز شد. پس آنها را چهار قسمت کرد و بالای چهار کوه گذارد و آنها را یک یک صدا زد. پس هر یک از آنها او را اجابت کردند از جهت تلبیه و یقینی که به یگانگی خدا و رسالت ابراهیم داشتند در صورت های اولیة خود ﴿و مانند گفته خدا در کتاب عزیز خود که فرموده: ﴿آیا ندانسته ای زمانی را که عزیر پیغمبر گذشت بر دهی که آن افتاده بود بر سقف هایش - یعنی: سقف های آن بر روی اهلس خراب شده بود و مرده بودند -؟ پس گفت: کجا و چگونه زنده می کند خدا این مردگان را پس از مردنشان؟ پس میرانید او را خدا و پس از صد سال که مرده بود او را زنده کرد و فرمود به او که: چقدر وقت است که درنگ کرده ای؟ گفت: بقدر یک روز، یا بعضی از روز. فرمود: بلکه درنگ کرده ای صد سال. پس نگاه کن به سوی خوردنی و آشامیدنی خود که بو نگرفته و تغییر نیافته و فاسد نشده و نگاه کن خر خود را تا تو را آیت و نشانه قدرت خود قرار دهیم برای مردمان و نگاه کن به استخوان ها که چگونه آنها را از جا بلند می کنیم و گوشت بر آن می پوشانیم. پس چون امر بر او روشن شد، گفت: می دانم که خدا بر هر چیزی تواناست.

۱. سورة آل عمران، آیه ۴۹.

و مانند فرموده خدا راجع به طایفه‌هایی از بنی اسرائیل که: ﴿از خانه‌های خود بیرون رفتند و ایشان هزارها نفر بودند از ترس مردن﴾ به جانب بیابان‌ها و شکاف‌های کوه و می‌کنند برای خود گودال‌هایی را و گفتند: ما آزاد می‌کنیم نفس‌های خود را از مردن و آنها قریب سی هزار نفر مرد و زن و بچه بودند. پس فرمان الهی رسید که: ﴿همه بمیرید﴾. پس همه ایشان مانند یک نفس با همدیگر مردند و مانند سنگریزه‌ها شدند و ریز ریز و استخوان‌های آنها پوسیده شد. پس حزقیل پیغمبر بر آنها گذشت و در کار آنها تأمل کرد و با پروردگار خود مناجات نمود در کار ایشان. خدا قصه ایشان را بر او قصه کرد. پس حزقیل گفت: ای خدای من و آقای من! قدرت خود را به ایشان نمودی و ایشان را میرانیدی و ریز ریز گردانیدی و روزگارهایی بر ایشان گذشته. پس به ایشان بنما قدرت خود را در این که زنده کنی ایشان را برای من تا بخوانم ایشان را به سوی تو و وادار نمایم ایشان را به ایمان آوردن به تو و تصدیق مرا کردن. پس وحی فرستاد خدا به سوی او که: ای حزقیل! امروز روز شریف بزرگی است که قدر آن نزد من بزرگ است و من واجب و سزاوار کرده‌ام بر خود که از من نخواهد مؤمنی حاجتی را مگر آن که برآورم حاجت او را در این روز و آن روز نوروز است. پس بگیر آب را و بر ایشان پاش آن را که ایشان زنده می‌شوند به اراده من. پس آن آب را بر ایشان پاشید و زنده کرد خدا همه ایشان را و رو آوردند به سوی حزقیل در حالتی که ایمان آورنده و به خدا تصدیق کنندگان بودند و ایشان اند آن کسانی که خدا در حق ایشان گفته: ﴿آیا ندانسته‌ای قصه آن کسانی را که بیرون رفتند از خانه‌های خود و ایشان هزارها نفر بودند از ترس مردن. پس خدا به آنها فرمود: بمیرید، و پس از مردن ایشان را زنده کرد؟﴾.

و گفته خدا در قصه عیسی که گفت: ﴿من می‌آفرینم برای شما از گِل مانند مرغ. پس می‌دمم در آن، پس مرغی می‌شود به اذن خدا و خوب می‌کنم کور مادرزاد و صاحب لک و پیسه را و زنده می‌کنم مردگان را به اذن خدا و خبر می‌دهم شما را به آنچه که می‌خورید و آنچه که ذخیره می‌کنید در خانه‌هاتان. بدرستی که در اینها هر آینه نشانه‌ای است برای شما از قدرت خدا و رسالت من، اگر ایمان آورنده باشید﴾.

هذا - يا مفضل - ما أقمنا به الشاهد من كتاب الله لشيعتنا مما يعرفونه في الكتاب، ولا يجهلونه، ولئلا يقولوا: إن الله لا يحيي الموتى في الدنيا، ويردهم إلينا، ولنلزمهم الحجّة من الله إذ أعطى أنبياءه ورسله والصالحين من عباده، فنحن بفضل الله علينا أولى أن نُعطى مثل ما أعطوا وتزاد عليه. أو ما سمعوا - ويحهم - قول الله: ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا سِلَالًا الْبَيْتَ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا ﴿۱﴾ ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا ﴿۲﴾؟

قال المفضل: يا مولاي، فما تأويل ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا﴾؟ قال الصادق عليه السلام: هما - والله - الرجعة، وهي الأولى، وتقوم يوم القيامة العظمى. يا مفضل، أو ما سمعوا قوله: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ ﴿۱﴾ وَنَمُكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِي فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُم مَّا كَانُوا يَحْذَرُونَ ﴿۲﴾؟ والله يا مفضل، إن تنزيل هذه في بني إسرائيل^۳، وإن تأويلها فينا، وإن فرعون وهامان تيم وعدي؛

ای مفضل! این است آنچه که ما به آن شاهد اقامه کردیم از کتاب خدا برای شیعیان خود از چیزهایی که می‌شناسند در کتاب آن را و جاهل به آن نیستند و تا این که گویند که: خدا زنده نمی‌کند مردگان را در دنیا و رد می‌کند ایشان را به سوی ما و هر آینه ملزم می‌کنیم ایشان را به حجّت از جانب خدا؛ زیرا که عطا کرده است به پیغمبران و فرستاده شدگان خود و به شایستگان از بندگان خود. پس ما به سبب فضل و فزونی که به ما داده سزاوارتریم به این که عطا کرده شویم مانند آنچه را که عطا کرده شدند و زیاده بر آن. وای بر ایشان! آیا نشنیدند قول خدا را که فرموده است: ﴿پس چون بیاید وعده نخست از دو وعده، بر می‌انگیزانیم بر شما بندگانی را که برای ما هستند که صاحبان قوت و قدرت سخت‌اند. پس جستجو می‌کنند در میان خانه‌ها و می‌باشد این وعده‌ای که کرده شده. پس بر می‌گردانیم برای شما نصرت را بر ایشان و مدد می‌کنیم

۱. سورة اسراء، آیه ۵-۶.

۲. سورة قصص، آیه ۵-۶.

۳. این جمله در مصدر نیست.

شمارا به مالها و فرزندان و می گردانیم جمعیت شما را بیشتر از حیث شماره نفرات؟
مفضل گفت: ای آقای من! تاویل آیه ﴿فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا﴾ چیست؟ حضرت
صادق علیه السلام فرمود: به ذات خدا قسم است که مراد از وعده اولی رجعت است و وعده
دوم روز قیامت بزرگ است. ای مفضل! آیا نشنیده اند گفته خدا را که فرموده است:
﴿می خواهیم منت بگذاریم بر آن کسانی که ضعیف و ناتوان داشته شده اند در روی زمین
و بگردانیم ایشان را پیشوایان مردم و قرار دهیم ایشان را ارث برندگان و تمکین دهیم
ایشان را در روی زمین و بنماییم فرعون و هامان و لشکریان ایشان را از آنها آنچه را که
از آن بیم داشتند﴾؟ به ذات خدا قسم است - ای مفضل! - که تنزیل این آیه در حق
بنی اسرائیل است و تاویل آن در حق ما است و مراد از فرعون و هامان تیم و عدی است.

قال المفضل: یا مولای، فالمتعة؟ قال: المتعة حلال طلق، والشاهد بها قول الله - جلّ
شأنه - في النساء المزوجات بالولي والشهود: ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ
النِّسَاءِ أَوْ أَكْنَنْتُمْ فِي أَنْفُسِكُمْ عَلِيمَ اللَّهِ أَنَّكُمْ سَتَذَكُرُونَهُنَّ وَلَكِنْ لَا تُوَاعِدُوهُنَّ سِرًّا إِلَّا أَنْ تَقُولُوا
قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾^۱ أي مشهوداً، والقول المعروف هو المشهود بالولي^۲، وإنما احتيج إلى الولي
والشهود في النكاح ليثبت النسل، ويصح النسب، ويستحق للميراث، وقوله: ﴿وَأَتُوا
النِّسَاءَ صَدَقَاتِهِنَّ نِحْلَةً فَإِنْ طِبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْسًا فَكُلُوهُ هَنِيئًا مَرِيئًا﴾^۳، وجعل الطلاق
في النساء المزوجات^۴ غير جائز إلا بشاهدين ذوي عدل من المسلمين، وقال في سائر
الشهادات على الدماء والفروج والأموال والأموال: ﴿وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ
لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ﴾^۵، وبين الطلاق - عز ذكره -،
فقال: ﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَاءَ فَطَلِّقُوهُنَّ لِعَدَّتِهِنَّ وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ﴾

۱. سورة بقره، آیه ۲۳۵.

۲. در مصدر: (هو المستشهد بالولاء).

۳. سورة نساء، آیه ۴.

۴. این جمله در مصدر به صورتی دیگر و تقریباً نامفهوم است.

۵. سورة بقره، آیه ۲۸۲.

ولو كانت المطلقة تبين بثلاث تطليقات يجمعها كلمة واحدة وأكثر منها وأقل - كما قال الله تعالى: ﴿ وَأَخْضُوا الْعِدَّةَ وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ لَا تُخْرِجُوهُنَّ مِنْ بُيُوتِهِنَّ وَلَا يَخْرُجْنَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُخْدِتُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ۝ ١ ۝

[﴿ فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوِي عَدْلٍ مِنْكُمْ وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ ذَلِكَ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ۝ ٢ ۝

وقوله - عز وجل -: ﴿ لَا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُخْدِتُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرًا ۝ ٣ ۝] هو نكرة تقع بين الزوج وزوجته، فتطلق التطليقة الأولى بشهادة ذوي عدل، وحد وقت التطليق هو آخر القرء^١، والقرء هو الحيض، والطلاق يجب عند آخر نقطة بيضاء تنزل بعد الصفرة والحمرة، وإلى التطليقة الثانية والثالثة ما^٥ يحدث الله بينهما عطفاً أو زوال^٦ ما كرهاه، وهو قوله - جل من قائل -: ﴿ وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ إِنْ كُنَّ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ فِي ذَلِكَ إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ ۝ ٧ ۝

هذا قوله في أن للبعولة مراجعة النساء من تطليقة إلى تطليقة إن أرادوا إصلاحاً، وللنساء مراجعة الرجال في مثل ذلك، ثم بين - تبارك وتعالى - فقال: ﴿ الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ ۝ ٨ ۝ في الثالثة. فإن طلق الثالثة وبانت، فهو قوله: ﴿ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدِ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجاً غَيْرَهُ ۝ ٩ ۝ ثم يكون كسائر الخطاب لها؛

١. سورة طلاق، آية ١.

٢. سورة طلاق، آية ٢.

٣. سورة طلاق، آية ٢.

٤. در مصدر: (وحرر وقت التطليق وهو آخر القرء).

٥. در مصدر: (أول التطليقة الثانية والثالثة وما).

٦. در مصدر: (وذلك).

٧. سورة بقره، آية ٢٢٨.

٩. سورة بقره، آية ٢٣٠.

٨. سورة بقره، آية ٢٢٩.

مفضل گفت: ای مولای من! متعه چگونه است؟ فرمود: حلال است و پاکیزه، و شاهد به حلال بودن آن گفته خدایی است که بزرگ است شأن او درباره زنهای تزویج شده به اذن ولی با داشتن شاهدها که فرموده است: ﴿باکی نیست بر شما و گناهی نیست در آنچه به کنایه خبر دارید به آن از خواستگاری زنان یا پنهان داشته‌اید در نفس‌های خود. می‌داند خدا که زود یاد خواهید کرد ایشان را، ولیکن در پنهانی ایشان را وعده ندهید مگر آن که به گفتاری خوب خواستگاری کنید﴾ - یعنی: با حضور شاهد و قول معروف. مراد شهادت داده شده است با ولی و جز این نیست که در نکاح دائم احتیاج به ولی و شهود داشتن برای ثابت بودن نسل و صحیح شدن نسب و مستحق ارث بردن شدن است.

و گفته خدای تعالی: ﴿و بدهید مهرهای زنان را به طیب خاطر. پس اگر زنان بخوشی و از روی میل و دلخواه خود چیزی از مهرهای خود را به شما بخشیدند، بخورید که بر شما سازگار و گوارا خواهد بود﴾ و قرار داده است خدا طلاق را در زنهای مزوجه نحوی که جایز نمی‌باشد مگر در حضور دو شاهد عادل از مسلمانان و در سایر شهادت‌هایی که راجع به خون‌ها و فرج‌ها و مال‌ها و ملک‌هاست فرموده که: ﴿استشهاد کنید به دو شاهد از مردان خود و اگر دو نفر مرد نباشد به یک مرد و دو زن از آنهایی که به شهادت دادن و شاهد بودن آنها خشنودید﴾.

و روشن کرده است خدایی که ذکر او غالب است حکم طلاق را و فرموده است که: ﴿ای پیغمبر خبر داده شده! چون طلاق دادید زنان را، پس طلاق دهید ایشان را وقت عده ایشان و ضبط نمایید مدت عده داشتن ایشان را و پرهیزید از خدایی که پروردگار شماست و بیرون نکنید ایشان را از خانه‌هاشان و نباید بیرون روند مگر آن که پدید آید از ایشان کار زشتی آشکارا و این است حدهای خدا و کسی که از حدود خدا تجاوز کند، پس تحقیقاً به خود ستم کرده است. نمی‌دانی شاید که پدید آورد خدا بعد از آن امری را﴾. این کار دشوار و ناشناسایی است که واقع می‌شود میان

شوهر و زن او. پس دفعه اول او را طلاق می دهد در حضور دو نفر شاهد عادل و حد وقت طلاق دادن، آخر زمان عادت و حیض اوست و طلاق واجب است که نزد آخر نقطه سفیدی باشد که بعد از زردی و سرخی از او نازل می شود - یعنی: بعد از پاک شدن از حیض - و تا طلاق دوم و سوم تا زمانی که احداث کند خدا در میان ایشان مهربانی یا تا وقت زایل شدن آنچه که سبب کراهت آنهاست و آن است مراد از گفته خدایی که بزرگ است گوینده آن که گفته است: ﴿و طلاق داده شدگان انتظار بدهند خودشان را مدت سه طهر - یعنی: سه مرتبه پاک شدن از حیض - و حلال نیست ایشان را که پنهان کنند آنچه را که در رحم های ایشان خدا خلق کرده است، اگر ایمان به خدا دارند و ایمان به روز قیامت دارند، و شوهر هاشان سزاوارترند به باز آوردن ایشان در آن وقت اگر بخواهند اصلاح و سازش کردن با همدیگر را، و از برای آن زنان است مانند آنچه بر زنان دیگر است بخوبی و برای مردان است بر ایشان رتبه و پایه افزونی و خدا غلبه کننده و درست کار است ﴿. این است گفته خدا در این که از برای شوهرهاست رجوع کردن به زنان خود از طلاقی تا طلاقی اگر بخواهند اصلاح و آشتی کنند و برای زنان است رجوع کردن به مردان در مانند آن. پس واضح کرده است خدای تعالی و فرموده است: ﴿پس طلاق دو مرتبه است. پس از آن نگاهداشتن بخوبی است یا رها کردن بخوبی است ﴿ در دفعه سوم. پس اگر طلاق سوم را داد و جدایی میانشان واقع شد، پس فرموده خدا این است که می فرماید: ﴿پس اگر طلاق سوم را داد، حلال نمی شود او را بعد از طلاق سوم تا آن که به زنی بگیرد شوهر دیگری او را غیر از او ﴿. پس اگر شوهر دیگر او را طلاق داد و شوهر اول خواست او را بگیرد، مانند سایر خواستگاران خواهد بود - یعنی: می تواند او را باز به زنی بگیرد.

وَأَمَّا الْمَتْعَةُ الَّتِي أَحَلَّهَا اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَأَطْلَقَهَا الرَّسُولُ عَنِ اللَّهِ لِسَائِرِ الْمُسْلِمِينَ فَهِيَ قَوْلُهُ - عَزَّ وَجَلَّ -: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلَّا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُجْلٌ لَكُمْ مِمَّا وَّرَاءَ ذَلِكَ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ

فَرِيضَةٌ وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا^۱ .
 الفرق بين المزووجة والمتعة أن للمزووجة صداقاً وللمتعة أجرة، فتمتع سائر المسلمين
 على عهد رسول الله ﷺ في الحج وغيره وأيام أبي بكر وأربع سنين من أيام عمر، حتى
 دخل على أخته عفرا، فوجد في حجرها ولداً يرضع من ثديها، فقال: يا أختي، ما هذا؟
 فقالت له: ابني من أحشائي، ولم تكن متبغلة، فقال لها: الله، فقالت: الله^۲، وكشفت عن
 ثديها، فنظر إلى درة اللبن في فم الطفل.

فغضب وأرعد، واربد لونه، وأخذ الطفل على يديه مغضباً، وخرج حتى أتى المسجد،
 فرقى المنبر وقال: نادوا في الناس: إن الصلاة جامعة، وكان في غير وقت الصلاة، فعلم
 المسلمون أنه لأمر يريده عمر، فحضروا، فقال: معاشر الناس من المهاجرين والأنصار
 وأولاد قحطان ونزار، من منكم يحب أن يرى المحرمات عليه من النساء ولها مثل هذا
 الطفل قد خرج من أحشائها وسقته اللبن وهي غير متبغلة؟ فقال بعض القوم: ما نحب هذا،
 يا أمير المؤمنين. فقال: أستم تعلمون أن أختي عفرا بنت حنتمة أمي وأبي الخطاب غير
 متبغلة؟ قالوا: بلى، يا أمير المؤمنين. قال: قد دخلت عليها في هذه الساعة، فوجدت هذا
 الطفل في حجرها، فناشدتها: أتى لك هذا؟ فقالت: ابني ومن أحشائي، ورأيت درة اللبن
 من ثديها في فيه، فقلت: من أين لك هذا؟ قال: تمتعت.

واعلموا معاشر الناس، إن هذه المتعة التي كانت حلالاً على المسلمين في عهد
 رسول الله ﷺ وبعده قد رأيت تحريمها. فمن أتاها ضربت جنبه بالسوط. فلم يكن في
 القوم منكر قوله، ولا راداً عليه، ولا قائل: أمّن رسول^۳ بعد رسول الله، أو كتاب^۴ بعد كتاب
 الله؟ لانقبل خلافاً على رسول الله وكتابه، بل سلّموا ورضوا؛
 واما متعه اي كه حلال كرد خدا آن را در كتاب خود و مطلقاً رسول خدا از جانب

۱. سورة نساء، آية ۲۴.

۲. در مصدر: (فقال لها: من أين ذلك؟ فقالت: تمتعت).

۳. در مصدر: (أي رسول).

۴. در مصدر: (وأي كتاب).

خدا برای سایر مسلمانان حلال دانست دلیل حلال بودن آن گفته خدای - عزوجل - است که فرموده: ﴿و شوهر داران از زنان مگر آنچه را که مالک شد یمین های شما - یعنی: کنیزان زر خرید شما - در کتاب خداست که بر شما نازل شده و حلال کرده شد برای شما آنچه که غیر از آن است - یعنی: غیر از زن های شوهر دار است - آن که خواستگاری کنید به مال های خودتان در حالتی که شوهر های حلال باشید برای آنها، نه این که زنا کنندگان باشید. پس آنچه را که متعه کردید به آن - یعنی: مهر ایشان قرار دادید - بدهید به ایشان که فرض و واجب شده دادن آن بر شما و هر آنچه که راضی شده اید به آن بعد از مهر واجب. بدرستی که خدا دانا و درست کار است﴾.

فرق میان زنی که به عقد دائم تزویج شده و زنی که متعه شده این است که برای زن مزوجه به عقد دائم صدق قرار داده می شود و به زنی که متعه کرده می شود اجرت و مزد داده می شود. پس سایر مسلمانان در زمان زنده بودن رسول خدا ﷺ متعه می کردند - چه در سفر حج و چه غیر آن - و همچنین بعد از آن در ایام خلافت ابوبکر و در چهار سال از دوره خلافت عمر تا آن که وارد می شود روزی بر خواهر خود عفرات می یابد که طفلی را در دامن خود نهاده و آن را از پستان های خود شیر می دهد. پس به او گفته که: ای خواهر من! این چیست؟ خواهرش به او گفته که: این پسر من است که از شکم من و میان دو پهلوی من بیرون آمده، در حالتی که شوهری نداشته است. پس از روی تعجب می گوید: الله! خواهرش هم می گوید: الله، و پستان های خود را باز می کند. عمر نگاه می کند که شیر در دهان طفل جاری می شود.

پس غضبناک می شود و لرزه به بدن او می افتد و رنگش تغییر می کند و به دو دست خود غضب آلوده بچه را می گیرد و بیرون می رود، تا این که وارد مسجد می شود و بر منبر بالا می رود و می گوید: «مردم را ندا کنید که به جماعت حاضر شوند» و آن وقت در غیر وقت نماز بوده. مسلمانان می فهمند که امر تازه ای رخ داده که عمر آنها را خواسته است. پس در مسجد حاضر می شوند. پس می گوید: ای گروه مردمان از مهاجرین و انصار و فرزندان قحطان و نزار! کدام یک از شما دوست می دارد که از

زن‌هایی که با او محرم هستند بی‌شوهر چنین طفلی از او زاییده شود و او را شیر دهد؟ بعضی از آن گروه گفتند که: ما دوست نمی‌داریم این را، یا امیرالمؤمنین! پس می‌گوید که: آیا ندانسته‌اید خواهر من عفرات دختر حنتمه مادر من و خطّاب پدر من شوهر ندارد؟ گفتند: چرا، یا امیرالمؤمنین! می‌گوید: من در این ساعت بر او وارد شدم. این طفل را در دامن او یافتیم. او را قسم دادم که: این طفل را از کجا آورده‌ای؟ گفت: پسر من است که از بین دو پهلوی من بیرون آمده و دیدی که از پستان‌های من شیر در دهان او جاری است. گفتم: از کجا فرزند آورده‌ای؟ تو که شوهر نداری. گفت: متعه شدم.

و بدانید - ای گروه مردمان! - این متعه‌ای است که در زمان پیغمبر حلال بوده بر مسلمانان و بعد از او هم حلال بوده و من رأی به حرام بودن آن می‌دهم. پس کسی که بعد از این متعه کند با تازیانه بر پیشانی او می‌زنم، و در میان آن جمعیت کسی نبود که انکار گفته‌ او کند و رد کند گفته‌ او را و گوینده‌ای نبود که به او بگوید: آیا پس از رسول خدا رسول و پیغمبری آمده، یا بعد از کتاب خدا کتابی آورده شده؟ و ما مخالفت کردن تو را نمی‌پذیریم که بر خلاف گفته‌ پیغمبر و کتاب او چیزی بگویی، بلکه تسلیم گفته‌ او شدند و به آن راضی شدند.

فقال المفضّل: یا مولای، فما شرائط المتعة؟ قال: یا مفضّل، لها سبعون شرطاً. من خالف منها شرطاً واحداً، ظلم نفسه. قال: قلت: یا سیدی، فأعرض ما علمته منكم فیها؟ فقال الصادق علیه السلام: [قل] یا مفضّل، [علی] إنك قد علمت الفرق بین المزوّجة والمتمتع بها ممّا تلوته علیك. فإنّ المزوّجة لها صداق ونحلة، وللمتعة أجرة، وهذا الفرق فی ما بینهما؛ مفضّل گفت: ای مولای من! شرایط متعه چیست؟ فرمود: ای مفضّل! برای متعه هفتاد شرط است. کسی که مخالفت کند یک شرط از آنها را، ستم کرده است به نفس خود. گفت: گفتم: ای آقای من! عرضه بدارم آنچه را که دانستم آن را، یا آن که تعلیم گرفتم از شما در باب متعه؟ فرمود: ای مفضّل! بدرستی که از روی تحقیق دانستی

فرق میانه زن تزویج شده به عقد دائم و زنی را که متعه شده به آن از آنچه که برای تو خواندم که از برای زن مزوجه صدق و بخشش هست و از برای زنی که متعه شده اجرت و مزد است و این است فرق میان این دو.

قال المفضل: [نعم] یا مولای، قد علمتُ ذلك. قال: فقل: یا مفضل، قال: یا مولای، قد امرتمونا أن لا نتمتع ببغیة ولا مشهورة بفساد، ولا مجنونة، وأن ندعو المتمتع بها من الفاحشة^۱. فإن أجابت فقد حرم الاستمتاع بها، وأن نسأل أفاغرة أم مشغولة ببعل أو بحمل أم بعدة؟ فإن شغلت بواحدة من الثلاث، فلا تحل. فإن خلت، فنقول لها: متعيني نفسك على كتاب الله وسنة نبيه نكاحاً غير سفاح أجلاً معلوماً بأجرة معلومة، وهي ساعة أو يوم أو يومان أو شهر أو سنة أو ما دون ذلك أو أكثر، والأجرة ما تراضيا عليه من حلقة خاتم أو شسع نعلٍ أو شق تمره إلى فوق ذلك من الدراهم والدنانير أو عرض^۲ ترضى به. فإن وهبت، حل له كالصداق الموهوب من النساء المزوجات. قال الله [فيهن]: ﴿فَإِنْ طَبْنَ لَكُمْ عَنْ شَيْءٍ مِنْهُ نَفْساً فَكُلُوهُ هَنِيئاً مَرِيئاً﴾^۳ ثم يقول لها: على أن لا ترثني ولا أرتك، وعلى أن الماء لي، أضعه حيث شئت، وأشار عليك الاستبراء خمسة وأربعين يوماً أو محيضاً واحداً، ما كان من عدد الأيام^۴. فإذا قالت: نعم، أعدت القول ثانية، وعقدت النكاح به. فإن أحببت وأحببت هي الاستزادة في الأجل زدتما^۵.

وفيه ما روينا عنكم من قولكم: لئن أخرجنا فرجاً من حرام إلى حلال أحببنا من تركه على الحرام، ومن قولكم: فإن كانت تفعل^۶ فعلها ما تولت من الإخبار عن نفسها، ولا جناح عليك، وقول أمير المؤمنين عليه السلام: لعن الله ابن الخطأب، فلولا ما زنى إلا شقي

۱. در مصدر: (أن تدعو المتعة إلى الفاحشة).

۲. در مصدر: (أو عرض).

۳. سورة نساء، آية ۴.

۴. در مصدر: (أربعون يوماً أو محيضاً أو أجد ما كان من عدد الأيام).

۵. كلمة «زدتما» در مصدر نیست.

۶. در مصدر: (تعقل قولها).

أو شقیة؛ لأنه كان يكون للمسلمین غنی فی المتعة عن الزنا، وروينا عنكم أنكم قلت: إن الفرق فی ما بین المزووجة والمتمتع بها أن للمتمتع أن یعزل عن المتمتع، وليس للزوج أن یعزل عن الزوجة؛ لأن الله یقول: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ﴾ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ﴾^۱، وأتى فی کتاب الکفارات عنكم^۲ أنه من عزل نطفة عن رحم مزووجة فدية النطفة عشرة دنانیر كفارة، وشرط فی المتعة أن الماء یضعه حیث یشاء من المتمتع بها، فإن وضعه فی الرحم فخلق منه ولد، كان لاحقاً بأبيه؛

مفضل گفت: ای مولای من! از روی تحقیق دانستم آن را. فرمود: پس بگو، ای مفضل! گفت: ای مولای من! تحقیقاً امر فرمودید ما را که متعه نکنیم زن زانیه را و نه مشهوره به فساد را و نه دیوانه را و این که دعوت کنیم زن زانیه ای را که می خواهد متعه شود از زنا دادن. پس اگر اجابت کرد متعه کند و اگر اجابت نکرد حرام است استمتاع به آن. و این که آن زنی که می خواهیم او را متعه کنیم پیرسیم که آیا بی شوهر است و حامل نیست و در عده نیست، یا این که مشغول به یکی از این سه است. اگر خالی از این سه است و مشغول نیست، پس به او می گوئیم: متعه بده به من نفس خودت را بر کتاب خدا و سنت پیغمبر او به نکاحی که زنا نباشد مدت دانسته شده ای را به اجرت دانسته شده ای و آن مدت یک ساعت باشد یا یک روز یا دو روز یا یک ماه یا یک سال یا کم تر از آن یا زیادتر از آن و اجرت آن هر چیزی است که طرفین با هم راضی شوند از حلقه انگشتری یا بند نعلی یا پاره خرمایی تا بالاتر از اینها از پول های نقره و طلاها یا چیز عارضی که زن به آن راضی شود. پس اگر ببخشد آن رازن متمتع به مرد متمتع، حلال می شود برای او مانند صدق بخشیده شده از طرف زن های مزوجه به شوهر هاشان. فرموده است خدا که: ﴿اگر ببخشند از طیب خاطر زن ها برای شما چیزی از صدق و مهر خودشان را، پس بخورید آن را که گوارا و سازگار است﴾.

۱. سورة بقره، آیه ۲۰۴-۲۰۵.

۲. در مصدر: (إن فی کتاب الله لكفارة عنكم).

پس به آن زن متمتع می‌گوید: به شرط این که ارث نبوی از من و من هم ارث نبویم از تو و به شرط این که آب نطفه خود را هر کجا که می‌خواهم بریزم و با تو شرط می‌کنم که استبراکنی - یعنی: بعد از این که مدت تو تمام شد، یا مدت تو را بخشیدم، چهل و پنج روز عده نگاهداری، یا یک مرتبه از حیض پاک شوی هر چند روزی که عادت حیض توست. پس اگر قبول کرد، همین این‌هایی را که گفتم دو مرتبه بگو و عقد ببند با او. پس اگر دوست داشتی تو و آن زن هم دوست دارد زیاد کردن مدت را، زیاد کنید.

و در این موضوع است آنچه که روایت می‌کنیم از شما از گفته شما که: هر آینه اگر بیرون ببریم فرجی را از حرام به سوی حلال محبوب‌تر است نزد ما از ترک کردن او حرام را، و از گفته شماست که: اگر زن بکند غیر از آنچه که از نفس خود خبر داده از مشغول بودن به شوهر دیگر و یا حمل داشتن و یا در عده دیگری بودن و یا وفانکردن به آنچه با او شرط شده، گناهی بر تو نیست، و قول امیرالمؤمنین علیه السلام که فرموده: خدا لعنت کند پسر خطّاب را. اگر او نبود، زنا نمی‌کرد مگر مرد شقی یا زن شقیّه؛ زیرا که مسلمانان به متعه کردن بی‌نیاز از زنا می‌شدند.

و روایت کرده شده‌ایم ما از شما که گفته‌اید: فرق میان زن مزوجه به عقد دائم و زن متمتع بها - یعنی: زنی که متعه شده - این است که مرد متعه کننده می‌تواند نطفه خود را عزل کند از زنی که او را متعه کرده و شوهری که به عقد دائم ازدواج کرده نمی‌تواند نطفه خود را از زوجه خود عزل کند؛ زیرا که خدا می‌فرماید: ﴿و از مردمان کسی است که خوش آید تو را گفتار او در زندگانی دنیا و گواه می‌آورد خدا را بر آنچه که در دل اوست و دشمنی او سخت‌تر است و چون برگردد کوشش می‌کند در روی زمین تا فساد کند در آن و نابود کند کشت و نسل را و خدا دوست نمی‌دارد فساد را﴾ و در کتاب کفّارات آورده شده است از شما که: هر که عزل کند نطفه‌ای را از رحم زن مزوجه خود، دینه آن نطفه دادن ده دینار کفّاره است و شرط متعه این است که آب مال مرد است. برای اوست که هر کجا می‌خواهد بریزد و از زنی که متعه کرده آن را خارج کند. پس اگر در رحم او ریخت و اولادی - یا ولدی - از آن به وجود آمد، ملحق به پدر اوست.

قال الصادق عليه السلام: يا مفضل، حدثني أبي محمد بن علي عن آبائه عليهم السلام، يرفعه إلى جدنا رسول الله صلى الله عليه وآله أنه قال: إن الله أخذ الميثاق على سائر المؤمنين^۱، لا يعلق منه فرج من متعة. إن أحد محن المؤمن الذي يتبين إيمانه من كفره إذا علق منه فرج من متعته، وقال رسول الله صلى الله عليه وآله: ولد المتعة حرام، وإن الأجداد أن لا يضع النطفة في رحم المتعة.

قال المفضل: يا مولاي، فإن كان فيه بسم الله؟^۲

فرمود حضرت صادق عليه السلام: ای مفضل! حدیث کرد مرا پدرم محمد بن علی از پدرانش - درود باد بر ایشان - که بالا برده است آن را به سوی جد ما رسول خدا صلى الله عليه وآله که فرمود: خدا پیمان گرفت بر سایر مؤمنین که آویخته نشود فرجی و بار نگیرد از جهت متعه کردن او به فرزندی، و فرمود رسول خدا صلى الله عليه وآله: ولد متعه حرام است و پاکیزه تر این است که نطفه را در رحم متعه نگذارد.

مفضل گفت: ای مولای من! اگر چه در گذاردن آن «بسم الله» بگوید؟

مؤلف فقیر گوید: در نسخه ای که از آن استنساخ کردم عبارت حدیث را چنین یافتم و دور نیست که در آخر آن چیزی افتاده باشد و آن این جمله باشد - چنان که از بعضی از اخبار دیگر برمی آید - که برای صادق عليه السلام گفته باشد که:

إن عبد الله بن عباس مرّ بعبد الله بن الزبير، فقال ابن الزبير: أما ترون رجلاً قد أعمى الله قلبه كما أعمى عينيه، يفتي في المتعة ويقول: إنها حلال؟ فسمعه عبد الله بن العباس، فقال لقائده: قف بي على الجماعة التي فيها عبد الله بن الزبير، فوقف به، فقال: يا ابن الزبير، سل أمك أسماء بنت أبي بكر؛ فإنها تخبرك أن أباك عوسجة الأسدي استمتع بها بسردين يمانيتين، فحملت بك منه، وأنت أول مولود ولد في الإسلام من متعة، وقد قال النبي صلى الله عليه وآله: ولد المتعة حرام؛

۱. در مصدر: (على ماء أوليائه المؤمنون).

۲. این سطر در مصدر نیست.

۳. در مصدر: (لا ولد).

یعنی: عبدالله بن عباس گذشت به عبدالله بن زبیر. پس ابن زبیر گفت: آیا ندانسته‌اید مردی را که خدا کور کرده است دل او را همچنان که کور کرده است دو چشم او را که فتوا می‌دهد در متعه و می‌گوید که: آن حلال است؟ پس عبدالله بن عباس شنید این کلام را. به عصاکش خود گفت: مرا ببر نزد این جماعتی که عبدالله بن زبیر در آنهاست و مرا آن جا نگاهدار. پس در آن جا او را نگاه داشت. پس ابن عباس به ابن زبیر گفت: از مادرت اسماء دختر ابوبکر پرس تا خبر دهد تو را که پدرت عوسجه اسدی او را متعه کرد به دو بُرد یمانی و او به تو حامل شد از او و تو اوّل مولودی هستی که در اسلام از متعه زاییده شدی و بتحقیق که پیغمبر ﷺ فرمود که: زاییده متعه حرام است.

پس آن حضرت در جواب مفضل فرمود: لقد صدق عبد الله بن العباس في قوله لعبد الله بن الزبير؛ یعنی: هرآینه از روی تحقیق راست گفت عبدالله پسر عباس در گفته خود برای عبدالله پسر زبیر.

قال المفضل: قلت: يا مولاي، لقد روى بعض شيعتكم أنكم قلت: إن ضرر المتعة أشهر من دابة^۱ البيطار، وأنكم قلت لأهل المدينة: هبوا لنا التمتع في المدينة، وتمتعوا حيث شئتم من الأرض.

قال الصادق عليه السلام: إنما قلنا ذلك لأننا خفنا عليهم من شيعة ابن الخطاب أن يضربوا جنوبهم بالسياط، فأحرزناها بأشباهاها^۲ بالمدينة؛

مفضل گفت: گفتم: ای مولای من! هرآینه بتحقیق روایت کرده‌اند بعضی از شیعیان شما که شما گفته‌اید که: ضرر متعه بیشتر است و مشهورتر است از اسب شخص بیطار - یعنی: کسی که پرستار آن است که بسا می‌شود به ضرب لگد و گاز پرستار خود را بکشد - و بدرستی که شما گفته‌اید که: برای خاطر ما واگذارید متعه کردن در مدینه را و هر کجا از زمین که می‌خواهید تمتع کنید.

۱. در مصدر: (من رایة).

۲. در مصدر: (باستیانها بها منهم).

فرمود صادق علیه السلام: جز این نیست که ما این سخن را برای آن گفتیم که ترسیدیم بر ایشان از پیروان پسر خطاب از این که تازیانه به پهلوهای آنها بزنند. پس حفظ کردیم ایشان را به مانند این گفته‌ها در مدینه.

قال المفضل: وروت شيعتكم عنكم أن محمد بن سنان الأسدي تمتع بامرأة، فلما دنى لوطيها^۱، وجد في أحشائها [ترکلاً]، فرفع نفسه عنها، وقام ملقاً^۲، ودخل على جدك علي بن الحسين عليه السلام، فقال: يا مولاي وسيدي، إني تمتعت بامرأة، فكان من قصتي وقصتها كيت وكيت، وإني قلت لها: ما هذا التركل؟ فجعلت رجلها في صدري، ودفعني عنها، وقالت لي: ما أنت بأدب^۳، ولا بعالم. أما سمعت الله يقول: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَن أَشْيَاءٍ إِن تَبَدُّ لَكُمْ تَسْؤُكُمْ﴾^۴؟

مفضل گفت: و روایت کرده‌اند شیعیان شما از شما که محمد بن سنان اسدی زنی را متعه کرد. چون نزدیک شد که وطی کند او را، یافت در شکم و پهلوهای او چیزی را. پس از روی او بلند شد در حال سستی و وارد شد بر جدت علی بن الحسین علیه السلام و گفت: ای مولای من و آقای من! من زنی را متعه کردم و قصه من و قصه او چنین و چنان شد و من به او گفتم: این چه واگذاری است؟ پس پای خود را در سینه من گذارد و مرا از روی خود دور کرد و به من گفت که: با ادب و دانا نیستی. آیا نشنیده‌ای گفته خدا را که می‌گوید: ﴿ای کسانی که ایمان آوردند! نپرسید از چیزهایی که اگر ظاهر شود برای شما، شما را بد آید﴾؟

قال الصادق علیه السلام: هذا الشرف من شيعتنا، ومن يكذب علينا فليس منا، والله ما أرسل الله الرسل إلا بالحق، ولا جاؤوا إلا بالصدق، ولا يحكون إلا عن الله ومن عند الله وبكتاب الله،

۱. در مصدر: (فلما تمطأها).

۲. در مصدر: (وقام قلقاً).

۳. در مصدر: (بأدب).

۴. سوره مائده، آیه ۱۰۱.

فلا تَتَّبِعُوا الهوى فتضلُّوا، ولا ترخصوا لأنفسكم فيحرم عليكم ما أحلَّ الله لكم. والله يا مفضل، ما هو إلا دين الحق، وما شرائطها إلا ما قدّمت ذكرها لك، فذر الغاوين تجردها^۱ نفسك عن هواها؛

فرمود صدق علیه السلام: این هرآینه شرفی است برای شیعیان ما، و کسی که بر ما دروغ بندد از ما نیست. به ذات خدا قسم است خدا پیغمبران خود را نفرستاده مگر به درستی و درستکاری و نیامدند مگر به صدق و راستی و راستگویی و حکم نمی‌کنند مگر از جانب خدا و از نزد خدا و به کتاب خدا. پس پیروی هوا و خواهش‌های نفس خود را نکنید که گمراه می‌شوید و رخصت ندهید نفس‌های خودتان را که حرام می‌کند بر شما آنچه را که حلال کرده است خدا برای شما. به ذات خدا قسم است - ای مفضل! - که نیست آن مگر آن که دین حق است و نیست شرط‌های آن - یعنی: متعه - مگر آنچه که از پیش یاد کردم برای تو. پس واگذار گمراهان را که انکار می‌کند آن نفس تو را از هوای خود. مؤلف ناچیز گوید که: این قسمت اخیر از سؤال مفضل راجع به محمد بن سنان خالی از اضطراب و تزلزل نیست و دور نیست که در عبارت سقطی باشد. چون نسخه منحصر بود، لذا عین عبارت را همچنان که نوشته شده بود نوشتم.

قال المفضل: قلت: ثم ماذا، يا سيدي؟ قال مولاي الصادق علیه السلام: ثم يقوم سيّد العابدين عليّ بن الحسين وأبي الباقر علیهما السلام، فيشكوان إلى جدّهما رسول الله صلّى الله عليه وآله ما نالهما من بني أمية وما ورد عليهما من القتل^۲، ثم أقوم أنا وأشكو إلى جدّي رسول الله صلّى الله عليه وآله ما جرى من طاغية الأمة الملقب بالمنصور حيث أفضت إليه الخلافة؛ فإتته عرضني على الموت والقتل، ولقد دخلت عليه، وقد رحلني من المدينة إلى دار ملكه بالكوفة مغسلاً مكفناً محتطاً مراراً، فأراه الله من قدرته ما روعه^۳ عني ومنعه من قتلي.

۱. در مصدر: (فذر الغاوين وازجر).

۲. در مصدر: (وما روعا به من القتل).

۳. در مصدر: (ما ردعه).

قال الصادق عليه السلام: ثم يقوم ابني موسى عليه السلام، فيشكو إلى جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله ما لقيه من الطاغية^١ هارون المسمّى بالرشيد وتسييره من المدينة على طريق البصرة متنحياً طريق الكوفة؛ لأنّه قال: أهل الكوفة شيعة آل محمّد، وأهل البصرة أعداؤهم، وقد صدق - لعنه الله. حدّثني أبي الباقر عن جدّي عليّ بن الحسين عليه السلام رفعه إلى جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله أنّه قال: طينتي^٢ من مدينتي، وطينة شيعتنا من الكوفة، وطينة أعدائنا من البصرة، ويقصّ فعله بدو حبسه إياه^٣ في دار السنديّ بن شاهك حاجب شُرطته بالزوراء، وما يعرضه عليه من القتل.

قال عليه السلام: ويقوم عليّ بن موسى عليه السلام، فيشكو إلى جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله [ما نزل به و] تسيير المأمون إياه من المدينة إلى طوس بخراسان من طريق البصرة والأهواز^٤، ويقصّ عليه قصّته معه إلى أن قتله بالسمّ.

قال: ويقوم محمّد بن عليّ بن موسى، فيشكو إلى جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله ما نزل به من المأمون إلى أن قتل بالسمّ^٥.

و يقوم عليّ بن محمّد بن عليّ بن موسى، فيشكو إلى جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله تسيير أبي جعفر المتوكّل إياه وابنه الحسن من المدينة إلى مدينة يبنها على شاطئ دجلة تُدعى بسرّ من رأى وما جرى عليه منه إلى أن قتل المتوكّل ومات عليّ بن محمّد.

ويقوم الحسن بن عليّ الحادي عشر من الأئمّة عليه السلام، فيشكو إلى جدّه رسول الله صلى الله عليه وآله ما لقيه من المعتزّ، وهو الزبير بن أبي جعفر المتوكّل، ومن أحمد بن قينان^٧، وهو المعتمد إلى أن مات الحسن عليه السلام؛

مفضّل گفت: گفتم: بعد از آن چه می شود، ای مولای من و آقای من؟ مولایم

١. در مصدر: (من الضليل).

٢. در مصدر: (طينة أمتي).

٣. در مصدر: (وحسبه إياه).

٤. در مصدر: (من الأهواز).

٥. در مصدر: (قتله بالفلمان).

٦. در مصدر: (الزبير بن جعفر).

٧. در مصدر: (أحمد بن قتيان).

صادق علیه السلام فرمود: پس برمی خیزد آقای عبادت کنندگان علی بن الحسین با پدرم باقر علیه السلام و شکایت می کنند نزد جدشان رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را از ظلم و ستم که از بنی امیه به ایشان رسیده و آنچه بر آنها وارد شده از کشته شدن. پس من برمی خیزم و شکایت می کنم به جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه جاری شده است از سرکش امت که منصور لقب دارد. وقتی که خانفت به او رسید، عرضه داشت بر من مرگ و کشته شدن را و من بر او وارد شدم و مرا کوچ داد از مدینه به مرکز خلافت خود در کوفه در حالتی که غسل و حنوط کردم و کفن پوشیدم چندین مرتبه. پس خدا از قدرت خود به او نمود چیزی را که او را از من ترسانید و بازداشت او را از این که مرا بکشد.

فرمود صادق علیه السلام: پس برمی خیزد پسر موسی و شکایت می کند به جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنچه دیده است آن را از گردنکش زمانش هارون که رشید نام گذارده شده و سیر دادن او از مدینه از راه بصره دور از راه کوفه؛ زیرا که او - یعنی: هارون - می گفت که: اهل کوفه پیروان آل محمدند و اهل بصره دشمنان ایشان اند و راست می گفت - خدا لعنت کند او را. حدیث کرد مرا پدرم باقر از جدّم علی بن الحسین علیه السلام مرفوعاً از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود: طینت من از مدینه من است و طینت شیعیان از کوفه است و طینت دشمنان ما از بصره است، و قصّه می کند کار او را از ابتدای حبس کردن او آن حضرت را در خانه سندی بن شاهک سر لشکر او در بغداد و آنچه عرضه می داشت بر آن حضرت برای کشتن او.

فرمود صادق علیه السلام: و برمی خیزد علی بن موسی و شکایت می کند به نزد جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله از سیر دادن مأمون او را از مدینه به طوس به خراسان از راه بصره و اهواز و قصّه می کند بر او قصّه خود را با آن ملعون تا کشته شدن آن بزرگوار مسموماً. و برمی خیزد محمد بن علی بن موسی و شکایت می کند به سوی جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که بر او وارد شده از مأمون تا این که به سم کشته شده.

و برمی خیزد علی بن محمد بن علی بن موسی و شکایت می کند به جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله از سیر دادن ابی جعفر متوکل او را و پسرش حسن را از مدینه به سوی

شهری که بنا می‌کند آن را در کنار دجله که سرّ من رأی خوانده شود و آنچه بر او وارد آمده از آن ملعون تا کشته شدن متوکل و مردن علی بن محمد.

و برمی‌خیزد حسن بن علی، یازدهمین از امام‌ها علیه السلام، پس شکایت می‌کند به جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنچه که دیده است از معتز - که زبیر بن ابی جعفر متوکل باشد - و از احمد بن قینان - که معتمد عباسی باشد - تا زمان مردن حسن علیه السلام.

و یقوم الخامس من وُلد السابع، و هو المهديّ سميّ جدّه رسول الله صلی الله علیه و آله و کنیه ابو القاسم محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی ابني و عليه قميص رسول الله مضرّجاً بدم رسول الله يوم شجّ جبينه وكسرت رباعيته، والملائكة تحفه حتى يقف بين يدي جدّه رسول الله، ويقول: يا جدّاه، نصّصت عليّ، ودللت ونسبتني وسميتني وكنيتني فجددنتني الأُمَّة [أُمَّة الكفر]، وتمردت^۱ وقالت: ما وُلد، ولا كان، وأين هو، ومتى كان، وأين يكون، وقد مات أبوه ولم يعقب، ولو كان صحيحاً ما أخره^۲ الله إلى هذا الوقت، فصبرت محتسباً، وقد أذن الله لي فيها بأمره^۳، يا جدّاه.

فيقول رسول الله صلی الله علیه و آله: الحمد لله الذي صدقنا وعده، وأورثنا الأرض نتبواً من الجنّة حيث نشاء، فنعم أجر العاملين، ويقول: قد جاء نصر الله والفتح، وحقّ قول الله تعالى: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَىٰ الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^۴؛ و يقرأ: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُمِّمَ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا﴾^۵؛

و برمی‌خیزد پنجم از فرزندان هفتم و او مهدی است که همانم جدّش رسول خداست و هم‌کنیه او ابوالقاسم محمد بن الحسن بن علی بن محمد بن موسی پسر من

۱. در مصدر: (وتمارت في).

۲. در مصدر: (واستعجلوا ما أخره).

۳. در مصدر: (في ما أمر).

۴. سورة توبه، آية ۳۳؛ سورة صف، آية ۹.

۵. سورة فتح، آية ۱-۲.

است و بر اوست پیراهن خون آلود رسول خدا که به خون رسول الله آلوده شده در روزی که پیشانی حضرت و دندان رباعیه^۱ او شکسته شد در حالتی که فرشتگان اطراف او را گرفته اند تا آن که می ایستد در مقابل جدش رسول خدا و می گوید: یا جداه! بر امامت من تنصیص کردی و دلالت نمودی و نسب مرا گفستی و نام و کنیه مرا ذکر نمودی. پس امت مرا انکار کردند و تمرد کردند و گفتند: زاییده نشده و نبوده و کجا بوده و کی بوده و چه وقت می باشد و کجا می باشد و پدرش وقتی که مرد از خود عقبی باقی نگذارد و اگر صحیح بود عقب نمی انداخت خدا او را تا این وقت. پس صبر کردم برای خدا و اکنون خدا مرا اذن داد در این وقت به امر خود، یا جداه! پس رسول خدا ﷺ می فرماید: ستایش مختص خدایی است که راست کرد و عده خود را بر ما و زمین را به ما ارث داد که مسکن سازیم از بهشت هر کجا که بخواهیم و چقدر خوب است مزد عمل کنندگان، و می گوید: یاری خدا و فتح آمد و راست شد گفته خدای تعالی که فرموده: ﴿اوست آنچه خدایی که فرستاد رسول خود را با هادی و راهنما و دین ثابت و راست تا غلبه دهد و پشتیبانی کند او را بر بلند شدن دین؛ همه احکام و آداب و علوم آن، اگرچه کراهت دارند شرک آورندگان﴾ و می خواند این آیه را که: ﴿بدرستی که ما گشایش دادیم برای تو گشایش دادن روشن و آشکاری برای این که بیمارزد خدا برای تو آنچه را که پیش داشته شده است از گناهان تو و آنچه که متأخر است و تمام می کند نعمت خود را بر تو و راهنمایی می کند و می رساند تو را به راه راست﴾.

قال المفضل: يا مولاي، فما كان ذنب رسول الله الذي تقدم وتأخر، فغفره الله له؟
قال الصادق عليه السلام: إن الله [تعالى] ﴿عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ
أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾ قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ
الْحَكِيمُ ﴿ قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنَّي أَعْلَمُ غَيْبَ

۱. رباعیات: چهار دندان انسان بین دندان های ثنایا و انیاب.

۲. این سطر در مصدر نیست.

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿۱﴾

ذلك^۲ - یا مفضل - لما أخذ [الله] من بني آدم من ظهورهم ذرّياتهم، وأشهدهم على أنفسهم: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾^۳. عرض تلك الذرّيات كلّها على جدّنا رسول الله وأمير المؤمنين عليه السلام وعلينا إماماً إماماً إلى مهدينا الثاني عشر من أمير المؤمنين سمّي جدّه رسول الله وكنيته أبي القاسم [محمد] بن الحسن بن عليّ بن محمد بن عليّ بن موسى ابني، وعرض علينا أعمالهم، فرأينا لهم ذنوباً وخطايا، فبكى جدّنا رسول الله صلى الله عليه وآله وبكى رحمة لشيعتنا أن يدعونا ولهم ذنوب مشهودة بين الخلائق [إلى] يوم القيامة، فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: اللَّهُمَّ حَمَلْنِي^۴ ذنوب شيعة أخي وأولادي الأوصياء منه ما تقدّم [منها] وما تأخّر إلى يوم القيامة، ولا تفضحني بين النبيّين والمرسلين في شيعتنا، فحمّله الله إياها، وغفر جميعها، وهو قوله: ﴿إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾^۵؛

مفضل گفت: ای مولای من! پس چه بوده است گناه پیغمبر که از پیش گذشته و متأخر بوده که می آمرزد خدا آن را برای او؟ صادق صلى الله عليه وآله فرمود: بدرستی که خدا تعالی تعلیم داد به آدم همه اسم ها را. پس نمایانید آنها را بر فرشتگان و فرمود: به من خبر دهید از اسم های این جماعت، اگر شما راستگویان هستید. گفتند: منزهی تو. هیچ علمی برای ما نیست مگر این که تو تعلیم دهی ما را. بدرستی که تویی دانای درستکار. پس فرمود: ای آدم! خبر ده ایشان را به نام های آنان. پس چون آدم خبر داد ایشان را به نام های آنها، فرمود: آیا نگفتم برای شما که من می دانم پنهان آسمان ها و زمین را و می دانم آنچه را که ظاهر می کنید و آنچه را که کتمان و روپوشی می کنید؟ این است - ای مفضل! - که چون خدا گرفت از پسران آدم از پشت های ایشان ذرّیه های ایشان را

۱. سوره بقره، آیه ۳۱-۳۳.

۲. در مصدر: (وكذلك).

۳. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۴. در مصدر: (اللهم اغفر).

۵. سوره فتح، آیه ۱-۲.

و گواه گرفت از ایشان بر نفس هایشان که ﴿آیا من پروردگار شما نیستم؟﴾ تمام این ذرّیه‌ها را نمود بر جدّ ما رسول خدا و امیر مؤمنان علیه السلام و بر ما امامی بعد از امامی تا مهدی ماکه از امیر مؤمنان تا او دوازده نفرند و او همانم جدّش رسول خدا صلی الله علیه و آله و هم‌کنیه اوست؛ ابی القاسم پسر حسن پسر علی پسر محمد پسر علی پسر موسی پسر من، و عرضه داشت بر ما عمل‌های ایشان را، پس دیدیم که برای ایشان گناهان و خطاهایی است. پس گریه کرد جدّ ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و گریه کردیم ما از راه ترحم بر شیعیان ما؛ از جهت این که بخوانند ما را و بر ایشان گناهی دیده شده باشد در میان خلایق در روز قیامت. پس گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله: بار خدایا! بر من تحمیل کن گناهان شیعیان برادرم و اولادم را که اوصیای من اند از نسل او آنچه را که گذشته باشد از گناهانشان و آنچه که متأخر باشد تا روز قیامت و رسوا مکن مرا میان پیغمبران و فرستاده شدگان و شیعیان ما. پس تحمیل کند خدا آن گناهان را بر پیغمبر و پیامرزد جمیع آنها را. این است معنای گفته خدا که فرموده: ﴿ما گشایش دادیم برای تو گشایش دادن روشنی تا پیامرزد خدا برای تو گناهان گذشته و آینده‌ات را﴾.

قال المفضّل: فبکیت بکاءً طویلاً، وقلت: یا سیدی، هذا بفضل الله علینا وبکم^۱ [فیکم خ ل]. قال^۲: یا مفضّل، فهل علمت من شیعتنا؟ قال المفضّل: قلت: یا مولای، من هم؟ فقال: والله یا مفضّل، ما هو إلا أنت وأمّالك، ولا تحدّث بهذا الحدیث أصحاب الرخص من شیعتنا، فیتکلون علی هذا الفضل، ویتروكون العمل، فلا یغنی عنهم - والله - شیئاً؛ لا تا کما قال الله تعالی فینا: ﴿وَلَا یُشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ حَشِیْبَتِهِ مُشْفِقُونَ﴾^۳. مفضّل گفت: پس گریه کردم گریه‌ای طولانی و گفتم: ای آقای من! این به سبب فضل خداست بر ما و به سبب شماست. فرمود: ای مفضّل! پس آیا دانسته‌ای که

۱. در مصدر: (بفضل الله وفضلکم).

۲. در مصدر: (قال: هذا بفضل الله علینا فیکم).

۳. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

شیعیان ما کیان اند؟ مفضل گفت: گفتیم: ای مولای من! کیان اند ایشان؟ فرمود: به ذات خدا قسم است - ای مفضل! - که نیست آن - یعنی: شیعه - مگر تو و امثال تو و حدیث نکن به این حدیث کسانی را که آسان می گیرند کار را و عذر تراشی ها می کنند از شیعیان ما، پس اتکال به این فضل می کنند و عمل را ترک می کنند. پس بی نیاز نمی کند از ایشان - به ذات خدا قسم - چیزی را؛ زیرا که ما همچنان که خدای تعالی در باره ما فرموده می باشیم. چنان که فرموده: ﴿شَفِيعَ نَمِي شُونَذٍ مَّكَرَ بَرَايَ كَسِي كَه قَبُولِ خَشْنُوذِي كَنذٍ وَ أَنَهَا كَسَانِي هَسْتَنذٍ كَه از خَشِيْتِ خَدَا تَرَسَانَانذٍ﴾.

قال المفضل: يا مولاي، فقوله^۱: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ [وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ]﴾^۲ ما كان رسول الله ظهر على الدين كله؟ قال: يا مفضل، ظهر عليه علماً ولم يظهر [علمه] عليه، ولو كان ظهر عليه ما كانت مجوسية ولا يهودية ولا صابئية ولا نصرانية ولا فرقة ولا خلاف ولا شك ولا شرك ولا جاهلية ولا عبدة أصنام ولا أوثان ولا اللات ولا العزى^۳ ولا عبدة الشمس ولا القمر ولا النجوم ولا النار ولا الحجارة، وإنما قوله: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ في هذا اليوم، وهذا المهدي، وهذه الرجعة، وهو قوله: ﴿وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ﴾^۴.

مفضل گفت: ای مولای من! پس گفته خدا: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾^۵ رسول خدا ﷺ بر همه دین ظاهر نشد؟ فرمود: ای مفضل! ظاهر کرد بر او علمی را و ظاهر نکرد بر او و اگر ظاهر کرده بود بر او، نه مجوسی [ای] بود و نه یهودی [ای] و نه صابئی [ای] و نه نصرانی [ای] و نه جدایی در میان مردم و نه خلافتی و نه شکلی و نه شرکی و نه جاهلیت و نادانی [ای] و نه بت پرستی و نه بت هایی و نه لات و نه عزری

۱. در مصدر: (یا مولای، بقی لی).

۲. سوره توبه، آیه ۳۳؛ سوره صف، آیه ۹.

۳. در مصدر به جای «ولا اللات ولا العزى»: (ولا أولوا العزى).

۴. سوره انفال، آیه ۳۹.

۵. سوره توبه، آیه ۳۳.

که اینها نام‌های بت‌هاست - و نه آفتاب و ماه و ستاره پرستی و نه آتش پرستی و نه سنگ پرستی و جز این نیست که گفته خدا: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ در این روز است و با این مهدی و این رجعت است و آن است معنای قول خدا که فرموده است: ﴿مقاتله کنید با ایشان تا نماند هیچ فتنه‌ای و همه دین برای خدا باشد﴾.

قال المفضّل: ثمّ ماذا، يا سيّدي؟ قال الصادق عليه السلام: ثمّ يقول رسول الله لأمر المؤمنين: فديتك، يا أبا الحسن. أنت ضربتهم بسيف الله عن هذا الدين بدءاً، فاضربهم عليه الآن عوداً، وامض في هذه الدنيا، فسير جبالها، وقدّر أرضها، وطأها قدماً قدماً حتى تصفى الأرض من القوم الظالمين، ويقول للمهدي: سير بالملائكة وخلصاء الجنّ ونقبائك المختارين ومن سمع وأطاع الله لنا، واحمل خيلك في الهواء؛ فإنّها تركض كما تركض في الأرض، واحملها على وجه الماء في البحار والأنهار؛ فإنّها تركض بحوافرها عليه، ولا يبتل لها حافر، وإنّها ليسير مع الطيور في الهواء، وتسبق كلّ شيء، ولا يفوتها شيء^۱، فخذ بشارك [وشارنا]، وأدرِك وتَرنا^۲، واقتص بمظالمنا [منهم]، وأظهر حقنا، وأزهق الباطل؛ فإنّها دولة لا ليل فيها، ولا ظلمة فيها، ولا قتال، ومن يصفه^۳ أهل الجنّة في الجنّة.

ويقول لفاطمة والحسن والحسين وسائر الأئمة منّا: انظروا إلى ما فضلكم الله به، وجعل لكم عقبى الدار، وأكثروا من شكره، وأشفّعكم^۴ لشيعتكم؛ فإنكم لاتزالون ترون هذه الأرض في هذه الرجعة منكم^۵ مقشّرة إلى أن لا يبقى عليها شاك [ولا مرتاب] ولا مشرك ولا راّد ولا مخالف ولا منكر^۶ ولا جاحد إلاّ طاهر مطهر، وتفقد الملل^۷ والشرائع، ويصير

۱. در مصدر: (والأمصار).

۲. عبارت «ولا يفوتها شيء» در مصدر نیست.

۳. عبارت «وَأدرِك وتَرنا» در مصدر نیست.

۴. در مصدر: (تضعه).

۵. در مصدر: (واشفّعوا).

۶. در مصدر: (منكرة).

۷. در مصدر: (ولا متكبر).

۸. در مصدر: (ويقعد الملك).

الدين كله لله [واصباً]. فإذا صفت، جرت أنهارها بالماء واللبن والعسل والخمر، فلا دابة^۱ ولا غائلة، وتفتح أبواب السماء [بالبرّ]^۲، وتنزل منها البركات^۳، وتمطر السماء خيرها، وتخرج الأرض كنوزها، وتعظم البرّة حتى تصير البرّة حمل بعير، ويجتمع الإنسان والسبع والطائر والحیة [وسائر من يدب] في بقعة واحدة، ولا يوحش بعضهم بعضاً، بل يونسه ويحادثه، وتشرب الشاة والذئب من مورد واحد، ويصدران منه كما يصدر الرجلان المتواحيان في الله من موردهما، وتخرج الفتاة العاتق، والعجوز العاقرة، وعلى رأسها مكمل^۴ من دقيق أو بُرّ من سويق، فتبلغ أطراف حيث شاءت من الأرض، ولا يمسهما نَصَب ولا لغوب، وترفع الأمراض والأسقام، ويستغني الرجل عن قصّ شعره، وتقلّم ظفّره، وغسل ثوبه، وعن حمّام، وعن حجّام، وعن طيبب، ويفصح كلّ ذي منطق من البشر والدوابّ والطير والهوام والديبب، وتفقد جميع اللغات، وتكون لغة واحدة كلام العربيّة بإفصاح كيبان واحد^۵، ولا يخرج المؤمن من الدنيا حتى يخرج^۵ من صلبه ألف [ولد] ذكر مؤمن موحد تقيّ؛

گفت مفضل: پس از آن چه می شود، ای آقای من؟ فرمود صادق علیه السلام: پس می گوید رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیرالمؤمنین علیه السلام: فدای تو شوم، ای ابوالحسن! تو بودی که شمشیر زدای ایشان را به شمشیر خدا برای دفاع از این دین در اول امر. پس بزن ایشان را برای بلند کردن دین اکنون که برگشته ای به دنیا برگشتنی و بگذر در این دنیا و سیر کن کوه های آن را و اندازه گیری کن زمین آن را و در زیر پا بگذار قدم به قدم آن را تا صاف کنی همه زمین را از گروه ستمکاران و به مهدی می گوید که: سیر کن با ملائکه و خلصای جنّ و نقبای خود که اختیار کرده شده اند و کسانی که سخن تو را شنیدند و اطاعت کردند

۱. در مصدر: (بغیر بلاء).
۲. این جمله در مصدر نیست.
۳. در مصدر: (مکیال).
۴. در مصدر: (لسان واحد).
۵. در مصدر: (حتی یری).

خدا و مارا و لشکر خود را در هوا بردار؛ زیرا که آنها می رانند در هوا همچنان که در زمین می رانند و حمل کن لشکر خود را بر روی آب در دریاها و نهرها زیرا که آنها می رانند با سم های خود بالای آب و سم های ایشان تر نمی شود و بدرستی که آنها با مرغ ها در هوا پرواز می کنند و پیشی می گیرند بر هر چیزی و چیزی از آنها فوت نمی شود. پس بگیر خون خود را و دریاب خون هایی را که از ما ریخته شد و نتوانستیم خون خود را بگیریم و قصاص کن ظلم هایی را که به ما کردند و ظاهر کن حق ما را و از میان ببر باطل را؛ زیرا که دولت تو دولتی است که هیچ پوشیدگی و تیرگی ندارد و دولت کسی است که وصف می کنند او را اهل بهشت در بهشت.

و رسول خدا به فاطمه و حسن و حسین و سایر امام هایی که از ما هستند می گوید که: نظر کنید به آنچه که خدا فضیلت و برتری داده است شمارا به آن و قرار داده است خانه آخرت را برای شما و بسیار سپاس گزاری کنید او را و شفیع قرار می دهم شما را برای شیعیان؛ زیرا که شما می بینید همیشه این زمین را که در این برگشت شما به دنیا لرزان است تا این که باقی نماند بر روی آن شک کننده ای و نه شرک آورنده ای به خدا و نه مخالفی و نه انکار کننده ای و نه جاحد و اهل انکاری مگر مردمان پاک و پاکیزه شده و نابود می شود ملت ها و شریعت ها و همین دین همه آن برای خدا می شود. پس چون زمین از ناپاکان و ظلم و جور صاف شد، نهرهای آب و شیر و عسل و شراب ظهور در آن جاری می شود و دیگر جنبنده اذیت کننده در آن نباشد و هیچ گونه بلا و سختی و کینه و بدی در آن نماند و ابواب آسمان گشوده شود و برکت ها از آن فرود آید و باران خیر خود را ببارد و زمین گنج های خود را بیرون آورد و هر دانه گندمی بزرگ شود تا این که به اندازه بار شتری گردد و جمع می شوند آدمیان و درندگان و مرغان و مارها در یک جا و بعضی از آنها از بعض دیگر وحشت نکنند و نترسند، بلکه با همدیگر انس گیرند و حدیث کنند و گوسفند و گاو در یک آبگاه با هم آب خورند و با همدیگر بگردند مانند دو برادر که در راه خدا با هم برادر باشند و دخترهای جوان و زن های نازاینده پیر همیان های آرد یا گندم غاویت شده را بر سر گذارده، در اطراف زمین

بروند و هیچ گونه سختی و مشقتی به آنها نرسد و مرض‌ها و بیماری‌ها از روی زمین برداشته شود و مردم بی‌نیاز شوند از کوتاه کردن مو و چیدن ناخن و شستن جامه خود و از حمام و حجامت کننده و از طبیب و هر صاحب نطقی فصیح زبان شود - از انسان و چهارپایان و مرغان و جانوران و جنبنندگان - و همه لغت‌ها و زبان‌ها برداشته و نابود شود و لغت همه اهل زمین یکی شود و به عربی فصیح سخن گویند همه مانند یک بیان و بیرون نرود مؤمن از دنیا تا هزار پسر مؤمن موحد پرهیزکار از صلب خود نبیند .

قال المفضل: يا مولاي، فماذا يصنع أمير المؤمنين بدواً؟ قال: يصنع - والله - ما قال

في خطبته:

أيم الله لأكرنّ إلى الدنيا شاباً عرنوناً^١، ولأقننّ في كلّ موقف كان لي وعليّ، ولأتركنّ ظالميّ وغاصبيّ^٢ للمهديّ من ولدي حتّى ليقومنّ بنشهما وعذابهما وإحراقهما، فينسفتّهما في اليمّ نسفاً، ولأركضنّ برجليّ في رحبة جامع الكوفة، فأستخرج منها اثني عشر ألف درع واثني عشر ألف بيضة منها وجهان، ولأكسونّها^٣ اثني عشر ألف صدّيق من شيعتي مكتوب على تلك البيض أسماؤهم وأسماء آبائهم^٤ وقبائلهم وعشائرهم، ولأسيرنّ [من دار هجرتي الكوفة حتّى أفني العالم قدماً قدماً بسيفي ذي الفقار حتّى آتي جبل] إلى^٥ الديلم، فأصعده وأسهلّ طريقه وأقطع شجره^٦، ولأتينّ بلقاء الهند وبيضاء الصين التي كان جواريتها حور العين، ولأتينّ مصر، ولأعقدنّ على نيلها جسراً، ولأنصبنّ في مسجدها^٧ منبراً، ولأخطبنّ [عليه خطبة].

١. در مصدر: (وأيام لا تكون الدنيا إلى شاب غرنوق).

٢. در مصدر: (وناصبني شقيّ تيم وعدي).

٣. عبارت «اثني عشر ألف درع...» در مصدر نیست.

٤. در مصدر: (أسماؤهم وأنسابهم).

٥. کلمه «إلى» در مصدر وجود ندارد.

٦. در مصدر: (وأقطع خبره).

٧. در مصدر: (ولأنصبنّ على مجراها).

طوبى لمن عرفني فيها، ولم يشك فيّ، والويل والنار والعويل والثبور لمن جهل أو تجاهل، أو نسي أو تناسى، أو أنكر أو تناكر، ولآتين جابلقا وجابلسا، ولأنصبين رحا الحرب ولأطحنن العالم بها طحن رحا [لباب] البرّ، ولآتين كوراً، ولأسبكن الخلق فيها سبك خالص البرّ^١ وحرقت اللجين، ولألتقطنهم من^٢ وجه الأرض وشواحق الجبال وبسطون الأودية والمرارات^٣ وأطباق الثرى التقاط الديك سمين الحب من يابسه وأجفه^٤، ولأقتلن الروم والصقالبة والقبط والفرزان والحبش والكرد والترک والخزر والزط والكوم والسند والهند والخوارزم والأعجام والطماطم والأرمن والقلق والهيح والفيلق والأعابير والأغابير والقردة والخنازير وعبدة الطاغوت والشراة والناصبية والمرجئة والبترية والجهمية والمقصرة والمرتفعة.^٥

لغات

ایم الله: به فتح همزه و کسر آن هر دو آمده و همزه آن همزه وصل است و در اسماء همزه وصلی که مفتوح باشد نیامده مگر این لفظ و این اسمی است که برای قسم وضع شده.

أکرَن: از کَر است - به معنای برگشتن.

عرنون و عرنین: اول هر چیزی را گویند.

نَسف: ریشه کن کردن و بر باد دادن.

دِرَع: زره.

بیضة: شمشیر.

دیلم: در کتاب معجم متن اللغة گفته است که: دیلم گروهی هستند از ترک و گفته شده

١. در مصدر: (خالص التبر).

٢. در مصدر: (ولأقطنهم علی).

٣. در مصدر: (والمغارات).

٤. در مصدر: (وعجفه).

٥. اسامی چند خط اخیر در مصدر با اختلاف در تعداد و ضبط آمده‌اند.

که اصل آنها عربی است،^۱ و در معجم البلدان گفته: دیلم گروهی هستند که به نام زمینشان نام گذارده شده‌اند^۲ و کوهستانات مازندران قسمت شمالی قزوین را نیز دیلم گویند. بلقاء: زمین‌هایی که خاک آن سیاه و سفید مخلوط است. بیضاء: زمین‌هایی است که خاک آن سفید رنگ است. صین: مراد چین است.

جابلقا و جابلق: در معجم البلدان گفته: به باء موحدۀ مفتوحه و سکون لام مدینه‌ای است در اقصی بلاد مغرب و اهل آن از اولاد عاد و در آن جا بقایای اولاد موسی می‌باشند، و جابلسا و جابرسا: در معجم البلدان گفته: جابرس مدینه‌ای است در اقصی بلاد مشرق. یهود می‌گویند: بقیۀ اولاد موسی علیه السلام به آن جا فرار کردند یا در حرب طالوت یا در جنگ بخت‌نصر و دست احدی به آنها نمی‌رسد و اینها بقایای مسلمانان‌اند. زمین برای آنها پیچیده می‌شود و شب و روز آنها یکسان است و عدد آنها را غیر از خدا کسی نمی‌داند و اگر یکی از یهود قصد آنها کند او را می‌کشند و نیز گفته شده: بقایای مؤمنین‌اند از قوم ثمود و در جابلق بقایای قوم عادند از مؤمنین.^۳ صقالبه: گروهی هستند سرخ پوست از نژاد سرخ که موهای آنها سرخ و سفید است نزدیک بلاد خزر در بلندی‌های کوه‌های روم و آن شهرهایی است در میان بلغار و قسطنطنیّه و نسبت خرم به آنها داده می‌شود و گفته‌اند که: از فرزندان یافث بن نوح‌اند.^۴ قبط: بلادی است در دیار مصریّه.

فزان - به فتح فاء و تشدید زاء - ولایتی است با وسعت در میانه فیوم و طرابلس غربی و آن در اقلیم اول واقع است. به نام فزان بن حام بن نوح بنا شده و غالب اهالی آن سیاه‌پوست‌اند.

۱. معجم متن اللغة، ج ۲، ص ۴۴۵.

۲. معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۵۴.

۳. معجم البلدان، ج ۲، ص ۹۰-۹۱.

۴. معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۱۶.

حَبَش: گروهی از سیاه پوستان اند غیر از هندی‌ها.
 کَرک: کلمه‌ای است عجمی. اسم است برای قلعه محکمی در طرف شام از نواحی
 بَلقاء، میانه آیله و بحر قلزم و بیت المقدس است. واقع است در بالای کوه بلندی و نیز
 نام قریه‌ای است بزرگ نزدیک بعلبک که قبر درازی در آن جاست و به گمان اهل آن
 نواحی قبر نوح علیه السلام است.

تُرک: گروهی هستند از اولاد یافث بن نوح. شرح حالات آنها در جزء اول و دوم
 این کتاب گذشت.

خَزَر: گروهی هستند از مردمان که چشم‌های [آنها] خرد و کوچک باشد. از
 فرزندان قنطورا کنیز ابراهیم و یا از اولاد یافث بن نوح می‌باشند.

زط: گروهی هستند از هند و آن معرَب جت است و آن به ضم زاء و تشدید طاء
 است و جت به فتح جیم است و تشدید تاء.

کوم: بسیاری از قراء و نواحی مصر کوم نامیده شده.

سند: بلادی است میانه بلاد هند و کرمان و سیستان، و سند و هند دو برادر بودند
 از فرزندان بوقیر بن یقطن بن حام بن نوح که این دو منطقه به نام ایشان نامیده شده.
 خوارزم: نام ناحیه‌ای است در اواخر اقلیم پنجم که از شهرهای آن گرکانج بوده،
 معرَب جرجانیته.

أعجام: جمع عجم است، مقابل عرب.

طماطم: جمع طمطم. مردمان وحشی که فصیح زبان نیستند و مانند خرها صدا می‌کنند.
 ارمن: از منطقه‌های اقلیم پنجم است. یک منطقه آن را ارمینیته کبرا و منطقه دیگر را
 ارمینیته صغرا گویند. به کسر همزه و میم. و شرح آن در جزء اول و دوم این کتاب ذکر شد.
 قُلف: جماعتی که ختنه نمی‌کنند.

هَیج: مردمان خون‌خوار.

فَیلق- بر وزن صَیقل-: لشکر و مردمان بزرگ جته.

أعابیر: قبیله‌های مختلف.

أغابیر: مردمان گرگ صفت.
 قرده: مردمانی که بوزینه صفت اند و طبع و خوی بوزینه دارند.
 خنازیر: مردمان بی غیرت خوگ طبیعت.
 عبدة الطاغوت: بت پرستان.
 سُراة- بر وزن قُضاة -: فرقه‌ای از خوارج اند.
 ناصبة: دشمنان و بدگویان در حق آل محمدند.
 مُرجئة: فرقه‌ای هستند که در ترجمه آنها اقوال چند گفته شده.
 اول آن که: ایشان فرقه‌ای هستند از فرقه‌های مسلمانان که اعتقادشان این است که معصیت و گناه ضرری به ایمان نمی‌رساند - همچنان که طاعت با کفر نفعی ندارد.
 دوم آن که: آنها را مرجئه گویند برای این که اعتقادشان این است که خدا عقب می‌اندازد عذاب معصیت بندگان را.
 سوم: قول ابن قتیبہ است که گفته: اعتقاد مرجئه این است که ایمان قول است بدون عمل و مقدم می‌دارند قول را و مؤخر می‌دارند عمل را.
 چهارم: قول بعضی از اهل معرفت به ملل است که: مرجئه فرقه‌ای هستند جبری مذهب که می‌گویند: بنده هیچ فعلی برای او نیست و اضافه فعل به سوی او به منزله اضافه آن [است] به سوی مجازها - از قبیل جاری شدن نهر و دور زدن آسیا و مانند اینها - و مجبره را مرجئه می‌گویند برای این که تأخیر می‌اندازند امر خدا را.
 پنجم: در مجمع از مغرب نقل کرده که: آنها را مرجئه گفتند برای تأخیر انداختن ایشان حکم صاحبان گناهان کبیره را.^۱
 و وجوه دیگری نیز برای آن گفته شده و در این جا به همین مقدار اکتفا شد.
 بُتْرِیة - به ضم باء و سکون تاء -: فرقه‌ای از زیدیه هستند و گفته شده است که: نسبت داده شده‌اند به مغیره بن سعد که ملقب به ابتر بوده، و وجوه دیگر نیز گفته شده.

۱. المغرب فی ترتیب المغرب، ج ۱، ص ۲۲۱؛ مجمع البحرین، ج ۲، ص ۱۴۵.

جهمیة: فرقه‌ای هستند که تنها به معرفت خدا قائل‌اند و می‌گویند: ایمان چیزی غیر از معرفت خدا نیست و اینها تابعین جهیم بن صفوان‌اند.
مقصره: فرقه‌ای از خوارج‌اند و کسانی هستند که خدا را تشبیه به یکی از خلق کنند.
مرتفعه: کسانی هستند که از خود رفع تکلیف کنند و گویند: خدا تکلیف بر احدی قرار نداده.

معنی

مفضل گفت: ای مولای من! پس امیرالمؤمنین اول امر چه می‌کند؟ فرمود: به ذات خدا قسم است که می‌کند آنچه را که در خطبه خود فرموده، که می‌فرماید: به خدا قسم که من برمی‌گردم البته به دنیا در حالتی که به صورت جوانی باشم که اول جوانی اوست و هرآینه واقف می‌شوم در هر موقعی که بر نفع یا ضرر من باشد و وامی‌گذارم ظلم کنندگان بر من و غضب کنندگان حق خود را برای فرزند خودم مهدی، تا این که قیام می‌کند به نبش کردن قبر آن دو نفر و عذاب کردن ایشان و سوزانیدن ایشان و ریشه کن کردن ایشان. پس ریشه کن کند و در دریا ریزد خاکستر آنها را ریختنی شدید و من می‌زنم پای خود را در ساحت و جای گشاده مسجد جامع کوفه و بیرون می‌آورم دوازده هزار زره و دوازده هزار شمشیر که بعضی از آنها دور و دارد و می‌پوشانم آنها را به دوازده هزار صدیق از شیعیان خود که نوشته شده باشد بر هر شمشیری اسم‌های ایشان و اسم‌های پدران ایشان و قبیله‌های ایشان و عشیره‌های ایشان و می‌روم به طرف دیلم که گروهی از ترک‌اند - یا جماعتی که اصل آنها عربی باشد، یا در کوهستان‌های مازندران. پس بر آن بالا می‌روم و راه آن جا را صاف می‌کنم و درخت‌های آن را می‌برم و می‌آیم در زمینی که خاک آن سیاه و سفید است در منطقه هند و زمینی که خاک آن سفید است در منطقه چین که کنیزان و دختران آن مانند حورالعین‌اند و می‌آیم به جانب مصر و بر رود نیل مصر جبری می‌بندم و در مسجد آن منبری نصب می‌کنم و هرآینه خطبه‌ای می‌خوانم البته البته.

خوشا به حال کسی که مرا بشناسد در آن جا و در حق من شک نکند و وای و آتش و فریاد و هلاکت و عذاب بر کسی باد که مرا نشناسد یا بشناسد و تجاهل کند، یا مرا فراموش کند، یا خود را به فراموشی اندازد و هرآینه می آیم در جابلقا - که شهری است در اقصی بلاد مغرب - و جابلسا - که شهری است در اقصی بلاد مشرق - و هرآینه بر قرار می کنم آسیای جنگ را و نرم می کنم اهل عالم را به آن مانند نرم کردن آسیا گندم را و می آیم به جانب کور - که مراد سرزمین یمن باشد، یا قلعه ای در طبرستان مازندران، یا غیر اینها - و آن جا را نرم می کنم مانند نرم کردن طلای خالص و نقره گداخته شده و هرآینه بر می چینم ایشان را از روی زمین و قلّه های کوه ها و شکم های درّه ها و مرزها و طبقه های زمین مانند برچیدن خروس دانه های درشت را از میان دانه های خشک لاغر و می خشکانم آن را و هرآینه می کشم اهل روم و نژاد سرخ پوست و اهل نواحی مصر را که از قبطنی ها هستند و اهل فزان را - که در میانه فیوم و طرابلس غربی ساکن اند - و حبشی ها را و ساکنین میانه دریای قلزم و بیت المقدس را و جماعت ترک و خزر و هندوها و بعضی دیگر از نواحی مصر را و اهل سیند - که منطقه ای است میانه بلاد هند و کرمان و سیستان - و اهل هند را و اهل خوارزم و عجم ها و مردمان وحشی غیر فصیح و اهل ارمینیه و کسانی را که خسته نمی کنند و مردمان خونخوار و لشکریان و مردان بزرگ جثه قوی هیکل را و قبیله های مختلف و مردمان گریگ صفت و بوزینه خو و خرس طبیعت را و بت پرستان و خوارج و ناصبیان و مرجئه و بتریه و جهمیّه و مقصره و مرتفعه را.

قال: يا مفضل، [المقصره هم] الذين هداهم الله إلى فضل علمنا وأفضنا إليهم سرنا، فشكوا فينا، وأنكروا فضلنا، وقالوا: لم يكن الله ليعطيهم سلطانه وقدرته^۱، وأما المرتفعة فالذين يرتفعون بمحبتنا وولایتنا أهل البيت، وأظهروها بغير حقيقة، فليسوا منا، ولا نحن أئمتهم. أولئك يعدّون بعذاب الأمم الطاغية حتى لا يبقى نوع من العذاب إلا عذبوا به؛

۱. در مصدر: (ومعرفته).

فرمود: ای مفضل! کسانی که راهنمایی کرد خدا ایشان را به زیادتى علم ما و افاضه کردیم به او سر خود را، پس از آن شک کردند در حق ما و منکر فضل ما شدند و گفتند: خدا سلطنت و قدرت خود را به ایشان نداده و کسانی که ما را از مرتبه و مقام خود بالا می‌برند به سبب دوست داشتن ایشان ما اهل بیت را و ولایت ما و بدون حقیقت این اظهار را می‌کنند، پس اینها از ما نیستند و ما هم امام‌های ایشان نیستیم. این گروه عذاب کرده می‌شوند به عذاب امت‌های سرکشی کننده تا آن که باقی نماند نوعی از عذاب مگر آن که به آن معذب شوند.

قال المفضل: قلت: یا سیدی، أليس قد روينا عنكم أنكم قلتُم: الغالي يُردّ إلینا، والتالي نلحقه بنا؟ قال: یا مفضل، [ظننت] انّ التالی هو المقصر. قال: کذا ظننت، یا سیدی. قال: کلا، التالی هو من أخیار شیعتنا، القائلین بفضلنا، المتمسکین بحبل الله وبجلنا، الذین یزدادون بفضلنا وعلما، وإذا ورد علیه خبر عتّا قبله و عمل به ولم یشکّ فيه. فإن لم یطقه ردّه إلینا ولم یردّه علینا. فذاك هو التالی، وأما الغالی فلیس یتخذنا أرباباً من دون الله. إنّما اقتدی بقولنا: اجعلونا عبیداً لله مربوبین مرزوقین، وقولوا فی فضلنا ما شئتم، فلن تدرکوه؛

مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! آیا نه این است که ما روایت کرده شدیم از شما که گفته‌اید: غلو کننده رد کرده می‌شود به سوی ما و آن که پهلو در می‌آید ما را، ملحق می‌کنیم او را به خودمان؟ فرمود: ای مفضل! آیا تالی مقصر است؟ گفتم: همچنین گمان می‌کنم، ای آقای من! فرمود: حاشا که تالی مقصر باشد. او از نیکان شیعیان ماست که قائل اند به فضل ما و چنگ زنده‌اند به ریسمان ولایت خدا و به ریسمان ولایت ما. کسانی هستند که زیادتى می‌یابند به فضل ما و علم ما و وقتی که از ما خبری بر تالی برسد، می‌پذیرد آن را و به آن عمل می‌کند و در آن شک نمی‌کند و اگر طاقت تحمل آن را ندارد به خود مارد می‌کند. آن است تالی و اما غالی ما را ارباب خود نمی‌گیرد.

۱. در مصدر: (ردّه إلینا).

غیر از خدا. جز این نیست که اقتدا کرده است به گفته ما که گفته ایم: ما را بندگان بدانید برای خدا در حالتی که تربیت شده خداییم و روزی داده شده او - یعنی: ما خدا نیستیم و بندگان مخلوق و مرزوق خداییم - و بگوئید در فضیلت ما آنچه را که می خواهید. پس هرگز درک نخواهید کرد فضیلت ما را.

قال: قلت: يا سيدي، إن الغالي عند الشيعة من ذكر أنكم أرباباً من دون الله. قال: ويحك، يا مفضل. ما قال هذا فينا إلا عبد الله بن سبا والعشر الذين أحرقتهم أمير المؤمنين بالنار بالكوفة، وموضع إحراقهم يعرف بصحراء الأحد عشر^١، وكذا عذبهم أمير المؤمنين بعذاب الله وهو النار عاجلاً، وهي لهم آجلاً.

ويحك، يا مفضل. الغالي في محبتنا نردّه إلينا، فيثبت ويستجيب ويرجع^٢، والمقصر ندعوه إلى اللحاق^٣ والإقرار بما فضلنا الله به، فلا يثبت ولا يستجيب ولا يرجع ولا يلحق بنا؛ لأنهم لما رأونا نفعل أفعال النبيين قبلنا ممن ذكرهم الله في كتابه وقصّ قصصهم وما فوّض^٤ إليهم من قدرته وسلطانه، حتى خلقوا ورزقوا وأحيوا وماتوا وأبرؤوا الأكمه والأبرص، ونبؤوا الناس بما يأكلون [ويشربون] ويدخرون في بيوتهم، ويعلمون ما كان وما يكون إلى يوم القيامة بإذن الله، وسلموا إلى النبيين أفعالهم، وما وصفهم الله به، وأقروا [لهم] بذلك، وجحدونا بغياً علينا وحسداً لنا على ما جعل الله لنا وفينا ممّا أعطاه سائر النبيين وسائر المرسلين والصالحين، وزادنا من فضله ما لم يعطهم إياه، وقالوا ما أعطوا النبيين من هذه القدرة، فأظهروها^٥، إنّما صدّقناها وأقرنا بها لهم لأنّ الله أنزلها في كتابه. ولو علموا - ويحهم - أنّ الله ما أعطانا بشيء من فضل إلا نزله في سائر كتبه، ووَصِّفنا به، ولكن أعداؤنا لا يعلمون. إذا سمعوا فضلنا ينكروه (أنكروه خ)، وصدّوا عنه

١. در مصدر: (بأصحاب الأخدود).

٢. در مصدر: (ولا يرجع).

٣. در مصدر: (والمقصر تدعه إلى الإلحاق).

٤. در مصدر: (وما فرض).

٥. در مصدر: (القدرة التي أظهرها).

واستكبروا، وهم لا يتعمقون في قول آدم^۱ لما رأى أسماءنا مكتوبة بالنور على سرادق العرش، قال: إلهي وسيدي خلقت خلقاً قبلي هو أحب إليك مني؟ قال الله له: نعم، يا آدم. لولا - يا آدم - هذه الأسماء المكتوبة على سرادق عرشي ما خلقت سماءً مبنية ولا أرضاً مدحية ولا ملكاً مقرباً ولا نبياً مرسلأً، ولا خلقتك، يا آدم. فقال: إلهي وسيدي، فمن هؤلاء؟ قال: هؤلاء من ذريتك، يا آدم. فاستبشر وأكثر من حمد الله وشكره، وقال: بحقهم - يا رب - اغفر لي خطيئتي، وكنا - والله - الكلمات التي تلقاها آدم من ربه، فاجتباها، وتاب عليه وهداه، وإنهم يروون أن الله خلقنا نوراً واحداً قبل أن يخلق خلقاً ودنيا وآخره وجنةً وناراً بأربعة آلاف سنة، نسبح الله ونهلله ونكبره ونمجده؛

گفت مفضل: گفتم: ای آقای من! غالی در نزد شیعه کسی است که می گوید: شما پروردگاری هستید غیر از خدا. فرمود: خوشا به حال تو، ای مفضل! این سخن را درباره ما کسی نگفت مگر عبدالله بن سبا و ده نفری که سوزانید آنها را امیرالمؤمنین به آتش در کوفه و موضع سوزانیدن ایشان معروف است به صحرای احد عشر - یعنی: صحرای یازده نفری - و چنین عذاب کرد ایشان را امیرالمؤمنین علیه السلام به عذاب خدا و آن آتش نقد دنیاست و این عذاب بعد از تمام شدن مدت دنیا در قیامت هم برای ایشان هست.^۲ خوشا به حال تو. رحمت بر تو باد، ای مفضل! غلو کننده در دوستی ما را برمی گردانیم او را به سوی خودمان. پس ثابت در دین می شود و اجابت می کند ما را و برمی گردد و مقصر را می خوانیم او را به ملحق شدن ایشان به ما و اقرار کردن به آنچه که برتری داده است خدا ما را به آن. پس ثابت نمی ماند و اجابت نمی کند و برگشت نمی کند و به ما ملحق نمی شود؛ زیرا که چون می بینند ایشان ما را که کارهای پیغمبران را می کنیم که پیش از ما بودند از کسانی که خدا یاد کرده است آنها را در کتاب خود

۱. در مصدر: (وهم لا يشكون في آدم).

۲. اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ج ۱، ص ۲۲۴، ذیل حدیث ۱۷۴. به اعتقاد عده ای از بزرگان محققین،

مجازات سوزانیدن از تهمت هایی است که اعدای دین بر ذات بی مثال امیرالمؤمنین علیه السلام وارد آورده اند.

پرداختن به این موضوع خود مجالی دیگر می طلبد.

و حکایت کرده است حکایت‌های ایشان را و آنچه را که به آنها تفویض کرده از قدرت خود و حجّت و سلطنت خود تا این که آفریدند و روزی دادند و زنده کردند و میرانیدند و شفا دادند کور مادرزاد و صاحب پیسی را و خبر دادند به مردم از آنچه که می‌خورند و ذخیره می‌کنند در خانه‌هاشان و می‌داند آنچه را که بوده و می‌باشد تا روز قیامت به اذن خدا و افعال پیغمبران را تسلیم شدند و آنچه را که خدا وصف کرده است ایشان را به آن پذیرفتند و اقرار کردند به آنها و انکار کردند ما را از روی گمراهی و حسدی که به ما بردند به سبب آنچه از فضیلت که خدا برای ما و در ما قرار داده از چیزهایی که به سایر پیغمبران و فرستادگان و شایستگان عطا فرموده و آنچه که زیاده بر آنچه که به آنها عطا فرموده از فضیلت که به آنها نداده به ما عطا فرموده و گفتند آنچه را که به پیغمبران عطا کرده شده از این قدرت چنین اظهار کردند که ما تصدیق کرده ایم آنها را در حق ایشان برای این که خدا در کتاب خود فرو فرستاده.

و اگر می‌دانستند - وای بر ایشان! - که خدا عطا نکرده است چیزی از فضل و برتری را به ما مگر این که نازل کرده است آن را در سایر کتاب‌های خود و ما وصف کرده شده ایم به آن، می‌پذیرفتند و اما دشمنان ما نمی‌دانند. هرگاه بشنوند فضیلت ما را، انکار می‌کنند آن را و باز می‌دارند دیگران را از اقرار کردن و تکبر و سرپیچی می‌کنند و ایشان به فکر فرو نمی‌روند در گفته آدم که چون دید نام‌های ما را که با نور در سرادق^۱ عرش نوشته شده، گفت: خدای من و آقای من! آفریده‌ای خلقی را پیش از من که محبوب‌تر است از من به سوی تو؟ فرمود خدا: آری، ای آدم! اگر نبودند - ای آدم! - این نام‌های نوشته شده بر سرادق عرش، من خلق نمی‌کردم آسمان بنا گذارده شده را و نه زمینی گسترده شده را و نه ملک مقرب را و نه پیغمبر مرسل را و نمی‌آفریدم تو را، ای آدم! پس گفت: خدای من و آقای من! کیان اند اینها؟ فرمود: اینها از ذریّه تو هستند، ای آدم! پس مژده باد تو را و شاد باش و بسیار ستایش و سپاس

۱. سرادق: سراپرده، خیمه، چادری که بالای صحن خانه بکشند.

مرا بجا آور برای این نعمت. آدم گفت: ای پروردگار من! به حق ایشان بیامرز برای من گناهان مرا. به ذات خدا قسم است که ما بودیم آن کلماتی که آدم تلقی کرد از پروردگار خود. پس برگزید او را و پذیرفت توبه او را و راهنمایی کرد او را.

و بدرستی که ایشان - یعنی: دشمنان ما - روایت می کنند که خدا ما را از یک نور آفرید پیش از آن که خلق و دنیا و آخرت و بهشت و جهنم را بیافریند به چهار هزار سال که تسبیح می کردیم خدا را و تهلل می گفتیم او را و تکبیر می گفتیم او را و تمجید می کردیم او را.

قال المفضل: يا سيدي، هل بذلك شاهد من كتاب الله؟ قال: نعم، يا مفضل. قوله - جل من قائل -: ﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ﴾^۱ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ ﴿إِلَى قَوْلِهِ - عَزَّ ذَكَرَهُ -: ﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا﴾^۲ سبحانه بل عباد مكرمون ﴿لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ﴾^۳ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى وَهُمْ مِنْ حَشِيَّتِهِ مُشْفِقُونَ ﴿وَمَنْ يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّي إِلَهٌ مِنْ دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ كَذَلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ﴾^۳.

ويحك، يا مفضل. أستم تعلمون أن ﴿مَنْ فِي السَّمَوَاتِ﴾ هم الملائكة، ومن في الأرض هم الجنّ والبشر؟ وكلّ ذي حركة فمن الذين قال [فيهم]: ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ﴾ قد خرجوا من جملة الملائكة والبشر وكلّ ذي حركة.

قال المفضل: ما تقول - يا مولاي - في ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ﴾؟ فقال: يا مفضل، ﴿وَمَنْ عِنْدَهُ﴾ نحن الذين كنّا عنده، ولا كون قبلنا ولا حدوث سماء ولا أرض ولا ملك ولا نبي ولا رسول؛ مفضل گفت: ای آقای من! آیا بر این که فرمودی شاهی از کتاب خدا هست؟ فرمود: آری، ای مفضل! فرموده خدا که بزرگ است گوینده آن که فرموده: ﴿و برای اوست آنچه که در آسمانهاست و آنچه که در زمین است و کسانی که نزد او هستند

۱. سورة انبياء، آية ۱۹ - ۲۰.

۲. سورة مريم، آية ۸۸.

۳. سورة انبياء، آية ۲۸ - ۲۹.

که سرکشی نمی‌کنند از پرستش او و مانده نمی‌شوند. شبانه روز تسبیح می‌کنند و سست نمی‌شوند در تسبیح کردن ﴿ تا آن جایی که می‌فرماید: ﴿ و گفتند: فرا گرفته است خدای بخشنده پسری را. همیشه پاک و منزّه است خدا از داشتن فرزند، بلکه بندگانی هستند گرامی داشته شده که پیشی نمی‌گیرند او را به گفتار و ایشان به امر او کار می‌کنند. می‌داند آنچه را که در میانه دست‌های ایشان است و آنچه در پشت ایشان است و شفاعت نمی‌کنند مگر برای کسی که راضی و خشنود باشد و ایشان از ترس او خائف و ترسان‌اند و کسی که بگوید از ایشان که: من خدایی هستم غیر از او - یعنی: غیر از خدای یکتا -، پس او را سزا می‌دهیم و سزای او آتش جهنم است و همچنین سزا می‌دهیم ستمکاران را ﴿.

رحمت بر تو باد، ای مفضل! آیا ندانسته‌اید شما که مراد از ﴿ مَن فِي السَّمَوَاتِ ﴾ در این آیه ملائکه و فرشتگان‌اند و مراد از ﴿ مَن فِي الْأَرْضِ ﴾ پریان و آدمیان‌اند و هر صاحب حرکتی. پس کیان‌اند کسانی که فرموده است: ﴿ وَمَنْ عِنْدَهُ ﴾ که آنها بیرون می‌روند از جمله ملائکه و جن و بشر و هر صاحب حرکتی؟

مفضل گفت: چه می‌گویی - ای آقای من! - در ﴿ وَمَنْ عِنْدَهُ ﴾؟ فرمود: ای مفضل! مراد از ﴿ وَمَنْ عِنْدَهُ ﴾ ماییم که در نزد او هستیم و بودیم در نزد او و نبود پیش از ما هیچ بوده‌ای و نه حادث شدن آسمانی و نه زمینی و نه فرشته‌ای و نه پیغمبری و نه فرستاده شده‌ای.

قال المفضل: فبکیت وقلت: یا مولای، یابن رسول الله، هذا - والله - هو الحقّ المبین. فهل تجد فی کلامکم والأخبار المرویة عنکم شاهداً کما أوجدتیه من کتاب الله؟ قال: نعم، یا مفضل. فی خطبة أمير المؤمنين عليه السلام يوم ضرب سلمان بالمدينة وخروجه إلى الجبان^۱ وخروج أمير المؤمنين [إليه التسليم إليه] وقوله عليه السلام: يا سلسل، سل [سبيلك]. لاتجهل. سلني - یا سلمان - أنبئك البیان، وأمنحك البرهان^۲.

۱. در مصدر: (إلى الجبانة).

۲. در مصدر: (أوضحك البرهان).

فقال سلمان: [يا أمير المؤمنين] أودعني الحياة، وأهلني الخطوة إلى الرشاد، إذ بلغ فرج بغريبة^۱، وهذا يوم لا بعده^۲. فتتفَس أمير المؤمنين ﷺ ثلاثاً صعداء؛ مفضلٌ گفت: پس گریه کردم و گفتم: ای مولای من! ای پسر رسول خدا! این است به ذات خدا قسم آن گفته حق و راست واضح. پس آیا می یابی در کلام خودتان و اخباری که روایت شده است از شما شاهدهی را همچنان که از قرآن شاهد نشان دادی به من؟ فرمود: آری، ای مفضل! در خطبه امیرالمؤمنین ﷺ در روزی که زده شد سلمان در مدینه و روز بیرون رفتن او به سوی جَبان - و آن نام صحرا و موضعی است در خارج مدینه - و بیرون رفتن امیرالمؤمنین و گفتن او که: ای سَلْسَل (و این لقبی است که امیرالمؤمنین ﷺ سلمان را لقب داده بود - چنان که از بعضی اخبار مستفاد می شود و حاجی نوری اعلی الله مقامه در مقدمه کتاب نفس الرحمن گفته که: آن حضرت سلمان را سلسل نام گذارد^۳ -) سؤال کن. نادان نباش. پیرس از من، ای سلمان! واضح می کنم و به تو خبر می دهم بیان را و به دست تو می دهم برهان را. سلمان عرض کرد: ودیعه می گذارد مرا زندگانی و ندا می کند مرا به قدم گذاردن در راه هدایت زمانی که فرج رسد به غریبی و این روز روزی است که چنین روزی بعد از این نیست. پس امیرالمؤمنین ﷺ سه مرتبه آه سردی کشید.

ثم قال: الحمد لله مدبر الدهور، وقاضي الأمور، ومالك نواصي ختم المقادير^۴، الذي كَتَبَ بكيونيته قبل الحلول في التمكين، وقبل مواقع صفات التمكين في التكوين، كائنين غير مكوتين، ناشين غير متناشين^۵ (متناسلين خ)، أزلتين، لا موجودين ولا محدودين.

۱. در مصدر: (بلغ نزع بغزیه). در نسخه نیز در کنار این عبارت نوشته شده: (كذا في النسخة).

۲. در مصدر: (وهذا اليوم مواصي ختم المقادير).

۳. نفس الرحمن في فضائل سلمان، ص ۲۸.

۴. در مصدر: (ومالك يوم النشور).

۵. در مصدر: (ناسبين غير متناسبين).

منه بدأنا وإليه نعود؛ لأنّ الدهر فينا قسّمت حدوده، ولنا أخذت عهوده، وإلينا تردّ (برزت خل) شهوده.

فإذا استدارت [ألوف] الأدوار وتطاول الليل والنهار، فالعلامة العلامة، والشامة^١ والقامة، والوفرة والأسمر والأضخم، والعالم غير المعلم، والمحبوب بما لم يعلم^٢. قد ساقتهم الصفات^٣ واستوغلت بهم الخيرات، ولبستهم^٤ الضلالات، وتشّتت بهم الطرقات. فلات حين مناص.

أما - يا أهل حرم الله^٥ - سيؤخذ لنا بالقصاص من عرف غيبتنا، فهو مشهدنا^٦. نحن أشبه بمشابهتنا والأعلون مولينا كالصخرة من الجبال التهامية^٧. نحن القدرة، ونحن الجنب^٨، ونحن العروة الوثقى، ونحن الجانب. محمّد العرش، عرش الله على الخلائق، ونحن الكرسي، وأصول العلم.

ألا لعن الله السالف والتالف والفسقة والجرائر^٩، ومن أولها تبوعاً^{١٠}. أنا باب المقام، وحجّة الخصام، ودابة الأرض، وفاصل القضاء، وصاحب العصا، والسدرة المنتهى، وسفينة النجاة. من ركبها نجى، ومن تخلف عنها [ضلّ و] هوى. [أ]لم تقم الدعائم في تخوم أقطار الأكناف، ولا من أعمدة فساطيط السحاب إلا على كواهل أنوارنا. نحن العلم^{١١}، ومحبتنا الثواب، وولايتنا فصل الخطاب، ونحن حجة الحجاب.

١. در مصدر: (وقامت العلامة الوافرة والسامة).

٢. در مصدر: (والخبير أيضاً يعلم).

٣. در مصدر: (الفسقات).

٤. در مصدر: (ولبتهم).

٥. در مصدر: (ألا إلى حرم الله).

٦. در مصدر: (ثمّ شهدنا).

٧. عبارت «نحن أشبه...» در مصدر نیست.

٨. جملة «نحن الجنب» در مصدر نیست و به جای آن جملة «نحن الجانب» آمده است.

٩. در مصدر: (وفسقة الجزيرة).

١٠. در مصدر: (ومن أواها ينبوعاً).

١١. در مصدر: (نحن العمل).

فإذا استدار الفلك، قلت: مات أو هلك؟ بأي وإد سلك؟ فبأي إلى الله تتخذون؟ أو من نجاة متخذة؟^۱ ألا، إن المطيع هو السامع، والسامع هو السابق، والسابق هو العالم، والعالم هو العامل، والعامل هو الساتر^۲، والساتر هو الكاتم، والمولى هو الخاسر^۳. فغلبوا هنالك وانقلبوا صاغرين، ﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۴.

إن من نظر في الحبل المتين^۵، إلى قرار عين الماء المعين، إلى بسطة التمكن، إلى برصاء الصين^۶، إلى مصارع قبور الطالقان، إلى فوق أيس، وأصحاب قيس، وأصحاب ليس، الأعلى العالمين العالين، إلى كتبة^۷ أسرار طواسين، إلى بیداء العين^۸ التي حدّها الثرى التي قواعدها جوانبها إلى ثرى الأرض السابعة السفلى، إلى الخالق^۹ لما يشاء - سبحانه وتعالى عما يشركون.

لغات

مدهر الدهور: پدید آورنده و گرداننده روزگارها.

نواصي: جمع ناصیه، پیشانی و موی پیش سر که به گرفتن آن صاحبش عاجز و ذلیل و ناتوان شود.

ختم المقادير: خاتمه دادن و خاتمه شدن مقدرات.

کینونت: بود کردن.

۱. عبارت اخیر در مصدر با اختلاف و نامفهوم آمده است.

۲. در مصدر: (لأنّ المطيع هو السامع، والسامع العامل، والعامل هو العالم، والعالم هو الساتر).

۳. در مصدر: (هو الحاسد).

۴. سورة شعراء، آية ۲۲۷.

۵. در مصدر: (من طرفي الحبل المتين).

۶. در مصدر: (إلى وراء بيضاء الصين).

۷. در مصدر: (إلى مصارع قبور الطالقانيين إلى قرن ياسر وأصحاب سنين الأعلى العالمين الأعظمين إلى كتمة).

۸. در مصدر: (إلى البيداء الغبرة).

۹. در مصدر: (كذا الخالق).

حُلُول: در آمدن.

تمکین: پای بر جا کردن و توانا نمودن و قادر بر چیزی کردن.

مواقع: جمع موقع - به معنی جایگاه افتادن.

تکوین: هست کردن و از نو بیرون آوردن و آفریدن خدا موجودات را.

کائن: هست شونده.

مکُون: هست گردیده شده.

متناشی: آنچه که قبول ایجاد کند.

ناشی: اول آفرینش و نخستین پیدا.

أزلی: منسوب به ازل است - یعنی: همیشه و جاوید.

موجود: هست شده.

محدود: چیزی است که نهایت داشته باشد.

علامة: نشانه.

شامة: علامت و خال است که در اعضای شخص باشد.

قامة: بالا بلند و قد و بالا.

وفرة: موی مجتمع در سر، یا تا نرمه گوش.

أسمر: گندم گون.

أضخم: سطر و تنومند.

محبو: عطا و بخشش داده شده.

استیغال: طلب سرعت و شتاب کردن.

«فلات حین مناص» یعنی: پس نیست وقت عقب نشینی و فرار کردن.

«من عرف غیبنا، فهو محلّ شهودنا» یعنی: کسی که عارف به غیب و نورانیت ما

شد، ما محلّ شهود او می باشیم - یعنی: ما را می بیند.

«نحن أشبه بمشابهتنا» یعنی: مانند تریم به مانند بودن خودمان به یکدیگر - یعنی: دیگران

خود را مانند ما ندانند و خُلق و منطق و رفتار و گفتار خود را به ما قیاس نکنند.

«والأعلون موالینا» یعنی: دوستان ما بلند مرتبه ترند از غیر ایشان.
کواهل: جمع کاهل - یعنی: بزرگ و آقای مردمان در رفع ملمات و انجام مهمات ایشان، و سر دوش را گویند.

حجبة الحجاب: سرکرده و رئیس دربان‌ها.

الحبل المتین: لقب امیر المؤمنین علیه السلام است.

الماء المعین: از القاب امام زمان و حجّت عصر - عجل الله تعالی فرجه - است.

برصاء صین: زمین‌های سفید رنگ در هم آمیخته چین است.

مصارع قبور طالقان: جای کشتگان از انصار و یاران قائم گیلانی و سید حسنی است.

ایس: قهر و غلبه.

قیس: قبیله‌ای از عرب‌اند و شهری است نزدیک مصر و جزیره‌ای است در بحر عمان.

لیس: مرد دلیر بی باک.

کتابه أسرار طواسین: عده‌ای از اصحاب خاص امام زمان‌اند.

معنای خطبه

کل ستایش مخصوص ذات خدایی است که پدید آورنده و گرداننده روزگارهاست و گذراننده کارهاست و مالک موهای پیشانی‌هاست برای تمام شدن مقدرات. آنچنان خدایی که بودیم ما به بود کردن او پیش از درآمدن ما به پابرجایی و توانایی و قدرت بر چیزی داشتن و پیش از جایگاه شدن پابرجایی و توانایی و قدرت داشتن بر چیزی. در وقت هست کردن و به وجود آوردن موجودات هست شونده‌ای بودیم پیش از هست کرده شدن اولین آفرینش و نخستین پیدایی بودیم پیش از آن که قبول اولین آفرینشی و نخستین پیدایی کنیم. همیشه جاوید بودیم در حالی که هست نشده بودیم و نهایت و محدودیتی نداشتیم. ابتدا شدیم از او و بازگشت ما به سوی اوست؛ زیرا که حدود و نهایت روزگار در ما قسمت کرده شد و برای ما از روزگار عهد گرفته شد و شاهد‌های آن به سوی ما رد کرده خواهد شد.

پس چون قبول دور زدن کرد دورها و دراز شد شب و روز، دریا بید نشانه‌ها را. دریا بید نشانه را، و خال مخصوص و قد و بالای معهود که موهای سر او وافر و به نرمه‌های گوش او رسیده و گندم‌گون و سطر جثه و تنومند و دانایی است که از کسی تعلیم نگرفته و آنچه را که نمی‌دانسته به او عطا و بخشیده شده. می‌کشاند ایشان را صفت‌ها و سرعت و شتاب می‌آورد به ایشان نیکی‌ها و می‌پوشاند ایشان را گمراهی‌ها و مختلف و پراکنده شود به سبب ایشان راه‌ها. پس نیست وقت عقب‌نشینی و فرار کردن.

آگاه باشید! ای اهل حرم خدا! - که از آنچه به ماها وارد کرده و می‌کنید قصاص گرفته شود. کسی که بشناسد ما را به غیب و نورانیت، او محلّ مشاهده ما است - یعنی: خودمان را به او نشان می‌دهیم. ما شبیه‌تریم به شباهت داشتن ما به یکدیگر از دیگران - یعنی: دیگران حالات و اطوار و کردار و گفتار و رفتار خود را به ماها قیاس نکنند و ما را مانند خود بشر عادی ندانند - و دوستان ما بالاترین و بلند مرتبه‌ترین مردمان‌اند. مانند صخره‌های کوه‌های تهامه در دوستی ما و ایمان ثابت و پابرجایند. ماییم قدرت خدا. ماییم پهلو. ماییم حلقه محکم ولایت. ماییم طرف و جانب خدا. محمّد عرشی است که قوی گردانیده است او را خدا بر همه خلق. ماییم کرسی و ریشه‌های علم و دانایی.

آگاه باشید! لعنت کند خدا آنهایی را که خود را پیش انداختند و حق ما را غصب کردند و آنهایی که تلف شونده‌اند در اثر مخالفت با ما و فاسق و بدکارها و کسانی که تابع شدند اولی آن دو نفر را. منم باب مقام رسالت. منم حجّت برای خصم‌ها. منم جنبنده زمین. منم جداکننده حکم. منم صاحب عصا. منم سدره المنتهی و کشتی نجاتی که هر که بر آن سوار شد نجات یافت و هر که مخالفت کرد از آن هلاک شد. برپا نایستاده است ستون‌ها در ته قطره‌های اطراف و جوانب و نه هیچ یک از پایه‌های خیمه‌های ابرها مگر آن که بر دوش نورهای ما است. ماییم علم و دانایی و محبت ما باعث ثواب است و ولایت و دوستی ما قطع کننده گفتگوهاست. ماییم رئیس دربانان دربار الهی.

پس چون دور زند چرخ، گفتید: مُرد یا هلاک شد و به کدام وادی رفت؟ دستگیر شما به سوی خدا کیست و از کجا نجات خود را به دست می‌گیرید؟ آگاه باشید!

اطاعت کننده کسی است که شنونده باشد و شنونده کسی است که پیشی گرفته باشد و پیشی گیرنده کسی است که عالم باشد و عالم کسی است که عامل باشد و عامل کسی است که ساتر و پوشنده عیب باشد و ساتر کسی است که کتمان کننده باشد و اعراض کننده از حق کسی است که زیانکار باشد. پس مغلوب می شوند در آن زمان و برمی گردند در حالتی که کوچک و خوار و ذلیل خواهند بود و زود باشد که بدانند ستمکاران که در چه برگشتن گاهی بر خواهند گشت.

بدرستی که نظر کند در ریسمان محکم ولایت - یعنی: امیرالمؤمنین - تا ته چشمه ماء معین - یعنی: وجود مبارک امام زمان، حجة بن الحسن العسکری - تا زمانی که بساط پابرجایی و توانایی و قدرت بر همه چیزی گسترده شود و عدالت و دادخواهی تا اقصا بلاد چین منطقه زمین های آن که خاک سفید دارد بگیرد تا جای افتادن و قبرهای طالقان و تاجاهای قهر و غلبه و یاران قبیله قیس و داخل در مصاحبت شدن مرد دلیر بی باک که از برترین و بالاترین جهانیان که از عالین که مقرب ترین خلق است در نزد خدا و تا زمان ظهور نویسندگان اسرار طاسین های قرآن تا بیابان چشمه ساری که به نهایت زمین رسد که قواعد آن جوانب و اطراف آن است تا برسد به زمین هفتم که پست تر طبقات زمین است تا برسد به جایی که بخواند خالق هر چیزی که می خواهد. منزّه و پاک است خدایی که بلند و برتر است شأن او از آنچه شریک آورند برای او.

مؤلف گوید: قسمت آخر این خطبه از لغز و اسرار است که ان شاء الله در محل خود در قسمت نقل اقوال علمای حروف که مربوط به این مقام است در جزء چهارم یا پنجم این کتاب بقدر میسور و مقتضی شرح داده خواهد شد.

قال المفضل: یابن رسول الله، إن هذا الكلام عظیم. تبهر فيه العقول^۱، فنبئتني، ثبكت الله، وعرفني ما [معنی] قول امیر المؤمنین علیه السلام [الذي كنا بکینونیه فی التمكن].

قال الصادق علیه السلام: [نعم، یا مفضل] الذي كنا بکینونیه (بکینونته خل) فی القدم والأزل،

۱. در مصدر: (یا سیدی تحار فيه العقول).

وهو المكوّن ونحن المكان، وهو المشيّي^۱ ونحن الشيء، وهو الخالق ونحن المخلوقون، وهو الربّ ونحن المربوبون، وهو المعنى ونحن الأسماء^۲، وهو المحتجب ونحن الحجب (حجبه خل). قبل الحلول بالتمكين، قبل حلول أنوارنا وأرواحنا في الأجسام والأعراض والتمكين^۳ ممكنين. لانحول ولا نزول، وقبل مواقع صفات التمكين والتكوين. قبل أن نوصف بالبشريّة والصور والأجسام والأشخاص ممكنة مكونة كائنين [عنده أنواراً]، لا مكوّنين أجساماً وصوراً. ناشين^۴، لا متناسلين. محمّد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف إلى آدم والحسن والحسين أبناء^۵ أمير المؤمنين وفاطمة بنت محمّد ﷺ وعليّ بن الحسين ومحمّد بن عليّ وجعفر بن محمّد وموسى بن جعفر وعليّ بن موسى ومحمّد بن عليّ بن محمّد والحسن بن عليّ ومحمّد بن الحسن. بهذا النسب، لا متناسلين، ولا ذات أجسام، ولا صور ولا مثال إلا أنوار نسيح الله ربّنا، ونسمع ونطيع. يسبح نفسه فنسبحه، ويهلّلها فنهلّله، ويكبّرها فنكبّره، ويقدّسها فنقدّسه، ويمجّدّها فتمجّدّه. في ستّة أكوان. كلّ كون منها ما شاء الله من المدة، وقوله: «أزليّين لا موجودين» وكنا أزليّين قبل الخلق، لا موجودين بأجسام وصور؛

مفضّل گفت: ای پسر رسول خدا! این کلام بزرگی است که حیران می شود در آن عقل ها. پس ثابت بدار مرا - خدا ثابت بدارد تو را! - و بشناسان مرا معنای آنچه را که امیرالمؤمنین ﷺ فرموده.

صادق ﷺ فرمود که: «الذي كنا بكيّنونته» مراد این است که: بودیم ما به بود کردن او در پیش در آمد خلق همیشه و او هست کننده است و ما هست شده و او

۱. در مصدر: (وهو المنشي).

۲. در مصدر: (ونحن أسماؤه المعاني).

۳. عبارت «قبل حلول أنوارنا...» در مصدر نیست.

۴. در مصدر: (ناسلين).

۵. کلمات «أبناء»، «بنت» و «بن» در سطور بعد همه در مصدر «من» آمده اند.

۶. در مصدر: (ولا ذوات).

چیز کننده است و ما چیز شده و او آفریننده است و ما آفریده شدگان و او پروردگار است و ما پرورده شدگان و او معناست و ماییم نام‌ها و او پوشیده شده از حواس است و ما دربان‌های اویم.

«قبل الحول بالتمکین» یعنی: پیش از درآمدن نورهای ما و روح‌های ما در جسم‌ها و عرض‌ها.

و التمکین: پابرجا و توانا و قدرت داده شده که تغییرپذیر نباشیم و همیشه پابرجا باشیم. «وقبل مواقع صفات التمکین و التکوین» یعنی: پیش از آن که وصف کرده شویم به صفت بشریت و صورت‌ها و جسم‌ها و اشخاص پابرجا شده‌هست شده.

«کائین، لا مکوتین» یعنی: انواری بودیم نزد خدا که به صورت جسم‌ها و صورت‌ها در نیامده بودیم.

ناشین، لامتناسلین: ایجاد شونده بودیم به همین نسبی که داریم. محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف، تا سلسله نسب ما به آدم رسد، و حسن و حسین پسران امیرالمؤمنین و فاطمه دختر محمد ﷺ و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن. نه این که در اصلاّب و ارحام قرار گرفته باشیم و صاحبان جسم‌ها و مثال‌ها و صورت‌ها باشیم، مگر این که نورهایی بودیم که تسبیح می‌کردیم خدا را و می‌شنیدیم و اطاعت می‌کردیم. خدا تسبیح می‌کرد نفس خود را پس ما تسبیح کردیم او را، و تهلیل می‌کرد نفس خود را پس ما تهلیل کردیم او را، و تکبیر می‌کرد نفس خود را پس تکبیر کردیم او را، و تقدیس می‌کرد نفس خود را [پس] ما تقدیس کردیم او را، و تمجید می‌کرد نفس خود را پس ما تمجید کردیم او را در شش کون، در هر کونی از آن تا مدتی که خدا می‌خواست.

وقوله: «أزلیین قبل الخلق، لا موجودین» یعنی: همیشه پیش از خلق بودیم، اما نه چنان که به اجسام و صورت‌ها موجود باشیم.

قال المفضل: يا سيدي، ما هذه الأكوان؟ قال: يا مفضل، أما الكون الأول فنوراني لا غير، ونحن فيه،

وأما الكون الثاني فجوهرِي لا غير، ونحن فيه،

وأما الكون الثالث فهوائي لا غير، ونحن فيه،

وأما الكون الرابع فمائي لا غير، ونحن فيه،

وأما الكون الخامس فناري لا غير، ونحن فيه،

وأما الكون السادس فأظلة وذرّ، ثمّ سماء مبنية، وأرض مدحية. فيها الجانّ، خلقه الله من مارج من نار إلى أن خلق الله آدم من تراب؛

مفضل گفت: ای آقای من! این اکوان کدام است؟ فرمود: ای مفضل! اما کون اول کون نورانی است نه غیر آن و مادر آن هستیم.

و اما کون دوم کون جوهری است نه غیر آن و مادر آن هستیم.

و اما کون سوم کون هوایی است نه غیر آن و مادر آن هستیم.

و اما کون چهارم کون آبی است نه غیر آن و مادر کون بوده ایم.

و اما کون پنجم کون آتشی است نه غیر آن و مادر آن کون بوده ایم.

و اما کون ششم کون اظله است و ذرّ. پس آسمان بنا گذارده شده و زمین گسترده شده ای که در آن است گروه جن که خلق کرده است خدا آنها را از آتش بی دود تا این که آفرید خدا آدم را از خاک.

قال المفضل: يا سيدي، فهل كان في هذه الأكوان خلق منها في كلّ كون؟ قال: نعم، يا مفضل؛^۲

مفضل گفت: ای آقای من! پس آیا در این اکوان آفریده شده ای از آنها هست در هر کونی؟ فرمود: آری، ای مفضل!

۱. در مصدر: (ومتی هذه).

۲. این قسمت در مصدر نیست.

قال المفضل: يا سيدي، نجد الخلق الذي كان فيها ونعرفه؟ قال: نعم، يا مفضل. ما من كون إلا وفيه خلق منه^۱ نوري وجوهري وهوائي ومائي وناري وترابي. يا مفضل، أتحب [أن] أقرب عليك وأراك أن فيك من هذه الستة الأكوان اللاتي ذكرتها، ثم خلقك^۲ وخلق هذا البشر، وكل ذي حركة من لحم ودم؟ قال المفضل: نعم، يا سيدي [أين ذلك].

قال: يا مفضل، الذي فيك من الكون النوراني نور ناظر، وناظره مقدار عدسة ترى بهما ما أدركاه من السماء والهواء والأرض وما عليها.

وفيك من الكون الجوهري قلبك، وهو جوهر تحس به، وتعقل وتنظر^۳، وهو ملك الجسد. وفيك من الكون الهوائي الهواء الذي هو أنفاسك وحركاتك المترددة في جسدك. وفيك من الكون المائي رطوبة ريقك ودموع عينيك، وما يخرج من أنفك وفيك، وماء جسدك، ومنه تفيض العروق بالمائية عرقاً تسلس به خلقك ومنطقك^۴.

وفيك من الكون الناري الحمى الذي^۵ في تركيب جسدك، وهو المنضج المعفن^۶ ما كلك ومشاركك، وما ورد إلى معدتك، وهو الذي إذا حككت بعضاً ببعض كدت أن تقدح منه ناراً، وبتلك الحرارة تمت حركاتك، ولولا الحرارة لكنت جماداً.

وفيك من الكون السادس الترابي عظمك ولحمك [و دمك] وجلدك وعروقك ومفاصلك وعصبك وتمام [كميته] جسمك؛

مفضل گفت: ای آقای من! آیا می یابیم آفریده شدگانی را که در آن اکوان می باشند و می شناسیم آن خلق را؟ فرمود: آری، ای مفضل! نیست هیچ کونی مگر این که در آن است خلقی از نوری و جوهری و هوایی و آبی و آتشی و خاکی. ای مفضل! آیا

۱. عبارت «خلق منه» در مصدر نیست.

۲. در مصدر: (أکوان اعلم أنه خلقك).

۳. در مصدر: (الكون الجوهري يحسن ويعقل وينظر).

۴. در مصدر: (أنفك والسبيلين اللذين هما منك).

۵. در مصدر: (النار التي).

۶. در مصدر: (المنفذ).

دوست می‌داری که تقریبی بر تو بگویم و بنمایانم بر تو از این شش کونی که ذکر کردم آن را و پس از آن آفرینش تو و آفرینش این بشر را و هر صاحب حرکت از گوشت و خونی را؟ مفضل گفت: آری، ای آقای من! فرمود: ای مفضل! آنچه که در تو هست از کون نورانی آن مردمک و دیده‌بان چشم توست. دیده‌بان‌های هر کدام از آنها به اندازه دانه عدسی است که به آن می‌بینی آنچه را که درک می‌کنند آنها را از آسمان و هوا و زمین و آنچه که بالای آنهاست.

و در تو از کون جوهری دل توست و آن جوهری است که حس و تعقل می‌کنی به آن و می‌بینی به آن و آن پادشاه جسد است.

و در تو از کون هوایی آن هوایی است که عبارت از نفس‌های تو باشد و حرکت‌هایی که در جسد تو رفت و آمد دارد.

و در تو از کون آبی رطوبت و آب دهن و اشک چشم‌های توست و آن رطوبت‌هایی که از بینی و دهن و جسد تو بیرون آید و از آن رگ‌ها به سبب مائیت عرق بیرون می‌آید تا خلق و منطق تو سلیس و روان باشد.

و در تو از کون آتشی آن حرارت و گرمی است که در ترکیب جسد توست که آن طبخ دهنده و متعفن‌کننده خوراکی‌ها و مشروباتی است که می‌خوری و می‌آشامی و آنچه داخل معده تو می‌شود و او آن چیزی است که وقتی که بعضی از اعضای خود را به بعض دیگر بسایی، در اثر گرم شدن نزدیک است که آتش از آن جستن کند و به این گرمی است که حرکت‌های تو تمامیت پیدا می‌کند و الا جماد بی حرکتی بودی.

و در توست از کون ششم - که کون خاکی است - استخوان و گوشت و پوست و رگ‌ها و مفاصل و عصب‌ها و همه جسم تو.

قال المفضل: یا مولای، اِنِّیْ لِأَحَبِّ أَنْ شِيعَتَكَ لَوْ غَلَّتْ فِیْكَمُ الْغُلُوْ، لَمْ یَهْتَدُوا اِلَیْ وَصْفِ یَسِیْرِ مِمَّا فَضَّلْتُمْ اللهُ مِنْ هَذَا الْعِلْمِ الْجَلِیْلِ؛

۱. در مصدر: (اِنِّیْ لِأَحَسْبُ أَنْ شِيعَتَكَ لَوْ غَلَّتْ كَلَّ الْغُلُوْ فِیْكَمُ تَهْتَدِ).

مفضّل گفت: ای مولای من! بدرستی که من دوست می دارم که شیعیان شما اگر در حقّ شما غلو می کنند، راه نیافته اند به وصف کمی از آنچه که خدا بر تری داده است شما را از این علم بزرگ.

قال الصادق عليه السلام: يا مفضل، ما لك لاتسأل عن تفصيل خلق الستة الأکوان؟ قلت: يا مولاي بهرني - والله - عظيم ما سمعت وشغلني عن السؤال^۱. قال الصادق عليه السلام: يا مفضل، نحن كنّا في الكون النوراني ولا غير، والجوهري ولا غير، وفي الهوائي، ثم خلق من الهواء وهم جند من الملائكة^۲. أما سمعت عن جدّي^۳ رسول الله صلى الله عليه وآله أنّه قال: لا يطرحن أحدكم ببول من عالي جبل، ولا سطح بيت، ولا من رأس قلعة^۴، ولا في ماء؛ فإنّ للهواء سكّاناً، وللماء سكّاناً؟!

فرمود صادق عليه السلام: ای مفضل! چرا نمی پرسی از تفصیل خلق شش کون؟ گفتم: ای مولای من! به حیرت انداخت مرا - والله - بزرگی آنچه که شنیدم و باز داشت مرا از پرسیدن. فرمود صادق عليه السلام: ای مفضل! بودیم ما در کون نورانی و غیر از ما کسی نبود و در کون جوهری و غیر از ما کسی نبود و در کون هوایی. پس آفرید خدا خلقی را که ایشان از ملائکه بودند. آیا نشنیدی این روایت را که از جدّم رسول خدا صلى الله عليه وآله روایت شده که فرموده: بول نیندازد یکی از شما از بالای کوه و نه از بام خانه و نه از سر تلی بلند و نه در آب؛ زیرا که از برای هوا ساکنینی هستند و از برای آب هم ساکنینی هستند؟!

قال المفضّل: [نعم] يا مولاي، قد سمعت ذلك^۵، فمما خلق أهل الماء؟ قال: خلق أهل

۱. در مصدر: (ما سمعته من السؤال).

۲. در مصدر: (وفي الهوائي خلق، وهم جيل من الملائكة).

۳. در مصدر: (قول جدّي).

۴. در مصدر: (من رأس رابية).

۵. عبارت «قد سمعت ذلك» در مصدر نیست.

الماء بصور أجسام^۱ نطقوا بثلاثة وعشرين لغة، وقامت فيهم النُّذُرُ والرسل والأمر والنهي، وصارت عنهم ولادات ونسل، وكونهم من الماء الذي يقول الله - عزَّ وجلَّ -: ﴿وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ﴾^۲.

قال: نعم، يا مولاي، فالجان؟ قال الصادق عليه السلام: يا مفضل، لما خلق الله السماوات والأرض أسكن خلق الماء في الماء والبحار والأنهار والينابيع والأعين ومنايع الماء^۳ حيث كانت من الأرض، وأسكن الأرض الجان الذي خلقه الله من مارج من نار، فقامت فيهم النذرات والرسل، ونطقوا بأربعة وعشرين لغة، ثم خلق الله آدم وأمر إبليس بالسجود له، والسجود هو [الطاعة، لا] الصلاة، فأبى واستكبر، وقال: لم أكن لأسجد لبشر خلقتني من نار وخلقته من طين، فتجبر على الله، واستكبر وعصى^۴ وقايس -ويله- النار والتراب^۵، فرأى أن النار أفضل، ولو علم -ويله- النور الذي في آدم -وهي الروح التي نفخها الله فيه، وكان أفضل من النار التي خلق منها إبليس - لفسد قياسه؛

مفضل گفت: ای مولای من! از روی تحقیق شنیدم این را. پس اهل آب از چه چیز آفریده شدند؟ فرمود: آفریده شدند اهل آب به صورتها و جسمهایی که سخن می گفتند به بیست و سه لغت و قیام کردند در میان ایشان بیم دهندگان و فرستاده شدگانی با امر و نهی و از ایشان فرزندان به وجود آمد و نسل از ایشان پیدا شد و ایجاد کرد خدا آنها را از آب که می فرماید خدای - عز و جل - : ﴿و بود عرش او بالای آب﴾.
گفت: آری، ای مولای من! پس سلسله جن را چگونه آفرید؟ فرمود صادق عليه السلام:
ای مفضل! چون که خدا آفرید آسمانها و زمین را، ساکن گردانید خلق آبی را در آب دریاها و نهرها و چشمه سارها و محل های جوشش آب و منبع های آب در هر کجای

۱. در مصدر: (بصور وأجسام).

۲. سورة هود، آیه ۷.

۳. در مصدر: (والينابيع ومنايع الماء).

۴. در مصدر: (فافتخر على آدم وعصى الله).

۵. در مصدر: (النار بالنور).

از زمین که بود و در زمین ساکن گردانید طایفه جن را که آفرید ایشان را از آتش بی دود، پس قیام کردند در میان ایشان بیم دهندگان و فرستاده شدگان و به بیست و چهار لغت سخن گفتند. پس از آن آفرید خدا آدم را و امر کرد شیطان را به سجده کردن برای آدم و سجود نماز بوده است. پس ابا کرد و تکبر نمود و گفت: من به بشر سجده نمی کنم؛ زیرا که آفریدی مرا از آتش و آفریدی او را از گل. پس سرکشی کرد از فرمان خدا و تکبر نمود و گناه کرد و قیاس کرد - عذاب بر او باد! - آتش را با خاک. پس چنین دید که آتش برتری دارد از خاک و اگر می دانست - عذاب خدا بر او باد! - که نوری که در آدم است و آن روحی است که دمید آن را خدا در او برتر می باشد از آتشی که خدا از او شیطان را آفرید، هرآینه قیاس او فاسد می شد.

قال المفضل: یا مولای، اولیس [یقال:] ابلیس کان من الملائکة؟ قال الصادق علیه السلام: بلی، یا مفضل. هو من الملائکة، لا الروحانیة ولا النورانیة، ولا سکان السماوات، ومعنی ملائکة هو اسم واحد منصرف علی معانٍ^۱. فهو مَلِكٌ ومَلْکٌ ومالکٌ ومملکٌ. هذا کله اسم واحد، وکان من ملاک الأرض^۲. أما سمعت الله - عزَّ وجلَّ - یقول: ﴿وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا﴾ [إِلَّا إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ الْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ]؟^۳ وقال عزَّ وجلَّ: ﴿وَالْجَانَّ خَلَقْنَاهُ مِنْ قَبْلُ مِنْ نَارِ السَّمُومِ﴾^۴، وقال: ﴿يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ إِنَّ اسْتِطَعْتُمْ أَنْ تَتَنَفَّذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ﴾^۵، وقوله: ﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا [يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ] فَأَمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا﴾^{۶،۷}

۱. در مصدر: (اسم واحد فیصرف).

۲. در مصدر: (املاک الأرض).

۳. سوره کهف، آیه ۵۰.

۴. سوره حجر، آیه ۲۷.

۵. سوره الرحمن، آیه ۳۳.

۶. سوره جن، آیه ۱-۲.

۷. در مصدر پس از این عبارت گفته شده: (إلی هذا الموضع تمت النسخة الكاملة التي عثرنا علیها من کتاب «الهدایة الكبرى»، والحمد لله أولاً و آخراً).

مفضل گفت: ای مولای من! آیا شیطان از ملائکه است؟ فرمود صادق علیه السلام: بلی، ای مفضل! او از ملائکه است ولیکن از ملائکه روحانیه نیست و نه از ملائکه نورانیه و نه از ساکنین آسمانهاست و معنای ملائکه آن یک اسم است که منحصر می شود بر معنی هایی. پس آن به معنای مَلِک و مَلْک و مالک و مملک است. همه اینها معنای یک اسم است و شیطان از مالکین زمین بوده. آیا نشنیده ای که خدای - عزوجل - می فرماید: ﴿مگر ابلیس که از جن بود، پس کافر شد و تجاوز کرد از امر پروردگار خود﴾؟ و فرمود خدای - عزوجل -: ﴿و ما آفریدیم جن را پیش از آدم از آتش گرم سوزنده﴾ و فرمود: ﴿ای گروه جن و انس! اگر می توانید نفوذ کنید از کلفتی های آسمانها و زمین، پس نفوذ کنید و نفوذ نخواهید کرد مگر با حجت و دلیل﴾ و فرموده اوست که: ﴿بگو - ای پیغمبر! - که: وحی فرستاده شد به سوی من که شنیدند گروهی از جنیان قرآن را، پس گفتند که: ما شنیدیم قرآنی را که شگفت آورنده است. پس ایمان آوردیم به آن و هرگز شریک قرار نمی دهیم در بندگی کردن پروردگار خود کسی را﴾.

قال المفضل: نعم، یا مولای. قد فهمت و علمت. فكيف كانت الأظلة؟ قال: قول الله - عزوجل -: ﴿ألم تر إلى ربك كيف مد الظل ولو شاء لجعله ساكناً ثم جعلنا الشمس عليه ذليلاً ثم قبضناه إلینا قبضاً يسيراً﴾. ^۱ یا مفضل، إن الله أمر الأظلة ولا ظل ولا ظلال غيرها، فأخذ بقدرته من بني آدم ومن ظهورهم ذرياتهم، وأشهدهم على أنفسهم: ﴿أأنت بر ربكم قالوا بلى﴾ ^۲ أقرنا؛

مفضل گفت: آری، ای آقای من! از روی تحقیق فهمیدم و دانستم. پس سایه ها چگونه بوده است؟ فرمود: گفته خدای - عزوجل - است که فرموده: ﴿آیا ندانسته ای که پروردگار تو چگونه کشیده است سایه را؟ و اگر می خواست، هرآینه آن را ساکن قرار می داد. پس قرار دادیم آفتاب را دلیل بر وجود آن. پس گرفتیم آن را گرفتن اندکی﴾.

۱. سوره فرقان، آیه ۴۵-۴۶.

۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

ای مفضل! بدرستی که خدا فرمان داد سایه‌ها را در حالتی که هیچ سایه‌ای و سایه‌اندازی نبود. پس به قدرت خود گرفت آن را از بنی آدم و از پشت‌های ایشان و گواه گرفت ایشان را بر نفس‌های خودشان که: ﴿آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: چرا﴾ اقرار کردیم.

قال المفضل: وكانوا ذوي أجسام وصور وبصر وسمع ونطق وعقل؟ قال الصادق عليه السلام: نعم، يا مفضل. ولو لم يكن لهم سمع وأبصار وعقول، لما خاطبهم، ولا أجابوا. قال المفضل: فكأنوا كذا - أو كيف كنتا -؟ قال: كنتم أشباحاً وأرواحاً بأبصار وسمع وعقول ونطق، ثم أخذ عليكم العهد. إن الله ربكم وحده؛

مفضل گفت: آنها صاحبان صورت و جسم‌ها و چشم‌ها و گوش و نطق و عقل بودند؟ فرمود صادق عليه السلام: آری، ای مفضل! اگر برای ایشان گوش و چشم‌ها و عقل‌ها نبود، هرآینه ایشان را مورد خطاب قرار نمی‌داد و آنها هم جواب نمی‌گفتند. گفت مفضل: پس همچنان بودند - یا گفت: چگونه بودیم ما -؟ فرمود: اشباح و ارواحی بودید با چشم‌ها و گوش و عقل‌ها و گویایی. پس بر شما عهد گرفت به یکتایی و یگانگی خدایی که پروردگار شماست.

قال المفضل: يا مولاي، فلما أخذ علينا العهد بما أقرنا به له، كيف لنا إلى أن ظهرنا؟ قال: كنتم في علم الله معدودين منسوبين معروفين شخصاً شخصاً نفساً نفساً منذ وقت الأظلة إلى يوم القيامة. فلما خلق الله آدم ونفخ فيه من روحه وخلق منه حواء، وهو قوله - عز وجل -: ﴿خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا لِيَسْكُنَ إِلَيْهَا﴾^۱. أسكنكم جميعاً صلب آدم وأخرجكم منه ومن حواء. تظهرون في أوان ظهوركم، وتبلغون إلى آجالكم، ويقبضكم الله إليه؛

مفضل گفت: ای مولای من! پس چون عهد گرفت خدا از ما به آنچه که اقرار کردیم به آن برای او، حال ما چگونه خواهد بود تا وقتی که ظاهر شویم؟ فرمود که:

۱. سورة اعراف، آیه ۱۸۹.

می باشید شما در علم خدا شمرده شدگان و نسبت داده شدگان و شناخته شدگان شخص به شخص و نفس به نفس تا وقت اظلمه تا روز قیامت. پس چون آفرید خدا آدم را و دمید در او از روح خود و آفرید از او حواء را و آن است گفته خدای - عزوجل - که فرموده: ﴿آفرید شما را از یک نفس و قرار داد از آن جفت او را تا ساکن شود به سوی او﴾. ساکن گردانید همه شما را در صلب آدم و بیرون آورد شما را از او و از حواء که ظاهر می شوید در اوقات ظاهر شدنتان و می رسید به مدت های خودتان و می گیرد خدا شما را به سوی خود.

قال المفضل: فأین كنتم - یابن رسول الله - من العرش فی وقت الأظلمة؟ قال: كنا عن یمین العرش، وشیعتنا معنا، وأضدادنا وأندادنا عن یمین العرش. فلما نادانا ربنا: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ﴾، قلنا: ﴿بلى﴾، وقالت شیعتنا مثل قولنا، وقالت أضدادنا: ﴿بلى﴾ بأقواهم، وقالوا فی قلوبهم: لا، فأخذ الله العهد على جمیع الذراری بذلك الإقرار، وأسس البیت بمكة، وهو الذي قال - عزوجل -: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِّلْعَالَمِينَ﴾^۱، وأنزل الحجر من الجنة أبيض ناصعاً یرى ما وراءه وما قدأمه، فأودع الله فیة ذلك العهد، وفرض على الناس الحج إلى البیت. فإذا كان یوم القیامة، أتى الله بذلك الحجر سمیعاً بصیراً بلسان عربی مبین، یشهد لمن وفد إليه بذلك الإقرار الذي فی العهد، ویشهد على من تخلف عنه ممن استطاع إليه سبیلاً بخلاف الوفاء ونقض العهد.

وقد كان هذا الخبر فی الحجر مع عمر بن الخطاب، وقد استلم فی الحج، وأمیر المؤمنین عليه السلام حاضر، وقال له: یا حجر، إني لأشهد عليك أنك لا تسمع ولا تبصر، ولا تنفع ولا تضر، ولا تغني عنا من الله شیئاً، ولكننا رأينا رسول الله صلى الله عليه وسلم يستلمك، فاستلمناك تأسياً برسول الله واتباعاً له فعله، وقبض أمير المؤمنين على عضده، وهزه وقال: أخطأت - یا أبا حفص - فی خطابك للحجر، فأثنى إليه عمر، فقال له: یا أبا رسول الله، فی ما أخطأت؟ قال: یا عمر، إن الله لما أخذ من بني آدم من ظهورهم ذریاتهم وأشهدهم على أنفسهم،

۱. سورة آل عمران، آیه ۹۶.

قال: ﴿أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ﴾ أقررنا، وأخذ العهد على جميعهم، والميثاق استودعه الحجر، وفرض الله على الناس الحج. فإذا كان في يوم القيامة، أتى الله بذلك الحجر سمياً بصيراً بلسان عربي مبين، يشهد لمن وفد إليه بالوفاء، ولم يخلف عنه العهد. فبكى عمر واستلم صدر أمير المؤمنين عليه السلام، وقال: فديتك، يا أبا الحسن. لا عشت في بلدة لا كنت فيها، فرجع عنه وهو يقول: لولا عليّ لهلك عمر؛

مفضل گفت: پس کجا بودید شما - ای پسر پیغمبر! - از جاهای عرش در وقت اظله؟ فرمود: ما در طرف راست عرش بودیم و شیعیان ما با ما بودند و اصداد و دشمنان ما در طرف چپ عرش بودند. پس چون پروردگار ما ما را ندا کرد که: ﴿آیا من پروردگار شما نیستم؟﴾ گفتیم: چرا، و شیعیان ما هم مانند گفته ما «بلی» گفتند و اصداد ما به زبان های خود «بلی» گفتند و در دل های خود «لا» گفتند. پس خدا عهد گرفت بر جمیع ذریه ها به همان اقرار و تأسیس خانه کرد به مکه و آن است گفته خدای - عز وجل -: ﴿بدرستی که اول خانه ای بنا نهاده شد برای مردمان در مکه برکت داده شده و راهنماست برای جهانیان﴾ و فرو فرستاد سنگ را از بهشت که سفید و صاف و نورانی بود. دیده می شد آنچه در پشت او بود و آنچه در پیش روی آن بود. پس به امانت سپرد خدا در آن عهد را و واجب کرد بر مردمان رفتن به سوی خانه را. پس چون روز قیامت شود، می آورد خدا آن سنگ را در حالتی که شنوا و بیناست و به زبان عربی واضح شهادت می دهد برای کسی که بر آن وارد شده به همان اقراری که در عهدنامه ای است که در آن است و شهادت می دهد به ضرر کسانی که مخالفت از آن عهد کرده اند از کسانی که مستطیع بوده که به سوی آن بروند و بر خلاف وفا کرده اند و عهدشکنی نموده اند.

و این در باب حجر با عمر بن الخطاب رسیده که عمر در حج استلام^۱ حجر کرد و امیر مؤمنان علیه السلام حاضر بود که عمر به حجر گفت: ای حجر! من شهادت می دهم بر

۱. استلام: دست مالیدن و بوسه زدن به چیزی به قصد تبرک.

ضرر تو که تو نمی شنوی و نمی بینی و نفع و ضرری در تو نیست و بی نیاز نمی کنی ما را از خدا چیزی را و لیکن ما چون دیدیم که رسول خدا ﷺ تو را استلام نمود، ما از باب تأسی^۱ به او تو را استلام می کنیم تا پیروی فعل او را کرده باشیم. امیر مؤمنان به بازوی او زد و او را جنبانید و فرمود: خطا کردی - ای ابا حفص! - در خطابی که با حجر کردی. پس ثنا گفت او را عمر و گفت: ای برادر رسول خدا! در چه چیز خطا کردم؟ فرمود: ای عمر! بدرستی که چون گرفت خدا از بنی آدم از پشت های ایشان ذریه های ایشان را و گواه گرفت ایشان را بر نفس هایشان، فرمود: ﴿آیا من نیستم پروردگار شما؟ گفتند: بلی﴾ اقرار کردیم ما و خدا عهد و پیمان گرفت از همه ایشان و به امانت به این حجر سپرد و واجب گردانید بر مردم حج را. پس چون روز قیامت شود، می آورد خدا این حجر را در حالتی که شنوا و بیناست به زبان عربی واضح شهادت می دهد برای کسی که بر او وارد شده به وفا کردن به عهد و خلف عهد نشدن از او.

پس گریه کرد عمر و استلام کرد سینه امیرالمؤمنین ﷺ را و گفت: فدایت شوم، ای ابالحسن! نمانم در شهری که تو در آن نباشی. پس بازگشت از او در حالتی که می گفت: اگر علی موجود نبود، عمر هلاک می شد.

قال المفضل: فكيف كان منقلبكم من النور حتى أتيتم آدم، ومن آدم إلى عبد الله وأبي طالب؟ قال: يا مفضل، أسكننا صلب آدم نوراً، نسبح الله ونمجده. يسمع تسبيحنا في ظهره، وفي ظهور آبائنا وجنوب أمهاتنا، أباً فاباً وأماً فأمماً طاهرين معصومين محفوظين في بالجات الرجال ووجوه النساء، ولقد نزلت الملائكة جميعاً والنون والقلم واللوح المحفوظ على آدم وحواء، فأخذ عليهما العهد والميثاق على سائر آبائنا وأمهاتنا إلى عبد الله بن عبد المطلب وأبي طالب بن عبد المطلب. فإن نورنا انقسم فيهما نصفين، فنصف في عبد الله جدِّي ونصف في جدِّي أبي طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف أبي أمير المؤمنين، ثم زوج الله أمنا فاطمة بجدنا أمير المؤمنين ﷺ، فكنا كما قال الله تعالى:

۱. تأسی: کسی را اسوه و الگوی خود قرار دادن، به کسی اقتدا کردن.

﴿ ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ ﴾^۱.

قال الصادق عليه السلام: يا مفضل، لا تُلَقِ مِمَّا نَلَقِيهِ إِلَيْكَ مِنْ عِلْمٍ مَا فَضَّلَكَ اللَّهُ بِهِ إِلَّا إِلَى مُسْتَحَقِّهِ؛ فَإِنَّهُ عِلْمٌ لَا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِهِ، وَطَهَّرَهُ مِنَ الشُّكُوكِ، وَكَتَبَ الْإِيمَانَ فِي قَلْبِهِ:

مفضل گفت: پس چگونه بوده جابه جا شدن شما از نور تا وقتی که در پشت آدم آمدید و از آدم تا عبدالله و ابی طالب؟ فرمود: ای مفضل! جا داده شدیم مادر صلب آدم در حالتی که نوری بودیم تسبیح می کردیم خدا را و تمجید می کردیم او را. می شنید آدم در پشت خود تسبیح ما را و در پشت پدران خود و پهلوهای مادران خود بودیم پدر بر پدر و مادر بر مادر که همه آنها پاکیزگان و معصومها بودند در حالتی که حفظ کرده شده بودند در گشادگی های میان دو ابروهای مردان و روهای زنان بودیم و هر آینه نازل می شدند ملائکه همگی بانون و قلم و لوح محفوظ بر آدم و حواء. پس عهد گرفت خدا بر این دو و پیمان گرفت بر سایر پدران و مادران ما تا عبدالله بن عبدالمطلب و ابی طالب بن عبدالمطلب. پس نور ما دو قسم شد. نصف آن در عبدالله جد من و نصف دیگری در جد من ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف پدر امیرالمؤمنین قرار گرفت. پس تزویج کرد خدا مادر ما فاطمه را به جد ما امیرالمؤمنین علیه السلام. پس بودیم ما همچنان که خدا فرمود: ﴿ ذُرِّيَّةٌ مِنْ بَعْضٍ مِنْ بَعْضٍ ﴾ از آنها از بعض دیگرند و خدا شنوا و داناست.

صادق علیه السلام فرمود: ای مفضل! القانکن از چیزهایی که ما تو را القا می کنیم به آن از علم آنچه را که خدا برتری داد تو را به آن مگر به کسی که مستحق به آن باشد؛ زیرا که آن علمی است که تحمل آن را نمی تواند بکند مگر کسی که انعام کرده است خدا او را به آن علم و پاک گردانیده باشد او را از انواع شکها و نوشته باشد ایمان را در دل او.

یا مفضل، لأمیر المؤمنین علیه السلام فی خطبته الدرّة وعنه یقول: حدیثنا أهل البيت صعب

مستصعب، مستعزب، لایحتمله إلا صدور حصینة، وأخلاق رضینة، من الغیة نقیة. یا عجباً کلّ العجب بین جمادی ورجب.

فقام صعصعة بن صوحان العبديّ، فقال له: یا امیر المؤمنین، ما هذا العجب الذي لاتزال تکرّره في خطبتك كأنك تحبّ أن تُسأل عنه؟ قال: ويحك، یا صعصعة. ما لي لأعجب من أموات يضربون هامات الأحياء من أعداء الله وأعدائنا، فكأني أنظر إليهم، وقد شهروا سيوفهم على عواتقهم، يقتلون المشككين والظانين بالله ظنّ السوء، والمرتابين في فضلنا أهل البيت.

قال صعصعة: یا امیر المؤمنین، ما هؤلاء الأموات؟ أموات الدين، أو أموات القبور؟ قال: لا والله، یا صعصعة، بل أموات القبور. يكرّون إلى الدنيا معنا. لكأني أنظر إليهم في سُكك الكوفة كالسباع الضارية. شعارهم الليل: یا ثارات الحسين؛

ای مفضل! کلام امیر المؤمنین علیه السلام است در خطبه او که دُرّه نامیده شده و از او روایت شده که می فرماید: حدیث ما دشوار است و دشوار یافتن می شود و دور از فهم هاست و دور از فهم یافتن می شود. تحمل نمی کند آن را مگر سینه های حفظ کننده و خواهی تو بر توی ثابت در ایمان که از گمراهی پاک و پاکیزه باشد. ای عجب و شگفت او راست تمام عجب و شگفتی در میان ماه جمادی و ماه رجب!

پس به پا خاست صعصعة بن صوحان عبدي و به عرض او رسانید که: یا امیر المؤمنین! چیست این عجب و شگفتی که همیشه آن را مکرّر می کنی در خطبه خود؟ گویا دوست می داری که از تو پرسیده شود از آن. فرمود: رحمت بر تو باد، ای صعصعه! چرا عجب نکنم از مردگان که می زنند بر فرق های زندگان از دشمنان خدا و دشمنان ما. گویا می بینم ایشان را که شمشیرهای کشیده ایشان بالای شان هاشان است و می کشند صاحبان شک را و کسانی را که بدگمان اند به خدا و شک کنندگان اند در فضل و برتری ما اهل بیت رسالت.

صعصعه گفت: یا امیر المؤمنین! این جماعت مردگان کدام اند؟ آیا مردگان زمین اند، یا مردگان قبرها؟ فرمود: نه، به خدا قسم است، ای صعصعه! بلکه

مرده‌های قبرها هستند که بر می‌گردند به دنیا با ما. گویا می‌بینم ایشان را که در کوزه‌های کوفه مانند درندگان شکاری خون‌خوار در شب شعارشان گفتن «یا ثارات الحسین» است - یعنی: ای خون‌خواهان حسین!

ولأمیر المؤمنین عليه السلام في خطبته المعروفة بالمختارة: حديثنا صعب مستصعب غريب مستغرب، لا يحتمله إلا ملك مقرب أو نبي مرسل أو مؤمن امتحن الله قلبه للإيمان، فقام الأصيغ بن نباتة، فقال: فرج عن شيعتك بعلم هذا الصعب المستصعب الغريب المستغرب. قال: نعم، يا أصيغ. الصعب هو المواساة، والمواساة أن تواسي أخاك من كل ما رزقك الله، ولا تحرمه، ولا تمتحنه في دينه. فإن امتحنته فوجدته حقيقي الإيمان مخلص التوحيد، لزمك مواساته في كل ما تملك صغيراً وكبيراً تالداً وطارفاً، حتى - والله - في الإبرة. فهذه هي المواساة؛

کلام امیر المؤمنین عليه السلام است در خطبه او که معروف است به مختاره، فرموده: حدیث ما دشوار است و دشوار یافته می‌شود و دور از فهم‌هاست و دور از فهم یافته می‌شود. تحمل نمی‌کند آن را مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا مؤمنی که دل او آزموده شده باشد برای ایمان. پس اصیغ بن نباته از جا برخاست و عرض کرد: دور کن اندوه را از شیعیان خود به سبب دانستن این دشوار دشوار یافته شده و دور از فهم دور از فهم یافته شده. فرمود: آری، ای اصیغ! دشوار به معنی مواسات کردن است و مواسات آن است که یاری کنی برادر خود را از هر چیزی که خدا روزی داده است تو را و محروم نکنی او را و امتحان نکنی او را در دینش. پس اگر امتحان کردی او را و حقیقت ایمان را در او یافتی و او را مخلص در توحید شناختی، لازم می‌شود تو را یاری کردن او در هر چه که مالک آن هستی. کوچک باشد، یا بزرگ. مال کهنه قدیمی باشد، یا تازه. حتی آن که سوزنی باشد. به ذات خدا قسم این است مواسات و یاری کردن.

ولأمیر المؤمنین عليه السلام في خطبته المرهفة: حديثنا أهل البيت صعب مستصعب وغريب مستغرب. لا يحتمله ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا عبد امتحن الله قلبه للإيمان إلا من

شاء الله وشئنا، فقام إليه إبراهيم بن الحسن الأزدي، فقال: يا أمير المؤمنين، بالذي فضلك بما فضل به رسول الله ﷺ أن حرمت أولياءك خوفاً من أعدائك أن يسمعوا ما لا يستحقون علمه منك، فقال أمير المؤمنين: يا إبراهيم، فقد بلغ الرسول، وأقام الشاهد والدليل والحجة، وبقيت المجازاة، فاسأل يا إبراهيم، فقال: يا أمير المؤمنين، أسألك من الملك المقرب والنبى المرسل والعبد الذي امتحن الله قلبه. لم لا يحتملون، ومن هم؟

قال: يا إبراهيم، أما الملك المقرب الذي لم يحتمل ذلك فملك كان من المؤمنين، يقال له صلصائيل. نظر إلى بعض ما فضلنا الله به، فلم يطق حمله وشك فيه، فأهبطه الله من جواره، ورد جناحه، وأسكنه في جزيرة من جزائر البحر، وهو عند الناس أنه سهى وغفل عن تسبيحه.

فعاقبه الله بهذه العقوبة إلى الليلة التي ولد فيها الحسين ﷺ ابني، وإن الملائكة استأذنت الله في تهنيته جدّه رسول الله وتهنية أمير المؤمنين وفاطمة ﷺ، فأذن الله لهم، فنزلوا أفواجا من العرش ومن سماء إلى سماء، فمروا بصلصائيل، وهو ملقى بالجزيرة. فلما نظروا إليه، توقفوا (وقفوا خ ل)، فقال لهم: يا ملائكة ربّي، إلى أين تريدون، وفيه هبطتم؟ قالت الملائكة: يا صلصائيل، قد وُلد في هذه الليلة أكرم مولود وُلد في الدنيا بعد جدّه رسول الله وأبيه عليّ وأمه فاطمة وأخيه الحسن، وهو الحسين ﷺ، وقد استأذنا الله في تهنية حبيبه محمّد به، فأذن لنا، فقال صلصائيل: يا ملائكة ربّي، إني أسألكم بالله ربنا وربكم وبحبيبه محمّد ﷺ وهذا المولود أن تحملوني معكم إلى حبيب الله محمّد ﷺ وتسالونه وأسأله أن يسأل الله بحقّ هذا المولود الذي وهبه الله أن يغفر لي خطيئتي، ويجبر كسر جناحي، ويردّني إلى مقامي مع الملائكة المقربين.

فحملوه، فجاؤوا إلى رسول الله ﷺ يهنئونه بابنه الحسين ﷺ، وقصوا عليه قصة الملك، وسألوه مسألة الله والقسم عليه بحقّ الحسين ﷺ أن يغفر له خطيئته، ويجبر كسر جناحه، ويردّه إلى مقامه مع الملائكة، فقام رسول الله ﷺ، فدخل على فاطمة، فقال لها: يا موقفة، ناوليني ابني الحسين، فأخرجته إليه في تقريبه مقمطاً يناغي جدّه رسول الله ﷺ، فخرج به إلى الملائكة، يحمله على باطن كفه، فهلّلوا وكبروا وحمدوا الله وأثنوا عليه، فزادوا في

تهنیه رسول الله، فتوجّه به إلى القبلة، ورفعہ نحو السماء، وقال: اللّٰهُمَّ، إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ ابْنِي الْحُسَيْنِ أَنْ تَغْفِرَ لصلصائيل الملك خطيئته، وتجبر جناحه، وتردّه إلى مقامه مع الملائكة المقربّين.

فهبط جبرئيل وقال: يا رسول الله، ربّك يقرئ عليك السلام ويقول لك: ما كانت خطيئة هذا الملك إلا شكّ في ما أعطيتكم من فضلي عليكم، فعاقبته، وقد غفرت خطيئته، وجبرّت جناحه، ورددته إلى مقامه مع الملائكة، وجعلته من موالى الحسين بن عليّ ابنك - يا محمّد - كرامة لك، وعرجت الملائكة و صلصائيل معهم إلى مقامه، فهو يعرف في السماوات بصلصائيل مولى الحسين بن عليّ عليه السلام؛

و کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است در خطبه آن حضرت که مرهفه نامیده شده که فرمود: حدیث ما دشوار و دشوار یافته می شود و دور از فهم و دور از فهم یافته است. تحمل آن را نمی کند ملک مقربّی و نه نبیّ مرسل و نه بنده ای که آزموده باشد خدا دل او را برای ایمان مگر کسی که خدا می خواهد و ما می خواهیم. پس از جای خود برخاست ابراهیم پسر حسن از دی و عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! به حقّ آن کسی که فضیلت داد تو را به آنچه که فضیلت داد به آن رسول خدا صلی الله علیه و آله را اگر محروم کنی دوستان خود را از ترس دشمنانت که بشنوند آنچه را که مستحقّ دانستن آن نیستند از تو. پس فرمود امیرالمؤمنین: ای ابراهیم! از روی تحقیق پیغمبر رسانید و شاهد اقامه کرد و دلیل و حجّت آورد و مجازات باقی ماند. پس پرس، ای ابراهیم! پس عرض کرد: یا امیرالمؤمنین! می پرسم از تو از ملک مقربّ و نبیّ مرسل و بنده ای که خدا دل او را امتحان کرد که برای چه تحمل نکردند حدیث شما را و کیستند ایشان؟

فرمود: ای ابراهیم! اما ملک مقربّی که تحمل نکرد آن را ملکی بود از مؤمنین که او را صلصائیل می گفتند. چون دید بعضی از فضیلت های ما را که خدا به ما داده بود، طاقت آن را نداشت و شک کرد در آن. پس خدا او را از جوار خود فرو فرستاد و بال های او را گرفت و او را در جزیره ای از جزیره های دریا ساکن گردانید و عامّه مردمان - یعنی: اهل سنت - می گویند: سهو کرد و از تسبیح خدا غافل شد.

پس معاقب گردانید خدا او را به این عقوبت، تا شبی که حسین علیه السلام در آن تولد یافت و آن پسر من است و ملائکه از خدا اذن گرفتند که جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله را به او تهنیت گویند با پدرش امیر مؤمنان و مادرش فاطمه علیها السلام. پس خدا ایشان را اذن داد و فرود آمدند گروه‌هایی از ملائکه از عرش از آسمانی به آسمانی، تا این که گذشتند به صلصائیل که در جزیره‌ای افتاده بود. چون او را دیدند، توقف کردند، یا آن که چون بر حال او واقف شدند، به ایشان گفت: ای ملائکه پروردگار من! کجا می‌روید و برای چه فرود آمدید؟ ملائکه گفتند: ای صلصائیل! در این شب گرامی‌ترین مولودی در دنیا متولد شده بعد از جدش رسول خدا و پدرش علی و مادرش فاطمه و برادرش حسن و او حسین علیه السلام است و ما اذن گرفتیم از خدا در تهنیت او حبیبش محمد را به ولادت او تهنیت گوئیم و خدا به ما اذن داد. پس صلصائیل گفت: ای ملائکه پروردگار من! مرا هم با خود ببرید. شما را به خدا قسم می‌دهم و به حبیبش محمد صلی الله علیه و آله و به این مولود. مرا با خود ببرید به سوی حبیب خدا محمد صلی الله علیه و آله و از او خواهش کنید و من هم از او خواهش کنم که از خدا بخواهد به حق این مولودی که خدا به او بخشیده که مرا بیامرزد از گناه و جبران شکستگی بال مرا بکند و به مقام خودم با ملائکه مقربین برگرداند.

پس او را با خود آوردند نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله که تهنیت گویند او را به فرزندش حسین علیه السلام و قصه کردند بر آن حضرت قصه ملک را و خواهش کردند که از خدا بخواهد و او را قسم دادند به پسرش حسین علیه السلام که بیامرزد برای او گناهش را و جبران کند شکستگی بال او را و برگرداند او را به مقام خود با ملائکه. پس برخاست رسول خدا صلی الله علیه و آله و بر فاطمه درآمد. پس به او فرمود: ای توفیق داده شده! بیاور به نزد من فرزندم حسین را. پس فاطمه او را به نزد آن حضرت آورد در نزدیکی او در حالتی که در قناده بود و با او به شادی و شیرینی سخن می‌گفت. جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بیرون آورد به نزد ملائکه در حالی که او را روی دست خود گرفته بود. پس ملائکه تهلیل و تکبیر و حمد گفتند خدا را و ثنا گفتند بر او و زیاد تهنیت گفتند رسول خدا را. پس حضرت با او رو به قبله نمود و بلند کرد فرزند خود را به جانب آسمان و عرض کرد:

بار خدایا! از تو می‌خواهم به حق پسر حسین که بیامری گناه صلصائیل ملک را و جبران کنی شکستگی بال او را و برگردانی او را به مقام خودش با ملائکه مقربین. پس جبرئیل فرود آمد و گفت: یا رسول الله! پروردگار تو تو را سلام می‌رساند و می‌فرماید برای تو که: این ملک گناهی نداشته مگر این که شک کرد در آنچه که به شما عطا کردم از فضل خودم بر شما. پس عقوبت کردم او را و اکنون آمرزیدم گناه او را و جبران کردم شکستگی بال او را و او را برگردانیدم به مقام خودش با ملائکه و قرار دادم او را از غلامان حسین بن علی پسر تو - یا محمد! - برای کرامت تو و بالا رفتند ملائکه و بالا رفت صلصائیل با ایشان تا به مقام خود و او در آسمان‌ها معروف شد به صلصائیل غلام حسین بن علی علیه السلام.

و أما النبي المرسل فهو يونس بن متى، وكان من قصته أنه نُبئ في نبوته أن ولاءنا معقود بتوحيد الله - جلّ ذكره. لا يقبل الله من موحد توحيدة إلا بولائنا، وولاؤنا لا ينقذ إلا بتوحيد الله - جلّ ذكره -، فشكّ فينا ولم يقدر أن بذلك الشكّ يلحقه سخط من الله - عزّ وجلّ ذكره -، فكان كما قال - جلّ ذكره -: ﴿وَذَا النُّونِ إِذ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ﴾؛ و اما پیغمبر مرسل پس او یونس بن متی است و از قصه او این است که به او خبر داده شد در زمان نبوتش که دوستی ما بسته به توحید خدایی است که بزرگ است ذکر او و نمی‌پذیرد خدا از موحدی توحید او را مگر به دوستی ما و دوستی ما هم منعقد نمی‌شود مگر به توحید خدایی که بزرگ است ذکر او. پس در ما شک کرد و اندازه‌گیری نکرد که به سبب این شک ملحق می‌شود به او خشم از خدایی که عزیز و جلیل است ذکر او. پس بود آنچنانی که خدای - جلّ ذکره - فرموده که: ﴿یاد کن صاحب ماهی - یعنی: یونس - را زمانی که رفت در حالتی که خشمگین بود و چنین پنداشت که ما هرگز بر او سخت نمی‌گیریم﴾.

قال الصادق عليه السلام: يا مفضل، إنما ظنَّ أنه لا يقدر عليه بشكِّه في ما فضلنا الله به، فسخط الله عليه وعاقبه، فكان في قصته ما قصه الله في كتابه؛

فرمود صادق عليه السلام: ای مفضل! جز این نیست که گمان کرد یونس که خدا به سبب این شکِّی که در فضیلت ما کرده بر او تنگ نمی‌گیرد. پس خشم گرفت خدا بر او و معاقب ساخت او را. پس بود در قصه او آنچه که قصه کرده است خدا در کتاب خود.

قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: وأما العبد الذي امتحن الله قلبه للإيمان أنه سلمان الفارسي. قال الصادق عليه السلام: وروى عنه الشيعة أنه لما رأى أمير المؤمنين عليه السلام وهو مكتف ليساق إلى سقيفة بني ساعدة، قال في نفسه: ما هذا الذلَّ العظيم؟! لو شئت لانتصرت؛ فرمود: فرمود امیر مؤمنان عليه السلام: و اما بنده‌ای که امتحان کرد خدا دل او را برای ایمان سلمان فارسی است. فرمود صادق عليه السلام: و روایت کرده‌اند شیعیان از آن حضرت که چون سلمان دید که امیر مؤمنان عليه السلام را کتف بسته کشیده می‌شود به سوی سقیفه بنی ساعده، در پیش خود گفت: این چه ذلت بزرگی است؟! اگر می‌خواستی، یاری کرده می‌شدی.

قال المفضل: يا سيدي، فانا أسألك أن تسأل الله أن يثبتني ويثبت سائر شيعتكم المخلصين لكم على ما فضلكم الله به، ولا يجعلنا فيه شاكين، ولا مرتابين. قال: يا مفضل، لولا دعاؤنا ما ثبتتم؛

مفضل گفت: ای آقای من! پس من می‌خواهم از تو که از خدا بخواهی که ثابت بدارد مرا و سایر شیعیان با اخلاص شمارا بر آنچه که فضیلت داده است خدا شمارا به آن و قرار ندهد ما را در آن شک و ریب کننده. فرمود: ای مفضل! اگر دعای ما نبود، ثابت نمی‌ماندید.

قال المفضل: يا مولاي، إنني لأحبُّ أن تفيدني بشاهد من كتاب الله تعالى على ما فوضه الله إليكم من سلطانه. قال الصادق عليه السلام: القرآن وسائر الكتب تنطق به لو كنتم تعلمون، وإنني لأبين لكم من سورة الذاريات إلى آخرها يجزيك. اقرأ - يا مفضل - في قصة قوم لوط:

﴿ فَأَخْرَجْنَا مَنْ كَانَ فِيهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ﴿ فَمَا وَجَدْنَا فِيهَا غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿ وَتَرَكْنَا فِيهَا آيَةً لِلَّذِينَ يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ﴿ وَفِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿ فَتَوَلَّى بِرُكْنِهِ وَقَالَ سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ ﴿ فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ وَهُوَ مُلِيمٌ ﴿ وَفِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ﴿ مَا تَذَرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرِّمِيمِ ﴿ وَفِي ثَمُودَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ تَمَتَّعُوا حَتَّىٰ حِينٍ ﴿ فَعَتَوْا عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ وَهُمْ يَنْظُرُونَ ﴿ فَمَا اسْتَطَاعُوا مِنْ قِيَامٍ وَمَا كَانُوا مُنتَصِرِينَ ﴿ وَقَوْمَ نُوحٍ مِنْ قَبْلِ أَنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ ﴿ وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ﴿ وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ ﴿ وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ﴿ فَيَرَوْا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ ﴿ ۱

والله لا يقول: ففروا إلى الله، إني لكم نذير مبين، وإنما هذا حكاية لقول الرسول المفوض إليه، وهو المفوض إلينا ذلك العلم، والقول لله - تبارك وتعالى -، ونحن نفعل منه ما أمرنا بفعله، وهذا القول هو من إشارة إليه، وسفارة بينه وبين عباده؛

مفضل گفت: ای مولای من! من هر آینه دوست می دارم افاده کنی مرا به شاهی از کتاب خدای تعالی بر آنچه که خدا آن را به شما تفویض کرده است از حجت و سلطنت خود. صادق علیه السلام فرمود: قرآن و سایر کتابها ناطق به آن است اگر شما بدانید و من هر آینه بیان می کنم برای شما از سوره ذاریات تا آخر آن، کفایت می کند تو را. بخوان - ای مفضل! - در قصه قوم لوط که فرموده: ﴿ پس بیرون کردیم ما کسانی را که در آن شهر از اهل ایمان بودند. پس نیافتیم در آن شهر مگر یک خانواده مسلمان و واگذاریم در آن نشانه ای برای آن کسانی که می ترسند از عذاب دردناک ﴾ و در داستان موسی فرموده: ﴿ یاد کن هنگامی را که فرستادیم او را به سوی فرعون با حجتی واضح. پس روی خود را برگردانید و گفت: موسی جادوگر است، یا دیوانه. پس گرفتیم او را بالشکرهایش و افکندیم آنها را در دریا و او ملامت آورنده شد ﴾ و در داستان عاد فرموده: ﴿ یاد کن زمانی را که فرستادیم بر ایشان باد بی نفعی را که نگذارد چیزی را

کہ بر آن می‌گذرد مگر آن که او را مانند پوسیده ریز ریز کند ﴿ و یاد کن داستان قوم ثمود را زمانی که به ایشان گفته شد که: ﴿برخوردار شوید تا مدتی. پس سرکشی کردند از فرمان پروردگارشان. پس گرفت ایشان را صاعقه در حالتی که نگاه می‌کردند و به هیچ گونه نمی‌توانستند برخیزند و نمی‌توانستند یار و یآوری برای نجات خود تهیه کنند و یاد کن داستان قوم نوح را پیش از ایشان که گروه نافرمانی‌کنندگان بودند و تأمل کن در خلقت آسمان که چگونه آن را به قدرت خود بنا کردیم و زمین را که چگونه گسترده‌ایم، پس نیکو گستراننده‌ایم و از هر چیزی جفت آفریدیم. شاید که شما متذکر شوید. پس بگریزید به سوی خدا. بدرستی که من برای شما از جانب او بیم‌دهنده آشکارم ﴿ و خدا نمی‌فرماید: پس فرار کنید به سوی خدا که من برای شما بیم‌دهنده آشکارم و جز این نیست که این حکایتی است برای گفته پیغمبر که تفویض به او شده و اوست تفویض کننده به سوی ما این علم را و گفته مخصوص خدای -تبارک و تعالی- است و ما می‌کنیم از جانب او آنچه را که به ما فرمان داده است که بکنیم آن را و این قول از ماست که اشاره به آن شده و ما مصلح و میانجی و برگزیده میان او و بندگان او هستیم.

قال المفضل: يا سيدي، مثل هذا في القرآن كثير؟ قال: نعم، يا مفضل، ما كان من ﴿إنا أنزلنا﴾ و ﴿إنا جعلنا﴾ و ﴿إنا لنحن الوارثون﴾^١ [و] ﴿أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ﴾^٢ و ﴿نَحْنُ قَسَمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾^٣ و ﴿نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ﴾^٤ فكل ما كان في القرآن من جمع «نحن فعلنا» و ﴿إنا صنعنا﴾ فنحن -والله- أولئك الرسل الذين نكتب ونقسم بأمره تعالى وإرادته ومشيئته.

١. اشاره به آیه ۲۳ سوره حجر.

٢. سوره زخرف، آیه ۸۰.

٣. سوره زخرف، آیه ۳۲.

٤. سوره واقعه، آیه ۶۰.

وما كان من أحد فرد، فهو الله ربنا - سبحانه وتعالى -؛ مثل قوله: ﴿ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ *
 اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ﴾^١، ومثل قوله: ﴿ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ
 رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾^٢، ﴿ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ * إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا ﴾^٣،
 وقوله: ﴿ وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهِينَ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ ﴾^٤، وقوله: ﴿ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً
 انتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ ﴾، وقوله: ﴿ قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ ﴾^٥، وقوله: ﴿ وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهٌ
 وَفِي الْأَرْضِ إِلَهٌ ﴾^٦، فذلك هو الله خالقنا ومصوّرنا، ومصطفينا لنفسه، ومتخذنا حجباً على
 خلقه، وجاعلنا خزائناً لعلمه، وجامعين لأمره ونهيه، وما نفعل وما نشاء إلا بأمره كما قال الله
 - سبحانه وتعالى -: ﴿ فَأَيْنَ تَذَهَبُونَ * إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ * لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ *
 وَمَا تَشَاوُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴾^٧، وما هذا الوصف والتنزيل إلا في جدي
 رسول الله وفينا وعندكم.

يا مفضل، إن القرآن أنزل في ثلاثة وعشرين سنة، والله يقول - عزّ من قائل -: ﴿ شَهْرُ
 رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ ﴾^٨، وقوله: ﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ *
 فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ * أَمْراً مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ ﴾^٩، وقوله: ﴿ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي
 لَيْلَةِ الْقَدْرِ ﴾^{١٠}، وقوله: ﴿ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ
 بِهِ فُؤَادَكَ ﴾^{١١}؛

١. سورة اخلاص، آية ١-٤.

٢. سورة قصص، آية ٣٠.

٣. سورة طه، آية ١٤-١٥.

٤. سورة نحل، آية ٥١.

٥. سورة آل عمران، آية ٢٦.

٦. سورة زخرف، آية ٨٤.

٧. سورة تكوير، آية ٢٦-٢٩.

٨. سورة بقره، آية ١٨٥.

٩. سورة دخان، آية ٣-٥.

١٠. سورة قدر، آية ١.

١١. سورة فرقان، آية ٣٢.

مفضل گفت: ای آقای من! مانند این در قرآن بسیار است؟ فرمود: آری، ای مفضل! آنچه از آیات که از قبیل ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا﴾ - یعنی: ما فرو فرستادیم - و ﴿إِنَّا جَعَلْنَا﴾ و ﴿مَا قَرَّرَ دَادِيمٌ﴾ و «ماییم وارث‌ها»، ﴿یا گمان می‌کنند که ما نمی‌شنویم در دل سخن گفتن و به پنهانی راز گفتن ایشان را. بلی و فرستاده‌های ما نزد ایشان می‌نویسند﴾ و ﴿ما قسمت کردیم در میان ایشان مدّت ماندن ایشان را در زندگانی دنیا﴾ و ﴿ما اندازه‌گیری کردیم میان ایشان مردن را﴾، پس هرچه از این قبیل در قرآن است از جمع آوردن کلمه - مانند «نحن فعلنا» و «أنا صنعنا»؛ یعنی: ما کردیم و ما ساختیم - پس ماییم آن فرستاده‌ها که می‌نویسیم و قسمت می‌کنیم به فرمان خدای تعالی و اراده و مشیت او و هر کجا که مرجع ضمیر مفرد باشد - یعنی: نسبت به یک نفر است -، پس آن یکی خدایی است پاک و منزّه که پروردگار ما است - مانند ضمیرهای سوره «قل هو الله أحد» تا آخر سوره و مانند فرموده او به موسی که: ﴿ای موسی! منم خدایی که پروردگار جهانیان است﴾ و مانند فرموده او: ﴿نیست خدایی مگر من. پس بندگی کنید او را و به پا دار نماز را برای یاد کردن من. بدرستی که قیامت آینده است. نزدیک است که پنهان کنم آن را﴾ و فرموده او که: ﴿نگوید: دو خدا هست. جز این نیست که او خدای یگانه است﴾ و فرموده او که: ﴿نگوید: خدا سه است. خود را باز دارید از گفتن این سخن. نیکوست برای شما﴾ و فرموده او: ﴿بگو - ای پیغمبر! - خدای مالک ملک﴾ و فرموده او که: ﴿اوست آن کسی که در آسمان خداست و در زمین هم خداست﴾، پس در این آیات مرجع ضمیر خدایی است که آفریننده و صورت بندی کننده و اختیار کننده ما است برای نفس خود و گیرنده است ما را حجت بر خلق خود و قرار دهنده است ما را خزینه‌دارهای علم خود و جمع کنندگان امر و نهی خود و ما نمی‌کنیم کاری را و نمی‌خواهیم چیزی را مگر به فرمان او - چنان که فرموده است خدایی که پاک و منزّه است او و بلند است شأن او: ﴿پس کجا می‌روید؟ نیست آن - یعنی: قرآن، یا پیغمبر و یا حجت - مگر این که یادآوری کننده است برای جهانیان. برای کسانی از شما که می‌خواهد مستقیم در ایمان باشد و نمی‌خواهید

مگر این که خدا بنخواهد که پروردگار جهانیان است ﴿ و نیست این وصف و تنزیل مگر در حقّ جدّ من رسول خدا و در حقّ ما و نزد شما. ای مفضل! بدرستی که قرآن فرو فرستاده شد در مدّت بیست و سه سال و خدا می فرماید و غالب است کسی که گوینده است: ﴿ ماه رمضان آنچنان ماهی است که قرآن در آن ماه فرو فرستاده شده ﴿ و فرموده اوست که: ﴿ ما فرو فرستادیم آن را در یک شب با برکتی. بدرستی که بودیم ما فرو فرستنده آن. در آن شب جدا کرده می شود هر امری که در آن حکمت است. امری است از نزد ما. بدرستی که ما فرستندگانیم ﴿ و فرموده او: ﴿ بدرستی که ما فرو فرستادیم آن را - یعنی: قرآن را - در شب قدر ﴿ و فرموده او که فرموده است: ﴿ گفتند آن کسانی که کافر شدند: چرا فرستاده نشد بر او قرآن یکدفعه؟ همچنان تا ثابت بداریم به آن دل تو را ﴿.

قال المفضل: يا مولاي، فهذا تنزيله الذي ذكره الله في الكتاب، فكيف ظهر الوحي في ثلاثة وعشرين سنة؟ قال: نعم، يا مفضل. أعطاه القرآن كله مجملاً، وكان لا يبلغه إلا في وقت الاستحقاق للخطاب في أوقاته وحينه، ولا يؤدّيه إلا بأمر ونهي يهبط عليه الوحي والروح الأمين، ويمرّ له مرّة على قلبه، ومرّة على سمعه، فبلغ ما يؤمر به وقتاً وقتاً. فمن أجل ذلك قال الله - عزّ وجلّ - : ﴿ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَى إِلَيْكَ وَحْيُهُ ﴾^۱ و ﴿ لَا تَحْرُكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴾^۲

مفضل گفت: ای مولای من! پس این است تنزیل آن که یاد کرده است آن را خدا در قرآن. پس چگونه ظاهر شد وحی در بیست و سه سال؟ فرمود: آری، ای مفضل! عطا فرمود به او همه قرآن را بطور اجمال و نمی رسانید آن را مگر در وقت استحقاق برای خطاب کردن در اوقات آن و زمان آن و نمی رساند آن را مگر به امر و نهی ای که فرود آید بر او وحی و جبرئیل و بگذرد برای او یک مرتبه بر قلب او و یک مرتبه بر گوش او. پس می رساند آنچه را که به آن امر کرده شده وقت به وقت. پس از این جهت

۱. سورة طه، آیه ۱۱۴.

۲. سورة قیامت، آیه ۱۶.

است که خدای - عزوجل - می فرماید: ﴿و تعجیل نکن به خواندن قرآن پیش از آن که بگذرد به سوی تو وحی آن و حرکت نده زبان خود را که شتاب کنی به خواندن آن﴾.

قال المفضل: صدقت - یا مولای - بلسان الله الصادق فی خلقه. أشهد أنکم من علم الله علمتم، وبسلطانہ و قدرته قدرتم، وعنه نطقتم، وبأمره تعملون. فارجع - یا مولای - إلى ذکر المقصرة، لا يلحقون بكم، والفرق بينهم وبين أعدائكم الناصبة.

قال الصادق عليه السلام: يا مفضل، الناصبة أعداؤكم، والمقصرة أعداؤنا؛ لأن الناصبة تطالبكم أن تقدّموا علينا أبا بكر وعمر وعثمان، ولا يعرفون من فضلنا شيئاً، والمقصرة قد وافقوكم على البراءة ممن ذكرنا، وعرفوا حقنا وفضلنا، فأنكروه وجحدوه، وقالوا: هذا ليس لهم؛ لأنهم بشر مثلنا، وقد صدقوا. إنا بشر مثلهم إلا أن الله - عزوجل - بما يفوضه إلينا من أمره ونهيه فنحن نفعل بإذنه. كل ما شرحته وبيّنته لك، قد اصطفانا به؛

گفت مفضل: راست گفتمی - ای مولای من! - به زبان خدا که راستگوست در میان خلق او. گواهی می دهم که شما از علم خدا دانا شده اید و به سلطنت و قدرت او قادر شده اید و از او نطق می کنید و به امر او عمل می کنید. پس برگرد - ای مولای من! - به ذکر حالات مقصره که ملحق به شما نمی شوند و فرق میان ایشان و میان دشمن های شما که ناصبیان هستند. فرمود صادق عليه السلام که: ای مفضل! ناصبی ها دشمنان شما هستند و مقصره دشمنان ما هستند؛ زیرا که ناصبی ها از شما می خواهند که مقدم بدارید بر ما ابوبکر و عمر و عثمان را و چیزی از فضل ما را نمی شناسند و مقصره کسانی هستند که وادار می کنند شما را بر بیزاری جستن از ذکر ما و حال آن که می شناسند حق ما را و فضل ما را و آن را باز می دارند و انکار می کنند و می گویند: این امر در حق ایشان و این فضیلت ها برای ایشان نیست؛ زیرا که ایشان بشری هستند مانند ما، و بتحقیق که راست گفتند. ما هم بشری هستیم مانند آنها مگر این که خدای - عزوجل - به سبب آن چیزی که به ما واگذار کرده از امر و نهی خود، ما آن را می کنیم به اذن او و هر آنچه را که برای تو شرح دادم و بیان کردم آن را، خدا ما را اختیار کرده است به آن.

قال المفضل: يا مولاي، ثمّ ماذا يكون من أمير المؤمنين والمهديّ في الرجعة؟ قال ﷺ: يا مفضل، ثمّ إنّ أمير المؤمنين ﷺ لا يبقى موضع من الدنيا ممّا بلغه إسكندر - وهو ذو القرنين - ولا في الظلمات ولا في قعر البحار ولا من وراء قاف إلاّ محضه محضاً، وطهر الأرض تطهيراً، وليعودنّ أمير المؤمنين إلى الكوفة، وليمطرنّ السماء به جراداً من ذهب كما أمطره الله على نبيّه أيوب، ويقسم على أصحابه من كنوز الأرض من تبرها ولجّينها وجوهرها بالتواصي؛

مفضل گفت: ای مولای من! پس چه چیز واقع می شود از امیرالمؤمنین و مهدی در وقت رجعت؟ فرمود - بر او باد درود - : ای مفضل! پس امیرالمؤمنین ﷺ باقی نمی گذارد در دنیا جایی را از آن جایی که اسکندر ذوالقرنین در آن جاها رسیده و نه در ظلمات و نه در ته دریاها و نه در پشت کوه قاف مگر آن که خالص می کند آن جا را خالص کردنی و پاک می کند آن زمین را پاک کردنی و هرآینه برمی گردد امیرالمؤمنین به سوی کوفه و می بارد آسمان به سبب او ملخهایی از طلا همچنان که بارانید خدا بر پیغمبر خود ایوب و قسمت می کند بر یاران خود از گنجهای زمین که از طلا و نقره و جواهر است به تساوی.

قال المفضل: فمن مات من شيعتكم وعليه دين لإخوانه ولأضداده، كيف يكون في قضائه؟ قال: يا مفضل، ما - والله - إلاّ الحقّ والصدق والعدل. ما يبتدئ إلاّ أن ينادي مناديه في العالم: ألا، من كان له عند أحد من شيعتنا دين فليذكره، فيذكر حتى يذكر الثومة والخردلة فضلاً عن القناطير المقنطرة من الذهب والفضّة والأملك والصلا والعدا، فيأمر المهديّ ﷺ بقضائها عنهم، حتى لا يبقى دين على مؤمن ومؤمنة؛

مفضل گفت: پس کسی که بمیرد از شیعیان شما و بر او دینی باشد برای برادران خود و دشمنان خود، ادا کردن آن چگونه می شود؟ فرمود: ای مفضل! نیست مگر درستی و راستی و عدالت. ابتدا نمی کند مگر این که منادی او در عالم ندا می کند که: آگاه باشید کسی که برای او نزد یکی از شیعیان ما حقی و دینی است، پس ذکر کند آن را.

پس ذکر کرده می شود تا این که یاد کرده می شود یک دانه سیر و یک دانه خردل تا چه رسد به هزارها دینار از طلا یا نقره و املاک و صلّه و جایزه ها و وعده ها و نویدها. پس امر می کند مهدی علیه السلام به دادن آنها از جانب ایشان تا این که باقی نماند هیچ دینی برای مرد مؤمن یا زن مؤمنه ای.

قال المفضّل: یا سیدی، ثمّ ماذا یكون من المهديّ؟ قال: یا مفضّل، یثبت به إلی أن یطأ شرق الأرض وغربها، ولا یبقى کافر قد أخفی نفسه فی مغارب الأرض ومشارقها، ولا فی باطنها إلاّ قذفته له وتقول: أیها المهديّ، هذا عدوّ الله وعدوّک، فخذّه ومثّل به، فیأخذ بجميع حقوق الله، ویحقّ الحقّ، ویزهق الباطل، ثمّ یعود إلی الکوفة، وفیها مصلاه فی مسجده، ومجلس قضائه وأحكامه فی مسجد السهلة، وبيت ماله فی خطّة السبیع، ویهدم المسجد الذی بناه یزید بن معاویة - لعنه الله - لما قتل جدّی الحسین علیه السلام، وکتب إلی أهل الکوفة: أنا قد قتلنا لکم سیداً، و بنینا لکم مسجداً کفّارة لقتله، وكان کلّ ما حول إلی المسجد السراجین والخوانین إلی داخل المسجد فاقصّ منه لعظیم إنفاق المال علیه، وبنیه المهديّ علی بنائه الأوّل وهضاً، والوهض لجین بعضه علی بعض مثل الکوفة، ویهدم القصر العتیق. ملعون ملعون من بناه، ولا یدع أثراً علی وجه الأرض لسائر الفراعنة والجبابرة والطواغیت إلاّ ردمه، وأباده وعفاه؛

مفضّل گفت: ای آقای من! پس چه کاری از مهدی رو می دهد؟ فرمود: ای مفضّل! ثابت می ماند به امر تا این که پابزند مشرق و مغرب زمین را و باقی نمی ماند کافری که مخفی کرده باشد نفس خود را در مغرب های زمین و مشرق های آن و نه در باطن زمین مگر این که زمین او را بالا می اندازد برای آن حضرت و می گوید: ای مهدی! این است دشمن خدا و دشمن تو. بگیر او را و پاره پاره کن او را. پس می گیرد مهدی جمیع حقوق خدا را و ثابت و پابرجا می نماید حق را و می برد باطل را. پس بر می گردد به سوی کوفه و در آن جا نمازگاه او در مسجد کوفه است و مجلس قضا و حکومت های او در مسجد سهله است و بیت المال او در خطّة السبیع است - و آن محله ای است از

محلات کوفه که حجّاج بن یوسف ثقفی در آن جا بوده - و خراب می کند مسجدی را که یزید بن معاویه - لعنه الله - در آن جا بنا کرده پس از آن که جدّ من حسین کشته شد و نوشت به اهل کوفه که: ما آقای شما را برای شما کشتیم و مسجدی برای شما بنا کردیم که کفاره کشتن او باشد و هر چه که در اطراف مسجد سراج ها و خیانت کنندگان است تا داخل مسجد همه را خراب می کند، پس قصاص می کند از او برای انفاق مال بزرگی که بر آن شده و بنا می کند آن را مهدی علیه السلام بر بنیان بنای اول با خشت های نقره که بعضی از آنها بالای بعض دیگر باشد مانند کوفه و خراب می کند قصر کهنه لعنت شده را که ملعون است کسی که آن را بنا کرده و نمی گذارد اثری را بر روی زمین که از سایر فرعون صفت ها و گردنکشان و بت ها باقی مانده مگر این که خراب و نابود و خاک می کند آن را.

فقال المفضل: يا مولاي، فكم تكون مدة ملكه ومن يملك بعده؟ قال: والله - يا مفضل - ما يملك عاصينا من الدنيا عاماً ولا شهراً ولا يوماً ولا ساعة ولا لحظة. لا، ولا يملك مثله ملك واحد إلا ملك منا لمكانه؛

مفضل گفت: ای مولای من! مدت سلطنت او چقدر است و کی بعد از او سلطنت می کند؟ فرمود: به ذات خدا قسم است - ای مفضل! - که مالک نمی شود نافرمانی کننده ما از دنیا سالی و نه ماهی و نه روزی و نه ساعتی و نه لحظه ای. نه، مالک نمی شود و مالک نمی شود مانند او احدی مگر این که مالک می شود از ما پادشاهی به جای او.

قال المفضل: يا مولاي، قد سألت عن كل شيء وبلغته، وبقي ما يغلي به صدري من حال أهل الجنة في الجنة وأهل النار في النار. إلى ماذا يؤول أمرهم؟ قال مولاي: يا مفضل، إلى قول الله: ﴿فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَسَعِيدٌ * فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَيُنْفَوْنَ فِي النَّارِ لَهَا فِيهَا زَفِيرٌ * وَشَهِيقٌ * خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ *

وَأَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَنِي الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ عَطَاءٌ غَيْرَ مَجْذُوزٍ ﴿۱﴾. قال: غير منقطع عنهم، بل هو دائم أبداً لا نفاذ له.

قال المفضل: قلت: يا مولاي، ماذا الاستثناء لهم - يا سيدي - بالمشيئة؟ قال: دلّ بذلك على انتقضائهما إذا شاء.

قال المفضل: قلت: يا مولاي، ثمّ ماذا بعد ذلك؟ قال: ملك لا ينفد، و حكم لا يبطل، وأمر لا يردّ إلاّ باختياره ومشيتّه وإرادته التي لا يعلمها إلاّ هو، ثمّ القيامة وما وصفه الله في كتابه - عزّ ذكره؛

مفضل گفت: ای مولای من! از روی تحقیق پرسیدم از هر چیزی و آن را به من رسانیدی و باقی ماند آنچه در سینه من جوش می‌زند از حال اهل بهشت در بهشت و اهل آتش در آتش که به کجا می‌کشد امر ایشان؟ مولای من فرمود: ای مفضل! به سوی خدای - عزّوجل - که فرموده: ﴿پس بعضی از ایشان بدبخت و بعضی از ایشان نیک‌بخت‌اند. اما آن کسانی که بدبخت‌اند، پس در آتش خواهند بود که در آن آتش است فریادی سخت و ناله‌ای زار. اینها همیشه جاویدان در آن آتش خواهند ماند مادامی که زمین و آسمان‌ها برقرار است مگر آنچه را که پروردگار تو می‌خواهد. بدرستی که پروردگار تو کننده است آنچه را که می‌خواهد و اما آنهایی که نیک‌بخت‌اند پس همیشه در بهشت جاویدان خواهند ماند تا زمانی که زمین و آسمان‌ها برقرارند مگر آنچه را که پروردگار تو بخواهد و این بخششی است که بریده نمی‌شود﴾ - یعنی: غیر منقطع است از ایشان، بلکه دائم و همیشگی است که تمام شدن برای آن نیست. مفضل گفت: گفتم: ای مولای من! این استثنا برای ایشان چیست - که فرموده: ﴿إلا ما شاء ربك﴾ -، ای آقای من؟ فرمود: دلالت کرده است خدا به آن بر منقضي شدن این هر دو، اگر خدا بخواهد.

مفضل گفت: گفتم: ای آقای من! بعد از آن چه می‌شود؟ فرمود: مُلکی است که

تمام نمی شود و حکمی است که باطل نمی شود و فرمانی است که رد کرده نمی شود مگر به اختیار و خواستن او و اراده او که نمی داند آن را کسی مگر خودش. پس از آن قیامت خواهد بود و آنچه که وصف کرده است خدا آن را در کتاب خود که غلبه دارد ذکر او.

مؤلف فقیر گوید: تا این جا خبر مفضل از حضرت صادق علیه السلام پایان یافت و در حاشیه همان کتاب که این خبر را از آن نقل کردم در ذیل خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام که مفضل از معنای قول امیرالمؤمنین سؤال کرده و حضرت در جواب او فرموده در معنای «الذي كنا بکینونته في القدم والأزل» تا آخر در مقابل این جمله در هامش این حدیث را مرسلأ از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده بود که عین عبارت آن بدون کم و زیاد این بود:

قال الإمام الناطق جعفر الصادق: إنَّ الله أخبرني عني من ذاته وأنا غير منفصل عنه إذ نور الشمس غير منفصل عنها، ثم ناداني بي، وخطبني مني، ثم قال لي: من أنا منك؟ ومن أنت مني؟ فأجبتَه بلطافتي: أنت كلِّي وأصلي. منك ظهرتُ، وفي أشرفت. أنا كلمتك الأزلية. فطرتك الذاتية. كياني قديم، وعياني حادث. من عرفني وصفك. من اتصلني عرفك. لا من شيء خلقتني، فيكون معادي إلى ما سواك. كنت قبل رتقاً، وفي ذاتك حقاً، فأطلعتني، ولم تفصلني. فأنت مني بلا تبعض، وأنا منك بلا حول. أنت مني باطن، وأنا منك ناطق. فبي تُحمد، وبي تُعبد، وأنا البعض، وأنت الكل؛

ترجمه این حدیث را به عهده دانشمندان گذاردم و بر فرض صحت صدور آن از آن حضرت قابل استفاده کامل است. و ذلك ذكرى لمن كان له قلب. رجای واثق آن که خداوند متعال ما را از مستضیین^۱ از انوار علوم آل محمد علیهم السلام قرار دهد. ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾^۲.

۱. مستضی: طلب کننده روشنایی، روشنایی طلب.

۲. سورة اعراف، آیه ۴۳.

بخش هشتم

از کتاب نوائب الدهور [در اخبار کاظمیہ]

و آن مشتمل بر سه قسمت است. قسمت اول در احادیث و اخباری است که از عالم آل محمد حضرت ابی الحسن اول، امام هفتم، موسای کاظم علیه السلام روایت شده.

۴۵۰ / حدیث اول

ارشاد شیخ مفید، صفحه ۳۳۸، در باب علامات قیام قائم به سند خود از حضرت ابی الحسن موسی علیه السلام روایت کرده در تفسیر قول خدای - عزوجل -: ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾^۱. قال: الفتن في الآفاق والمسوخ في أعداء الحق؛^۲

یعنی: فرمود مراد از آیات در آفاق ظهور فتنه‌هاست در آفاق جهان و مراد [از] آیات در نفس‌ها واقع شدن مسخ است در دشمنان حق.

۴۵۱ / حدیث دوم

ارشاد مفید، صفحه ۳۴۰، از فضل بن شاذان از ابی الحسن علیه السلام روایت کرده که فرمود: کأني برايات من مصر، مقبلات خضر مصبغات، حتى تأتي الشامات، فتهدى إلى ابن صاحب الوصيات (العصيات خل)؛^۳

یعنی: گویا می‌بینم پرچم‌هایی را که از مصر رو می‌آورد که آن پرچم‌ها سبز است و رنگ آمیزی شده تا این که می‌آید به شامات. پس آن پرچم‌ها راهنمایی می‌کند به

۱. سورة فصلت، آیه ۵۳.

۲. ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۳، و نیز ر.ک: کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۵۸.

۳. ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۶، و نیز ر.ک: کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۵۹؛ صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۵۰؛ إلزام

الناصب، ج ۲، ص ۱۲۹.

سوی پسر کسی که صاحب وصیت هاست - یا بنا بر نسخه دیگر «صاحب العصیات»؛ یعنی: صاحب عصا هاست.

مؤلف گوید: شامات در آن زمان که حضرت فرموده عبارت بوده از سوریا بر وجه عموم که مملکت آن منقسم به هفت قسمت بوده: فلسطین و اردن و حمص و دمشق - که در عصر ما به شام معروف است - و عواصم و ثغور که آنها حصارها و مرزهایی بوده که خلفای اسلامی تحدید و بنا کرده بودند میان بلاد مسلمانان و بریتانیا که در شمال سوریا واقع است و تحدید و بنای آنها برای جلوگیری از هجوم دشمن بوده که از جمله آنهاست طرسوس و اُدنه و مرعش و ملطیه، و صاحب وصیات - چنان که در بعضی از نسخ است - یا مراد امیر المؤمنین علیه السلام است که وارث و صایای پیغمبران سلف و حضرت خاتم الانبیاء بوده و یا آن که مراد حضرت عسکری پدر بزرگوار حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - است که یازدهمین وصی حضرت خاتم الانبیاء علیه السلام است و بنا بر بعضی از نسخ که «صاحب عصیات» نقل کرده شده نیز مراد یکی از این دو بزرگوارانند و مراد از عصیات عصاهای انبیاست که به وراثت به ایشان رسیده - از قبیل عصای آدم و شیث و موسی و سلیمان و حضرت خاتم الانبیاء علیه السلام - و تعبیر حضرت به ابن صاحب وصیات - یا عصیات - از باب تقیه بوده است که حضرتش را به این وصف معرفی فرموده. پس به مقتضای این حدیث شریف و بعضی از احادیث دیگر یکی از علامات ظهور آن حضرت رو آوردن پرچم های مصری است در شامات و به همین زودی ها انتظار می رود - إن شاء الله تعالی .

۴۵۲ / حدیث سوم

ارشاد مفید، صفحه ۳۴۰، به سند خود از ابی الحسن بن جهم روایت کرده که گفت:

سأل رجل أبا الحسن عليه السلام، فقال: تريد الإكثار، أم أجمل لك؟ فقال: بل تُجَمِّل لي، فقال:

إذا ركزت رايات قيس بمصر ورايات كندة بخراسان؛^۱

۱. ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۶-۳۷۷، و نیز ر. ک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۸۴: الخرائج والجرائح،

یعنی: مردی از حضرت موسی بن جعفر از فرج سؤال کرد. پس آن حضرت فرمود: جواب را بسیار بگویم، یا بطور اجمال برایت بگویم؟ عرض کرد: به اجمال بفرما. پس فرمود: وقتی است که پرچم‌های قیس به مصر کوبیده شود و پرچم‌های کنده به خراسان.

مؤلف گوید: قیس عشیره‌ای هستند از امهات قبایل عربیّه و آنها را قیس عیلان گویند که در زمان جاهلیت خیمه می‌زدند در مسافت‌های وسیع میانه جزیره العرب و شمال آن. بعد از آن وارد شدند در شامات و از موطن اصلی خود دور شدند و در شامات و عراق و بین‌النهرین و مصر ساکن شدند و نیز قیس جزیره‌ای است کوچک واقع در خلیج فارس و نیز نام قریه‌ای است در مصر به نام اَلْمینا که مرکز کشیش‌های نصارا است و مصر مملکتی است جمهوری که در شمال شرقی آفریقا واقع است که حدّ شمالی آن به دریای متوسط و حدّ شرقی آن فلسطین و دریای سرخ و حدّ جنوبی آن به سودان و حدّ غربی آن به لیبیاست و مرکز آن قاهره است و از شهرهای آن است اسکندریّه و پورت سعید و سویس^۱ و طنطاو و دمنهور و المینا و اسیوط و أسوان و الفیوم.

کنده: قبیله‌ای هستند از عرب که آنها را بنو کنده گویند که در قسمت جنوبی جزیره العرب ساکن اند و دور نیست گنده معرّب کانادا باشد که دولتی است در امریکای شمالی میان ولایات متّحده و اسکا.

خراسان: در زمان صدور این حدیث توسعه زیادی داشته و از بلاد قدیمه آسیا به شمار می‌رود. شمالاً و شرقاً حدّ آن به نهر آموداریا و جنوباً به کوه‌های هندوکوش و حدّ غربی آن به مناطق فارس بوده و امتداد داشته تا بلاد سعد ماوراء النهر تا سیستان از طرف جنوب نیز و غربیین از آن تعبیر به ایران شرقی شمالی می‌کنند و از شهرهای آن است طوس - که مشهد الرضا باشد - و نیشابور و افغانستان شمالی - که هرات و بلخ باشد -

← ج ۳، ص ۱۱۶۵، ذیل حدیث ۶۴: کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۶۰: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۴، ح ۶۸: إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۲۹.

۱. منظور «سوئز» است.

که مقاطعة ترکمان‌های سوفیاتیّه بوده - یعنی: شوروی‌ها - و از شهرهای مشهور آن نیز مرو بوده است.

پس ممکن است گفته شود که: مراد حضرت ﷺ در جواب سائلی که سؤال از فرج کرده این باشد که: وقتی که پرچم‌های قیس - یعنی: عرب‌های سوریا و شامات و عراق - در مصر کوبیده شود و پرچم‌های عرب‌هایی که در قسمت جنوبی جزیره العرب‌اند که از قبیلۀ کنده باشند و یا پرچم‌های امریکایی‌های شمالی در خراسان کوبیده شود آن وقت فرج خواهد شد، والله العالم.

۴۵۲ / حدیث چهارم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۶۳، مسنداً از علی بن ابی حمزه روایت کرده که گفت:
 رافقت أبا الحسن موسى بن جعفر عليه السلام بين مكة والمدينة، فقال لي يوماً: يا عليّ، لو أنّ أهل السماوات والأرض خرجوا على بني العباس لسقيت الأرض دماءهم حتى يخرج السفينائيّ. قلت له: يا سيّدي، أمره من المحتوم؟ قال: نعم، ثمّ أطرق هنيئته، ثمّ رفع رأسه وقال: ملك بني العباس مكر وخدع. يذهب حتى يقال: لم يبق منه شيء، ثمّ يتجدّد حتى يقال: ما مرّ منه شيء؛^۲

یعنی: رفاقت کردم با ابوالحسن موسی بن جعفر عليه السلام در میان مکّه و مدینه. پس روزی به من فرمود: ای علی، اگر اهل آسمان‌ها و زمین بیرون بیایند بر ضرر بنی عبّاس، هرآینه زمین سیراب کرده می‌شود از خون‌های ایشان تا وقتی که بیرون بیاید سفینائی. به آن حضرت گفتم که: ای آقای من! امر سفینائی حتم کرده شده است؟ فرمود: آری. پس کمی سر خود را به زیر انداخت. پس سر را بلند کرد و فرمود: مُلک بنی عبّاس مکر و خدعه است. می‌رود تا گفته شود که: از آن چیزی باقی نمانده است. پس از آن باز تازه می‌شود تا این که گفته می‌شود که: از آن چیزی نگذشته است.

۱. در مصدر: (ثمّ أطرف).

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۱۴، ح ۹، و نیز ر. ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۰، ح ۱۲۷.

مؤلف گوید کہ: این حدیث شریف ظہور و دلالت دارد کہ دولت و مُلک بنی عباس بعد از منقرض شدن دو مرتبہ تجدید می شود و انقراض ثانوی آن بہ خروج سفیانی خواهد بود و از اخبار دیگر نیز چنین استفاد می شود۔ چنان کہ بعضی از آن در جزء اول و دوم این کتاب سبق ذکر یافت۔

۴۵۴ / حدیث پنجم

غیبت نعمانی، صفحہ ۷۸، مسنداً از آن حضرت روایت کرده کہ فرمود:
 إذا فقد الخامس من ولد السابع، فالله الله في أديانكم. لايزيلنكم عنها؛ فإنه لا بد لصاحب هذا الأمر من غيبة حتى يرجع عن هذا الأمر من كان يقول به. إنما هي محنة من الله يمتحن الله بها خلقه، ولو علم آباؤكم وأجدادكم ديناً أصح من هذا الدين لا تبعوه.
 قال: قلت: يا سيدي، من الخامس من ولد السابع؟ قال: فقال: يا بُني، عقولكم تضعف^۱ عن هذا، وأحلامكم تضيق عن حمله، ولكن إن تعيشوا فسوف تدركونه؛^۲
 یعنی: وقتی کہ ناپیدا شد پنجمین از فرزند هفتمین، پس خدا را فراموش نکنید، خدا را فراموش نکنید در حفظ دین های خود. زایل نکند البتہ شما را از دین هایتان؛ زیرا کہ ناچار است برای صاحب این امر از پنهان شدن تا این کہ برگردد از این امر کسی کہ قائل بہ اوست. جز این نیست کہ این آزمایشی است از جانب خدا کہ می آزماید بہ آن خلق خود را و اگر پدران و اجداد شما می دانستند کہ دینی صحیح تر از این دین هست ہر آیینہ تابع آن دین می شدند.

۱. در مصدر: (تضعف).

۲. غیبت نعمانی، ص ۱۵۵-۱۵۶، ح ۱۱، و نیز ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۳۳۶، ح ۲: الإمامة والتبصرة، ص ۱۱۳، ح ۱۰۰: علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۴۴-۲۴۵، ح ۴: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۶۰-۳۶۱، ح ۱: الهدایة الکبری، ص ۳۶۱: کفایة الأثر، ص ۲۶۸-۲۶۹: غیبت شیخ طوسی، ص ۱۶۶-۱۶۷، ح ۱۲۸ و ص ۳۳۷، ح ۲۸۴: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۳۹: صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۲۹: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۵۰، ح ۱ و ج ۵۲، ص ۱۱۳، ح ۲۶: إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۱۹۸: مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۵.

راوی - که علی بن جعفر برادر آن حضرت است - گفت: گفتم: ای آقای من! پنجم از فرزند هفتم کیست؟ فرمود: ای پسرک من! عقول شما ضعیف است و تنگ است از تحمل کردن آن، ولیکن اگر بمانید زود باشد که او را درک کنید.

۴۵۵ / حدیث ششم

وافی، کتاب الحجّة بالتمحیص، صفحه ۱۰۴، از کافی از معمر بن خُلالد روایت کرده که گفت:

سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول: ﴿الْم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۱، ثم قال لي: ما الفتنة؟ قلت: جُعِلت فداك، الذي عندنا الفتنة في الدين، فقال: يُفْتَنُونَ كما يُفْتَنَ الذهب، ثم قال: يخلصون كما يخلص الذهب؛^۲

یعنی: شنیدم از ابی الحسن عليه السلام که در آیه ﴿الْم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ که تلاوت فرمود و پس از آن فرمود برای من که: فتنه چیست؟ گفتم: فدایت شوم! آنچه که در نزد ما است مراد فتنه در دین است. پس فرمود: آزمایش کرده می شوند همچنان که طلا آزموده می شود. پس فرمود: خالص می شوند همچنان که طلا خالص می شود.

۴۵۶ / حدیث هفتم

کافی، جزء سوم، باب «کراهیة التوقیت»، مسنداً از علی بن یقطین روایت کرده که گفت: قال لي أبو الحسن عليه السلام: الشيعة تربي بالأمانى منذ ما تتي سنة. قال: وقال يقطين

۱. سورة عنكبوت، آية ۱-۲.

۲. کتاب وافی، ج ۲، باب التمحیص والامتحان، ص ۴۲۳، ح ۹۴۷؛ و نیز ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۳۷۰، ح ۴؛

غیبت نعمانی، ص ۲۰۹-۲۱۰، ح ۲؛ بحار الأنوار، ج ۵، ص ۲۱۹، ح ۱۴ و ج ۵۲، ص ۱۱۵، ح ۳۵ و ج ۶۴،

ص ۴۲؛ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۱۱؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۱۴۸، شماره ۵؛ إلزام الناصب، ج ۱،

ص ۲۳۶؛ تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۱۱۰.

لابنہ علی: ما بالنا؛ قيل لنا فكان، وقيل لكم فلم يكن؟ فقال له علي: إن الذي قيل لنا ولكم كان من مخرج واحد، غير أن أمركم حضر فأعطيتم محضه، فكان كما قيل لكم، وأن أمرنا لم يحضر، فعللنا بالأمانی.

فإن قيل لنا: هذا الأمر لا يكون إلا [إلى] مائتي سنة وثلاثمائة^۱ سنة لقست القلوب ولرجع عامة الناس عن الإسلام، ولكن قالوا: ما أسرع، وما أقرب؛ تألفاً لقلوب الناس، وتقريباً للفرج^۲؛

یعنی: فرمود برای من ابوالحسن - یعنی: موسی بن جعفر علیه السلام - کہ: شیعه تربیت می شود به آرزوها زمان دو بیست سال است. گفت: و گفت یقطین به پسر خود علی: چه جهت دارد برای ما که وقتی برای ما گفته می شود چیزی، می شود و چون برای شما گفته می شود، نمی شود؟ پس علی به او گفت: آنچه برای ما و شما هر دو گفته می شود همه از یک جا بیرون می آید، غیر این که امر شما وقتش می رسد، پس عطا کرده می شوید خالص آن را، پس همچنان که گفته شد می باشد و امر ما چون وقتش نرسیده، علت آورده می شویم ما به آرزوها. پس اگر به ما گفته شود که: این امر نمی باشد مگر بعد از دو بیست و سیصد سال، هر آینه دل ها سخت می شود و عموماً از اسلام بر می گردند، ولیکن می گویند: چقدر بشتاب می آید و نزدیک است برای تألیف قلوب مردم و نزدیک کردن فرج.

۴۵۷ / حدیث هشتم

وانی، در باب «کراهیة التوقیت»، صفحه ۱۰۳، از صدوق به اسناد خود مرفوعاً از علی بن یقطین روایت کرده که گفت:

قلت: لأبي الحسن موسى عليه السلام: ما بال ما روي فيكم من الملاحم ليس كما روي، وما

۱. در مصدر: (أو ثلاثمائة).

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۷۰، ح ۶، و نیز ر. ک: غیبت نعمانی، ص ۲۰۵-۳۰۶، ح ۱۴: غیبت شیخ طوسی،

ص ۳۴۱-۳۴۳، ح ۲۹۲: بحار الأنوار، ج ۴، ص ۱۳۲ و ج ۵۲، ص ۱۰۲، ح ۴: مکمال المکارم، ج ۲،

ص ۲۷۳-۲۷۴ و ۳۱۶-۳۱۷.

روي في أعاديكم قد صح؟ فقال ﷺ: إن الذي خرج في أعدائنا كان من الحق، فكان كما قيل، وأنتم علّتم بالأمانني، فخرج إليكم كما خرج؛^۱

یعنی: گفتم به ابی الحسن موسی ﷺ: چه جهت دارد که آنچه روایت می شود درباره شما از وقایع بزرگ نیست همچنان که روایت شده و آنچه که روایت می شود درباره دشمنان شما صحیح در می آید؟ پس آن حضرت ﷺ فرمود: بدرستی که آنچه که در حق دشمنان ما بیرون می آید از جانب حق است. پس همچنان که گفته شد می باشد و شما علّت آورده می شوید به آرزوها، پس بیرون می آید به سوی شما همچنان که بیرون آمده است.

۴۵۸ / حدیث نهم

السماء والعالم، در باب بلدان ممدوحه و مذمومه، صفحه ۳۳۹، مسنداً از ابوالحسن
اول - یعنی: حضرت کاظم ﷺ - روایت کرده که فرمود:

رجل من أهل قم يدعو الناس إلى الحق. يجتمع معه قوم كزبر الحديد. لاتزلهم الرياح العواصف، ولا يملون من الحرب، ولا يجبنون، وعلى الله يتوكلون، والعاقبة للمتقين؛^۲
یعنی: مردی از اهل قم می خواند مردم را به سوی حق. جمع می شوند با او گروهی که مانند پاره های آهن اند در ثبات در دین و محکمی که نمی لغزاند آنها را بادهای سخت فتنه و فساد و از جنگ کردن ملول و خسته نمی شوند و دوری از جنگ نمی کنند و بر خدا توکل می کنند و عاقبت به خیری مخصوص پرهیزکاران است.

۴۵۹ / حدیث دهم

السماء و العالم، در همان باب، صفحه ۳۳۹، مسنداً از آن حضرت روایت نموده

۱. کتاب وافی، ج ۲، ص ۴۲۸، ذیل حدیث ۹۳۹، و نیز رک: علل الشرائع، ج ۲، ص ۵۸۱، ح ۱۶؛

بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۱۱، ح ۱۸؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۴۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۶، ح ۳۷.

که فرمود: قُمْ عَشَّ آلِ مُحَمَّدٍ، وَمَأْوَى شِيعَتِهِمْ، وَلَكِنْ سَيَهْلِكُ [جماعة من] شبابهم بمعصية (بعقوبة غل) آبائهم، والاستخفاف والسخرية بكبرائهم ومشايخهم، ومع ذلك يدفع الله عنهم شر الأعداء وكل سوء؛^١

يعنى: قم زیستن گاه آل محمد و مأوی شیعیان ایشان است ولیکن زود باشد که هلاک شوند جوانان ایشان به گناه کردن - یا عقوبت کردن - پدرانشان و سبک شمردن و سخریه کردن به بزرگانشان و پیرانشان و با این حالت دفع می کند خدا از ایشان بدی دشمنان را و هر گونه بدی که باشد.

غیبت طوسی، صفحه ٢٩١، از ابن اسباط از حسن بن جهم روایت کرده:

قال: سألت أبا الحسن عن شيء من الفرج، فقال: أولست تعلم أن انتظار الفرج من الفرج؟ قلت: لا أدري إلا أن تعلمني، فقال: نعم، انتظار الفرج من الفرج؛^٢
گفت: پرسیدم از ابی الحسن علیه السلام از چیزی از فرج. پس فرمود: آیا نمی دانی که انتظار فرج داشتن از فرج است. گفتم: نمی دانم مگر این که تعلیم دهی مرا. پس فرمود: آری، انتظار فرج داشتن از فرج است.

٤٦٠ / حدیث یازدهم

إكمال الدين صدوق، صفحة ٢٠٥، مسنداً از یونس بن عبدالرحمن روایت کرده

که گفت:

دخلت على موسى بن جعفر (عليه السلام)، فقلت له: يا بن رسول الله، أنت القائم بالحق؟ فقال: أنا القائم بالحق، ولكن القائم الذي يطهر الأرض من أعداء الله - عز وجل - ويملاها عدلاً كما ملئت جوراً وظلماً هو الخامس من وُلدي. له غيبة يطول أمدها خوفاً على نفسه. يرتد فيها أقوام، ويثبت فيها آخرون.

١. بحار الأنوار، ج ٥٧، ص ٢١٤، ح ٣١.

٢. غیبت شیخ طوسی، ص ٤٥٩، ح ٤٧١، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ١٣٠-١٣١، ح ٢٩؛ مکیال

المکارم، ج ٢، ص ٢٧٣.

ثم قال ﷺ: طوبى لشيعةنا، المتمسكين بحبلنا في غيبة قائمنا، الثابتين على موالاتنا والبراءة من أعدائنا. أولئك منا، ونحن منهم. رضوا بنا أئمة، ورضينا بهم شيعة. فطوبى لهم، ثم طوبى لهم. هم - والله - معنا في درجاتنا يوم القيامة!^۱

يعنى: داخل شدم بر موسى بن جعفر عليه السلام، پس گفتم: ای پسر رسول خدا! تویی قائم به حق؟ فرمود: منم قائم به حق ولیکن قائمی که پاک می کند زمین را از دشمنان خدای - عز وجل - و پر می کند آن را از عدل همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد، آن پنجمین از فرزندان من است. برای او غیبتی است که طول می کشد مدت آن از ترس نفس او. مرتد می شوند درباره او گروه هایی و ثابت می مانند در امامت او گروه های دیگر. پس آن حضرت علیه السلام فرمود: خوشا به حال شیعیان ما! آنهایی که چنگ می زنند به ریسمان ولایت ما در زمان غیبت قائم ما. آن کسانی که ثابت اند در دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما. این گروه از ما هستند و ما هم از ایشانیم. خشنود شده اند به این که ما امام های ایشان باشیم و ما هم خشنودیم که آنها شیعیان ما باشند. پس خوشا به حال ایشان! باز خوشا به حال ایشان! به ذات خدا قسم است که در درجه های ما هستند در روز قیامت.

۴۶۱ / حدیث دوازدهم

إكمال الدين، صفحة ۲۰۹، مسنداً از زیاد از دی روایت کرده که گفت:

سألت سيدي موسى بن جعفر عن قول الله - عز وجل -: ﴿ وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعْمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً ﴾^۲، فقال ﷺ: النعمة الظاهرة الإمام الظاهر، والباطنة الإمام الغائب. فقلت له: ويكون في الأئمة من يغيب؟ قال: نعم، يغيب عن أبصار الناس شخصه، ولا يغيب عن قلوب المؤمنين ذكره، وهو الثاني عشر [منا]. يسهل الله له كل عسير، ويذل له كل صعب،

۱. كمال الدين وتمام النعمة، ص ۲۶۱، ح ۵، ونيز ر.ك: كفاية الأثر، ص ۲۶۹ - ۲۷۰: إعلام الوری بأعلام الهدى، ج ۲، ص ۲۳۹ - ۲۴۰: كشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۳۱: بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۵۱، ح ۶: إلزام الناصب، ج ۱، ص ۱۹۸ - ۱۹۹: مكیال المكارم، ج ۱، ص ۳۳.

۲. سورة لقمان، آية ۲۰.

ویظہر له کنوز الأرض، ویقرّب له کلّ بعید، ویفنی^۱ به کلّ جبار عنید، ویہلک علی یدیه کلّ شیطان مرید. ذلك ابن سیدة الإمام الذي تخفی علی الناس ولادته؛^۲

یعنی: پرسیدم از آقایم موسی بن جعفر علیه السلام از گفته خدای - عزوجل - از معنای آیه ای که می فرماید: ﴿و تمام گردانیده است خدا بر شما نعمت های ظاهره و باطنه را﴾، پس امام علیه السلام فرمود: نعمت ظاهره امام ظاهر است و نعمت باطنه امام غایب است. پس گفتم به آن حضرت که: در میان ائمه کسی هست که غایب شود؟ فرمود: آری شخص او از نظرهای مردم غایب می شود، اما ذکر او از دل های مؤمنین غایب نمی شود و آن امام دوازدهم است که آسان می گرداند خدا برای او هر مشکلی را و خوار می کند برای او هر دشواری ای را و ظاهر می کند برای او گنج های زمین را و نزدیک می کند برای او هر دوری را و نابود می کند به سبب او هر سرکش ستمکاری را و هلاک کند به دو دست او هر شیطان تمرّدکننده ای را و او پسر سیده و بزرگ کنیزان است که ولادت او بر مردم مخفی می شود.

۴۶۲ / حدیث سیزدهم

اختصاص شیخ مفید، صفحه ۲۶۱، علی بن ابراهیم جعفری از مسلم، غلام ابی الحسن علیه السلام، روایت کرده که گفت:

سأله رجل فقال له: الترتك خير، أم هؤلاء؟ قال: فقال: [إذا صرتم إلى الترتك يخلون بينكم وبين دينكم؟ قال: قلت: نعم، جعلت فداك، قال: فقال: [هؤلاء يخلون بينكم وبين دينكم؟ قال: قلت: لا، بل يجهدون على قتلنا. قال: فإن غزوهم أولئك فاغزوهم

۱. در مصدر: (ویبیر).

۲. کمال الدین وتمام النعمة، ص ۳۶۸-۳۶۹، ح ۶، ونیز ر.ک: کفایة الأثر، ص ۲۷۰-۲۷۱: الخرائج والجرانح، ج ۳، ص ۱۱۶۵، ح ۶۴؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۳، ص ۳۱۴؛ بحار الأنوار، ج ۲۴، ص ۵۳، ح ۸ و ج ۵۱، ص ۶۴ و ص ۱۵۰-۱۵۱، ح ۲؛ تفسیر اصفی، ج ۲، ص ۹۷۱؛ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۴۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۲۱۲، ح ۸۱؛ إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۷۸ و ۴۲۵؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۸۸؛ تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۲۳۹.

معهم - أو أعينوهم عليهم (الشك من أبي الحسن عليه السلام) :-^۱

یعنی: پرسید از آن حضرت - یعنی: از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام - مردی که: آیا ترک بهتر است، یا این جماعت - یعنی: بنی عباس -؟ گفت: پس آن حضرت فرمود: این جماعت خالی می کنند - یا حایل می شود - میان شما و میان دین شما - یعنی: دین شما را از شما می گیرند -؟ گفت: نه، بلکه کوشش می کنند بر کشتن ما. فرمود: پس اگر جنگ کنند این جماعت - یعنی: ترک ها - با ایشان، پس شما هم با آنها بجنگید - یا کمک کنید ایشان را بر جنگیدن با آنها.

مؤلف گوید: کلمه «أو» در فرمایش آن حضرت: «أو أعينوهم» به معنای تردید متعارف نیست، بلکه برای تخییر است - یعنی: در جنگ کردن با ایشان یا کمک کردن به ایشان هر کدام که بخواهید مخیر می باشید - و ممکن است که کلمه «مولى» در میان کلمه «الشك» و کلمه «أبي الحسن» سقط شده باشد و تردید از راوی باشد، والله العالم.

۴۶۳ / حدیث چهاردهم

ملاحم و فتن، صفحه ۱۵۳، از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

إِذَا قُتِدَ الْخَامِسَ مِنْ وُلْدِي، سَلَبَتِ الرَّحْمَةَ مِنْ قُلُوبِ شِيعَتِنَا، حَتَّى يَظْهَرَ الْقَائِمُ. اللَّهُ، اللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ. لَا يَزِيلَنَّكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ؛ فَإِنَّهُ لَا بَدَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ غَيْبَةِ يَرْجِعُ فِيهَا كَثِيرُونَ مِمَّنْ يَقُولُونَ بِهَذَا الْأَمْرِ؛^۲

یعنی: زمانی که ناپدید شد - یعنی: غیبت کرد - پنجم از فرزندان من، کنده می شود رحمت از دل های شیعیان ما تا این که قائم ظاهر شود. خدا را فراموش نکنید. خدا را فراموش نکنید در نگاه داشتن دین های خود. زایل نکند کسی دین های شما را؛ زیرا که ناچار است از این که صاحب این امر غیبت کند و برگردند در زمان غیبت او مردمانی بسیار از دین خود از کسانی که قائل به این امر می باشند.

۱. اختصاص، ص ۲۶۱، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۹۷، ص ۲۷-۲۸، ح ۳۵.

۲. ملاحم و فتن، ص ۲۵۴، ح ۵۲۱.

۴۶۴ / حدیث پانزدہم

غیبت نعمانی، صفحہ ۱۱۲، مسنداً از ابراہیم بن ہلیل روایت کرده کہ گفت:
 قلت لأبي الحسن عليه السلام: جعلت فداك، مات أبي علي هذا الأمر، وقد بلغت من السنين ما
 قد ترى. أموت ولا تخبرني بشيء. فقال: يا أبا إسحاق، أنت تعجل. فقلت: إي والله،
 أعجل، وما لي لا أعجل، وقد بلغت أنا من السن ما قد ترى؟ فقال: أما والله - يا أبا
 إسحاق - ما يكون ذلك حتى تميزوا وتمحصوا، وحتى لا يبقى منكم إلا الأقل، ثم صفر كفه؛^۱
 یعنی: گفتم بہ ابی الحسن - یعنی: موسی بن جعفر عليه السلام :- فدایت شوم! پدر من مرد
 در انتظار این امر - یعنی: فرج آل محمد عليه السلام - و من ہم بہ سالہایی رسیدہ ام کہ
 می بینی. می میرم و بہ من خبر ندادی چیزی را. پس فرمود: ای ابواسحاق! تو تعجیل
 می کنی. گفتم: بلی، واللہ تعجیل می کنم و چرا تعجیل نکنم و حال آن کہ بہ پایہ ای از
 سن رسیدہ ام کہ می بینی؟ پس فرمود: آگاہ باش. بہ ذات خدا قسم است - ای ابواسحاق! -
 کہ نمی باشد این امر تا این کہ مردم خوب و بد از ہم تمیز دادہ شوند و امتحان کردہ شوند
 و تا این کہ باقی نماند از ایشان مگر کمتر کسی. پس خالی نمود کف خود را.

قسمت دوم

از بخش هشتم در اخبار رضویہ

۴۶۵ / حدیث اول

ارشاد مفید، صفحہ ۳۳۹، بہ سند خود از حضرت رضا عليه السلام روایت کردہ کہ فرمود:
 لا يكون ما تمدون إليه أعناقكم حتى تميزوا وتمحصوا، فلا يبقى منكم إلا القليل، ثم
 قرأ: ﴿الْم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾^۲، ثم قال: إنَّ

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۱۶، ح ۱۴، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۱۳-۱۱۴، ح ۲۹؛ إلیزام الناصب،

ج ۱، ص ۲۳۹؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲. سورة عنكبوت، آية ۱-۲.

من علامات الفرج حدثاً يكون بين المسجدين، ويقتل فلان من ولد فلان خمسة عشر كبشاً من العرب؛^۱

یعنی: نمی باشد آنچه که گردن برای آن می کشید - یعنی: فرج آل محمد - تا این که تمیز داده شوید و امتحان کرده شوید. پس باقی نمی ماند از شما مگر اندکی. پس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿الْم * أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يَتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾؛ یعنی: منم خدای داناتر. آیا گمان می کنند مردم این که واگذارده شوند به این که می گویند: ایمان آوردیم، و ایشان امتحان کرده نمی شوند؟ پس از آن فرمود: بدرستی که از علامات فرج حادثه ای است که واقع می شود در میان دو مسجد - یعنی: مسجد الحرام و مسجد مدینه - و می کشد فلان پسر فلان پانزده نفر شجاع از عرب را.

۴۶۶ / حدیث دوم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۳، سعد بن عبدالله به سند خود از حسن بن محبوب از ابی الحسن الرضا علیه السلام روایت کرده از حدیث طویلی که موضع حاجت از آن را مختصر کرده که آن حضرت فرمود:

لابدٌ من فتنة صماء صيلم، يسقط فيها كل بطانة ووليعة، وذلك عند فقدان الشيعة الثالث من ولدي. يبكي عليه أهل السماء وأهل الأرض، وكم من مؤمن متأسف حران حزين عند فقد الماء المعين. كأنني بهم أسر ما يكونون، وقد نودوا نداءً يسمعه من بعد كما يسمعه من قرُب. يكون رحمة للمؤمنين، وعذاباً للكافرين.

فقلت: وأي نداء هو؟ قال: ينادون في رجب ثلاثة أصوات من السماء. صوتاً منها: ﴿أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾،^۲ والصوت الثاني: ﴿أَزَقَّتِ الْأَرْقَةُ﴾^۳ [يا معشر المؤمنين]،

۱. ارشاد، ج ۲، ص ۲۷۵-۲۷۶، و نیز ر.ک: غیبت نعمانی، ص ۲۱۶-۲۱۷، ح ۱۶: الخرائج والجرائح، ج ۳.

ص ۱۱۶۹-۱۱۷۰: كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۵۹: تفسير نور الثقلين، ج ۴، ص ۱۵۰، ح ۱۲: إلزام الناصب،

ج ۱، ص ۷۷ و ج ۲، ص ۱۰۵ و ۱۲۹: مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۱۸.

۲. سورة هود، آية ۱۸. ۳. سورة نجم، آية ۵۷.

والصوت الثالث يرون بدنأ بارزأ نحو عين الشمس: هذا أمير المؤمنين قد كَرَّ في هلاك الظالمين.

وفي خبر الحميري: والصوت بدن يُرى في قرن الشمس، يقول: إنَّ الله بعث فلاناً، فاسمعوا له وأطيعوا.

وقالا جميعاً: فعند ذلك يأتي الناس الفرح، وتودّوا الناس لو كانوا أحياء، ويشفي الله صدور قوم مؤمنين؛^۱

یعنی: ناچار است از فتنه بسیار شدید سختی که ساقط شود در آن هر داخل شونده و اهل سرّی که مورد وثوق باشد و این فتنه وقتی روی می دهد که فرقه شیعه دوازده امامی گم کرده باشند سومین حجّت و امامی را که از پسر من به وجود می آید که گریه کند بر او اهل آسمان و اهل زمین و چه بسیار از مؤمنی که اندوهناک و دلسوخته و محزون شود نزد نایافت شدن آب گوارا - یعنی: آن امام مفقود. گویا می بینم ایشان را داخل در شادی و سرور شوند زمانی که بوده باشند که ندا کرده شوند به ندایی که شنیده شود از مسافت دور همچنان که از نزدیک شنیده شود که آن ندای رحمت است برای کسانی که اهل ایمان اند و عذاب است برای کسانی که کافرند. پس عرض کردم: چه ندایی است آن ندا؟

فرمود: ندا کرده می شوند در ماه رجب به سه صدا از آسمان که یکی از آنها این جمله را گوید که: آگاه باشید! لعنت خدا بر ستمکاران است. ندای دوم گوید: نزدیک شد قیامت. ندای سوم دیده می شود بدنی آشکارا مقابل چشمه آفتاب که: این است امیرالمؤمنین که برگشته است به دنیا برای هلاک کردن ستمکاران.

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۳۹ - ۴۴۰، ح ۴۳۱، و نیز ر.ک: غیبت نعمانی، ص ۱۸۶، ح ۲۸: الإمامة والتبصرة، ص ۱۱۴، ح ۱۰۲؛ عیون أخبار الرضا، ج ۱، ص ۹ - ۱۰، ح ۱۴؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۷۰ - ۳۷۱، ح ۳ و ۴؛ الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۱۱۶۸ - ۱۱۶۹، ح ۶۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۵۲، ح ۲ و ص ۱۵۵، ح ۶ و ج ۵۲، ص ۲۸۹ - ۲۹۰، ح ۲۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۲۸۶، ح ۳۹؛ الزام الناصب، ج ۱، ص ۱۹۹.

و در خبر حمیری است که: صوت بدنی است که دیده می شود در شاخ آفتاب که می گوید: خدا برانگیخت فلان را - یعنی: مهدی آل محمد را -، پس بشنوید فرمان او را و اطاعت کنید.

(و در هر دو خبر است که: گفتند هر دو راوی:) پس همه مردمان در آن وقت به فرح و شادی درآیند و مردگان از مردمان دوست دارند که زنده باشند و شفا دهد خدا سینه های ایشان را و سینه های گروه اهل ایمان را.

۴۶۷ / حدیث سوم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۵، مسنداً از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود:
 إِنَّ مِنْ عِلْمَاتِ الْفَرَجِ حَدَثًا يَكُونُ بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ. قُلْتُ: وَأَيُّ شَيْءٍ يَكُونُ الْحَدِيثُ؟ فَقَالَ:
 عَصِيَّةٌ تَكُونُ بَيْنَ الْحَرَمَيْنِ، وَيَقْتُلُ فُلَانٌ مِنْ وَلَدِ فُلَانٍ خَمْسَةَ عَشَرَ كَبِشًا^۱؛
 یعنی: بدرستی که از نشانه های فرج حادثه ای است که در میان دو حرم مکه و مدینه می باشد. گفتم: آن حادثه چه چیز است؟ فرمود: عصیبتی است که در میان دو حرم واقع شود و می کشد فلان که از پسران فلان است پانزده نفر شجاعی را که سر لشکر جنگی باشند.

۴۶۸ / حدیث چهارم

کمال الدین و تمام النعمة در باب علامات ظهور به سند خود از ابی صلت هروی روایت کرده که گفت:

قُلْتُ لِلرَّضَاءِ علیه السلام: مَا عِلْمَةُ الْقَائِمِ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - مِنْكُمْ، إِذَا خَرَجَ؟ فَقَالَ: عِلْمَتُهُ أَنْ يَكُونَ شَيْخَ السَّنِّ، شَابَّ الْمَنْظَرِ، حَتَّىٰ إِنَّ النَّاطِرَ إِلَيْهِ لِيَحْسِبَهُ ابْنَ أَرْبَعِينَ سَنَةً أَوْ دُونَهَا، وَإِنَّ مِنْ عِلْمَاتِهِ أَنْ لَا يَهْرَمَ بِمُرُورِ الْأَيَّامِ وَاللَّيَالِي عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَأْتِيَهُ أَجَلُهُ^۲؛

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۸، ح ۴۴۷، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۰-۲۱۱، ح ۵۶.
 ۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۶۵۲، ح ۱۲، و نیز ر.ک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۹۵: الخرائج والجرانح، ج ۳، ص ۱۱۷۰-۱۱۷۱، ذیل حدیث ۶۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۸۵، ح ۱۶.

یعنی: گفتیم به حضرت رضا - صلوات الله علیہ - کہ: چیست علامت قائم - صلوات الله علیہ - کہ از شما می باشد زمانی کہ بیرون آید؟ پس فرمود: نشانه آن این است کہ از حیث سن پیر سالخورده است ولیکن در نظر جوان است کہ بیننده گمان کند کہ چهل سال یا کمتر دارد و از نشانه های اوست کہ به مرور زمان پیر نمی شود، هرچند روزها و شبها بر او بگذرد، تا وقتی کہ مدت او بیاید.

۴۶۹ / حدیث پنجم

إثبات الهداة شیخ حرّ عاملی، جزء هفتم، باب علامات المهديّ، صفحه ۳۹۴، مسنداً از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده در حدیث قائم علیه السلام کہ فرمود:

فإذا خرج أشرقَت الأرض بنور ربّها، ووضع ميزان العدل، فلا يظلم أحد أحداً، وتطوى له الأرض، ولا يكون له ظلّ، وهو الذي ينادى من السماء باسمه. يسمعه جميع أهل الأرض بالدعاء إليه. يقول: ألا، إنّ حجّة الله قد ظهر!

یعنی: پس چون بیرون آید، روشن می کند زمین را به نور تربیت کننده زمین و بنا می گذارد ترازوی عدل را. پس ستم نمی کند احدی احدی را و پیچیده می شود برای او زمین و از برای او سایه ای نباشد و اوست آن کسی کہ ندا کرده می شود از آسمان به نام او کہ می شنود آن ندا را همه اهل زمین به دعوت کردن به سوی او. می گوید: آگاه باشید کہ حجّت خدا از روی تحقیق ظاهر شد.

۴۷۰ / حدیث ششم

إثبات الهداة، در همان جزء و همان باب، صفحه ۴۱۴، مسنداً از احمد بن محمد بن

۱. إثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۱۹، ح ۱۷، ونیز ر.ک: کمال الدین وتمام النعمة، ص ۳۷۲، ذیل حدیث ۵: کفایة الأثر، ص ۲۷۵: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۴۱: کشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۳۲: صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۳۰: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۲، ذیل حدیث ۲۹: غایة المرام، ج ۷، ص ۹۰: تفسیر نور الثقلین، ج ۴، ص ۴۷، ذیل حدیث ۱۳: ینابيع المودّة، ج ۳، ص ۲۹۷ و ۳۸۷: إلزام الناصب، ج ۱، ص ۱۵۳: مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۵.

ابی نصر روایت کرده از حضرت رضا علیه السلام که گفت:

قلت له: إنَّ ثعلبة بن ميمون حدثني عن علي بن المغيرة، عن زيد العمي، عن علي بن الحسين عليه السلام، قال: يقوم قائمنا لموافاة الناس منه. قال: يقوم القائم بلا سفیانی؟ إنَّ أمر القائم حتم من الله، وأمر السفیانی حتم من الله، ولا يكون قائم إلا بسفیانی، الحديث؛^۱
یعنی: گفتم به آن حضرت که: ثعلبه پسر میمون حدیث کرد مرا از علی بن مغیره از زید العمی از علی بن الحسین علیه السلام که فرمود: قیام می کند قائم ما برای گرفتن مردم حق را از او. فرمود: قیام می کند بدون سفیانی؟ - یعنی: بدون قیام سفیانی قائم قیام نخواهد کرد. بدرستی که امر قائم حتم است از جانب خدا و امر سفیانی هم حتم است از جانب خدا و قائم نمی باشد مگر به سفیانی.

۴۷۱ / حدیث هفتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۳۴، مسنداً از محمد بن ابی نصر از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده که فرمود:

قبل هذا الأمر السفیانی والیمانی والمروانی وشعیب بن صالح، وكفّ يقول هذا وهذا؛^۲
یعنی: پیش از این امر - یعنی: قیام قائم - خروج سفیانی و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح و کفی است که می گوید این را و این را.

۴۷۲ / حدیث هشتم

غیبت نعمانی، صفحه ۱۴۵، مسنداً از احمد بن ابی نصر روایت کرده که گفت:
سمعت الرضا علیه السلام يقول: قبل هذا الأمر يبوح، فلم أدر ما اليبوح، فحججت فسمعت

۱. إثبات الهداة، ج ۳، ص ۷۳۰، ح ۷۲، ونیز ر.ک: قرب الإسناد، ص ۲۷۴، ح ۱۳۲۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲،

ص ۱۸۲، ح ۵؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۵۸.

۲. در مصدر: (فکیف يقول).

۳. غیبت نعمانی، ص ۲۶۲، ح ۱۲، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۳، ح ۹۹.

أعربياً يقول: هذا يوم يبوح، فقلت له: ما اليبوح؟ فقال: الشديد الحر؛^۱
 یعنی: شنیدم از حضرت رضا علیه السلام کہ می فرمود: پیش از ظهور این امر - یعنی:
 قائم علیه السلام - یبوح است و من ندانستم کہ یبوح چیست، تا این کہ حج گزاردم. شنیدم کہ
 مردی اعرابی گفت: این روز روز یبوح است. به او گفتم کہ: یبوح چیست؟ پس
 گفت: روزی کہ سخت است گرمی آن.

۴۷۳ / حدیث نهم

غیبت نعمانی، صفحہ ۱۶۳، مسنداً از حسن بن جهم روایت کرده کہ گفت:
 قلت للرضا علیه السلام: أصلحك الله، إنهم يتحدثون أن السفیانی یقوم وقد ذهب سلطان بني
 العباس، فقال: كذبوا. إنه لیقوم وإن سلطانهم لقائم؛^۲
 یعنی: گفتم بہ حضرت رضا علیه السلام: أصلحك الله! بدرستی کہ ایشان - یعنی: عامہ -
 حدیث می کنند کہ سفیانی قیام می کند در حالی کہ سلطنت بنی عباس رفتہ باشد
 - یعنی: منقرض شدہ باشد. پس فرمود: دروغ می گویند. بدرستی کہ او قیام می کند در
 وقتی کہ سلطنت آنها برپا باشد.

۴۷۴ / حدیث دهم

قرب الإسناد، صفحہ ۱۷۰، بہ سند خود از احمد بن محمد بن ابی نصر از آن
 حضرت روایت کرده کہ فرمود:
 قدّام هذا الأمر قتل بیوح. قلت: وما الیبوح؟ قال: دائم لا یفتّر؛^۳
 یعنی: پیش از این امر - یعنی: پیش از قیام قائم - قتل بیوح است. گفتم: بیوح
 چیست؟ فرمود: یعنی: ہمیشہ کہ بین آن فتور نباشد.

۱. غیبت نعمانی، ص ۲۷۹، ح ۴۴، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۴۲، ح ۱۱۳.

۲. غیبت نعمانی، ص ۳۱۵، ح ۱۱، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۱، ح ۱۳۹.

۳. قرب الإسناد، ص ۳۸۴، ح ۱۳۵۳، ونیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۸۲، ح ۶.

مؤلف گوید: لغت «بیوح» در بعضی از نسخه‌ها به باء یک نقطه در زیر و بعد از آن باء دو نقطه در زیر نوشته شده و در بعضی به عکس آن اول باء دو نقطه دار و بعد باء یک نقطه دار است و در بعضی از نسخه‌ها بُوَح - به باء و واو - است بدون یاء. بنا بر اول و سوم به معنای اختلاف و اختلاط در امر است و اگر «یَبُوح» باشد به معنی مستأصل است از «استباح القوم، أي: استأصلهم» - یعنی: قتل که مستأصل و بیچاره کند قوم را - و در متن خبر به دائم که فتره‌ای در آن نباشد - چنان که در بعضی از اخبار دیگر نیز وارد شده که قبل از ظهور از ماه صفر تا ماه صفر بعد مدت یک سال جنگ ادامه دارد و به معنای روز بسیار گرم هم از قول مرد اعرابی در حدیث چهار صد و هفتاد و یک گذشت و مراد از استیصال که قبلاً ذکر شد ریشه کن کردن است.

۴۷۵ / حدیث یازدهم

سیزدهم بحار الأنوار، صفحه ۱۸۶، از کمال الدین صدوق مسنداً از ریّان بن صلت روایت کرده که گفت:

قلت للرضا عليه السلام: أنت صاحب هذا الأمر؟ فقال: أنا صاحب هذا الأمر، ولكنني لست بالذي أملاها عدلاً كما ملئت جوراً، وكيف أكون ذاك على ما ترى من ضعف بدني؟ وإن القائم هو الذي إذا خرج كان في سنّ الشيوخ، ومنظر الشباب، قوياً في بدنه، حتى لو مدّ يده إلى أعظم شجرة على وجه الأرض لقلعها، ولو صاح بين الجبال لتدكدكت صخورها. يكون معه عصا موسى وخاتم سليمان. ذاك الرابع من ولدي. يغيبه الله في ستره ما شاء الله، ثم يظهره، فيملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً؛^۱

یعنی: گفتم به حضرت رضا عليه السلام که: تویی صاحب این امر؟ فرمود: منم صاحب این امر و لیکن من نیستم آن کسی که پر می‌کند زمین را از عدل همچنان که پر شده

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۲، ح ۳۰، و نیز ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۷۶، ج ۷: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۴۰-۲۴۱: كشف الغمّة، ج ۳، ص ۳۳۱: صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۱۹: مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۴.

باشد از ستمگری و چگونگی من او باشم با این ناتوانی که در بدن من می بینی؟ و بدرستی که قائم آنچنان کسی است که چون ظاهر شود در سن پیری است، ولی در نظر جوان می نماید به زنی جوانان. قوه ای در بدن او باشد که اگر دست خود را دراز کند به بزرگترین درختی که بر روی زمین باشد هرآینه از جا می کند آن را، و اگر صیحه زند در میان کوه ها هرآینه ریز ریز شود سنگ های سخت آن. با او می باشد عصای موسی و انگشتر سلیمان. این است چهارمین از فرزندان من که پنهان می کند خدا او را در پرده غیب خود آنچه که می خواهد. پس ظاهر می گرداند او را. پس پر می کند زمین را از عدل و داد همچنان که پر شده باشد از ظلم و جور.

۴۷۶ / حدیث دوازدهم

سیزدهم بحار الأنوار، صفحه ۱۵۵، مسنداً از حسین بن خالد روایت کرده از حضرت رضا علیه السلام:

قال: قلت: جعلت فداك، حدیث كان يرويه عبد الله بن بكير عن عبيد بن زرارة، قال: فقال لي: وما هو؟ قال: قلت له: روى عن عبيد بن زرارة أنه لقي أبا عبد الله في السنة التي خرج فيها إبراهيم بن عبد الله بن الحسن، فقال له: جعلت فداك، إن هذا قد أَلَفَ الكلام وسارع الناس إليه، فما الذي تأمر به؟ فقال: اتقوا الله، واسكنوا ما سكنت السماء والأرض. قال: وكان عبد الله بن بكير يقول: والله، لئن كان عبيد بن زرارة صادقاً فما من خروج وما من قائم.

قال: فقال لي أبو الحسن علیه السلام: الحدیث علی ما رواه عبيد، وليس علی ما تأوَّله عبد الله بن بكير. إنما عنى أبو عبد الله بقوله: «ما سكنت السماء» من النداء باسم صاحبك، و«ما سكنت الأرض» من الخسف بالجيش؛^۱

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۸۹، ح ۱۷، ونیز ر.ک: عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۷، ح ۷۵: معانی الأخبار، ص ۲۶۶-۲۶۷، ح ۱، بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۲۷۴، ح ۱۳.

یعنی: گفت: گفتم: فدایت شوم! حدیثی بود که روایت می کرد آن را عبدالله بن بکیر از عبید بن زرارہ. گفت: پس فرمود: چیست آن حدیث؟ گفتم به آن حضرت که: روایت می کرد از عبید بن زرارہ که او ملاقات کرده اباعبدالله ع را در سالی که ابراهیم بن عبدالله بن حسن خروج کرد. پس به آن حضرت عرض کرده که: فدایت شوم! بدرستی که این - یعنی: ابراهیم بن عبدالله بن الحسن - تألیف کلام کرده و مردم بشتاب به سوی او می روند. پس شما چه می فرمایید به این امر؟ فرمود: بپرهیزید از خدا و ساکن باشید تا زمانی که آسمان و زمین ساکن است. گفت راوی - یعنی: حسین بن خالد - که: عبدالله بن بکیر می گفت: اگر عبید بن زرارہ راست بگوید، هیچ خروجی و هیچ قائمی نیست.

راوی گفت: پس حضرت ابوالحسن ع به من فرمود: حدیث همچنان است که عبید روایت کرده ولیکن تأویلی که عبدالله بن بکیر کرده صحیح نیست و جز این نیست که ابو عبدالله که فرموده: «ما سکنت السماء» مراد آن حضرت صیحه آسمانی به نام صاحب تو می باشد و مراد از «ما سکنت الأرض» فرو رفتن لشکر سفیانی است به زمین.

۴۷۷ / حدیث سیزدهم

السماء و العالم، صفحه ۳۳۹، از محمد بن یعقوب کلینی به اسناد خود از حضرت رضا ع روایت کرده که فرمود:

إِذَا عَمَّتِ الْبُلْدَانَ الْفِتْنُ، فَعَلَيْكُمْ بِقَمِّ وَحَوَالِيهَا وَنَوَاحِيهَا؛ فَإِنَّ الْبَلَاءَ مَرْفُوعٌ عَنْهَا؛^۱

یعنی: وقتی که عمومیت پیدا کرد فتنه ها در همه شهرها، بر شما باد به ساکن شدن در قم و اطراف و جوانب آن؛ زیرا که بلا از آن جاها برداشته شده است.

۱. در مصدر: (مدفوع عنها).

۲. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۲۱۴، ح ۲۶ و ص ۲۱۷، ح ۴۴ و ص ۲۲۸، ح ۶۱.

قسم سوم

از بخش هشتم در اخبار تقویّه

۴۷۸ / حدیث اول

سیزدهم بحار الأنوار، صفحه ۱۷۰، از غیبت نعمانی مسنداً از داود بن ابی القاسم روایت کرده:

قال: کتبا عند أبي جعفر محمد بن عليّ الرضا (عليه السلام)، فجرى ذكر السفينائي وما جاء في الرواية من أن أمره من المحتوم، فقلت لأبي جعفر (عليه السلام): هل يبدو لله في المحتوم؟ قال: نعم. قال^۱ له: فيجاز^۲ أن يبدو لله في القائم؟ قال: القائم من الميعاد؛^۳

یعنی: گفت: بودیم نزد ابی جعفر محمد بن علی الرضا (علیه السلام). پس ذکر سفینائی در میان آمد و آنچه که در روایت وارد شده - که: امر خروج او از حتم شده هاست. پس به ابی جعفر (علیه السلام) عرض کردم که: آیا در چیزی که حتم شده است بدا برای خدا در آن رو می دهد؟ فرمود: آری. پس به آن حضرت گفت که: پس جایز است که بدا برای خدا حاصل شود در امر قائم (علیه السلام)؟ فرمود: قیام قائم از وعده داده شده هاست - یعنی: بدا در آن حاصل نمی شود.

در ذیل این حدیث علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - بیانی دارد که مفاد آن این است که: شاید برای محتوم معنی هایی باشد که در بعض از آنها ممکن باشد که بدا در آن حاصل شود و فرمایش حضرت که فرموده: «من الميعاد» اشاره به آن است که ممکن نیست بدا در آن به دلیل قول خدای تعالی که فرموده: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخَلِّفُ الْمِيْعَادَ﴾^۴ و قیام قائم از

۱. این کلمه - چنان که در مصدر آمده - باید «قلنا» باشد.

۲. در مصادر: (فنفخاف).

۳. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۵۰ - ۲۵۱، ح ۱۲۸، و نیز ر.ک: غیبت نعمانی، ص ۳۱۴ - ۳۱۵، ح ۱۰؛ مکیال

المکارم، ج ۱، ص ۳۵۶.

۴. سورة آل عمران، آیه ۹.

چیزهایی است که خدا به آن وعده داده است به پیغمبر خود و اهل بیت او برای صبر کردن ایشان در مکاره و آزارهایی که از مخالفین به ایشان رسیده است و خدا خلف نمی‌کند وعده خود را و پس از آن محتمل است که مراد از بدا در محتوم بدا در خصوصیات آن باشد، نه در اصل وقوع - مانند خروج سفیانی پیش از رفتن بنی عباس و امثال اینها.

٤٧٩ / حدیث دوم

سیزدهم بحار الأنوار، صفحه ١٧٧، از کمال الدین صدوق به سند خود از عبدالعظیم حسنی روایت کرده که گفت:

قلت لمحمد بن علي بن موسى عليه السلام: إني لأرجو أن تكون القائم من أهل بيت محمد الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، فقال عليه السلام: يا أبا القاسم، ما منّا إلا قائم بأمر الله - عزّ وجلّ - وهاج إلى دينه، ولكنّ القائم الذي يطهر الله به الأرض من أهل الكفر والجحود ويملأها عدلاً وقسطاً هو الذي يخفى على الناس ولادته، ويغيب عنهم شخصه، ويحرم عليهم تسميته، وهو سمّي رسول الله وكنيته، وهو الذي تطوى له الأرض، ويذلّ له كلّ صعب. يجتمع إليه أصحابه عدّة أهل بدر ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً من أقاصي الأرض، وذلك قول الله - عزّ وجلّ -: ﴿أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمْ اللَّهُ جَمِيعاً إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾^١.

فإذا اجتمعت له هذه العدة من أهل الإخلاص، أظهر أمره. فإذا أكمل له العقد - وهو عشرة آلاف رجل - خرج بإذن الله - عزّ وجلّ -، فلا يزال يقتل أعداء الله حتى يرضى الله - عزّ وجلّ -.

قال عبد العظيم: فقلت له: يا سيدي، وكيف يعلم أنّ الله قد رضي؟ قال: يلقي في قلبه الرحمة. فإذا دخل المدينة، أخرج اللات والعزى [فأحرقهما]^٢؛

١. سورة بقره، آية ١٤٨.

٢. بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٨٣ - ٢٨٤، ح ١٠، ونيز ر. ك: كمال الدين وتمام النعمة، ص ٣٧٧ - ٣٧٨، ح ٢ - ٤.

یعنی: گفتم برای محمد بن علی بن موسی علیه السلام کہ: من ہر آینہ امیدوارم کہ تو باشی قائم از اہل بیت محمد کہ پر می کند زمین را از عدل و داد پس از آن کہ پر شدہ باشد از ظلم و جور. پس فرمود آن حضرت علیہ السلام: ای ابوالقاسم! نیست از ما مگر آن کہ ہمہ ما قائم بہ امر خدای - عزوجل - می باشیم و راہ نمایندہ دین اویم ولیکن آن قائمی کہ پاک می گرداند خدا بہ او زمین را از اہل کفر و جحود و الحاد و پر می کند آن را از عدل و داد اوست آن کسی کہ مخفی می باشد ولادت او بر مردم و پنهان می شود شخص او از مردم و حرام می شود نام بردن او بر ایشان و اوست ہم نام و ہم کنیہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و اوست آن کسی کہ زمین برای او پیچیدہ می شود و ذلیل می شود برای او ہر دشواری. جمع می شوند در نزد او یاران او کہ مطابق شمارہ اہل بدرند - کہ سیصد و سیزدہ نفر مرد باشند - از دورتر نقطہ ہای زمین و این است معنای گفتہ خدای - عزوجل - کہ فرمودہ: ﴿ہر کجا باشید، خدا ہمہ شماہا را می آورد. بدرستی کہ خدا بر ہر چیزی تواناست﴾.

پس چون این عدہ در نزد او جمع شدند کہ ہمہ از اہل اخلاص اند ظاہر می کند خدا امر او را. پس چون عدد عقد در نزد آن حضرت کامل شدند کہ دہ ہزار مرد باشند، بیرون می آیند بہ اذن خدای - عزوجل -، پس ہمیشہ می کشد دشمنان خدا را تا این کہ خدای - عزوجل - خشنود شود.

حضرت عبدالعظیم گفت: پس گفتم بہ آن حضرت: ای آقای من! چگونہ می داند کہ خدا خشنود شدہ؟ فرمود خدا رحم را در دل او می اندازد. پس چون داخل مدینہ شود، لات و عزّی را - کہ دو بت بزرگ قریش اند؛ یعنی: اول و دوم - بیرون می آورد.

← کفایۃ الأثر، ص ۲۸۱ - ۲۸۲؛ احتجاج، ج ۲، ص ۲۴۹ - ۲۵۰؛ إعلام الوری بأعلام الہدی، ج ۲، ص ۲۴۲ - ۲۴۳؛ مدینۃ المعاجز، ج ۷، ص ۴۰۹ - ۴۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۵۷، ح ۴؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۱۲۸ - ۱۲۹، ح ۴۲۳؛ تفسیر کنز الدقائق، ج ۱، ص ۲۷۰ - ۲۷۱؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۲۰۰ - ۲۰۱، مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۵ - ۱۱۶.

۴۸۰ / حديث سوم

سيزدهم بحار الأنوار، صفحه ۱۸۳، از عيون أخبار الرضا مسنداً روايت کرده از ابی جعفر ثانی از پدرانش [که] فرمود:

قال النبي ﷺ لأبي بن كعب في وصف القائم ﷺ: إن الله - تعالى - ركب في صلب الحسين^۱ نطفة مباركة زكية طيبة طاهرة مطهرة، يرضى بها كل مؤمن ممن قد أخذ الله ميثاقه في الولاية، ويكفر بها كل جاحد. فهو إمام تقي نقي صابر^۲ مرضي هادي مهدي. يحكم بالعدل ويأمر به. يصدق الله - عز وجل - ويصدق الله في قوله. يخرج من تهامة حين تظهر الدلائل والعلامات، وله كنوز، لا ذهب ولا فضة إلا خيول مطهمة ورجال مسومة. يجمع الله له من أقاصي البلاد على عدة أهل بدر ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً. معه صحيفة مختومة فيها عدد أصحابه بأسمائهم وبلدانهم وطبائعهم وحلامهم وكناهم، كدادون مجدون في طاعته. فقال له أبي: وما دلائله وعلاماته، يا رسول الله؟ قال: له علم إذا حان وقت خروجه انتشر ذلك العلم من نفسه، وأنطقه الله - عز وجل -، فناداه العلم: اخرج - يا ولي الله -، فاقتل أعداء الله، وهما رايتان وعلامتان، وله سيف مغمّد. فإذا حان وقت خروجه اقتلع ذلك السيف من غمده، وأنطقه الله - عز وجل -، فناداه السيف: اخرج - يا ولي الله -، فلا يحل لك أن تقعد عن أعداء الله، فيخرج ويقتل أعداء الله حيث ثقفهم، ويقيم حدود الله، ويحكم بحكم الله. يخرج وجبرئيل عن يمينه وميكائيل عن يسرته، وسوف يذكرون ما أقول لكم، ولو بعد حين، وأفوض أمري إلى الله - عز وجل -.

يا أبي، طوبى لمن لقيه، وطوبى لمن أحبه، وطوبى لمن مال به^۳. ينجيهم من الهلكة وبالإقرار بالله وبرسوله وبجميع الأئمة. يفتح الله لهم الجنة. مثلهم في الأرض كمثل المسك

۱. در مصدر نوشته شده: (في صلب الحسن) و در پاورقی گفته شده: (يعنى الحسن بن علي العسكري)، ولی به نظر می رسد چون مخاطب پیامبر ﷺ ابی بن کعب بوده، مناسب همان «صلب الحسين» می باشد، که با ذهن ابی مانوس بوده است.

۲. در مصدر: (سار).

۳. در مصدر: (قال به).

الذي يسطع ريحه، فلا يتغير أبداً، ومثلهم في السماء كمثل القمر المنير الذي لا يطفأ نوره أبداً.

قال أبي: يا رسول الله، كيف حال بيان هؤلاء الأئمة عن الله - عز وجل -؟ قال: إن الله - تعالى - أنزل عليّ اثنتي عشرة صحيفة اسم كلّ إمام على خاتمه، وصفته في صحيفته؛

يعنى: فرمود پیغمبر ﷺ به ابی بن کعب در وصف قائم ﷺ: بدرستی که خدای تعالی ترکیب کرد در صُلب حسین نطفه با برکت پاک پاکیزه طاهره مطهره ای را که خشنود شود به آن هر مؤمنی از کسانی که پیمان گرفته است خدا از ایشان در ولایت و کافر می شود به آن هر انکار کننده ای. پس اوست امام پرهیزکار پاکیزه صبر کننده خشنود شده راهنمای راهنمایی شده. حکم به عدل و امر به آن می کند. تصدیق می کند خدای - عز وجل - را و تصدیق می کند خدا او را در گفتارش. از مکه بیرون می آید تا این که ظاهر کند دلیل ها و نشانه ها را و برای اوست گنج هایی که نه طلاست و نه نقره مگر این که اسب های چاق فربه و مردهای با نشان که جمع می کند خدا آنها را برای او از دورترین شهرها به عدد اهل بدر که سیصد و سیزده نفر مردان اند و با اوست نامه ای مهر زده که در آن نامه است شماره یاران او به نام های ایشان و شهرهای ایشان و طبع و خوهای ایشان و زیورهای ایشان و کنیه های ایشان. خود را به مشقت اندازنده و کوشش کننده اند در فرمانبرداری او.

پس ابی به آن حضرت عرض کرد: دلیل ها و علامت های او چیست، یا رسول الله؟ فرمود: برای او پرچمی است که چون وقت خروج او برسد پرده آن به خودی خود باز می شود و خدا او را به نطق درآورد. پس پرچم او را ندا می کند که: بیرون آی - ای ولی خدا! - و بکش دشمنان خدا را و آن پرچم دو پرچم است و دو علامت و برای

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۰۹-۳۱۱، ح ۴، و نیز ر.ک: عیون اخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۶۴-۶۵، ضمن حدیث ۲۹: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۶۷-۲۶۸؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۸۹-۱۹۰؛ غایة المرام، ج ۱، ص ۱۵۲ و ۲۰۶ و ج ۲، ص ۱۷۲؛ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۲۰۷-۲۰۹، ذیل حدیث ۸ و ج ۹۱، ص ۱۸۷؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۱۸۴-۱۸۵.

او شمشیری است در غلاف خود. پس چون وقت خروج او شود، به خودی خود از غلاف بیرون آید و خدا او را به سخن درآورد. پس ندا کند آن حضرت را که: بیرون آی، ای ولیّ خدا! دیگر حلال نیست برای تو نشستن از دفع دشمنان خدا. پس بیرون می آید و می کشد دشمنان خدا را هر کجا که برخورد کند به آنها و برپا می دارد حدود خدا را و حکم می کند به حکم خدا. بیرون می آید در حالی که جبرئیل از طرف راست اوست و میکائیل از طرف چپ او و بسیار زود باشد که یاد کنند آنچه را که برای شما می گویم و هرچند بعد از مدّت ها باشد و واگذار می کنم امر خود را به سوی خدای - عزّوجلّ .

ای اُبی، خوشا به حال کسی که او را ملاقات کند و خوشا به حال کسی که او را دوست بدارد و خوشا به حال کسی که مایل به او باشد. نجات می دهد ایشان را از هلاکت و به اقرار به خدا و به رسول او و به همه امام ها. می گشاید خدا برای ایشان بهشت را. مثل ایشان در روی زمین مانند مشکی است که بوی آن ساطع باشد و هرگز تغییر نکند و مثل ایشان در آسمان مانند ماه نور دهنده است که نور آن هرگز خاموش نشود.

اُبی عرض کرد: یا رسول الله! چگونه است حال واضح شدن این امام ها از جانب خدای - عزّوجلّ -؟ فرمود که: خدای تعالی بر من فرستاد دوازده نامه که نام هر امامی با مُهر او و صفت او در آن نامه نوشته شده است.

۴۸۱ / حدیث چهارم

سیزدهم بحار الأنوار، صفحه ۴۲، از کمال الدین صدوق مسنداً از حضرت عبدالعظیم حسنی روایت کرده:

قال: دخلت علی سیدی محمد بن علی علیه السلام وأنا أريد أن أسأله عن القائم، أهو المهديّ أو غيره؟ فابتدأني، فقال: يا أبا القاسم، إن القائم متّاهو المهديّ الذي يجب أن ينتظر في غيبته، ويطاع في ظهوره، وهو الثالث من ولدي.

والذي بعث محمّداً بالنبوة وخصّنا بالإمامة، إنّه لو لم يبق من الدنيا إلا يوم واحد لطوّل

الله ذلك اليوم حتى يخرج، فيملاً الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً، وإن الله -تبارك وتعالى- يصلح أمره في ليلة كما أصلح من كلمه موسى ليقبس لأهله ناراً، فرجع وهو رسول نبوي، ثم قال: أفضل أعمال شيعتنا انتظار الفرج؛^۱

یعنی: گفت: داخل شدم بر آقایم محمد بن علی علیه السلام و من می خواستم که بیرسم از آن حضرت از قائم که: آیا مهدی آن بزرگوار است، یا غیر اوست؟ پس پیش از این که من سؤال کنم، ابتداءً به من فرمود: ای ابوالقاسم! بدرستی که مهدی آن کسی است که از ما است و قیام کننده است. آنچنان کسی است که واجب است در زمان غیبت او انتظار کشیده شود و در زمان ظهورش اطاعت کرده شود و او سوم از فرزندان من است. قسم به آن خدایی که برانگیخت محمد را به پیغمبری و مخصوص گردانید ما را به امامت که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز، هرآینه دراز می گرداند خدا آن روز را تا این که بیرون آید و پر کند زمین را از عدل و داد همچنان که پر شده باشد از ظلم و جور و بدرستی که خدای تعالی اصلاح می کند کار او را در یک شب همچنان که اصلاح کرد کار کلیم خود موسی را تا این که بگیرد برای اهل خود شراره آتشی را. پس برگشت در حالی که پیغمبر بود. پس از آن فرمود: برترین کارهای شیعیان ما در انتظار فرج بودن است.

۴۸۲ / حدیث پنجم

سیزدهم بحار، صفحه ۴۲، از نصوص المعجزات مسنداً از صقر بن ابی ذلف روایت کرده که گفت:

سمعت أبا جعفر محمد بن عليّ الرضا عليه السلام يقول: الإمام بعدي ابني عليّ. أمره أمري،

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۵۶، ح ۱، و نیز ر. ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۷۷، ح ۱؛ كفاية الأثر، ص ۲۸۰ - ۲۸۱؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۷۱ - ۱۱۷۲، ح ۶۶؛ مدينة المعاجز، ج ۷، ص ۴۰۷ - ۴۰۸، ح ۲۴۱۵؛ إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۱۹۹ - ۱۹۲؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۳۶.

وقوله قولی، وطاعته طاعتي، والإمام بعده ابنه الحسن^۱. أمره أمر أبيه، وقوله قول أبيه، وطاعته طاعة أبيه، ثم سكت.

فقلت: يابن رسول الله، فمن الإمام بعد الحسن؟ فبکی ﷺ بكاءً شديداً، ثم قال: من بعد الحسن ابنه القائم بالحق المنتظر. فقلت له: يابن رسول الله، ولم سمي انتقام؟ قال: لأنه يقوم بعد موت ذكره، وارتداد أكثر القائلين بإمامته. فقلت له: ولم سمي المنتظر؟ قال: إن له غيبة تكثر أيامها، ويطول أمدها، فينتظر خروجه المخلصون، وينكره المرتابون، ويستهزئ به^۲ الجاحدون، ويكذب^۳ فيها الوقتون، ويهلك فيها المستعجلون وينجو فيها المسلمون^۴؛

يعنى: شنیدم از ابی جعفر محمد بن علی الرضا علیه السلام که می فرمود: امام بعد از من پسر من علی است که امر او امر من است و گفته او گفته من است و فرمانبرداری از او فرمانبرداری از من است و امام بعد از او پسر او حسن است که امر او امر پدر او است و گفتار او گفتار پدر او است و فرمانبرداری از او فرمانبرداری از پدر او است. پس سکوت کرد آن حضرت.

من گفتم: یابن رسول الله! امام بعد از حسن کیست؟ پس گریست گریستن شدیداً و فرمود: بعد از حسن پسر او قائم علیه السلام است که قیام کننده به حق است و انتظار کشیده شده است قیام او. پس گفتم: یابن رسول الله! چرا قائم نام گذارده شده است؟ فرمود: برای این که قیام می کند بعد از مردن ذکر او و مرتد شدن بیشتر از قائلین به امامت او. پس گفتم که: چرا منتظر نامیده شده؟ فرمود: برای این است که او را پنهان

۱. در مصدر: (والإمامة بعده في ابنه الحسن).

۲. در مصدر: (بذکره).

۳. در مصدر: (ویکثر).

۴. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۳۰، ح ۴ و ص ۱۵۷ - ۱۵۸، ح ۵، و نیز ر.ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۳۷۸.

ح ۳: کفایة الأثر، ص ۲۸۳ - ۲۸۴: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۴۳ - ۲۴۴: الخرائج والجرائح،

ج ۲، ص ۱۱۷۱ - ۱۱۷۲، ح ۶۶: صراط مستقیم، ج ۲، ص ۲۳۰ - ۲۳۱: مدینة المعاجز، ج ۷، ص ۴۱۰ - ۴۱۱.

ح ۲۴۱۷: إلزام الناصب، ج ۱، ص ۲۰۰: مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۲۹ - ۱۳۰، ح ۱۸۰.

شدنی است که روزهای پنهانی او بسیار می شود و مدّت غیبت او طول می کشد، پس مخلصین انتظار خروج او را می کشند و کسانی که اهل شکّ اند انکار می کنند و جود او را و انکار کنندگان استهزا می کنند و وقت قرار دهندگان برای ظهور او دروغ می گویند و آنهایی که شتاب کنندگان اند هلاک می شوند و مسلمانان در آن مدّت نجات می یابند.

۴۸۲ / حدیث ششم

دلایل براهین الفرقان، تألیف شیخ ابوالحسن مرندی، طبع تهران در سال هزار و سیصد و چهل و یک هجری قمری، صفحه ۸، از کتاب تحفة التحف فاضل سلماسی از جرائد ابن عقده به سند معتبر از حضرت جواد، محمد بن علی بن موسی علیه السلام، روایت کرده که فرمود:

کأنتی بجراند شتی، تدعی بأسماء شتی. لا أری لهم رشداً، ولا لدینهم صیانة. کَلَمَا مالوا
إلی جانب انهدر منهم الآخر. یعارضهم رجل طبری؛^۱

یعنی: گویا می بینم روزنامه های پراکنده ای را که خوانده می شود به نام های پراکنده مختلف که نمی بینم برای صاحبان آنها رشد و هدایتی و حفظ نمی کنند صاحبان آنها دین خود را. از هر طرفی که میل کنند، طرف دیگر از ایشان باطل و ناچیز شود. معارضه می کند با آنها مردی از اهل طبرستان.

و نیز در همان کتاب از آن حضرت روایت کرده که فرمود:

الناس یصیرون حیاری و سُکاری، لا مسلماً ولا نصاری؛

یعنی: مردمان متحیر و سرگردان می شوند مانند اشخاص مست. نه مسلمان اند و نه مسیحی.

کنایه از شدّت ابتلا و فساد آن زمان و بی پروا شدن اهل آن زمان است.

۱. دلایل براهین الفرقان، ص ۱۰۸.

بخش نهم

کتاب نوائب الدهور [در اخبار نقویہ]

در بیان اخبار و احادیثی است که از حضرت امام علی النقی و حضرت امام حسن عسکری و حضرت بقیة الله - صلوات الله علیهم - روایت شده و آن مشتمل بر سه قسمت است:

۴۸۴ / حدیث اول

سیزدهم بحار، صفحه ۴۲، از کمال الدین صدوق مسنداً از علی بن مهزیار روایت کرده: قال: کتبت إلى أبي الحسن عليه السلام أسأله الفرج، فكتب: إذا غاب صاحبكم عن دار الفاسقين (الظالمين غل)، فتوقعوا الفرج؛^۱

(یعنی:) گفت علی بن مهزیار که: نوشتم به حضرت ابی الحسن علی بن محمد و سؤال کردم از او فرج را. پس در جواب نوشت که: وقتی که پنهان شد صاحب شما از خانه فساق یا ستمکاران - که مراد سامراً باشد -، آن وقت انتظار بکشید فرج را.

۴۸۵ / حدیث دوم

کمال الدین و تمام النعمة، در باب «ماروي عن أبي الحسن علي بن محمد العسكري» مسنداً از محمد بن فارس روایت کرده:

قال: كنت أنا وأيوب بن نوح في طريق مكة، ونزلنا على وادي زباله، فجعلنا نتحدث، فجرى ذكر ما نحن فيه ويُعد الأمر علينا، فقال أيوب بن نوح: كتبت في هذه السنة أذكر شيئاً من هذا، فكتب إلي: إذا رفع علمكم من بين أظهركم، فتوقعوا الفرج من تحت أقدامكم؛^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۵۹، ح ۲ و ج ۵۲، ص ۱۵۰، ح ۷۷، و نیز ر.ک: الإمامة والتبصرة، ص ۹۳، ح ۸۳؛ کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۸۰ - ۲۸۱، ح ۲ و ۳؛ الخراج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۷۲، ح ۶۷؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۲۰۱؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۱۶ و ج ۲، ص ۱۳۰.

۲. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۲۸۱، ح ۴، و نیز ر.ک: الإمامة والتبصرة، ص ۱۳۱، ح ۱۳۷؛ الهدایة الکبری، ص ۲۶۴؛

یعنی: گفت: من و ایوب بن نوح در راه مکہ با ہم بودیم. در وادی زبالہ فرود آمدیم و نشستیم و با ہمدیگر حدیث می گفتیم. پس سخن ما رسید بہ ذکر آنچه کہ در آن بودیم - یعنی: قیام قائم آل محمد. پس ایوب بن نوح گفت: من در این سال در موضوع این مسئلہ چیزی نوشتم - یعنی: بہ حضرت ابی الحسن علی بن محمد علیہ السلام. پس در جواب بہ من نوشت کہ: ہر وقت علم از میان شما برداشته شد، پس انتظار بکشید فرج او را از زیر پاہای خود.

قسمت دوم

از بخش نہم [در اخبار عسکرینہ]

در بیان احادیث مأثورہ از حضرت ابی محمد الحسن العسکری - عجل الله تعالی فرج ولده علیہما السلام -

۴۸۶ / حدیث اول

کمال الدین و تمام النعمۃ، در باب «ماروی عن ابی محمد الحسن بن علی العسکری علیہ السلام» مسنداً از احمد بن اسحاق بن سعد اشعری روایت کردہ کہ گفت: دخلت علی ابی محمد الحسن بن علی - صلوات اللہ علیہما - وأنا أريد أن أسأله عن الخلف من بعده، فقال لي مبتدئاً: يا أحمد بن إسحاق، إن الله - تبارك وتعالى - لم يخل الأرض منذ خلق آدم علیہ السلام ولا يخلها إلى أن تقوم الساعة من حجة الله على خلقه. به يدفع البلاء عن أهل الأرض، وبه ينزل الغيث، وبه يخرج بركات الأرض.

قال: فقلت له: يا ابن رسول الله، فمن الإمام والخليفة بعدك؟ فنهض - صلوات الله عليه - مُسرِعاً، فدخل البيت، ثم خرج وعلى عاتقه غلام كأن وجهه القمر ليلة البدر من أبناء

← کافی، ج ۱، ص ۲۴۱، ح ۲۴؛ غیبت نعمانی، ص ۱۹۲، ح ۳۹؛ ملاحم وفتن، ص ۲۵۲، ح ۵۱۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۵۵، ح ۸ و ص ۱۵۹، ح ۴؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۱۴۵.

[ال] ثلاث سنين، فقال: يا أحمد بن إسحاق، لولا كرامتك على الله - عز وجل - وعلى حججه، ما عرضتُ عليك ابني هذا. إنه سمي رسول الله ﷺ وكنيته الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً.

يا أحمد بن إسحاق مثله في هذه الأمة مثل الخضر عليه السلام، ومثله مثل ذي القرنين. والله ليغيبن غيباً لا ينجو من الهلكة فيها إلا من ثبته الله - عز وجل - على القول بإمامته، ووفقه للدعاء بتعجيل فرجه.

قال أحمد بن إسحاق: فقلت له: يا مولاي، فهل من علامة يطمئن إليها قلبي؟ فنطق الغلام - صلوات الله وسلامه عليه - بلسان عربي فصيح، فقال: أنا بقية الله في أرضه، والمنتقم من أعدائه، ولا تطلب أثراً بعد عين، يا أحمد بن إسحاق.

قال أحمد بن إسحاق: فخرجتُ مسروراً فرحاً. فلما كان من الغد، عدت إليه، فقلت: يا ابن رسول الله، لقد عظم سروري بما مننت علي، فما السنة الجارية فيه من الخضر وذي القرنين؟ قال: طول الغيبة، يا أحمد.

قلت: يا ابن رسول الله، فإن غيبته لتطول؟ قال: إي وربّي حتى يرجع عن هذا الأمر أكثر القائلين به، فلا يبقى إلا من أخذ الله - عز وجل - عهده لولايتنا، وكتب في قلبه الإيمان، وأيده بروح منه. يا أحمد بن إسحاق، هذا أمر من أمر الله، وسر من سر الله، وغيب من غيب الله، فخذ ما أتيتك، واكتمه، وكن من الشاكرين، تكن معنا غداً في عليين!

يعنى: داخل شدم بر ابي محمد حسن بن علي - صلوات الله عليهما - و من می خواستم که از او سؤال کنم از امامی که بعد از اوست. پس پیش از این که من سؤال کنم فرمود: ای احمد بن اسحاق! بدرستی که خدای - تبارک و تعالی - خالی نگذارده است زمین را از حجت از وقتی که آدم ﷺ را آفریده و بعد از این هم خالی نمی گذارد تا قیام قیامت

١. کمال الدین و تمام النعمة، ص ٢٨٤-٢٨٥، ح ١، و نیز رک: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ٢، ص ٢٤٨-٢٤٩؛
کشف الغمة، ج ٣، ص ٢٢٣-٢٢٤؛ مدینة المعاجز، ج ٧، ص ٦٠٦-٦٠٧، ح ٢٥٩٥ و ج ٨، ص ٦٨-٧٠،
ح ٢٦٨٢؛ ینابیع المعاجز، ص ١٧٤-١٧٥؛ بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٣-٢٤، ح ١٦؛ تفسیر نور الثقلین،
ج ٢، ص ٣٩٢، ح ١٩٣؛ إلزام الناصب، ج ١، ص ٢٠٢ و ٣١٦؛ مکیال المکارم، ج ١، ص ١١٦-١١٧.

از حجّتی که برای خدا باشد به جهت خلق او. به آن حجّت دفع می شود بلا از اهل زمین و به سبب آن حجّت باران می باراند و بواسطه آن برکات زمین را بیرون می آورد.

گفت: پس گفتم به آن حضرت که: ای پسر رسول خدا! امام بعد از تو کیست؟ آن حضرت - صلوات الله علیه - بشتاب از جا بلند شد و در داخل خانه رفت. پس بیرون آمد در حالتی که پسری را بر دوش خود گرفته بود که روی آن چون ماه شب چهاردهم می درخشید و از پسران سه ساله به نظر می آمد. پس فرمود: ای احمد بن اسحاق! برای کرامت تو بر خدای - عزوجل - و بر حجّت های او این فرزند را به تو نمودم که پسر من است و هم نام و هم کنیه است با پیغمبر خدا ﷺ و این پسر آنچنان کسی است که زمین را پر از داد و عدل می کند همچنان که پر از ظلم و جور شده باشد.

ای احمد بن اسحاق! مثل او در این امت مانند خضر علیه السلام است و مثل او مانند ذوالقرنین است. به ذات خدا قسم است که هرآینه پنهان می شود از دیده ها پنهان شدنی که نجات نمی یابد در زمان غیبت و پنهان شدن او از هلاکت مگر کسی که ثابت بدارد خدای تعالی او را بر قائل شدن به امامت او و توفیق دهد خدای - عزوجل - او را برای دعا کردن برای تعجیل در فرج او.

احمد بن اسحاق گفت: گفتم: ای مولای من! آیا نشانه ای هست که سبب اطمینان قلب من شود به آن نشانه؟ پس آن پسر بچه به تکلم درآمد و به زبان عربی فصیح فرمود: منم بقیه خدا در زمین او و انتقام کشنده از دشمنان او. بعد از دیدن من اثر و نشانه مخواه، ای احمد بن اسحاق!

احمد بن اسحاق گفت: پس بیرون آمدم در حالتی که خوشحال و شادان بودم. پس چون فردای آن روز شد، برگشتم خدمت آن حضرت و عرض کردم: ای پسر رسول خدا! این شادی بزرگی شد برای من بواسطه آنچه که منت گذاردی بر من. پس سنت جاریه ای که از خضر و ذوالقرنین در وجود اوست چیست؟ فرمود: طول زمان غیبت اوست، ای احمد!

گفتم: ای پسر رسول خدا! آیا غیبت او هرآینه طولانی خواهد شد؟ فرمود: آری،

قسم به پروردگار من، این قدر غیبتش طول می کشد که بیشتر از کسانی که قائل به امامت او هستند برمی گردند از اعتقاد خود به امامت آن حضرت. پس باقی نمی ماند به این اعتقاد مگر کسی که خدای - عزوجل - از او عهد ولایت ما را گرفته و ایمان را در دل او ثابت داشته و او را به روحی از جانب خود تأیید فرموده. ای احمد بن اسحاق! این امری است از امر خدا و سرّی است از سرّ خدا و غیبی است از غیب خدا. بگیر آنچه را که به تو دادم و کتمان کن آن را و از شکرگزاران باش تا فردای قیامت با ما در علّین باشی.

۴۸۷ / حدیث دوم

سیزدهم بحار، صفحه ۴۲، از کمال الدین صدوق مسنداً روایت نموده از موسی بن جعفر بغدادی:

قال: سمعت أبا محمد الحسن بن علي عليه السلام يقول: كأتي بكم وقد اختلفتم بعدي في الخلف منّي. أما إن المقرّ بالأئمة بعد رسول الله المنكر لولدي كمن أقرّ بجميع أنبياء الله ورسوله، ثم أنكر نبوة محمد رسول الله صلى الله عليه وآله، والمنكر لرسول الله كمن أنكر جميع الأنبياء؛ لأنّ طاعة آخرنا كطاعة أولنا، والمنكر لآخرنا كالمنكر لأولنا. أما إن لولدي غيبة يرتاب فيها الناس إلا من عصمه الله - عزوجل -!

یعنی: گفت: شنیدم از ابی محمد حسن بن علی علیه السلام که می فرمود: گویا می بینم شما را که اختلاف پیدا می کنید بعد از من در فرزند من که جانشین من است. آگاه باشید که اقرار کننده به امامت امام هایی که بعد از رسول خدا بوده اند و انکار کننده فرزند من - یعنی: قائم آل محمد علیه السلام - مانند کسی است که اقرار به رسالت و نبوت همه پیغمبران و فرستادگان خدا داشته باشد و منکر نبوت محمد رسول خدا صلى الله عليه وآله باشد [و کسی که منکر رسول خدا صلى الله عليه وآله باشد] مانند کسی است که جمیع پیغمبران را انکار کرده باشد؛

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۶۰، ح ۶، و نیز ر. ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۰۹، ح ۸؛ كفاية الأثر، ص ۲۹۵-۲۹۶؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۵۲-۲۵۳؛ كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۳۵.

زیرا که فرمانبرداری کردن از آخر مائمه مانند فرمانبرداری کردن از اول ما است و انکار کننده آخر از مائمه مانند انکار کننده اول ما است. آگاه باش که از برای پسر من غیبتی است که در دوره غیبت او مردمان به شک می افتند مگر کسی که حفظ کند او را خدای - عزوجل .

۴۸۸ / حدیث سوم

سیزدهم بحار، صفحه ۴۳، نیز از کمال الدین مسنداً روایت کرده از عثمان بن سعید عمری که یکی از نواب اربعه است که گفته: سؤال کرده شد از ابی محمد حسن بن علی علیه السلام و من حاضر بودم در نزد او از خبری که روایت کرده شده از پدران او که: **أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حِجَّةِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَأَنَّ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةَ جَاهِلِيَّةٍ؛**

یعنی: بدرستی که زمین خالی نمی ماند از حجت خدا بر خلق او تا روز قیامت و کسی که بمیرد در حالتی که نشناخته باشد امام زمان خود را، مرده شود مانند مردن در زمان جاهلیت - یعنی: بمیرد بر غیر دین اسلام.

أما إنَّه له غيبة يحار فيها الجاهلون، ويهلك فيها المبطلون، ويكذب فيها الوقتون، ثم يخرج. فكأنِّي أنظر إلى الأعلام البيض، تخفق فوق رأسه بنجف الكوفة؛^۱

یعنی: آگاه باشید که از برای او پنهان شدنی است از چشم ها که سرگردان شوند در زمان غیبت او نادان ها و هلاک شوند در آن زمان باطل کنندگان حق و دروغ گویند در آن زمان وقت قرار دهندگان برای ظهور او. پس بیرون می آید و گویا می بینم پرچم های سفیدی را که در نجف کوفه بالای سر او در جنبش است.

۱. بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۱۶۰، ح ۷، و نیز ر. ک: کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۰۹، ح ۹: كفاية الأثر، ص ۲۹۶؛

إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۲۵۳: كشف الغمة، ج ۳، ص ۲۳۵-۲۳۶: صراط مستقیم، ج ۲،

ص ۲۳۲: مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۵.

۴۸۹ / حدیث چهارم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۸۶، از کتاب دعوات راوندی مسنداً از حسن بن طریف روایت کرده که گفت:

کتبت إلى أبي محمد العسكري عليه السلام أسأله عن القائم: إذا قام بم يقضي بين الناس؟ وأردت أن أسأله عن شيء لحمى الربع، فأغفلت ذكر الحمى، فجاء الجواب: سألت عن الإمام. فإذا قام يقضي بين الناس بعلمه كقضاء داود. لا يسأل البيّنة، الخبر؛^۱

یعنی: نوشتم به سوی ابی محمد عسکری که از او بپرسم از قائم که: چون قیام کند، به چه چیز حکم می کند در میان مردم؟ و می خواستم که از او بپرسم از چیزی از تبی که سه روز پی در پی عارض می شود و یک روز نیست. پس غفلت کردم از ذکر آن. پس جواب آمد که: پرسیدی از امام که: چون قیام کند، حکم می کند در میان مردم به علم خود مانند حکم کردن داود و شاهد نمی خواهد (تا آخر خبر).

۴۹۰ / حدیث پنجم

سیزدهم بحار، صفحه ۱۸۷، از کتاب مواعظ مسنداً از ابی هاشم جعفری روایت کرده که گفت: بودم در نزد ابی محمد عليه السلام که فرمود:

إذا قام القائم، أمر بهدم المنار والمقاصير التي في المساجد. فقلت في نفسي: لأي معنى هذا؟ فأقبل إليّ، فقال: معنى هذا أنها محدثة مبتدعة، لم بينها نبی ولا حجة؛^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۰، ح ۲۵ و ج ۹۲، ص ۳۱، ذیل حدیث ۱۵، ونیز ر.ک: کافی، ج ۱، ص ۵۰۹، ح ۱۳؛ ارشاد، ج ۲، ص ۳۳۱؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۴۵-۱۴۶؛ الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۴۳۱-۴۳۲، ح ۱۰؛ مناقب آل ابی طالب عليهم السلام، ج ۳، ص ۵۳۱؛ كشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۰۸-۲۰۹؛ مدينة المعاجز، ج ۷، ص ۵۵۰؛ ح ۲۵۳۴؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۱۲۸.
۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۳، ح ۲۲ و ج ۸۰، ص ۲۷۶، ح ۴۴، ونیز ر.ک: غیبت شیخ طوسی، ص ۲۰۶-۲۰۷، ح ۱۷۵؛ إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۴۲؛ الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۴۳۵، ح ۳۹؛ مناقب آل ابی طالب عليهم السلام، ج ۳، ص ۵۳۶؛ كشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۱۵؛ مدينة المعاجز، ج ۷، ص ۵۶۹، ح ۲۵۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۰، ص ۲۵۰، ح ۳.

یعنی: چون قائم قیام کند، فرمان می دهد به خراب کردن مناره ها و قصرهایی که در مسجد هاست. پس من در پیش خود گفتم که: به چه معنایی می فرماید؟ پس رو آورد به سوی من و فرمود: معنای این این است که اینها از چیزهایی است که احداث کرده شده و بدعت است. بنا نکرده است آن را پیغمبری و نه حجّتی.

۴۹۱ / حدیث ششم

هفدهم بحار الأنوار، در مواعظ حضرت عسکری علیه السلام روایت کرده از کتاب [ال] دُرّة الباهرة من [ال] أصداف الطاهرة از تألیفات قطب الدین کیدری یا شهید ثانی که گفته است: وجد بخط الإمام أبي محمد الحسن العسكري علي ظهر الكتاب: قد صدنا ذرى الحقائق بأقدام النبوة والولاية، وذرأنا سبع طرائق^۱ بأعلام الفتوة والهداية، ونحن ليوث الوغى، وغيوث الندى، وفينا السيف والقلم في العاجل، ولواء الحمد [والعلم] في الآجل. أسباطنا خلفاء الدين، وحلفاء اليقين، ومصايح الأمم، ومفاتيح الكرم. فالكليم أليس حلة الاصطفاء لما عهدنا منه الوفاء. روح القدس في جنان الصاغورة ذاق من حدائقنا الباكورة. شيعتنا الفئة الناجية، والفرقة الزاكية. صاروا لنا ردةً وصوناً، وعلى الظلمة إلباً وعوناً. سينفجر لهم ينابيع الحيوان بعد لظى مجتمع النيران لتمام آثر، وطه^۲، والطواسين من السنين^۳؛

یعنی: یافت شد به خط امام ابی محمد حسن عسکری علیه السلام بر پشت کتابی که نوشته بود که: بالا رفتیم بر بلندی های حقایق و معارف با قدم های پیغمبری و ولایت و بالا رفتیم بر هفت آسمان معرفت و علم و حکمت با نشانه های جوانمردی و هدایت و ماییم شیرهای بیشه معرفت و دانایی و باران های نافع علم و عمل و در ما است

۱. در مصدر: (ونورنا السبع الطرائق).

۲. در مصدر: (لتمام الطواويه).

۳. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۲۷۸، ح ۳، ونیز ر.ک: المحتضر، ص ۵۰۶، ح ۴۹۲؛ بحار الأنوار، ج ۲۶، ص ۲۶۴.

ح ۵۰ و ج ۵۲، ص ۱۲۱، ح ۵۰؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۴۳-۱۴۴؛ مکیال المکارم، ج ۲، ص ۳۱۴.

شمشیر و قلم در این جهان و پرچم حمد در جهان دیگر - که عالم آخرت باشد. سبط‌های^۱ ما خلیفه‌های دین‌اند و هم عهد‌های یقین‌اند و چراغ‌های نور دهنده‌اند برای امت‌ها و کلیدهای کرم و بخشش‌اند. پس موسای کلیم حُلّه صفوت^۲ را پوشید به سبب وفا کردن به عهدی که از او گرفتیم و روح القدس در باغ‌های کوچک معارف و ولایت ما صبحانه‌ای در روز ازل خورد، به مقام روح القدسی رسید. شیعیان ما گروهی هستند که از اهل نجات‌اند و فرقه‌ای هستند پاک و پاکیزه که گردیده‌اند یاوران و حفظ‌کنندگان ما و بر ضرر ستمکاران بر ما جمع شونده و کمک‌های ما هستند. زود باشد که شکافته شود برای ایشان چشمه‌های زندگانی بعد از مشتعل شدن آتش‌های جنگ جهانی که اشتعال آن وقتی است که تمام شود بقدر عدد الف لام را و طه و طاسین‌های قرآن از سال‌ها.

مؤلف ناچیز گوید: شبهه‌ای نیست که در کلیّه اخبار و آثار صادره از مصادر وحی و تنزیل تعیین وقتی برای ظهور حضرت بقیّه الله - عجل الله تعالی فرجه - نشده و بعلاوه نهی صریح هم از وقت قرار دادن رسیده. حتی آن که در بعضی از اخبار و آثار تکذیب فرموده‌اند کسانی را که وقت برای ظهور قرار می‌دهند؛ زیرا وقت ظهور را خدا می‌داند و بس و علم به آن از مختصات حق - جلّت عظمته - است، ولیکن علامت‌های بسیاری برای ظهور آن حضرت از رسول مختار و اهل بیت اطهار او - صلوات الله علیه و علیهم أجمعین - رسیده که نزدیک بودن ظهور را به وقوع آن علامت‌ها می‌توان استفاده کرد و ممکن است سال‌های نزدیک به ظهور را از آن استنباط نمود و همچنین از رمزها و حساب‌ها و قواعد نجومیه و جفریه و حروفیه و زبری و بینه‌ای^۳ که از روی مبانی صحیحه علمیه و عملیه است و به تجربه بزرگان از اهل این فنون رسیده و به معرض آزمایش گذارده شده و آثار صحت از آن واضح است

۱. سبط: فرزندزاده، نوه، بیشتر به فرزندان و نوادگان دختری اطلاق می‌شود.

۲. صفوت: خالص و بی‌آمیغ، پاکیزه و برگزیده.

۳. کلمات اخیر از اصطلاحات علوم غریبه و غیر آن‌اند که توضیح آنها مجال دیگری می‌طلبد.

نه به گفته هر شیاد دروغگویی، یا دیدن در هر اوراق پاره‌ای - فی الجمله می‌توان زمینه‌ای به دست آورد و علم به قرب زمان ظهور را به دست آورد و تقریباً امیدوار به نزدیک بودن زمان فرج شد. بخصوص در صورتی که علامات خبر داده شده از خانواده وحی و تنزیل بر طبق آنچه که خبر داده‌اند صورت وقوع پیدا کرده باشد.

به هر تقدیر این حدیث شریف از احادیث مرموزه مربوطه به وقوع بعضی از علائم قبل از ظهور است که عبارت از وقوع جنگی شدید است که تقریباً یک سال قبل از ظهور صورت خواهد گرفت با توافق مشیت الهیه و در پنج کلمه «الر» و «طه» و سه کلمه «طسم، طسم، طس» طبق قواعد ممهده^۱ اشاره به وقوع این جنگ است - چنان که در جزء چهارم این کتاب در بخش مخصوص به آن شرح داده می‌شود با کشف بعضی از رموز و اسرار دیگری -، والله ولی التوفیق.

قسمت سوم

اخبار قائمیه

۴۹۲ / حدیث اول

کمال الدین و تمام النعمه در باب «ذکر من شاهد القائم علیه السلام» مسنداً از محمد بن حسن بن علی بن مهزیار روایت کرده که گفت: شنیدم از پدرم که می‌گفت: شنیدم از جدت علی بن مهزیار:

يقول: كنت نائماً في مرقدی إذا رأيت في ما يرى النائم قائلاً يقول لي: حج؛ فإنك تلقى صاحب زمانك. قال علي بن إبراهيم: فانتبهت، وأنا فرح مسرور. فما زلت في الصلاة حتى انفجر عمود الصبح، وفرغت من صلاتي، وخرجت أسأل عن الحاج، فوجدت فرقة تريد الخروج، فبادرت مع أول من خرج. فما زلت كذلك حتى خرجوا وخرجت بخروجهم، أريد

۱. ممهده: گسترده شده، آماده، هموار.

الكوفة. فلما وافيتها، نزلت عن راحلتي، وسلّمت متاعي إلى ثقات إخواني، وخرجت أسأل عن آل أبي محمّد - صلوات الله عليهم. فما زلت كذلك، فلم أجد أثراً، فلا سمعت خبراً، وخرجت في أوّل من خرج، أريد المدينة. فلما دخلتها، لم أتمالك أن نزلت عن راحلتي، وسلّمت رحلي إلى ثقات إخواني، وخرجت أسأل عن الخبر وأقفو الأثر، فلا خبراً سمعت، ولا أثراً وجدت. فلم أزل كذلك إلى أن نفر الناس إلى مكّة، وخرجت مع من خرج حتّى وافيت مكّة، ونزلت واستوثقت من رحلي، وخرجت أسأل عن آل أبي محمّد - صلوات الله عليه -، فلم أسمع خبراً، ولا وجدت أثراً.

فما زلت بين الإياس والرجاء متفكراً في أمري وعاتباً على نفسي، وقد جنّ الليل، [فقلت:] أرقب أن يخلو لي وجه الكعبة لأطوف بها، وأسأل الله - عزّ وجلّ - أن يعرفني أملي فيها. فبينما أنا كذلك وقد خلى لي وجه الكعبة إذ قمت إلى الطواف. فإذا أنا بفتى مليح الوجه، طيب الرائحة، متّزر بيّردة، متّشح بأخرى، وقد عطف بردائه على عاتقه. فرعته، فالتفت إليّ، فقال: ممّن الرجل؟ فقلت: من الأهواز. فقال: أتعرف بها ابن الخصيب؟ فقلت: رحمه الله. دعي فأجاب. فقال: رحمه الله. لقد كان بالنهار صائماً، وبالليل قائماً، وللقرآن تالياً، ولنا موالياً. [فقال:] أتعرف بها عليّ بن إبراهيم بن مهزيار؟ فقلت: أنا عليّ. فقال: أهلاً وسهلاً بك، يا أبا الحسن. أتعرف الضريحين؟ قلت: نعم. قال: ومن هما؟ قلت: محمّد وموسى، ثمّ قال: ما فعلت العلامة التي بينك وبين أبي محمّد - صلوات الله عليه -؟ فقلت: معي. فقال: أخرجها إليّ، فأخرجتها إليه خاتماً حسناً على فصّه «محمّد» و«عليّ». فلما رأى ذلك، بكى ملياً، ورنّ شجياً. فأقبل يبكي بكاءً طويلاً، وهو يقول: رحمك الله، أبا محمّد. فلقد كنت إماماً عادلاً ابن أئمة وأبا إمام. أسكنك الله الفردوس الأعلى مع آبائك - صلوات الله عليهم -، ثمّ قال لي: يا أبا الحسن، صر إلى رحلك، وكن على أهبة السفر حتّى إذا ذهب الثلث من الليل وبقي الثلثان، فالحق بنا؛ فإنك ترى مُنّاك [إن شاء الله].

قال ابن مهزيار: فانصرفت إلى رحلي أطيل الفكر، حتّى أهجم الوقت، فقمت إلى رحلي، فأصلحته، وقدمت راحلتي، وصرت في متنها حتّى لحقت الشعب. فإذا أنا بالفتى هناك يقول: أهلاً وسهلاً [بك]، يا أبا الحسن. طوبى لك؛ فقد أذن لك. فسار، وسرتُ بسيره

حتی حاز بی عرفات و منی. فصرت فی أسفل ذروة [جبل] الطائف، فقال لی: یا أبا الحسن، انزل وخذ فی أهبة الصلاة، فنزل ونزلت حتی إذا فرغ من صلاته، ففرغت، ثم قال لی: خذ فی صلاة الفجر وأوجز، فأوجزت فیها، وسلم وعقر وجهه فی التراب، ثم ركب وأمرنی بالركوب، ثم سار وسرتُ بسیره حتی علا الذروة، فقال: المح، هل ترى شيئاً؟ فلمحت، فرأيت بقعة نزهة كثيرة العشب والكلأ، فقلت: یا سیدی، أرى بقعة كثيرة العشب والكلأ، فقال لی: هل [ترى] فی أعلاها شيء^۱؟ فلمحت، فإذا أنا بكثيب رمل فوقه بيت من شعر يتوقد نوراً، فقال لی: هل رأيت شيئاً؟ فقلت: أرى كذا وكذا، فقال [لی]: یابن مهزیار، طب نفساً، وقرّ عیناً؛ فإنّ هناك أمل كل مؤمل.

ثم قال لی: انطلق بنا، فسار وسرتُ حتی صار فی أسفل الذروة، ثم قال لی: انزل، فهنا يذلّ [لك] كلّ صعب. فنزل ونزلتُ حتی قال لی: یابن مهزیار، خلّ عن زمام الراحلة. فقلت: علی من أخلفها، وليس ههنا أحد؟ فقال: إنّ هذا حرم، لا يدخله إلاّ ولیّ، ولا يخرج منها إلاّ ولیّ. فخلّیت عن الراحلة، وسار وسرت معه. فلما دنا من الخباء، سبقني وقال لی: هناك إلى أن يؤذن لك. فما كان إلاّ هنيئاً، فخرج إليّ وهو يقول: طوبى لك؛ فقد أعطيت سؤالك. قال: فدخلت علیه - صلوات الله علیه -، وهو جالس علی نمط علیه نطع آدم^۲ أحمر متكى [على] مسورة أديم. فسلمت [عليه]، فردّ عليّ السلام، ولمحته فرأيت وجهاً مثل فلقة قمر، لا بالخرق ولا بالنزق^۳ ولا بالطويل الشامخ ولا بالقصير اللاصق، ممدود القامة، صلت الجبين، أزجّ الحاجبين، أذعج العينين، أقتنى الأنف، سهل الخدين. علی خده الأيمن خال كأنها فتاة مسك علی رضاضة عنبر^۴. فلما أن بصرتُ به، حار عقلي في نعته وصفته. فقال لی: یابن مهزیار، كيف خلفت إخوانك بالعراق؟ قلت: فی صنك عيش وهناة، قد تواترت عليهم سيوف بني الشيبان. فقال: قاتلهم الله، أنى يؤفكون؟ كأتى بالقوم وقد

۱. در مصدر: (شيئاً).

۲. در مصدر: (أديم).

۳. در مصدر: (ولا بالنزق).

۴. جملة «كأنها فتاة...» در مصدر موجود نیست.

قتلوا في ديارهم، وأخذهم أمر ربهم ليلاً ونهاراً. فقلت: متى يكون ذلك، يا ابن رسول الله؟ فقال: إذا حيل بينكم وبين سبيل الكعبة بأقوام لا خلاق لهم، والله ورسوله منهم براء، وظهرت الحمرة في السماء ثلاثاً، فيها أعمدة كأعمدة اللجين. تتلأؤ نوراً، ويخرج الشروسي^۱ من إرمنية وآذربيجان. يريد وراء الريّ الجبل الأسود المتلاحم بالجبل الأحمر لزيق جبال طالقان. فتكون بينه وبين المروزيّ وقعة صيلمانيّة، يشيب فيها الصغير، ويهرم منها الكبير، ويظهر القتل بينهما. فعندها توقّعا خروجهم إلى الزوراء. فلا يلبث بها حتّى يوافي ماهان^۲، ثمّ يوافي واسط العراق، فيقيم بها سنة أو دونها، ثمّ يخرج إلى كوفان. فتكون بينهم وقعة من النجف إلى الحيرة إلى الغريّ، وقعة شديدة تذهل منها العقول. فعندها يكون بوار الفشتين، وعلى الله حصاد الباقيين.

ثمّ تلا: بسم الله الرحمن الرحيم. ﴿أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّم تَغْنِ بِالْأَمْسِ﴾^۳. فقلت: سيّدي، يا ابن رسول الله، ما الأمر؟ قال: نحن أمر الله - عزّ وجلّ - وجنوده. قلت: سيّدي، يا ابن رسول الله، حان الوقت؟ قال: ﴿وَأَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾^۴.^۵

لغات

اتّزار و انتزار: بستن لُنگ و امثال آن و پوشیدن شلوار.

اتّشاح: حمايل به گردن افكندن.

ابن الخصيب: جعفر بن حمدان خصیبي است، و در بعضی از نسخ حصیني - به حاء بی نقطه و صاد بی نقطه - است و در بعضی به خاء نقطه دار و ضاد نقطه دار ضبط شده.

ضریح: در این جا به معنای دور مانده و دور افتاده است.

مَلِيّ: به معنای طویل و ساعت دراز از روز یا شب.

۱. در مصدر: (الشروسيّ).

۲. در مصدر: (باهات).

۳. سورة يونس، آية ۲۴.

۴. سورة قمر، آية ۱.

۵. كمال الدين و تمام النعمة، ص ۴۶۵ - ۴۷۰، ش ۲۳، و نیز ر.ك: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۴۲ - ۴۶، ح ۳۲.

- رَنَّة: ناله زدن .
- شَجِي: اندوہگین .
- أَسْكَنكَ اللهُ: یا دعاست ، یا اخبار .
- رَحْل: اثاثیہ و ستور مسافر .
- أُهْبَة: ساز و ساختگی و آماده شدن در کار .
- شُعْب: راه در کوه و گشادگی میان دو کوه .
- أَهْلًا و سَهْلًا: سزاوار اکرام و ملاطفت بودن .
- « حاز بی عرفات » یعنی: رسانید مرا بہ عرفات .
- ذُرُوة: بلندی .
- لَمْحَة: نگاه کردن .
- كَثِيب: تودہ ریگ .
- خِباء: خیمہ .
- نَمَط: فرش مخصوصی است کہ در زیر می اندازند و آن معرَبِ نمدِ لغت فارسی است .
- نَطع: فرش گستردنی است از پوست .
- مَسُورَة: متکای چرمی .
- « لا بالخرق ولا بالنزق » یعنی: نہ تندخو و خشن بود و نہ سبک وضع .
- صَلت الجبین: گشادہ پیشانی .
- أزج الحاجبین: دو ابروی کمانی .
- أذعج: سیاه چشم و بہ کسی گویند کہ سیاهی چشم او در وسط سفیدی چشم شدید باشد .
- أقنى الأنف: کشیدہ بینی .
- سهل الخدین: بہ کسی گویند کہ دو گونه او برآمدگی نداشته باشد .
- « فتاة مسك » یعنی: ریزہ مشک .
- رضاضة عنبر: کوبیدہ شدہ عنبر .

ضنك عيش: تنگی زندگانی.

هناة: شرور و فساد و سختی های بزرگ.

شیصبان: نام شیطان است و مراد از بنی شیصبان بنی عباس اند که آنها شرک^۱ شیطان اند. شروسبی: در کتب لغت نیافتم محلی را که شروس نام داشته باشد و در کتاب معجم البلدان چنین نام را برای محلی ذکر نکرده. ممکن است که گفته شود که: این کلمه شروسن یا اشروسنه باشد و اگر شروسین باشد مخفف اشروسنه است؛ زیرا که در بعضی از اسامی مصدر به همزه در زبان فارسی همزه آن را می اندازند - مانند شتر که اشتر بوده و اسپاهان که سپاهان گفته شده و امثال اینها - و اشروسنه چنان که در معجم البلدان ضبط کرده گفته است که: اشروسنه - به ضم همزه و سکون شین و ضم راء و واو ساکنه و سین بی نقطه مفتوحه و نون و هاء - شهری است بزرگ در ماوراء النهر. از شهرهای هیاطله است. واقع در میان سیحون و سمرقند و فاصله و مسافت آن تا سمرقند شانزده فرسخ است و از مناطق اقلیم چهارم است و طول آن نود و یک درجه و سدس درجه است و عرض آن سی و شش درجه و دو ثلث است و اصطخری گفته که: اشروسنه نام اقلیم است همچنان که صغد اسم اقلیم است و در آن جا مکان و شهری به این نام نیست و غالب آن جاکوه است و قسمتی از آن دور زده می شود به آن اقلیم های ماوراء النهر از سمت شرقی آن از فرغانه و از غربی آن حدود سمرقند و از طرف شمال آن شاش و قسمتی از فرغانه و از طرف جنوب آن بعضی از حدود کش و صغانیان که مملکت ژاپن باشد و شومان و واشجرد و زاشت^۲ و شهر بزرگ آن نامیده شده است به بلسان اشروسنه و از شهرهای آن است بُنجیکت که نسبت به اسروشنه داده شده و آنها طوایفی هستند.^۳

۱. شرک: به معنی انباز، و شرک: به معنی صیاد.

۲. در مصدر: (راشت).

۳. معجم البلدان، ج ۱، ص ۱۹۷.

مروزی: کسی است که از مرو و خراسان که فعلاً در تصرف غیر مسلمین است قیام می‌کند و به مقتضای بعضی از اخبار بعید نیست که از نژاد بنی عباس باشد.

«صیلمانیه» یعنی: ریشه کن کننده.

زوراء: در این جا مراد بغداد است.

ماهان: مراد دینور و نهاوند است و دینور شهری است کوهستانی نزدیک کرمانشاه و فاصله میان دینور و همدان تقریباً بیست و دو سه فرسخ است و نهاوند شهری است در جهت قبلی همدان و مسافت میان همدان و نهاوند چهارده فرسخ است.

واسط: شهری است از بناهای حجاج بن یوسف ثقفی که در میان بصره و کوفه واقع است و فاصله بین آن و هر یک از بصره و کوفه پنجاه فرسخ است.

حیره: در معجم گفته است که: در یک فرسخی کوفه واقع است از سمت بالای نجف که در نزدیکی جعاره است.^۱

غری: نجف است و دو طرف آن را غرین گویند.

و حصاد: به معنای درویدن است از باب «حَصَدَ الزرع».

معنای حدیث

علی بن مهزیار می‌گوید: در خوابگاه خود خوابیده بودم. در عالم خواب دیدم گوینده‌ای را که به من گفت: حج بگزار برای این که ملاقات کنی صاحب زمان خود را. علی بن ابراهیم می‌گوید: پس من از خواب بیدار شدم در حالتی که شادان و خوشحال بودم. پس همیشه مشغول نماز بودم تا سفیده صبح ظاهر شد و از نماز خود فراغت حاصل کردم و بیرون آمدم که پیرسم از حاجیان. پس یافتم جمعی را که اراده بیرون رفتن به حج داشتند. پس من شتاب کردم، با اول کسی که بیرون رفت بیرون رفتم و همیشه در بین راه به همین حال بودم. تا بیرون می‌رفتند من هم بیرون می‌رفتم با ایشان. اراده کوفه را داشتم. چون در آن جا رسیدم، از مرکب خود فرود آمدم و سپردم

۱. معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۲۸ با اختلاف.

متاع سفر خود را به برادرهایی که محلّ وثوق من بودند و بیرون آمدم که پیرسم از آل ابی محمد - یعنی: حضرت عسکری - صلوات الله علیهم. پس همیشه در پرسش بودم و خبری از ایشان نیافتم و اثری از ایشان نشنیدم و با اوّل کسی که از قافله حاجیان بیرون رفت برای مدینه بیرون رفتم. وقتی که داخل مدینه شدم، مالک خود نبودم، تا آن که از مرکب خود پیاده شدم و سپردم مرکب و راحله خود را به برادران محلّ وثوق خود و بیرون رفتم که خبری بگیرم و دنبال اثری بروم. نه خبری شنیدم و نه اثری یافتم. پس همیشه در این فکر بودم تا این که کوچ کردند مردم به طرف مکه. من هم با ایشان بیرون رفتم تا به مکه رسیدم و فرود آمدم و مرکب خود را محکم بستم و جای راحله خود را استوار کردم و بیرون رفتم که پیرسم از آل ابی محمد - صلوات الله علیه. پس خبری نشنیدم و اثری نیافتم.

پس همیشه در میانه ناامیدی و امیدواری به سر می بردم و در کار خود فکر می کردم و به نفس خود عتاب می نمودم، تا این که شب فرو گرفت. انتظار می کشیدم که رو به روی کعبه برای من خلوت شود که آن را طواف کنم و از خدا بخواهم که آرزوی مرا - یعنی: آن که دیدن روی او آرزوی من است - در آن جا به من بشناساند. در آن میانه که به این فکر بودم، رو به روی کعبه خلوت شد. در آن حال قیام به طواف کردم. ناگاه جوانی که صورت نمکین داشت و خوشبو بود، بُردی را اِزار خود کرده بود و بُرد دیگری را حمایل افکنده بود و یک طرف آن را به روی دوش خود برگردانیده بود رو به جانب من کرد و گفت: ای مرد! اهل کجایی؟ گفتم: اهوازی هستم. گفت: پسر خَصب - یعنی: جعفر بن حمدان خصیبی - را می شناسی؟ گفتم: به رحمت خدا رفت. به سوی خدا خوانده شد و اجابت کرد. پس گفت: خدا او را رحمت کند که روزها را روزه بود و شبها را نماز می گزارد و تلاوت قرآن می کرد و از دوستان ما بود. آیا علی بن مهزیار را می شناسی؟ گفتم: منم علی. گفت: سزاوار اکرام و ملاحظت هستی. خوش آمدی، ای ابوالحسن! (ابوالحسن کنیه علی بن مهزیار است). گفت: آیا دو نفر دور ماندگان را می شناسی؟ گفتم: آری. گفت: کیان اند؟ گفتم: محمد و موسی.

پس گفت: آن نشانه‌ای که میانه تو و ابی محمد است کجاست؟ گفتم: با من است. گفت: برای من آن را بیرون بیاور. پس بیرون آوردم به سوی او انگشتری نیکویی را که بر نگین آن «محمد» و «علی» نقش بود. چون آن انگشتر را دید، ساعتی دراز گریه کرد و ناله اندوهگینی زد. پس گریه کرد گریه کردنی طولانی و می گفت: رحمت کند خدا تو را، ای ابامحمد! هرآینه تو امام عادل بودی، پسر امام‌ها و پدر امام که ساکن گردانید تو را خدا در فردوس اعلا با پدرانت - صلوات الله علیهم. پس به من فرمود: ای ابوالحسن! برو نزد راحله خود و آماده سفر باش تا ثلث از شب که بگذرد. چون ثلث از شب گذشت و دو ثلث از آن باقی ماند، به ما ملحق شو که آنچه آرزوی توست می بینی.

ابن مهزیار گفت: من رفتم نزد راحله خود و فکر درازی کردم تا آن که وقت رسید. برخاستم و مرکب و راحله خود را اصلاح کردم و آن را پیش آوردم و سوار شدم در پشت آن و خود را در میان دو کوهی که وعده گاه بود رسانیدم. دیدم آن جوان در آن جاست. به من گفت: اهلاً و سهلاً - یعنی: سزاوار اکرامی. خوش آمدی، ای ابوالحسن! خوشا به حال تو. اذن داخل شدن به تو داده شد. پس می رفت و من هم با او می رفتم، تا مرا به محاذی^۱ عرفات و منی رسانید. پس رفتم در پایین کوه بلند طائف. پس به من گفت: ای ابوالحسن! فرود آی و آماده نماز شو. پس فرود آمد و من هم فرود آمدم و من از نماز فراغت حاصل کردم و او هم فراغت حاصل کرد از نماز خود. پس گفت: نماز صبح را بخوان، اما مختصر کن. پس بطور اختصار نماز صبح را خواندم و او هم سلام داد و صورتش را بر خاک مالید. پس سوار شد و به من گفت: سوار شو. او می رفت و من هم با او می رفتم، تا آن که آمد در بالای کوه. پس گفت: چشم بینداز ببین چیزی را می بینی؟ چشم انداختم. بیابان پاک و پاکیزه پرسبزه و گیاهی را دیدم. گفتم: ای آقای من! بیابان پرسبزه و گیاهی می بینم. پس به من گفت که: آیا در بالای آن چیزی هست؟ نگاه کردم، تل ریگی را دیدم که بالای آن خانه‌ای است از مو - یعنی: خیمه‌ای -

۱. محاذی: مقابل، روبه رو، برابر.

که نور از آن بالا می‌رود. پس به من گفت: آیا چیزی را می‌بینی؟ گفتم: چنین و چنان می‌بینم. پس گفت: ای پسر مهزیار! خاطر و نفس تو پاکیزه و چشم تو روشن و با آرام و سکون باد. بدرستی که در آن جاست آرزوی هر آرزومندی.

پس گفت: با ما بیا. پس او می‌رفت و من هم با او می‌رفتم، تا آن که رسیدیم به پای آن کوه بلند - یا تپه بلند. پس به من گفت: فرود آی که این جا هر دشواری که باشد آسان می‌شود. پس فرود آمد و من هم فرود آمدم، تا این که گفت: ای پسر مهزیار! رها کن زمام مرکب خود را. گفتم: به که و اگذارم آن را؟ این جا کسی نیست. گفت: این جا حرمی است که کسی در این جا وارد نمی‌شود مگر دوست باشد و کسی از این جا بیرون نمی‌رود مگر این که دوست باشد. پس راحله را رها کردم و او می‌رفت و من هم می‌رفتم با او تا این که نزدیک خیمه رسید. پس به من گفت: این جا توقف کن و او بر من سبقت گرفت و داخل خیمه شد که برای دخول من اذن بگیرد. کمی طول کشید که بیرون آمد و گفت: خوشی برای تو باد که عطا کرده شدی آنچه را که می‌خواستی. علی بن مهزیار گفت: داخل شدم بر آن حضرت - صلوات الله علیه - در حالتی که بالای نمدی بر روی فرش از پوست سرخ تکیه داده بود بر متکایی از چرم. پس سلام کردم. جواب سلام مرا رد فرمود و نگاه من بر او بود. دیدم رویش مانند پاره ماه بود. نه تندخو و خشن بود و نه سبک وضع بود. نه بلند بی‌اندام بود و نه کوتاه قد چسبیده بود. ابروهای او کمانی و کشیده و سیاه چشم و باریک بینی بود و گونه‌های او نرم و هموار بود و برآمدگی نداشت و پیشانی او گشاده و در گونه راست او خالی بود مانند ریزه مشکی که بر سوده عنبر باشد.

چون آن جمال مبارک را دیدم، در بیان نعت و وصف او عقلم متحیر شد. پس به من فرمود: ای پسر مهزیار! برادرانت در عراق به چه حالت بودند که گذاردی ایشان را و آمدی؟ عرض کردم: در تنگی زندگانی و بدی‌ها و شدت فساد و سختی‌های بزرگ بودند و شمشیرهای پسران شیطان - یعنی: بنی عباس - بر ایشان پی در پی بود. پس فرمود: خدا بکشد ایشان را که دروغگویان‌اند. گویا می‌بینم این گروه را که کشته شده باشند

در خانه‌های خودشان و عذاب پروردگار ایشان در شب و روز آنها را بگیرد. پس عرض کردم: چه وقت می‌باشد، ای پسر رسول خدا؟ فرمود: وقتی که حایل شود میان شما و میان راه کعبه گروهی که هیچ بهره‌ای از دین برای ایشان نیست و خدا و رسول خدا از ایشان بیزارند و وقتی که آشکار شود سرخی‌ای در آسمان سه روز که در آن آتش ستون‌هایی باشد مانند ستون‌های نقره که نور از آن متأللی باشد و وقتی که بیرون آید شروسی - یا اُشروسی - از ارمینیه و آذربایجان و اراده کند و بیاید در پشت ری نزد کوه سیاهی که چسبیده است به کوه سرخ چسبیده به کوه‌های طالقان. پس میانه او و میانه مروزی که از مرو خراسان قیام می‌کند جنگ بزرگ ریشه کن کننده‌ای روی می‌دهد که در آن جنگ خردسال پیر شود و کهن سال از پای درآید و قتلی در میان ایشان آشکار شود. در آن وقت منتظر باشید بیرون آمدن او را و روانه شدنش را به طرف بغداد. پس درنگ نمی‌کند در آن جا تا این که فرود می‌آید در ماهان - که دینور و نهاوند باشد. پس از آن جا می‌رود بواسط - که از شهرهای عراق است و به هر یک از بصره و کوفه و مدائن و اهواز چهل فرسخ فاصله دارد - و در آن جا یک سال می‌ماند یا کمتر. پس می‌رود به کوفه و میانه ایشان از نجف تا حیره و تا غری جنگ سختی واقع می‌شود که عقل‌ها از سختی آن جنگ از سر بیرون می‌رود. در آن وقت هر دو طرف هلاک و نابود می‌شوند و برخداست که باقی ماندگان آنها را هم نابود می‌کند و می‌درود مانند درویدن زارع زرع خود را.

پس تلاوت فرمود: بسم الله الرحمن الرحيم. ﴿أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ﴾^۱؛ به نام خدای بخشنده مهربان. آمد عذاب ما در زمین در شب یا روز، پس قرار دادیم آن را درویده شده بنحوی که گویا از پیش نرویده بود. پس عرض کردم که: ای آقای من! ای پسر رسول خدا! مراد از امر چیست؟ فرمود: ماییم امر خدای - عزوجل - و لشکرهای او. گفتم: آقای من! ای پسر پیغمبر! وقت آن نزدیک است؟ فرمود: ﴿و نزدیک شد قیامت و شکافته شد ماه﴾.

۱. سوره یونس، آیه ۲۴.

مؤلف فقیر گوید: از این حدیث شریف چند علامت از علامات ظهور حضرت مستفاد می شود:

اول: ممنوع شدن رفتن حج بیت الله الحرام نزدیک زمان ظهور و علت آن حایل و مانع شدن اخوان - یعنی: برادران - ترک است که هیچ بهره ای از دین ندارند و بعید نیست شرقی ها باشند - چنان که از اخبار دیگر مستفاد می شود -، یا کسانی که از حیث عقیده و مرام تابع ایشان باشند.

دوم: ظاهر شدن سرخی در آسمان که سه روز ادامه داشته باشد و در آن ستون های مانند ستون های نقره نورانی و درخشنده باشد.

سوم: قیام سُروسی - یا اُشروسی - است از ارمینیه و آذربایجان.

چهارم: قیام مروزی است از خراسان و جنگیدن این دو دسته با هم و آمدن ایشان در پشت ری نزد کوه سیاهی که چسبیده است به کوه سرخی که نزدیک کوه های طالقان است و این جنگ جنگ بسیار سختی است که خردسال از شدت آن پیر شود و کهن سال از پا درآید و کشته شدن بسیاری در این جنگ.

پنجم: رفتن آنها برای گرفتن بغداد از راه ماهان - که دینور و نهاوند باشد که دو شهر کوهستانی میان همدان و کرمانشاه است - و رفتن ایشان از آن جا به واسط - و آن شهری است که حجاج بن یوسف ثقفی ملعون آن را بنا کرده که تا هر یک از مدائن و بصره و کوفه و اهواز و به هر یک از آنها چهل فرسخ راه مسافت دارد - و اینها یک سال پیش از ظهور می باشد که یک سال در واسط می مانند یا کمتر و بعد از آن به طرف کوفه می آیند و در میان ایشان و میان عراقی ها جنگ شدید واقع می شود از نجف تا حیره و غری که از شدت این جنگ عقل ها زایل می شود و هر دو دسته هلاک می شوند و باقی ماندگان از ایشان هم نابود خواهند شد.

نکته دیگری که از این حدیث شریف استنباط می شود این است که: اگر کسی ارتباط ولایتی او نسبت به اهل بیت رسالت - صلوات الله علیهم أجمعین - کامل شد و به افتخار شیعه خالص بودن نایل گردید، حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - او را

به خود راهنمایی می‌کند و به دربار عظمت و جلال خود دعوت می‌فرماید و در حالی که در پس پرده غیب و مخفی از انظار است او را می‌پذیرد و به فیض شرفیابی حضور باهرالنور^۱ خود راهنمایی می‌فرماید و تشنه دیدار خود را از زلال وصال جرعه‌ای - بلکه جرعه‌ها - می‌چشانند و تا اشاره‌ای از حضرتش نشود، احدی مخلع^۲ به خلعت تشرّف به محضر شریفش نخواهد شد.

تا که از جانب معشوقه نباشد کشتی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

راه رسیدن به این مقام مجاهده با نفس است و تصفیه کردن آن از رذایل و مُحَلّا^۳ شدن به حلیه تقوا و ورع و خلوص و توجّه کامل.

لمؤلفه الحقیق:

خوش است - ای دل! - اگر نغمه جان‌گداز کنی به روی خویش در انتظار باز کنی
 نهی به گردن جان با خیال شه زنجیر به یاد گیسوی او قصه را دراز کنی
 دهی طهارت اگر نفس خویش را شاید رخس بسینی و بر ابرویش نماز کنی

۴۹۲ / حدیث دوم

دلایل الامامة، تألیف ابی جعفر محمد بن جریر بن رستم طبری، طبع نجف اشرف، ص ۲۹۶. این حدیث نیز مسنداً از علی بن مهزیار اهوازی روایت شده، ولی چون در عبارات و مندرجات با حدیث اول تفاوت بسیار داشت نیز نقل آن را در این کتاب و در این قسمت از این بخش سزاوار دیدم و صاحب کتاب دلایل از اکابر و اعظام علمای امامیه مائه چهارم هجری بوده.

قال: روی أبو عبد الله محمد بن سهل الجلودی، قال: حدّثنا أبو الخیر أحمد بن محمد

۱. باهر: روشن، درخشان، ظاهر، آشکار، فائق.

۲. مخلع: خلعت داده شده.

۳. مُحَلّا: زیور کرده شده، به زیور آراسته شده.

جعفر الطائي الكوفي في مسجد أبي إبراهيم موسى بن جعفر عليه السلام، قال: حدّثنا محمد بن الحسن بن يحيى الحارثي، قال: حدّثنا علي بن إبراهيم بن مهزيار الأهوازي، قال: خرجت في بعض السنين حاجاً إذ دخلت المدينة، وأقمت بها أياماً، أسأل وأستبحث عن صاحب الزمان، فما عرفت له خبراً، ولا وقعت لي عليه عين، فاغتمت غمّاً شديداً، وخشيت أن يفوتني ما أمّلته من طلب صاحب الزمان عليه السلام، فخرجت حتّى أتيت مكّة، فقضيت حجّتي، واعتمرت بها أسبوعاً. كلّ ذلك أطلب.

فبينما أنا أفكر إذ انكشف لي باب الكعبة، فإذا أنا بإنسان كأنه غصن بانٍ، متّزر ببردة، متّشح بأخرى، قد كشف عطف برده على عاتقه. فارتاح قلبي، وبادرت لقصده، فأنشني إليّ وقال: من أين الرجل؟ قلت: من العراق. قال: من أيّ العراق؟ قلت: من الأهواز. فقال: أتعرف الخصيني؟^١ قلت: نعم. فقال: رحمه الله. فما كان أطول ليله، وأكثر نيله، وأغزر دمه! قال: فابن المهزيار؟ قلت: أنا هو. قال: حيّك الله بالسلام، أبا الحسن، ثمّ صافحني وعانقني، وقال: يا أبا الحسن، ما فعلت العلامة التي بينك وبين الماضي أبي محمد - نضر الله وجهه -؟ قلت: معي، وأدخلت يدي إلى جيبتي، وأخرجت خاتماً عليه «محمد» و«علي».

فلما قرأه استعبر حتّى بلّ طمره الذي كان على يده، وقال: يرحمك الله، يا أبا محمد؛ فإنك زين الأمة. شرفك الله بالإمامة، وتوجك بتاج العلم والمعرفة، فإنّا إليكم صائرون، ثمّ صافحني وعانقني، ثمّ قال: ما الذي تريد، يا أبا الحسن؟ قلت: الإمام المحجوب عن العالم. قال: ما محجوب عنكم، ولكن جنّه^٢ سوء أعمالكم. قم، سر إلى رحلك، وكن على أهبة من لقائه. إذا انحطّت الجوزاء وأزهرت نجوم السماء، فما أنا لك بين الركن والصفاء. فطابت نفسي، وتيقنت أنّ الله فضّلني. فما زلت أرقب الوقت حتّى حان، وخرجت إلى مطيّي، واستويت على ظهرها. فإذا أنا بصاحبي ينادي [إليّ]: يا أبا الحسن. فخرجت ولحقت به، فحيّاني بالسلام وقال: سر بنا، يا أخ.

١. در مصدر: (الخصيبي).

٢. در مصدر: (حجبه).

فما زال يهبط وادياً، ويرقى ذروة جبل إلى أن علقنا على الطائف، فقال: يا أبا الحسن، انزل بنا. فصلّى باقي صلاة الليل. فزلت، فصلّى بنا الفجر ركعتين. قلت: فالركعتين الأوليين؟ قال: هما من صلاة الليل، وأوتر فيهما، والقنوت في كل صلاة جائز، وقال: سر بنا، يا أخ. فلم يزل يهبط وادياً ويرقى [بني] ذروة جبل، حتّى أشرفنا على وادٍ عظيم مثل الكافور، فأمدّ عيني، فإذا ببيت من الشعر، يتوقّد نوراً. قال: [المح] هل ترى شيئاً؟ قلت: أرى بيتاً من الشعر. فقال: الأمل، وانحطّ في الوادي، وأتبع الأثر حتّى إذا صرنا بوسط الوادي نزل من راحلته وخلّاه، ونزلت عن مطيّي، وقال لي: دعها. قلت: فإن تاهت؟ قال: هذا وادٍ لا يدخله إلا مؤمن، ولا يخرج منه إلا مؤمن، ثمّ سبقني ودخل الخباء، وخرج إليّ مُسرِعاً، وقال: ابشر؛ فقد أُذِنَ لك بالدخول.

فدخلت، فإذا البيت يسطع من جانبه النور. فسلمت عليه بالإمامة، فقال لي: يا أبا الحسن، قد كنّا نتوقّعك ليلاً ونهاراً، فما الذي أبطأ بك علينا؟ قلت: يا سيدي، لم أجد من يدلّني إلى الآن. قال لي: لم تجد أحداً يدلك؟ ثمّ نكت بإصبعه في الأرض، ثمّ قال: ولكنكم كثرتُم الأموال، وتجرّتم على ضعفاء المؤمنين، وقطعتُم الرحم الذي بينكم. فأبيّ عذر لكم [الآن]؟ فقلت: التوبة، التوبة. الإقالة، الإقالة.

ثمّ قال: يابن المهزيار، لولا استغفار بعضكم لبعض، لهلك من عليها إلا خواصّ الشيعة الذين تشبه أقوالهم أفعالهم، ثمّ قال: يابن المهزيار - ومدّ يده -: ألا أنبئك الخبر؟ [إنه] إذا قعد الصبيّ، وتحرك المغربيّ، وسار العُمانيّ، وبويح السفينانيّ، يؤذن لوليّ الله، فأخرج بين الصفا والمروة في ثلاثمائة وثلاثة عشر رجلاً [سواء]، فأجىء إلى الكوفة، وأهدم مسجدها، وأبنيه على بنائه الأوّل، وأهدم ما حوله من بناء الجبابرة، وأحجّ بالناس حجة الإسلام، وأجىء إلى يثرب، فأهدم الحجرة، وأخرج من بها، وهما طريتان. فأمر بهما تجاه البقيع، وأمر بخشبتيّن يُصلبان عليهما، فتورق من تحتها، فيفتن الناس بهما أشدّ من الفتنة الأولى، فينادي منادٍ من السماء: يا سماء أبيدي، ويا أرض خذي، فيومئذٍ لا يبقى على وجه الأرض إلا مؤمن قد أخلص قلبه للإيمان.

قلت: يا سيدي، ما يكون بعد ذلك؟ قال: الكرّة، الكرّة. الرجعة، الرجعة، ثمّ تلا

هذه الآية: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾^۱؛
 یعنی: گفت: روایت کرد ابو عبدالله محمد بن سهل جلودی که گفت: حدیث کرد
 ما را ابو الخیر احمد بن محمد جعفر الطائی الکوفی در مسجد ابی ابراهیم موسی بن
 جعفر [رضی الله عنه]. گفت: حدیث کرد ما را محمد بن حسن بن یحییای حارثی. گفت:
 حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی. گفت: بیرون آمدم در بعضی از
 سال ها در حالی که حج گزارنده بودم زمانی که وارد مدینه شدم و چند روزی در آن جا
 اقامت کردم که پیرسم و کاوش کنم از صاحب الزمان. پس نه خبری از او دانستم و نه
 چشمم بر او افتاد. پس غمناک شدم غمناک شدن سختی و ترسیدم که از من فوت شود
 آنچه که آرزوی آن را داشتم از طلب کردن صاحب الزمان. پس بیرون رفتم تا این که به
 مکه رفتم و حج و عمره خود را در آن جا بجا آوردم و تا یک هفته هر روز در طلب آن
 حضرت بودم.

پس در حالتی که به این فکر بودم، ناگاه در کعبه برای من باز شد. آدمی را دیدم
 مانند شاخه درخت بان - که آن درختی است بسیار سبز و خوش منظره. بُردی را اِزار
 کرده و بُرد دیگری را حمایل کرده و طرف آن را بر شانه خود برگردانیده. دل من به
 دیدن او شاد شد. قصد او را کردم. ثنای مرا جواب گفت و گفت: ای مرد! از کجایی؟
 گفتم: از عراق. گفت: کدام عراق؟ گفتم: از اهوازم. گفت: حضینی را می شناسی؟
 گفتم: آری. گفت: خدا رحمت کند او را! چقدر شب های او دراز و عطا و بخشش او
 بسیار و اشک چشم او زیاد بود. گفت: ابن مهزیار را می شناسی؟ گفتم: من همانم.
 گفت: تحیت گوید تو را خدا به درود گفتن، ای ابوالحسن! پس با من مصافحه و
 معانقه کرد و گفت: ای ابوالحسن! علامت و نشانه ای که میان تو و ابو محمد گذشته
 - یعنی: حضرت عسکری [رضی الله عنه] - بود چه کردی؟ گفتم: همراه من است، و دست در

۱. سورة اسراء، آیه ۶.

۲. دلائل الإمامة، ص ۵۳۹-۵۴۲، ح ۵۲۲، و نیز ر. ک: مدینه المعاجز، ج ۸، ص ۱۱۵-۱۱۸، ح ۲۷۳۲.

جیب خود کردم و بیرون آوردم انگشتری را که بر نگین آن محمد و علی نقش بود. چون نقش آن را خواند، گریه کرد تا جامه‌ای که روی دست او بود تر شد و گفت: رحمت کند خدا تو را - ای ابا محمد! - که تو زینت امت بودی و خدا تو را به شرف امامت مشرف داشت و به تاج علم و معرفت متوج^۱ گردانید. پس ما هم به سوی تو خواهیم آمد. بعد از آن با من مصافحه و معانقه کرد و گفت: چه می خواهی، ای ابوالحسن؟ گفتم: امام محجوب از عالم - یعنی: امام غایب - را می خواهم. گفت: آن امام از شما پوشیده و محجوب نیست و لکن بدی اعمال شما او را مخفی نموده. برخیز برو به سوی راحله خود و مهیا و آماده برای ملاقات و دیدن آن حضرت شو. چون ستاره جوزا دمید و سر زد و ستاره‌های آسمان نورانی و درخشنده شد، من حاضر می شوم برای تو در میان رکن و کوه صفا - یعنی: من حاضر می شوم برای بردن تو در خدمت آن حضرت.

پس نفس من پاکیزه و آرام شد و یقین کردم که خدا فضیلت و برتری داد مرا. پس همیشه در انتظار رسیدن وقت رفتن بودم و بیرون آمدم به طرف مرکب و راحله خود. چون وقت رسید، بر آن سوار شدم و روانه گردیدم. ناگاه رفیق من صدا زد که: ای ابوالحسن! پس بیرون رفته و به او ملحق شدم. به من سلام کرد و گفت: ای برادر! با من بیا. پس پیوسته فرود می آمد و می رفت بالای کوه تا این که سرازیر شدیم به طرف طائف. پس گفت: ای ابوالحسن! فرود بیا تا نماز شب را بجا بیاوریم. فرود آمدم و با ما نماز فجر را بجا آورد دو رکعت. بعد از آن نیز دو رکعت بجا آورد. گفتم: دو رکعت اول چه نماز بود؟ گفت آنها از نماز شب بود، و نماز وتر را در میان آنها خواند با قنوتی که در هر نمازی جایز است و گفت: با ما بیا، ای برادر!

پس پیوسته بر کوه‌ها بالا می رفت و فرود می آمد در درّه‌ها و بالا می رفت بر بلندی کوه‌ها، تا این که رسیدیم در دامنه بزرگی که هوای آن در سردی مانند کافور بود. پس

۱. متوج: تاج بر سر نهاده، تاجدار.

چشم خود را در آن وادی انداختم. ناگاه خانه‌ای از مو - یعنی : خیمه‌ای از مو - دیدم که نور از آن بالا می‌رفت. گفت : آیا چیزی می‌بینی ؟ گفتم : می‌بینم خانه‌ای را از مو. گفت : آن که آرزوی دیدن او را داری در همان جاست. پس سرازیر در وادی شد و من هم در دنبال او می‌رفتم ، تا رسیدیم در میان وادی. چون آن جا رسیدیم ، از مرکب خود فرود آمد و مرکبش را در آن جا گذارد و من هم از مرکب خود فرود آمدم. به من گفت : واگذار مرکب خود را. گفتم : اگر گم شد ؟ گفت : این جا وادی‌ای است که در آن داخل نمی‌شود مگر مؤمن و از آن بیرون نمی‌رود مگر مؤمن. پس بر من پیشی گرفت و داخل خیمه شد و بیرون آمد بشتاب به سوی من و گفت : مژده باد تو را که اذن دخول برای تو داده شد.

پس داخل خیمه شدم. دیدم از یک طرف خیمه نور بالا می‌رود. پس به آن حضرت به امامت سلام کردم. به من فرمود : ای ابوالحسن ! شب و روز ما انتظار تو را داشتیم. پس چه چیز باعث شد که در آمدن کندی کردی که به نزد ما بیایی ؟ عرض کردم : ای آقای من ! تا به حال کسی را نیافتم که مرا راهنمایی کند. فرمود به من که : نیافتی کسی را که راهنمایی کند تو را ؟ پس با انگشت مبارک خطی بر روی زمین کشید و فرمود : ولیکن شما زیاد کردید مال‌های خودتان را و به مال و ثروت رسیدید و بر ضعیفان و ناتوانان از اهل ایمان تکبر کردید و رجم‌هایی که در میان شما بود قطع کردید. پس چه عذری است برای شما ؟ عرض کردم : توبه مرا بپذیر. توبه مرا بپذیر. لغزش مرا گذشت کن. لغزش مرا گذشت کن.

پس فرمود : ای پسر مهزیار ! اگر نبود طلب آمرزش کردن بعضی از شما بر بعض دیگر ، هرآینه هلاک می‌شد هر که بر روی زمین بود مگر خواص از شیعیان که کارهاشان مشابه است با گفتارهاشان. پس فرمود : ای پسر مهزیار ! - و کشید دست خود را - آیا خبر ندهم تو را به این خبر زمانی که نشستت کودک و حرکت کرد مغربی و روانه شد عثمانی و بیعت کرده شد با سفیانی ، به ولی خدا اذن داده می‌شود. پس من بیرون می‌آیم در میان صفا و مروه با سیصد و سیزده نفر مرد و می‌آیم به کوفه و خراب

می‌کنم مسجد آن را و بنا می‌کنم آن را بر بنای اول که بنا گذارده شده و خراب می‌کنم بناهای گردن‌کشانی را که در اطراف آن بنا کرده‌اند و حج می‌گذارم با مردم حجة الاسلام را و می‌آیم به سوی مدینه و خراب می‌کنم حجره پیغمبر را و بیرون می‌آورم کسانی را که در آن جا دفن شده‌اند در حالتی که بدن‌های هر دو نفر ایشان تر و تازه باشد. پس می‌برم آنها را رو به روی بقیع و امر می‌کنم که دو چوب را نصب کنند و هر یک از ایشان را بر چوبی بر دار زنند. پس آن چوب‌ها از زیر ایشان سبز می‌شود و برگ می‌آورد و مردم به این دو نفر امتحان کرده می‌شوند به امتحانی که سخت‌تر از امتحان اول باشد. پس منادی ای از آسمان ندا می‌کند که: ای آسمان! هلاک کن، و ای زمین! بگیر. پس در آن روز باقی نماند در روی زمین مگر مؤمنی که خالص باشد قلب او برای ایمان.

گفتم: ای آقای من! بعد از آن چه می‌باشد؟ فرمود: بازگشت به دنیا، بازگشت به دنیا. رجعت، رجعت. پس این آیه را تلاوت فرمود: ﴿ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكُرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيرًا﴾^۱. یعنی: پس رد کردیم برای شما نصرت را بر ضرر ایشان و مدد کردیم شما را به مال‌ها و فرزندان و گردانیدیم نفرهای شما را بیشتر از بیشتر.

مؤلف گوید: مستفاد از این حدیث شریف چند چیز است:

اول آن که: در زمان غیبت کبرا شیعیان خالص کامل درک فیض حضور حضرتش را می‌کنند.

دوم آن که: اعمال زشت و معصیت‌ها و گناهان دوستان و شیعیان سبب محجوب و مستور بودن آن حضرت است.

سوم آن که: استغفار بعضی از شیعیان برای بعض دیگر جلوگیری از هلاکت است برای شیعیان و دوستان گناهکار ضعیف‌الایمان.

۱. سوره اسراء، آیه ۶.

چهارم آن که: زیاد کردن مال و تکبر کردن بر ضعفای از مؤمنین و قطع رحم کردن مانع از نایل شدن به فیض ملاقات حضرت است.

پنجم: اخبار آن حضرت به چند علامت از علامت های ظهور آن بزرگوار. یکی نشستن کودک به سلطنت - چنان که از بعضی از اخبار دیگر هم مستفاد می شود. دیگر قیام و حرکت مغربی که از طرف مغرب بر ضرر عرب قیام کند که دور نیست امریکایی ها باشند.

دیگر خروج خروج کننده ای از عمان.

دیگر بیعت گرفتن سفیانی از مردم.

ششم: اخبار آن حضرت از ظهور خود پس از ظاهر شدن این علامات.

هفتم: بعضی از کارهای حضرت پس از ظهور که از آن جمله است خراب کردن آن حضرت مسجد کوفه را و بنا گذاردن آن بنحوی که در اول بنا شده و از آن جمله است خراب کردن آن حضرت بناهایی را که ستمکاران و گردنکشان در اطراف مسجد کوفه بنا کرده اند و از آن جمله است حج گزاردن آن حضرت با مردم و از آن جمله است رفتن آن حضرت به مدینه و خراب کردن او حجره پیغمبر را و بیرون آوردن او جسد دو خلیفه را و بر دار آویختن آنها را بر دو چوب در رو به روی بقیع و به زمین فرو رفتن و هلاک شدن دوستان و هواخواهان آنها و باقی نماندن در روی زمین مگر مؤمن خالص العقیده و پس از آن رجعت آل محمد علیهم السلام و کسانی که با آنها رجعت می کنند.

۴۹۴ / حدیث سوم

کمال الدین و تمام النعمه در باب (ذکر من شاهد القائم - صلوات الله علیه - و کلمه) این حدیث را مسنداً به طریق دیگری با اختلاف زیاد روایت کرده و چون محتوی نکات چندی بود نقل آن را در این کتاب برای مزید آگاهی سزاوار دیدم. روایت کرده است از محمد بن موسی بن متوکل که گفت: حدیث کرد مرا عبدالله بن جعفر حمیری

از ابراهیم بن مهزیار که گفت:

قدمت مدینه الرسول ﷺ، فبحثت عن أخبار آل أبي محمد الحسن بن عليّ الأخير - صلوات الله عليهما -، فلم أقع على شيءٍ منها، فرحلت منها إلى مكة مستباحاً عن ذلك. فبينما أنا في الطواف إذ ترآآ لي فتى أسمر اللون، رائع الحُسن، جميل المخيلة، يطيل التوسّم فيّ. فعدلت^۱ إليه مؤملاً عنه عرفان ما قصدت له. فلما قربت منه، سلّمت، فأحسن الإجابة، ثمّ قال: من أيّ البلاد أنت؟ قلت: رجل من أهل العراق. قال: من أيّ العراق؟ قلت: من الأهواز. قال: مرحباً بلقائك. هل تعرف بها جعفر بن حمدان الخصيّبيّ (الخصيّنيّ خ ل)؟ قلت: دعني فأجاب. قال: رحمة الله عليه. ما كان أطول ليّله، وأجزل نيّله. فهل تعرف إبراهيم بن مهزيار؟ قلت: أنا إبراهيم بن مهزيار. فعانقني مليّاً، ثمّ قال: مرحباً بك، يا أبا إسحاق. ما فعلت بالعلامة التي وشجت بينك وبين أبي محمد - صلوات الله عليه -؟ فقلت: لعلك تريد الخاتم الذي آثرني الله به من الطيّب أبي محمد الحسن بن عليّ - صلوات الله عليهما -؟ فقال: ما أردتُ سواه، فأخرجته إليه. فلما نظر إليه، استعبر وقبّله، ثمّ قرأ كتابته، وكانت: يا الله، يا محمّد، يا عليّ، ثمّ قال: بأبي بنانٍ (يدٍ خ ل) طال ما جلّت فيهما. وتراخى بنا فنون الأحاديث، إلى أن قال لي: يا أبا إسحاق، أخبرني عن عظيم ما توخّيت بعد الحجّ. قلت: وأبيك، ما توخّيت إلّا بعد ما سأستعلمك مكنونه. قال: سلّ عمّا تريد؛ فإنّي شارح لك - إن شاء الله. قلت: هل تعرف من أخبار آل أبي محمد الحسن بن عليّ - صلوات الله عليهما - شيئاً؟ قال: أيّ خبر التمسّت؟ قلت: هل تعرف من نسله أحداً؟^۲ قال: وأيم الله، إنّي لأعرف الصويحبيين (الصويحبين خ ل) محمّد وموسى ابني الحسن بن عليّ - صلوات الله عليهم -، ثمّ إنّي لرسولهما إليك قاصداً لإتيانك^۳ أمرهما. فإن أحببت لقاءهما والاكتحال بالتبرّك بهما، فارتحل معي إلى الطائف، وليكن ذاك في خفية من رجالك واكتتام.

۱. در مصدر: (فعدت).

۲. عبارت «قال: أيّ خبر...» در مصدر نیست.

۳. در مصدر: (لإتيانك).

قال إبراهيم: فشخصت معه إلى الطائف، أتجلل^١ رملة فرملة، حتى أخذ في بعض مخارج الفلاة، فبدت لنا خيمة شعر قد أشرفت^٢ على أكمة رملٍ تتلألاً تلك البقاع منها تلألواً، فبدرني إلى الإذن، ودخل مسلماً عليهما، وأعلمهما بمكاني، فخرج عليّ أحدهما وهو الأكبر سنّاً م ح م د بن الحسن - صلوات الله عليهما - وهو غلام أمرد، ناصع اللون، واضح السن^٣، أبلج الحاجب، مسنون الخدّ، ألقى الأنف، أشمّ أروع، كأنه غصن بانٍ، وكان صفحة غرّته كوكب دري، بخدّه الأيمن خال كأنه فتاة مسك على بياض الفضة، وإذا برأسه وفرة شحماء^٤ سبطة تطالع شحمة أذنه. له سمت ما رأت العيون أقصد منه، ولا أعرف حسناً وسكينة وحياءً.

فلما مثل لي أسرع لي إلى تلقّيه، فأكبيت عليه أثم كلّ جارحةٍ منه، فقال [لي]: مرحباً بك، يا أبا إسحاق. لقد كانت الأيام تعدني وشك لقائك، والمعاتب بيني وبينك على تشاحط الدار وتراخي المزار يتخيّل لي صورتك، حتى كأنّا لم نخل طرفة عين من طيب المحادثة، وخيال المشاهدة، وأنا أحمد الله ربّي وليّ الحمد على ما فيض^٥ من التلاقي، ورقّه من كربة^٦ التنازع والاستشراف، ثمّ سألتني عن أحوالي^٧ متقدّمها ومتأخّرها، فقلت: بأبي أنت وأمي، ما زلت أفحص عن أمرك بلداً فبلداً منذ استأثر الله بسيدي أبي محمّد - صلوات الله عليه -، فاستغلق عليّ ذلك حتى منّ الله عليّ بمنّ أرشدني إليك، ودلّني عليك، والشكر لله على ما أوزعني فيك من كريم اليد والطول، ثمّ نسب نفسه وأخاه موسى واعتزل [بي] ناحية.

ثمّ قال: إنّ أبي - صلوات الله عليه - عهد إليّ أن لا أوطّن من الأرض إلا أخفاها

١. در مصدر: (أتخلّل).

٢. در مصدر: (قد أشرفت).

٣. در مصدر: (واضح الجبين).

٤. در مصدر: (شحماء).

٥. در مصدر: (ما فيض).

٦. در مصدر: (من وكربة).

٧. در مصدر: (والاستشراف عن أحوالها).

وأقصاها؛ إسراراً لأمرى وتحصيناً لمحلي من مكائد أهل الضلال والمردة من أحداث الأمم الضوال، فبذني إلى عالية الرمال، وخبث صرائم الأرض ينظرني الغاية التي عندها. يحل الأمر، وينجلي الهلع، وكان - صلوات الله عليه - أنبط لي من خزائن الحكم وكوامن العلوم ما إن أشعث إليك منه جزءً أغناك عن الجملة.

اعلم - يا أبا إسحاق - أنه قال - صلوات الله عليه -: يا بني، إن الله - جل ثناؤه - لم يكن ليخلي أطباق أرضه وأهل الجد في طاعته وعبادته بلا حجة يستعلى بها، وإمام يؤتم به، ويقتدى بسبل سننه (بسبيل سنته خ ل)، ومنهاج قصده، وأرجو - يا بني - أن تكون أحد من عدّه الله^١ لنشر الحقّ وطّيّ الباطل^٢ وإعلاء الدين وإطفاء الضلال. فعليك - يا بني - بلزوم خوافي الأرض وتتبع أقاصيها؛ فإن لكلّ وليّ من أولياء الله [عزّ وجلّ] عدوّاً مقارعاً، وضدّاً منازعاً، افتراضاً لثواب مجاهدة أهل نفاقه وخلافة أولي الإلحاد والعناد.

فلا يوحشتك ذلك، واعلم أن قلوب أهل الطاعة والإخلاص نزع إليك مثل الطير إلى أوكارها، وهم معشر يطلعون بمخايل الذلّة والاستكانة، وهم عند الله بررة أعزّاء، يبرزون بأنفس مختلة محتاجة، وهم أهل القناعة والاعتصام. استنبطوا الدين، فوازره على مجاهدة الأضداد. خصّهم الله باحتمال الضيم [في الدنيا] ليشملهم باتساع العزّ في دار القرار، وجعلهم^٣ على خلائق الصبر لتكون لهم العاقبة الحسنى وكرامة حسن العقبى.

فاتبسبب - يا بني - نور الصبر على موارد أمورك، تفزّ بدرك الصنع في مصادرها. واستشعر العزّ في ما ينوبك، تحفظ بما تحمد عليه^٤، إن شاء الله. فكأنك - يا بني - بتأييد نصر الله قد آن، وتيسير الفلج وعلو الكعب قد حان، وكأنك بالرايات الصفر والأعلام البيض، تخفق على أثناء أعطافك ما بين الحطيم وزمزم، وكأنك بترادف البيعة وتصافي الولاء، يتناظم عليك تناظم الدرّ في مثاني العقود، وتصافق الأقف على جنبات الحجر

١. در مصدر: (أحد من أعدّ الله).

٢. در مصدر: (ووطي الباطل).

٣. در مصدر: (وجباهم).

٤. در مصدر: (تحمد غبه).

الأسود. تلوذ بفنائك من ملأ براهيم الله من طهارة الولاء^١ ونفاسة التربة. مقدسة قلوبهم من دنس النفاق، مهذبة أفئدتهم من رجس الشقاق، لينة عرائكهم للدين، خشنة ضرائبهم عند العدوان، واضحة بالقبول أوجههم، نضرة بالفضل عيدانهم، يدينون بدين الحق وأهله.

فإذا اشتدت أركانهم، وتقومت أعمادهم، قدت بمكانتهم^٢ طبقات الأمم [إلى إمام]، إذ تبعتك في ظلال شجرة دوحة بسقت^٣ أفنان غصونها على حافات بحيرة الطبرية. فعندها يتلألأ صبح الحق، وينجلي ظلام الباطل، ويقصم الله بك الطغيان، ويعيد معالم الإيمان. يظهر بك أسقام الآفاق وسلام الرقاق^٤. يودّ الطفل في المهد لو اسطاع إليك نهوضاً، وتواسط^٥ الوحش لو يجد نحوك مجازاً. تهتزّ بك أطراف الدنيا بهجة، وتهزّ بك^٦ أغصان العزّ نضرة، وتستقرّ بواني العزّ^٧ في قرارها، وتؤوب شوارد الدين إلى أوكارها. يتهاطل عليك سحائب الظفر، فتخنق كلّ عدوّ، ويُنصر كلّ وليّ، فلا يبقى على وجه الأرض جبار قاسط، ولا جاحد غامط، ولا شانٍ مبغض، ولا معاند كاشح. ﴿وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ [قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا]﴾^٨.

ثمّ قال: يا أبا إسحاق، ليكن مجلسي هذا عندك مكتوماً إلا عن أهل الصدق^٩ والأخوة الصادقة في الدين. إذا بدت لك أمارات الظهور والتمكين، فلا تبطنى بإخوانك عنا وبأهل^{١٠} المسارعة إلى منار اليقين وضياء مصابيح الدين تلق رشداً - إن شاء الله.

١. در مصدر: (طهارة الولادة).

٢. در مصدر: (بمكانتهم).

٣. در مصدر: (تشعبت).

٤. در مصدر: (استقامة الآفاق وسلام الرقاق).

٥. در مصدر: (ونواشط).

٦. در مصدر: (وتنشر عليك).

٧. در مصدر: (بواني الحق).

٨. سورة طلاق، آية ٣.

٩. در مصدر: (أهل التصديق).

١٠. در مصدر: (وباهر).

قال إبراهيم بن مهزيار: فكنت^١ عنده حيناً أقتبس ما أوري^٢ من موضحات الأعلام ونيرات الأحكام، وأروي نبات الصدور من نضارة ما ذخره الله في طبائعه من لطائف الحكيم وطرائف فواضل القسم، حتى خفت إضاعة مخلفي بالأهواز لتراخي اللقاء عنهم، فاستأذنته في القبول، وأعلمته عظيم ما أصدر به عنه من التوحش لفرقتة، والتجرع للظعن عن محاله، فأذن لي وأردفني من صالح دعائه ما يكون ذخراً عند الله لي ولعقبى وقرابتي، إن شاء الله.

فلما أرف ارتحالي وتهياً اغترام نفسي^٣ غدوت عليه مودعاً ومجدداً للعهد، وعرضت عليه مالاً كان معي يزيد على خمسين ألف درهم، وسألته أن يتفضل بالأمر بقبوله مني، فابتسم وقال: يا أبا الحسن، استعن به على منصرفك؛ فإن الشقة قذفة، وفلوات الأرض أمامك جمّة، ولا تحزن لإعراضنا عنه؛ فإننا قد أحدثنا لك شكره ونشره، وريضناه عندنا بالتذكرة وقبول المنّة، فتبارك الله لك في ما خوّلك، وأدام لك ما نوّلك، وكتب لك أحسن ثواب المحسنين، وأكرم آثار الطائعين، فإن الفضل له ومنه، وأسأل الله أن يردك إلى أصحابك بأوفر الحظ من سلامة الأوبة وأكناف الغبطة بلين المنصرف، ولا أوعث الله لك سيلاً، ولا حير لك دليلاً، واستودعه نفسك وديعة لاتضيع ولا تزول - بمنته ولطفه، إن شاء الله.

يا أبا إسحاق، إن الله قنعنا بعوائد إحسانه، وفوائد امتنانه، وصان أنفسنا عن معاونة الأولياء إلا عن الإخلاص في النيّة، وإمحاظ النصيحة، والمحافظة على ما هو أتقى وأبقى^٤ وأرفع ذكراً.

قال: فأقلت عنه حامداً لله - عزّ وجلّ - على ما هداني وأرشدني عالماً بأنّ الله لم يكن ليعطل أرضه، ولا يخليها من حجة واضحة وإمام قائم، وألقيت هذا الخبر المأثور والنسب

١. در مصدر: (فمكثت).

٢. در مصدر: (ما أودّي إليهم).

٣. در مصدر: (اعتزام نفسي).

٤. در مصدر: (أتقى وأتقى).

المشهور توخيًّا للزيادة في بصائر أهل اليقين، وتعريفاً لهم ما من الله - عزَّ وجلَّ - به من إنشاء الذرِّيَّة الطيِّبة والتربة الزكيَّة، وقصدت أداء الأمانة والتسليم لما استبان ليضاعف الله - عزَّ وجلَّ - الملة الهادية والطريقة [المستقيمة] المرضية قوَّة عزم وتأيد نيَّة وشدة أزرٍ واعتقاد عصمة، والله يهدي من يشاء إلى صراط مستقيم.^۱

لغات

بحث: به معنای فحص و کاوش کردن.

أبي محمد الحسن بن عليّ الأخير: مراد حضرت عسکری علیه السلام است.

مَلِيّ: مدّت و ساعت دراز.

وشیج: در هم پیوستگی.

و وشجت: از باب تفعیل از توشیج است - یعنی: به هم پیوستن و وسیله ارتباط

ایجاد شدن بین دو نفر و یا دو چیز.

طال ما جلت فیها: از جولان است. گرد بر آمدن و [به] دقت نظر کردن؛ یعنی: طال

ما كنت أجول في ما يصدر عنها من أجوبة مسائلي، كناية عن كثرتها.

وترأ: أي كنت متفرّداً بذلك؛ لاختصاصي به علیه السلام، فكنت أخزن منها فنون العلم ليوم

أحتاج إليه - كما قال المجلسي علیه السلام في البحار في المجلد الثالث عشر،^۲ و گفته است: در

بعضی از نسخه ها به جای «جلت» «أجبت» نوشته شده. پس لفظ «في» برای تعلیل است.

توخي: قصد داشتن.

أكمة: تلّ بلند.

ناضع: به معنای خالص.

البلجة: النقاوة بين الحاجبين، و ابلج کسی را گویند که گشاده ابرو باشد.

۱. کمال الدین و تمام النعمة، ص ۴۴۵-۴۵۳، ح ۱۹، و نیز ر.ک: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۰۹۹-۱۱۰۱.

ح ۲۲: مدینه المعاجز، ج ۸، ص ۱۹۲-۲۰۱، ح ۲۷۸۷: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲-۳۷، ح ۲۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸، ذیل حدیث ۲۸.

مسنون: کشیده صورت و کشیده بینی.

شمم: بلندی در قصبه بینی که به طرف بالای آن مساوی باشد.

وَفرة: کسی است که موهای او به بناگوش او رسیده باشد.

سحماء: به معنی سیاه مو.

«شعر سَبَطُ» - به کسر سین و فتح باء - یعنی: موی ریخته غیر مجعد.

سِمَت: هیئت اهل خیر.

وَشك - به فتح و ضم -: به معنای سرعت و شتاب.

معاتب: به معنای مُراضی. استعبتبه فأعتبني، أي: استرضيته فأرضاني.

تشاخط: به معنای تباعد.

قوله: «قیض» أي: یسر.

«تنازع» یعنی: تشاوق.

عالية الرمال: از بالای نجد است تا زمین مدینه و تا پشت مکه که حجاز باشد - کما

نقل العلامة عن الصحاح.^۱

«وجبت صرائم الأرض» أي: قطعتها ودورت فيها، والصریمة: ما انصرم من معظم

الرمل، و زمینی را گویند که زراعت آن چیده شده باشد و در بعضی از نسخه‌ها

«خبث» - به خاء نقطه دار - نوشته شده و آن زمین رمل زار است که مطمئن باشد.

هَلَع: به معنای جزع.

و «نبط الماء» أي: نَبَعه.

«نُزَع» - بر وزن زُكِع - یعنی: صاحبان اشتیاق.

«یظلعون بمخایل الذلّة» یعنی: رفت و آمد می‌کنند در میان مردم به حالتی که در

مظان^۲ ذلت واقع شوند.

۱. الصحاح، ۶، ص ۲۴۳۶: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۸-۳۹، ذیل حدیث ۲۸.

۲. مظان: جمع مظنه، جای گمان بردن، جایی که گمان وجود چیزی در آن برود.

ضيم: ظلم و ستم.

«بدرک الصنع» یعنی: به وصول و رسیدن به صنع خدا به سوی تو؛ یعنی: اصبر في ما یرد عليك من المکاره و البلیا حتی تفوز بالوصول إلى صنع الله إليك و معروفه لديك في إرجاعها و صرفها عنك.

قوله: «و استشعر العزَّ» یعنی: در خاطر بگیر در نفس خود که آنچه از بلاها که به تو می رسد سبب عزت توست.

قوله: «تخطَّ» از خطوه - به معنای قرب و منزلت - است و در بعضی از نسخه‌ها تحطَّ - به حاء حطی - است که از احاطه باشد.

قوله: «تیسر الفلج» یعنی: آسان شدن فیروزی و رستگاری و در بعضی از نسخ فلح نوشته شده و آن نیز به همان معنی است.

عُلُو الكعب: کنایه است از عزت و غلبه و در قاموس است که: الكعب: الشرف و المجد.^۱
قوله ﷺ: «على أثناء أعطافك» قال الفيروزآبادي: ثنى الشيء: ردَّ بعضه على بعض،
و أثناء الشيء: قواه و طاقاته، واحدها ثني - بالكسر.^۲

و العِطاف - بالكسر - : الرداء، والمراد بالأعطاف جوانبها.

قوله: «في مثاني العقود» أي: العقود المثنية المعقودة التي لا يتطرق إليها التبدد، أو في موضع ثنيها؛ فإنها في تلك المواضع أجمع وأكثف.

عرائك: جمع عريكة. در این جا به معنای نفس و طبیعت و خوی است.

ضرائب: جمع ضریبه - به معنای سرشت و خوی.

نضرة: تازه رویی.

قَدَّ: به معنای قطع و تفرق.

مکائفة: اجتماع.

۱. القاموس المحيط، ج ۱، ص ۱۲۴.

۲. القاموس المحيط، ج ۴، ص ۳۰۹.

«إذ تبعتك» یعنی: بایعک و تابعتک هؤلاء المؤمنون.
ذو حة: درخت بزرگ.

«بَسَقَ النخْل» یعنی: طال.

«أَسْقَامَ الْآفَاقُ» یعنی: يظهر بك أن أهل الآفاق كانوا ذوي أسقام روحانية.

و «سلام الرفاق» یعنی: أن رفقاءك كانوا سالمين منها، فلذا آمنوا بك.

قوله: «بواني العز» أي: أساسها مجازاً؛ فإن البواني قوائم الناقة والخصال التي تبني العز وتؤسسها.

شوارد: جمع شارد. يقال: شرد البعير، أي: نفر.

غامط: ناسپاس گو و کسی که حق و اهل حق را حقیر و کوچک شمارد.

شان: دشمنی کننده و اهل کینه.

کاشح: دشمنی پنهان کننده.

أروى: استخراج النار بالزند.

بنات الصدور: الأفكار والمسائل والمعارف التي تنشأ فيها.

القُفُول: الرجوع من السفر.

تجزع: اظهار جزع کردن، و اگر تجرع - به راء مهمله - باشد، یعنی: فرو خوردن خشم.

ظعن: سیر کردن.

اعتزام: عزم کردن یا قصد رفتن کردن، و ممکن است اغترام - به غین و راء - باشد

از غرامت که کاشف از غرامت او باشد مفارقت از ایشان.

شقة - به ضم شین - : سفر دور دست.

فلاة قَدَف: بیابان دور و دراز. به ضم و فتح، هر دو، ضبط شده.

إکناف: یا مصدر «أکنفه» است به معنای حفظ کردن و اعانت کردن و احاطه کردن،

یا جمع کنف است و آن به معنای حفظ و ستر و جانب و سایه و ناحیه است.

و وعث الطريق: به معنای «تَعَسَّرَ سلوکه» و وعثاء: به معنی مشقت و سختی است.

معنای حدیث :

ابراهیم بن مهزیار گفت: به مدینه رسول خدا ﷺ رفتم و تفحص و کاوش کردم از خبر دهنده‌ای برای خبر دادن از آل ابی محمد حسن بن علی عسکری - صلوات الله علیهما. پس برنخوردم به چیزی از اخبار ایشان. پس رفتم به مکه در حالتی که کاوش کننده از اخبار ایشان بودم. در حالی که مشغول طواف بودم، جوان گندم‌گون خوش منظر نیکورویی را که آثار خیر و خوبی در او دیده می‌شد دیدم. مدتی دراز به چشم نیکی به من نگاه می‌کرد. پس به طرف او رفتم به امید شناختن آنچه که قصد آن را داشتم - یعنی: آل ابی محمد حسن عسکری. چون نزدیک او رسیدم، سلام کردم. بنیکویی مرا جواب داد، پس گفت: از کدام شهرها هستی؟ گفتم: مردی هستم از اهل عراق. گفت: کدام عراق؟ گفتم: از اهل اهواز. گفت: خشنودم به دیدن تو. آیا در آن جا جعفر بن حمدان خصیبی - یا حصینی - را می‌شناسی؟ گفتم: دعوت حق را لبتیک گفت - یعنی: از دنیا رفت. گفت: رحمت خدا بر او باد! چقدر شب‌ها طول کشید شب زنده‌داری و بیداری او و چه بسیار از اهل عطا و جود و بخشش بود. پس آیا می‌شناسی ابراهیم بن مهزیار را؟ گفتم: من ابراهیم بن مهزیارم. پس مدتی دراز با من معانقه کرد و گفت: خوش آمدی تو، ای اباسحاق! آن نشانه‌ای که در میانه تو و میانه ابو محمد پیوسته بود چه کردی؟ گفتم: شاید انگشتی را اراده کرده‌ای که خدا آن را به من عطا کرده از ناحیه شخص پاکیزه ابی محمد حسن بن علی - صلوات الله علیهما -؟ گفت: غیر آن را اراده نکرده‌ام. پس بیرون آوردم آن را برای او. چون بر آن نظر کرد، گریه کرد و آن را بوسید و نوشته‌ای که بر روی آن نقش بود خواند و نقش آن «یا الله، یا محمد، یا علی» بود. پس گفت: پدرم به قربان آن سر انگشت - یا آن دست - که این نقش را نوشته، و طول کشید نگاه کردن او در آن نقش با دقت نظر من در آنچه که از او صادر می‌شد در جواب مسائلی که از او می‌پرسیدم از جهت زیادتی سؤال‌هایی که از او می‌کردم بنحوی که مرا متفرد می‌دید در اختصاص داشتن من به آن بر آن حضرت ﷺ.

پس من از او فنونی از علم را یاد گرفتم برای روزی که به آن محتاج شوم و یا آن که دوست می‌داشتم که از او بپرسم؛ به علت آنچه که از او صادر می‌شد از جواب گفتن از فنون احادیث، تا این که گفت برای من که: ای اباسحاق! به من خبر ده از مقصدی که بعد از حج گزاردن داری. گفتم: به حق پدرت قصدی ندارم بعد از آن مگر این که زود باشد که می‌خواهم امر پوشیده‌ای را که مرا دانا کنی به آن. گفت: بپرس از آنچه که می‌خواهی که من شرح دهنده‌ام برای تو آن را اگر خدا بخواهد. گفتم: آیا از آل ابی محمد حسن بن علی علیه السلام خبر داری چیزی را؟ گفت: چه خبری می‌خواهی؟ گفتم: آیا از نسل او کسی را می‌شناسی - یعنی: از فرزندان او اطلاع داری -؟ گفت: به خدا قسم است که می‌شناسم هر آینه دو پسر دور افتاده او را محمد و موسی که دو پسران حسن بن علی - صلوات الله علیهم - می‌باشند و من فرستاده شدم از طرف آنها به سوی تو که به امر ایشان اتیان کنی. پس اگر دوست داری ملاقات ایشان را و سرمه دیدار ایشان را به دیده کشی و به دیدن ایشان تبرک جویی، با من روانه شو تا به جانب طائف برویم و باید این مسافرت را از مردانی که با تو هستند پنهان بداری و از ایشان کتمان کنی.

ابراهیم گفت که: با او روانه شدم به طرف طائف و با او قطعات زمینی‌های رمل‌زار را هر کدام بعد از دیگری وارد می‌شدم تا این که به بعضی از مخارج بیابان که می‌رفتیم خیمه‌ای از مو برای ما ظاهر شد که بالای تلی از رمل نورانی و تابنده بود و از نور آن قطعات آن بیابان روشن بود. پس بر من سبقت گرفت و مبادرت کرد تا اذن دخول برای من بگیرد. داخل خیمه شد و سلام کرد بر ایشان و ایشان را به مکان من دانا کرد. پس یکی از ایشان که بزرگ‌تر از دیگری بود از حیث سن - یعنی: محمد بن الحسن - صلوات الله علیهما - از خیمه بیرون آمد و او پسری بود که هنوز در صورتش مو نرویده بود و روی صاف خالصی داشت و میان دو ابروی او گشاده و بی‌مو بود و دندان او ظاهر بود و صورت و بینی کشیده داشت و قصبه بینی او به طرف بالای آن مساوی بود. مانند شاخه شمشاد بود در طراوت و زیبایی. موهایش به بناگوشش رسیده و دراز و ریخته بود. مجعد و پیچیده نبود. صفحه پیشانی او مانند ستاره‌ای درخشنده می‌درخشید. برگونه راست او

خال مشکینی بود که گویا ریزه مشکى بود بالای صفحه نقره و سر او پر مو بود و موهای آن سیاه و ریخته بود بر بناگوش. بر هیئت اهل خیر بود. چشمی از چشم‌ها میانه بالاتر از او و خوش صورت تر و باوقار و حیاطر از او ندیده.

پس چون در مقابل من آمد، با شتاب تمام خود را به او رسانیدم و بر روی او انداختم و هر عضوی از اعضای او را بوسیدم. پس فرمود: مرحبا به تو، ای ابواسحاق! روزها به من وعده می داد نزدیک بودن ملاقات تو را و خشنودی بود در میان من و میان تو با این که خانه تو با من دور بود و زیارت به تأخیر افتاده بود. صورت تو در خاطر من بود که گویا بقدر یک چشم به هم زدن از یکدیگر دور نبودیم از پاکیزگی و خوبی حدیث کردن با یکدیگر و خیال دیدن همدیگر و من ستایش می‌کنم پروردگار خودم را که سزاوار ستایش کردن است بر فیض ملاقاتی که حاصل شد و شاد شدن از دیدار تو و نیکی و احسان او از جهت اشتیاقی که به دیدن تو داشتم و به شرف دیدار تو رسیدم. پس از آن از حالات گذشته و متأخر من پرسید. پس عرض کردم: پدر و مادرم فدای تو باد! همیشه در جستجوی امر تو بودم شهر به شهر. از زمانی که آقای من ابی محمد - صلوات الله علیه - از دنیا رحلت کرده در بر روی من بسته شده بود، تا این که خدا بر من منت گذارد به کسی که مرا راهنمایی کرد به سوی تو و دلالت کرد مرا بر رسیدن به خدمت تو و سپاس‌گزاری مختصّ خدایی است که الهام کرد مرا در ملاقات تو از کرم و احسان و عطای خود. پس آن حضرت نسب خود و برادرش موسی را بیان فرمود و به گوشه‌ای رفت.

پس فرمود که: پدرم - صلوات و رحمت خدا بر او باد - از من عهد گرفت که در روی زمین جایی را وطن نگیرم مگر در آن جایی که پنهان‌تر و دورتر و مستورتر باشد برای پوشیده و پنهان ماندن امر من و در حصار بودن محلّ من از کیده‌های اهل گمراهی و شیطان‌های متمرد و حادثه‌های امت‌هایی که راه حق را گم کرده‌اند. پس انداخت مرا در رمل‌زارهای بالای زمین نجد تا زمین مدینه تا پشت مکه - که زمین حجاز باشد - و قطع می‌کنم رملستان‌های بزرگ را و دور می‌زنم در آن زمین‌هایی که زراعت آن چیده شده باشد

و آن زمین‌هایی که محل اطمینان است و کسی در آنها راه ندارد، تا مدتی که باید انتظار آن را بکشم به سر رسد و زمان حلول امر برسد و جزع رو به انجلا^۱ نهد و آن حضرت -صلوات الله علیه- جاری کرد برای من از خزینه‌های حکمت‌ها و حقایق علوم چیزی را که اگر شعاع بیندازد به سوی تو جزئی از آن، بی‌نیاز کند تو را از هر جمله‌ای.

بدان -ای ابو اسحاق!- که آن حضرت صلوات الله علیه -یعنی: پدر بزرگوارش، حضرت عسکری- فرمود: ای پسرک من! بدرستی که خدایی که بزرگ است ثنای او چنین نبوده است که خالی گذارد طبقه‌های زمین خود و اهل کوشش در طاعت و عبادت خود را بدون حجّتی که بلندی جوید بسبب آن و بدون امامی که بپذیرد امامت او را و به او اقتدا کند و به راه‌های سنت او راه رود و روش اقتصاد او را پیش گیرد و امیدوارم -ای پسرک من!- که تو یکی از آنهایی باشی که خدا او را در شماره آورده است برای باز کردن راه حق و پیچیدن راه باطل و بلند کردن و فرونشاندن گمراهی. پس بر تو باد -ای پسرک من!- که در جاهای پنهان زمین ملازم باشی و در دوردست‌ترین جاهای زمین جای‌گیری؛ زیرا که از برای هر ولی‌ای از اولیای خدا دشمن سرکوب‌کننده‌ای و ضدّی نزاع‌کننده است و واجب است مخفی بودن تو برای درک ثواب مجاهده اهل نفاق با خدا و مخالفت صاحبان الحاد و عناد.

پس به وحشت نیندازد تو را آنها و بدان که دل‌های اهل طاعت و اخلاص مشتاق است به سوی تو مانند مشتاق بودن مرغ به آشیانه خود و ایشان گروهی هستند که رفت و آمد می‌کنند در میانه مردم به حالتی که در مظان ذلت و خواری واقع شوند و ایشان در نزد خدا نیکان‌اند و عزیزانی هستند که با نفس‌های مشتاق درویش و محتاج‌اند و ایشان اهل قناعت و عصمت‌اند. استنباط کرده‌اند دین را، پس پشتیبانی کنند آن را به مجاهده کردن با اضداد دین. مخصوص گردانیده است خدا ایشان را به تحمل ظلم و ستم کردن تا شامل شود ایشان را قبول گشایش در عزّت و غلبه در خانه

۱. انجلاء: روشن شدن، هویدا شدن، آشکار شدن.

آخرت که قرارگاه ایشان است و گردانید ایشان را بر قلّه‌های صبر و شکیبایی ثابت تا بوده باشد برای ایشان عاقبتی نیکو و کرامت حسن عاقبت.

پس اقتباس کن - ای پسرک من! - از نور صبر در موردهای کارهای خود تارستگار شوی به سبب صبر کردن در مکاره و بلاها به احسان و نیکی کردن خدا با تو از برگردانیدن و تغییر دادن آن مکاره و بلاها از تو از محل‌های صدور آن و در خاطر بگیر در پیش خود که آنچه از بلاها به تو می‌رسد و به آن صبر می‌کنی سبب عزت و غلبه توست و دارای قرب و منزلت می‌شوی و بهره‌مند خواهی شد به آنچه که بر آن ستوده خواهی شد، اگر بخواهد خدا. پس گویا می‌بینم تو را - ای پسرک من! - که به نیرو و قوت یاری کردن خدا وقت آن رسیده باشد و به آسان شدن فیروزی و رستگاری وقت عزت و بزرگی و بزرگواری تو برسد و گویا می‌بینم که برای تو پرچم‌ها و علم‌های زرد و سفید به جنبش درآید در اطراف و جوانب تو در میانه حطیم و زمزم و گویا می‌بینم پی در پی بیعت گرفتن تو را و صف بستن دوستداران تو را که با تو پیوسته می‌شوند مانند پیوسته شدن دُر در دو رشته‌های گردن بندها و کف بر کف رسانیدن آنها را در اطراف حجرالاسود که پناهنده می‌شوند در پیشگاه تو. ایشان بزرگانی هستند که آفریده است خدا ایشان را از پاک‌ی، دوستی و نیکویی. طینت دل‌های ایشان از چرک نفاق پاک و پاکیزه است و سویداهای ایشان از دشمنی کردن و ضرر رسانیدن و به مشقت انداختن و بر خلاف رفتن پاکیزه خوست. طبیعت و سرشت و خوی ایشان نرم است برای دین و در هنگام دشمنی کردن با دشمنان دین تندخویان‌اند. در وقت پذیرایی از اهل ایمان گشاده رویان‌اند. تر و تازه است به فضل و بخشش طعام‌های ایشان. متدین به دین حق و اهل حق‌اند.

چون رکن‌های ایشان محکم شد و شمشیرهای ایشان در غلاف رفت، به جمعیت خود متفرق می‌کنند طبقه‌هایی از امت‌ها را و این زمانی است که تابع و پیرو می‌شوند تو را در سایه‌های آن درخت بزرگی که دراز شود زیادتی‌های شاخه‌های آن در کناره‌های دریاچه طبریّه. در آن وقت صبح حق روشن و نورانی می‌شود و تاریکی‌های

باطل برطرف می شود و می شکنند خدا به تو ستمکاری و سرکشی و نادانی و از خدا دوری را و برمی گرداند معالم ایمان را و به تو آشکار می کند بیماری های کرانه های جهان را و سلامتی بندگان فرمانبردار را. در آن وقت طفلی که در گهواره است دوست می دارد که اگر بتواند از جای خود برخیزد و به سوی تو آید و وحشیان بیابان هم دوست می دارند که اگر راه یابند در نزد تو باشند. به سبب تو به جنبش آید بهجت و خوشی در اطراف دنیا و شاخه های عزت به وجود تو به تر و تازگی در حرکت آید و بناهای عزت به وجود تو برقرار گردد در محل خود و دور افتاده های دین به جاهای خود برگردد. باران های ریزان ظفر بر تو می بارد. پس گلوی هر دشمنی گرفته می شود و هر دوستی یاری کرده می شود. پس باقی نمی ماند بر روی زمین سرکش عدول کننده از حقی و نه انکار کننده ناسپاس گو و کسی که حق و اهل حق را حقیر و کوچک شمارد و نه دشمنی کننده در آشکارا و اهل کینه و نه اهل عناد و دشمنی کننده در پنهانی. ﴿و کسی که توکل بر خدا کند، پس او کفایت می کند آن کس را. بدرستی که خدا رساننده است امر خود را﴾.

پس از آن فرمود: ای ابواسحاق! هرآینه این مجلس من باید در نزد تو مکتوم [باشد] و برای کسی نگوئی مگر برای کسی که اهل راستی باشد و برای برادران راستگوی خودت در دین. وقتی که نشانه های ظهور برای تو ظاهر شد و آثار تمکین پدیدار گردید، کندی مکن و برادرهای دینی خودت از آمدن به سوی ما و به سوی کسانی که شتاب دارند که خود را به نور یقین و روشنی چراغ های دین برسانند، تا درک کنی هدایت را، اگر بخواهد خدا.

ابراهیم بن مهزیار گفت: پس زمانی را در نزد آن حضرت ماندم و از جرقه های چخماق نشانه های روشن و احکام نورانی و افکار و مسائل و معارف و زلال علوم آن حضرت سیراب می شدم و استضاءه و استفاده می کردم از تر و تازگی آنچه که ذخیره کرده بود خدا در طبع های او از لطایف حکمت و چیزهای تازه و شگفت آور و قسمت هایی از نعمت های بزرگ، تا این که ماندن من در خدمت آن حضرت این قدر طول کشید که

ترسیدم باز ماندگان من در اهواز ضایع شوند و از پا در آیند به علت دوری من و عقب افتادن ملاقات کردن من ایشان را. پس، از آن حضرت اذن خواستم برای برگشتن به اهواز و بزرگی و حشت خود را از مفارقت از حضور آن حضرت به او اعلام کردم و جزع خود را از الم جدایی اظهار داشتم برای سیر کردن و دور شدن از محل های او. پس مرا اذن داد و ردیف من قرار داد از دعا های شایسته خود آنچه را که ذخیره باشد نزد خدا برای من و برای اولاد و خویشان من، اگر بخواهد خدا.

پس چون حرکت و کوچ کردن من نزدیک شد و مهیا شد عزم من، صبح کردم در حالی که بر او وارد شدم برای وداع کردن و تجدید عهد و عرضه داشتم بر او مالی را که با من بود و آن زیاده از پنجاه هزار درهم بود و خواهش کردم که آن حضرت تفضل کند بر من و امر دهد به پذیرفتن آن از من. پس تبسم فرمود و فرمود: ای ابواسحاق! یاری جوی به آن برای برگشتن خود؛ زیرا که سفر تو دور است و بیابان دور و دراز در پیش داری و اندوهگین مباش از روگردان شدن ما از آن - یعنی: از قبول نکردن ما؛ زیرا که ما سپاس گذاری خود را برای تو تازه کردیم از جهت این مالی که می خواهی به ما بدهی و نشر دادن آن و خبردار شدن ما از آن به یادآوری کردن و قبول منت نمودن. پس برکت دهد خدا برای تو آنچه را که تو را مالک آن گردانید و ادامه دهد برای تو آنچه را که به تو عطا کرده و بنویسد برای تو نیکوترین ثواب نیکی کنندگان را و گرامی ترین آثار فرمان برندگان را؛ زیرا زیادتی برای اوست و از اوست و می خواهم از خدا که تو را برگرداند به سوی یارانت به تمام ترین بهره دادن از سلامت برگشتن به حفظ کردن و اعانت کردن و یا نگاه داشتن و زیر سایه خود جا دادن و به نرمی و خوشی و آرامش رسیدن به محل خود و مشکل نگرداند بر تو راه و سرگردان نکند برای تو راهنما را و خودت را به او بسپار سپردنی که ضایع نشوی و همیشه باقی باشی به سبب احسان و لطف او، اگر بخواهد خدا.

ای ابواسحاق! خدا قانع گردانیده است ما را به نیکی ها و عطاها و بخشش ها

و نیکی کردن‌ها و فایده‌های منت گذاردن خود و نگاهداری کرده است نفس‌های ما را از معاونت دوستان، مگر آن دوستانی که در نیت خود اخلاص دارند و مگر آنهایی که یاری کردنشان محض نصیحت کردن و محافظت کردن باشد بر آنچه که پرهیزکاری آن زیادتر و پایدارتر و بلند مرتبه‌تر باشد از حیث یاد کردن.

گفت: پس مسافرت کردم از آن جا و از نزد آن حضرت در حالتی که ستایش‌کننده بودم خدایی را که غالب و بزرگ است بر آنچه که هدایت و راهنمایی کرد مرا در حالی که عالم شد به این که خدا زمین خود را معطل و بدون حجّت روشنی و امام قائمی نمی‌گذارد و القا کردم این خبر مأثور و نسب مشهور را به قصد زیاد شدن بینایی در چشم‌های دل‌های اهل یقین و برای شناساندن به ایشان آنچه را که خدای - عزّوجل - منت بر آن گذارده از ایجاد ذریّه طیبه و تربت زکیّه و قصد کردم ادا کردن امانت را و سپردن آن به کسی که طلب ظهور و وضوح آن را می‌کند تا زیاده گرداند خدای - عزّوجل - ملت راه یابنده و راه خشنود شده را به قوت عزم و نیرویی که از اوست و به پشتیبانی خدا و معتقد بودن به حفظ و نگاهداری او و خدا راهنمایی می‌کند هر که را می‌خواهد به سوی راه راست.

مؤلف حقیر گوید: علامه مجلسی - اعلی الله مقامه - در سیزدهم بحار الانوار فرموده که: خبر ابراهیم بن مهزیار با خبر علی بن مهزیار احتمال دارد که یکی باشد و احتمال دارد که دو خبر باشد و اظهر یکی بودن است و اختلاف اسم محمول بر اشتباه از نسّاخ و راوی‌هاست و عجب این است که محمد بن ابی عبدالله از کسانی که مشرف به حضور مبارک حضرت بقیّه الله - ارواحنا فداء - شده‌اند محمد بن ابراهیم بن مهزیار را شمرده و هیچ یک از این دو نفر را - که علی بن مهزیار و ابراهیم بن مهزیار باشد - در شماره نیاورده و پس از آن فرموده است که: اشتمال این اخبار بر این که از برای آن حضرت برادری است که موسی نامیده شده غرابت دارد.^۱

۱. بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۴۷، ذیل حدیث ۳۲.

۴۹۵ / حدیث چهارم

احتجاج طبرسی، طبع مطبوعه مرتضویه در نجف اشرف، صفحه ۲۷۸، قسمتی از توفیق صادره از ناحیه مقدسه برای شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان - رضوان الله علیه - راجعه به بعضی از علامات ظهور آن حضرت:

(من توفیعه علیه السلام): ستظهر لكم من السماء آية جلیة، ومن الأرض مثلها بالسویة، ويحدث في أرض المشرق ما يحزن ويقلق، ويغلب من بعد على العراق طوائف من الإسلام مراءق. تضيق بسوء فعالهم على أهله الأرزاق، ثم تنفرج الغمة من بعد ببوار طاغوت من الأشرار، ثم يسير^۱ بهلاكه المتقون الأخيار، ويتفق لمريدي الحجج من الآفاق ما يؤملونه منه على توفير غلبة منهم^۲ واتفاق، ولنا في تيسير حجهم على الاختبار^۳ منهم والوفاق شأن يظهر على نظام واتساق.

فليعمل كل امرئ منكم بما يقرب به من محبينا، ويتجنب ما يدينه من كراحتنا وسخطنا؛ فإن أمرنا بغتة، فجاءه حين لا تنفعه توبة، ولا ينجيه من عقابنا ندم على حوبة، والله يلهمكم الرشد، ويلطف لكم في التوفيق برحمته^۴؛

یعنی: زود باشد که ظاهر شود برای شما آیت و نشانه‌ای از آسمان روشن و پیدا و از زمین هم آیتی ظاهر شود مانند آن و برابر با آن و حادث شود در زمین مشرق چیزی که به حزن و اندوه و قلق و اضطراب بیندازد و غالب می‌شود بعد از آن بر عراق طایفه‌هایی از اسلام که از دین خارج شده باشند که به سبب بدی کارهایشان روزی‌ها بر اهل آن تنگ شود. پس دور می‌شود آنچه که موجب اندوه است بعد از هلاکت سرکشی. پس سیر داده شوند پس از هلاکت او پرهیزکاران از نیکان و کسانی که اراده مرا دارند.

۱. در مصدر: (ثم یستر).

۲. در مصدر: (علیه منهم).

۳. در مصدر: (على الاختيار).

۴. احتجاج، ج ۲، ص ۳۲۳-۳۲۴، و نیز ر.ک: مزار شیخ مفید، ص ۸-۹؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۱۷۵-۱۷۶، ذیل شماره ۶؛ إلزام الناصب، ج ۱، ص ۴۰۷-۴۰۸.

اتفاق می افتد برای ایشان حج گزاردن از آفاق برای رسیدن به آرزوی خود جهت تمام کردن غلبه از ایشان به تجمع و اتفاقی که می کنند و برای ما است در آسان کردن قصد ایشان امتحان و آزمایش و موافق شدن که کاری است ظاهر شدنی بر روی نظام و ترتیب دادن و راست و تمام شدن و فراهم آمدن کار. پس باید عمل کند هر مردی از سما که از دوستان ما می باشد به چیزی که به آن به ما نزدیک می شود و دوری کند از چیزی که نزدیک می کند او را به کراهت داشتن ما و خشم ما؛ زیرا که امر ما بی خبر و بناگاه رخ می دهد، زمانی که توبه کردن هیچ نفعی ندهد او را و نجات ندهد او را از شکنجه دادن و عذاب کردن ما به توبه کردن از گناهان و عُقوبی^۱ که از او سر زده و خدا الهام کند شما را به هدایت شدن و لطف کند برای شما به توفیق یافتن به رحمت خودش.

۴۹۶ / حدیث پنجم

احتجاج شیخ طبرسی رحمته الله، صفحه ۲۷۸، در توقیعی که از ناحیه مقدسه به او نوشته شده از آن حضرت رحمته الله از جمله آن است که:

آیه حرکتنا من هذه اللوثة حادثة بالحرم^۲ المعظم، من رجس منافق مذموم، مستحلّ للدم المحرم. يعمل بكيدة أهل الإيمان، ولا يبلغ بذلك غرضه من الظلم لهم والعدوان؛ لأننا من وراء حفظهم بالدعاء الذي لا يحجب عن ملك الأرض والسماء. فليطمئن بذلك من أولياتنا القلوب، وليتقوا بالكفاية منه، وإن راعتهم به الخطوب، والعاقبة بجميل صنع الله - سبحانه - تكون حميدة لهم ما اجتنبوا المنهي عنه من الذنوب.

و نحن نعهده إليك، أيها الولي المخلص المجاهد فينا الظالمين. أيّدك الله بنصره الذي أيّده به السلف من أولياتنا الصالحين. إنه من اتقى ربّه من إخوانك في الدين، وأخرج ممّا عليه إلى مستحقّيه، كان آمناً من الفتنة المبطلّة ومحنها المظلمة المضلّة، ومن بخل منهم بما أعاده الله من نعمته على من أمره بصلته، فإنّه يكون خاسراً بذلك لأولاه وآخرته.

۱. عُقوب: نافرمانی کردن.

۲. در مصدر: (بالجرم).

ولو أن أشياعنا - وفتحهم الله لطاعته - على اجتماع من القلوب في الوفاء بالعهد [عليهم]، لما تأخر عنهم العمى^۱ بلقائنا، ولتعبجت لهم السعادة بمشاهدتنا على حق المعرفة وصدقها منهم بنا. فما يحبسنا عنهم إلا ما يتصل بنا ممّا نكره، ولا نؤثره منهم، والله المستعان، وهو حسبنا ونعم الوكيل؛^۲

یعنی: نشانه حرکت ما از این سستی و درنگ کردن حادثه‌ای است که در حرم معظم رو می‌دهد از مرد نجس منافق مذمت کرده شده‌ای که حلال داننده است ریختن خون حرام را که عمل می‌کند به مکر و فریب و حيله‌وری خود با اهل ایمان، و به ستمکاری و دشمنی‌ای که با ایشان می‌کند به هدف خود نخواهد رسید؛ زیرا که مادر عقب ایشان حفظ می‌کنیم ایشان را به دعا کردن در حق ایشان به دعایی که پوشیده نشود از پادشاه زمین و آسمان. پس باید دل‌های دوستان ما به سبب دعا کردن ما مطمئن باشد و باید که پرهیزند به باز داشتن خود را از او و اگر در نظر بگیرد ایشان را کارهای بزرگ، عاقبت ایشان به پاکیزگی صنع خدا ستوده خواهد شد، اگر اجتناب کنند از بجا آوردن آنچه که نهی کرده شدند از آن گناهان و ما عهد می‌کنیم با تو - ای دوست با اخلاص کوشش کننده در ولایت و اطاعت ما با ستمکاران! - نیرو و قوت دهد تو را خدا به نیروی یاری کردن خود آنچنان یاری کردنی که نیرو داد به آن پیشینیان از دوستان شایستگان ما را، که هر که پرهیزد از پروردگار خود از برادران دینی تو و بیرون کند آنچه را که بر اوست از مال او به مستحقین آن، ایمن می‌شود از فتنه‌های ناچیز و نابود کننده و محنت‌های تاریک کننده و گمراه کننده و هر که از نعمتی که خدا به او عطا فرموده و به او امر نموده که صله کند و بدهد به کسی که خدا امر به صله و احسان نموده، دست بردارد و ندهد، آن کس به این جهت - یعنی: به جهت احسان و صله نکردن در دنیا و آخرت خود - زیانکار خواهد بود.

۱. در مصدر: (عنهم الیمن).

۲. احتجاج، ج ۲، ص ۳۲۴-۳۲۵، و نیز ر.ک: مزار شیخ مفید، ص ۱۰-۱۱: بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۷۷.

ذیل شماره ۸: إلزام الناصب، ج ۱، ص ۴۰۸-۴۰۹.

و اگر شیعیان ما - خدا توفیق بدهد ایشان را برای فرمانبرداری او با یکدیگر! - دل‌های ایشان با هم جمع و یکی بود در وفا کردن به عهد، عقب نمی‌افتاد ایشان را دیدن ما و کور نمی‌ماندند از ملاقات ما و خوشبختی بر ایشان می‌شتابید به سبب دیدن ایشان ما را و شناختن ایشان ما را حق شناختن و به راستی شناختن بعضی از ایشان ما را. پس حبس و مخفی نکرده است ما را از ایشان مگر آن کارهایی که می‌کنند و به ما می‌رسد و ما از آن کراهت داریم و میل به بجا آوردن آن نداریم و خداست که طلب یاری از او خواسته شده و او کفایت می‌کند ما را و نیکو و کیلی است.

پایان بخش نهم

از دوازده بخش کتاب نواب الدهور

که مشتمل است بر اخبار و احادیث وارده از حضرت خاتم الانبیاء ﷺ و ائمه اثنا عشر - صلوات الله علیهم اجمعین.

پس از بیان اجمالی علامات ظهور و بعضی از آیات قرآنیّه مؤوله راجع به آن علامات و از آن جایی که انسان محلّ سهو و نسیان و ملازم با غفلت است، از درج بعضی از احادیثی که بر آن ظفر یافته بودم از درج در محلّ مناسب خود غفلت شده. لذا رجحان در آن دیدم که هر چند غیر مرتّب هم باشد، از درج آن خودداری نکنم؛ زیرا که درج در غیر محلّ خود سزاوارتر است از ترک کردن آن، خصوصاً در صورتی که تذکر دادن به آن دارای فایده یا فواید مهمه‌ای باشد و رجای واثق از خداوند متعال - جلّت عظمته - چنان است که پس از فراغت از همه اجزای این کتاب موفق شوم به جمع و تألیف مستدرکی^۱ برای این کتاب تا فایده آن عام و عایده آن تام باشد، والله ولیّ التوفیق. إنه خیر موفق و ناصر و معین.

۱. مستدرک: کتابی است برای جمع کردن آنچه از یک کتاب جا مانده و از نویسنده آن فوت شده است تألیف می‌گردد.

بخش دهم

در اخبار صحابیّه و تابعیه

۴۹۷ / خبر اول

ملاحم و فتن سید ابن طاوس رضی اللہ عنہ، صفحه ۲۵، به سند خود از زهری روایت کرده که گفت:

بلغني أنّ الرايات السود تخرج من خراسان. فإذا هبطت من عقبه خراسان، هبطت بنعي الإسلام. فلا تردّها إلاّ رايات الأعاجم من أهل المغرب؛^۱
یعنی: به من رسیده است که پرچم‌های سیاه از خراسان بیرون می‌آید. پس چون از گردنه خراسان فرود آید، فرود می‌آید به خبر دادن از مرگ اسلام. پس رد نمی‌کند آن را مگر پرچم‌های عجم‌های اهل مغرب.

۴۹۸ / خبر دوم

ملاحم و فتن، صفحه ۲۸، مسنداً از جذیفة [بن] الیمان روایت کرده که گفت:
يخرج رجل من قِبَل المشرق يدعو إلى آل محمد صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم، و هو أبعد الناس منهم. ينصب علامة سوداء^۲ أولها نصر و آخرها كفر. يتبعه خشالة^۳ العرب، و سفلة الموالي و العبيد الإباق. رقوا من الآفاق^۴. سيماهم السود، و دينهم الشرك، و أكثرهم الخدع^۵. قلت: وما الخدع؟ قال: القلف.^۶

۱. ملاحم و فتن، ص ۸۴، ش ۳۳، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۱۱۵؛ کتر العمال، ج ۱۱، ص ۲۶۱، ش ۳۱۴۶۱.

۲. در مصادر: (علامات سوداء).

۳. در مصدر: (خشارة).

۴. در مصدر: (ومراق الآفاق).

۵. در مصادر: (الجدع).

۶. همان.

ثم قال حذيفة لابن عمر: لست تدركه، يا أبا عبد الرحمن. فقال عبد الله: ولكن أحدث به من بعدي. [قال:] فتنة تدعى الحالقة. تحلق الدين. يهلك فيها صريح العرب وصالح الموالى وأصحاب الكفر^۱ والفقهاء، وتنجلي عن أقل من القليل؛^۲

یعنی: بیرون می آید مردی از طرف مشرق که به آل محمد ﷺ دعوت کند و او دورترین مردم است از آل محمد. نصب می کند پرچم سیاهی را که اول آن پرچم یاری کردن دین است و آخر آن پرچم کفر است - یعنی: اول دعوت به دین می کند و در آخر دعوت به کفر می کند. تابع او می شود مردمان فرومایه ای از عرب و مردمان پستی از دوستان و غلامان گریزپا از کرانه های جهان. سیمای ایشان سیاه است و دین آنها شرک است و اکثر از ایشان خدع اند. گفتم: خدع یعنی چه؟ گفت: یعنی: ختنه نکرده.

پس حذیفه به عبدالله بن عمر گفت: ای ابا عبد الرحمن! تو درک نمی کنی او را. پس عبدالله گفت: ولیکن حدیث می کنم آن را که پس از من فتنه ای است که آن را حالقه گویند - یعنی: تراشنده و ریشه کن کننده دین که هلاک می شود در آن عرب خالص و شایستگان از موالی و اصحاب کفر و فقها. بعد از آن به مدت خیلی کمی غبار ظلم و کفر مرتفع می شود - یعنی: فرج شود.

۴۹۹ / خبر سوم

ملاحم و فتن مسنداً از کعب روایت کرده که گفت:

الغريبة^۳ هي العمياء، وإن أهلها الحفاة العراة. لا يدنون الله ديناً. يدسون الأرض كما تدوس البقرة البيدر. فتعوذوا بالله، إن تدركوها؛^۴

۱. در مصادر: (وأصحاب الكنوز).

۲. ملاحم و فتن، ص ۹۱، ش ۵۰، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۲؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۱۱۹ - ۲۲۰، ش ۳۱۲۹۹.

۳. در مصدر: (الغريبة).

۴. ملاحم و فتن، ص ۹۳، ش ۵۴، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۵۶.

یعنی: غُریبه عمیاء را گویند و آن نام محلی است که اهل آن پابرهنگان و برهنگان‌اند. از برای خدا دینی را قبول نکرده‌اند. نرم می‌کنند زمین را همچنان که گاو ماده نرم می‌کند خرمن را. پس پناه ببرید به خدا، اگر آنها را بیابید.

۵۰۰ / خبر چهارم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۰، مسنداً از حَسَاف یا غیر او روایت کرده که گفت:
 يقال: إذا بلغت الرايات الصفر مصر فاهرب في الأرض جهداً هرباً، وإذا بلغك أنهم نزلوا الشام - وهي السرة - فإن استطعت أن تلمس سُلماً في السماء أو تفقاً^۱ في الأرض، فافعل؛^۲
 یعنی: گفته می‌شود که: وقتی که پرچم‌های زرد - یا زردپوست‌ها - به مصر رسید، پس فرار کن در زمین به کوشش خودت فرار کردنی و چون به تو خبر رسید که آنها در شام فرود آمدند - که آن محلی است که سرّه نام دارد -، پس اگر می‌توانی دست خود را به نردبانی برسانی و به آسمان بالا روی یا زمین را گود کنی و پنهان شوی، بکن این کار را. این کنایه از شدت بلا و فتنه است که در آن زمان رو می‌دهد.

۵۰۱ / خبر پنجم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۰، از عمر روایت کرده که وقتی به در کعبه رسید گفت:
 إذا أقبلت الرايات السود من المشرق والرايات الصفر من المغرب حتى يلتقوا في سرة الشام - یعنی: دمشق -، فهناك البلاء؛^۳
 یعنی: وقتی که رو آورد پرچم‌های سیاه از مشرق و پرچم‌های زرد از مغرب و با هم - یگر تلاقی کردند در سرّه شام - یعنی: دمشق -، در آن وقت بلا شدت می‌کند.

۱. در مصدر: (أو تفقاً).

۲. ملاحم و فتن، ص ۹۴، ش ۵۷، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۶۰.

۳. در مصدر عنوانی شبیه به این در باب ۴۸ آمده، اما خبری در این باب به چشم نمی‌خورد. ر.ک: ملاحم و فتن، ص ۹۵؛ کتاب الفتن، ص ۱۶۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۵۲، ش ۳۱۴۲۲.

۵۰۲ / خبر ششم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۲، مسنداً از کعب روایت کرده که گفت:
 ينزلون أمد، ويشربون من الدجلة والفرات. يسعون في الجزيرة وأهل الإسلام في تلك
 الجزيرة، لا يستطيعون لهم شيئاً. فبيعت الله عليهم ثلجاً فيه صرّ وريح وجليد، فإذا هم
 خامدون. فيرجع المسلمون إلى أصحابهم، فيقولون: إن الله قد أهلكهم وكفاهم العدو،
 ولم يبق منهم أحد. قد أهلكوا عن آخرهم؛^۱

یعنی: فرود می آیند - یعنی: ترک - در آمد و می آشامند از دجله و فرات. پس
 می روند در جزیره و مسلمانان در آن جزیره اند و نمی توانند که از آنها دفاع کنند. پس
 برمی انگیزاند بر ضرر ایشان برفی را که در آن است سرمای سخت و باد و تگرگ - یا
 یخ. در آن وقت هلاک می شوند. پس مسلمانان برمی گردند به سوی یاران خود و
 می گویند که: خدا هلاک کرد ایشان را و کفایت کرد آنها را از دشمن و احدی از ایشان
 باقی نماند. همه هلاک شدند.

۵۰۳ / خبر هفتم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۲، مسنداً از کعب روایت کرده که گفت:
 ترد الترك الجزيرة حتى يسقوا خيلهم من الفرات. فبيعت الله عليهم الطاعون، فيقتلهم،
 فلا يفلت منهم إلا رجل واحد؛^۲

یعنی: ترک وارد جزیره می شود تا این که اسب های ایشان از فرات آب می آشامند.
 پس برمی انگیزاند خدا بر ایشان مرض طاعون را و می کشد ایشان را که باقی نماند از
 ایشان مگر یک مرد.

۱. در مصدر: (وکفاهم).

۲. ملاحم و فتن، ص ۹۸، ش ۶۷، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۸.

۳. ملاحم و فتن، ص ۹۸، ش ۶۶ و ص ۱۹۰، ش ۲۶۲، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۸ و ۴۱۲.

۵۰۴ / خبر هشتم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۳، مسنداً از ارطاة روایت کرده که گفت:
 یقاتل السفیانی التُّرك، ثمَّ یكون استیصالهم علی ید المهدي^۱؛
 یعنی: سفیانی با ترک مقاتله می‌کند، پس ریشه کن شدن ایشان به دست مهدی
 خواهد بود.

۵۰۵ / خبر نهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۳، مسنداً از حذیفة بن الیمان روایت کرده که گفت:
 إذا رأیتم أوّل التُّرك بالجزیره، فقاتلوهم حتّی تهزموهم، أو یکفیکم الله مؤونتهم؛
 فإنّهم یفضحون الحُرْم، وهو علامة خروج أهل المغرب وانتفاض مُلکهم [یومئذٍ]^۲؛
 یعنی: وقتی که دیدید اوّل ترک را که در جزیره وارد شد، با آنها جنگ کنید تا فرار
 دهید ایشان را، یا خدا کفایت شرّ ایشان را از شما بکند؛ زیرا که ایشان رسوا می‌کنند
 زن‌ها را و آن علامت بیرون آمدن اهل مغرب و رخنه پیدا شدن در ملک ایشان است
 -یعنی: قدرت آنها از آنها گرفته می‌شود.

۵۰۶ / خبر دهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۴، مسنداً از کعب روایت کرده که گفت:
 علامة انقطاع مُلک وُلد العباس حمرة تظهر فی جوّ السماء^۳، ونجم یطلع من المشرق
 یضیء کالقمر^۴ لیلۃ البدر، ثمَّ ینعقد^۵.

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۰۰، ش ۷۰، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۸.

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۰۰، ش ۷۱، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۹؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۲۰، ش ۳۱۲۹۸.

۳. در مصدر: (فی جوف السماء).

۴. در مصدر: (کما یضیء القمر).

۵. در مصدر: (ثمَّ ینعقد).

قال الوليد: بلغني عن كعب أنه قال: قحط في المشرق، وداهية في المغرب، وحمرة في الجوّ، وموت فاشٍ في جهة القبلة؛^۱

يعنى: علامت منقطع شدن دولت بنی عباس سرخی ای است که در جوّ آسمان ظاهر می شود و ستاره ای است که در آید از مشرق که نور دهد مانند ماه شب چهارده، پس بسته شود. ولید گفت: از کعب به من رسیده است که گفته: قحطی ای در مشرق واقع شود و بلای سختی در مغرب و سرخی ای در جوّ و مرگ آشکار در سمت قبله.

۵۰۷ / خبر یازدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۶، مسنداً از خالد بن معدان روایت کرده که گفت: ستبدو آية عمود من نار تطلع من قِبَل المشرق، يراها أهل الأرض [كلهم]. فمن أدرك ذلك، فليعدّ لأهله طعام سنة؛^۲

يعنى: زود باشد که ظاهر شود نشانه ای که عمودی باشد از آتش که همه اهل زمین آن را ببینند و آن از جانب مشرق خواهد بود. پس کسی که بباید آن را، باید برای اهل خود طعام و خوردنی تا یک سال را تهیه کند (کنایه از سختی و شدت فتنه آن سال خواهد بود).

۵۰۸ / خبر دوازدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۶، مسنداً از کثیر بن مرّه حضرمی روایت کرده که گفت: نشانه ای در ماه رمضان حادث می شود و آن علامتی است آسمانی که بعد از آن اختلاف در میان مردم واقع می شود. پس هرگاه درک کنی آن علامت را، هر چند می توانی تهیه طعام کن. آية الحدثان في رمضان علامة في السماء، يكون بعدها اختلاف الناس. فإن أدركتها، فأكثر من الطعام ما استطعت.^۳

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۰۲-۱۰۳، ش ۷۴، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۳۰.

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۰۶، ش ۸۱، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۳۲.

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۰۶-۱۰۷، ش ۸۲، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۳۲.

۵۰۹ / خبر سیزدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۶، از ولید روایت کرده که گفت:
بلغني أنه قال: يطلع نجم من المشرق قبل خروج المهدي، له ذنب^۱، يضيء لأهل
الأرض كإضاءة القمر ليلة البدر.

قال الوليد: والحمرة والنجوم التي رأيناها ليست بالآيات. إنما نجم الآيات نجم يتقلب
في الآفاق في صفر أو في ربيعين، أو في رجب، وعند ذلك يسير خاقان بالأترک. يتبعه روم
الظواهر بالرايات والصليب^۲؛

یعنی: به من رسیده است که او گفت: بیرون می آید ستاره‌ای از طرف مشرق پیش
از خروج مهدی که برای آن دنباله‌ای است که نور می دهد برای اهل زمین مانند نور
دادن ماه شب چهارده.

ولید گفت که: سرخی و ستاره‌هایی که دیده‌ایم آن آیات نیست. جز این نیست که
آیات خروج ستاره‌ای است که می‌گردد در آفاق در ماه صفر، یا در دو ماه ربیع، یا در
ماه رجب. در آن وقت سیر می‌کند پادشاه چین - یا ترک - یا ترک‌ها و تابع آنها می‌شوند
رومی‌ها در ظاهر با پرچم‌ها و صلیب.

۵۱۰ / خبر چهاردهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۷، از شریک روایت کرده که گفت:
بلغني أنه تنكسف الشمس قبل خروج المهدي في شهر رمضان مرتين^۳؛
یعنی: به من رسیده که آفتاب پیش از خروج مهدی در ماه رمضان دو مرتبه
گرفته می‌شود.

۱. در هر دو مصدر: (له ذناب).

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۰۷، ش ۸۵، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۳.

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۰۸، ش ۸۶، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۳.

۵۱۱ / خبر پانزدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۷، مسنداً از کعب روایت کرده که گفت:
 هلاك بني العباس عندكم^۱ يظهر في الخوف والداهية^۲ ما بين العشرين إلى أربع وعشرين.
 نجم يُرمى به شهاب ينقض من السماء، معه صوت شديد حتى يقع في المشرق، ثم يلتوي
 كما تلتوي الحية، حتى يكاد رأسها يلتقيان، والرجفتان في ليلة النحسين^۳، والنجم الذي
 يرمى به شهاب ينقض من السماء، معه صوت شديد حتى يقع في المشرق، ثم يصيب الناس
 معه بلاء شديد^۴؛

یعنی: هلاکت بنی عباس نزد شما ظاهر می شود در حالت ترس و بلائی سخت در
 میانه بیستم تا بیست و چهارم. ستاره‌ای که به سبب آن شهاب و نیازک انداخته شود و
 شکسته و برگردانیده شود از آسمان که با آن صدای سختی باشد تا این که بیفتد در
 سمت مشرق، پس پیچیده شود همچنان که مار پیچیده می شود تا این که نزدیک شود
 که دو طرف آن به هم برسد و دو زمین لرزه‌ای در دو شب نحس واقع شود و آن
 ستاره‌ای که به سبب آن شهاب و نیازک انداخته می شود و شکسته و برگردانیده
 می شود از آسمان که با او صدای سختی است تا این که می افتد در سمت مشرق. پس از
 آن مردم را بلائی سخت اصابت می کند.

۵۱۲ / خبر شانزدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۸، از سعید بن مسیب روایت کرده که گفت:
 تكون بالشام فتنة، كلما سكنت من جانب ضجّت^۵ من جانب. فلا تتناهي، حتى ينادي

۱. در مصدر: (عند نجم).

۲. در مصدر: (في الجوف وهذه وواهية يكون ذلك أجمع في شهر رمضان).

۳. در مصدر: (ليلة الفسحين).

۴. ملاحم و فتن، ص ۱۰۸، ش ۸۷ با اختلاف، و نیز ر. ک: کتاب الفتن، ص ۱۲۳.

۵. در مصدر: (طمت).

[مناد] من السماء : إن أميركم فلان ؛^۱

یعنی : فتنه‌ای در شام واقع می‌شود که هرچه آرام شود از طرفی از طرف دیگری صدا بلند می‌شود، تا این که از آسمان ندا کرده شود که : امیر شما فلان - یعنی : مهدی آل محمد علیه السلام - است .

۵۱۳ / خبر هفدهم

ملاحم و فتن، از مهاجر و صالحی در صفحه ۳۸ روایت کرده که گفت :
إذا كانت فتنة المغرب، فشدوا قبل نعالكم إلى اليمن؛ فإنه لا تنجيكم أرض غيرها؛^۲
یعنی : وقتی فتنه مغرب رو داد، بندهای کفش خود را ببندید محکم به طرف یمن؛
زیرا که نجات نمی‌دهد شما را از آن فتنه زمینی غیر از آن جا - یعنی : در آن زمان یمن محل امن و ایمن بودن است. به آن جا بروید .

۵۱۴ / خبر هجدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۳۹، مسنداً از محمد حنفیه روایت کرده که گفت :
بين خروج الراية السوداء من خراسان وسعيد بن صالح وخروج المهدي وبين أن يسلم
الأمر إلى المهدي اثنان وسبعون يوماً؛^۳
یعنی : فاصله میان بیرون آمدن پرچم سیاه از خراسان و سعید بن صالح و خروج
مهدی و میان آن که امر به مهدی تسلیم شود هفتاد و دو روز خواهد بود .
مؤلف گوید که : مراد از سعید بن صالح ممکن است که سعید سوسی باشد که از

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۱۰، ش ۹۰، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۳۸؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۲۵۸، ش ۳۱۴۴۴.

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۱۰، ش ۹۱، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۴۴.

۳. در مصادر: (اثنان وسبعون شهراً).

۴. ملاحم و فتن، ص ۱۱۳، ش ۹۸، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۶۵.

اهل شوش یا شوشتر است - چنان که از بعض از اخبار مستفاد می شود - و ممکن است مراد شعیب بن صالح باشد و تصحیف از ناسخ و یا حروف چین باشد و احتمال دوم اقوا به نظر می آید.

۵۱۵ / خبر نوزدهم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۰، مسنداً از حذیفه روایت کرده که گفت:
 إذا دخل السفیانی أرض مصر، أقام فیها أربعة أشهر، یقتل ویسبی أهلها. فیومئذ تقوم النائحات: بأكية تبكي علی استحلال فروجها، و بأكية تبكي علی قتل أولادها، و بأكية تبكي علی ذلها بعد عزها، و بأكية تبكي شوقاً إلی قبورها؛^۱
 یعنی: وقتی که سفیانی داخل زمین مصر شد، چهار ماه در آن جا اقامت می کند. می کشد و اسیر می کند اهل آن را. پس در آن روز زنهای نوحه کننده قیام می کنند. یک دسته برای حلال شدن فرج هاشان گریه می کنند و یک دسته برای کشته شدن فرزند هاشان گریه می کنند و یک دسته برای ذلیل شدن ایشان پس از عزتی که داشتند گریه می کنند و یک دسته برای اشتیاقی که به قبرها دارند گریه می کنند.

۵۱۶ / خبر بیستم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۰، مسنداً از عبید بن عمیر روایت کرده که: پرسیده شد از حذیفه از معنای ﴿حَمَّ عَسَقٌ﴾ و عمر و علی و ابن مسعود و ابن عباس - رضی الله عنهم - و عده ای از اصحاب رسول خدا ﷺ حاضر بودند. پس حذیفه گفت:
 العین: عذاب، والسنن: الجماعة، والقاف: قوم یکنونون^۲ فی آخر الزمان. فقال عمر: مَن هم؟ قال: من وُلد العباس فی مدینة یقال لها الزوراء. یقتل فیها مقتلة عظيمة،

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۱۵، ش ۱۰۴، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۷۳.

۲. در مصدر: (یَقْدُونَ).

وعليهم تقوم الساعة. فقال ابن عباس: ليس ذلك، ولكن القاف: قذف وخسف يكون. قال عمر لحذيفة: أما أنت فقد أصبت التفسير، وأصاب ابن عباس المعنى؛^۱

يعنى: عين عذاب است و سين سنّت و جماعت و قاف گروهی می باشند در آخر الزمان. پس عمر گفت: این گروه از چه کسانی هستند؟ گفت: از فرزندان عباس اند در شهری که آن را زوراء گویند - یعنی: بغداد - که در آن جا کشتار بزرگی واقع می شود و قتال عظیمی رخ خواهد داد و پس از آن بلافاصله قیام ساعت - یعنی: ظهور مهدی - خواهد بود. پس ابن عباس گفت: این طور نیست و لکن مراد از قاف باریدن سنگ و فرورفتن به زمین می باشد. عمر به حذیفه گفت: اما تو قول صواب گفتی در تفسیر و ابن عباس صواب گفت در معنی.

۵۱۷ / خبر بیست و یکم

تفسیر ابی الفداء اسماعیل بن کثیر قرشی دمشقی متوفای سال ۷۷۴ هجری، سوره شوری، در تفسیر کلمه «حَمَّ عَسَقَ» به سند خود روایت کرده از ارطاة بن منذر که گفت:

جاء رجل إلى ابن عباس - رضي الله عنهما -، فقال له وعنده حذيفة [بن] اليمان رضي الله عنه: أخبرني عن تفسير قول الله تعالى: ﴿حَمَّ عَسَقَ﴾. قال: فأطرق، ثم أعرض عنه، ثم كرّر مقالته، فأعرض عنه، فلم يجبه بشيء، وكرّره مقالته، ثم كرّرها الثالثة، فلم يجر إليه شيئاً، فقال له حذيفة رضي الله عنه: أنا أنبئك بها. قد عرفت لِمَ كرّرها. نزلت في رجل من أهل بيته يقال له عبد الإله وعبد الله. ينزل على نهر من أنهار المشرق، تبني عليه مدينتان. يشقّ النهر بينهما شقّاً. فإذا أذن الله - تبارك وتعالى - في زوال ملكهم وانقطاع دولتهم ومدّتهم، بعث الله - عزّ وجلّ - على إحداهما ناراً ليلاً، فتصبح سوداء مظلمة، وقد احترقت كأنها لم تكن مكانها، وتصبح صاحبها متعجّبة؛ كيف أفلتت؟ فما هو إلا بياض يومها ذلك، حتّى يجتمع فيها كلّ جبار عنيد منهم، ثمّ يخسف الله بها وبهم جميعاً، فذلك قوله تعالى: ﴿حَمَّ عَسَقَ﴾؛

۱. ملاحم وفتن، ص ۱۱۵-۱۱۶، ش ۱۰۶، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۵.

یعنی: عزیمه من الله تعالی، وفتنه، وقضاء. «حم عین» یعنی: عدلاً منه. «سین» یعنی: سیکون. «قاف» یعنی: واقع بهاتین المدینتین؛^۱

یعنی: مردی آمد نزد ابن عباس رضی الله عنهما و به او گفت در حالتی که حدیفه یمانی در نزد او حاضر بود که: خبر ده مرا از تفسیر خدای تعالی: ﴿حَمَّ عَسَقَ﴾. گفت راوی که: ابن عباس سر خود را به زیر انداخت، پس از او روی خود را گردانید. آن مرد تکرار کرد گفته خود را. باز روگردانید از او و چیزی در جواب او نگفت. باز تکرار کرد گفته خود را. در دفعه سوم این مرتبه هم جواب او را نگفت به چیزی. پس حدیفه رضی الله عنه گفت: من خبر می دهم تو را به آن. می دانی چرا کراهت دارد از گفتن جواب از آن؟ این کلمه نازل شده است در حق مردی از خانواده او که نام او عبدالاله و عبدالله گفته می شود که فرود می آید بالای نهري از نهريهای مشرق که بنا کرده می شود دو شهر بر آن که می شکافد نهر میان آن دو شهر را شکافتنی - یعنی: نهر در میان دو شهر واقع و جاری است. پس چون اذن دهد خدای تعالی در زوال ملک ایشان و بریده شدن دولت ایشان و مدت خلافت و سلطنت ایشان، برمی انگیزاند خدا بر یکی از آن دو شهر آتشی را در شب. پس صبح می کند در حالتی که سیاه و تاریک شده باشد و سوخته شده باشد که گویا هرگز در آن مکان شهری نبوده و صبح می کند شهر دیگر که قرینه اوست در حالتی که اهل آن تعجب کننده باشند که چگونه این شهر فرو رفته و نابود شده و واقع نمی شود آن مگر در اول سفیده روز آن تا این که جمع می شود در آن جا هر سرکش ستمکاری که اهل عناد باشد از ایشان. پس فرو می برد خدا آن شهر را با ایشان همه. آن است تفسیر فرموده خدا: ﴿حَمَّ عَسَقَ﴾؛ یعنی: عزیمتی است از خدای تعالی و فتنه و قضایی است. «حم عین» یعنی: حکمی است حتم از روی عدالت که از خدا جاری می شود و «سین» یعنی: زود باشد که واقع شود و «قاف» واقع شونده است این واقعه در این دو شهر.

۱. تفسیر ابن کثیر، ج ۴، ص ۱۱۴، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۴-۱۸۵؛ جامع البیان، ج ۲۵، ص ۱۰.

۵۱۸ / خبر بیست و دوم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۱، مسنداً روایت کرده از ابن عباس که گفته:
 ثم یرج السفیانی والفلانی، فیققتلان^۱ حتی یبقر بطون النساء، ویغلی الأطفال
 فی المراحل؛^۲

یعنی: بیرون می آید سفیانی با فلان - یعنی: بنی عباس -، پس با یکدیگر قتال
 می کنند تا این که می شکافد سفیانی شکم های زنان را و می جوشاند بچه ها را در دیگ ها.

۵۱۹ / خبر بیست و سوم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۱، مسنداً از کعب روایت کرده که گفته:
 لیسبی نساء بنی العباس، حتی یوردهن قری دمشق؛^۳
 یعنی: هر آینه اسیر کرده شوند زنان بنی عباس تا آنها را وارد دهات دمشق کنند.

۵۲۰ / خبر بیست و چهارم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۱، مسنداً روایت کرده که:
 إن السفیانی یدخل الکوفة، فیسببها ثلاثة أيام، ویقتل من أهلها ستین ألفاً، ویقیم فیها
 ثمانی عشرة لیلة، یقسّم أموالها، ثم ذکر تمام الحدیث إلى أن یبعث الرايات السود بالبیعة
 إلى المهدي؛^۴

یعنی: بدرستی که سفیانی داخل کوفه می شود و اسیر می کند اهل آن را در مدت
 سه روز و می کشد از اهل آن شصت هزار نفر را و در آن جا هجده روز می ماند و قسمت

۱. در مصادر: (ثم یرج السفیانی فیقتل).

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۱۶، ش ۱۰۷، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۵.

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۱۷، ش ۱۰۸، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۶.

۴. ملاحم و فتن، ص ۱۱۷، ش ۱۰۹، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۷.

می کند مال های آن را. پس یاد کرد راوی تمام حدیث را تا این که گفت: برمی انگیزاند پرچم های سیاه را به بیعت کردن - یا بیعت گرفتن - به سوی مهدی.

۵۲۱ / خبر بیست و پنجم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۲، مسنداً از محمد حنفیه روایت کرده که گفت: تخرج رایة سوداء لبني العباس، ثم تخرج من خراسان أخرى سوداء، قلانسهم سود، وثيابهم بيض، على مقدمتهم رجل يقال له شعيب بن صالح - أو صالح بن شعيب - من تميم. يهزمون أصحاب السفيناني حتى ينزل بيت المقدس. يوطئ للمهدي سلطانة. يمد إليه ثلاثمائة من الشام. يكون بين خروجه وبين أن يسلم لأمر المهدي^۱ اثنان وسبعون شهراً^۲؛ یعنی: بیرون می آید پرچم سیاهی برای بنی عباس. پس از آن بیرون آید از خراسان پرچم سیاه دیگری که عده آن کلاه های سیاه و لباس هایشان سفید است و پیشرو لشکر ایشان مردی است که او را شعیب بن صالح - یا صالح بن شعیب - گویند از قبیله تمیم. فرار می دهند اصحاب سفینانی را تا این که فرود می آیند در بیت المقدس. پاکوبی می کند برای مهدی در دوره سلطنت خود. کشیده می شود به سوی او سیصد نفر از اهل شام. میان بیرون آمدن او و میان تسلیم مهدی شدن او به امر مهدی هفتاد و دو ماه طول خواهد کشید.

۵۲۲ / خبر بیست و ششم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۲، مسنداً از ثوبان روایت کرده که گفت: إذا رأيتم الرايات السود خرجت من قبل خراسان، فأتوها ولو حبواً على الثلج؛ فإن فيها خليفة الله المهدي^۳؛

۱. در مصدر: (يسلم الأمر للمهدي).

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۱۷-۱۱۸، ش ۱۱۰، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۸.

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۱۹، ش ۱۱۲، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۸؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۴۶۴؛ تاریخ

یعنی: وقتی که دیدید پرچم‌های سیاه از خراسان بیرون آمد، بیابید به سوی آنها، هرچند نتوانید ایستاده بروید مانند بچه‌ها نشسته خود را به زمین بکشید بالای برف؛ زیرا که خلیفه خدا، مهدی، در میان ایشان است.

۵۲۳ / خبر بیست و هفتم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۲، مسنداً از حسن روایت کرده که گفت:

یخرج بالری رجل ربعة أسمر، مولی لبني تمیم، کوسج، یقال له شعیب بن صالح، فی أربعة آلاف. ثیابهم بیض، وریاتهم سود. یكون مقدّمة للمهدی. لایلقاه أحد إلا قتله^۱؛^۲
یعنی: بیرون می‌آید در ری مردی چهارشانه، گندم‌گون، از غلامان بنی تمیم، کوسج است. شعیب بن صالح گفته می‌شود. با اوست چهار هزار نفر که جامه‌های آنها سفید و پرچم‌هایشان سیاه است. پیش مقدّمه خروج مهدی می‌باشد. ملاقات نکند او را احدی مگر آن که او را می‌کشد.

۵۲۴ / خبر بیست و هشتم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۳، مسنداً از سفیان کلبی روایت کرده که گفت:

یخرج علی لواء المهدی غلام حدث السنّ، خفیف اللّمة^۳، أصفر (ولم یذکر الولید أصفر). لو قاتل الجبال لهذّها^۴ (وقال الولید: لهذّها حتّی ینزل إلیها)؛^۵
یعنی: بیرون می‌آید بر پرچم مهدی جوان تازه سنّ سبک موی زرد رنگ (و ولید

← مدینه دمشق، ج ۳۲، ص ۲۸۱؛ کشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۷۲؛ الفصول المهمّة، ج ۲، ص ۱۱۱۱؛ کنز العمال،

ج ۱۴، ص ۲۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۵۱، ص ۸۲ و ۸۴؛ ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۳۹۱، ح ۳۲.

۱. در مصدر: (إلا فله).

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۱۹، ش ۱۱۳، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۸-۱۸۹.

۳. در مصدر: (خفیف اللحیة).

۴. در مصدر: (لهزّها).

۵. ملاحم و فتن، ص ۱۲۰-۱۲۱، ش ۱۱۶، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۹ و ۲۲۶.

لفظ اصفر را در روایت خود ذکر نکرده). اگر با کوه مقاتله کند، آن را خراب کند و از جا بکند (و بنا بر خبر ولید: از جا بکند آن را تا آن که فرود آید در ایلیا - یعنی: بیت المقدس).

۵۲۵ / خبر بیست و نهم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۳، مسنداً از کعب روایت کرده که گفت:
 إذا ملك رجل الشام و آخر مصر، فاقتل الشامي والمصري، وسبي أهل الشام قبائل من مصر، وأقبل رجل من المشرق برايات سود صغار قبل صاحب الشام، فهو الذي يؤدى الطاعة إلى المهدي.
 قال أبو قبيل: ثم يملك رجل أسمر، يملؤها عدلاً، ثم يسير إلى المهدي، فيؤدى إليه الطاعة ويقا تل عنه؛^۱

یعنی: وقتی که مالک شد مردی شام را و مرد دیگری مصر را، پس مقاتله می کند شامی با مصری و اهل شام اسیر می کنند قبیله هایی را از مصر و رو می آورد مردی از مشرق با پرچم های کوچک طرف صاحب شام. پس اوست آن کسی که تحت طاعت مهدی بیرون می آید.
 ابو قبیل گفت: پس مالک می شود مردی گندم گون که پر می کند زمین را از عدل. پس می رود به سوی مهدی و مطیع او می شود و از طرف او قتال می کند.

۵۲۶ / خبر سی ام

ملاحم و فتن، صفحه ۴۵، مسنداً از کعب روایت کرده که گفت:
 إذا دارت رحاء بني العباس، وربط أصحاب الرايات السود خيولهم بزيتون الشام، ويهلك الله لهم الأصهب^۲، ويقتله وعامة أهل بيته على أيديهم، حتى لا يبقى أموي منهم

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۲۱، ش ۱۱۷، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۸۹.

۲. در مصدر: (الأصعب).

إلا هارب ومختفٍ، ويسقط السفينائي^۱ بنو جعفر وبنو العباس^۲، ويجلس ابن آكلة الأكباد على منبر دمشق، ويخرج البربر إلى صرة الشام^۳، فهو علامة خروج المهدي^۴؛
 [يعنى:] وقتى که دور زد آسیای بنی عباس و بستند صاحبان پرچم‌های سیاه اسب‌های خود را به درخت‌های زیتون شام و هلاک کرد خدا اصهب را و کشت او را با عموم خانواده او بر دست ایشان تا این که باقی نماند از ایشان یک نفر از بنی امیه مگر این که فرار کرد و پنهان شد و ساقط کرد سفینانی پسران جعفر و پسران عباس را و نشست پسر خورنده جگرها - یعنی: سفینانی - بر منبر دمشق و بیرون آمد لشکر بربری‌ها به سوی دمشق، پس آن نشانه خروج مهدی خواهد بود.

۵۲۷ / خبر سی و یکم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۵، از ابن شوذب به سند خود روایت کرده که گفت:
 كنت عند الحسن فذكرنا حمص، فقال: هم أسعد الناس بالمسودة الأولى، وأشقى الناس بالمسودة الثانية. قال: قلت: وما المسودة الثانية، يا أبا سعيد؟ قال: أول الظهور يخرج من قِبل المشرق ثمانون ألفاً محشوة قلوبهم التثاماً^۵ حشو الرمانة من الحب، و بوار المسودة الأولى على أيديهم^۶؛

یعنی: بودم نزد حسن، پس یاد کردیم شهر حمص را - که از شهرهای شامات است -، پس به ایشان گفت که: ایشان - یعنی: اهل حمص - خوش‌بخت‌ترین مردم‌اند به سبب پرچم‌های سیاه اولی و بدبخت‌ترین مردم‌اند به سبب پرچم‌های سیاه دومی.

۱. در مصادر: (ويسقط السعفتان).

۲. با توجه به متن و ترجمه آن، صحیح «بنی جعفر و بنی العباس» است.

۳. در مصدر: (سرة الشام).

۴. ملاحم و فتن، ص ۱۲۴، ش ۱۲۳، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۹۰.

۵. در مصدر: (ایماناً).

۶. ملاحم و فتن، ص ۱۲۴، ش ۱۲۴، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۹۱.

گفتم: پرچم‌های سیاه دومی چیست، ای ابا سعید؟ گفت: اول ظهور بیرون می‌آیند از سمت مشرق هشتاد هزار نفر که دل‌های ایشان پر است از سرزنش کردن و نکوهیده شدن مانند پر بودن داخل انار از دانه و هلاکت صاحبان پرچم‌های سیاه اول به دست ایشان است.

۵۲۸ / خبر سی و دوم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۷، مسنداً از عمّار بن یاسر روایت کرده که گفت:
 علامة المهدي إذا انساب عليكم الترك، ومات خليفتم التي يجمع الأموال، ويستخلف صغير، فيخلع بعد سنتين من بيعته، ويخسف بغربي مسجد دمشق وخروج ثلاثة نفر بالشام، وخروج أهل المغرب إلى مصر، فتلك أمانة السفيناني؛^۱
 یعنی: علامت خروج مهدی وقتی است که سخت هجوم بیاورند بر شما ترک‌ها و بمیرد خلیفه شما که جمع می‌کند مال‌ها را و جانشین او شود کودک خردسالی، پس بعد از دو سال خلع شود از بیعتی که با او کردند و فرورد طرف غربی مسجد دمشق - یعنی: جامع اموی - و بیرون آمدن سه نفر در شام و بیرون آمدن اهل مغرب و فرود آمدن ایشان در مصر، پس این علامات امارت سفینانی است.

۵۲۹ / خبر سی و سوم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۷، رسلاً روایت کرده از مردی از اهل مغرب که گفت:
 لا يخرج المهدي حتى يخرج الرجل بالجارية الحسنة الجميلة ويقول: من يشتري هذه بوزنها طعاماً؟ ثم يخرج المهدي؛^۲
 یعنی: بیرون نمی‌آید مهدی تا این که بیرون بیاید مردی با دختری خوش صورت و زیبا و بگوید: کی می‌خرد این دختر را به هم‌وزن او خوردنی؟ پس بیرون می‌آید مهدی.

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۲۸، ش ۱۲۴، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۲۰۶.

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۲۸-۱۲۹، ش ۱۲۵، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۲۰۶.

۵۳۰ / خبر سی و چهارم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۷، مسنداً از ابن شوذب از بعضی از اصحاب خود روایت کرده که گفت:

لا يخرج المهديّ حتى لا يبقى قَيْلٌ ولا ابن قَيْلٍ إلا هلك، والقَيْلُ: الرأس؛^۱
یعنی: بیرون نمی آید مهدی تا این که باقی نماند پادشاه و رئیس بزرگ و بزرگ زاده ای.
و قَيْلُ: به معنای رأس - یعنی: شاه بزرگ و بزرگ زاده - است و آن بر وزن سید است.

۵۳۱ / خبر سی و پنجم

ملاحم و فتن، صفحه ۴۷، مسنداً از ابی قبیل روایت کرده که گفت:
يملك رجل من بني هاشم، فيقتل بني أمية حتى لا يبقى منهم إلا اليسير. لا يقتل غيرهم،
ثم يخرج رجل من بني أمية يقتل بكل رجل اثنين، حتى لا يبقى إلا النساء، ثم يخرج
المهديّ - عليه أفضل الصلاة والسلام، وعجل الله فرجه -؛^۲
یعنی: مالک می شود مردی از بنی هاشم، پس می کشد بنی امیه را تا این که باقی
نماند از ایشان مگر اندکی. نمی کشد غیر بنی امیه را. پس بیرون می آید مردی از بنی امیه
و می کشد به هر مردی دو نفر را تا این که باقی نمانند مگر زن ها. پس بیرون می آید
مهدی - بر او باد بالاترین درود متصل و شتاب کند خدا فرج او را.

۵۳۲ / خبر سی و ششم

ملاحم و فتن، صفحه ۶۲، مسنداً از کعب روایت کرده که گفت:
علامة خروج المهديّ ألوية تُقبِلُ من المغرب، عليها رجل أعرج من كندة؛^۳

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۲۹، ش ۱۲۷، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۲۰۷.

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۱۳، ش ۹۹ و ص ۱۲۹ - ۱۳۰، ش ۱۳۸، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۶۸ و ۲۰۷.

۳. ملاحم و فتن، ص ۱۶۲، ش ۲۱۲، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۲۰۵.

يعنى: نشانه بيرون آمدن مهدي پرچم هاى است كه رو مى آورد از مغرب كه سر لشكر آنها مردى است لنگ از قبيله كنده.

۵۲۳ / خبر سى و هفتم

ملاحم و فتن صفحه ۶۲، مسنداً از مطر و زاق روايت کرده كه گفت:

لايخرج المهدي حتى يكفر بالله جهرة؛^۱

يعنى: بيرون نمى آيد مهدي تا اين كه آشكارا خدا ناسپاس گفته شود - يعنى: مردمان به خدا كافر شوند.

۵۲۴ / خبر سى و هشتم

ملاحم و فتن، مسنداً از ابن سيرين روايت کرده كه گفت:

لايخرج المهدي حتى يقتل من كل تسعة سبعة؛^۲

يعنى: بيرون نمى آيد مهدي تا اين كه از هر نه نفر هفت نفر آن كشته شوند.

۵۲۵ / خبر سى و نهم

غيث نعماني، صفحه ۱۵۷، مسنداً از محمد بن بشير^۳ روايت کرده كه گفت:

سمعت محمد بن الحنفية رضي الله عنه يقول: إن قبل راياتنا^۴ راية آل جعفر، وأخرى لآل مرداس (العباس خل). فأما راية آل جعفر فليست بشيء ولا إلى شيء، فغضبت وكنت أقرب الناس إليه، فقلت: جعلت فداك، إن قبل راياتكم رايات؟ قال: إي والله. إن لبني مرداس ملكاً موطداً لا يعرفون في سلطانهم شيئاً من الخير. سلطانهم عسر، ليس فيه يسر. يدنون فيه

۱. ملاحم و فتن، ص ۱۶۳، ش ۲۱۵، و نیز ر.ك: كتاب الفتن، ص ۲۰۶.

۲. ملاحم و فتن، ص ۱۶۳ - ۱۶۴، ش ۲۱۶، و نیز ر.ك: كتاب الفتن، ص ۲۰۶.

۳. در مصدر: (محمد بن بشر).

۴. در مصدر: (قبل راياتنا).

البعيد، ويقصون فيه القريب. حتى إذا أمنوا مكر الله وعقابه، واطمأنوا أن ملكهم لا يزول، صبح بهم صيحة لم يبق لهم راع يجمعهم، ولا داع يسمعهم، ولا جماعة يجتمعون إليها، وقد ضرب الله مثلهم في كتابه: ﴿ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا ۗ ﴾، الآية ١.

ثم حلف محمد بن الحنفية بالله أن هذه الآية نزلت فيهم. فقلت: جعلت فداك، لقد حدثني عن هؤلاء بأمر عظيم، فمتى يهلكون؟ فقال: ويحك، يا محمد. إن الله خالف علمه وقت الموقنين. إن موسى عليه السلام وعد قومه ثلاثين يوماً وكان في علم الله - عز وجل - زيادة عشرة أيام لم يخبر بها موسى، فكفر قومه واتخذوا العجل من بعده لما جاز عنهم الوقت، وإن يونس وعد قومه العذاب وكان في علم الله أن يعفو عنهم، وكان من أمره ما قد علمت، ولكن إذا رأيت الحاجة قد ظهرت وقال الرجل - أو يقول -: بت الليلة بغير عشاء وحتى يلقاك الرجل بوجه ثم يلقاك بوجه آخر. قلت: هذه الحاجة قد عرفتها، فما الأخرى؟ وأي شيء هو؟ قال: يلقاك بوجه تطلق. فإذا جئت تستقرضه قرضاً لقيك بغير ذلك الوجه، فعند ذلك تقع الصيحة من قريب؛^٢

يعنى: شنيدم از محمد بن حنفيه عليه السلام كه مى فرمود: پيش از پرچم هاى ما پرچمى است براى آل جعفر و پرچم ديگرى است براى آل مرداس - يا عباس. پس اما پرچم آل جعفر چيزى نيست و به جايى نمى رسد. پس خشمناك شدم و من نزديك ترين مردم بودم به آن حضرت. پس گفتم: فدايت شوم! پيش از پرچم هاى شما پرچم هاى هاست؟ فرمود: آرى، به ذات خدا قسم است براى پسران مرداس ملك پابرجا و استوارى است كه در دوره سلطنت ايشان چيزى شناخته نمى شود از خير و نيكي. در سلطنت ايشان سختى است، نه آسانى. در آن هيچ آسانى نيست. دور را نزديك مى كنند و نزديك را دور مى كنند تا اين كه ايمن مى شوند از سخط و غضب خدا و اطمينان حاصل مى كنند

١. سورة يونس، آية ٢٤.

٢. غيبت نعمانى، ص ٣٠٢-٣٠٣، ش ٧، ونيز ر.ك: بحار الأنوار، ج ٥٢، ص ٢٤٦-٢٤٧، ش ١٢٧؛ إلزام الناصب، ج ٢، ص ٩٩.

که ملک ایشان زایل نمی شود. در آن حال صیحه ای به ایشان زده می شود صیحه زدنی سخت که باقی نمی ماند برای ایشان رئیسی که ایشان را جمع آوری کند و نه خواننده ای که به ایشان بشنواند و نه جمعیتی که به سوی ایشان جمع شوند و هرآینه خدا مثل ایشان را در کتاب خود بیان فرموده در آن جایی که فرموده است: ﴿تا زمانی که زمین زینت خود را ظاهر کند و قبول زینت کند و گمان کنند اهل آن که ایشان توانایند بر روی آن. می آید امر ما ایشان را در شب یا روز﴾ تا آخر آیه.

پس محمد حنفیه قسم یاد کرد به ذات خدا که این آیه درباره ایشان نازل شده. پس گفتم: فدایت شوم! هرآینه حدیث کردی مرا از این جماعت به امر بزرگی. پس چه وقت هلاک می شوند؟ پس فرمود: رحمت خدا بر تو باد، ای محمد! بدرستی که خدا مخالف است علم او با وقت قرار دادن وقت قرار دهندگان؛ زیرا که موسی بن عمران علیه السلام وعده کرد با قوم خود سی روز را و در علم خدا ده روز زیادتر بود که موسی را به آن خبر نداده بود. پس کافر شدند قوم او و گوساله را به خدایی گرفتند پس از گذشتن مدت وعده. بدرستی که یونس وعده عذاب به قوم خود داد و در علم خدا گذشته بود که آنها را عفو کند و از امر او بود آنچه را که دانستی ولیکن وقتی که احتیاج و فقر و فاقه در میان مردم ظاهر شد بنحوی که مرد گفت - یا بگوید -: شب را شام نخورده خوابیدم و وقتی که مرد تو را ملاقات کند به رویی و پس از آن ملاقات کند به روی دیگری. گفتم: این احتیاج را دانستم و این که مرد ملاقات کند مرا به رویی و پس از آن به روی دیگر، آن چه چیز است؟ فرمود: تو را ملاقات کند به روی گشاده و باز و اما وقتی که آمدی از او قرض بگیری قرضی را، تو را به غیر آن رویی که ملاقات کرده بود ملاقات کند. پس در آن وقت صیحه از نزدیکی واقع خواهد شد - یعنی: هر کسی از نزدیک خود آن صدا را خواهد شنید.

مؤلف گوید: شاید مراد از بنی مرداس بنی عباس باشند بنا بر اظهر - چنان که در بعضی از نسخ و بعضی از روایات دیگر تصریح به آن شده - و دور نیست که مراد از

ایشان پسران عباس بن مرداس سلیمی باشد که او مرد شاعری بوده که با قبیلۀ خود در سال ششصد و سی میلادی اسلام آوردند و او از مؤلفۀ قلوبهم بوده و در جنگ حنین مقاتله نموده - چنان که در کتاب المنجد^۱ گفته - و این عباس بن مرداس از قبیلۀ بنی سلیم بوده که اسلام آوردند و بارسول خدا ﷺ در غزوة حنین حاضر بودند و او رئیس قوم خود بوده و ایشان هزار نفر بودند که پیشرو لشکر رسول خدا ﷺ بودند و هنگامی که رسول خدا ﷺ غنیمت‌ها را قسمت می‌کرد به عباس بن مرداس چهار شتر قوی داد که آنها او را به خشم درآورد و این اشعار را انشا کرد:

أتجعل نهبي و نهب العبيد	بين العيينة و الأقرع
فما كان حصن ولا حابس	يفوقان شيخي في المجمع
وما كنت دون امرئ منهما	ومن تضع اليوم لم يرفع

پس گفته او به پیغمبر ﷺ رسید. او را استحضار فرمود و فرمود: تویی گوینده این شعر؟

أتجعل نهبي ونهب العبيد	بين العيينة و الأقرع
------------------------	----------------------

پس ابوبکر به آن حضرت عرض کرد: پدر و مادرم به فدای تو! تو شاعر نیستی. فرمود: چگونه؟ گفت: گفته است در میان عیینة - یعنی: چشم‌ها - و أقرع - یعنی: قسمت‌ها. پس رسول خدا ﷺ به امیر مؤمنان ﷺ فرمود: برخیز - یا علی! - و زبان او را قطع کن.

راوی گفت: عباس بن مرداس گفت: به ذات خدا قسم است هرآینه این کلمه بر من سخت‌تر است از روز خثعم زمانی که آوردند ما را در خانه‌های خودمان. گفت: پس علی ﷺ دست مرا گرفت و مرا روانه کرد و اگر می‌دانستم که کسی می‌تواند مرا از دست او خلاص کند، هرآینه او را می‌خواندم. پس گفتم: یا علی! آیا زبان مرا قطع می‌کنی؟

۱. المنجد، بخش أعلام، ص ۴۲۷.

فرمود: به آنچه که مأمورم عمل می‌کنم. پس روانه شد و مرا آورد تا داخل حظیره‌هایی^۱ که شترها در آن جا بود کرد و فرمود: از چهار نفر شتر تا صد نفر هرچه می‌خواهی از شتران عقال^۲ کن. پس گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد! چقدر اهل کرامت و بردباری و دانایی هستید شما! پس فرمود: رسول خدا ﷺ عطا کرد به تو چهار شتر را و تو را از جمله مهاجرین قرار داد. پس اگر می‌خواهی چهار شتر را بگیر و از مهاجرین باش و اگر می‌خواهی صد شتر را بگیر و جزء کسانی که صد شتر گرفتند باش. گفتم: گفتم که: با تو مشورت می‌کنم. کدام یک را اختیار کنم؟ فرمود: بگیر همان چهار شتر را که به تو عطا کرد و خوشنود باش. گفتم: می‌کنم این کار را.^۳

۵۳۶ / خبر چهارم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۴، مسنداً از عمّار بن یاسر رضی الله عنه روایت کرده که گفت: دعوة اهل بیت نبیکم فی آخر الزمان، فالزموا الأرض، وکفوا حتی تروا قاداتها. فإذا خالف الترك الروم، وکثرت الحروب فی الأرض، ینادی منادی علی سور دمشق: ویل لازم من شرّ قد اقترب، ویخرّ (یخرّب خل) حائط مسجدها؛^۴

یعنی: دعوت اهل بیت پیغمبر شما در آخر زمان خواهد بود. پس ملازم زمین باشید و خود را بازدارید از حرکت کردن و داخل فتنه‌ها شدن تا این که ببینید پیشرو زمین را. پس چون مخالفت کند ترک با روم و بسیار شود جنگ‌ها در روی زمین، ندا کننده‌ای ندا می‌کند بر بالای حصار دمشق که: ملازم عذاب باشید از شری که نزدیک شده، و خراب می‌شود دیوار مسجد دمشق.

۱. حظیره: محوطه، چهار دیواری، جایی که برای حفظ چهارپایان از باد و سرما درست کنند.

۲. عقال: زانوبند شتر، ریسمانی که با آن زانوی شتر را می‌بندند.

۳. بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۶۰-۱۶۱.

۴. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۱، ش ۴۳۲، و نیز ر.ک: الإیقاظ من الهجعة، ص ۲۲۸؛ بحار الأنوار، ج ۵۲،

ص ۲۱۲، ش ۶۰.

۵۳۷ / خبر چهل و یکم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۵، مسنداً از سعید بن جبیر روایت کرده که گفت: السنة التي يقوم فيها المهديّ تمطر أربعاً وعشرين مطرة يرى أثرها وبركتها؛^۱
یعنی: سالی که قیام می کند در آن مهدی، بیست و چهار باران می بارد که اثر آن و برکت آن در زمین دیده شود.

۵۳۸ / خبر چهل و دوم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۵، مسنداً از کعب الاحبار روایت کرده که گفت:
إذا ملك رجل من بني العباس يقال له عبدالله وهو ذو العين. بها افتتحوا، وبها يختمون، وهو مفتاح البلاء وسيف الفناء. فإذا قرئ له كتاب بالشام من عبدالله أمير المؤمنين لم تلبثوا أن يبلغكم أن كتاباً قرئ على منبر مصر من عبدالله عبد الرحمن أمير المؤمنين؛^۲
یعنی: وقتی که مالک شد مردی از بنی عباس که عبدالله گفته می شود و او صاحب عین است - یعنی: اول نام او عین است - که به این نام افتتاح ایشان شده و به این نام هم خلافت و سلطنت ایشان ختم می شود و آن عبدالله کلید هر بلایی است و شمشیر فناست. پس چون خوانده شد برای او کتابی در شام که از عبدالله امیرالمؤمنین است، درنگ نکنند که به ایشان نامه ای می رسد که بالای منبر مصر قرائت شده از عبدالله عبدالرحمن امیرالمؤمنین.

مؤلف گوید: این خبر اشاره است به انقراض دولت بنی عباس به عبدالله نامی که آخر سلطان آنهاست و پس از انقراض او ظهور قائم علیه السلام خواهد بود و این عبدالله غیر از خلفای مشهوره است که در سال قبل از قیام قائم سلطنت خواهد کرد - چنان که در

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۳، ش ۴۳۵، ونیز ر.ک: ارشاد، ج ۲، ص ۳۷۳؛ إعلام الوری بأعلام الهدی،

ج ۲، ص ۲۸۵؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۲-۲۱۳، ش ۶۳؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۲۸.

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۳، ش ۴۳۶، ونیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۳، ش ۶۴.

جزء دوم این کتاب در ضمن احادیث علویہ از پیش گذشت و در همین جزء هم در احادیث صادقہ حدیث آن یاد کرده شد۔ و این در وقتی خواهد بود که مالک مصر عبدالرحمن نام باشد و عبدالرحمن بر او غالب شود و در همان اوقات سفیانی در شام قیام کند.

۵۳۹ / خبر چهل و سوم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۵، از کعب روایت کرده که گفت:
 الملك لبني العباس حتى يبلغكم كتاب قرئ بمصر من عبد الله عبد الرحمن أمير المؤمنين، وإذا كان ذلك فهو زوال ملكهم وانقطاع مدتهم. فإذا قرئ عليكم أول النهار لبني العباس من عبد الله عبد الله أمير المؤمنين فانتظروا كتاباً يقرأ عليكم آخر النهار من عبد الله عبد الرحمن أمير المؤمنين، وويل لعبد الله من عبد الرحمن؛
 یعنی: مُلک برای بنی عباس است تا وقتی که برسد شما را کتابی که در مصر خوانده شده باشد از عبدالله عبدالرحمن امیرالمؤمنین و وقتی که این نامه خوانده شد آن وقت هنگام زوال ملک است از ایشان و مدت سلطنت ایشان بریده خواهد شد. پس چون در اول روز این نامه بر شما خوانده شود برای بنی عباس که از عبدالله عبدالرحمن امیرالمؤمنین است، انتظار بکشید در آخر همان روز نامه ای را که بر شما خوانده شود از عبدالله عبدالرحمن امیرالمؤمنین و وای بر عبدالله از عبدالرحمن.

۵۴۰ / خبر چهل و چهارم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۸، مسنداً از عبدالله بن هذیل روایت کرده که گفت:
 لا يقوم الساعة حتى يجتمع كل مؤمن بالكوفة؛
 یعنی: برپا نمی شود ساعت تا این که جمع شود هر مؤمنی در کوفه.

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۳، ذیل شماره ۴۳۶، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۱۵۴؛ بحار الأنوار، ج ۵۲،

ص ۲۱۳، ذیل شماره ۶۴.

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۱، ش ۴۵۵، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۰، ش ۵۰.

۵۴۱ / خبر چهل و پنجم

غیبت طوسی، صفحه ۲۸۹، مسنداً از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت:
 ینادی منادی من السماء باسم القائم علیه السلام، فیسمع ما بین المشرق إلى المغرب، فلا یبقی
 راقداً إلا قام، ولا قائم إلا قعد، ولا قاعد إلا قام علی رجلیه، وذلك الصوت هو صوت
 جبرئیل روح الامین؛^۱

یعنی: ندا می‌کند از آسمان نداکننده‌ای به نام قائم و می‌شنوند آن ندا را در میان
 مشرق تا مغرب. پس باقی نمی‌ماند خوابیده‌ای مگر این که به پای می‌خیزد و نه
 ایستاده‌ای مگر آن که می‌نشیند و نه نشسته‌ای مگر آن که می‌ایستد بر دو پای خود و آن
 صدا صدای جبرئیل روح الامین است.

۵۴۲ / خبر چهل و ششم

غیبت طوسی، صفحه ۲۹۳، مسنداً از بشر بن غالب روایت کرده که گفت:
 یقبیل السفیانی من بلاد الروم متنصراً فی عنقه صلیب، وهو صاحب القوم؛^۲
 یعنی: رومی آورد سفیانی از شهرهای روم در حالتی که نصرانی شده و صلیب به
 گردن دارد و او رئیس قوم است.

۵۴۳ / خبر چهل و هفتم

غیبت طوسی، صفحه ۲۹۳، مسنداً از عمّار یاسر روایت کرده که گفت:
 إن دولة [أهل بیت] نبیکم فی آخر الزمان، ولها أمارات. فإذا رأیتم، فالزموا الأرض،
 وکفوا حتی تجيء أماراتها. فإذا استثارت علیکم الروم والترك، وجّهزت الجیوش، ومات

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۵۴، ش ۴۶۲، و نیز ر.ک: غیبت نعمانی، ص ۲۶۲-۲۶۳؛ الخرائج والجرائح،
 ج ۳، ص ۱۱۶۵-۱۱۶۶؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۳۰، ذیل شماره ۹۶ و ص ۲۹۰، ش ۳۲؛ مکیال المکارم،
 ج ۱، ص ۲۵۶ و ج ۲، ص ۱۷۲.

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۶۲-۴۶۳، ش ۴۷۸، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷-۲۱۸، ش ۷۵.

خليفتم الذي يجمع الاموال، واستخلف بعده رجل صحيح، فيخلع بعد سنين من بيعته، ويأتي هلاك ملكهم من حيث بدأ، ويتخالف الترك والروم، ويكثر الحروب في الأرض، وينادي منادي عن سور دمشق: ويل لأهل الأرض من شرّ قد اقترّب، ويخسف بعربي مسجدها حتى يخرّ حائطها، ويظهر ثلاثة نفر بالشام كلهم يطلب الملك: رجل أبقع، ورجل أصيب، ورجل من أهل بيت أبي سفيان، يخرج في كلب، ويحضر الناس بدمشق، ويخرج أهل الغرب إلى مصر. فإذا دخلوا، فتلك أمانة السفيناني.

ويخرج قبل ذلك من يدعو آل محمّد ﷺ، وينزل الترك الحيرة، وتنزل الروم فلسطين، ويسبق عبد الله عبد الله حتى يلتقي جنودهما بقرقيسا على النهر، ويكون قتال عظيم، ويسير صاحب المغرب، فيقتل الرجال ويسبي النساء، ثم يرجع في قيس حتى ينزل الجزيرة السفيناني، فيسبق اليماني، ويحرز السفيناني ما جمعوا، ثم يسير إلى الكوفة، فيقتل أعوان آل محمّد ﷺ، ويقتل رجلاً من مستيهم، ثم يخرج المهديّ ﷺ على لوائه شعيب بن صالح، وإذا رأى أهل الشام قد اجتمع أمرها على ابن أبي سفيان، فألحقوا بمكة. فعند ذلك يقتل النفس الزكية وأخوه بمكة ضيعة، فينادي منادي من السماء: أيها الناس، إن أميركم فلان، وذلك هو المهديّ الذي يملأ الأرض قسطاً وعدلاً كما ملئت ظلماً وجوراً؛^۱

يعنى: بدرستی که دولت پیغمبر شما در آخر زمان است و برای آن نشانه‌هایی است. پس چون دیدید آن نشانه‌ها را، ملازم زمین باشید و باز دارید خود را از حرکت و قیام کردن تا این که بیاید آن نشانه‌ها. پس چون هیجان کردند بر شما رومی‌ها و ترک‌ها و مجهّز شدند لشکرها و خلیفه‌ای که جمع مال می‌کند بمیرد و خلیفه شود پس از او مرد صحیحی و خلع شود پس از سال‌ها - یا پس از دو سال - از بیعت کردن با او و بیاید زمان نابود شدن ملک ایشان از آن جایی که ابتدای ملک ایشان از آن جا شده - یعنی: از طرف خراسان - و وقتی که روم با ترک مخالفت کنند و جنگ‌ها زیاد شود در

۱. در مصدر: (ویحوز).

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۶۳ - ۴۶۴، ش ۴۷۹، و نیز ر. ک: الخرائج والجرائح، ج ۳، ص ۱۱۵۴، ذیل شماره

۶۰: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۰۷ - ۲۰۸، ش ۴۵.

روی زمین و نداکننده‌ای ندا کند از حصار و پایگاه دمشق که: وای بر اهل زمین از شری که از روی تحقیق نزدیک شد! و سمت غربی مسجد اموی دمشق به زمین فرو رود و دیوار آن خراب شود و سه نفر در شام ظاهر شوند که هر کدام از ایشان طلب مُلک کنند: مرد ابلقی که سیاه و سفید باشد و مرد سرخ رنگ موزردی و مردی از خانواده ابی سفیان که بیرون می‌آید در زمان قحطی شدید - بنا بر این که عبارت کَلْب باشد بر وزن کُتْب و بنا بر این که کَلْب باشد یعنی: بیرون می‌آید در حالت غضبناکی و سفاهت و دیوانگی که مانند سگ دیوانه باشد - و بیرون آیند اهل مغرب تا داخل مصر شوند و چون آنها داخل مصر شوند، این علامت خروج سفیانی خواهد بود.

و پیش از آن بیرون آید کسی که مردم را به آل محمد ﷺ دعوت کند و لشکر ترک در حیره - که نزدیک کوفه است - فرود آید و لشکر روم - که اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها باشند - در فلسطین فرود آیند و سبقت گیرد عبدالله - که مراد عبدالرحمن مصری باشد - بر عبدالله بنی عباسی تا این که لشکر هر دو در قرقیسا - که شهری است در کنار فرات - تلافی کنند و جنگ بزرگی واقع شود و سرلشکر و صاحب سپاه مغرب به آن طرف آید و بکشد مردان او را و اسیر کند زنان را، پس برگردد در قبیله قیس تا این که در جزیره فرود آید که سفیانی در آن جاست، پس پیشی می‌گیرد لشکر یمانی را - یعنی: سفیانی بر لشکر یمانی پیش روی می‌کند - و آنچه را که یمانی جمع کرده حیازت می‌کند و متصرف می‌شود. پس می‌رود به سوی کوفه و می‌کشد یاران آل محمد ﷺ را و می‌کشد هر مردی را که همنام با آل محمد است. پس بیرون می‌آید مهدی ﷺ و پرچمدار او شعیب بن صالح خواهد بود و چون اهل شام دیدند که امر آنها مجتمع شد بر پسر ابی سفیان، از آن جا به مکه می‌روند و در آن وقت نفس زکیه - که محمد بن الحسن باشد - با برادرش در مکه بی‌گناه کشته خواهند شد. پس ندا کننده‌ای از آسمان ندا کند که: ای گروه مردمان! بدرستی که امیر شما فلان است و او مهدی آل محمد است که زمین را پر از عدل و داد می‌کند پس از آن که پر از ظلم و جور شده باشد.

۵۴۴ / خبر چهل و هشتم

غیبت طوسی، صفحه ۲۹۴، مسنداً از سفیان بن ابراهیم حریری روایت کرده که گفت: شنیدم از پدرم که می‌گفت:

النفس الزکیة غلام من آل محمد اسمه محمد بن الحسن. یقتل بلا جرم ولا ذنب. فإذا قتلوه لم یبق لهم فی السماء عاذر، ولا فی الأرض ناصر. فعند ذلك یرعث الله قائم آل محمد فی عصبه لهم أدق فی أعین الناس من الکحل. فإذا خرجوا، بکی لهم الناس. لا یرون إلا أنهم یختطفون. یفتح الله لهم مشارق الأرض ومغاربها. ألا، وهم المؤمنون حقاً. ألا، إن خیر الجهاد فی آخر الزمان؛^۱

یعنی: نفس زکیه پسری است از آل محمد که نام او محمد پسر حسن است که بی جرم و گناه کشته می‌شود. پس چون او را کشتند، باقی نمی‌ماند برای ایشان در آسمان عذرخواهی و نه در زمین یاری کننده‌ای. پس در آن وقت برمی‌انگیزاند خدا قائم آل محمد را در جمعیتی که برای ایشان نرم‌تر است در چشم‌های مردم از سرمه‌ای که در چشم کشند. پس چون بیرون آیند، گریه کنند مردم برای ایشان. نمی‌بینند ایشان را مگر این که می‌ربایند. می‌گشاید خدا برای ایشان مشرق‌ها و مغرب‌های زمین را. آگاه باشید که ایشان مؤمن‌های حقیقی هستند. آگاه باشید که بهترین جهاد در آخر زمان است.

۵۴۵ / خبر چهل و نهم

غیبت طوسی، صفحه ۲۹۴، مسنداً از علی بن عبدالله بن عباس روایت کرده که گفت:

لا یرج المهدی حتی یطلع مع الشمس آیه؛^۲

یعنی: بیرون نمی‌آید مهدی تا با آفتاب نشانه‌ای در آید.

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۶۴-۴۶۵، ش ۴۸۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷، ش ۷۸؛ مکیال

المکارم، ج ۱، ص ۱۲۵-۱۲۶.

۲. غیبت شیخ طوسی، ص ۴۶۶، ش ۴۸۲، و نیز ر.ک: مصنف صنعانی، ج ۱۱، ص ۳۷۳، ش ۲۰۷۷۵؛ کتاب

الفتن، ص ۲۰۵؛ الخرائج والجرانح، ج ۳، ص ۱۱۵۴، ش ۶۰؛ ملاحم وفتن، ص ۱۶۱، ش ۲۱۱ و ص ۳۲۶،

ش ۴۷۲؛ بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۷، ش ۷۹.

۵۴۶ / خبر پنجاهم

غیبت طوسی، صفحه ۲۹۸، مسنداً از ابی بصیر روایت کرده در حدیثی که شیخ طوسی آن را مختصر کرده که گفته است:

إذا قام القائم عليه السلام دخل الكوفة وأمر بهدم المساجد الأربعة حتى يبلغ أساسها، ويصيرها عريشاً كعريش موسى، وتكون المساجد كلها جمماً لا شرف لها كما كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله، ويوسع الطريق الأعظم، فيصير ستين ذراعاً، ويهدم كل مسجد على الطريق، ويسد كل كوة إلى الطريق، وكل جناح وكنيف وميزاب إلى الطريق، ويأمر الله الفلك في زمانه، فيبطن في دوره حتى يكون اليوم في أيامه عشرة من أيامكم، والشهر عشرة أشهر، والسنة عشرة سنين من سنينكم.

ثم لا يلبث إلا قليلاً حتى يخرج عليه مارقة الموالي برميلة الدسكرة عشرة آلاف، شعارهم: يا عثمان، يا عثمان. فيدعو رجلاً من الموالي، فيقلده سيفه، فيخرج إليهم، فيقتلهم حتى لا يبقى منهم أحد، ثم يتوجه إلى كابلشاه، وهي مدينة لم يفتحها أحد قط غيره، فيفتحها، ثم يتوجه إلى الكوفة، فينزلها وتكون داره، ويُبهرج سبعين قبيلة من قبائل العرب، تمام الخبر.

وفي خبر آخر: يفتح قسطنطينية والرومية وبلاد الصين؛^۱

یعنی: چون قیام کند قائم عليه السلام، داخل کوفه می شود و فرمان می دهد به خراب کردن چهار مسجد ملعونه را تا این که برسد به پایه و اساس آن و می گرداند آن را خانه ای از چوب مانند عریش موسی و کنگره های همه مسجدها را خراب می کند و آنها را مانند مسجدهایی که در عهد رسول خدا بوده بنا می کند و راه بزرگ تر را که محل عبور عموم است گشایش می دهد بقدر شصت ذراع و خراب می کند هر مسجدی را که در راه بنا شده و سد می کند هر روزنه ای را که در راه باز می شود و هر جناحی و هر کنیف

۱. غیبت شیخ طوسی، ص ۲۷۵ - ۲۷۶، ش ۴۹۸ و ۴۹۹، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۳۳، ش ۶۱ و ج ۸۰، ص ۲۵۳، ش ۶: إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۲۴۸؛ مکیال المکارم، ج ۱، ص ۲۷۲ - ۲۷۳.

- یعنی: نهانخانه و مستراح - و ناودانی که در راه واقع شده باشد و امر می فرماید خدا فلک را که به کندی دور زند در زمان او تا این که هر روزی بقدر ده روز از روزهای شما و هر ماهی بقدر ده ماه و هر سالی بقدر ده سال از سالهای شما شود.

پس درنگ نمی کند مگر اندکی تا این که خروج می کنند بر او بیرون رفتگان از دین که از غلامان و موالی باشند در رُمیله - که منزلی است در میان بصره و مکه، یا موضعی است در بحرین و موضعی است در سمت غربی بغداد در نواحی نهر مَلِک - و آنها ده هزار نفرند که شعارشان «یا عثمان، یا عثمان» است. پس حضرت می خواند مردی از موالی را و شمشیری بر او حمایل می کند از شمشیرهای خود. پس بیرون می رود به جانب آن جماعت و همه ایشان را می کشد بنحوی که یکی از آنها باقی نمی ماند. پس حضرت می رود به جانب کابلشاه و آن شهری است که هرگز احدی آن را فتح نکرده. پس آن را فتح می کند. پس از آن متوجه کوفه می شود و در آن جا فرود می آید و خانه او در آن جا خواهد بود و خونهای هفتاد قبیله از قبایل عرب را هدر می کند، تا پایان خبر.

و در خبر دیگر است که: فتح می کند قسطنطنیه را و رومیه و شهرهای چین را.

۵۴۷ / خبر پنجاه و یکم

غیبت نعمانی، صفحه ۷۴، مسنداً از کعب الاحبار روایت کرده خبری را که از جمله آن این است:

إِنَّ الْقَائِمَ الْمَهْدِيَّ مِنْ نَسْلِ عَلِيٍّ، أَشْبَهَ النَّاسَ بَعِيسِيَّ بْنَ مَرْيَمَ ۖ خُلِقَ وَخُلِقَ وَسَمَةٌ وَسِيمَاءٌ وَهَيْبَةٌ. يُعْطِيهِ اللَّهُ - جَلَّ وَعَزَّ - مَا أُعْطِيَ الْأَنْبِيَاءَ، وَيَزِيدُهُ وَيُفْضِلُهُ. إِنَّ الْقَائِمَ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ ۖ لَهُ غَيْبَةٌ كَغَيْبَةِ يُوسُفَ، وَرُجْعَةٌ كَرُجْعَةِ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، ثُمَّ يَظْهَرُ بَعْدَ غَيْبَتِهِ مَعَ طُلُوعِ النُّجُومِ الْأَحْمَرِ، وَخَرَابِ الزُّورَاءِ - وَهِيَ الرِّيَّ -، وَخَسْفِ الْمَزُورَةِ - وَهِيَ بَغْدَادُ -، وَخُرُوجِ السُّفْيَانِيِّ، وَحَرْبِ وُلْدِ الْعَبَّاسِ مَعَ فُتَيَانَ إِرْمَنِيَّةَ وَأَذْرَبِيجَانَ. تَلِكُ حَرْبٌ يَقْتُلُ فِيهَا الْأُوفَ وَالْأُوفَ. كُلُّ يَقْبُضُ عَلَى سَيْفِهِ مَحَلِّيٌّ، تَخْفُقُ عَلَيْهِ رَايَاتُ سُودٍ. تَلِكُ حَرْبٌ يَسْتَبْشِرُ

فيها^۱ الموت الأحمر، والطاعون الأكبر^۲؛

یعنی: قائم مهدی از نسل علی است. شبیه ترین مردم است به عیسی بن مریم از حیث خلق و خلق و علامت و سیما و هیبتی که عطا می کند او را خدایی که بزرگ و غالب است آنچه که به پیغمبران عطا فرموده و زیادتی می دهد او را و برتری می دهد او را. بدرستی که قائم از اولاد علی برای او پنهان شدنی است مانند پنهان شدن یوسف و برگشتنی است مانند برگشتن عیسی پسر مریم. پس ظاهر می شود بعد از پنهان شدن او با آمدن ستاره سرخ مخصوصی و هنگام خراب شدن زوراء - که آن شهر ری است - و فرورفتن مزوره - که آن بغداد است - به زمین و بیرون آمدن سفیانی و جنگ کردن فرزندان عباس - که مراد مروزی یعنی: عدّه خراسانی - باشند که با پرچم های سیاه بزرگ از خراسان می آیند و بر حق نیستند با جوانان ارمینیه و آذربایجان و آن جنگی است که کشته می شود در آن هزارها و هزارها که هر یک از ایشان قبضه می کند شمشیر خود را در حالتی که آن شمشیر زیور کرده و آراسته و پیراسته باشد. می جنبد بالای سرهای ایشان پرچم های سیاه و آن جنگی است که بشارت می دهد مرگ سرخ و مرض طاعون بزرگ تری را. (مضمون این خبر در اخبار دیگر از احادیث اهل بیت رسیده است).

۵۴۸ / خبر پنجاه و دوم

سیزدهم بحار الأنوار، صفحه ۱۶۰، از کتاب مواعظ مسنداً از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت:

یخرج قبل السفیانیّ مصریّ ویمانیّ؛^۴

یعنی: مصری و یمانی پیش از سفیانی بیرون می آیند.

۱. در مصدر: (یشوبها).

۲. در مصدر: (والطاعون الأغیر).

۳. غیبت نعمانی، ص ۱۴۹، ذیل شماره ۴، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۲۶، ذیل شماره ۸۹.

۴. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۰، ش ۵۳، و نیز ر.ک: غیبت شیخ طوسی، ص ۴۴۷، ش ۴۴۴.

۵۴۹ / خبر پنجاه و سوم

سيزدهم بحار، صفحه ۱۶۱، از مواعظ مسنداً از ابی لبید روايت کرده که گفت:
تغیّر الحبشة البيت، فيكسرونه، ويؤخذ الحجر، فينصب في مسجد الكوفة؛^۱
يعنى: حبشى ها خانه كعبه را تغيير مى دهند. پس مى شكند آن را و گرفته مى شود
حجر الاسود و نصب کرده مى شود در مسجد كوفه.
(این از علامات واقع شده است).

۵۵۰ / خبر پنجاه و چهارم

مختصر تذكرة قرطبي، تأليف شعرانى، صفحه ۲۱۰، روايت کرده از عبدالله بن
مسعود که گفت:

ليأتين على الناس زمان يأتي الرجل القبر، فيقول: يا ليتني مكان هذا. ليس به حبّ الله
تعالى، ولكن من شدة ما يرى من البلاء؛^۲ - أي: من شدة الأكداد والمشاقّ والمحن الواقعة
للإنسان في نفسه وولده وماله، حتى يذهب أكثر دينه؛

يعنى: هر آينه مى آيد بر مردم زمانى که بيايد مرد کنار قبر و بگويد: اى كاش من به
جای مرده در اين قبر بودم! و اين آرزو نه از باب دوستى او با خداست وليکن از
سختى بلاهاىى است که مى بيند از شدت آنچه که زندگانی برای او دشوار شود و
سختى هاىى که به او رو مى دهد و اندوه و محنت هاىى [که] بر انسان واقع مى شود در
جان او و اولاد او و مال او تا اين که بيشتر از دين او از دستش برود (و اين از جهت
فشار و سختى هاى آن زمان است).

۱. بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۲۱۵، ش ۷۰، و نیز ر.ک: غيبت شيخ طوسی، ص ۴۴۹، ش ۴۵۱.
۲. مختصر تذكرة قرطبي، ص ۱۲۱، و نیز ر.ک: مسند ابن راهويه، ج ۱، ص ۴۱۸، ح ۴۷۴؛ صحيح مسلم،
ج ۸، ص ۱۸۳؛ سنن ابن ماجة، ج ۲، ص ۱۳۴۰، ح ۴۰۳۷؛ معجم كبير طبرانی، ج ۹، ص ۳۵۲؛ مستدرک حاکم،
ج ۴، ص ۴۵۴؛ فتح الباری، ج ۱۳، ص ۶۵؛ سبيل الهدى والرشاد، ج ۱۰، ص ۱۴۴؛ كنز العمال، ج ۱۱،
ص ۲۵۵، ح ۳۱۴۳۴ و ج ۱۴، ص ۲۱۲، ح ۳۸۴۳۵؛ كشف الخفاء، ج ۲، ص ۳۴۲، ح ۲۹۴۵.

۵۵۱ / خبر پنجاه و پنجم

عقد الدرر از کعب و اوزاعی روایت کرده که گفته‌اند:
 إذا دخل أصحاب الرايات الصفر مصر - یعنی: المغاربة -، فليحفر أهل الشام أسراباً
 تحت الأرض.^۱

أخرجه الإمام أبو عمرو المقري في سننه؛

یعنی: وقتی که داخل شد پرچم‌های زرد در مصر - یعنی: مغربی‌ها، که شاید مراد
 آمریکایی‌ها باشند -، باید بکنند اهل شام برای خود - یعنی: برای حفظ خود - کندال‌ها
 در زیر زمین.

بیرون آورده است این خبر را امام ابو عمرو مقری در کتاب سنن خود.

۵۵۲ / خبر پنجاه و ششم

عقد الدرر از کعب روایت کرده که گفت:

تكون فتن ثلاث مستكم الداهية^۲: فتنة تكون بالشام، ثم الشرقية هلاك الملوك، ثم
 يتبعها الغربية، وذكر الرايات الصفر، [قال:] والعربية^۳ هي العمياء^۴.
 أخرجه الإمام أبو عبد الله مقيم^۵ بن حماد.

یعنی: سه فتنه است که چون ظاهر شود مس می‌کند شما را حادثه بزرگی: فتنه‌ای
 که در شام ظاهر شود. بعد از آن فتنه شرقی‌ها و در دنباله آن است فتنه غربی‌ها، و یاد

۱. عقد الدرر، ص ۸۲، ضمن «الباب الرابع في ما يظهر من الفتن الدالة على ولايته، الفصل الأول في أحاديث
 متفرقة»، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۴۲۳؛ ملاحظه و فتن، ص ۱۸۵، ش ۲۵۷.

۲. در عقد الدرر: (کأمسکم الذاهب).

۳. در مصدر و عقد الدرر: (والغربية).

۴. عقد الدرر، ص ۸۲، ضمن «الباب الرابع في ما يظهر من الفتن الدالة على ولايته، الفصل الأول في أحاديث
 متفرقة»، و نیز ر.ک: کتاب الفتن، ص ۳۰.

۵. در عقد الدرر: (نعيم).

کرد پرچم‌های زرد را و پرچم‌های عربی کور کننده [است].
بیرون آورد این خبر را امام ابو عبدالله مقیم پسر حماد.

۵۵۳ / خبر پنجاه و هفتم

ارشاد مفید، صفحه ۳۲۳، از علی بن عقبه از پدرش روایت کرده که گفت:
إِذَا قَامَ الْقَائِمُ ﷺ حَكَمَ بِالْعَدْلِ، وَارْتَفَعَ فِي أَيَّامِهِ الْجَوْرَ، وَأَمِنَتْ بِهِ السَّبِيلُ، وَأُخْرِجَتِ
الْأَرْضُ بِبَرَكَاتِهَا، وَرَدَّ كُلَّ حَقٍّ إِلَى أَهْلِهِ، وَلَمْ يَبْقَ أَهْلُ دِينٍ حَتَّى يَظْهَرَ الْإِسْلَامَ، وَيُعْتَرَفُوا
بِالْإِيمَانِ. أَمَا سَمِعْتَ اللَّهَ - سُبْحَانَهُ - يَقُولُ: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا
وَإِلَيْهِ يُرْجَعُونَ﴾^۱؟ وَحَكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِحُكْمِ دَاوُدَ وَحُكْمِ مُحَمَّدٍ ﷺ. فَحِينَئِذٍ تَظْهَرُ الْأَرْضُ
كَنُوزِهَا، وَلَا يَجِدُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ يَوْمَئِذٍ مَوْضِعًا لَصَدَقَتِهِ، وَلَا لِبِرِّهِ؛ لَشَمُولِ الْغَنَى جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ،
ثُمَّ قَالَ: إِنَّ دَوْلَتَنَا آخِرَ الدُّوَلِ، وَلَمْ يَبْقَ أَهْلُ بَيْتِ لَهُمْ دَوْلَةٌ إِلَّا مَلَكُوا قَبْلَنَا؛ لَثَلَا يَقُولُوا إِذَا
رَأَوْا سِيرَتَنَا: إِذَا مَلَكْنَا سَرْنَا بِمِثْلِ سِيرَةِ هَؤُلَاءِ، وَهُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ﴾^۲؛^۳
یعنی: زمانی که قیام کند قائم ﷺ، حکم به عدل می‌کند و در ایام او جور و ستم
مرتفع می‌شود و به وجود او راه‌ها امن می‌شود و زمین برکات خود را بیرون می‌آورد
و هر حقی را به اهلش رد می‌کند و باقی نمی‌گذارد اهل دینی را، تا این که ظاهر کند
اسلام را و اعتراف کنند به ایمان. آیا نشنیده‌ای گفته‌ی خدایی را که منزّه و پاک و پاکیزه
است از هر عیب و نقصی که فرموده است: ﴿و برای او اسلام می‌آورند کسانی که
در آسمان‌ها و زمین می‌باشند از روی میل و کراهت و به سوی او بازگشت کرده
خواهید شد﴾^۴؟ و حکم می‌کند در میان مردم به حکم داود و حکم محمد ﷺ. پس

۱. سورة آل عمران، آیه ۸۳.

۲. سورة اعراف، آیه ۱۲۸.

۳. ارشاد، ج ۲، ص ۲۸۴-۲۸۵، و نیز ر.ک: روضة الواعظین، ص ۲۶۵: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲،
ص ۲۹۰: كشف الغمّة، ج ۳، ص ۲۶۴-۲۶۵: بحار الأنوار، ج ۵۲، ص ۳۲۸-۳۲۹، ش ۸۳: إلیزام الناصب،
ج ۲، ص ۲۴۶.

در آن هنگام ظاهر می‌کند زمین گنج‌های خود را و نمی‌یابد مرد جایی را برای صدقه خود و برای گندم خود؛ به جهت این که در آن زمان جمیع اهل ایمان غنی و بی‌نیازند. پس فرمود که: دولت ما در آخر دولت‌ها خواهد بود و باقی نمی‌ماند برای اهل خانه‌ای دولتی الا این که پیش از آن - یعنی: پیش از دولت ما - مالک شوند تا وقتی که سیره و روش ما را می‌بینند نگویند: اگر ما مالک می‌شدیم، به همین روش و سیره رفتار می‌کردیم، و این است معنای قول خدای تعالی که فرموده است: ﴿و پایان امر برای پرهیزکاران است﴾.

۵۵۴ / خبر پنجاه و هشتم

إلزام الناصب، صفحه ۲۲۶، في كتاب الفتن^۱ وفي الدعوة عن عقد الدرر عن كعب الأخبار: أن أمة تدعى النصرانية في بعض جزائر البحر تجهز ألف مركب في كل عام، فيقولون: اركبوا إن شاء الله وإن لم يشأ. فإذا وقعوا في البحر أرسل الله عليهم ريحاً عاصفة كسرت سفنهم. قال: فيصنعون [ذلك] مراراً. فإذا أراد الله تعالى اتخذت سفناً لم يوضع على البحر مثلها. قال: فيقولون: اركبوا إن شاء الله، فيركبون ويمرّون بالقسطنطينية، [قال: فيفزعون لهم، فيقولون: ما أنتم؟ فيقولون: نحن أمة ندعى النصرانية. نريد هذه الأمة التي أخرجتنا من بلادنا وبلاد آبائنا. فيمدونهم سفناً، [قال: فينتهون إلى عكاء، فيخرجون سفنهم ويحرقونها، ويقولون: بلادنا وبلاد آبائنا، [قال: وأمير المسلمين يومئذ بيت المقدس، فيبعث إلى مصر، فيستمدّهم، [ويبعث إلى أهل اليمن فيستمدّهم، ويبعث إلى العراق فيستمدّهم قال: [فيجيؤه رسوله من قبيل [أهل] مصر، فيقول: [إننا] بحضرة بحر والبحر حمال، فلا يمدونه.

قال: فيمرّ الرسول بحمص، وقد أغلقها أهلها من العجم على من فيها من المسلمين، ويمدّهم أهل اليمن إلى قلعته^۲. قال: ويكنم الخبر ويقول: أي شيء تنتظرون؟ الآن تغلق

۱. این عبارت در مصدر مربوط به خبر قبلی است.

۲. در مصدر: (على قلعته) و در عقد الدرر: (على قلعته).

[أهل] كل مدينة على من فيها من المسلمين، ويأخذ ثلث بأذناب الإبل، ويلحقون بالبرية، فيهلكون في سهيل الأرض، لا إلى هؤلاء ولا إلى هؤلاء.^١

قال: ويفتح البلد، فيقبلونهم^٢ في جبل لبنان، حتى ينزل أمير المؤمنين في الخليج^٣، ويصير الأمر إلى ما كان عليه الناس أن يحمل^٤ لواه، [قال: فيركز لواه] ويأتي الماء ليتوضأ منه لصلاة الصبح. قال: فيتباعد الماء منه. قال: فيتبعه فيتباعد منه. فإذا رأى ذلك أخذ لواه واتبع الماء حتى يجوز من تلك الناحية [ثم يركزه]، ثم ينادي: أيها الناس، اعبروا. إن الله - عز وجل - قد فرق لكم البحر كما فرقه لموسى بن عمران^٥. قال: فتجوز الناس، فيستقبل القسطنطينية. قال: فيكبرون، فيهتز حائطها، ثم يكبرون فيسقط منها ما بين اثني عشر برجاً فيدخلونها، فيجدون فيها كنوزاً من ذهب وفضة وكنوزاً من نحاس، فيقتسمون غنائمهم على أترسة^٦؛^٧

يعنى: از كعب الاحبار روايت كرده كه: امّتى هستند كه آنها نصرانى خوانده شوند در بعضى از جزيره هاى دريا كه در سالى هزار مركب تجهيز مى كنند و مى گویند: سوار شويد، اگر خدا بخواهد و اگر نخواهد. پس وقتى كه وارد دريا شوند، مى فرستد خدا بر ايشان باد سختى را كه كشتى هاى ايشان را مى شكند. پس چندين مرتبه اين كار را مى كنند. پس چون اراده كند خداى تعالى، كشتى هاى مى گیرند كه مانند آنها در دريا نهاده نشده باشد. گفت (يعنى: كعب): پس مى گویند: سوار شويد اگر بخواهد خدا. پس سوار مى شوند و مى گذرند به قسطنطينيه و فزع مى كنند براى ايشان. پس به آنها

١. در عقد الدرر: (في مهيل من الأرض، فلا إلى أهلهم يرجعون، ولا إلى الجنة يرونها).

٢. در عقد الدرر: (ويفتح الثلث فيتبعونهم).

٣. در عقد الدرر: (حتى ينتهى أمير المسلمين إلى الخليج).

٤. در عقد الدرر: (الوالي يحمل).

٥. در عقد الدرر: (لبنى إسرائيل).

٦. در مصدر و عقد الدرر: (الترسة).

٧. إلزام الناصب، ج ٢، ص ٢٥٤ - ٢٥٥، ونيز ر. ك: عقد الدرر: ٢٥٠ - ٢٥٢، ضمن «الباب التاسع في فتوحاته

وسيرته، الفصل الأول في فتح قسطنطينية».

گویند که: این فزع‌ها برای چیست؟ می‌گویند که: ما امتی هستیم که نصرانی خوانده می‌شویم و این امت را می‌خواهیم که ما را از شهرهای خود و شهرهای پدران خود بیرون کرده‌اند. پس مدد می‌کنند ایشان را به کشتی‌هایی، تا این که می‌روند به عکا و بیرون می‌آورند کشتی‌های ایشان را و می‌سوزانند آنها را و می‌گویند: این جاها شهرهای ما و شهرهای پدران ما است و امیر مسلمانان در آن روز در بیت المقدس است. پس می‌فرستد به سوی مصر و مدد می‌طلبد از ایشان. پس می‌آید او را فرستاده او از جانب مصر و می‌گوید: دریا گود است و حمل‌کننده است. پس او را مدد نمی‌کنند.

گفت: پس آن فرستاده به حمص می‌رود در حالتی که عجم راه بیرون آمدن را بر روی اهل آن شهر بسته‌اند (مراد از عجم مغربی‌ها و رومی‌ها می‌باشند) - یعنی: راه بیرون رفتن از آن شهر را بر روی مسلمانان بسته‌اند - و مدد می‌کنند ایشان را اهل یمن و می‌کشند ایشان را به سوی قلعه خود و این خبر را کتمان می‌کنند و می‌گویند: انتظار چه چیز را می‌کشید؟ الآن است که هر شهری راه را بر مسلمانان می‌بندند و ثلث از مردم دنبال شترهای خود را می‌گیرند و ملحق به بیابان می‌شوند که نه با این دسته باشند و نه با آن دسته.

گفت (یعنی: کعب): و فتح کرده می‌شود شهر و می‌پذیرند ایشان را در کوه لبنان تا این که فرود می‌آید امیر المؤمنین در خلیج و امر می‌گردد بر آنچه که در صدد آن هستند مردمان و آن برداشتن پرچم اوست و می‌آید او به طرف آب که وضو بگیرد برای نماز صبح. پس آب از او دور می‌شود و هرچه او دنبال آب می‌رود آب از او دور می‌شود. پس چون چنین دید، پرچم خود را به دست می‌گیرد و به دنبال آب می‌رود تا آن که می‌رود به آن طرف آب. پس ندا می‌کند که: ای گروه مردمان! عبور کنید که خدا دریا را برای شما شکافت همچنان که شکافت آن را برای موسی.

گفت راوی: پس مردم از دریا می‌گذرند و با قسطنطنیه روبه رو می‌شوند و تکبیر گویند. بنحوی که دیوار قسطنطنیه به جنبش در می‌آید. پس از آن تکبیر دیگر می‌گویند بنحوی که دیوار آن در میانه دوازده برج می‌افتد. پس داخل قسطنطنیه می‌شوند و در

آن جا گنج‌هایی از طلا و نقره می‌یابند و گنج‌هایی از مس و غنیمت‌های خود را با سپرهای خود قسمت می‌کنند.

۵۵۵ / خبر پنجاه و نهم

إلزام الناصب، صفحه ۲۲۴:

و في خبر آخر: يفتح قسطنطينية لأنها نسبت إلى منشئها وهو قسطنطين الملك، وهو أول من أظهر دين النصرانية، ولها سبعة أسوار. السور السابع منها المحيط بالستة أحداً وعشرون ذراعاً، وفيه مائة باب، وعرض السور الأخير الذي يلي البلد عشرة أذرع، وهي على خليج يصيب^۲ في البحر الرومي، وهي متصلة ببلاد رومية والأندلس، وأما رومية فهي أم بلاد الروم، وكل من ملكها يقال له الباب، وهو الحاكم على دين النصرانية بمنزلة الخليفة في المسلمين، وليس في بلاد الروم مثلها. كثيرة العجائب، محكمة البناء.

وعن [ال] أخبار [الطوال] الأول: رومية الكبرى مدينة رئاسة الروم ودار ملكهم، وهي في شمالي غربي القسطنطينية، وهي في يد الإفرنج، ويقال لملكها آلمان، وبها يسكن الباب الذي تطيعه الإفرنج، وهو عندهم بمنزلة الإمام، وهي من عجائب الدنيا؛ لعظم عمارتها، ولكثرة خلقها وحصانتها، وذلك خارج عن العادة إلى حد لا يصدق السامع^۳.

یعنی: در روایت دیگر است که فتح کرده می‌شود قسطنطنیه و آن نسبت داده شده است به ایجاد کننده آن و او قسطنطین ملک است و او اول کسی است که ظاهر کرده است دین نصرانیت را و از برای آن شهر هفت حصار است و حصار هفتم از آن که محیط است به شش حصار دیگر یازده ذراع است و صد در در آن است و پهنای حصار آخر که پهلوی شهر است ده ذراع است و آن بالای خلیجی واقع است که به دریا می‌رسد در دریای رومی و آن متصل است به شهرهای رومیه و اندلس و امارومیه

۱. در مصدر: (واحد).

۲. در مصدر: (یصب).

۳. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۲۴۸-۲۴۹.

آن مادر شهرهای روم است و هر که مالک آن باشد او را پاپ می گویند و او بر دین نصرانیت حکومت می کند، به منزله خلیفه است در میان مسلمانان و در شهرهای روم هیچ کدام مانند آن عجایب زیاد ندارد و بنای محکمی ندارد.

و از کتاب اخبار الأول نقل کرده که: رومیة الکبری شهری است که ریاست روم در آن است و دار الملک آنهاست و آن در شمال غربی قسطنطنیة واقع است و در دست فرنگیان است و مُلک آن را آلمان گویند و پاپی که فرنگیان او را اطاعت می کنند در آن جا سکونت کند و او در نزد ایشان به منزله امام است و این شهر از عجایب دنیا است؛ به جهت بزرگی عمارت آن و کثرت جمعیت آن و محفوظ بودن آن و آن خارج از عادت است بحدی که تصدیق نمی کند آن را شنونده.

وعن عقد الدرر: أنّ علیها السورین من حجارة. عرض الأول اثنان وسبعون ذراعاً، و عرض الثاني اثنان وأربعون ذراعاً، ومسافة ما بين السورین من الفضاء ستون ذراعاً. ولها ألف باب من النحاس الأصفر سوى العود والصنوبر والخشب والابنوس المنقوش الذي لا يدري [ما] قيمته، ومسافة [ما بين] الغربي منها إلى الشرقي مائة وعشرون ميلاً. وبين السورین نهر مغطى ببلاط من نحاس، طول كل بلاطة سبعون أو أربعون ذراعاً، وهو النهر الذي بين السورین. يتصل بالنهر الكبير الذي تدخل فيها المراكب ويعلقونها^۱ إلى داخل البلد، فتقف^۲ على جانب البحر، فيباع ويشتري^۳. وفيها ألف ومائتا كنيسة وأربعون ألف حمام^۴، وفيها طلسمات للحيات والعقارب، تمنعهم من الدخول إليها، وطلسم يمنع الغريب من الدخول إليها، وفي وسطها سوق يباع فيه الطير مقدار فرسخ.

۱. در عقد الدرر: (سبعة وأربعون).

۲. در مصدر: (وتعلوه) و در عقد الدرر: (بقلوعها).

۳. در عقد الدرر: (فُتِّصَفَ).

۴. در مصدر و عقد الدرر: (فتبيع وتشتري).

۵. در مصدر: (وأربعون ألف حمام).

ومن جملة ما فيها من الكنائس كنيسة بنيت على اسم بولس وبطرس من الحواريين، وهما بهما في جوف من [الـ] رخام مدفونين، وطول هذه الكنيسة ثلاثة آلاف ذراع، وعرضها ثلاثة آلاف ذراع، وقيل: ألف ذراع، وهي مبنية على قناطر من صفر ونحاس، وكذلك [أركانها و] سقوفها وحيطانها، وهي من العجائب.

وفيهما كنيسة أخرى على عرض بيت المقدس وطولها، مرصعة باليواقيت والجواهر والزمرد. طول مذبحتها عشرون ذراعاً من الزمرد الأخضر، وعرضه ستة أذرع. يحملها اثنا عشر تمثالاً من الذهب [الإبريز]. طول كل تمثال ذراعان ونصف، ولكل تمثال عينان من الياقوت الأحمر. يضيء المكان منهما [ولها] ثمانية وعشرون باباً من الذهب الأحمر؛^٢

يعنى: و از كتاب عقد الدرر (تأليف ابوبدر يوسف بن يحيى سلمى شافعى) روایت کرده که: بر آن شهر دو حصار است از سنگ که پهنای اول آن هفتاد و دو ذراع است و پهنای دوم آن چهل و دو ذراع است و مسافت مابین دو حصار شصت ذراع از فضا است و برای آن هزار در است از مس زرد غیر از درهایی که از چوب صنوبر و مطلق چوب و آبنوس نقش شده که قیمت آن را کسی نداند و مسافت میان غربی و شرقی آن را صد و بیست میل تحدید کرده اند و در میان دو حصار نهری است سر پوشیده به قطعات مس که در ازای هر قطعه ای هفتاد یا چهل ذراع است و آن نهر که در میان دو حصار واقع شده متصل است به نهر بزرگی که در آن مرکب ها داخل می شود و می آویزند آنها را به داخل شهر. پس می ایستد در کنار دریا و خرید و فروش می کنند و در آن شهر است هزار و دو بیست کنیسه و چهل هزار حمام و در آن است طلسم هایی برای مارها و عقرب ها که آنها را منع کند از داخل شدن در آن شهر و طلسمی که منع کند داخل شدن غریب را در شهر و در وسط آن شهر بازاری است که در آن مرغ فروخته می شود و طول آن بازار یک فرسخ است و از جمله چیزهایی که در آن شهر است کنیسه ای است به نام پورس

١. در عقد الدرر: (ثلاثمائة).

٢. إلزام الناصب، ج ٢، ص ٢٤٩، و نیز ر.ک: عقد الدرر، ص ٢٣٠ - ٢٣٢، ضمن «الباب التاسع في فتوحاته وسيرته، الفصل الأول في فتح قسطنطينية».

و پطرس که از حواریین بوده‌اند و آن دو نفر در آن جا در جوف^۱ سنگی مدفون‌اند و درازای آن کنیسه سه هزار ذراع است و پهنای آن سه هزار ذراع و گفته شده که: هزار ذراع است، و آن بالای پل‌هایی از مس و برنج بنا شده و همچنین است سقف‌ها و دیوارهای آن و این از عجایب است و در آن کنیسه دیگری است در زمین بیت المقدس که درازای آن مرصع است به یاقوت‌ها و جواهرات و زمرد و طول مذبح آن بیست ذراع است از زمرد سبز و عرض آن شش ذراع است که آن را دوازده تمثال از طلا برمی‌دارد که طول هر تمثالی دو ذراع و نصف ذراع است و برای هر تمثالی دو چشم است از یاقوت سرخ که آن مکان از آن دو چشم روشن شود و برای آن کنیسه هجده در است از طلای سرخ.

۵۵۶ / خبر شصتم

إلزام الناصب، صفحة ۲۲۴:

وعن ابن عباس: أنَّ الروميَّة مدينة كثيرة العجائب، ومن عجائبها أنَّ في وسطها كنيسة عظيمة، وفي وسط الكنيسة عامود من الحديد الصيني، وعليه تابوت من نحاس أحمر، وفيه سُودانية وهي زُرُورَةٌ^۲، وفي منقارها زيتونة، وفي مخلبيها زيتونتان من نحاس. فإذا كان أيام الزيتون لم يبق في الدنيا سودانية على وجه الأرض إلا جاء وفي منقارها زيتونة وفي مخلبيها زيتونتان، فتأتي به وتلقيه في التابوت، فمنه يأكلون، ومنه يأدمون، ومنه يوقدون من السنة إلى السنة من زيتته، وفيها من العجائب ما يطول ذكرها في هذا المقام، انتهى؛^۳

یعنی: از ابن عباس روایت شده که رومیّه شهری است که عجایب آن بسیار است و از عجایب آن این است که در وسط آن کنیسه‌ای است بزرگ و در وسط کنیسه عمودی است از حديد صيني (آهن چيني) و بالای آن صندوقی است از مس سرخ و در آن

۱. جوف: شکم، داخل چیزی.

۲. در مصدر: (زرزواه).

۳. إلزام الناصب، ج ۲، ص ۲۴۹ - ۲۵۰.

است تمثال مرغی که آن را زُر زور گویند - وزن عُصفور - و در منقار آن یک دانه زیتون است و در دو چنگال آن هم دو دانه زیتون است از مس. چون ایام زیتون شود، باقی نمی ماند در دنیا بر روی زمین مرغ سودانیّه ای مگر آن که می آید و در منقار او یک دانه زیتون و در دو چنگال او دو دانه زیتون است. می آورد و در آن صندوق می اندازد. پس، از آن می خورند و نان خورش خود قرار می دهند و از آن می افزونند از آن سال تا یک سال دیگر از روغن او و در آن شهر است از عجایب آنچه که طول می کشد ذکر آن در این مقام. (تمام شد کلام ابن عباس)

پایان یافت جزء سوم کتاب نواب الدهور به توفیقات ربّانی و تأییدات سبحانی و توجّهات خاصّه اعلا حضرت، ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - و از خداوند متعال - جلّت عظمته - ادامه توفیق و تأیید می طلبم برای تألیف جزء چهارم این کتاب و درخواست قبول این خدمت ناقابل را از پیشگاه والای حجّت بالغه احدیت - ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء - می نمایم و رجای واثق آن که هر چند گناهکار و روسیاه و شرمسارم، به عظمت و بزرگواری خود از بذل عنایات شاهانه و لویّه از دربار عظمت مدار خویش دورم نفرماید و به اکسیر نظری قلب قلبم را از الواث معاصی و کثافات گناه پاک و از خوان لطف و احسان خود محروم و بی بهره ام نفرماید.

سعدی مگر از خرمن اقبال بزرگان یک خوشه ببخشند که ما تخم نکشیم

لمؤلفه العاصی:

زادِ راهی بجز از بارِ گنه نیست مرا	روسیاهم من و جز روی سیه نیست مرا
کاروان اجلم گر بزند بانگ رحیل	بجز از جرم و خطا توشه ره نیست مرا
در صف حشر که خوبان همه گرم طرب اند	چه کنم من که بجز حال تبه نیست مرا
همگنان جمله در آسایش و از کرده خود	سر به زیرم من و جز پشت دوته نیست مرا
رادمردان همه را گوهر اعمال به کف	وای بر من که بجز سنگ و شبه نیست مرا

شرمسارم من خجلت زده با دست تهی
 به گدایی به در جود تو رو آوردم
 جز امید گرم و رأفت شه نیست مرا
 گرچه از رو سیاهی روی نگه نیست مرا
 خود تو دانی که بجز دیده به ره نیست مرا
 من حیران به تمنای لقایت شب و روز

اظهار اشتیاق مؤلف به دیدن آن حضرت

یا رب ز غمش تا چند اشکم ز بصر آید
 تا چند بنالم زار شب تا سحر از هجرش
 هر دم که رخس بینم ، خواهم دگرش دیدن
 از دیده نهان اما اندر دل من جایش
 با کس نتوانم گفت من راز درون خویش
 می سوزم و می سازم از درد فراق اما
 حیران به فغان تا کی با محنت و غم همدم
 بنشسته سر راهش ، شاید ز سفر آید
 کوکب شرم هر شب ، شاید که سحر آید
 بازش نگرم شاید یک بار دگر آید
 او را طلبم هر شب ، شاید که ز در آید
 کز درد غم هجرش دل را چه به سر آید
 تیر غم او بر دل افزون ز شمر آید
 یا رب نظری کان شاه از پرده بدر آید

وله ایضاً

شهی دارم که تاج رفعت شاهی به سر دارد
 به امر حق تواند عالمی زیر و زبر دارد
 شهی دارم که حق داده زمام کون در دستش
 به امر حق تواند عالمی زیر و زبر دارد
 شهی دارم که در قدرت هزاران چون سلیمان را
 به زیر خاتم شاهی خود زیر نظر دارد
 شهی دارم که یکسر ماسوی الله زنده از فیضش
 جهان را جملگی چون بیضه ای در زیر پر دارد
 شهی دارم که حقش برگزید از علوی و سفلی
 ولایت بر تمام ملک امکان سر به سر دارد

شهی دارم که چون خورشید رخسارش شود طالع
 به تیغ عدل جور و کینه را از ریشه بردارد
 شده نزدیک کاین مهر فروزان جلوه گر گردد
 ز آب عدل کام دهر را سرشار تر دارد
 بنی الأصفر ز مشرق چون به مغرب ره سپر گردد
 جهان بس فتنه خونین که اندر زیر سر دارد
 به روم و روس و افریقا و افرنج آتشی افتد
 که دودش تیره اطراف جهان از بحر و بر دارد
 پس آن گه حزب شیطان از دمشق آماده برخیزد
 عراق و شام را از فتنه خود تیره تر دارد
 سخن کوتاه کن حیران که از این ماجرا ایران
 بود ایمن، ولی آن فتنه ها جور دگر دارد

نگارم پرده در بی پرده در دیدار می آید
 زمستان شد بهار آید گل از گلزار می آید
 به گرد ماه رویش پیچ و تاب عقرب گیسو
 قمر در برج عقرب قاصع الکفار می آید
 به کف تیغ و به بر جوشن به سر تاج یداللهی
 ز جنّ و انس با او لشکری بسیار می آید
 که تا سازد زمین را پر ز عدل و داد و علم و دین
 به امر حق پی سرکوبی اشرار می آید
 بگو با منکر و بی دین: بکن هر آنچه می خواهی
 قریباً دست حق با تیغ آتش بار می آید
 برای دیدنش تا چشم مشتاقان شود روشن
 نمانده مدّتی چندان که حق در کار می آید

به سمت غرب از مشرق چو سر زد آتشی سوزان
 به شام آن گه فتد ناری که بس دشوار می آید
 سلاطین جهان یکسر به هم تازند از هر سو
 که دنیا پیش چشم جمله ایشان تار می آید
 بسی نزدیک می باشد خود این معنی نمی دانم
 چه از این ماجرا بر مست و بر هشیار می آید
 ﴿حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ وَعَدَهُ﴾ ار اهل معنایی
 توانی یافت تاکی ظاهر این آثار می آید
 همی دانم که از این قرن بیرون نیست این معنی
 نکتانم فاش گفتن نوبت اظهار می آید
 خُمُش حیران ببايد بست دم از سرّ دانایان
 که این معنی گران بر خاطر اغیار می آید

من که مخمور از می سرشار دیدارم هنوز
 باز مشتاق فروغ روی دلدارم هنوز
 گر طیب از بهر درمانم شراب وصل داد
 لیک حق داند که من از هجر بیمارم هنوز
 عکس رویش گرچه در آینه دل اوفتاد
 نیز باز از دوریش زار و گرفتارم هنوز
 گرچه می آید نوید وصلم از وی پی به پی
 باز از نار فراقش اندر آزارم هنوز
 شب به پایان می رسد یاران همه در خواب ناز
 جمله در خواب و من بیچاره بیدارم هنوز

بخت بد یاران همه گرم نشاط و عیش و نوش
 چون کنم من خاطر افسرده‌ای دارم هنوز
 دیده بر در دوخته در انتظار مقدمش
 آرزومند طلوع ماه رخسارم هنوز
 جان حیران بر لب آمد در تمنای وصال
 فخرم آن باشد که پیش گلرخان خارم هنوز

اندر آیینه دل عکس شهبی می طلبم
 به حرم شاه رهی می طلبم
 روز و شب ناله زنان ندبه کنان اشک فشان
 از خدا دیدن رخسار مهبی می طلبم
 تا کند جلوه جمال مه افلاک جلال
 دائماً در دل خود جلوه گهی می طلبم
 منتظر دوخته اندر ره شه چشم امید
 گویی از دیده حقیقین نگهی می طلبم
 یارب از لطف ز خورشید رخسار پرده بگیر
 فرج شاه به حال تبهی می طلبم
 در ره وصل تو ای خسرو اقلیم وجود!
 سالها رهبر صاحب گلهی می طلبم
 در شب هجر تو اندر طلب روز وصال
 صبح روشن پی شام سبهبی می طلبم
 تا شود زنده ز فیض دم تو مرده خاک
 من حیران شه آنجم سبهبی می طلبم

نقش جمال شاه را تا که به دل کشیده‌ام
 یکره مهر این و آن از دل خود بریده‌ام
 هر نظرم که بگذرد جلو؛ نورش از نظر
 بار دگر نکوترش بینم از آنچه دیده‌ام
 عشق مجال کسی دهد تا که بگویم چه سان
 تیر بلای عشق او بر دل و جان خریدم
 سوزم و ریزم اشک غم شمع صفت به پای دل
 در طلبش چه خارهایی که به دل خلیده‌ام
 چاک دل از فراق او می‌زنم و نمی‌زند
 بخیه به پاره‌های دل کز غم او دریده‌ام
 این دل سنگم آب شد ز آتش اشتیاق شه
 بس که به ناله روز و شب کوره دل دمیده‌ام
 شرح نمی‌توان دهم حالت سوز و ساز جز
 ریزش اشک دیده و خون دل چکیده‌ام
 حیران تا کی از غمش اشک به دامن آورد
 چون دل داغدار خود هیچ دلی ندیده‌ام

خروا گوشه چشمی به من بی‌سر و پاکن
 سوی دلسوختگان یک نظر از بهر خداکن
 نفس نگذاردم ای شه که به اخلاص بکوشم
 متنی جان مرا از ستم نفس رهاکن
 حل نشد مشکل دل در اثر نفس پرستی
 حل آن را تو حوالت به کف عقده گشاکن
 آخر ای ابر سخا! آب زن این نار هوایم
 تن خاکس مرا خاک در اهل وفاکن

کرده‌ام گم ره وصل تو من ای کعبه مقصود
 رحمی این خسته گمگشته به خود راهنما کن
 حیف و صد حیف که رفت از کف من عمر به باطل
 همّتی درد من از داروی توفیق دوا کن
 خون شد از غم دل حیران و هم از دیده برون شد
 آخر ای شاه ز رأفت نظری سوی گدا کن

آمده‌ام در این جهان تا که زنی شکر دهم
 رویم و شاخه آورم برگ دهم ثمر دهم
 باد خزان معصیت ریخته شاخ و برگ من
 گوچه کنم جز آن که از فتنه خود خبر دهم
 معرفت قدیم را نفس مَنَش حجاب شد
 غیر هوای نفس خود کی بتوان اثر دهم
 دور شدم ز اصل خود رهن من هوای من
 مرغ هوای خویش را کاش شدی که سر دهم
 چاره درد جان من نیست بجز گریستن
 از پی قتل نفس خود خون دل از بصر دهم
 وای به حال زار من وین دل بی قرار من
 داروی درد خویش را گریه گه سحر دهم
 مهدی منتظر بیا آتش دل فرو نشان
 درد من ار دوا کنی مژده به خشک و تر دهم
 حیران را به یک نظر اهل نظر کنی اگر
 از خطر هوای خود خویش توان گذر دهم

فلک خونی عجب اندر دل دیوانه می ریزد
که عاقل اشک حسرت در غمش مستانه می ریزد
نباید بست عهد دوستی با پیره زالی کو
دمادم زهر غم در جام ما مردانه می ریزد
قدم باید زدن اندر طریق احمد مرسل
که از ایوان کسری مقدمش دندان می ریزد
بزن دست تو سئل دامن آن بت شکن شاهی
که با دست خدایی هر بت از بتخانه می ریزد
سر خدمت بنه در آستان رادمردانی
که خون فیضشان خون در دل بیگانه می ریزد
نشین در انتظار مقدم شاه فلک جاهی
که آب عدل در کام جهان شاهانه می ریزد
کند تا سرنگون یکسر لوای جور در عالم
ز کفر و شرک بس خون ها که او رندانه می ریزد
گر آن مصباح بر مشکات دل ها پرتو اندازد
به گرد شمع رویش پرزنان پروانه می ریزد
کند تا صید دل از عاشقان خویشتن هر دم
ز گیسو دام و از خال سیاهش دانه می ریزد
شها از فرط رأفت گوشه چشمی به حیران کن
که با یاد تو اشکش بی کش و پیمان می ریزد

ای مهر گردون شرمسار از جلوه انوار تو
وی خیره چشم روزگار از دیدن رخسار تو
بستی هزاران سلسله از تار موی دلکشت
بس صید دل ها کرده است این طره طرار تو

خون‌ها به دل‌ها ریخته با مهر خود آمیخته
 آتش زده بر خفتگان این نرگس بیدار تو
 تا چند اندر پرده‌ای تاکی دل از ما برده‌ای
 دلدادگانت منتظر سرگشته دیدار تو
 صبح و پسین شام و سحر در راه وصلت منتظر
 بنشسته با خون جگر مستظهر آثار تو
 خوش دل به یغما می‌بری جان از تن ما می‌بری
 صدها هزاران همچو من دل‌داده و بیمار تو
 خرم دمی کایی ز در، بر ما بیندازی نظر
 آخر تو می‌دانی که ما خاریم در گلزار تو
 حیران و سرگردان منم روز و شبان گریان منم
 شاید که روزی بنگرم آن چهره گلنار تو

 درد فراق شاه را من به بیان و گفتگو
 شرح نمی‌توان دهم نکته به نکته مو به مو
 جامه صبر بردرم چند در انتظار شه
 قطعه به قطعه نخ به نخ، تار به تار پو به پو
 می‌طلبم نشانه از هر که رهم نمی‌دهد
 گفته به گفته دم به دم، دسته به دسته سو به سو
 تا که کنم سراغ از او می‌گذرم به هر طرف
 خانه به خانه جا به جا، کوچه به کوچه کو به کو
 کاش توان گریستم شام و سحر به یاد او
 دجله به دجله یم به یم، نهر به نهر و جو به جو

درد جنون عشق او می کشدم به بحر و بر
 شهر به شهر و ده به ده ، درّه به درّه کو به کو
 خیز و بریز ساقیا ساغر غم ز خون دل
 جام به جام و دَن^۱ به دَن ، خُم خُم و هم سبو سبو
 تاکه کنم نثار شه جان فکار خویش را
 ز آتش هجر پی به پی وز غم و رنج تو به تو
 کشته عشق شاه را بلکه برند عاشقان
 دست به دست و پا به پا ، شانه به شانه رو به رو
 حیران را دگر رجا نیست ز لذت جهان
 جز که دهند نعش او ز آب وصال شست و شو

خوشا شاه و خوشا روز وصالش
 خوشا خورشید روی بی مثالش
 خدایش ناصر و یار و معین باد
 به هر حالی کند حفظ از وبالش
 عجب کرده است دام صید دلها
 مسلسل گیسوی مشکین و خالش
 همی خواهم که دیدارش ببینم
 شوم مفتون آن سحر حالش
 دهد گر دست تا پایش ببوسم
 به مژگان روبمی خاک نعالش

۱. دَن: خم، خم بزرگ که در خمخانه ته آن را در زمین فروکنند.

خداوندا! ز هجرش چند نالم
 برافکن پرده از روی جمالش
 همی خواهم که گردد دستگیرم
 شوم مشمول الطاف و نوالش
 سرشک از دیده حیران چند ریزد
 که شاید شه شبی پرسد ز حالش

در دل خود کشیده‌ام نقش جمال یار را
 پیشه خود نموده‌ام حالت انتظار را
 ریخته دام و دانه شه از خط و خال خویشتن
 صید نموده مرغ دل برده از او قرار را
 سوزم و سازم از غمش روز و شبان به خون دل
 تا که مگر ببینم آن طره مشکبار را
 دولت وصل او اگر یک شبی آیدم به کف
 شرح فراق کی توان داد یک از هزار را
 چشم امید دوختن بر ره وصل تا به کی؟
 برده شرار نار غم از کفم اختیار را
 ای مه برج معدلت پرده ز چهره برفکن
 شوز دو چشم عاشقان ز آب کرم غبار را
 سوختگان خویش را کن نظر عنایتی
 مرهمی از کرم بنه این دل داغدار را
 حیران را به جلوه‌ای از رخ خویش مات کن
 تا رهد از خودی خود، ترک کند دیار را

سلامٌ على نورِ الإلهِ محمّدٍ
 وعترتهِ زوجِ البتولِ وصهره
 وفاطمةِ الصديقةِ الطُّهرِ بنته
 وسبطيه قُرطبي عرشِ رحمةِ ربِّه
 وتسعةٍ من وُلدِ الحسينِ أئمّةٍ
 عليّ هو السجّادُ زينُ عبادِه
 وكاشفِ أسرارِ الحقائقِ جعفرِ
 وعالمِ أهلِ البيتِ موسى بنِ جعفرِ الـ
 وثامنِ آياتِ الولايةِ في الوري
 ونورِ جلالِ اللهِ ذي الجودِ والتُّقى الـ
 وَعَيْبَةِ عِلْمِ اللهِ خازِنِ حِكْمَتِهِ
 ومهبطِ وحىِ اللهِ الحَسَنِ الزكِيِّ
 وشمسِ الضُّحىِ بدرِ الدُّجىِ وَجِهِ رَبِّه
 عليهمِ سلامُ اللهِ مادامتِ السَّما
 موالِي أنتم موالِي يومَ فاقتي
 مودتكم زادي ومالي بِضاعةُ
 أوالي مُواليكم وأما عدوّكم
 فيها أنا حيرانِ كثيرُ خطيئتي

صلواتٌ أُخرى للمؤلف

صلّ يا ربّ على النورِ المُبينِ
 وعلى المولودِ في البيتِ الحرامِ
 أحمدِ المختارِ ختمِ المرسلين
 كعبةِ الصّدقِ أميرِ المؤمنين

وعلی فاطمة الطُّهْرِ البتول
 وعلی السُّبْطِ الزکِّیِّ المجتبی
 وعلی خامس أصحاب الکساء
 وعلی رابع أنوار الهدی
 وعلی بحر العلوم الزاخرة
 وعلی الصادق کشف العلوم
 وعلی العالم بالنعص الجلی
 وعلی شمس الشموس الطالعة
 وعلی ذی الجود مصباح الثقی
 وعلی الطُّهْرِ الزکِّیِّ العسکری
 وعلی القائم بالحق المبین
 حُجَّة العَصْرِ الإمام المُنْتَظَر
 عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَرَجَهُ
 سَادَتِي إِنِّي مُوَالٍ لَكُمْ
 فَاشْفَعُوا لِي يَوْمَ لَا يَنْفَعُنِي

مَن هِيَ خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ
 حَسَنِ الْخُلُقِ إِمَامِ الْمُهْتَدِينَ
 قَبْلَةَ الْعُشَّاقِ الْفُلْكِ الْحَصِينِ
 سَيِّدِ السَّجَادِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ
 بَاقِرِ الْعِلْمِ شَفِيعِ الْمُذْنِبِينَ
 مَعْدِنِ الْأَسْرَارِ وَالْحَبْلِ الْمَتِينِ
 كَاطِمِ الْغَيْظِ دَلِيلِ السَّالِكِينَ
 الرِّضَا الْمَرْضِيِّ كَهْفِ الْعَارِفِينَ
 التَّقِيِّ الْجَبْرِ بُرْهَانَ الْيَقِينِ
 وَالِدِ الْحُجَّةِ ذُخْرِ السَّابِقِينَ
 قَامِعِ الشَّرِكِ مُبِيرِ الظَّالِمِينَ
 مُظْهِرِ اللَّغَيْبِ كَنْزِ الرَّاغِبِينَ
 بَجُنُودِ النَّصْرِ قَوْمِ صَالِحِينَ
 وَمُعَادٍ لِجَمِيعِ الْمُضْلِحِينَ
 عَمَلِي إِنِّي لَخَيْرَانَ حَزِينِ

بعون الله وحسن توفيقه پایان یافت جزء سوم کتاب نواب الدهور در علانم ظهور
 و در تعقیب آن شروع می نمایم به تألیف جزء چهارم و آن مشتمل بر اخبار کهنه^۱
 و منجمین و ارباب علم حروف و جفر و اشعار مربوطه به آن و بشارات پیشینیان از
 کتب عهد عتیق و جدید و غیر آنها - این شاء الله تعالی - و توفیق اتمام آن را از خدای
 متعال می خواهم و از ذوات مقدسه محمد و آل محمد - صلوات الله علیهم أجمعین -

۱. کهنه: کاهنان، جمع کاهن - به معنی غیبگو، مرد روحانی در نزد مصریان قدیم و یهود و نصارا.

يارى مى طلبم و از برادران ايمانى درخواست دعا و طلب آمرزش مى نمايم،

وصلّى الله على محمّد وآله الطيّبين الطاهرين المعصومين، وكان أوان إتمامي

هذا الجزء صبيحة يوم السّبت الرابع عشر من شهر ربيع الثاني

سنة ألف وثلاثمائة وأربع وثمانين بعد الهجرة المقدّسة

النبويّة - عليه وآله آلاف الصلوات والتسليمات

والتحيّات -، وأنا العبد المحتاج العاصي

الفاني محمّد حسن الميرجهانيّ

الطباطبائيّ المحمّد آباديّ

الجرقوثيّ الإصفهانيّ

نزىل طهران

سنة ١٣٨٤

هجريّة .

جلد چہارم



في علائم الظهور

آیت اللہ حاج سید محمد حسن میر جہانی طباطبائی رحمۃ اللہ علیہ

تحقیق: سعید عرفانیان - محمد جواد اسلامی

جزء چهارم کتاب

نوائب الدهور

در علائم ظهور حجّت منتظر

- عجل الله تعالى فرجه وسهل الله مخرجه -

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الحي القيوم، ذي العزّ والجبروت، والقدرة والملكوت، الذي يؤتي الملك من يشاء، وينزع الملك ممن يشاء، ويعزّ من يشاء، ويذلّ من يشاء. بيده الخير، وهو على كلّ شيء قدير، وأفضل صلواته وأكمل تسليماته وتحياته على أفضل سفرائه وأكمل أنبيائه ورسله. أوّل بحر تشعب فيه الهويّة، وأوّل نار أوقدت من مصباح القديّة، في مشكاة الواحدية، في زجاجة الأحديّة، نور الله الأضواء الأتمّ، واسم الله الأعظم أبي القاسم محمّد ﷺ. سيّما على النفس التي للإيمان مصدر، وللممكن محور، وفي الكون مضمّر، العدل المؤمّل، والحجّة المنتظر، م ح م د بن الحسن العسكري - أرواحنا وأرواح العالمين له الفداء، واللعنة الدائمة على أعدائهم أولي الكفر والجحود والردى.

أما بعد، باقى گزارنده اين اثر، بنده شرمنده قاصر فاني، محمّد حسن ميرجهاني طباطبائي محمّدآبادي جرقويي اصفهاني، نزيل عاصمة^۱ تهران، ابن مرحوم خلد مكان، عليّ بن قاسم چنين وانمود مي نمايد: پس از اتمام جزء اوّل و دوم و سوم كتاب نواب الدهور در علائم ظهور امام مستور و غايب مشهور كه با چشم عليل و فكر كليلى^۲ و تهاجم هموم و غموم به تاييدات ربّانيّه و توفيقات سبحانيّه و توجهات خاصّه و لويّه

۱. عاصمه: شهر، پايتخت، مركز مملكت.

۲. كليلى: عاجز، درمانده، سست.

و قائمیه از سرّ ضمیر بر لوح تحریر درآوردم و تا به حال جزء اول از آن کتاب به عنایت حضرت بقیة الله به حلیه طبع و اُفت درآمده، با عزمی راسخ متوکلاً علی الله و معتصماً بحبل الله به جمع و تألیف جزء چهارم پرداختم و توفیق اتمام آن را از خدای متعال با استمداد از ولی عصر و ناموس^۱ دهر - عجل الله تعالی فرجه - می طلبم.

یا رب دعای خسته دلان مستجاب کن

و این جزء از کتاب مشتمل بر دو بخش است که باقی مانده از دوازده بخش باشد که بنیاد همه کتاب بر آن گذارده شده و تا انتهای جزء سوم ده بخش آن به پایان رسید و اکنون از بخش یازدهم شروع می شود، « وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ »^۲.

بخش یازدهم

[در اخبار کهنه و منجمین و اهل شهود]

در اقوال کهنه و منجمین و علمای علم حروف و جفر و بعضی از مکاشفات اهل کشف و شهود.

گفتار اول

مشارق الأنوار از کعب بن حارث چنین روایت کرده که گفت:
 إِنَّ ذَا خَدْنِ^۳ الْمَلِكِ أَرْسَلَ إِلَى سَطِيحٍ لِأَمْرِ شَكِّ فِيهِ. فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ، أَرَادَ أَنْ يَجْرِبَ عِلْمَهُ قَبْلَ حَكْمِهِ، فَخَبَأَ لَهُ دِينَاراً تَحْتَ قَدَمِيهِ، ثُمَّ أَدْنَى لَهُ، فَدَخَلَ فَقَالَ لَهُ: مَا خَبَأْتُ لَكَ، يَا سَطِيحُ؟ فَقَالَ سَطِيحٌ: حَلَفْتُ بِالْبَيْتِ وَالْحَرَمِ وَالْحَجْرِ الْأَصَمِّ، وَاللَّيْلِ إِذَا أَظْلَمَ، وَالصَّبْحِ إِذَا تَبَسَّمَ، وَبِكَلِّ فَصِيحٍ وَأَبْكُمْ، لَقَدْ خَبَأْتُ لِي دِينَاراً بَيْنَ النَّعْلِ وَالْقَدَمِ. فَقَالَ الْمَلِكُ: مَنْ أَيْنَ

۱. ناموس: شرف، عفت، عصمت، راز و سر، صاحب سر، آگاه و مطلع به باطن امور، ماهر و کاردان.

۲. سوره هود، آیه ۸۸.

۳. در مصدر: (ذا یزن).

علمك بهذا ، يا سطيح ؟ فقال : من قَبِلَ أخ لي جَنِيَّ ينزل معي أتى نزلت.

فقال الملك : أخبرني عما يكون في الدهور. فقال سطيح : إذا غارت الأخيار ، وقادت^١ الأشرار ، وكُذِبَ بالأقدار ، وحُمِلَ [المال] بالأوقار ، وخشعت الأبصار ، لحامل الأوزار ، وقُطِعَت الأرحام ، وظهر الطعام ، لمستحلي الحرام ، في حرمة الإسلام ، واختلفت الكلمة ، وحفرت^٢ الذمة ، وقلت الحرمة ، وذلك عند طلوع الكوكب ، الذي يفرغ العرب ، وله شبه الذنب ، فهناك ينقطع الأمطار ، ويجف الأنهار ، وتختلف الأعصار وتغلو الأسعار ، في جميع الأقطار.^٣

ثم تُقِيلُ البربر^٤ ، بالرايات الأصفر ، على البرازين السود^٥ ، حتى ينزلوا مصر ، فيخرج رجل من ولد صخر ، فيبدل الرايات السود بالحرر ، فيبيح المحرمات ، ويترك النساء بالثدي^٦ معلقات ، وهو صاحب نهب الكوفة. فرب^٧ بيضاء الساق مكشوفة ، على الطريق مردوفة ، بها الخيل محفوفة ، [قد] قُتِلَ زوجها ، وكُسر^٨ عجزها ، واستحل فرجها .

فَعِنْدَهَا يظهر ابن النبي المهدي ، وذلك إذا قتل المظلوم بيثرب ، وابن عمه في الحرم ، وظهر الخسفي^٩ ، فوافق الوسمي . فعند ذلك يُقْبَلُ المشؤوم ، بجمعه الظلوم^{١٠} ، فتظاهر^{١١} الروم بقتل القروم . فعندها ينكسف كسوف ، إذا حاد الزخوف^{١٢} ،

١. در مصدر: (وغازت).

٢. در مصدر: (وغفرت).

٣. عبارت «ويجف الأنهار...» در مصدر نیست.

٤. در مصدر: (البرر)، ودر کنار آن نوشته شده: (الهنزير خ).

٥. در مصدر: (على البرازين البتر).

٦. در مصدر: (بالثدايا).

٧. در مصدر: (قرب).

٨. در مصدر: (وكثر).

٩. در مصدر: (وظهر الخفي).

١٠. در مصدر: (المظلوم).

١١. در مصدر: (فيطاهي).

١٢. در مصدر: (جاء الزخوف).

وصفا^۱ الصفوف، ويظهر ملك من صنعاء اليمن أبيض كالقطن^۲، اسمه حسين أو حسن، فيذهب بخروجه عمر الفتن^۳.

فهناك يظهر مبارکاً زکياً، وهادياً مهدياً، وسيداً علوياً، فيفرح الناس إذا أتاهم بمنّ الله الذي هداهم، فيكشف بنوره الظلمة^۴، ويظهر به الحقّ بعد الخفاء، ويفرّق الأموال في الناس بالسواء، ويغمد السيف فلا يسفك الدماء، ويعيش الناس في البشر والهناء، ويغسل بماء عدله عين الدهر من القذى، ويردّ الحقّ على أهل القري، ويكثر في الناس الضيافة والقري، ويرفع بعدله الغواية والعمى، كأنه كان غباراً فانجلى، فيملأ الأرض عدلاً وقسطاً، والآيام حبّاً، وهو علم الساعة بلا امتراء^۵؛

يعنى: ذاخذن پادشاه يمن فرستاد به سوى سطيح کاهن برای امری که در آن مشکوک بود. پس چون سطيح بر او وارد شد، خواست علم او را تجربه و امتحان کند. دیناری را در زیر قدم خود برای او پنهان کرد پیش از حکم کردن او. پس به او اذن دخول داد. چون سطيح به او وارد شد، ذوخذن به او گفت: چه چیز برایت پنهان کردم، ای سطيح؟ پس سطيح گفت: سوگند یاد می‌کنم به خانه خدا و حرم و سنگ کر - یعنی: حجر الاسود - و به حقّ شب هنگامی که تاریک شود و به حقّ سفیده صبح وقتی که تبسم کند - یعنی: بالا آید - و به حقّ هر شخص فصیح و گنگی، که برای من دیناری در میان نعل و قدم خود پنهان کرده‌ای. پادشاه گفت: از کجا دانستی این را، ای سطيح؟ گفت: از جانب برادری که از جن دارم که با من فرود می‌آید در هر کجا که فرود آیم.

پس پادشاه گفت: مرا خبر ده از آنچه که در روزگارها واقع می‌شود. سطيح گفت:

۱. در مصدر: (وصف).

۲. در مصدر: (ثم یرج ملک من اليمن من صنعاء وعدن أبيض کالظن).

۳. در مصدر: (غمر الفتن).

۴. در مصدر: (بنوره الظلماء).

۵. مشارق انوار الیقین، ص ۱۹۶-۱۹۷.

وقتی که هلاک شدند نیکان و پیشرو شدند شیران و تکذیب کرده شد مقدرات و حمل کرده شد بارها و خاشع شد چشم‌ها برای حمل کنندگان گناهان و بریده شد خویشاوندی‌ها و ظاهر شدند طغیان کنندگانی که حلال کننده باشند حرام را که در حریم اسلام است و مختلف شد کلمه و اهل ذمه پیمان خود را شکستند و احترام‌ها کم شد، و اینها وقتی است که طالع شود ستاره‌ای که به فزع و اضطراب بیندازد عرب را و برای آن ستاره شبیه دنباله‌ای باشد، در آن وقت باران‌ها قطع می‌شود و نهرها می‌خشکد و عصرها مختلف می‌شود و نرخ‌ها در همه اقطار زمین گران می‌شود.

پس بربری‌ها با پرچم‌های زرد بر اسب‌های کوه‌پیکر سیاه رنگ رو می‌آورند تا آن که وارد مصر می‌شوند. پس مردی از فرزندان صخر - یعنی: سفیانی - بیرون می‌آید. [پس تبدیل می‌کند] پرچم‌ها [ی سیاه را] به سرخی، و مباح می‌کند محرمات را و زن‌ها را به پستان‌هایشان می‌آویزد و اوست آن کسی که کوفه را غارت می‌کند. چه بسا زن‌های سفید ساق که در میان راه ساق‌های ایشان منکشف شود و آنها را در ردیف اسب‌ها بدوانند که شوهرهای آنها کشته شده باشد و دنبه‌های ایشان شکسته شده باشد و فرج‌های آنها حلال شده باشد.

پس در آن وقت ظاهر می‌شود پسر پیغمبر، مهدی و این وقتی است که مظلومی در مدینه کشته شود و پسر عموی او در حرم مکه کشته شود و خسف میان مکه و مدینه ظاهر شود و موافقت کند صاحب علامتی. در آن وقت رو می‌آورد سفیانی بدبخت با همه لشکر ستمکارش. پس پشتیبانی کند او را روم به کشتن بزرگان. در آن وقت کسوفی واقع می‌شود و لشکر گرانی به جنبش آید و صف‌های لشکریان آراسته گردد و پادشاهی از صنعای یمن ظاهر شود که مانند پنبه سفید مو و سفید رو باشد که نام او حسن یا حسین است که به خروج او عمر فتنه‌ها از بین می‌رود.

در آن وقت ظاهر می‌شود شخص برکت داده شده پاک و راهنمای هدایت کرده شده و سیدی از اولاد علی. پس چون او بیاید، مردم شاد شوند به منت گذاردن خدایی که ایشان را هدایت کرده. پس به نور او تاریکی‌ها برطرف می‌شود و به وجود او حق

ظاهر می شود و مال را در میان مردم به مساوات تفریق می کند و پس از آن شمشیر خود را غلاف می کند و خون ها را نمی ریزد و مردم در بشارت و خوشی زندگانی کنند و خار و خاشاک به آب عدل و داد او از چشم روزگار شسته شود و حق به اهل شهرها و دهستان ها بازگشت کند و مهمانی کردن و مهمان نوازی در میان مردم زیاد شود و به عدل او گمراهی و کوردلی برطرف شود که گویا غبار گمراهی برداشته شود. پس لبریز کند زمین را از عدل و داد و روزها را از محبت و این است علم ساعت بدون شک.

گفتار دوم

کنز الفوائد کراچکی به اسناد خود از معاویة بن فضلہ^۱ روایت کرده که گفت:
 كنت في الوفد الذين وجههم عمر بن الخطاب، وفتحنا مدينة حلوان، وطلبنا المشركين في الشعب، فلم يردوا^۲ عليهم، فحضرت الصلاة، فانتهيت إلى ماء، فنزلت عن فرسي، وأخذت بعنانه، ثم توضأت وأذنت، فقلت: الله أكبر، الله أكبر. فأجابني شيء من الجبل، وهو يقول: كبرت تكبيراً، ففزعت لذلك فزعاً شديداً، ونظرت يميناً وشمالاً، فلم أر شيئاً، فقلت: أشهد أن لا إله إلا الله، فأجابني وهو يقول: الآن حين أخلصت، فقلت: أشهد أن محمداً رسول الله، فقال: نبيّ بُعث، فقلت: حيّ على الصلاة، فقال: فريضة افترضت، فقلت: حيّ على الفلاح، فقال: قد أفلح من أجابها [واستجاب لها]، فقلت: قد قامت الصلاة، فقال: البقاء لأمة محمد [ﷺ] وعلى رأسها تقوم الساعة.

فلما فرغت من أذاني ناديت بأعلى صوتي حتى سمعت بين لابتي الجبل، فقلت: إنسي، أم جنّي؟ قال: فأطلع رأسه من كهف الجبل، فقال: ما أنا بجنّي. ولكن إنسي، فقلت له: من أنت، يرحمك الله؟ قال: أنا رزيب^۳ بن ثملا من حواريّ عيسى بن مريم عليه السلام. أشهد أن

۱. در مصدر: (معاویة بن العضلة)، ولی در متن آن «معاویة بن الفضلة» آمده است.

۲. در مصدر: (فلم تقدر).

۳. در مصدر: (ذریب).

صاحبكم نبيّ، وهو الذي بشر به عيسى بن مريم [عليه السلام]، ولقد أردت الوصول إليه، فحالت في ما بيني وبينه فارس وكسرى وأصحابه.

ثمّ أدخل رأسه في كهف الجبل، فركبت دابّتي، ولحقت بالناس، وسعد بن وقاص أميرنا، فأخبرته بالخبر، فكتب بذلك إلى عمر بن الخطّاب، فجاءه كتاب عمر يقول: ألحق الرجل، فركب سعد، وركبت معه حتّى انتهيت إلى الجبل، فلم نترك كهفاً ولا شعباً ولا وادياً إلاّ التمسناه فيه، فلم نقدر عليه، وحضرت الصلاة.

فلما فرغت من صلاتي، ناديت بأعلى صوتي: يا صاحب الصوت الحسن والوجه الجميل، قد سمعنا منك كلاماً حسناً، فأخبرنا من أنت، يرحمك الله. أقررت بالله [تعالى] ونبيّه ﷺ. ^١ قال: فأطلع رأسه من كهف الجبل، فإذا شيخ أبيض الرأس واللحية. له هامة كأنها رحى، فقال: السلام عليكم ورحمة الله وبركاته، فقلت: وعليك السلام ورحمة الله. من أنت، يرحمك الله؟ قال: أنا رزيب^٢ بن ثملا وصيّ العبد الصالح عيسى بن مريم ﷺ. كان سأل ربّه لي البقاء إلى نزوله من السماء، وقراري في هذا الجبل، وأنا موصيكم: سدّدوا وقاربوا و [إياكم و] خصلاً تظهر في أمة محمّد ﷺ. فإن ظهرت، فالهرب، الهرب، الهرب. ليقوم أحدكم على نار جهنّم حتّى تطفأ خير له من البقاء في ذلك الزمان.

قال معاوية بن [ال]فضلة: قلت له: يرحمك الله. أخبرنا بهذه الخصال لنعرف ذهاب ديانا وإقبال آخرتنا. قال: نعم، إذا استغنى رجالكم برجالكم، واستغنت نساؤكم بنسائكم، وانتسبتم إلى غير مناسبتكم، وتولّيتم إلى غير مواليتكم، ولم يرحم كبيركم صغيركم، ولم يوقّر صغيركم (كبيركم)، وكثر طعامكم فلم تروه إلاّ بأعلى^٣ أسعاركم، وصارت خلافتكم في صبيانكم، وركن علماؤكم إلى ولايتكم، فأحلّوا الحرام وحزّموا الحلال، وأفتوهم بما يشتهون، واتخذوا القرآن ألحاناً ومزامير في أصواتهم، ومنعتم حقوق الله من أموالكم،

١. در مصدر: (بالله تعالى ووحدانيتيه).

٢. در مصدر: (ذريب).

٣. در مصدر: (إلاّ غلاء).

ولعن آخر أمتكم أولها، وزوّقتم المساجد، وطوّلت المنابر، وحلّيت المصاحف بالذهب والفضّة، وركب نساؤكم السروج، وصار مستشار أموركم نساؤكم وخصيانكم، وأطاع الرجل امرأته، [وجفى] وعقّ والديه، وضرب الشابّ والديه، وقطع كلّ ذي رجم رجمه، وبخلتم بما في أيديكم، وصارت أموالكم عند شراركم، وكنزتم الذهب والفضّة، وشربتم الخمر، ولعبتم بالميسر، وضربتم بالكبر، ومنعتم الزكاة، ورأيتموها مغرماً، والخيانة مغنماً، وقتل البريء لتغتاظ^۱ العامّة بقتله، واختلست قلوبكم فلم يقدر أحد منكم يأمر بالمعروف و[لا] ينهى عن المنكر، وقحط المطر وصار قيضاً، والولد غيضاً، وأخذتم العطاء فصار في السقاط، وكثر أولاد الزنا والخبيثة، وطففت المكيال، وكلب عليكم عدوّكم، [وضربتم بالذلة] وضربتم بالمدّة، وصيرتم أشقياء، وقلّت الصدقة حتّى يطوف الرجل من الحول إلى الحول، ما يُعطى عشرة دراهم، وكثر الفجور، وغارت العيون، فعندها نادوا فلا جواب لهم - يعني: دعوا، فلم يستجب لهم -؛^۲

يعنى: معاويه گفت: بودم در لشکری که توّجه داد آن را عمر بن الخطّاب و فتح کردیم شهر حلوان را و در طلب مشرکین به درّه های کوه رفتیم. پس وارد نشدند بر ایشان تا این که وقت نماز رسید. پس خود را به آبی رسانیدم و از اسب خود فرود آمدم و عنان آن را گرفتم. پس وضو ساختم و اذان گفتم. دو تکبیر گفتم. پس چیزی از کوه مرا جواب داد که می گفت: تکبیر گفتم. تکبیر گفتم. پس ترسیدم ترسیدن شدیدی و به سمت راست و چپ نظر کردم، چیزی را ندیدم. پس گفتم: أشهد أن لا إله إلا الله. به من جواب گفت: الآن وقتی است که مخلص شدی. پس گفتم: أشهد أن محمداً رسول الله. گفت: پیغمبری است که مبعوث شده. پس گفتم: حيّ على الصلاة. گفت: فریضه ای است که واجب شده. پس گفتم: حيّ على الفلاح. گفت: رستگار شد کسی که اجابت

۱. در مصدر: (لتنعظ).

۲. کنز الفوائد، ص ۵۹-۶۰، ونیز ر.ک: تاریخ مدینة دمشق، ج ۵۲، ص ۲۷۹-۳۸۰؛ بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۱۴۱-۱۴۴ و ج ۷۳، ص ۲۵۲-۲۵۴، ح ۱۹؛ إلیزام الناصب، ج ۱، ص ۲۷۳-۲۷۴.

کرد آن را. پس گفتم: قد قامت الصلاة. گفت: بقا برای امت محمد است و بالای سر آن است قیامت.

پس چون از اذان خود فارغ شدم، به صدای بلند صدا کردم بنحوی که صدای من میان دو کوه می‌رسید و گفتم: ای صاحب صدا! از آد میان هستی، یا پریان؟ پس سر خود را از شکاف کوه بیرون کرد [و گفت:] من از پریان نیستم. منم رزیب بن ثملا از شاگردهای عیسی بن مریم علیه السلام. گواهی می‌دهم که صاحب شما پیغمبر است و او آن کسی است که عیسی بن مریم به آمدن او بشارت داد و من می‌خواستم خدمت او برسم، فارس و کسری و صاحب او میان من و او حایل شدند.

پس سر خود را در شکاف کوه داخل کرد و من بر اسب خود سوار شدم و خود را به مردم رسانیدم و سر لشکر ما سعد و قاص بود. او را به قضیه خود خبر دادم. پس این خبر را به عمر بن الخطاب نوشت و او در جواب نوشت که: به آن مرد ملحق شو. پس سعد سوار شد و من هم سوار شدم و با هم رفتیم تا آن که به کوه رسیدیم و شکاف و دره‌ای را باقی نگذاریم و نه دامنه‌ای را مگر این که در طلب او بودیم و قادر بر پیدا کردن او نشدیم، تا این که وقت نماز رسید.

چون از نماز خود فراغت یافتم، به صدای بلند صدا زدم که: ای صاحب صدای نیکو و روی پاکیزه! از روی تحقیق از تو کلامی شنیدیم نیکو. پس به ما خبر ده که تو کیستی. رحمت کند خدا تو را که اقرار کردی به خدا و پیغمبر او صلی الله علیه و آله. گفت: پس سر خود را از شکاف کوه بیرون کرد. دیدیم پیر مردی است که موی سر و ریش او سفید است و سر بزرگی دارد مانند سنگ آسیا و گفت: سلام بر شما باد و رحمت خدا و برکات او! پس گفتم: و بر تو باد سلام و رحمت خدا! کیستی تو؟ خدا رحمت کند تو را! گفت: من رزیب بن ثملا، وصی بنده شایسته عیسی بن مریم علیه السلام هستم که از پروردگار خود خواهش کرد باقی ماندن مرا تا زمان فرود آمدن او از آسمان و جایگاه من در این کوه است و من به شما وصیت می‌کنم که محکم باشید و نزدیک همدیگر شوید و خصلت‌هایی در امت محمد ظاهر خواهد شد. پس هرگاه دیدید که آن خصلت‌ها

ظاهر شد، فرار کنید. فرار کنید. فرار کنید که اگر یکی از شما بایستد کنار آتش جهنم تا وقتی که خاموش شود بهتر است از برای او از باقی ماندن در آن زمان.

معاویه بن فضله گفت: گفتم: خدا تو را رحمت کند! خبر ده ما را به آن خصلت‌ها تا بشناسیم رفتن دنیای ما و نزدیک شدن آخرت خودمان را. گفت: آری، وقتی که بی‌نیاز شدند مردان شما به مردان شما - یعنی: در فجور کردن - و بی‌نیاز شدند زنان شما به زنان شما و نسبت داده شدید به غیر نسبت‌های خود و قبول کردید ولایت کسانی را غیر از موالی خود و رحم نکرد بزرگ شما کوچک شما را و احترام نکرد کوچک شما بزرگ شما را و بسیار شد خوردنی‌های شما و ندیدید آن را مگر به گرانبهارترین نرخ‌های شما و خلافت و سلطنت در کودکان‌های شما باشد و میل کردند دانیان شما به حکام و زمامداران شما تا حلال کنند حرام را و حرام کنند حلال را و فتوا دهند برای ایشان به آنچه که میل دارند و بگیرند قرآن را در آوازه‌ها و ساز و نوازه‌ها در صداهایشان و آوازه‌هایشان و منع کردید حقوق خدا را از مال‌های خودتان - یعنی: حقوق خدا را ندادید - ولعن کرد آخر امت شما اول خود را و نقاشی کردید مسجدهای خودتان را و بلند ساختید منبرهای خودتان را و زینت کردید قرآن و کتاب‌های خود را به طلا و نقره و سوار شدند زن‌های شما بر زین‌ها و مستشار در کارهای شما زن‌های شما شدند و امردان^۱ شما و اطاعت کرد مرد زن خود را و نافرمانی کرد پدر و مادر خود را و جوان بزند پدر و مادر خود را و هر خویشی قطع کند خویشاوندی خود را و بخل کنید به آنچه در دست‌های شماست و مال‌های شما در نزد بدان شما جمع شد و کنز^۲ و مخفی کردید طلا و نقره‌های خود را و آشامیدید شراب‌های مست‌کننده را و قماربازی کردید و نواختید طبل‌ها و سازها را و منع کردید زکات دادن را و دادن زکات را ضرر خود دانستید و خیانت کردن در امانت را

۱. امرد: جوانی که هنوز صورتش موی درنیآورده، بی‌ریش.

۲. کنز: گنج.

غنيمت دانستيد و كشته شد بي گناه براي آن كه عاقله مردم خشمگين شوند به سبب كشته شدن او و دل هاي شما ريبوده شد كه كسي قادر بر امر كردن به كارهاي خوب و نهي كردن از كارهاي زشت نباشد و باران نباريد و زمستان مانند فصل خزان شد و فرزند به پدر و مادر خشمناك شد و عطا و بخشش به مردمان پست داده شد و فرزندان زنا زياد شد و كيل و ترازوها كم داده شد و زياد گرفته شد و دشمن مانند سگ ديوانه بر شما حمله كرد و شما ذليل شديد و شقي و بدبخت شديد و صدقه دادن كم شد تا اندازه اي كه مرد از سال تا سال دور زند و ده درهم به او داده نشود و فجور و كارهاي زشت و ناروا زياد شد و چشم ها به گودي هاي سرها فرو رفت ، در آن وقت ندا مي كنند و جوابي به ايشان داده نمي شود - يعني : دعا مي كنند و مستجاب نمي شود .

گفتار سوم

مسامرة الأبرار و محاضرة الأخيار ، تأليف محيي الدين عربي ، جزء اول ، صفحه ۱۴۳ ،
 طبع اول در مطبعة عثمانيه مطبوع سال ۱۳۰۵ قمری ، گفته است :
 حَدَّثَنِي عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ إِبرَاهِيمَ الْعَسْقَلَانِيَّ الْكُتَانِيَّ ، قَالَ : حَدَّثَنِي أَبِي ، قَالَ :
 قَرَأْتُ فِي كِتَابِ ابْنِ عَصْمَةَ : فِي الْقُرْآنِ الْعَاشِرِ مِنَ الْمَثَلَةِ التَّرَابِيَّةِ الْمُوَافِقَةِ لِسَنَةِ خَمْسَمِائَةِ
 وَأَحَدٍ وَسِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ النَّبَوِيَّةِ تَكُونُ أُمُورٌ هَائِلَةٌ فِي الْأَقَالِيمِ الثَّلَاثِ وَالرَّابِعِ بِتَقْدِيرِ الْعَزِيزِ
 الْعَلِيمِ الَّذِي أَوْدَعَ عِلْمَ ذَلِكَ فِي جَرِيِّ الْكَوَاكِبِ وَحَرَكَاتِ الْأَفْلَاكِ كَمَا أَوْدَعَ السَّحَابَ الْمَطْرَ ،
 وَالْأَرْضَ [وَ] النَّبَاتَ وَسَائِرَ الْأَسْبَابِ الْإِلَهِيَّةِ الْمَصْنُوعَاتِ بِسِيَاقِهَا .

فمن ذلك ظهور الملك المشرق فيعظم أمره ، ويشد في الآفاق خبره ، ويعلو شأنه إلى أن
 تصعد جناحاه إلى الغرب والقبلة ، ويكون مؤيداً منصوراً في جميع أموره ، وذلك في أول
 القران ، وهو قران زحل والمشتري العلويين في برج الجدي في الثلث الأخير منه ، ويستولي
 هذا الملك المذكور على مملكة مصر ، ويضعفها ويسقيها بكأس الحمام ، وينغصبها ويهلك
 أعوانها ومن يقول بقولها ، وذلك من أول القران إلى رُبْعِهِ ، ويهلك الله به السودان هلاكاً

لايرجى جبرانه إلى أن يعودوا ذمة تحت يديه، ويقوى على بني الأصفر، ويكسرهم ثلاث مرّات، ويفتح على أيامهم قرية يلبيس^١، ويهلك بها خلق كثير.

فإذا كان الربع الثاني من القرن ظهر منه غضب ويتفرّق ملكه على ثلاث فرق، فيجوز كلُّ منهم مكاناً يجوزه برجاله وعساكره، ويكون أحد الثلث قوياً والثلاثان فيهم ضعف، ويبقى الملك في عقبيهم إلى نصف القران، ثمّ ينتقل الكوكبان إلى الدبران^٢، وهو الثلث الثالث من القران، ففي ذلك الزمان يتحرّك صاحب الغرب في جيوش كثيرة وعساكر غزيرة، وينزلون شرقاً وغرباً، ويعمر مدينة يقال لها شبرة - أو صبرة - ويملؤون بنياد القيروان، فيبلغ الروم ذلك، فيتحرّكون في الأساطيل العظيمة، فيفتحون سواحل البحر، ويخاف على الجزيرتين والإسكندرية. فإذا أنزل حركة كيوان وجسده في البرج الغربي، وحرك سبحانه عند ذلك جيوش المغرب، فينزلون قريباً من البحر^٣ الأبيض، فيقسمون جيوشهم على ثلاث فرق: فرقة تقصد الصعيد الأعلى، وفرقة تأخذ الطريقة الوسطى، وفرقة تأخذ على طريق البحر، فيجتمعون بأسرهم على نيل مصر، ويكون النيل سبعة من اثني عشر حتى تغور بحيرة طبرية، وتجنّف العيون في جميع الأقاليم [وتغور المياه في قرار الأرض، و يعدم القوت، وتسبب البلاد، ويجوز كل واحد موضعه، ويفيض اللسان الأعوج في جميع الأقاليم]، وتحرق مصر ثالثة، ويستباح ما فيها، وتستباح دماء أهل الذمة وأموالهم، ويملك أكثرهم، ويخرب الصعيد والريفان، ويكون أمر الخلق في ضلال بعد أن تستباح أموالهم، وتضعف أحوالهم، ويموت كثير منهم، والويل لمن يقيم في إقليم مصر إذا أنزل الله كيوان برج السرطان، وذلك في الربع الأخير من القران.

فإذا نزل، تحرّك بنو الأصفر بقوة عظيمة في الأساطيل، ويفتحون مدينة الإسكندرية من بين البابين، ويدخلون فيها إلى أن يبلغوا سوق الرياح، فيقتلون خلقاً كثيراً، وينقلع

١. در مصدر: (بلييس).

٢. در مصدر: (إلى الدبران).

٣. در مصدر: (من الحجر).

بنو الأصفر من الشام جميعه حتى السواحل، وكان سبب خروجهم يظهر عليهم رجل من المشرق بغتة لا يعلمون بخروجه، وينضاف إليهم عساكر من الترك، يفتتحون بيت المقدس والشام جميعه، ويقيمون بها دون الحول. فعند ذلك يتحرك ملك الجزر، يقال له ذو العرف. يخرج بعساكره برأً وبحراً، ويقصد بعضهم إلى الدروف، وبعضهم إلى الشام، وبعضهم إلى الإسكندرية وجزائر البحر، ويقع بينه وبين الترك خمس وقعات إلى أن تجري دماؤهم كالنهر، وفي عقب ذلك تنتصر جيوش الغرب بقوة عظيمة مائة ألف أو أكثر، وتعود دفعة ثانية إلى مصر، ويضربون خيامهم من الترك وعسقلان وطبرية.

ثم يخرج السفيناني بعساكر عظيمة، فيقتلهم حتى لا يبقى منهم أحد، ويوجه السفيناني جيشين: جيشاً إلى الكوفة، فيقتل حتى لا يبقى منهم أحد أصلاً، وأما الجيش الآخر، فيأتي إلى مدينة يثرب، فيستبيحها ثلاثة أيام، ثم يرحل يطلب مكة، فينخسف به في البداء، فلا يسلم منهم أحد سوى رجلين أحدهما من جهينة، فهو الذي يأتيه بالخبر، ثم يخرج المهدي، فيقتل السفيناني ذبحاً تحت شجرة بخارج دمشق، ويباع بين الركن والمقام، فيملأ الأرض قسطاً وعدلاً، ثم يغزو القسطنطينية بعساكر في جملتهم سبعون ألفاً من ولد إسحاق، فيكبرون عليها، فينهدم ثلثها، ثم يكبرون ثانية، فينهدم الثلث الثاني، ثم يكبرون الثالثة، فينهدم سورها كله، فيدخلونها فيكسبون فيها أموالاً عظيماً، ثم يخرج الدجال، فيلبث أربعين يوماً، يوم كسنة، ويوم كشهر، ويوم كجمعة، وسائر أيامه كأيامكم، فينزل عيسى عليه السلام بين مهرودتين عند المنارة البيضاء بشرقي دمشق، فيصلي العصر بالناس، ويطلب الدجال، فيقتله بباب لُد، ويخرج يأجوج ومأجوج.

وقد ذكرنا حديثهم في هذا الكتاب، فينحسروا في جبل الطور في القلعة التي بناها الملك المعظم ابن الملك العادل، بنيان عيسى لعيسى، وأرجو أن يدعوا بانيتها^١، فلا يزال محصوراً بها داعياً في هلاك يأجوج ومأجوج، فيموتون موت رجل واحد بداء النغف^٢

١. در مصدر (أن يدعو لبانيتها).

٢. در مصدر: (بداء النغف).

كما ذكرنا، ثم يخرج عيسى عليه السلام، وتخرج الأرض خيرها وبركتها، فيتزوج ويولد له، ثم يموت فيدفن في المدينة بين النبي صلى الله عليه وآله وأبي بكر^۱ (انتهى كلامه بعباراته وألفاظه)؛

یعنی: حدیث کرد مرا عبدالواحد پسر اسماعیل پسر ابراهیم عسقلانی کنانی که گفت: حدیث کرد مرا پدرم. گفت: در کتاب ابن عصمه خواندم که: در قرن دهم از مثلثه خاکی موافق سال پانصد و شصت و یک هجری نبوی (صلى الله عليه وآله) امور هولناکی می باشد در اقلیم های سوم و چهارم به تقدیر خدای غالب دانا، آن خدایی که به ودیعت گذارده علم آن امور را در جریان ستاره ها و حرکت های افلاک همچنان که به ودیعت گذارده در ابر باران را و در زمین نبات را و در سایر اسباب الهیه هر یک از مصنوعات را به سیاق خود.

پس از جمله آن امور ظهور پادشاه تابنده ای است که بزرگ می شود امر او و سخت می شود در کرانه های زمین خبر او و بالا می رود شأن او، تا این که صعود کند دو بال او به مغرب و قبله - یعنی: مغرب و قبله زمین را بگیرد - و در همه کارها مؤید و منصور شود و همه اینها در اول قرن صورت گیرد و آن قران علوین است - که قران زحل و مشتری باشد - در برج جدی در ثلث آخر آن برج و این پادشاه بر مملکت مصر استیلا یابد و آن را ضعیف کند و کاسه مرگ را به آنها بچشانند و اوضاع آنها را تیره سازد و یاران آنها را هلاک کند و آنهایی که قائل به قول آنها هستند نابود نماید و اینها همه از اول قران تا ربع از آن بگذرد صورت گیرد و خدا به سبب او اهل سودان را نابود کند بنحوی که امید جبران در آن نباشد تا این که برگردند و تحت ذمه او قرار گیرند و زیر دست او باشند و بر بنی اصر - که بربری ها باشند - قوی شود و سه مرتبه آنها را شکست دهد و بنی اصر در ایام ایشان قریه یلبیس را فتح کنند و خلق بسیاری را در آن جا هلاک کنند.

پس چون به ربع دوم از قرن رسد، غضبی از او ظاهر شود و ملک او متفرق و به

۱. محاضرة الأبرار ومسامرة الأخيار، ج ۱، ص ۳۴۱-۳۴۳.

سه قسمت شود و سه فرقه شوند و هر فرقه از ایشان با رجال و لشکر خود مکانی را حیازت^۱ کنند و یکی از این سه فرقه قوی تر باشد و در آن دو فرقه دیگر ضعف پیدا شود و مُلک تا نیمه قرن در اعقاب ایشان باقی باشد. پس دو ستاره زحل و مشتری منتقل شوند به منزل دبران - که یکی از بیست و هشت منزل قمر است - و آن در ثلث سوم قرن واقع خواهد شد. پس در آن زمان صاحب غرب با لشکر بی اندازه و سپاه بسیاری در شرق و غرب فرود آیند و شهری که آن را شبره - یا صبره - گویند معمور کنند و بنیاد قیروان را پر کنند و این واقعه به گوش روم رسد. پس با دسته های عظیمی حرکت کنند و ساحل های دریا را فتح کنند و بر دو جزیره و اسکندریه بیمناک باشند. پس چون ستاره زحل و جسد او در برج غربی نزول کند، حرکت دهد خدایی که منزّه است در آن وقت لشکرهای مغرب را و آنها نزدیک دریای سفید فرود آیند و لشکرهای خود را سه قسمت کنند. یک قسمت در صعید اعلا تمرکز کنند و یک قسمت طریقه وسطی را پیش گیرند و یک قسمت راه دریا را پیش گیرند. پس همه آنها بر نیل مصر مجتمع شوند و آب رود نیل از دوازده قسمت هفت قسمت آن بماند - یعنی: آب رود نیل کم شود - تا اندازه ای که دریاچه طبریّه آبش فرو رود و در همه اقلیم ها چشمه ها خشک شود و در دفعه سوم مصر آتش گیرد (مراد آتش جنگ و فتنه و فساد است) و مباح شود آنچه که در آن است و مباح شود خون های اهل ذمه و مال های ایشان و مالک شوند اکثر از ایشان را - یعنی: آنها را به غلامی بگیرند - و صعید و ریفان خراب شود و مردم به ضلالت و گمراهی افتند پس از آن که مال های ایشان مباح و غارت شد و حال های ایشان ناتوان شد و بسیاری از ایشان مردند. وای برای کسی که در اقلیم مصر اقامت کند وقتی که ستاره زحل در برج سرطان فرود آید! و این در ربع اخیر از قرن خواهد بود.

پس چون ستاره زحل در برج سرطان نزول کرد، بنی الاصفیر با قوای عظیمی

۱. حیازت: گرد آوردن، جمع کردن، فراهم ساختن و به دست آوردن چیزی.

و دسته‌های زیادی حرکت کنند و شهر اسکندریه [را] از میان دو باب آن فتح می‌کنند و در آن داخل می‌شوند تا این که به سوق ریحان می‌رسند و خلق بسیاری را می‌کشند و نژاد زرد - که بنی الاصفیر باشند - تمام شامات حتی ساحل‌های آن را از جا می‌کنند (کنایه از شدت فتنه و فساد ایشان است) و سبب خروج نژاد زرد این است: ظاهر می‌شود بر ضرر ایشان مردی از مشرق بطور ناگهانی و آنها خروج او را نمی‌دانند و به آنها اضافه می‌شوند لشکرهایی از ترک که فتح می‌کنند بیت المقدس و همه شامات را و یک سال چیزی کم در آن جا می‌مانند. در آن وقت پادشاه جزر که او را ذوالعرف می‌گویند با لشکرهای بیابانی و دریایی خود بیرون می‌آید و بعضی از ایشان قصد دروف می‌کنند و بعضی از ایشان رو به شام می‌آورند و بعضی از ایشان متوجه اسکندریه و جزیره‌های دریا می‌شوند و میانه او و ترک پنج جنگ واقع می‌شود، تا اندازه [ای] که خون‌های کشتگان ایشان مانند نهر جاری می‌شود و در تعقیب آن لشکرهای غرب با قوای بزرگ که عده ایشان صد هزار نفر یا زیادتر است به یاری می‌آیند و مرتبه دوم وارد مصر می‌شوند و خیمه‌های خود را از ترک و عسقلان و طبریّه برپا می‌کنند.

پس از آن سفیانی با لشکرهای عظیمی خروج می‌کند و همه آنها را می‌کشد و احدی از آنها را باقی نمی‌گذارد اصلاً و دو لشکر می‌فرستد سفیانی: یکی به طرف کوفه. پس می‌کشد ایشان را تا این که احدی از آنها باقی نمی‌ماند اصلاً، و اما لشکر دیگر را به یثرب - که مدینه طیبه باشد - می‌فرستد و تا سه روز آن جا را غارت و کشتار می‌کند. پس لشکر او کوچ می‌کند به طلب مکه. در بیداء لشکر او به زمین فرو می‌روند و سالم نمی‌ماند از ایشان احدی مگر دو مرد که یکی از آنها از قبیلۀ جُهبینه است و اوست آن کسی [که] خبر فرورفتن لشکر را به مکه برای مهدی می‌آورد. پس مهدی خروج می‌کند و می‌کشد سفیانی را به سر او را بریدن در زیر درختی در خارج دمشق و با او بیعت کرده شود در میان رکن و مقام. پس زمین را پر کند از عدل و داد و بعد از

آن جنگ کند با اهل قسطنطنیه با لشکرهایی که در میان ایشان باشد هفتاد هزار نفر از فرزندان اسحاق. پس تکبیری بر آن گویند که یک ثلث از آن خراب شود و تکبیر دوم را که گویند ثلث دوم آن خراب شود و تکبیر سوم همه حصار آن خراب شود و داخل قسطنطنیه شوند و کسب کنند مالهای بزرگی را. پس از آن دجال خروج کند و چهل روز روی زمین بماند که یک روز از آن مانند سالی باشد و یک روز مانند ماهی و یک روز مانند هفته‌ای و باقی روزهای آن مانند روزهای شما باشد. پس عیسی علیه السلام فرود آید در حالتی که دو جامه زرد رنگ پوشیده باشد در نزد مناره سفید در سمت شرقی دمشق و با مردم نماز عصر را بجا می‌آورد و طلب می‌کند دجال را و او را در باب لُد می‌کشد و یاجوج و ماجوج بیرون آیند - که حدیث ایشان را در این کتاب ذکر کردیم - و در کوه طور محصور شوند در قلعه‌ای که پادشاه معظم فرزند پادشاه عادل به بنا و پایه عیسی که برای عیسی بنا کرده و امیدوارم که بانی او را باقی گذارند و همیشه در آن جا محصور باشد برای هلاکت یاجوج و ماجوج. پس همه ایشان می‌میرند مانند مردن یک مرد به درد نَعْف - یعنی: کرمی به آنها می‌افتد مانند کرم‌هایی که در بینی شتر و بینی گوسفند است - و همه ایشان را یکمرتبه به همراه یکدیگر هلاک می‌کند. پس بیرون می‌آید عیسی و زمین خیر و برکت خود را ظاهر می‌کند و عیسی زن می‌گیرد و فرزند می‌آورد و پس از آن می‌میرد و در مدینه طیبه میان قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر دفن می‌شود (تمام شد منقول از کتاب ابن عصمه).

مؤلف قاصر گوید: برای شرح این گفتار که تا اندازه‌ای پرده ابهام از روی کلام برداشته شود و اذهان بعضی از برادران ایمانی به آن آشنا شود، مقتضی چنان دیدم که بعضی از اصطلاحات نجومی را که متعلق به قران است در این مقام شرح دهم و در نتیجه آنچه از این گفتار مستفاد می‌شود به عرض رسانم.

بدان که کلیه قراناتی که در کواکب سیاره در فضای افلاک رخ می‌دهد بر شش قسم است:

اول: قران دوگانه - یعنی: قرانی که دو کوكب از کواکب سیاره با هم نزدیک شوند.

- دوم: قران سه گانه - یعنی: سه کوکب با هم نزدیک شوند.
- سوم: قران چهار گانه - یعنی: چهار کوکب با هم نزدیک شوند.
- چهارم: قران پنج گانه - یعنی: پنج کوکب با هم نزدیک شوند.
- پنجم: قران شش گانه - یعنی: شش کوکب با هم دیگر مقارن شوند.
- ششم: قران هفت گانه - یعنی: هفت سیاره با هم نزدیک شوند.

و جمله این قرانات صد و بیست قران می شود - چنان که بعد از این شرح اجمالی خواهم داد - و معظم احکام و حوادث عالم بر این صد و بیست قران است و معظم ترین همه قرانها قران زحل و مشتری است که آن را قران علویین گویند بطور اطلاق و بعد از آن قران نحسین است که قران زحل و مریخ باشد در برج سرطان که زحل را وبال است و مریخ را هبوط و پس از آن قران سعدین است - که مشتری و زهره باشند - در برج حوت که خانه مشتری و خانه شرف زهره است.

و این سه قران از سایر قرانات اهمیتش زیادتر است و نگارنده شرح این سه قران را در طی سه مطلب ذکر می نمایم.

مطلب اول در قران علویین و آن بر چهار نوع است: اقدم و اعظم و اوسط و اصغر. مدّت قران اصغر نوزده سال و کسری قریب بیست سال است و قران اوسط مدّت آن دویست و چهل سال و کسری است و قران اعظم مدّت نهصد و هشتاد سال است و قران اقدم دو هزار و نهصد و چهل سال مدّت آن است.

در کتاب کفایة التعلیم فی صناعة التنجیم، تصنیف خواجه ظهیر الحق سید العلماء ابوالمجاهد محمد بن مسعود بن محمد زکی غزنوی، از کتاب تفهیم ابوریحان نقل کرده که می گوید: قران علویین هر بیست سال یک بار باشد و آن را قران اصغر خوانند، و چون در مثلثه دوازده قران کردند در مدّت دویست و چهل سال، منتقل می شوند به مثلثه دیگر و آن را قران اوسط گویند، و چون در هر چهار مثلثه - که اول آن حمل است و آخر آن سرطان - مقارن شدند و در مدّت نهصد و هشتاد سال به حمل برگشتند، آن

را قران اعظم خوانند.^۱ بعد از نقل کلام ابوریحان از تفهیم می‌گوید که: این قول از استاد پسندیده نیست؛ برای آن که سهو است و گمان این است که این سهو از طغیان قلم است و حق آن است که قران علویین چهار است - چنان که ذکر کردیم.

اما قران اقدم: آن است که در اول حمل قران کنند و پس از آن صد و چهل و هفت قران دیگر کنند در مقدار دو هزار و نهصد و چهل سال در چهار مثلثه به سه دفعه، در هر دفعه‌ای چهل و نه قران و گاه باشد که پنجاه قران کنند و گاه باشد که چهل و هشت قران کنند و از آن جمله در هر مثلثه‌ای دوازده قران کنند و گاه باشد که سیزده قران کنند و چون صد و چهل و هفت قران کردند، به اول تمام شود و به حمل باز آیند.

مثال آن است که چون در اول حمل قران کردند، حمل از مثلثه آتشی است، دوازده یا سیزده قران کنند. پس در مثلثه خاکی روند و آغاز از ثور نهند و در آن مثلثه دوازده قران کنند. پس در مثلثه بادی روند و آغاز از جوزا نهند و در آن مثلثه دوازده قران کنند. پس در مثلثه آبی روند و آغاز از سرطان نهند و در آن مثلثه نیز دوازده قران کنند و این یک دفعه باشد که در مثلثه قران کرده باشند. پس دفعه دوم در مثلثه آتشی روند و از اسد ابتدا کنند و دوازده یا سیزده قران کنند. پس در مثلثه خاکی روند و از سنبله ابتدا کنند و دوازده قران کنند. پس در مثلثه بادی روند و از میزان ابتدا کنند و دوازده قران کنند. پس در مثلثه آبی روند و از عقرب ابتدا کنند و دوازده یا سیزده قران کنند. پس دفعه سوم در مثلثه آتشی روند و از قوس ابتدا کنند. پس در مثلثه خاکی روند و از جدی ابتدا کنند. پس در مثلثه بادی روند و از میزان ابتدا کنند و دوازده قران کنند. پس در مثلثه آبی روند و از عقرب ابتدا کنند و دوازده یا سیزده قران کنند. پس دفعه سوم در مثلثه آتشی روند و از قوس ابتدا کنند. پس در مثلثه خاکی روند و از جدی ابتدا کنند. پس در مثلثه بادی روند. پس در مثلثه آبی روند. به همان تفصیل هر کدام قران کنند تا به اول حمل صد و چهل و هفت قران تمام شود و باز به اول حمل رسند و این مقدار

۱. التفهیم لأوائل صناعة التنجیم، ص ۲۰۷-۲۰۸.

قرانات دو هزار و نهصد و چهل سال می شود و آن مدّت قران اقدم است .
 و اما قران اعظم : اول قران هایک دفعه است از دفعات قران اقدم و عدد قران چهل
 و نه است و گاهی می شود که پنجاه شود و گاهی می شود که چهل و هشت شود و مدّت
 آن نهصد و هشتاد سال است .
 و اما قران اوسط : اول قران هایک مثلثه از قران اعظم است و عدد قران وی دوازده است
 و گاهی باشد که سیزده شود و مدّت این قران دویست و چهل سال و چیزی است .
 و اما قران اصغر : یک قران از قران اوسط است که مدّت آن قریب بیست سال است .
 چون معنای قران های چهارگانه نجومی دانسته شد ، اکنون بدان که مراد از قرن
 عاشر از مثلثه ترابی که در این گفتار سوم از کتاب مسامرة الأبرار از کتاب عصمت نقل شد
 که مصادف بوده با سال پانصد و شصت و یک هجری از قرون قران اعظم است که
 شرح و مدّت آن ذکر شد که دور آن نهصد و هشتاد سال است که در این تاریخ که سال
 یک هزار و سیصد و هشتاد و سه سال و سه ماه و کسری از هجرت نبوی ﷺ می گذرد ،
 هشتصد و بیست و سه سال و کسری از آن قرن که قران اعظم است گذشته و صد و
 پنجاه و هفت سال دیگر از این قرن باقی مانده و هشتاد و هشت سال از ربع چهارم این
 قرن گذشته . امید است که به همین زودی ها این قرن به پایان نرسیده آثاری که خبر داده
 بروز و ظهور کند و فرج قائم آل محمد - عجل الله فرجه - ظاهر شود .

گفتار چهارم

کلمات محیی الدین

ینابیع الموده ، تألیف شیخ سلیمان حسینی حنفی نقشبندی قندوزی بلخی - که از اجله
 علمای اسلامیّه در قسطنطنیه بوده - ، طبع بمبئی ، صفحه ۳۹۰ ، از کتاب عنقاء مغرب ،
 تألیف محیی الدین عربی ، در حالات مهدی موعود گفته است که :

فعد فنا خاء الزمان و ذالها علی فاء مدلول الکرور یقوم

مع السبعة الأعلام والناس عقل	علیم بتدبیر الأمور حکیم
بأشخاص خمس، ثم خمس و خمسة	علیهم تری أمر الوجود یقیم
ومن قال: إنَّ الأربعین نهاية	لهم، فهو قول یرتضیه کلیم
وإن شئت أخبر عن ثمانٍ ولا تزدد	طریقهم فرد إليه فریم
فسبعتهم في الأرض لا یجهلونہا	وثامنهم عند النجوم لزیم

مؤلف فقیر گوید: این اشعار از محیی الدین عربی راجع به استخراجی است که برای زمان قیام مهدی علیه السلام کرده از روی قاعده جفری که در دست داشته روی سیر جدول سباع و رباعی و دور دادن حروف و نتیجه استخراج خود را ظاهراً به حساب ابجد در این اشعار خبر داده که بعد از گذشتن خاء با ذال و فاء زمان و آنچه که از فاء بالا رود و به صاد نرسد مهدی قیام می کند با اصحاب خاص خود و خاص الخاص های از خواص که در تمام روی زمین متفرق اند از رجال الغیب که هفت نفرند و از ابدال که چهل نفرند و اصحاب کهف که هفت نفرند و سایر نقبا و اوتاد و نجبا، و ظاهراً مراد از خاء و ذال و فاء عدد ابجدی آنهاست که خا به حساب ابجد ششصد و ذال هفتصد و فاء هشتاد شود. یک هزار و سیصد و هشتاد می شود، و به قید کلمه «علی» از هشتاد می گذرد و لیکن به نود که حرف صاد حاکی از آن است نمی رسد، و بنا بر این مقیاس زمان قیام از سال هزار و سیصد و هشتاد هجری بالا می رود، ولی به نود نمی رسد، و از هشتاد و نه زیادتر نمی شود.

و دور حروف زمان به این کیفیت است بنا بر طریقه محیی الدین زم آن که در عقب آن است ح ن ب س و در عقب آن است ط س ج ع و همچنین تا دایره بیست و هشت تمام شود و تمام شدن دایره به این حروف است و لغ م. پس از اینها به زمام می رسد و نباید زمام را تکرار کنند و این حروف را در جدول سباعی و رباعی می برند که مجموع حروف دور یکصد و دوازده حرف می شود و قاعده التقاط و استخراج جواب را در

۱. ر. ک: ینابیع المودة، ج ۳، ص ۳۳۸؛ إلزام الناصب، ج ۲، ص ۱۵۲، با اختلاف در هر دو.

این کتاب به شرح مبسوط بعد از این خواهم نگاشت تا برادران اهل فن از آن کامیاب و موفق به توفیق صواب گردند.

جدول دایرة سباعی و رباعی

ی ع د ف	ط س ج ع	ح ن ب س	ز م ا ن
ن ر ح ش	م ق ز ر	ل ص و ق	ك ف ه ص
ص خ ل ذ	ف ث ك خ	ع ت ی ث	س ش ط ت
ت غ ع ا	ش ظ س غ	ر ض ن ظ	ق ذ م ض
ض د ر ه	ذ ج ق د	خ ب ص ج	ث ا ف ب
ب ح خ ط	ا ز ث ح	غ و ت ز	ظ ه ش و
و ل غ م	ه ك ظ ل	د ی ض ك	ج ط ذ ی

استخراج جواب به طریقه جفر حاج مجیب هندی: خانه اول را که ز م ا ن است در نفس خود ضرب کن و حاصل ضرب را بر صد و دوازده تقسیم کن. آنچه از صد و دوازده زیاد آمد از خانه اول از طرف عرض جدول حرف بشمار. به هر حرفی که منتهی شد، آن حرف را بردار و جدا ثبت کن که آن مستحصله است. پس از آن آن خانه ای که حرف به آن منتهی شد مخالفت ضرب کن - یعنی: مجموع چهار حرف آن خانه را می گیری و در خودش ضرب می کنی و حاصل ضرب را به دستور سابق بر صد و دوازده تقسیم می کنی - و زیاده را از ما بعد آن حرفی که برداشته ای باز شماره کن. به آن حرفی که منتهی شد، باز آن را پهلوی آن حرف اول که جدا نوشته ای بنویس که مستحصله است. باز آن خانه را که حرف دوم را از آن برداشتی مخالفت ضرب کن و به دستور سابق عمل کن و اگر کسر به همان حرف سابق رسید، باز خود آن حرف را بردار و دیگر آن خانه را در نفس خود ضرب نکن، بلکه خانه ما بعد آن خانه را مخالفت ضرب کن، اما در تعداد حروف از سه حرف ما بعد آن حرف که برداشته ای [ای] بشمار،

و همچنین است اگر دو خانه پی در پی در نفس خود ضرب شد. خانه سوم بعد از آن دو خانه را در نفس خود ضرب کن، اما در شمردن حروف از آن حرف که برداشته شده است از ما بعد آن بشمار و همچنین بیست و هشت خانه را در نفس خود ضرب کن و حروف مستحصله بیرون بیاور، و اگر بخواهی جواب طولانی شود عدد خانه دوم را با هفتم و سوم را با دوم و چهارم را با سیزدهم با هم ضرب نما و به همان قاعده مستحصله بگیر که جواب شافی بیرون می آید.

اجمالاً از مقدمات شرح مبسوط در گفتار پنجم که در طریقه محیی الدین مفصلاً شرح می دهیم که باید اضافه شود غافل مباش و مغتنم بشمار که اگر با تأمل در آن دقت کنی، باب بسیاری از مشکلات در این علم برایت گشوده خواهد شد. ان شاء الله تعالی، -،
وذلك فضل الله يؤتیه من یشاء، والله ذو الفضل العظیم، فتبصر جیداً، وتأمل تُرشد.

گفتار پنجم

کتاب الدرّ المکنون والجواهر المصون، تصنیف محیی الدین عربی که بهترین کتب اوست در علم حروف و جفر و بطور مفصل بسط کلام داده، جدول های کثیره بیش از هفتاد جدول برای وقایع آینده در روی زمین تا قیام قیامت تنظیم نموده و بعلاوه بصورت رمز و لغز^۱ وقایعی را ذکر نموده. شانزده جدول راجع به وقایع اجمالیّه و تفصیلیّه مهمّه ای که در دمشق تا زمان ظهور رخ می دهد و هفت جدول راجع به وقایعی که در مکه تا زمان ظهور و بعد از ظهور رو می دهد و سه جدول راجع به وقایع مهمّه ای که در مدینه ظاهر می شود و سه جدول راجع به وقایع بیت المقدس و چهار جدول راجع به قضایای مصر اجمالاً و تفصیلاً و فتنه هایی که از مغرب متوجه آن می شود. یک جدول راجع به فتنه های یمن و یک جدول راجع به حادثه هایی که در حلب رو می دهد. یک جدول راجع به فتنه کردها و چهار جدول راجع به وقایع ملوک

۱. لغز: سخن سر بسته و مشکل، کلام پیچیده که درک معنی آن محتاج تفکر و تأمل باشد.

و حادثه‌هایی که در قسطنطنیه ظاهر می‌شود پیش از ظهور و بعد از ظهور و یک جدول راجع به پادشاهان روم و سه جدول راجع به سلطنت و سلاطین روی زمین و شش جدول راجع به نواب و قضات در شهرها و یک جدول راجع به خوارج و دو جدول راجع به سفیانی و فتنه‌های او تا وقت کشته شدن او و یک جدول راجع به فرو رفتن لشکر سفیانی به زمین در میان مکه و مدینه و یک جدول راجع به خروج بنی‌الاصفر و یک جدول راجع به ظهور قائم علیه السلام و بیعت گرفتن او و یک جدول راجع به اقامت امام علیه السلام در شام و یک جدول راجع به خروج دجال و یک جدول راجع به فرود آمدن عیسی در نزد مناره دمشق و یک جدول راجع به کشته شدن دجال به دست عیسی و یک جدول راجع به خروج یاجوج و ماجوج و یک جدول راجع به خروج عیسی با مسلمانان و یک جدول راجع به هلاک یاجوج و ماجوج و دو جدول راجع به کیفیت نزول عیسی و رفتار او تا وقت مردن و دفن شدن او در پهلوی قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه طیبه و یک جدول راجع به خروج دابة الارض و یک جدول راجع به خروج زنی که مردم را به خود دعوت کند و یک جدول راجع به بیرون آمدن آتش از قعر عدن و یک جدول راجع به طلوع آفتاب از مغرب و یک جدول راجع به انقلاب دهر پیش از قیامت کبرا و یک جدول راجع به نفخه اولی و صقعه^۱ و یک جدول راجع به عالم علوی و چگونگی مرگ در آن و چند جدول دیگری که در این کتاب محل ذکر آن نیست.

و بیان کیفیت استخراج از آن جداول و مثالی که خود محیی‌الدین در آن کتاب برای نمونه ذکر کرده که راه حل جداول منوط به دانستن آن قاعده است، نگارنده قاعده آن را با مثالی که ذکر کرده در این جزء از کتاب می‌نویسم و اشاره به مطلع هر کدام از جدول‌ها می‌کنم تا علاقمندان ارباب فن از آن بهره‌مند گردند.

بدان که قاعده استخراج از جدول سباعی و رباعی از این قرار است: هرگاه اراده کردی که سؤالی را بیرون بیاوری در هر موضوعی، نظر کن به ماه عربی‌ای که در آن

۱. ظاهراً باید صقعه باشد - به معنی بیهوش شدن، بیهوشی از شدت ترس یا شنیدن صدای هول‌انگیز، همچنین به معنی آتشی که از آسمان افتد، صاعقه.

هستی و ببین که چند روز از آن ماه گذشته، حرف آن را بگیر. اگر اول ماه است، حرف الف تا بیست و هشت حرف و اگر بیست و نهم است الف را بگیر و اگر سیام است باء را بگیر. این را وضع اول گویند. پس نظر کن که ماه در کدام یک از منازل قمر است، حرف آن منزل را هم بگیر و بیست و هشت منزل قمر، و حروف آن از این قرار است: شرتین ا، بطین ب، ثریاج، طرفه د، هقعه ه، هنعه و، ذراع ز، نثره ح، دبران ط، جبهه ی، خرثان ک، صرفه ل، عوام، سماک ن، غفرس، زباناغ، اکلیل ف، قلب ص، شوله ق، نعایم ر، ملق ش، ذابح ت، بلع ث، سعودخ، اجنیه ذ، مقدم ض، مؤخر ظ، رشاغ.

پس از آن می‌گیری یکی از سیارات هفتگانه را و آنها از این قرار است:

زحل سه حرف معجمه دارد: خ ث ذ. برج آن جدی و دلو است و حروف برج آن ک

ض است.

مشتری: حروف معجمه آن خ ف ش، برج آن قوس و حوت، حروف برج آن ن ف ش.

مریخ: حروف آن اع ه، برج آن حمل و عقرب، حروف آن د ت ن.

شمس: حروف آن ه ط خ، برج آن اسد، حروف آن ...^۱

زهره: حروف آن ج م ز، برج آن ثور و میزان، حروف آن ظ غ ص.

عطارد: حروف آن ق ی ص، برج آن سنبله و جوزا، حروف آن ز ب خ.

قمر: حروف آن س ل ر، برج آن سرطان.

چون اینها را دانستی، باید مشترک را از غیر مشترک تمیز بدهی. مشترک آن است که در آن تداخل باشد به حسب ثلث داشتن و آن این حروف است: ه خ ص ظ ر ز ج و مابقی حروف مشترک نیستند. پس از آن حرف سائل را باید بگیری و اگر سؤال در عشر اول شده، حرف اول را بگیر و اگر در عشر دوم شده، حرف دوم را بگیر و اگر در عشر سوم است، حرف سوم را بگیر در صورتی که اسم سه حرفی باشد، و اگر اسم سائل چهار حرفی باشد، پس حرف چهارم حکم اول را دارد و اگر پنج حرفی باشد،

۱. جای این حروف در نسخه خالی است.

پنجم حکم دوم را دارد و اگر شش حرفی باشد، ششم حکم سوم را دارد. اسم سه حرفی مثل حَسَن. چهار حرفی مثل مُحَمَّد. پنج حرفی مثل سلمان. شش حرفی مثل ابراهیم و بر همین قیاس است سایر اسم‌ها.

مثلاً محیی الدین سؤال کرده از انقراض چراکسه^۱. حرف سؤالی که از ماه بیرون آورده بوده، در آن وقت ماه در منزل ثریا بوده، حرف آن جیم بوده و حرف کوکب سیاره ر بوده و حرف اسم سائل م بوده. امهات حروف چهار حرف شده که عبارت از جزء و صفحه و سطر و خانه باشد و آن چهار حرف این است: زج ر م. آن را در جدول سباعی و رباعی دور داده به طریق ذیل.

ی و ث ع	ط ه ت س	ح د ش ن	ز ج ر م
ن ی ظ ر	م ط ض ق	ل ح ذ ص	ک ز خ ف
ص ن ج خ	ف م ب ث	ع ل ا ت	س ک غ ش
ت ص ز غ	ش ف و ظ	ر ع ه ض	ق س د ذ
ض ت ک د	ذ ش ی ج	خ ر ط ب	ث ق ح ا
ب ض س ح	ا ذ ن ز	غ خ م و	ظ ث ل ه
و ب ق ل	ه ا ص ک	د غ ف ی	ج ظ ع ط

۱. دولت چراکسه: دولتی است که از سال ۷۸۴ تا ۹۲۳ ه.ق در مصر حکومت کرده است. پس از دولت ایوبی غلامان ترک به حکومت رسیده و چراکسه خلف سلاله قلاوون و سلف دولت عثمانی بوده‌اند. ملوک چراکسه ۲۳ تن بودند و علاوه بر مصر به سوریه و حجاز نیز حکومت می‌کردند. تیمور لنگ در زمان حکومت آنان ظهور کرد و شام را به تصرف آورده، ویران کرد، ولی به مصر نرفت و به همین جهت به سلطنت آنان خللی وارد نشد. ولی به سال ۹۲۳ ملک اشرف قانصوه غوری، بیست و دومین پادشاه چراکسه، به اتفاق شاه اسماعیل صفوی به مخالفت با سلطان سلیم خان عثمانی برخاست و پس از مغلوب شدن شاه اسماعیل وی نیز مغلوب سلطان سلیم و مقتول شد و بعد از وی ملک اشرف طومانبای به جای او نشست و فقط ۴ ماه حکومت کرد و بدین ترتیب سلسله چراکسه منقرض گردید و مصر و شام و حجاز به تصرف دولت عثمانی در آمد (معنی چراکسه، لغت‌نامه دهخدا).

پس طریقه لقط این است که جدول را حکم یک سطر قرار دهی و به نسبت سؤال و از جدول حرف می شماری تا ببینی عدد به کدام حرف می رسد و از بعد آن حرف حرف می شماری الا این که مآت^۱ را باید به عشرات^۲ رد کنی و الف^۳ را رد به مآت نمایی و حروفی را که می گیری به توالی پهلوی هم بنویس. پس در این جا از خانه اول شمردیم به حرف هفتم که شین است بر حسب قاعده. چون عدد شین سیصد و در مرتبه مآت بود رد به عشرات کردیم، سی شد، و به همین حال جدول را باید دور داد تا اندازه ای که نهایت ندارد و جوابی که محیی الدین از این سؤال بیرون آورده این است: في خمس العاشر تنتشر العساكر، فيخرج من الميم دار الملك القاف. يهبط إلى ألف السين سل. عين النية الفاسدة لا توجب له من صلة عائدة. إني أخاف أن يبدل دينكم، أو أن يظهر في الأرض الفساد من كثرة ما ظلم. كسر يوم رحيله العلم. دخل القاف دال، على أحسن حال. تلقاه السين، في أحسن تزيين. قائل بصدق، ولم يخن، فذهب بعد أن أجمل وأحسن. دخل القاف حينئذ، فتلقاه الغين الغائبة. فهذه أول مصائبه، ثم سار ملك العساكر العظيمة، والمحاسن اليتيمة، والدلالات الثمنية. حل القاف حا فتلقته الخا، ووصل إلى أقصى الغايات، وخيانة عاد. ساق الحمير في سيرة الأمير.^۴ تا آخر کلماتی که استخراج کرده و جواب خیلی مفصلی از سؤال مختصر بیرون آورده و برای میقات ظهور مهدی عجل الله فرجه جدولی به این صفت ترتیب داده و این رباعی را نوشته:

إذا دار الزمان عقيب ضوم بسم الله فالمهدى قاما
ويخرج بالحطيم على حروف ألا فاقرأه من عندي السلاما

۱. مآت: صدها.

۲. عشرات: دهها.

۳. الف: هزار.

۴. الدر المكنون والجواهر المصون (مخطوط)، ص ۱۱۵-۱۱۶.

۵. در کتاب نفس الرحمن في فضائل سلمان، ص ۲۶۷ این بیت به شیخ عارف الهی سعدالدین حموی نسبت داده شده است.

يوسف	٥٤	٣٨٦	٥٠	١١٢	١٢٠	محمد
١٠٩	١١٧	٩٦	١٥٣	٥٨	٣٨٣	٥٤
٥٥	٣٨٧	٥١	١٠٦	١٢١	٩٣	١٥٧
حسن	٩٧	١٥٤	مهدي	٣٨٤	٤٨	علي
٣٨١	٥٢	١٠٧	١٢٢	٩٤	١٥٨	٥٦
٩٨	١٥٥	٥٣	٣٨٥	٤٩	١١١	١١٩
احمد	١٠٨	١٢٣	٩٥	١٥٢	٥٧	شعيب

گفتار ششم

ينابيع المودة، صفحة ٣٩٠، از محبي الدين عربى در باب سيصد و شصت و ششم از فتوحات مكّيه نقل کرده كه گفته است:

منزل وزراء المهدي الظاهر في آخر الزمان الذي بشر به رسول الله ﷺ وهو من أهل البيت: إنَّ لله خليفة يخرج وقد امتلأت الأرض جوراً وظلماً، فيملأها قسطاً وعدلاً. لو لم يبق من الدنيا إلا يوم طوّل الله ذلك اليوم حتى يلي [هذه الخليفة] من عترة النبي ﷺ. يبايع بين الركن والمقام. أسعد الناس به أهل الكوفة، ويقسم المال بالسوية، ويعدل في الرعية، ويفصل في القضية.

وفي نسخة أخرى زاد بعد عترة رسول الله: من ولد فاطمة، يواطى اسمه اسم رسول الله. جدّه الحسين بن عليّ. يبايع بين الركن والمقام. يشبه برسول الله في الخلق - بفتح الخاء - وينزل عنه في الخلق - بضم الخاء. أسعد الناس به أهل الكوفة. يعيش خمساً أو سبعاً أو تسعاً. يضع الجزية على الكفار، ويدعو إلى الله بالسيف.^١

١. فتوحات مكّيه، ج ٣، ص ٣٢٧.

(رجعنا إلى رواية الينابيع) يخرج على فترة من الدين، ومن أبي قتل، ومن نازعه خذل. يظهر من الدين ما هو الدين عليه في نفسه، ما لو كان رسول الله ﷺ حياً لكان حكم به. يرفع المذاهب من الأرض، فلا يبقى إلا الدين الخالص، وأعداؤه مقلدة العلماء وأهل الاجتهاد. فيدخلون كرهاً تحت حكمه، خوفاً من سيفه و سطوته، ورغبة في ما لديه. يفرح به عامة المسلمين. يبایعه العارفون بالله من أهل الحقائق، عن شهود وكشف، بتعريف إلهي، وله رجال إلهيون، يقيمون دعوته، وينصرونه، وهم الوزراء. يحملون أثقال المملكة.

قال:

هو السيد المهدي من آل محمد هو الوابل الوسمي حين وجود

وهو خليفة مسدد. يفهم منطق الحيوان، ويسري عدله في الإنس والجان، ووزراؤه من الأعاجم. ما فيهم عربي، لكن لا يتكلمون إلا بالعربية. لهم حافظ ليس من جنسهم. ما أعطى الله قط. هو أخص الوزراء وأفضل الأمناء.^۱

وفي نسخة أخرى: ولولا أن السيف بيده لأفتى العلماء (الفقهاء خ ل) بقتله، ولكن الله يُظهره بالسيف والكرم، فيطمعون ويخافون ويقبلون حكمه من غير إيمان، ويضمرون خلافه، ويعتقدون فيه إذا حكم فيهم بغير مذهبهم (مذهب أئمتهم خ ل) أحداً له درجة الاجتهاد، وأما من يدعي التعريف الإلهي بالأحكام الشرعية فهو عندهم مجنون فاسد الخيال (انتهى).^۲

يعنى: از برای خدا خلیفه ای است که بیرون می آید وقتی که زمین پر از ظلم و جور شده باشد، پس پر می کند آن را از عدل و داد. اگر باقی نمانده باشد از دنیا مگر یک روز، خدا آن روز را دراز می کند تا این که حکومت کند مردی از عترت پیغمبر ﷺ که بیعت

۱. در مصدر: (ما عصى).

۲. ینابيع المودة، ج ۳، ص ۲۳۹، و نیز ر. ک: فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۲۲۷-۲۲۸.

۳. إلیزام الناصب، ج ۲، ص ۱۵۱.

کرده شود در میان رکن و مقام و مساعدترین مردم با او اهل کوفه هستند و مال را به مساوات تقسیم می‌کند و در حق رعیت عدالت می‌کند و قضایا را می‌برد.

و در نسخه دیگر بعد از ذکر عترت رسول خدا زیاد کرده که: از فرزندان فاطمه است و همنام است با رسول خدا. جدّ او حسین بن علی است. بیعت کرده می‌شود در میان رکن و مقام. شباهت دارد در خلقت به رسول خدا و نازل منزله اوست در خلق و نحو. مساعدترین مردم با او اهل کوفه‌اند. می‌ماند پنج یا هفت یا نه سال. جزیه بر کفار می‌نهد و مردم را با شمشیر به خدا دعوت می‌کند.

(برگشتیم به روایت ینابیع) بیرون می‌آید در زمان سست شدن دین، و کسی که از اطاعت او سرپیچی کند او را می‌کشد، و کسی که با او نزاع کند مخدول می‌شود. ظاهر می‌کند از دین آنچه را که دین بر آن بنا نهاده شده در نفس خود، آنچه را که اگر پیغمبر ﷺ زنده بود حکم به آن می‌کرد. مذهب‌های مختلفه را برمی‌دارد و از بین می‌برد از روی زمین. پس باقی نماند مگر دین خالص که اسلام باشد و دشمنان او مقلدین از علما خواهند بود و کسانی که اهل اجتهادند. پس ایشان از روی کراهت در تحت حکم و فرمان او خواهند آمد از ترس شمشیر و سطوت او و از روی طمع به آنچه که در نزد اوست.

و عموم مسلمانان به ظهور او شاد می‌شوند و با او بیعت می‌کنند اهل معرفت به خدا از اهل حقیقت‌ها، از راه شهود و کشف به تعریف الهی، و از برای او مردان خدایی هستند که به پا می‌دارند دعوت او را و یاری می‌کنند او را و ایشان وزیرانی هستند که سنگینی‌های مملکت را حمل می‌کنند.

گفت: و اوست سید مهدی از آل محمد و اوست اولین باران بهاری ریزنده زمانی که بخشش می‌کند و اوست جانشین محکم خدا. می‌فهمد نطق حیوانات را و سریان^۱ می‌نماید عدل و داد او در انس و جن، و وزیرهای او همه از عجم‌اند ولیکن تکلم نمی‌کنند

۱. سریان: اثر کردن و جاری شدن چیزی در اجزای چیز دیگر.

مگر به زبان عربی. از برای ایشان حافظی است که از جنس ایشان نیست. عطا نکرده است خدا احدی را هرگز مخصوص ترین وزرا و بافضل ترین امین هایی که به او عطا فرموده. و در نسخه دیگر است که: اگر شمشیر به دست او نباشد، هرآینه علما - یا فقها - فتوا به کشتن او دهند ولیکن خدا باشمشیر او را ظاهر می کند و با صفت کرم. پس، از روی طمعی که می کنند و ترسی که دارند حکم او را می پذیرند در حالتی که ایمان به او ندارند و در اندیشه ایشان مخالفت کردن با اوست و اعتقادشان در حق او این است که او در میان ایشان به غیر مذهبشان یا مذهب امام های ایشان حکم کند از کسی که دارای مرتبه اجتهاد است و اما کسانی که مدعی تعریف الهی اند به احکام شرعیّه، پس او نزد ایشان دیوانه و فاسدالخیال شمرده می شود.

و در کتاب الزام الناصب، صفحه ۱۹۲، در علائم این اشعار را از محیی الدین نقل

کرده است:

مدحجین ^۱ بأعلام و أبواق	لابد للروم ممّا ينزل حَلْباً
يأتوا كرايس ^۲ من جمع وأفراق	والترك تحرى ^۲ من نصيبين من حَلْب
في رمستين بذا كالماء مهراق	كم من قتيل يرى في الترب منجدلاً
حتى تحلوا بأرض القدس عن ساق	ولا تزال جيوش الترك سائرة
في جحفل الروم غدرأ بعد ميثاق	والترك يستنجد المصري حين يرى
إلى اللقاء بأرقال وأعناق	ويخرج الروم في جيش لهم جلب
روم و روس وإفرنج ببطراق ^۴	وتخرب الشام حتى لا انجبار لها
من واد وحل ^۵ ومن روس وأعناق	ويل الأعاجم من ويل يحل بهم

۱. در مصدر: (مدحجین).

۲. در مصدر: (تحشر).

۳. در مصدر: (کرايس).

۴. در مصدر: (و بطراق).

۵. در مصدر: (وخل).

وتنشر الراية الصفراء في حَلَب
يا وقعة لملوك الأرض أجمعها
ياخذهم السيف من أرض الجبال فلا
وتملك الكرد بغداد وساحلها^۲
فتأتي الصيحة العظمى فلا أحد
فتشرب الشاة والسرحان ماءهما
والله أعلم بعد ذلك ما
من كف قيل يقول الحق مصداق
روم و روس و إفرنج و بطراق^۱
يبقى ببغداد منهم فارس باق
إلى خريسان من شرق لأعراق
ينجو ولا من حكمه باق
بالأمن من غير إرجاف وإفراق
يكون ويبقى وجهه الباقي^{۳-۴}

ترجمة اشعار:

ناچار است از این که رومی ها در حلب فرود آیند با پرچم ها و شیپورها در حالتی که بی عفتی کننده باشند با زن های ایشان .
و ترک قصد می کند از طرف نصیبین که شهری است از دیار بیعه و از طرف حلب و می آیند در ساختمان های محکم ایشان مجموعاً و متفرقاً .
چقدر کشته هایی که در روی خاک افتاده باشد دیده خواهد شد که در آن جایی که گورستان آنهاست و روی خاک می افتند ، خون مانند نهر آب جاری شود .
و همیشه لشکرهای ترک پیشروی خواهند کرد تا وقتی که وارد بیت المقدس شوند و جنگ بر روی ساق خود بایستد .
و ترک از امیر مصر یاری می طلبد بعد از سست شدن بواسطه عهدشکنی کردن رومی ها و لشکر عظیم بر سر آنها فرستادن و قوی می شود .

۱. دو بیت اخیر در مصدر نیست .

۲. در مصدر: (بغداداً وساحتها).

۳. در مصدر:

(والله أعلم بعد ذلك ما ذا يكون و يب - سقى ذو الوجود الواحد الباقي)

۴. الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۵۴.

و رومی‌ها بالشکر گرانی بیرون می‌آیند با هیاهو و غوغا و وسایل و مهمات جنگی با نهایت شتاب و عجله و شدت عمل .
 و شام را خراب می‌کنند بنحوی که جبران‌پذیر نباشد رومی‌ها و روسی‌ها و فرانسه‌ای‌ها با هزاران سرهنگ‌ها و مردان جنگی .
 و ای بر عجم‌ها از عذابی که به آنها وارد می‌شود از نبرد کردن و در گِل فرورفتن و از شدت عمل روسی‌ها!
 و باز کرده می‌شود پرچم‌های زرد - یعنی : نژاد زردپوست - در حلب به دست گوینده‌ای که گفتار او مصداق حق و واقع است .
 ای وای از جنگی که برای همه پادشاهان روی زمین روی خواهد داد از روم و روس و فرانسه و بطارقه^۱ .
 از زمین کوهستان‌ها شمشیر بر آنها کشیده شود بنحوی که در بغداد از ایشان سواری باقی نماند .
 و مالک می‌شود گرد بغداد و ساحل آن را تا خراسان از قسمت شرقی عراق .
 پس از آن صیحه عظیمی به گوش‌ها می‌آید که نجات برای احدی نباشد و به حکم خدا کسی باقی نماند .
 در آن وقت گوسفند و گرگ با هم از یک آب بیاشامند در کمال ایمنی ، و ترس و لرزه از یکدیگر بر آنها رو ندهد و با هم مانوس و از یکدیگر جدا نشوند .
 و خدا داناتر است که بعد از آن چه خواهد بود و باقی می‌ماند ذات خدای باقی .

گفتار هفتم

شمس المعارف الكبرى، تألیف شیخ احمد بن علی بونی، متوفای سال ششصد

۱. بطارقه: جمع بطریق - که در قدیم به قائد و پیشوا و فرمانده ارتش روم گفته می‌شده است. به معنی فرمانده عالی رتبه نیز آمده است.

وبيست و دو هجرى قمرى ، در جزء سوم آن كتاب گفته :
 وهذه تحفة قدسيّة ، وفيه مكية ، لمن يتولى مصر من الملوك والوزراء ، بطريق
 التلويح والتصريح ، وغيرهم من ملوك الأرض بلسان الإشارة والتلويح ، وما يحدث في كلّ
 قرن من الفتن والحروب إلى آخر الزمان .

وهي هذه :

سبحان ذي الملك الأعزّ الأحما	اتقادر القاهر مولى النعما
المانع المانع ذي العطايا	عالم الأرار مع الخفايا
مقّم الأرزاق ومبدع الدول	ومرسل البادي الرسول المكتل
محمّد البادي نبيّ الساعة	وصاحب البراق والشفاعة
وهو الذي يخبرنا عن ربّه	مّا رأى وما دنى من قربه
يا سائلي عن مبهمات الأمرا	وعن ولاة يحكمون مصرأ
أبديكم رمزاً على التوالي	في نظم كلّ سلك حرف والي
فهاكم سرّاً مصوناً مكتم	عن غير ذي لبّ وعقل لم يتم
وهو الذي أودع سرّ الجفّر	عن فاضل ليثٍ إمام جبر
أعني عليّاً ابن عمّ المصطفى	من العلوم قد حوى لما خفا
وقال : يا أهل العراق طرأ	أخبركم عن حادثات تترى
وأوسع المقام والمقالا	مبيناً في قوله أحوالاً
فخذ من القولِ النفس ما بدا	وحلّ رمزي لتتلّ طرق الهدى
عين و كاف دال ، ثمّ ميم	تحلّلت ذا خلف ذا عقيم
وخلّفت بالدال نون حكمت	وبعدها نقش رموز انتظمت
لكلّ حرف مدّة معلومة	زوج و فرد كلّها مرقومة

١. در نسخه بالای این کلمات نوشته شده: (ثمّ ها و ميم ، خل).

الياتلي بالتترك مصر مدّة
 لصفد عمّ الميم من قاف يتمّ
 بالفرد أيّاماً وأعواماً يلم
 بخارجي الشرق ثمّ لا يصل
 بالفرد أيّاماً وأعواماً يلم
 يتمّ بالأيام لا أعواماً
 من بعده خلف بنا مكيدة
 ثمّ يلي الألف يعود حاكمة
 وحكمها ذال من الشهور
 وبعد باء بالخفيّ أمراً^١
 يقوم منها الياء^٢ وجيم غالبه
 والفاء منها بالألف لاتبقى
 فتخلف منها أمور عدّة
 ويكسر العمّ وابن الزوجة
 فياله من قاتل ما أجوده
 حسر الذراعين به علامة
 وحكمه بالفرد في الأعوام
 وبعد با ياء وثمّ قاف
 وبعد شين ثمّ لام وألف
 يقاتل الإفرنج ياء سين
 ثمّ يلي عين ودال وفتن

والسين منها ثمّ ذال بعده
 بابتداء الغرب بالغرب اختتم
 والفاء منهل دمشق ينجلي
 مصرأ وفي حال الرجوع ينفصل
 من نسل عباس استعان وحكم
 ثمّ يلي شين يلي مقاماً
 وقد ترى أيّامها سعيدة
 والتا يليها للبلاد دائمة
 والألف في العدد المقدور
 في ستة وعشرة ونذراً
 تخلف عنها والمراد طالبه
 لكنّها تطلب عوداً حقاً
 ثمّ يلي خاء وشين بعده
 والجيم تأتي خيفة موهوجة
 ذي سيرة سديدة مسدّدة
 وواسع الصدر وفيه شامة
 واحكم له بالزوج في الأيام
 لطول مدّة كلّها اعتساف
 والعين لم يبق لها من معتسيف
 ويحكم الأسرار كرتين
 صيرت الشام لها طراً وطن

١. در نسخه بالاى اين كلمات نوشته شده: (ياء من خفيّ الأمراء، خل).

٢. در نسخه بالاى اين كلمه نوشته شده: (البا، خل).

والطاء في الشها يراها عاصياً
وينزل الحرب بأرض الشام
واحرّ قلبي لعلّ الشها
ومن يعش حقاً يرى أموراً
والنيل لاشكّ خراب مصر
وليس في هذا نظام إلا
وأن ترد صفات كلّ واحد
وبين أبناء الحروف خلف
وكم حروب و خلاف وفتن
والحكم لله العليّ القادر
والملك لله العظيم ذي الوفا
ثمّ الصلاة والسلام العالي

محالفاً مخالفاً وقاضياً
ومعه جمع من الأنام
مانالها من صعبة الوباء
هذا وأن يبقى بها سروراً
والبحر أغراق بكلّ ثغر
ملوكنا قد جمعت^١ لشملا
فذاك في الجفر الكبير واجد
وقلّ منها أن بدا أن يصف
والقصد إظهار الذي فيه كمن
فهو الذي مظهر للسرائر
والشكر لله تعالى وكفى
على النبيّ المصطفى والآل

ومنه أيضاً

فروح وريحان و عمر مهتأ
نبيّك عن عثمان آل شماخة
أتى عن وليّ الله فيها تواتر
يكون له وقت بوقت من آخر
وبعد تمام العزّ عزّ مقامهم
محمّد المهديّ أمّ كتابه
سناجقه بالنصر تخفق دائماً
يعيش زماناً في الأنام مؤثراً
ودام لك التمكين ما دمت قائماً

وجاه وعزّ والملوك المكارم
سليم ثناه في شماخ الجماجم
بأنّ لها ملكاً مبيد المعاصم
عليه لواء النصر بالنصر قائم
يليكم زمان النحل قل للمطاعم
شريف من آل البيت للكفر حاسم
يمدّ أمام الجيش دوم الصوارم
وليس عليك البأس يوم التظائم
تجود بما فيه كجود النعائم

١. بالای این کلمه در نسخه نوشته شده: (نظمت، خل).

گفتار هشتم

شمس المعارف الكبرى، جزء سوم، نقل کرده است از یحیی بن اعقب معلّم السبطین اشعاری را که در آن خبر داده است از وقایعی که واقع می شود تا قیامت و صاحب شمس المعارف در آن کتاب و دیگران در کتب دیگر که از آن جمله است سلیمان بلخی در ینابیع المودّة چنین روایت کرده اند که: جبرئیل نازل شد بر پیغمبر اکرم ﷺ و دو عدد سیب از سیب های بهشت برای آن حضرت آورد و حضرت امام حسن و حضرت امام حسین ﷺ در نزد آن حضرت حاضر بودند. پس آن جناب هر یک از سیب ها را به یکی از ایشان عطا فرمود. پس آن دو بزرگوار آن سیب ها را گرفتند و به معلّم خودشان عطا کردند. پس معلّم خورد آنها را. پس خدای تعالی حکمت و مغیبات را بر زبان او جاری کرد. پس خبر او به پیغمبر ﷺ رسید. به او فرمود: ای پسر اعقب! پیش بیا و عقب برو؛ زیرا که فاش کردن سر پروردگاری حرام است.

و این حکایت در نزد علمای عامّه به سرحدّ استفاضه رسیده،^۱ و از جمله اشعار او در این موضوع این اشعار است که در شمس المعارف نقل کرده:

رأيت من الأسرار عجيب حالٍ	وأسباب سيظهرها مقالي
بما قد أنزل الرحمن حقاً	يكون بحكم ربّي ذي الجلال
ففي بغداد يظهر عن قريب	من الخلفاء ملوك ذو فعالٍ
عدهم تسعة وثلاثون شخصاً	ثم ينقرضون كلاً باحتمالٍ
يكون مغلقاً عشرين عاماً	وأربعة على سير الليالي
إذا ما جاءهم العزل حقاً	تملكها البلاد بلا مجال
وجاءت خيل بربر ليس تحصى	لهم عددأ كثيراً كالرمال
وكم ولت خداراً للمنايا	فلا حصن منيع ولا قفال

۱. ینابیع المودّة، ج ۳، ص ۲۱۹.

وتقلب فوق رحلٍ كالمقال
 وقد كانت من أرباب الجمال
 وترتجع الهزيمة بالشمال
 وماذا يلتقيان من القتال
 يكون عليهم عظم اغتلال
 ولا لحمايتهم غير الزوال
 له ذنب كمثل الرمح عالٍ
 ستملك للسواحل والقلال
 كما تعلق الغيوم على الجبال
 أتوها هاربين من القتال
 فويل للسواحل والرمال
 له تبكي الملائكُ بابتهاجٍ
 ولا يقدر على الماء الزلال
 وما يلتقون من جور النوال
 لأهل الشام من ملك الضلال
 قليلين الأمانة والمقال
 إحاهم مثل أذئاب البغال
 وقد مزجوا الحرام مع الحلال
 على عجل سيملك لا محال
 وكم داعٍ ينادي بابتهاجٍ
 ويملك الشام بلا قتالٍ
 وينفق ماله في كل حالٍ
 إلى حلب ملهأة الكيال (الكمال، خل)
 وكلُّ فاضٍ من حدِّ المسالٍ

وكم تسي هنالك من ذرار
 وكم من حُرّة ذهبت بحزن
 ودقياس سيقتل بعد هذا
 فيا أسفاً على حَلْبٍ وحمصٍ
 وفي ضرباته شيء عجيبٌ
 فليس لجمعهم فيه ثبات
 ويظهر في السماء عظيم نجم
 فتلك دلالة الإفرنج حقاً
 وعكساً سوف يعلوها جيوش
 ويلطخ دورها بدماء قوم
 وتفتح رملة البيضاء حقاً
 وبعد القدس ذا يوم عظيم
 ويبقى نهر كنعان غيبطاً
 فيا ويل لحِران وحمصٍ
 فويل، ثمَّ ويل، ثمَّ ويل
 إذا ملك البلاد طغاة رجس
 إذا حنقوا شواربهم وقصّوا
 وضيقت الشياب ووسعوا
 إذا ما جاءهم الغربيّ حقاً
 ويفتحونها من غير شك
 ومحمود سيظهر بعد هذا
 تطيع له حصون الشام كلاً
 ويظهر من بلاد الروم جيشاً
 به روس وهرغلة وروم

وينزل من مغاربها و تضحى
وتهدف نحرهم عُربٌ و تُركُ
وترجع عسكر للروم عصراً
وتعمر شيزرُ ربصاً وسوراً
ولا إسلامَ فيها بعد هذا
ويومٌ في حَماه أي يوم
إذا رفَعوا البناء وشيدوها
يهبُ عليهم الرحمن ريحاً
ويوم عندنا منه عظيم
يبيض كالعقارب مرهقات
وأما السيل يظهر عن قريب
فكم في السيل من جسد غريق
ومختلفات رايات ثلاث
فتركي ورومي ومصري
يكون لقاءهم يوم الثلاثاء
سينترد علوج الروم عنها
ينادي صائحاً بالقول صوتاً
ويرتجعون في جمع غضاباً
ولا يرجع لأرض الروم منهم
وتركياً ومصرياً جميعاً
يظلّ السيف في المصري قتلاً
ومن الحسين إذا ليرون شخصاً
فتلك دلانل المهدي حقاً
ويخضر القضيبي براحتيه

ضياح الشام مقفرة خوالٍ
تريد النهب من بعد القتال
على أعقابهم زعج الشوال (الشكال)
وحصناً ذات أبراج طوالٍ
مقام بعد أوقات المطالٍ
يكون عليهم منه وبال
ورفعت القتال على العوال
فترمي بالبيوت وبالقلال
سيقتل فيه شبان الرجال
من الهندي محكمة الصقال
وفي الشام ليظهر قبيح حالٍ
فكم دور مقلبة الأعالي
على حالب معاندة الزوال
ملوك الأرض كاسرة الفعال
صلاة الفجر ملتحم القتال
ويرتفع الصليب على العوالي
كذا الشيطان في ذاك المقال
على الأروام غيلاً بابتهالٍ
سوى رجل وحيداً باختلال
فيختلفان في قيل وقالٍ
إلى أقصى الخفايا باقتلال
بحيث كان جبينه نور الهلال
سيملك للبلاد بلا محال
وتأنسه الوحوش من الجبال

ويمحى الكفر منها والضلال
 تسلّمها البريّة بالكمال
 يقسم مالها كيلاً مكال
 وعشرونأ مضاعفة النوال
 إلى الشامين في ملك ومال
 وصورته حديث لم يسال
 شهر سبعه عدد الكمال
 ويقترح البريّة بالدلال
 ولا يبقى لهم فيها مجال
 كسرب طاق من حدّ المسال
 ولا سيحان والدجلا الثقال
 وبحر سؤيمة من ماء خال
 يعود ويجذبوا ورق الجبال
 يسيل لحرّها الصخر الثقال
 فيحرق حرّها شجر الجبال
 فتفنى الوحش والظير الوبال
 يروى الأرض بالماء الزلال
 ولا زرع يعود ولا غلال
 ولا غنّد يعود ولا مأل
 ولا فضل يعود ولا نوال
 ولا زوج يفرّج بالعيال
 وأخبث أمة وأشتر حال
 كما يبدو الحريق بالاشتعال
 من الطاعون والعلل الثقال

تطيع له البلاد ومن عليها
 ويأتي بالبراهين اللواتي
 ورومية سيفتحها وقسطاً
 يكون مقامه عشرون عاماً
 هناك الأعور الدجال يأتي
 معه جبل عظيم من ثريد
 يكون مقامه في الأرض حتماً
 ويقتله المسيح بأرض لُدّ
 ويقتل جنده في كل قطر
 ويأجوج و مأجوج سيأتوا
 فلا نهر الفرات لهم يكفي
 ولا نهر الشام ونيل مصر
 ويرعون النباتات فلا نبات
 وأما الشمس تطلع من غروب
 تقيم ثلاث أيام تماماً
 وقاع البحر يظهر غير شك
 وتنقطع الغيوم ولا سحب
 ولا شاة ولا نغم رتاع
 وينقطع المعين فلا معين
 ولا بُرّ يعود ولا زكاة
 ولا وُلْد يبرّ بوالديه
 دلائل أصعب الأوقات دهرأ
 ويشغل الخراب بكل أرض
 وتخرب مكّة وديار صنعا

وتخرب طيبة وديار هيب
وتخرب موصل وديار بكر
وقال معلّم السبطين حقاً:
وتبقى دورها قفراً خوالي
ومُدن السُّند بالريح الشمال
يكون بحكم ربّي ذي الجلال

اشعار ديگر يحيى

ينابيع المودة، صفحة ٣٤٧، قال يحيى بن أعقب معلّم السبطين:

فستبدوا عجائب منكرات
بين آل النبي وأطول حزني
يوم صفّين لو عقلت عليماً
وعلى كربلا مقام شنيع دهر
وترى السيّد العزيز ذليلاً
بعدها تملكها^١ الأعراب
ويعمّ الشام جوراً إلى أن
وبعشرين من مؤرّخة التسعين
أسمر اللون مشرق الوجه بالنور
يظهر الحقّ والبراهين والعدل
وتطيع البلاد من مشرق الأرض
وترى الذئب عند الشاة ترعى
يحكم الأربعين في الأرض ملكاً
قال معلّم السبطين حقاً:
لكرّهت الحياة لو كنت حياً
فتناها لها يشيب الصبياً
لقتال يردى الشجاع الكميّاً
ويغزّ الشام عزّاً قوياً
هائل منكر يؤذي عليّاً
وترى الوغد مستطيلاً قوياً
يبلغ الشطّ والجسور سوياً
لابدّ أن يظهر الإمام المهديّاً
ملتج المعاطف طريّاً جنيّاً
فتلقى إذا إماماً عليّاً
إلى المغربين طوعاً جليّاً
ذاك بالعدل والأمان حفيّاً
ويوقّي وكلّ حيّ وفيّاً
يقوم بأمر الله إماماً قوياً^٢

*

١. در مصدر: (تملك).

٢. ينابيع المودة، ج ٣، ص ٢١٩.

گفتار نهم

ينابيع المودة، صفحة ٣٩٠، نقل کرده است از شيخ صدرالدين قونوي در شأن

مهدي عليه السلام:

يقوم بأمر الله في الأرض ظاهراً
 يؤيد شرع المصطفى وهو ختمه
 ومدته ميقات موسى وجنده
 على يده محق اللئام جميعهم
 حقيقة ذاك السيف والقائم الذي
 لعمرى هو الفرد الذي بان سره
 تسمى بأسماء المراتب كلها
 أليس هو النور الأتم حقيقة
 يفيض على الأكوان ما قد أفاضه
 فما تم^٣ إلا الميم لا شيء غيره
 هو الروح فاعلمه وخذ عهده إذا
 كأتك بالمذكور تصعد راقياً
 ولما قدره إلا ألف^٢ بحكمة
 بنا قال أهل الحل والعقد واكتفى^٥

على رغم شيطان ليمحق به الكفر^١
 ويمتد من ميم بأحكامها يدري
 خيار الورى في الوقت يخلو عن الحصر
 بسيف قوي المتن علك أن تدري
 تعين للدين القويم على الأمر
 بكل زمان في مطباته^٢ يسري
 خفاءً وأعلاناً كذاك إلى الحشر
 ونقطة ميم منه أمداها يجري
 عليه إله العرش في أزل الدهر
 وذو العين من نوابه مفرد العصر
 بلغت إلى مدّ مديد من العُمير
 إلى ذروة المجد الأثيل على القدر
 إلى حدّ مرسوم الشريعة بالأمر
 بنصهم المثبوت في الصحف^٦ الزبير

١. در مصدر: (على رغم شيطانين يمحق للكفر).

٢. در مصدر: (في مظاء له).

٣. در مصدر: (فما تم).

٤. در مصدر: (وما قدره إلا ألف).

٥. در مصدر: (بذا قال أهل الحل والعقد فاكتفى).

٦. در مصدر: (في الصحف).

فإن تبغ ميقات الظهور فإنه
بشمس تمدّ الكلّ من ضوء نورها
وصلّ على المختار من آل هاشم
عليه صلاة الله مادام^١ بارق
وآل وأصحاب أولي الجود والتقى
يكون بدور جامع مطلع الفجر
وجمع دراري الأوج فيها مع البدر
محمّد المبعوث بالنهي والأمر
وما أشرقت شمس الغزاة بالظهر
صلاة وتسليماً يدومان للحشر^٢

گفتار دهم

ينابيع المودة، صفحة ٣٨٩ گفته است: وقال الشيخ الكبير عبد الرحمن البسطامي صاحب كتاب درة المعارف - قدس الله سره -:

ويخرج حرف الميم من بعد شينه
فهذا هو المهديّ بالحقّ ظاهراً
ويملأ كلّ الأرض بالعدل رحمة
ولايته بالأمر من عند ربّه
فيظهر ميم المجد من آل أحمد
كما قد روينا من عليّ هو الرضا
بمكة نحو البيت بالنصر قد علا
سيأتي من الرحمن للحقّ مرسلأ
ويمحو ظلام الشرك والجور أولأ
خليفة خير الرسل من عالم الغلا
ويظهر عدل الله في الناس أولأ
وفي كنز علم الحرف أضحى محصلاً^٣

گفتار يازدهم

ينابيع المودة، صفحة ٣٨٩، گفته است: قال الشيخ الجليل عبد الكريم اليماني - قدس الله سره -:

وفي يمن أمن يكون لأهلها
إلى أن ترى نور الهداية مقبلاً

١. روى این کلمه در نسخه نوشته شده: (لاح. خل).

٢. ينابيع المودة، ج ٣، ص ٣٢٣. ونيز ر.ک: إلزام الناصب، ج ٢، ص ١٥٢-١٥٣.

٣. ينابيع المودة، ج ٣، ص ٣٣٧. ونيز ر.ک: إلزام الناصب، ج ٢، ص ١٥٢.

بميم مجيد من سلالة حيدر ومن آل بيت طاهرين بمن علا
يسمى بمهدي من الحق ظاهر بسنة خير الخلق يحكم أولاً^١

گفتار دوازدهم

إلزام الناصب، صفحة ١٩٢، قال: وعن أبي هلال المصري أستاذ محيي الدين:

إذا حكم النصارى في الفروج وغالوا في البغال وفي السروج
وذلت دولة الإسلام طرّاً وصار الحكم في أيدي العلوج
فقل للأعور الدجال: هذا زمانك إن عزمت على الخروج^٢

مؤلف فقير گوید کہ: غالب این اشعار از روی استخراجات جفری است به قاعده‌های محیی‌الدین عربی که بعض از آن قبلاً ذکر شد و علم جفر علمی است اساسی و قواعد مضبوطه‌ای دارد و علمی است قدیم. محیی‌الدین در کتاب درمکنون و جوهر مصون از ابوذر غفاری چنین روایت کرده که گفت: گفتم به رسول خدا ﷺ که: **أَيَّ كِتَابٍ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَى آدَمَ؟** قال: **كِتَابَ الْمَعْجَمِ**. قلت: **أَيَّ كِتَابٍ كِتَابَ الْمَعْجَمِ؟** قال ﷺ: **أَب ت ث إِلَى آخِرِهَا، وَقَدْ تَكَلَّمَ آدَمُ ﷺ تِسْعِمِائَةَ لُغَةٍ أَفْضَلُهَا الْعَرَبِيَّةُ، وَعَاشَ ﷺ تِسْعِمِائَةَ وَثَلَاثِينَ سَنَةً، ثُمَّ وَرِثَ مِنْ بَعْدِهِ عِلْمَ الْحُرُوفِ ابْنُهُ شِيثُ ﷺ، وَهُوَ نَبِيُّ مَرَسَلٍ، وَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْهِ تِسْعِينَ وَهُوَ وَصِيَّ آدَمَ ﷺ وَوَلِيَّ عَهْدِهِ، وَهُوَ الَّذِي بَنَى الْكَعْبَةَ بِالطَّيْنِ وَالْحَجَرِ، وَلَهُ سَفَرٌ جَلِيلٌ الشَّأْنِ فِي عِلْمِ الْحُرُوفِ. اجْتَمَعَتْ بِهِ، وَقَرَأَتْهُ عَلَيْهِ، وَعَنْهُ أَخَذَتْ هَذَا الْمَثَلُ الْعَظِيمُ الشَّأْنِ الَّذِي لَا يَعْلَمُ قَدْرَهُ إِلَّا مَنْ خَصَّهُ اللَّهُ تَعَالَى بِالْإِطْلَاقِ عَلَى أَسْرَارِ الْحُرُوفِ، وَرَأَيْتُهُ بِمَكَّةَ، وَحَلَّ لِي مَا أَوْدَعَهُ فِي سَفَرِهِ فِي سَنَةِ (٤٤٦) (٤٢٦ خ ل)، وَهَذَا الْمَثَلُ قَدْ ذَكَرَ فِيهِ أَسْرَارٌ بَدِيعَةٌ، وَإِشَارَاتٌ رَفِيعَةٌ، وَهُوَ رَابِعُ كِتَابٍ كَانَ فِي الدُّنْيَا فِي عِلْمِ الْحُرُوفِ، وَعَاشَ ﷺ تِسْعِمِائَةَ وَاحِدَ سَنَةٍ (وَالْمَثَلُ هَذَا).**

١. همان.

٢. إلزام الناصب، ج ٢، ص ١٥٣.

و بنا بر نسخه ديگر :

١٩٨	٦٩٨	٤٢٦
٤٥٩	٢٣١	٣
٣٦	٢٩٣	٢٦٤

اين نسخه غلط است

٢٣٨	٠٢٩	٤٢٦
٤١٩	٢٣١	٠٤٣
٠٣٦	٤٣٣	٢٢٤

اين نسخه صحيح است

ثم من بعده ورث علم الحروف أنوش، ثم قينان، وإليه ينسب العلم القيناني، ثم مهلائيل، ثم بارد، وفي زمانه عبادت الأصنام، ثم إدريس، وهو نبي مرسل، فأنزل الله عليه ثلاثين صحيفة، وإليه انتهت الرياسة في العلوم الحرفية والأسرار الحكيمية واللطائف العددية والإشارات الفلكية، حتى يقال: إنه أول من كتب بالقلم، وقد ازدحم على بابيه العلماء، واقتبس من مشكاة أنواره سائر الحكماء، وقد صنّف كتاب كنز الأسرار وذخائر الأبرار، وهو خامس كتاب كان في الدنيا في علم الحروف، وعلمه جبرائيل ﷺ علم الرمل، وبه أظهر الله نبوته، وقد بنى اثنين وسبعين مدينة، وتعلم منه علم الحروف الهرامسة، وهم أربعون رجلاً، وكان أمهرهم أسقلينوس الذي هو أبو الحكماء والأطباء، وهو أول من أظهر الطب، وهو خادم نبي الله إدريس - عليه الصلاة والسلام - وتلميذه.

ثم ابنه متوشلخ، ثم ابنه لامك، ثم ابنه نوح - عليه الصلاة والسلام -، وله سفر جليل القدر في علم الحروف، وهو سادس كتاب كان في الدنيا، ثم أرفحشد، ثم ابنه شالغ، ثم ابنه غابر، وهو نبي الله هود - عليه الصلاة والسلام -، وهو نبي مرسل أنزل الله عليه عشرين صحيفة، وهو أول من تكلم في علم الوفق، وقيل: إنه وضع مربع مائة في مائة في أساس مكة - شرفها الله تعالى -، وله سفر عظيم القدر رفيع الشأن، وضعه في علم الحروف، وهو سابع كتاب كان في الدنيا في علم الحروف. قرأته عليه رسالته، وسألته عن مسألة عرفني بها في سنة ستمائة وتسع وعشرين، ثم قالع، ثم ابنه يقطر، وهو قاسم الأرض بين الناس، ثم ابنه صالح نبي الله - عليه الصلاة والسلام -، ورث علم الحروف، ثم أرغو بن قالع المذكور ورث علم الحروف، ثم ابنه أسروع، ثم ابنه ناحور، ثم ابنه تارخ، ثم ابنه

إبراهيم ﷺ، وهو نبي مرسل، أنزل الله عليه عشرين صحيفة، وهو أول من تكلم في علم الوجود، وقيل: إنه وفق القاف في أساس الكعبة المكرمة، وله سفر عظيم القدر، وهو ثامن كتاب كان في الدنيا في علم الحروف، ثم ابنه إسماعيل وإسحاق ﷺ. فأما إسماعيل هو أب العرب، وهو أول من تكلم بالعربية، وأما إسحاق فإنه أبو بني إسرائيل، ثم ابنه يعقوب ﷺ، ثم ابنه يوسف، وهو أول من وضع القرطاس، ثم موسى ﷺ، وهو نبي مرسل أنزل الله عليه التوراة، وهو من أولي العزم، وعلمه علم الكيمياء، وكان أعلم الناس في عصره بأسرار الأوفاق، وقد وضع الوجود المسدس على صحيفة من ذهب، واستخرج بها تابوت يوسف من نيل مصر، وبذلك أمره الله تعالى.

ثم يوشع بن نون ﷺ، ثم إلياس، ثم حزقيل ﷺ، وقيل: زردشت الآذربايجاني أخذ علم أسرار الحروف من أصحاب موسى، ثم أخذ عن زردشت جاماسب الحكيم، وهو أكبر أصحابه، ثم داود ﷺ، ثم ابنه سليمان، ثم آصف بن برخيا، وهو وزير سليمان، ثم أشعيا، ثم أرميا، ثم عيسى ﷺ، ثم محمد ﷺ وصحبه.

قال الإمام الحسين بن علي - رضي الله عنهما - الشهيد: العلم الذي دعى إليه المصطفى ﷺ علم الحروف وعلم الحروف في لام ألف، وعلم لام ألف في الألف، وعلم الألف في النقطة، وعلم النقطة في المعرفة الأصلية، وعلم المعرفة الأصلية في علم الأزل، وعلم الأزل في المشية في غيب الهوية، وهو الذي دعى الله إليه نبيه ﷺ بقوله: ﴿ فَأَعْلَمَ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ﴾^١، والهاء في ﴿ أَنَّهُ ﴾ راجع إلى غيب الهوية.

وقال بعض العلماء: علم الحروف من معجزات إبراهيم ﷺ، ثم الإمام علي - كرم الله وجهه - ورث علم أسرار الحروف من سيدنا ومولانا رسول الله ﷺ، وإليه أشار بقوله: «أنا مدينة العلم وعلي بابها. فمن أراد العلم فعليه بالباب»^٢، وهو - كرم الله وجهه - آخر الخلفاء

١. سورة محمد، آية ١٩.

٢. ر. ك: معجم كبير طبراني، ج ١١، ص ٥٥؛ مستدرک حاكم، ج ٣، ص ١٢٦-١٢٧؛ أمالي شيخ طوسي، ص ٥٥٩، ضمن حديث ١١٧٢؛ شواهد التنزيل، ج ١، ص ١٠٤، ح ١١٨ و ص ٤٣٢، ح ٤٥٩؛ بحار الأنوار، ج ٢٨، ص ١٩٩، ضمن حديث ٦ و ج ٤٠، ص ٧٠، ضمن حديث ١٠٤ و....

كما كان النبي ﷺ آخر الأنبياء، وقد ورث علم الأولين والآخرين، وما رأيت في من اجتمعت بهم أعلم منه، وقد أظهر أحكام اللفظ بقوله: الفاعل مرفوع، والمفعول منصوب، والمضاف إليه مجرور، وقد تكلم بالطالع والغارب، والوتد والمتوسط، وقال: الكيمياء أخت النبوة، وأسس الفتوة، وعصمة المروءة، وقال -كرم الله وجهه-: الفقه للأديان، والطب للأبدان، والهندسة للبيان، والنجوم للزمان،^١ وقال ابن عباس رضي الله عنه: أعطني علي تسعة أعشار العلم، وإنه لأعلمهم العشر الباقي^٢، وهو أول من وضع مربع مائة في مائة في الإسلام، وقد صنّف الجفر الجامع في أسرار الحروف، وفيه ما جرى للأولين وما يجري للآخرين، وفيه اسم الله تعالى الأعظم، وتاج آدم، وخاتم سليمان، وحجاب آصف، وما زال أهل التحقيق من العارفين يقتبسون من مصباح أنواره، وكانت أئمة الراسخون من أولاده يعرفون أسرار هذا الكتاب الرباني، واللباب النوراني، وهو ألف وسبعمئة مصدر المعروف بالجفر الجامع والنور اللامع، وهو عبارة عن لوح القضاء والقدر، والناس مختلفون في وضعه وتكسيه. فمنهم من وضعه بالتكسير الحرفي، وهو الإمام جعفر الصادق رضي الله عنه، وهو يخرج جميع المطالب والأسماء، ومنهم من وضعه بطريق التركيب العددي، وهو مذهب سامور الهندي، وكلّ طريقه موصلة إلى الغرض المطلوب والشأن المرغوب.

ثم الإمام الحسين رضي الله عنه ورث علم الحروف من أبيه، ثم ورثها زين العابدين رضي الله عنه، ثم الإمام محمد الباقر رضي الله عنه، ثم ابنه الإمام جعفر الصادق رضي الله عنه، وهو الذي غاص في أعماق أغواره، واستخرج درره من أصداف أسرارها، وحلّ معاهد رموزه، وفكّ طلاسم كنوزه، وقال الإمام جعفر الصادق رضي الله عنه: علمنا غابر ومزبور، وكتاب مسطور، في رقّ منشور، ونكت في القلوب، ومفاتيح أسرار الغيوب، ونقر في الأسماع لا ينفّر منه الطباع، وعندنا

١. ر. ك: تحف العقول، ص ٢٠٨؛ كنز الفوائد، ص ٢٤٠؛ معدن الجواهر، ص ١٢٨، ح ١٦١؛ أعلام الدين في

صفات المؤمنين، ص ٨٣؛ بحار الأنوار، ج ١، ص ٢١٨، ح ٤٢ و ج ٧٥، ص ٤٥، ح ٥٢.

٢. ر. ك: مناقب آل ابي طالب رضي الله عنه، ج ١، ص ٣١١؛ أسد الغابة، ج ٤، ص ٢٢؛ مطالب السؤل في مناقب

آل الرسول صلى الله عليه وآله، ص ١٧٠؛ كشف الغمّة، ج ١، ص ١١٤؛ ذخائر العقبى، ص ٧٨؛ جواهر المطالب في مناقب

الإمام علي رضي الله عنه، ج ١، ص ١٩٤؛ بحار الأنوار، ج ٤٠، ص ١٤٧ و ١٧٩.

الجفر الأبيض والجفر الأحمر والجفر الأكبر والجفر الأصغر والجامعة والصحيفة وكتاب عليّ -كرم الله وجهه^١.

فقوله: «علمنا غابر» أشار به إلى العلم بما مضى من قرون الأنبياء عليهم السلام وكل ما كان من الحوادث في الدنيا، وأما «المزبور» فإنه أشار به إلى المسطور في الكتب الإلهية والأسرار الفرقانية المنزلة من السماء على المرسلين والأنبياء -صلوات الله عليهم-. وأما «الكتاب المسطور» فإنه أشار به إلى آتة مرقوم في اللوح المحفوظ، وأما قوله: «نقر في الأسماع» فإنه أشار به إلى أنه كلام عليّ وخطاب جليّ، لا ينفر منه الطبع، ولا يكرهه السمع؛ لأنه كلام عذب يسمعون ولا يرون قائله، فيؤمنون بالغيب، وأما «الجفر الأبيض» فإنه أشار به إلى أنه وعاء فيه كتب الله المنزلة وأسرارها المكنونة وتأويلاتها، وأما «الجفر الأحمر» فإنه أشار به إلى أنه وعاء فيه سلاح رسول الله صلى الله عليه وآله، وهو عند من له الأمر، ولا يظهر حتى يقوم رجل من أهل البيت، وأما «الجفر الأكبر» فإنه أشار به إلى المصادر الوقفية التي هي من ألف با تا ثا إلى آخرها، وهي ألف وفق، وأما «الجفر الأصغر» فإنه أشار به إلى المصادر الوقفية التي هي مركبة من أجد إلى قرشت، وهي سبعمائة وفق، وأما «الجامعة» فإنه أشار به إلى كتاب فيه علم ما كان وما يكون إلى يوم القيامة، وأما «الصحيفة» فهي صحيفة فاطمة -رضي الله عنها-؛ فإنه أشار بها إلى ذكر الوقائع والفتن والملاحم وما هو كائن إلى يوم القيامة، وأما «كتاب عليّ» فإنه أشار به إلى كتاب أملاه رسول الله صلى الله عليه وآله من فلق فيه -أي: من شقّ فمه- ولسانه المبارك، وكتب عليّ، وأثبت فيه كل ما يحتاج إليه من الشرائع الدينية والأحكام والقضايا، حتى فيه الجلدة ونصف الجلدة.

والجفر من حيث اللغة فإنه رقّ الجدي، وقال جعفر الصادق أيضاً: ومنا الفرس الغواص

١. ر. ك: كافي، ج ١، ص ٢٦٤، ح ٣؛ ارشاد، ج ٢، ص ١٨٦؛ روضة الواعظين، ص ٢١٠؛ احتجاج، ج ٢، ص ١٣٤؛ الخرائج والجرائح، ج ٢، ص ٨٩٣-٨٩٤؛ كشف الغمّة، ج ٢، ص ٢٨٣؛ عوالي اللآلي، ج ٤، ص ١١٩، ح ١٩١؛ بحار الأنوار، ج ٢٦، ص ١٨، ح ١ و ج ٦٠، ص ١٣٣؛ مشاق انوار اليقين، ص ١٤٤؛ إلزام الناصب، ج ١، ص ٢١٢ و ج ٢، ص ١٥٠.

والفارس القنّاص^١. فافهم هذا اللسان الغريب، والبيان العجيب، وقيل: إنّ الجفر يظهر في آخر الزمان مع الإمام محمّد المهديّ، ولا يعرفه على الحقيقة إلا هو ﷺ، وكان الإمام عليّ ﷺ من أعلم الناس بعلم الحروف وأسرارها، وقال: سلوني قبل أن تفقدوني؛ فإنّ بين جنبيّ علوماً كالبحار الزواجر^٢.

ترجمة كلمات محبي الدين و حديث ابوذر غفاري:

ابوذر گفت: گفتم به رسول خدا ﷺ که: چه کتابی فرو فرستاد خدا بر آدم؟ فرمود: کتاب معجم بود. گفتم: کتاب معجم چه کتابی بوده؟ فرمود: اب ت ث تا آخر آن و آدم ﷺ به نهصد لغت تکلم می کرد که افضل آن لغت ها لغت عربی بود و نهصد و سی سال عمر کرد. پس از او پسر او شیث ﷺ وارث علم حروف شد و او پیغمبر مرسل بود و خدا بر او نود صحیفه فرستاد و او وصی آدم و ولی عهد او بود و اوست کسی که خانه کعبه را با سنگ و گل بنا کرد و برای او کتاب با جلالی بود در علم حروف و من با او جمع شدم و کتاب او را بر او خواندم و از او تعلیم گرفتم مثلث عظیم الشانی را که قدر آن را کسی نمی داند مگر آن که خدا او را به آن مخصوص گردانیده باشد که مطلع بر اسرار حروف باشد و من در مکه او را دیدم و حل کرد برای من آنچه را که به ودیعت در کتاب خود گذارده بود در سال ششصد و چهل و شش (بنا بر نسخه ای: در سال چهار صد و بیست و شش) و در این مثلث اسرار بدیعه ای را ذکر کرد و اشارات بلندی را یاد نمود و آن چهارم کتابی است که در دنیا در علم حروف نوشته شده و او نهصد و یک سال عمر کرد (صورت مثلث همان است که نوشته شد) و پس از او انوش پسر او وارث علم حروف بود و پس از او قینان پسر او وارث شد و پس از او مهلائیل و پس از او بارد و در زمان او بت پرستی شروع شد و پس از او ادریس وارث علم حروف شد و او پیغمبر مرسل بود و خدا سی صحیفه برای او فرستاد و ریاست علوم حرفیه

١. ر.ک: ینابیع المودة، ج ٣، ص ٢٠٠ و ٢٢٢؛ إلیزام الناصب، ج ١، ص ٢١٢ و ج ٢، ص ١٥٠.

٢. الدرّ المکنون والجوهر المصون (مخطوط)، ص ٤٣-٤٨، و نیز ر.ک: ینابیع المودة، ج ١، ص ٣١٠ و ج ٣،

ص ٢٠٨ و ٢٢٣؛ إلیزام الناصب، ج ٢، ص ١٥٠ و ٢٠٧.

و اسرار حکمتی و لطایف عددی و اشارات فلکی به او منتهی شد و او اول کسی است که با قلم نوشت و علما بر در خانه او ازدحام می کردند و از مشکات انوار او اقتباس می نمودند سایر حکما و او کتاب کنز الأسرار و ذخائر الأبرار را تصنیف نمود و آن پنجم کتابی است که در دنیا در علم حروف نوشته شده و جبرئیل علیه السلام علم رمل را به او تعلیم داد و به آن علم نبوت او را ظاهر گردانید و هفتاد و دو شهر بنا کرد و هرامسه علم حروف را از او یاد گرفتند و ایشان چهل نفر بودند و ماهرترین ایشان اسقلینوس حکیم بوده و او پدر حکما و اطبا بود و او اول کسی است که علم طب را ظاهر کرد و او خادم پیغمبر خدا، ادریس، بود و شاگرد او بود.

پس از ادریس پسر او متوشلخ و پس از او پسر او لامک و پس از او پسر او نوح علیه السلام وارث علم حروف شد و او پیغمبر مرسل بود و کتاب جلیلی در علم حروف نوشت و آن ششمین کتاب بود در دنیا. پس از آن ارفحشد و پس از آن پسر او شالخ و پس از آن پسر او غابر - که پیغمبر خدا هود باشد - وارث علم حروف شد و او پیغمبر مرسل بود و خدا بیست صحیفه برای او فرستاد و او اول کسی است که در علم وفق سخن گفت و گفته شده است که: اول کسی که مربع صد در صد را در اساس مکه وضع کرد او بوده و برای او کتاب رفیع القدر عظیم الشانی است در علم حروف و آن هفتمین کتاب است در دنیا در این علم و من این رساله را در نزد او خواندم و مسئله ای از او پرسیدم. آن را به من شناسانید در سال ششصد و بیست و نه. پس از آن قالیح و پس از آن پسر او یقطر که او قسمت کننده زمین بود در میان مردمان و پس از آن پسر او صالح نبی الله - علیه الصلاة - وارث علم حروف شد. پس از آن ارغو پسر قالیح مذکور وارث علم حروف شد. پس از آن پسر او اسروع و پس از آن پسر او ناحور و پس از آن پسر او تارخ و پس از آن پسر او ابراهیم - علیه الصلاة والسلام - که پیغمبر مرسل بود و خدا بیست صحیفه برای او فرستاد و او اول کسی است در عصر خود که در علم وفق تکلم کرد و گفته شده که: او وفق قاف را در اساس کعبه مکرمه وضع نمود و برای او کتاب جلیل القدری است و آن هشتمین کتاب است در دنیا در علم حروف. پس از آن دو پسران او اسماعیل و اسحاق

وارث علم حروف شدند و اما اسماعیل پدر عرب است و او اول کسی است که به عربی تکلم کرد و اما اسحاق او پدر بنی اسرائیل است. پس از آن پسر او یعقوب علیه السلام و پس از آن پسر او یوسف و او اول کسی است که کاغذ را تأسیس کرد. پس از آن موسی علیه السلام و او پیغمبر مرسل بود که خدا تورات را برای او فرستاد و او از پیغمبران اولوالعزم بود و کیمیا را به او تعلیم داد و داناترین مردم بود در عصر خود به اسرار وفقها و وفق مسدس را بر صحیفه‌ای از طلا نقش کرد و به آن وفق تابوت یوسف را از رود نیل مصر بیرون آورد و خدا او را به این امر فرمود.

پس از آن یوشع بن نون علیه السلام و پس از آن الیاس و پس از آن حزقیل وارث علم حروف شد و گفته شده است که: زردشت آذربایجانی علم اسرار حروف را از اصحاب موسی فراگرفت. پس جاماسب حکیم که بزرگترین اصحاب او بود و پس از آن داود علیه السلام و پس از آن پسر او سلیمان و پس از آن آصف بن برخیا که وزیر سلیمان بود و پس از آن اشعیا و پس از آن ارمیا و پس از آن عیسی علیه السلام و پس از آن محمد - صلی الله علیه و آله و صحبه - عالم اسرار علم حروف بود.

حسین بن علی شهید - رضی الله عنهما - گفته است که: علمی که دعوت به آن کرد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم علم حروف بود و همه علم حروف در لام الف است و علم لام الف در الف است و علم الف در نقطه است و علم نقطه در معرفت اصلیه است و علم معرفت اصلیه در علم ازل است و علم ازل در مشیت الهیه در غیب هویت است و او آنچنان چیزی است که دعوت کرد خدا به سوی آن پیغمبر خود صلی الله علیه و آله و سلم را به فرموده خود که فرموده: ﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾^۱ و «هائ» در ﴿أَنَّهُ﴾ راجع به غیب هویت است.

و بعضی از علما گفته‌اند که: علم حروف از معجزات ابراهیم علیه السلام است. پس از آن امام علی - کرم الله وجهه - وارث اسرار علم حروف شد از آقا و مولای ما رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به سوی آن اشاره کرده است به قول خود که فرمود: من شهر علمم و علی دروازه آن است.

۱. سوره محمد، آیه ۱۹.

پس کسی که علم می‌خواهد بر اوست که از در آن وارد شود و او - کرم الله وجهه - آخر خلفاست همچنان که پیغمبر ﷺ آخر پیغمبران است و از روی تحقیق وارث شده است علم اولین و آخرین را و ندیدم در میان کسانی که با آنها جمع شدم دانایان او را و از روی تحقیق او ظاهر کرد احکام لفظ را به گفته خود که فرمود: هر فاعلی مرفوع و هر مفعولی منصوب و هر مضاف الیهی مجرور است و سخن گفت در طالع و غارب و وتد و متوسط، و فرمود: علم کیمیا خواهر پیغمبری و اساس جوانمردی و حافظ مروّت است، و فرمود - گرامی بدارد خدا روی او را - : علم فقه برای دین‌هاست و طب برای بدن‌ها و هندسه برای ساختمان‌ها و نجوم برای زمان‌هاست، و ابن عباس رضی الله عنه گفته که: عطا کرده شد به علی رضی الله عنه نه عشر^۱ از علم و او بر یک عشر باقی هم دانایان است، و اوّل کسی است در اسلام که مربع صد در صد را وضع فرمود و جعفر جامع را تصنیف کرد که در آن است اسرار حروف و در آن است آنچه که جاری شده بر پیشینیان و آنچه جاری شود بر پسینیان و در آن است اسم اعظم خدای تعالی و تاج آدم و خاتم سلیمان و حجاب آصف و همیشه از عارفین اهل تحقیق از چراغ نورهای او نور می‌گیرند و امام‌های رسوخ دارندگان در علم که از فرزندان او هستند می‌شناسند اسرار این کتاب ربّانی را و مغزهای نورانی آن را و آن هزار و هفتصد مصدر است که به جعفر جامع معروف است و نور لامع و آن عبارت است از لوح قضا و قدر و مردم در وضع آن مختلف‌اند و همچنین در تکسیر آن. بعضی به تکسیر حرفی عمل کرده‌اند و آن امام جعفر صادق رضی الله عنه است که به آن قاعده همه مطالب و اسماء را بیرون می‌آورد و بعضی به طریق ترکیب عددی عمل کرده‌اند که آن روش سامور هندی است و هر کدام از ایشان طریقه‌هاشان رساننده است به غرضی که مطلوب است و کاری که طبع به آن راغب شده.

پس از علی امام حسین وارث علم حروف شد از پدر خود. پس از او زین العابدین رضی الله عنه

شد. پس از آن امام محمد باقر علیه السلام و پس از آن پسر او امام جعفر صادق علیه السلام شد و اوست آنچنان کسی که فرو رفت در گودی‌های دریای این علم و بیرون آورد دُرهای صدف‌های آن را و حل کرد اسرار و گره‌های رمزهای آن را و باز کرد طلسم‌های گنج‌های آن را و فرمود امام جعفر صادق علیه السلام که: علم ما غابر و مزبور و کتاب مسطور است. در پوستی که نشر داده شده و افکنده شدن در دل‌هاست و کلیدهای اسرار نهانی است و صدا کردن در گوش‌هاست بنحوی که طبیعت‌ها از آن نفرت نکنند و نزد ما است جفر ابیض و جفر احمر و جفر اکبر و جفر اصغر و جامعه و صحیفه و کتاب علی - گرامی بدارد خدا روی او را.

پس فرموده آن حضرت که: «علم ما غابر است» اشاره به علم به گذشته‌هاست از قرن‌های پیغمبران گذشته و هر حادثه‌ای که در دنیا واقع شده و مراد از «مزبور» اشاره است به آنچه در کتاب‌های خدا و اسرار قرآنیّه که از آسمان بر پیغمبران و فرستاده شدگان - صلوات الله علیهم أجمعین - نازل شده و اما «کتاب مسطور» اشاره است به آنچه که در لوح محفوظ نوشته شده و اما فرموده او: «نقر فی الأسماع» اشاره است به کلام بلند مرتبه و خطاب روشنی که به ایشان می‌شود که از شیرینی آن طبع متنفر نشود و گوش کراحت از شنیدن آن نداشته باشد؛ زیرا که آن کلام گوارایی است که می‌شنوند آن را و گوینده آن را نمی‌بینند، پس ایمان به غیب می‌آورند.

و اما «جفر ابیض» پس اشاره است به آن ظرفی که در آن است کتاب‌های نازل شده و اسرار پوشیده و تاویلات آن، و اما «جفر احمر» اشاره است به آن ظرفی که در آن است آلات حرب رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن در نزد کسی است که برای اوست امر و ظاهر نمی‌شود تا قیام کند مردی از اهل بیت - یعنی: مهدی آل محمد علیهم السلام -، و اما «جفر اکبر» اشاره است از آن به مصادر و فقیه‌ای که از الف با تا تا بیرون آید و آن هزار و فوق است، و اما «جفر اصغر» و آن اشاره است به مصادر و فقیه‌ای که مرکب است از ابجد تا قرشت و آن هفتصد و فوق است.

و اما «جامعه» آن اشاره است به کتابی که در آن است علم به ماکان و ما یکون تا

روز قیامت، واما «صحیفه» پس آن صحیفه فاطمه - رضی الله عنها - است که در آن اشاره شده ذکر وقایع و فتن و ملاحم و آنچه تا روز قیامت واقع شده و واقع می شود، و اما «کتاب علی» پس آن اشاره است به کتابی که املا کردند آن را رسول خدا ﷺ از شکاف دهان خود و زبان مبارک خود و علی ﷺ نوشت و ثبت کرد در آن آنچه را که احتیاج به سوی آن است از شرایع دینیّه و احکام و قضایا حتی در حکم آنچه که یک تازیانه یا نصف تازیانه در آن است.

و جفر از حیث لغت پوست بزغاله است. و فرمود جعفر صادق نیز که: از ما است اسب فرو رونده و سوار شکاری. پس بفهم این زبان غریب را و بیان عجیب را و گفته شده است که: جفر ظاهر می شود در آخر زمان با امام محمد مهدی و حقیقت آن را کسی نمی شناسد جز او - خشنود باد خدا از او - و امام علی بن ابی طالب ﷺ داناترین مردم بوده به علم حروف و اسرار آن و می فرمود: پرسید از من پیش از آن که مفقود شوم از میان شما؛ زیرا که در میان دو پهلوی من است علم های زیادی مانند دریاها.

بخش دوازدهم

در بیان علامات و نشانه هایی که در کتب عهدین ذکر شده و آنها در طی چند بهره ذکر کرده خواهد شد و سپس بعضی از گفته ها و معتقدات بعضی از ملل متنوعه یاد می شود.

بهره اول

از کتاب مقدس عهد عتیق و جدید، ترجمه فاضل خان از عبری و کلدانی و یونانی و غیر آنها به فارسی، مطبوع لندن در سال یک هزار و نهصد و سی و سه میلادی مسیحی، کتاب اشعیا نبی، باب دوم، آیه اول، کلامی که اشعیا بن آموص درباره یهودا و اورشلیم دید و در ایام آخر واقع خواهد شد.

آیه ۱۲: زیرا که برای یَهُوه صَبَائُوت روزی است که بر هر چیز بلند و عالی خواهد آمد و بر هر چیز مرتفع، و آنها پست خواهد شد. ۱۳ و بر همه سروهای آزاد بلند و رفیع لبنان و بر تمامی بلوط‌های باشان. ۱۴ و بر همه کوه‌های عالی و بر جمیع تل‌های بلند. ۱۵ و بر هر برج مرتفع و بر هر حصار منیع. ۱۶ و بر همه کشتی‌های ترشیش و بر همه مصنوعات مرغوب. ۱۷ و کبریای انسان خم شود و تکبر مردان پست خواهد شد، و در آن روز خداوند بتنهایی متعال خواهد بود. ۱۸ و بت‌ها بالکل تلف خواهند شد. ۱۹ و ایشان به مغاره‌های صخره‌ها و حفره‌های خاک داخل خواهند شد؛ به سبب ترس خداوند و کبریای جلال وی، هنگامی که او برخیزد تا زمین را متزلزل سازد. ۲۰ در آن روز مردمان بت‌های نقره و بت‌های طلای خود را که برای عبادت خویش ساخته‌اند نزد موش کوران و خفاشان خواهند انداخت. ۲۱ تا به مغاره‌های صخره‌ها و شکاف‌های سنگ خارا داخل شوند؛ به سبب ترس خداوند و کبریای جلال وی، هنگامی که او برخیزد تا زمین را متزلزل سازد.^۱

باب سوم، آیه اول: زیرا که اینک خداوند یَهُوه صَبَائُوت پایه و رکن را از اورشلیم و یهودا - یعنی: تمامی پایه نان و تمامی پایه آب - را دور خواهد کرد. ۲ و شجاعان و مردان جنگی و داوران و انبیا و فالگیران و مشایخ را. ۳ و سرداران پنجاهه و شریفان و مشیران و صنعتگران ماهر و ساحران حاذق را. ۴ و اطفال را بر ایشان حاکم خواهد ساخت^۲ و کودکان بر ایشان حکمرانی خواهند نمود. ۵ و قوم مظلوم خواهند شد. هر کس از دست دیگری و هر شخص از همسایه خویش و اطفال بر پیران و پستان بر شریفان تمرّد خواهند نمود. ۶ چون شخصی به برادر خویش در خانه پدرش متمسک شده، بگوید: تو را رخوت^۳ هست؟ پس حاکم ما شو و این خرابی در زیر دست تو باشد. ۷ در آن روز او آواز خود را بلند کرده، خواهد گفت: من علاج کننده نتوانم شد؛

۱. کتاب مقدس، ص ۷۸۵، کتاب اشعیاى نبی، باب ۲.

۲. در مصدر: (خواهم ساخت).

۳. در مصدر: «رُخوت» ضبط شده است.

زیرا در خانه من نه نان و نه لباس است. پس مرا حاکم قوم مسازید. ۸ زیرا اورشلیم خراب شده و یهودا منهدم گشته است؛ از آن جهت که لسان ایشان و افعال ایشان به ضد خداوند می باشد تا چشمان جلال او را به ننگ آورند. ۹ سیمای روهای ایشان به ضد ایشان شاهد است و مثل سدوم گناهان خود را فاش کرده، آنها را مخفی نمی دارند. وای بر جانهای ایشان؛ زیرا که به جهت خویشتن شرارت را به عمل آورده اند. ۱۰ عادلان را بگویند که ایشان را سعادت مندی خواهد بود؛ زیرا از ثمره اعمال خود خواهند خورد. ۱۱ وای بر شریران! وای بر شریران که ایشان را بدی خواهد بود؛ چون که مکافات دست ایشان به ایشان کرده خواهد شد. ۱۲ و اما قوم من، کودکان بر ایشان ظلم می کنند و زنان بر ایشان حکمرانی می نمایند. ای قوم من! راهنمایان شما گمراه کنندگان اند و طریق راههای شما را خراب می کنند. ۱۳ خداوند برای محابّه برخاسته و به جهت داوری قومها ایستاده است. ۱۴ خداوند با مشایخ قوم خود و سروران ایشان به محاکمه در خواهد آمد؛ زیرا شما هستید که تاکستانها را خورده اید و غارت فقیران در خانههای شماست. ۱۵ خداوند یهوه صباوت می گوید: شما را چه شده است که قوم مرا می کوبید و روهای فقیران را خرد می نمایید؟ ۱۶ و خداوند می گوید: از این جهت که دختران صیهون متکبرند و با گردن افراشته و غمزات چشم راه می روند و به ناز می خرامند و به پایهای خویش خلخالها را به صدا در می آورند. ۱۷ بنا بر این خداوند فرق سر دختران صیهون را گل خواهد ساخت و خداوند عورت ایشان را برهنه خواهد نمود. ۱۸ و در آن روز خداوند دست خلخالها^۱ و پیشانی بندها و هلالها را دور خواهد کرد. ۱۹ و گوشوارهها و دستبندها و روبندها را. ۲۰ و دستارها و زنجیرها و کمربندها و عطردانها و تعویذها را. ۲۱ و انگشترها و حلقههای بینی را. ۲۲ و رخوت^۲ نفیسه و رداها و شالها و کیسهها را. ۲۳ و آینهها و کتان نازک و عمامهها و برقعها را. ۲۴ و واقع می شود که به عوض عطریات عفونت خواهد شد و به عوض

۱. در مصدر (زینت خلخالها).

۲. رُخوت: جمع رخت.

کمر بند ریسمان و به عوض موی‌های یافته‌گلی و به عوض سینه‌بند زنار پلاس و به عوض زیبایی سوختگی خواهد بود. ۲۵ مردانت به شمشیر و شجاعانت در جنگ خواهند افتاد. ۲۶ و دروازه‌های وی ناله و ماتم خواهند کرد و او خراب شده، بر زمین خواهد نشست.^۱

و در باب چهارم آن کتاب گفته: آیه ۱: و در آن روز هفت زن به یک مرد متمسک شده، خواهند گفت: نان خود را خواهیم خورد و رخت خود را خواهیم پوشید. فقط نام تو بر ما خوانده شود و عار ما را بردارد.^۲

و در باب پنجم آن گفته: آیه ۸: وای بر آنان که خانه را به خانه ملحق و مزرعه را به مزرعه ملصق سازند تا مکانی باقی نماند! و شما در میان زمین بستنهایی ساکن می‌شوید. ۹ یَبُوه صبايوت در گوش من گفت: بدرستی که خانه‌های بسیار خراب خواهد شد و خانه‌های بزرگ و خوش‌نما غیر مسکون خواهد گردید.... ۱۱ وای بر آنانی که صبح زود بر می‌خیزند تا در پی مسکرات بروند و شب دیر می‌نشینند تا شراب ایشان را گرم نماید. ۱۲ و در بزم‌های ایشان عود و بربط و دف و نای و شراب می‌باشد، اما به فعل خداوند نظر نمی‌کنند و به عمل دست‌های وی نمی‌نگرند. ۱۳ بنا بر این قوم من به سبب عدم معرفت اسیر شده‌اند و شریفان ایشان گرسنه و عوام ایشان از تشنگی خشک گردیده. ۱۴ از این سبب هاویه حرص خود را زیاد کرده و دهان خویش را بی‌حد باز نموده است و جلال و جمهور و شوکت ایشان و هر که در ایشان شادمان باشد در آن فرو می‌رود. ۱۵ و مردم خَم خواهند شد و مردان ذلیل خواهند گردید و چشمان متکبران پست خواهد شد. ۱۶ و یَبُوه صبايوت به انصاف متعال خواهد بود و خدای قَدوس به عدالت تقدیس کرده خواهد شد. ۱۷ آن گاه بره‌های (عُزَباء)^۴

۱. کتاب مقدس، ص ۷۸۵ - ۷۸۶، کتاب اشعیای نبی، باب ۲.

۲. در مصدر: (بردار).

۳. کتاب مقدس، ص ۷۸۶، کتاب اشعیای نبی، باب ۴.

۴. در مصدر: (غریبا).

در مرتع های ایشان خواهند چرید و غریبان ویرانه های پروارهای ایشان را خواهند خورد. ۱۸ وای بر آنانی که عصیان را به ریسمان های بطالت و گناه را گویا به طناب عزابه می کشند! ۱۹ و می گویند: باشد که او تعجیل نموده، کار خود را بشتاباند تا آن را ببینیم، و مقصود قدوس اسرائیل نزدیک شده، بیاید تا آن را بدانیم. ۲۰ وای بر آنانی که بدی را نیکویی و نیکویی را بدی می نامند که ظلمت را به جای نور و نور را به جای ظلمت می گذارند و تلخی را به جای شیرینی و شیرینی را به جای تلخی می نهند! ۲۱ وای بر آنانی که در نظر خود حکیم اند و پیش روی خود فهیم می نمایند! ۲۲ وای بر آنانی که برای نوشیدن شراب زور آورند و به جهت ممزوج ساختن مسکرات مردان قوی می باشند! ۲۳ که شریران را برای رشوه عادل می شمارند و عدالت عادلان را از ایشان برمی دارند. ۲۴ بنا براین به نهجی که شراره آتش کاه را می خورد و علف خشک در شعله می افتد همچنان ریشه ایشان عفونت خواهد شد و شکوفه ایشان مثل غبار برافشانده خواهد گردید؛ چون که شریعت یهوه صبایوت را ترک کرده، کلام قدوس اسرائیل را خوار شمرده اند. ۲۵ بنا براین خشم خداوند بر قوم خود مشتعل شده و دست خود را بر ایشان دراز کرده، ایشان را مبتلا ساخته است، و کوه ها بلرزیدند و لاشه های ایشان در میان کوچه ها مثل فضلات گردیده اند. با وجود این همه، غضب او برنگردید و دست وی تاکنون دراز است. ۲۶ و علمی به جهت امت های بعید برپا خواهد کرد و از اقصای زمین برای ایشان صفیر خواهد زد و ایشان تعجیل نموده، بزودی خواهند آمد. ۲۷ و در میان ایشان احدی خسته و لغزش خورنده نخواهد بود و احدی پینگی^۱ نخواهد زد^۲ و نخواهد خوابید و کمر بند [کمر] احدی از ایشان باز نشده، دوال نعلین احدی گسیخته نخواهد شد. ۲۸ که تیرهای ایشان تیز و تمامی کمان های ایشان زده شده است. سُم های اسبان ایشان مثل سنگ خارا و چرخ های ایشان

۱. پینگی: خواب سبک، چرت.

۲. در مصدر: (و احدی نه پینگی خواهد زد).

مثل گردباد شمرده خواهد شد. ۲۹ غرش ایشان مثل شیر ماده و مانند شیران ژیان غرش خواهند کرد و ایشان نعره خواهند زد و صید را گرفته، بسلامتی خواهند برد و رهاننده [ای] نخواهد بود. ۳۰ و در آن روز بر ایشان مثل شورش دریا شورش خواهند کرد و اگر کسی به زمین بنگرد، اینک تاریکی و تنگی است و نور در افلاک آن به ظلمت مبدل شده است.^۱

و در باب دهم گفته: آیه اول: وای بر آنانی که احکام غیر عادلانه را جاری می‌سازند و کاتبانی که ظلم را بر قوم خود می‌دارند،^۲ تا مسکینان را از داوری منحرف سازند و حق فقیران قوم را بر بایند تا آن که بیوه زنان غارت ایشان بشوند و یتیمان را تاراج نمایند! ۲ پس در روز بازخواست در حینی که خرابی از دور می‌آید چه خواهید کرد و به سوی که برای معاونت خواهید گریخت و جلال خود را کجا خواهید انداخت؟ ۳ غیر از آن که زیر اسیران خم شوند و زیر کشتگان بیفتند. با این همه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است. ۴ وای بر آشور که عصای غضب من است و عصایی که در دست ایشان است خشم من می‌باشد! ۵ او را بر امت منافق می‌فرستم و نزد قوم مغضوب خود مأمور می‌دارم تا غنیمتی بر بایند و غارتی ببرند و ایشان را مثل گیل کوچه‌ها پامال سازند. ۶ اما او چنین گمان نمی‌کند و دلش بدین گونه قیاس نمی‌نماید، بلکه مراد دلش این است که امت‌های بسیار را هلاک نماید و منقطع بسازد.... ۳۳ اینک خداوند یهوه صباوت شاخه‌ها را با خوف قطع خواهد نمود و بلندقدان بریده خواهند شد و مرتفعان پست خواهند گردید. ۳۴ و بوته‌های جنگل به آهن بریده خواهند شد و لبنان به دست جبّاران خواهد افتاد.^۳

و در باب یازدهم گفته: آیه اول: و نهالی از تنه یسی بیرون آمده، شاخه از ریشه‌هایش خواهد شکفت و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت - یعنی: روح حکمت و فهم

۱. کتاب مقدس، ص ۷۸۷-۷۸۸، کتاب اشعای نبی، باب ۵.

۲. در مصدر: (ظلم را مرقوم می‌دارند).

۳. کتاب مقدس، ص ۷۹۲-۷۹۴، کتاب اشعای نبی، باب ۱۰.

و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند. ۲ و خوشی او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رؤیت چشم خود داوری خواهد کرد^۱ و به جهت مظلومان زمین به راستی حکم خواهد نمود^۲ و بر وفق سمع گوش های خویش تنبیه نخواهد نمود. ۳ بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و جهان را به عصای دهان خویش زده، شریران را به نفع لب های خود خواهد کشت. ۴ و کمر بند کمرش عدالت خواهد بود و کمر بند میانش امامت. ۵ و گرگ با بزه سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم، و طفل کوچک آنها را خواهد راند. ۶ و گاو با خرس خواهد چرید و بچه های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد. ۷ و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفلی از شیر باز داشته شده دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت. ۹ و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فساد نخواهد کرد؛ زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل آب هایی که دریا را می پوشاند. ۱۰ و در آن روز واقع خواهد شد که ریشه یسی به جهت علم قوم ها بر پا خواهد شد و امت ها آن را خواهند طلبید و سلامتی او با جلال خواهد بود. ۱۱ و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا بقیه قوم خویش را که از آشور و مصر و فتروس و حبش و عیلام و شینعار و حَمات و [از] جزیره های دریا باقی مانده باشند باز آورد. ۱۲ و به جهت امت ها علمی برافرازد. رانده شدگان اسرائیل را جمع خواهد کرد و پراکنندگان یهودا را از چهار طرف جهان فراهم خواهد آورد. ۱۳ و حسد افرایم رفع خواهد شد و دشمنان یهودا منقطع خواهند گردید. افرایم بر یهودا حسد نخواهند برد و یهودا افرایم را دشمنی نخواهد نمود. ۱۴ و به جانب مغرب بر دوش فلسطینیان پریده، بنی مشرق را غارت خواهند نمود و دست خود را بر آدوم و مؤاب دراز کرده، بنی عمون

۱. در مصدر: (داوری نخواهد کرد).

۲. جمله اخیر در مصدر بعد از جمله «بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد» آمده است.

ایشان را اطاعت خواهند کرد. ۱۵ و خداوند زبانه دریای مصر [را] تباه ساخته، دست خود را با باد سوزان بر نهر دراز خواهد کرد و آن را با هفت نهرش خواهد زد و مردم را با کفش به آن عبور خواهد داد. ۱۶ و به جهت بقیه قوم او که از آشور باقی مانده باشند، شاه راهی خواهد بود چنان که به جهت اسرائیل در روز برآمدن ایشان از زمین مصر بود.^۱

اخبار اشعیا راجع به بابل و عراق

باب سیزدهم کتاب اشعیا، آیه اول و حی درباره بابل که اشعیا بن اموص آن را دید:
 ۲ غلّمی بر کوه خشک برپا کنید و آواز به ایشان بلند نمایید. با دست اشاره کنید تا به درهای نجبا داخل شوند. ۳ من مقدّسان خود را مأمور داشتم و شجاعان خویش - یعنی: آنان را که در کبریای من وجد می نمایند - به جهت غضبم دعوت نمودم.
 ۴ آواز گروهی در کوه ها مثل آواز خلق کثیره. آواز غوغای ممالک امت ها که جمع شده باشند. یهوه صبا یوت لشکر را برای جنگ سان می بیند. ۵ ایشان از زمین بعید و از کرانه های آسمان می آیند - یعنی: خداوند با اسلحه غضب خود تا تمامی جهان را ویران کند. ۶ و لوله کنید؛ زیرا که روز خداوند نزدیک است مثل هلاکتی از جانب قادر مطلق می آید. ۷ از این جهت همه دست ها سست می شود و دل های همه مردم گداخته می گردد. ۸ و ایشان متحیر شده، الم ها و دردهای زه^۲ بر ایشان عارض می شود. مثل زنی که می زاید درد می کشند. بر یکدیگر نظر حیرت می اندازند و روی های ایشان روی های شعله ور می باشد. ۹ اینک روز خداوند با غضب و شدت خشم و ستم کیشی می آید تا جهان را ویران سازد و گناهکاران را از میانش هلاک نماید. ۱۰ زیرا که ستارگان آسمان و برج هایش روشنایی خود را نخواهند داد.... ۱۱ و من ربع مسکون

۱. کتاب مقدّس، ص ۷۹۴، کتاب اشعیا نبی، باب ۱۱.

۲. زه: زایش، درد زه: درد زایمان.

را به سبب گناه و شریران را به سبب عصیان ایشان سزا خواهم داد و غرور متکبران را تباه خواهم ساخت و تکبر جبّاران را به زیر خواهم انداخت. ۱۲ و مردم را از زر خالص و انسان را از طلای اوفیر کمیاب تر خواهم گردانید. ۱۳ بنا بر این آسمان را متزلزل خواهم ساخت و زمین از جای خود متحرک خواهد شد در حین غضب یهوه صباوت و در روز شدت خشم او. ۱۴ و مثل آهوی رانده شده و مانند گله‌ای که کسی آن را جمع نکند خواهند بود و هر کس به سوی قوم خود توجه خواهد نمود و هر شخصی به زمین خویش فرار خواهد کرد. ۱۵ و هر که یافت شود با نیزه زده خواهد شد، و هر که گرفته شود با شمشیر خواهد افتاد. ۱۶ اطفال ایشان نیز در نظر ایشان به زمین انداخته شوند و خانه‌های ایشان غارت شود و زنان ایشان بی عصمت گردند. ۱۷ اینک من مادیان را بر ایشان خواهم برانگیخت که نقره را به حساب نمی‌آورند و طلا را دوست نمی‌دارند. ۱۸ و کمان‌های ایشان جوانان را خرد خواهد کرد و بر ثمره رجم ترحم نخواهد نمود و چشمان ایشان بر اطفال شفقت نخواهد کرد. ۱۹ و بابل - که جلال ممالک و زینت فخر کلدانیان است - مثل واژگون ساختن خدا سدوم و عموره را خواهد شد. ۲۰ و تا به ابد آباد نخواهد شد و نسل بعد نسل مسکون نخواهد گردید و اعراب در آن جا خیمه نخواهند زد و شبانان گله‌ها را در آن جا نخواهند خوابانید. ۲۱ بلکه وحوش صحرا در آن جا خواهند خوابید و خانه‌های ایشان از بوم [ها] پُر خواهد شد. شتر مرغ در آن جا ساکن خواهد شد و غولان در آن جا رقص خواهند کرد. ۲۲ و شغال‌ها در قصرهای ایشان و گرگ‌ها در کوشک‌های خوش‌نما صدا خواهند زد، و زمانش نزدیک است که برسد و روزهایش طول نخواهد کشید. ۱

و در باب پانزدهم از کتاب اشعیا راجع به حوادث مؤاب - که از مناطق شرقی اردن است و آنها اولاد مؤاب بن لوط اند -، آیه اول وحی درباره مؤاب: زیرا که در شبی عار مؤاب خراب و هلاک شده است؛ زیرا در شبی قیر مؤان خراب و هلاک شده است.

۱. کتاب مقدس، ص ۷۹۵-۷۹۶، کتاب اشعیا نبی، باب ۱۳.

۲ به بتکده و دینون^۱ به مکان‌های بلند به جهت گریستن برآمده‌اند. مؤاب برای نَبو و میدیا^۲ ولوله می‌کند. بر سر یکی از ایشان گری است و ریش‌های همه تراشیده شده است. ۳ در کوچه‌های خود کمر خود را به پلاس می‌بندند و بر پشت بام‌ها و بر چهارسوه‌های خود هر کس ولوله می‌نماید و اشک‌ها می‌ریزد. ۴ و حَشْبُون و اَلعَاله فریاد برمی‌آورند. آواز ایشان تا یاَهْص مسموع می‌شود. بنا بر این مسلحان مؤاب [ناله می‌کنند و جان ایشان در ایشان می‌لرزد. ۵ دل من به جهت مؤاب] فریاد برمی‌آورد. فراریانش تا به صُوغَر و عِجَلَت سَلِشِيَا نعره می‌زنند؛ زیرا که ایشان به فراز لُوْحِيت با گریه برمی‌آیند؛ زیرا که از راه حوزونایم صدای هلاکت برمی‌آورند. ۶ زیرا که آب‌های نمریم خراب شده؛ چون که علف خشکیده و گیاه تلف شده و هیچ چیز سبز باقی نمانده است. ۷ بنا بر این دولتی را که تحصیل نموده‌اند و اندوخته‌های خود را بر وادی بیدها می‌برند. ۸ زیرا که فریاد ایشان حدود مؤاب را احاطه نموده و ولوله ایشان تا اَجْلایم و ولوله ایشان تا بئر ایلیم رسیده است؛ چون که آب‌های دیمون از خون پر شده؛ زان رو که بر دیمون بلایای زیادی خواهم آورد - یعنی: شیری را بر فراریان مؤاب و بر بقیة زمینش خواهم گماشت.^۳

مؤلف فقیر گوید: آنچه از کتاب اشعیای نبی تا این جا نوشته شده و بعد از این نوشته می‌شود راجع به علامات آخرالزمان است که بعضی از آنها واقع شده و بعضی در شرف واقع شدن است و بعضی بعد از این واقع خواهد شد و چون بعضی از کلمات آن آشنا با زبان عصری نیست و یا مسلمانان به لغات آن آشنا نیستند، لازم دانستم برای مزید آگاهی در این جا شرح دهم و بعضی از جمله‌هایی که محتاج به توضیح است خاطر نشان نمایم. پس می‌گوییم: اشعیای نبی که او را شعیا هم می‌گویند

۱. در مصدر: (دیبون).

۲. در مصدر: (میدبا).

۳. کتاب مقدس، ص ۷۹۸، کتاب اشعیای نبی، باب ۱۵.

در المنجد گفته که: هشت قرن پیش از میلاد مسیح و یکی از بزرگان انبیای چهارگانه بنی اسرائیل بوده^۱. در جنات الخلود است که: مبعوث شد بر قومی از بنی اسرائیل که بدعت‌ها در دین خدا می‌کردند. حق تعالی پادشاه بابل را بر ایشان مسلط کرد.^۲

لغات

(يَبُوتَه صبايوت) یعنی: خدا.

اورشليم: بيت المقدس.

سدوم: شهری بوده در فلسطين کنار دریای لوط.

صهيون: کوهی است در بيت المقدس که در آن هيكل بنا شده و مسجد اقصی در آن جاست و بعضی صهيون گویند.

أشور: مملکتی است قدیمی در شهرهای دجله و سطلی که اسم گذارده شده به نام یکی از خدایانشان و نام مرکز آن مملکت و ساکنین آن را اشوری گویند و از شهرهای مرکزی آن نینوا و بابل بوده.

مؤاب: بلاد شرقی دریای لوط است و ساکنین آن اولاد مؤاب پسر لوط اند که جد مؤابی‌هاست که در قسمت شرقی اردن ساکن اند.

و از جمله علاماتی که خبر داده ظهور حضرت خاتم الانبياء ﷺ و عظمت و بزرگواری او و جهانگیر شدن شریعت اوست و باقی بودن سلطنت در ذریه و اولاد اوست تا روز قیامت و نیز خبر داده از نزول قرآن برای او - چنان که در فصل بیست و هشتم در آیه دهم و چند آیه بعد از آن گفته.

دِه ۱ ۲ ۳ ۴ ۵ ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰
اکی صو لاصاو صو لاصاو قولا ناو

۱. المنجد، بخش أعلام، ص ۴۸.

۲. جنات الخلود، ص ۱۲، ذیل کلمه «شعيا».

נה אלהים דליר נשם דליר נשם :
 قَوْلًا قَاو زَعِير شَام زَعِير شَام
 נ, כּלֵלֵי, שִׁנְיָה וּבְלִשׁוֹן אֲחֵרָה
 כִּי בִלְעֵכִי סַפָּה וּבִלְשׁוֹן אֲחֵרָה
 יְדַבֵּר אֱלֹהִים הַלָּם הַמֵּיזֶה אֲשֶׁר אֲמַר
 אֱלֹהִים דְּאֵת זֵיט הַלְנוּחָה הַנְּחֹז
 אֲלֵהֶם זֵיט הַמְּנוּחָה הַנְּחֹז
 לְעַיִף דְּאֵת זֵיט הַמְּנוּחָה דְּאֵת
 לְעַיִף זֵיט הַמְּנוּחָה דְּאֵת
 נִשְׁחַלְעֵה וְהַיָּה לְהָם הַבֵּר וְהַיָּה
 שִׁנְיָה וְהַיָּה לְהָם הַבֵּר וְהַיָּה
 צוֹלָצוּ צוֹלָצוּ צוֹלָצוּ צוֹלָצוּ
 צוֹלָצוּ צוֹלָצוּ צוֹלָצוּ צוֹלָצוּ
 נשם דליר נשם בלעם בלעם :
 שָׁם זְעִיר שָׁם לִמֵּן יִלְחֹז וְחַשְׁלוֹ
 אֲחֵרָה דְּנִשְׁבָּרוּ וְנִשְׁבָּרוּ וְנִשְׁבָּרוּ
 אֲחֵרָה דְּנִשְׁבָּרוּ וְנִשְׁבָּרוּ וְנִשְׁבָּרוּ

ترجمه این آیات بنحوی که فاضل خان در کتب عهدین نوشته این است: آیه ۱۰

زیرا که حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون، این جا اندکی و آن جا اندکی خواهد بود. ۱۱ زیرا که باللب های الکن و زبان غریب با این قوم تکلم خواهد نمود. ۱۲ که با ایشان گفت: «راحت همین است. پس خسته شدگان را مستریح^۱ سازید و آرامی همین است»، اما نخواستند که بشنوند. ۱۳ و کلام خداوند برای ایشان حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون، این جا اندکی و آن جا اندکی خواهد بود. ۱۴ تا بروند و به پشت افتاده، منکسر گردند و به دام افتاده، گرفتار شوند.^۲ بنا بر این، ای مردان استهزا کننده و ای حاکمان این قوم که در اورشلیم اند! کلام خداوند را بشنوید.^۳

در کتاب إقامة الشهود - یا منقول الرضائی -، تألیف محمد رضای جدید الاسلام که بنا بر نقل خود از علمای بنی اسرائیل بوده و در میان ایشان از افاضل و اعیان بشمار می رفته و مستبصر و مسلمان شده و کتاب نامبرده را در ردّ یهود و اثبات حقانیت دین اسلام نوشته و به کتاب های خودشان نبوت خاتم الانبیاء ﷺ را با برهان و دلیل ثابت کرده، از جمله به این آیات از کتاب اشعیای نبی استدلال به صفاتی چند از صفات آن حضرت نموده با کتابش که قرآن مجید باشد. گفته است که: مراد از «فرمان بالای فرمان و قانون بالای قانون، این جا اندک و آن جا اندک» قرآن است که به مقتضای وقت و زمان و مکان و بندگان، بعضی در مکه معظمه و بعضی در مدینه طیبیه و بعضی در اسفار^۴ و بعضی در شب و بعضی در روز در مدت بیست و سه سال نازل گردیده و گفته است که: در آیه یازدهم بیانی از علامت حضرت ختمی مرتبت و کتابش فرموده؛ زیرا که فرمود: پس باللب های پاکیزه و متبسم و زبان بیگانه به این قوم خواهد گفت. (فاضل خان «بلعکی سافاه» را به لب های الکن معنی کرده، ولی این عالم مستبصر

۱. مستریح: طالب راحت، خواستار آسایش.

۲. شماره (۱۴) در مصدر این جا آمده است.

۳. کتاب مقدس، ص ۸۰۸-۸۰۹، کتاب اشعیای نبی، باب ۲۸.

۴. اسفار: سفرها.

به لب‌های پاکیزه متبسم معنی کرده و بدیهی است که لب را الکن گفتن خارج از فصاحت است. نسبت به زبان الکن گفته می‌شود، اما لب را به الکن توصیف نمی‌کنند و ترجمه فاضل خان غلط است - چنان که در بسیاری از موارد کلمات را غلط ترجمه کرده، به شهادت خود علمای یهود. نگارنده بعضی از آنها را که مناسبت با مقام دارد در این کتاب شرح خواهم داد.)

اما باللب‌های پاکیزه و متبسم به علت آن است که کمال حسن خلق در آن حضرت بوده و لازمه این صفت همان وصفی است که اشعیا خبر داده، و اما فقره دوم که «وَبَلَّشُونَ إِخْرَتٍ» باشد؛ یعنی: با زبان بیگانگان به این قوم - یعنی: بنی اسرائیل - خواهد گفت، [این مطلب هم] ظاهر است [که] زبان عربی نسبت به بنی اسرائیل زبان بیگانه است؛ زیرا که آنها عارف به این زبان نبوده‌اند، ولی حضرت رسول ﷺ به اعجاز عارف به زبان آنها بوده.

و اما در آیه دوازدهم خبر از ادعای پیغمبری نمودن آن حضرت داده که فرموده: هنگامی که به ایشان می‌گوید که: «آرامگاه این است. خسته شدگان را آرام بدهید. از شنیدن ابا می‌کنید» مراد آن است که آن حضرت به بنی اسرائیل می‌فرمود که: این قرآن من آرامگاه شما می‌باشد. چون تورات دارای احکام دشوار و تکلیف‌های مشکله است، قرآن من که کتاب خداست مایه آسودگی شما خستگان است.^۱

و این که در کتاب اشعیا در همین باب در آیه سیزدهم قول خود را مکرر فرموده (حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون. این جا اندکی و این جا اندکی خواهد بود) برای تأکید حجّت است بر بنی اسرائیل جهت پذیرفتن دعوت آن حضرت و دین و کتاب او که مبعوث به شریعت سهل و آسان است و در این آیه است اخبار از پشت کردن آنها و نپذیرفتن دعوت و دین و کتاب او و شکست خوردن و جزیه دادن ایشان به علت قبول نکردن و استهزا کردن ایشان، و این که قبلاً فرموده:

۱. منقول الرضائی، ص ۲۲۳-۲۲۴.

«به لغت بیگانه سخن گوید» - یعنی: به عربی و غیر از عبری - مصداق آن در حق حضرت ختمی مرتبت بسیار بسیار واضح است؛ زیرا که بعد از شعیا خدا با احدی از انبیا به زبان دیگر سخن نگفته، مگر با حضرت خاتم الانبیا ﷺ؛ زیرا که انجیل هم مانند سایر کتب به زبان عبری بوده، علاوه بر این که نصارا غالباً انجیل را کلام خدا نمی دانند.

تذکر لازم: چون خواندن عبارات عبری برای کسانی که آشنا به خط و زبان عبری نیستند، دشوار است خواندن کلمات بر وجه صحیح برای ایشان، و قسمت مهمی از این جزء از کتاب محتوی بر بشارات کتب عهدین است، لذا لازم دانستم که آیاتی که از کتب عهدین نوشته می شود علاوه بر اعراب کردن، کیفیت تنطق کردن به آن هم نوشته شود تا اگر در نزد صاحبان آن کتب خوانده می شود، بطور صحیح ادا شود که خواننده مورد اعتراض واقع نشود و عوام را تذکره و تبصره باشد.

کیفیت خواندن آیات صفحه ۶۶

بدان که آیاتی که از پاشوقها - یعنی: آیات - سیمان - یعنی: باب - بیست و هشتم نوشته شده:

لفظ کی به اشباع کاف مکسوره و سکون یاء.

صَو به فتح صاد بی نقطه و سکون واو.

لَا صَو به اشباع لام مفتوحه و صاد بی نقطه مفتوحه و سکون واو، در نوشتن لَصَو نوشته می شود و لَا صَو خوانده می شود.

وَصَو لَا صَو دوم هم مثل اول است ولی لَا صَو لَا صَو خوانده می شود به اشباع.

قَوْلًا قَو به فتح قاف اول و سکون واو و اشباع قاف ثانی به الف و سکون واو.

زِعْر به کسر زای نقطه دار و کسر عین بی نقطه و سکون راء بی نقطه و به اشباع عین

نیز خوانده شده (زِعِیر).

۱. تنطق: نطق کردن، سخن گفتن، تکلم.

شام به اشباع شین نقطه دار مفتوحه و سکون میم در نوشتن شم نوشته می شود و در خواندن شام خوانده می شود.

در پاسوق - یعنی: آیه بعد از این آیه -: کپی به اشباع کاف مکسوره و سکون یا. بِلَعْکِی به کسر باء نقطه دار و فتح لام و کاف مکسوره به یاء ساکن. سافاه به اشباع سین مفتوحه به الف و فاء مفتوحه به الف و سکون هاء هوز. وُبُلَاثُونُ به ضمّ واو و سکون باء نقطه دار و اشباع لام مفتوحه و شین مفتوحه و سکون نون.

أَحْرَتٌ به فتح همزه و کسر حاء بی نقطه و فتح راء و سکون تاء نقطه دار. یَدْبِرُ به فتح یا و دال و کسر با و سکون راء مهمله. اِلٌ به کسر همزه و سکون.

هَاعَامٌ به اشباع ها و عین به الف و سکون میم. هَزِهٌ به فتح ها و کسر زاء نقطه دار و سکون هاء.

إِشْرٌ به کسر همزه و شین و سکون راء.

أَمْرٌ به اشباع همزه و فتح میم و سکون راء.

إِلَیْهِمْ به کسر اوّل و کسر لام و سکون یا و کسر ها و سکون میم.

رُؤْتٌ به ضمّ زاء نقطه دار و کسر همزه و سکون تا.

هَمَّتُوحَاهُ به فتح ها و میم و ضمّ نون و سکون واو و اشباع حاء مفتوحه و سکون هاء.

هَانِیْحُوْهُ به هاء مفتوحه مشبّعه و کسر نون و سکون یاء و ضمّ حا و سکون واو.

لِعَایِفٍ به کسر لام و اشباع عین مفتوحه و کسر یاء و سکون فاء.

وَزُّتٌ به کسر واو.

هَمْرَگِغَاهُ به فتح ها و سکون میم و فتح راء و کسر گاف و اشباع عین و سکون ها.

وَلُوءٌ به کسر واو و ضمّ لام مشبّعه و سکون همزه.

أَبْوَةٌ به اشباع همزه مفتوحه و ضمّ باء و سکون واو و همزه.

۱. در نسخه به همین صورت است، ولی باید «عین» باشد.

شُمُوع به كسر شين و ضمّ ميم و سکون واو و عين.
 وهايا به كسر واو و اشباع هاء مفتوحه و ياء به الف و سکون هاء.
 لاهاّم به اشباع لام و هاء مفتوحتين و سکون ميم.
 دبرّ به كسر دال و باء و سکون راء.
 اِدُونای به كسر همزه و ضمّ دال و سکون واو و اشباع نون مفتوحه و سکون ياء.
 لِمَعْنُ به كسر لام و فتح ميم و عين و سکون نون.
 يَلْخُو به كسر ياء و سکون لام و ضمّ خا و سکون واو.
 وِخاشَلُو به كسر واو و اشباع خاء يا كاف مكسوره و سکون شين و ضمّ لام و سکون واو.
 اُحُوْرُ به اشباع همزه مفتوحه و ضمّ حاء و سکون واو و راء.
 وِنِشْبَارُو به كسر واو و نون و سکون يا و شين و اشباع باء مفتوحه و ضمّ راء و
 سکون واو.
 وَنَوَقِشُو به فتح واو و ضمّ نون و سکون واو و كسر قاف و ضمّ شين و سکون واو.
 وِنَلْكَادُو به كسر واو و اشباع نون مكسوره و سکون لام و اشباع كاف مفتوحه و دال
 مضمومه و سکون واو.

و در باب چهل و دوم كتاب اشعيانيز بشارت به آمدن خاتم الانبياء ﷺ داده در آیاتی
 چند که عين عبارات آن را با خطّ و لغت عبری و ترجمه آن می نگارم. آیه اول:

יָהּ	עֲבֵדֶי	אֶתְּפֹךְ	בָּז	בְּחֵרֶי
هِن	عَبِيدِي	اِمْتَاخ	بُو	بِحِيرِي
רַצְטָה	נִפְשִׁי	נַתַּתִּי	רוּחִי	עָלָיו וְנִפְשׁוֹ
راضتاه	نَفْسِي	نَتَيْتِي	رُوْحِي	عَالَاو مِشِطَا
לִדְבַר	יֹצִיא	לֵא	יִצְעַק	יִצְעַק
لكو بيم	يُوصِيَا	لَا	يُضْعَقُ	يُضْعَقُ

וְלֹא יִשְׁמַע וְשָׁמָּה וְלֹא יִשְׁמַע וְשָׁמָּה
 וְלֹא יִשְׁמַע וְשָׁמָּה וְלֹא יִשְׁמַע וְשָׁמָּה
 וְלֹא יִשְׁמַע וְשָׁמָּה וְלֹא יִשְׁמַע וְשָׁמָּה
 וְלֹא יִשְׁמַע וְשָׁמָּה וְלֹא יִשְׁמַע וְשָׁמָּה
 וְלֹא יִשְׁמַע וְשָׁמָּה וְלֹא יִשְׁמַע וְשָׁמָּה
 וְלֹא יִשְׁמַע וְשָׁמָּה וְלֹא יִשְׁמַע וְשָׁמָּה
 וְלֹא יִשְׁמַע וְשָׁמָּה וְלֹא יִשְׁמַע וְשָׁמָּה
 וְלֹא יִשְׁמַע וְשָׁמָּה וְלֹא יִשְׁמַע וְשָׁמָּה

ترجمه از کتاب فاضل خان، آیه ۱: اینک بنده من که او را دستگیری نمودم
 و برگزیده من که جانم از او خشنود است، من روح خود را بر او می‌نهم تا انصاف
 را برای امت‌ها صادر سازد. ۲ او فریاد نخواهد زد و آواز خود را بلند نخواهد نمود
 و آن را در کوچه‌ها نخواهد شنواید. ۳ نمی‌خرد شده را نخواهد شکست و فتیله
 ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را براستی صادر گرداند. ۴ او ضعیف
 نخواهد گردید و منکسر نخواهد شد تا انصاف را بر زمین قرار دهد و جزیره‌ها منتظر
 شریعت او باشند.^۱

۱. کتاب مقدس، ص ۸۲۴، کتاب اشعای نبی، باب ۴۲.

پوشیده نیست که مفاد این آیات اخبار از بعضی از نشانه‌های حضرت خاتم الانبیاء ﷺ است.

اول آن که: از آن حضرت تعبیر به بنده کرده و او را عبد خود خوانده - چنان که در آیات چندی از قرآن هم از او تعبیر به عبد فرموده.

دوم آن که: او را برگزیده خود خوانده که معنای مصطفی است که یکی از القاب آن حضرت است.

سوم آن که: از خشنودی خود از او خبر داده که نازل منزله معنای حبیب الله است. چهارم آن که: از روح قدسی خود در او قرار داده - چنان که در قرآن هم به آن تصریح فرموده به فرموده خود در آیه ۵۳ از سوره شوری که فرموده: ﴿وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا﴾^۱.

پنجم آن که: از انصاف و عدالت او خبر داده در حق همه امت‌ها.

ششم آن که: آن حضرت به خشونت و درشتی صدای خود را بلند نکند و صدای او را به خشونت کسی در داخل و خارج نشنود.

هفتم آن که: به ضعیفان و بیچارگان اذیت و آزار نکند و با عدالت و انصاف رفتار کند و امر به عدالت و انصاف کند.

هشتم این که: خدا او را چنان دستگیری کند که در مقابل دشمن شکست نخورد تا عدالت را بر روی زمین برقرار کند.

نهم آن که: دارای شریعت باشد.

دهم آن که: جزیره‌های روی زمین منتظر شریعت او باشند و او صاحب شریعت و وحی تازه بود.

بر شخص عاقل با وجدان و انصاف پوشیده نیست که این علامات همه در حق حضرت ختمی مرتبت ﷺ راست و درست آید لاغیر، که صاحب شریعت تازه بود

۱. سوره شوری، آیه ۵۲.

و بر همه مبعوث شد و با کفار جهاد کرد و در جنگ‌ها نگریخت تا ایشان را مسلمان کرد و یا جزیه بر ایشان نهاد و شکست نخورد و پادشاهان صاحب شوکت را منقاد خود ساخت و با این همه قدرت با فقرا و گدایان می‌نشست و تواضع و فروتنی می‌کرد و مرتبه‌ای برای خود قائل نبود و روی خاک می‌نشست و بر خر برهنه ردیف سوار می‌شد و با بینوایان گفت و شنود می‌کرد و از آنها دلجویی می‌نمود و هرگز صدا به خشونت بلند نمی‌کرد و شریعت او به اطراف و جزیره‌ها رسید و هیچ پیغمبری از پیغمبران متّصف به این صفات نبود، حتی حضرت عیسی علیه السلام که به نصّ انجیل که اکنون در دست مسیحیان است شریعت تازه‌ای نداشت و مأمور به جهاد نبود و مبعوث بر همه مردم نبود، و همچنین بر ماشیح که یهود انتظار او را دارند راست نمی‌آید؛ زیرا که او را به شریعت موسی می‌دانند، و نادانی یا عناد بعضی از علمای یهود که چون دیدند این صفات با هیچ یک از آنها درست نمی‌آید صاحب این صفات را به کورش مجوسی حمل نموده‌اند که پادشاهی بت پرست بوده و بعد از بخت نصر بر زمین بابل مسلط شد و بنی اسرائیل را رخصت بازگشت به زمین کنعان داد، آیا هیچ صاحب عقل و شعوری می‌پذیرد که خدا او را برگزیده و پسندیده جان خود گوید و آیا رواست که خدا کافر بت پرستی را به چنین صفاتی توصیف و تعریف کند؟ خدا انصاف بدهد.

و نیز در همین کتاب و در همین باب از آیه نهم چنین می‌گوید:

קָרָא	שָׁנֵת	חָנָה	בְּאוֹר	קָחֹר
هَارِي	شُونَت	هينه	بَايُو	وَحِدْ
שׁוֹת	אֲנִי	מֵכִינֵד	בְּפִרְמֵ	חַצְמַחְנָה
שׁוֹת	אֲנִי	מֵכִינֵד	בְּפִרְמֵ	חַצְמַחְנָה
אֲשַׁמֵּץ	אֶרְחֵם			
أَشِيْع	أَرْحَمُ			

یعنی: اینک وقایع نخستین واقع شد و من از چیزهای نو اعلام می‌کنم و قبل از آن که به وجود آید شما را خبر می‌دهم.

و در دو آیه قبل از این نیز گفته: من که یَهُوَه هستم. تو را به عدالت خوانده‌ام و دست تو را گرفته، تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امت‌ها خواهم گردانید. [۷] تا چشمان کوران را بگشایی و اسیران را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری. ۸ من یهوه هستم و اسم من همین است و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بت‌های تراشیده نخواهم داد.^۱

از این دو آیه هفتم و هشتم چنین برمی‌آید که طرف خطاب خدا به حضرت خاتم الانبیاء [ﷺ] است؛ به قرینه آن که فرموده: تو را به عدالت خوانده‌ام و دست تو را گرفته، تو را نگاه خواهم داشت، که در قرآن هم در چندین جا اشاره و تصریح شده و از این که فرموده: تو را عهد قوم و نور امت‌ها گردانیدم - یعنی: عهد اطاعت و فرمانبرداری تو را از قوم تو که عرب و اولاد قیدار باشند می‌گیرم و تو را سبب هدایت همه امت‌ها قرار می‌دهم که همه آنها از نور تو بینا شوند، اگر از روی انصاف در این اوصاف تأمل شود، صاحب آنها غیر از وجود مقدس ختمی مآب ﷺ نخواهد بود؛ زیرا که بعد از شعیای پیغمبر کسی که متّصف به این اوصاف باشد از پیغمبران بجز آن حضرت نبوده و نخواهد بود که هادی و نور همه امت‌ها باشد و به عدالت داوری کند.

و نیز در همین باب گوید: آیه ۱۰: ای شما که به دریا فرود می‌روید و ای آنچه در آن است! ای جزیره‌ها و ساکنان آنها! سرود نور را به خداوند و ستایش وی را از اقصای زمین بسرایید. ۱۱ صحرا و شهرهایش و قریه‌هایی که اهل قیدار در آنها ساکن باشند آواز خود را بلند نمایند و ساکنان سأل ترنم نموده، از قلّه کوه‌ها نعره زنند. ۱۲ برای خداوند جلال را توصیف نمایند و تسبیح او را در جزیره‌ها بخوانند. ۱۳ خداوند مثل جبار

۱. کتاب مقدس، ص ۸۲۴، کتاب اشعیای نبی، باب ۴۲.

بیرون می‌آید و مانند مرد جنگی غیرت خویش را برمی‌انگیزاند. فریاد کرده، نعره خواهد زد و بر دشمنان خویش غلبه خواهد نمود. ۱۴ از زمان قدیم خاموش و ساکت مانده، خودداری نمودم. الآن مثل زنی که می‌زاید نعره خواهم زد و دم زده، آه خواهم کشید. ۱۵ کوه‌ها و تل‌ها را خراب کرده، تمامی گیاه‌ها را خشک خواهم ساخت. ۱۶ و کوران را به راهی که ندانسته‌اند رهبری نموده، ایشان را به طریق‌هایی که عارف نیستند هدایت خواهم نمود. ظلمت را پیش ایشان به نور و کجی را به راستی مبدل خواهم ساخت. این کارها را بجا آورده، ایشان را رها نخواهم نمود. ۱۷ آنانی که بر بت‌های تراشیده اعتماد دارند و به اصنام ریخته شده می‌گویند که: «خدایان ما شما را به عقب برگردانیده، بسیار خجل خواهند شد. ۱۸ ای کران! بشنوید، و ای کوران! نظر کنید تا ببینید. ۱۹ کیست که مثل بنده من کور باشد و کیست که کور باشد مثل رسول من که می‌فرستم؟ کیست که کور باشد مثل مُسَلِّم^۱ من و کور مانند بنده خداوند؟ ۲۰ چیزهای بسیار می‌بینی، اما نگاه نمی‌داری. گوش‌ها را می‌گشاید، ولی خود نمی‌شنود. ۲۱ خداوند را به خاطر عدل خود پسند آمد که شریعت خویش را تعظیم و تکریم نماید. ۲۲ لیکن اینان قوم غارت و تاراج شده‌اند و جمیع ایشان در حفره‌ها صید شده و در زندان‌ها مخفی گردیده‌اند. ایشان غارت شده و رهاننده [ای] نیست. تاراج گشته و کسی نمی‌گوید که: باز ده. ۲۳ کیست در میان شما که به این گوش دهد و توجه نموده، برای زمان آینده بشنود؟^۲

مؤلف گوید: در این آیات نیز علامات چندی است که جز با حضرت خاتم الانبیاء ﷺ تطبیق نمی‌کند. از جمله در آیه ۱۱ که گفته: قریه‌هایی که اهل قیدار در آنها ساکن باشند، آواز خود را بلند نمایند. قیدار فرزند اسماعیل ذبیح بن ابراهیم خلیل الرحمن است و مراد از اهل قیدار وجود مبارک محمد ﷺ است و مراد از قریه‌ها مکه و مدینه

۱. در مصدر: (مُسَلِّم).

۲. کتاب مقدس، ص ۸۲۴-۸۲۵، کتاب اشعیا نبی، باب ۴۲.

و قرآی^۱ اطراف آن است و سایر عرب هم نیز از اولاد قیدارند و مراد از بلند کردن آواز اشاره است به عبادت مخصوصه‌ای که در ایام حج در خود مکه و منی و عرفات بجا آورده می‌شود که هزار هزارها از مردم در کوه عرفات و اطراف آن صداها را به دعا و لبیک بلند می‌نمایند و دیگر آن که شریعت او بقدری که جلال خدا را ظاهر کند توسعه پیدا کند که حتی در جزیره‌ها خدا را به صفات جلال تسبیح کنند و مراد از سرودنو - که در آیه ده گفته - اشاره به شریعت تازه آن حضرت است که ناسخ شریعت‌های سابقه است و آیه ۱۶ مراد از راهنمایی کردن کوران اشاره است به هدایت کردن آن حضرت کسانی را که چشم حق‌بین ندارند و خدا را نشناخته‌اند و آنها را به نور عقل راهنمایی کند و ظلمت جهل و نادانی را به نور علم از ایشان مرتفع کند و از کج رفتاری به راستی و راست روی آنها را وادار کند و بت پرستان را خوار و ذلیل و خجل و شرمسار کند و در آیه ۱۸ مراد از خطاب به کران و کوران اشاره است به این که در زمان آمدن آن پیغمبر و آوردن شریعت تازه جماعت یهود و نصارا چشم حق‌بین و گوش حق‌شنو نخواهند داشت و دعوت او را نمی‌پذیرند مگر بعضی از آنها و در آیه ۱۹ خبر می‌دهد که چون دعوت او را نپذیرفتند، آن حضرت هم معامله کری و کوری با آنها کند و در آیه ۲۰ اشاره است به این که معجزات بسیار از آن حضرت خواهند دید و با دیدن معجزات دعوت او را قبول نخواهند کرد و در آیه ۲۱ اشاره است به این که خدا شریعت خود را که به دست او داده بزرگ خواهد کرد. آیه ۲۲ حاکی است از این که آنهایی که با دیدن معجزات دعوت او را قبول نمی‌کنند، ذلیل و خوار و غارت زده و اسیر و هرچند در گودال‌ها و زندان‌ها مخفی شوند دستگیر خواهند شد و رهایی نخواهند داشت. پس بر اشخاص عاقل و خردمند روشن و هویداست که این نشانه‌هایی که در این آیات از کتاب شعیاذکر شده در حق خاتم الانبیاء ﷺ و اخبار از آمدن آن حضرت است، و از جمله نشانه‌هایی که نیز در فصل - یعنی: سیمان -

۱. قری: دهات، روستاها، جمع قریه.

و باب چهل و پنجم کتاب شعیاذکر شده این است:

וְזָרָא מֵאֵלַי וְהִיוּ אֲשֵׁרוֹתָם כַּל אֲשֵׁרֵי אֲרָץ כְּנָעַן
 וְהִיוּ אֲשֵׁרוֹתָם כַּל אֲשֵׁרֵי אֲרָץ כְּנָעַן
 וְהִיוּ אֲשֵׁרוֹתָם כַּל אֲשֵׁרֵי אֲרָץ כְּנָעַן
 וְהִיוּ אֲשֵׁרוֹתָם כַּל אֲשֵׁרֵי אֲרָץ כְּנָעַן
 וְהִיוּ אֲשֵׁרוֹתָם כַּל אֲשֵׁרֵי אֲרָץ כְּנָעַן
 וְהִיוּ אֲשֵׁרוֹתָם כַּל אֲשֵׁרֵי אֲרָץ כְּנָעַן
 וְהִיוּ אֲשֵׁרוֹתָם כַּל אֲשֵׁרֵי אֲרָץ כְּנָעַן
 וְהִיוּ אֲשֵׁרוֹתָם כַּל אֲשֵׁרֵי אֲרָץ כְּנָעַן

ترجمه: آیه ۲۲: ای همه کرانه‌های زمین! به من توجه نمایید و نجات یابید؛ زیرا من خدا هستم و دیگری نیست. ۲۳ به ذات خود قسم خوردم و این کلام به عدالت از دهانم صادر گشته، برنخواهد گشت، که: هر زانو پیش من خم خواهد شد و هر زبان به من قسم خواهد خورد. ۲۴ و مرا خواهند گفت: عدالت و قوت فقط در خداست و به سوی او خواهند آمد.

بدان که از این آیات نیز چند نکته مستفاد می‌شود:

اول آن که: خداوند به همه کسان روی زمین خطاب می‌فرماید بدون استثنا و امر می‌فرماید که همه به او توجه کنند تا نجات یابند و او را به یگانگی بپرستند و توجه

۱. کتاب مقدس، ص ۸۲۹، کتاب اشعیا نبی، باب ۴۵.

به خدایی غیر از او نکنند.

دوم آن که: به ذات خود قسم یاد کرده که از آنچه فرموده تخلف نکند، که مراد در این جا از خبر آینده باشد که البتّه واقع خواهد شد و آن خم شدن زانوهای بندگان است در مقابل او و اظهار ذلت و بندگی و خضوع و خشوع نمودن ایشان است در قیام و قعود و رکوع و سجود و بجا آوردن عبادت‌های موظّفه و این نحوه عبادات پیش از تشریح شریعت تازه خاتم الانبیاء ﷺ در کار نبوده که زانو خم کنند و رکوع و سجود نمایند و هم اکنون هم در تابعین شریعت تورات و انجیل این گونه عبادت متداول نیست و در عبادت‌هاشان رکوع و سجود و خم و ته کردن زانو و تشهّدی نداشته و ندارند و بعلاوه دو زانو نشستن به حالت تشهّد را بد می‌دانند و متدینین از ایشان از این کیفیت نشستن اعراض دارند و مربع و چهارزانو می‌نشینند و از دو زانو نشستن اطفال خود را منع می‌کنند و کلیّه عبادت‌هاشان به صورت عبادت ما مسلمانان نیست و به عکس مسلمانان به ذات خدا هم قسم نمی‌خورند، و اما رکوع و سجود و زانو خم کردن از عبادات فرضیه حتمیه مسلمانان است و همچنین به ذات خدا قسم خوردن در خصومات و مرافعات به لفظ و صیغه «والله» و «بالله» و «تالله» به همه اقسام کلمه قسم سوگند می‌خورند. پس بدون تردید و شک این آیات اخبار از رسالت خاتم الانبیاء و آوردن شریعت تازه است که در عبادات امت او رکوع و سجود و زانو خم کردن باشد و قسم خوردن به خدا در میانشان رایج و متداول باشد.

و در باب پنجاه و چهارم کتاب شعبان نیز گفته است:

קָפַי עַל־רַחֵם לֵא יִלְדָה פִּצְחֵי וּפְחָ
 וְצַדִּיקֵי חֵלָה פִּי רַבִּים בְּנֵי נְשׂוֹמָה
 לְבָנֵי בְצֹלָה אֶמֶר יְהִיָּה : הֶרְחִיב
 חֲבִים אַחֲלֶךְ וְיִרְעֵית לְנִשְׁכָּנוֹתֶיךָ

יטו אל תחשבו האר'כו ז'תר'ך
 ו'תד'ת'ך תז'ק' : פ'ר'ז'י'ם ו'ש'ז'א'ול
 תפ'ר'ז'י' ו'ז'ר'ע'ך ג'ר'י'ם י'ל'נ'ש ו'ע'ר'י'ם
 נ'ש'ל'ו'ת י'ר'נ'ש'כו : א'ג'ל ת'י'ר'א'י'כ' -
 ל'א'ג' ת'כ'ו'ש'י' ו'א'ג'ל ת'כ'ל'ז'י' כ'י' ל'א'
 ת'ח'פ'י'ר'י' כ'י' כ'ש'ת' ע'ל'ק'ז'י'ך ת'ש'ב'ח'
 ו'ח'ר'פ'ת א'ל'ז'נ'י'ת'י'ך ל'א' ת'ז'כ'ר'י' -
 ע'ז'ר' : כ'י' כ'ע'ל'י'ך ע'נ'ש'י'ך י'ה'ו'ה מ'צ'ב'א
 י'ת' נ'ש'י' ו'ג'א'ל'ך כ'ר'י'נ'ש י'ש'ו'ר' א'ל
 א'פ'ל'ה'י' כ'ל' ה'ר'י'ץ י'ב'ר'א' : כ'י' כ'י'נ'ש
 ע'ז'ו'ב'ה' ו'ע'ז'ו'ב'ת ר'ו'ת כ'ר'א'ך י'ה'י'ה
 ו'א'נ'ש'ת נ'ע'ז'ר'י'ם כ'י' ת'כ'א'ם א'מ'ר
 א'פ'ל'י'ך : כ'ר'ר'ע ק'ט'ן ע'ז'כ'ת'י'ך
 ו'כ'ר'ת'נ'י'ם ג'ד'ו'ל'י'ם א'ק'פ'צ'ך :
 כ'י'נ'ש'י'ך ק'צ'ף ה'כ'ת'ר'ת'י' פ'נ'י' ר'ג'ע
 כ'פ'ך ו'ב'ח'ס'ד ש'ל'ם ר'ח'ס'ת'י'ך
 א'כ'ר ג'א'ל'ך י'ה'י'ה

ترجمه طبق مطبوعه لندن سال ۱۹۳۳ میلادی، آیه ۱: ای عاقره که نزیایده! بسرا. ای که درد زه نکشیده! به آواز بلند ترنم نما و فریاد برآور؛ زیرا خداوند می گوید: پسران زن بی کس از پسران زن منکوحه زیاده اند. ۲ مکان خیمه خود را وسیع گردان و پرده های مسکن های تو پهن بشود. دریغ مدار و طناب های خود را دراز کرده، میخ های را محکم بساز. ۳ زیرا که به طرف راست و چپ منتشر خواهی شد و ذریت تو امت ها را تصرف خواهند نمود و شهرهای ویران را مسکون خواهند ساخت. ۴ مترس؛ زیرا که خجل نخواهی شد و مشوش مشو؛ زیرا که رسوا نخواهی گردید؛ چون که خجالت جوانی خویش را فراموش خواهی کرد و عار بیوگی خود را به یاد نخواهی آورد. ۵ زیرا که آفریننده تو - که اسمش یهوه است - صبايوت شوهر توست^۱ و قدوس اسرائیل - که به «خداي تمام جهان» مسماست - ولی تو می باشی. ۶ زیرا که خداوند تو را مثل زن مهجور و رنجیده خود خوانده است و مانند زوجه جوانی که ترک شده باشد. خدای تو این را می گوید: ۷ زیرا تو را به اندک لحظه ای ترک کردم، اما به رحمت های عظیم تو را جمع خواهم نمود. ۸ و خداوند ولی تو می گوید: به جوشش غضبی خود را از تو برای لحظه ای پوشانیدم، اما به احسان جاودانی بر تو رحمت خواهم فرمود.^۲

ד' י' נ'ח ז'ת ל'י א'נ'ש'ר נ'ש'ב'ע
 ד'ע'ב'ד'י - - - נ'ח ע'ז'ר - - - א'ר'י
 ד'נ' נ'ש'ב'ע'ת' ב'כ'פ'פ' ע'ל'ך ו'כ'ע'ר
 - - - ב'ך : ד'י ה'ה'ל'ים ; ד'ע'ל'ע'ש'ו ו'ה'ג'ב'ע'ו
 ת'כ'ו'ט'נ'ח ו'ח'ס'ד'י ; ב'א'ת'ך ; ל'א

۱. در مصدر: (که اسمش یهوه صبايوت است شوهر توست).

۲. کتاب مقدس، ص ۸۲۷، کتاب اشعیاي نبی، باب ۵۴.

יִזְדַּשׁ זְכוֹרֹת נְשֵׁי יִזְדַּשׁ לֵאמֹתָם
 אֲכֹל פִּרְתָּלָהּ יִחְדָּח

آیه ۹: زیرا که این برای من مثل آب‌های نوح می‌باشد. چنان که قسم خوردم که آب‌های نوح بار دیگر بر زمین جاری نخواهد شد، همچنان قسم خوردم که بر تو غضب نکنم و تو را عتاب ننمایم. ۱۰ هرآینه کوه‌ها زایل خواهد شد و تل‌ها متحرک خواهد گردید، لیکن احسان من از تو زایل نخواهد شد و عهد سلامتی من متحرک نخواهد گردید. خداوند که بر تو رحمت می‌کند این را می‌گوید.^۱

עֵינַי סְעָרָה לֵא נַחֲכָה הִנֵּה
 אֲנִי פִרְתָּלָהּ בַּפִּי וְסִרְתִּיהָ
 פִּסְפִּירִים וְשִׁטִּיתִי בִּדְבַר רָע
 נְשֵׁי נִשְׁתַּתִּיהָ וְנִשְׁעָרְתִּיהָ לֵאכֹנִי
 אֲכֹרֶת וְכָל - - גְּבוּלָהּ לֵאכֹנִי -
 וְסִרְתִּיהָ תִפֹּץ : וְכָל כְּנִיָּה לַפִּי
 יִחְזַק וְרֵב יִשְׁלֵם כְּנִיָּה : בְּצִדְקָה
 תִּפְוֶנֶנִי רַחֲמֵי יְיָ אֱלֹהֵי - לֵא

۱. همان.

תִּרְבֵּא וּמְצַחֲתָה כִּי לֹא תִּקְרַב אֵלַיָּךְ
 : יְהִי גֵוֶר גֵּוֶר יְגוֹר אַפְּסִים כְּאַוֹתַי כִּי - גֵּוֶר
 אֲבִיךָ עֲלֶיךָ יְפוּל : הִזְ אֲנִיכִי כְּרֵאוֹת
 חֲרָשׁ נִפְחָה כִּי אֲנִי שֶׁפָּחִים וְדַי מַיָּא
 לָלֵא לִי עֲלֵשׂהוּ וְאֵיכִי כִּי רֵא אֲתִי זִשְׁחִית
 לְחֹבִי לְכָל בְּיָדֵי יוֹמֵיךָ עֲלֶיךָ לֵאמֹר יְמִי לָח
 יִכְלֹל לִנְשׁוֹתֵי תַּכִּים - אֲבִיךָ לִי נִשְׁפָּחֵשׁ
 תִּרְבֵּא שֶׁזֶאֱתֵי נִחְלָה עֲבָדִי יְהוֹרָה
 וְצִרְקָתֵם לֵאמֹר נִבְּאִים - יְהוֹרָה :

آیه ۱۱: ای رنجانیده و مضطرب شده که تسلی نیافته‌ای! اینک من سنگ‌های تو را در سنگ سرمه نصب خواهم کرد و بنیاد تو را در یاقوت زرد خواهم نهاد. ۱۲ و مناره‌های تو را از لعل و دروازه‌هایت را از سنگ‌های بهرمان^۱ و تمامی حدودت را از سنگ‌های گران‌قیمت خواهم ساخت. ۱۳ و جمیع پسرانت از خداوند تعلیم خواهند یافت و پسرانت را سلامتی عظیم خواهد بود. ۱۴ در عدالت ثابت شده و از ظلم دور مانده، نخواهی ترسید و هم از آشفتگی دور خواهی ماند و به تو نزدیکی نخواهد نمود. ۱۵ همانا جمع خواهند شد، امانه به اذن من. آنانی که به ضد تو جمع شوند، به سبب تو خواهند افتاد. ۱۶ اینک من آهنگری را که زغال را به آتش دمیده، آلتی برای کار خود بیرون می‌آورد، آفریدم، و نیز هلاک‌کننده را برای خراب نمودن آفریدم. ۱۷ هر آلتی که به ضد تو

۱. بهرمان: یاقوت سرخ.

ساخته شود پیش نخواهد برد، و هر زبانی را که برای محاکمه به ضد تو برخیزد تکذیب خواهی نمود. این است نصیب بندگان خداوند و عدالت ایشان از جانب من.^۱

پوشیده نماناد که آیات این باب از کتاب اشعیا راجع به مکه معظمه است و در آیه اول مراد از عاقره مکه است و عاقره به معنای زن نازاد است - یعنی: زنی که اولاد نیاورده باشد - و در این جا مجازاً زمین مکه را تشبیه به زن نازاد فرموده؛ زیرا که هیچ پیغمبری بعد از حضرت اسماعیل از مکه تا زمان خاتم الانبیاء ﷺ مبعوث نشده، بخلاف اورشلیم که بیت المقدس باشد که پیغمبران بسیار در آن جا ظاهر و مبعوث شده‌اند و وحی بسیار هم در آن جا نازل شده، و مراد از پسران زن بی کس فرزندان هاجر، مادر اسماعیل ﷺ، می‌باشند و مراد از پسران زن منکوحه اولاد سارا مادر اسحاق می‌باشند و مراد از وسیع کردن مکان خیمه و پهن کردن پرده‌های مسکن و دراز کردن طناب و محکم کردن میخ‌ها اشاره است به عظمت پیدا کردن مکه و آبادانی آن بنحوی که از اطراف جهان به آن توجه کنند و وسعتی برای آن حاصل شود و قدر و جلال او زیاد شود بنحوی که معبدی در دنیا به عظمت آن نباشد و همچنان که خدا وعده داده به وعده خود وفا کرده که به ظهور خاتم الانبیاء در آن تا به حال عظمتی پیدا کرده که در هر ساله از توجه مردم به آن سو و ذبح کردن قربانی‌ها و قبله جمیع مسلمان‌های جهان شدن و در هنگام نمازها در شرق و غرب عالم به طرف آن توجه نمودن و ذبایح خود را بدان سو ذبح نمودن و در حال تخلی پشت و رو به کعبه نکردن و به پاگذاردن در حدود حرم رعایت احکام مترتبه بر آن کردن و محل امن و امان بودن و غیر اینها که دال بر عظمت آن مکان شریف می‌باشد و همه اینها بواسطه تولد و ظهور و بعثت حضرت محمد رسول خدا ﷺ است - چنان که واضح و روشن است که هیچ یک از عبادتگاه‌های جهان این عظمت و جلال را ندارد - و به ظهور خاتم الانبیاء ﷺ خداوند شرمندگی آن مکان را به جهت بتکده بودن و کسانی که بت پرستی می‌کردند بر طرف کرد و خدا آن جا را مکان رحمت ابدی خود قرار داد.

۱. کتاب مقدس، ص ۸۲۷-۸۲۸، کتاب اشعیا نبی، باب ۵۴.

و در آیه سوم که گفته: «ذَرَيْتُ تَوَآمَتْهَا رَا تَصْرَفُ خَوَاهِنْدَ نَمُودُ» این وعده نیز راست شد به سبب وجود مبارک پیغمبر اسلام - علیه وآله الصلاة والسلام - که اَمّت او در اندک زمانی بعد از هجرت شرق و غرب جهان را مالک و اَمّت‌ها را وارث و شهرهایی را آباد و تعمیر نمودند و مانند این غلبه در این مدّت کم از زمان آدم تا زمان خاتم النبیین ﷺ شنیده نشده است. این است مفاد گفته خدا که فرموده: «ذَرِيَةُ تَوَ وَاَرِثُ قَبَائِلُ خَوَاهِنْدَ شَدُ وِ شَهْرَهَآیِ وِیْرَانِ رَا مَسْکُونِ خَوَاهِنْدَ گِرْدَانِیْدُ» و از آن زمان تاکنون در هر عصری خلفا و سلاطین اسلام و علما و امرا و امنای اسلامی از سلف و خلف کوشش‌های بسیار در تعظیم و تکریم و تزیین کعبه و مسجدالحرام و اطراف آن نموده و می‌کنند، حتی در کندن چاه‌ها و برکه‌ها و لوله‌کشی‌ها و برق‌کشی‌ها، حتی در منی و مشعر و عرفات، و باز - إن شاء الله - این تعظیم و تکریم زیاد خواهد شد تا زمان ظهور حضرت بقیّة الله - عَجَلُ اللهُ تَعَالَى فِرْجَه - و دوره رجعت آل محمد ﷺ که منتها درجه عظمت را پیدا خواهد کرد و تا قیام قیامت جلال و عظمت او برقرار خواهد بود - چنان که در آیه ۱۱ می‌فرماید: اینک سنگ‌های تو را در سنگ سرمه نصب خواهم کرد و بنیاد تو را در یاقوت زرد خواهم نهاد و مناره‌های تو را از لعل و دروازه‌هایت را از سنگ‌های بهرمان و تمامی حدودت را از سنگ‌های گران‌قیمت خواهم ساخت.

(این ترجمه چنان که قبلاً تذکر داده شده از کتاب عهدین، چاپ لندن در سال ۱۹۳۳ میلادی است و اما بنا بر ترجمه فارسیّه مطبوعه لندن در سال ۱۸۵۶ میلادی به این نحو ترجمه کرده که: ۱۱ اینک من سنگ‌هایت را با شنجرف^۱ می‌خوابانم و بنیان تو را با فیروزه تأسیس می‌نمایم. ۱۲ و برج‌هایت [را] از یاقوت و دروازه‌هایت را از شب‌چراغ و تمامی حدودت را از سنگ‌های مرغوب می‌سازم.)

و در آیه ۱۵ گفته: همانا جمع خواهد شد، امانه به اذن من. آنانی که به ضدّ تو جمع شوند به سبب تو خواهند افتاد.

۱. شنجرف: شنگرف، سولفور جیوه، اکسید سرخ سرب، یکی از اقسام سنگ‌های معدن جیوه.

این ترجمه مطابق طبع ۱۹۳۳ است و اما موافق چاپ سال ۱۸۵۶ چنین می نویسد در ضمن آیه ۱۵: اینک کسی که از من بیگانه است با تو متمکن نخواهد شد و هر کسی که با تو متمکن است با تو خواهد افتاد - یعنی: هر شخص مخالفی که با تو ضدیت و مخالفت کند خدا او را ذلیل خواهد کرد، چنان که اصحاب فیل مخالفت کردند و خدا آنها را هلاک و نابود کرد و در زمان قیام سفیانی از شام هم زمانی که قصد خرابی مکه می کند و لشکر برای خراب کردن مکه می فرستد، خدا لشکر او را در زمین بیدا که در طریق مکه و مدینه است به زمین فرو می برد، چنان که قبلاً در جزء اول و دوم و سوم این کتاب مفصلاً شرح داده شد و به حسب وعده ای که خدا داده دجال ملعون هم داخل مکه نخواهد شد، بلکه خائب و خاسر برمی گردد، بنا بر اخبار و احادیث وارده.

مؤلف حقیر گوید: با این که کتب عهدین را علمای یهود و نصارا تحریف کرده اند و از روی عناد آیاتی که مبشر آمدن حضرت خاتم الانبیاء ﷺ و اهل بیت طیبین و طاهرین اوست تغییر داده شده و یا انداخته اند، مع ذلک کله خدا برای اتمام حجّت چشم و گوش آنها را کور و کر کرده و آیات بسیاری که دلالت دارد بر اخبار به آمدن آن حضرت و صفات خاصه آن بزرگوار و شریعت و کتاب و ذریه طیبه او در کتب ایشان باقی مانده و حفظ شده، تا هر که از ایشان که زنده می ماند به حجّت زنده بماند و هر که از ایشان هلاک می شود به حجّت هلاک شود و نگارنده این کتاب - ان شاء الله - در طی ذکر اخبار آینده این کتاب ها به بسیاری از آنها اشاره خواهم کرد، هر چند اصل کتاب ها و ترجمه های آن در هر عصری به مرور زمان بسیاری از آنها تحریف شده و به دلیل و برهان ربّین و علمای ایشان به تحریف آنها اذعان دارند. حتی در کتاب های خود برای اثبات تحریف شدن آن تاخت و تازهایی دارند؛ چنان که مرحوم فخرالاسلام صاحب کتاب انیس الأعلام - اعلی الله مقامه - که از قسیسین و علمای مبرز نصارا بوده و به نور هدایت اسلام مهتدی و مستبصر شده در باب دوم از جلد اول کتاب انیس الأعلام با ادله و براهین قاطعه و شواهدی که در آن کتاب با تتبع کامل و مدارک معتبره نزد اهل کتاب مفصلاً نقل فرموده در این باب مبحث هایی ذکر کرده.

مبحث اول در اثبات تحریف لفظی کتب عهدین سی و چهار شاهد معتبر ذکر کرده.^۱
 مبحث دوم در اثبات تحریف به زیادت و طلباً للاختصار چهل و پنج شاهد برای
 اثبات مدّعی خود آورده.^۲

مبحث سوم در اثبات تحریف به نقصان و در این بیست شاهد ذکر کرده.

که مجموعاً صد شاهد می شود و معترف است که بیش از اینها شواهد زیادی بر
 تحریف آنها دارد که از خوف اطالۀ^۳ کتاب آنها را ذکر نکرده،^۴ و الحق از هر جهت در
 این کتاب بر ردّ یهود و نصارا و مادّیین و اثبات صانع و توحید و ابطال تثلیث^۵ و اثبات
 نبوت عامّه و خاصّه و حقانیت شریعت اسلام و ناسخ بودن آن بر سایر شرایع و بیان
 محسنات اسلام و اثبات امامت دوازده امام شیعیان اثنا عشری و اثبات معاد و غیر اینها
 ادله و براهینی آورده و حجّت را تمام کرده و در فنّ خود بی عدیل و نظیر است، علاوه
 بر سایر کتبی که تصنیف و تألیف کرده غیر از این کتاب - از قبیل کتاب بیان الحق که ده
 جلد است در ردّ صاحب الهدایة که یکی از علمای متعصب مسیحی ها بوده و آن کتاب
 را در ردّ بر قرآن و انتقاد از اسلام نوشته و تعبیر فخرالاسلام از آن به «الغویة» کرده و
 کتاب خلاصة الکلام فی افتخار الإسلام در اصول ادیان ثلاثه (یهود و نصارا و اسلام)
 و کتاب تعجیز المسیحیین و رساله در حرمت شراب و استدلال بر حرمت آن به کتب
 عهدین و غیر اینها.

مخفی نماند که جلدین کتاب انیس الأعلام شمشیر بران قاطعی است برای مسلمانان
 بر ضرر اهل کتاب و مسلمان متفطن^۶ باید از مطالعه آن غفلت نکند؛ زیرا که برای ردّ

۱. انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۳، ص ۱-۲۹.

۲. انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۳، ص ۲۰-۷۴.

۳. اطاله: طول دادن، دراز کردن، به دراز کشیدن.

۴. انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۳، ص ۷۵-۱۰۶.

۵. در مسیحیت یعنی: به وجود سه اقنوم «اب، ابن، روح القدس» قائل بودن.

۶. متفطن: زیرک و با تدبیر، آن که سخن یا امری را بزیرکی دریابد.

شبهات یهود و نصارا و اثبات حَقَانِيَّتِ اسلام کتابی است جامع و پرفایده و انتشار آن در میان مسلمانان مفتضح کننده عقاید و اعمال یهود و نصاراست از این راه. جلد اول این کتاب که طبع شد در تهران و منتشر شد، وقتی که مسیحیین فهمیدند آن را به قیمت گران در هر کجا در کتاب فروشی ها سراغ کردند، خریدند و نابود کردند و جز یکی یکی در کتابخانه های شخصی باقی نماند. لذا نگارنده به فکر افتادم که به هر وسیله ای باشد موجبات طبع دوم آن را فراهم کنم تا این که به تأیید خداوند متعال و توجّهات ذوات مقدّسه محمّد و آل محمّد - صلوات الله علیهم أجمعین - زمان اقامت خود در اصفهان در سال یک هزار و سیصد و هفتاد هجری قمری به راهنمایی حقیر یکی از مؤمنین خیر سعادت مند به نام حاج اسدالله ریخته گران خواجهویی اصفهانی بانی طبع و نشر آن شد و قربه الی الله بخارج طبع و کاغذ و جلد آن را به عهده گرفت و پس از طبع برایگان مجاناً در دسترس علما و وعاظ و محصلین و علاقمندان قرار داد، فجزاه الله عن الإسلام خيراً. مع ذلك کله باز هم این نسخه بسیار کمیاب شده. رجای واثق آن که اهل خیر علاقمند به دین و قرآنی پیدا شود و بانی طبع و زنده کردن هر دو مجلد این کتاب مستطاب گردد.

و در باب چهلم کتاب اشعيا چنین گفته:

נִחַי מוֹ נִחַי עַבְדֵי יְהוָה אֱלֹהֵיכֶם :
 רַבְרוּ עַל-לֵב יְהוָה נְשִׂאֵם וְכֹרַעַ
 אֶלְיָהֶם יִלְאַחַדְוּ נִרְצָח
 עוֹרְזֵהֶם יִלְכַחֵחַ שִׁיר יְהוָה יִשְׁמְעוּם
 בְּדָל - - חֲטֵאתֵיהֶם :

یعنی: ۱ تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید! خدای شما می گوید: ۲ سخنان دلاویز به اورشلیم گویند و او را ندا کنید که اجتهاد او تمام شده و گناه وی آمرزیده گردیده و از دست خداوند برای تمامی گناهانش دو چندان یافته است.^۱

קוֹל קוֹרָא בְּכַרְכָּר פִּנּוּ דְרָךְ יְהוָה
 יְשׁוּרוּ בְּעֲרֹכָה פְּעֻלָּהּ לְאַלְחֵינוּ
 כָּל-גֵּיאַ יְנַשֵּׂא וְכָל-הַר וְגִבְעָה
 יִשְׁפֹּלוּ וְחֵיהָ חֶסֶב לְפִי שׁוֹר
 וְהַרְדָּסִים לְבִסְעָה : וְנִגְלָה כְבוֹד
 יְהוָה וְרָאוּ כָּל-בְּנֵי יִשְׂרָאֵל
 פִּי יְהוָה דָּבַר

آیه ۳: صدای نداکننده در بیابان: راه خداوند را مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا راست نمایید. ۴ هر درّه ای برافراشته و هر کوه و تلی پست خواهد شد و کجی ها راست و ناهمواری ها هموار خواهد گردید. ۵ و جلال خداوند مکشوف گشته، تمامی بشر آن را با هم خواهد دید؛ زیرا که دهان خداوند این را گفته است.^۲

۱. کتاب مقدس، ص ۸۲۱، کتاب اشعیاى نبی، باب ۴۰.

۲. همان.

آیه ۱۰ همین باب:

הַנְּחָה אֶרְכֹּן וְהָנַח בְּחֶזֶק כּוֹא וְזָרְעוּ
 בְּנִשְׁלָח לְךָ הַנְּחָה שְׂעָלָ אֲתוֹ וּפְעַלְתָּו
 לְפָנָי וְדִרְעָה עֲדָהוּ הֲעֵלָה בְּזָרְעוֹ
 יִסְבֵּץ טְלָאִים וּכְחִימָן שָׂא עֲלֹת יִכְהַל:

آیه ۱۰: اینک خداوند یهوه با قوت می آید و بازوی وی برایش حکمرانی می نماید. اینک اجرت او با وی است و عقوبت وی پیش روی او می آید. ۱۱ او مثل شبان گله خود را خواهد چرانید و به بازوی خود بره ها را جمع کرده، به آغوش خویش خواهد گرفت و شیر دهندگان را به ملایمت رهبری خواهد کرد.^۱

יִסְבֵּץ וְהָנַח יִכְהַל וְעֲלָא אֶבְרָ
 בְּנִשְׁלָח לְךָ הַנְּחָה שְׂעָלָ אֲתוֹ
 וּפְעַלְתָּו לְפָנָי
 וְדִרְעָה עֲדָהוּ

آیه ۳۱ همان باب: اما آنانی که منتظر خداوند می باشند قوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد. خواهند دوید و خسته نخواهند شد. خواهند خرامید و در مانده نخواهند گردید.^۲

۱. همان.

۲. کتاب مقدس، ص ۸۲۲، کتاب اشعیا نبی، باب ۴۰.

بدان که این آیات نیز اشعار به آمدن حضرت خاتم الانبیاء ﷺ است. مراد از صدای نداکننده یا صدای جبرئیل است، یا صدای حضرت ختمی مرتبت به گفتن: قولوا لا اله الا الله، و اشاره به بعثت آن بزرگوار است و مراد از این که گفته است: «هر دره‌ای برافراشته و هر کوه و تلی پست خواهد شد و کجی‌ها راست و ناهمواری‌ها هموار خواهد گردید» اشاره است به فرمایش آن بزرگوار که فرموده: زوی لی الارض، فرأیت مشارقها ومغاربها؛^۱ یعنی: جمع کرد برای من زمین را، پس دیدم. پس مشرق‌ها و مغرب‌های آن را دیدم، و در تفسیر علی بن ابراهیم قمی به سند صحیح از حضرت صادق ﷺ روایت کرده که عبدالله بن بکیر می‌گوید: حضرت به من فرمود:

أخبرني عن الرسول ﷺ كان عاماً للناس [بشيراً]. أليس [قد] قال الله في محكم كتابه: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ﴾^۲ لأهل الشرق والغرب وأهل السماء والأرض من الجن والإنس؟ هل أبلغ رسالته إليهم كلهم؟ قلت: لا أدري. قال: يابن بکیر، إن رسول الله لم يخرج من المدينة، فكيف أبلغ أهل الشرق والغرب؟ قلت: ولا أدري. قال: إن الله - تبارك وتعالى - أمر جبرئيل فأقلع الأرض بريشة من جناحه، ونصبها لمحمد ﷺ، وكانت بين يديه مثل راحته في كفه ينظر إلى أهل الشرق والغرب، ويخاطب كل قوم بألسنتهم، ويدعوهم إلى الله وإلى نبوته بنفسه. فما بقيت قرية ولا مدينة إلا [و] دعاهم النبي ﷺ بنفسه؛^۳ یعنی: فرمود: خبر ده به من از رسول خدا ﷺ که رسالت او عمومیت داشت بر همه مردم. آیا نه این است که خدا در محکم کتاب خود فرموده که: ﴿ما نفرستادیم تو را - ای پیغمبر! - مگر برای همه مردمان برای اهل مشرق و مغرب و اهل آسمان و زمین

۱. «زُوت لي الأرض، فأريت مشارقها ومغاربها» [ر.ک: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۳۰۴، ح ۳۹۵۲؛ معجم اوسط طبرانی، ج ۸، ص ۲۰۱؛ تفسیر مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۱۹ و ۲۶۶].
۲. سورة سبأ، آية ۲۸.

۳. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۰۲-۲۰۳، و نیز ر.ک: مختصر البصائر، ص ۱۷۲-۱۷۳، ح ۲۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۸۸-۱۸۹، ح ۲۰؛ تفسیر اصفی، ج ۲، ص ۱۰۱۴-۱۰۱۵؛ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۲۲۱، ذیل شماره ۲۸ و ج ۶، ص ۹۸؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۵۲۵-۵۲۶، ح ۵ و ج ۴، ص ۲۳۵-۲۳۶، ح ۶۰.

از پریان و آدمیان؟ آیا رسالت خود را رسانید به همه آنها؟ گفتم: نمی دانم. فرمود: ای پسر بکیر! بدرستی که رسول خدا از مدینه بیرون نرفت. پس چگونه رسالت خود را به اهل مشرق و مغرب رسانید؟ گفتم: نمی دانم. فرمود: بدرستی که خدای - تبارک و تعالی - امر فرمود جبرئیل را، پس کند زمین را به یک پری از بال خود و مقابل روی محمّد ﷺ نگاه داشت مانند کف دست او. نظر می کرد به سوی اهل مشرق و مغرب و با هر قومی به زبان ایشان خطاب می کرد و دعوت می نمود ایشان را و پیغمبری خود به خودی خود. پس باقی نماند هیچ شهری و دهکده ای مگر این که شخصاً پیغمبر ایشان را به خود دعوت نمود (سوره سبا، صفحه ۵۴۰، طبع مستوفی در تهران سال ۱۳۱۳).

آیه ۵ از باب چهلم کتاب شیخا که گفته است: «و جلال خداوند مکشوف گشته، تمامی بشر آن را با هم خواهند دید» اشاره به همین است.

و در آیه دهم همان باب از همان کتاب که گفته: «اینک خداوند یهوه با قوت می آید و بازوی وی برایش حکمرانی می نماید» مراد وجود مبارک محمّد ﷺ است و مراد از بازوی او که برایش حکمرانی می نماید برادر و پسر عمش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ﷺ است که به منزله بازوی آن بزرگوار است - چنان که خداوند در قرآن مجید از هارون تعبیر به بازو کرده برای موسی ﷺ - و در آیه ۳۱ اشاره است به بلندی مقام و موقعیت آنهایی که انتظار آمدن آن حضرت را داشته اند از اهل کتاب که با شتاب به نزد او روند و ایمان آورند به او - مانند سلمان فارسی و عبدالله سلام و امثال آنها.

اخبار شعیای نبی بشارت به ظهور حضرت بقیة الله - عجل الله تعالی فرجه - در باب شصت و ششم از آیه ۱۰ تا آیه ۲۴ که پایان باب و کتاب است چنین گوید:

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ - الْيَوْمَ نَبِّئُكُمْ بِالْمَقْدَرِ
 كَذَّبْتُمْ فَلَا تَكْفُرُ - الْيَوْمَ نَبِّئُكُمْ بِالْمَقْدَرِ

מִשׁוּשׁוֹ כָּל -- הַסֵּת אֶבְרָהִים עָלֶיהָ:
 לְבַיַּעַם תִּנְיָנוּ קוֹן וְשִׁבְעַתֶּם שִׁשָּׁר
 תִּנְיָנוּ לִיָּה לִיָּעַם תִּלְצוּ וְהַתֵּעַבְרָתֶם
 לְוַנְיָ פְּבֹרָה

۱۰: ای همه آنانی که اورشلیم را دوست می دارید! با او شادی کنید و برایش
 وجد نمایید [و ای همه آنانی که برای او ماتم می گیرید! با او شادی بسیار نمایید. ۱۱]
 تا از پستان های تسلیات او بمکید و سیر شوید و بدوشید و از فراوانی جلال او
 محفوظ گردید. ۱

בְּ- דַח אֶבְרָהִם יְחֻוֶה הַנְּנִי נִשְׁחָה אֵלֶיהָ
 בְּנִהָר שִׁלְזוֹם וְבִנְחָל שִׁזְטָף בְּכֹר
 גֹּזִים וְיִכְמָתֶם עַל-עַרְוֹ תִּכְרִי אֶרֶץ
 -כֹּרִים תִּשְׁלַשְׁשׁוּ

آیه ۱۲: زیرا خداوند چنین می گوید: من سلامتی را مثل نهر و جلال امت ها را
 مانند نهر سرشار به او خواهم رسانید و شما خواهید مکید و در آغوش او برداشته
 شده، بر زانوهایش به ناز پرورده خواهید شد. ۲

۱. کتاب مقدس، ص ۸۴۹، کتاب اشعیای نبی، باب ۶۶.
 ۲. همان.

דְּאֵינִי אֲנִי אֲנִי אֲנִי אֲנִי אֲנִי אֲנִי
 אֲנִי אֲנִי אֲנִי אֲנִי אֲנִי אֲנִי אֲנִי
 וְרַאֲיֶתֶם וְשִׁשׁ לְבַדְּכֶם וְעַלְצוֹתֵי
 דְּרִשְׁאֵי תְּפֹרְחֶנָּה וְנֹרְעָה יְהִי - יְהוּה
 אֶת - לְזִכְרֵךְ וְגַעַם אֶת אֲבִיבֵי :

آیه ۱۳: و مثل کسی که مادرش او را تسلی دهد، همچنین من شما را تسلی خواهم داد و در اورشلیم تسلی خواهید یافت. ۱۴ پس چون این را ببینید، دل شما شادمان خواهد شد و استخوان‌های شما مثل گیاه سبز و خرم خواهد گردید و دست خداوند بر بندگان معروف خواهد شد، اما بر دشمنان خود غضب خواهد نمود.^۱

כִּי - הִנֵּה יְהוּה כְּאֵשׁ יָזוּא וְכִסּוּפָה
 זֹרְכֶתֶיךָ לְהָשִׁיב לְחִטָּה אֶפְרַיִם
 וְגַעַתוֹ בְּלֶהֱבֵ - אֵשׁ : כִּי כְּאֵשׁ
 יְהוּה נִשְׁפָּט וּבְחֹרְבֹן אֶת - כָּל בְּנֵי
 וְרֵבּוֹ חֲלִילֵי יְהוּה

آیه ۱۵: زیرا اینک خداوند با آتش خواهد آمد و عرّابه‌های او مثل گردباد، تا غضب خود را با حدّت و عتاب خویش را با شعله آتش به انجام رساند. ۱۶ زیرا خداوند با آتش و شمشیر خود بر تمامی بشر داوری خواهد نمود و مقتولان خداوند بسیار خواهد بود.^۲

۱ و ۲. کتاب مقدّس، ص ۸۴۹، کتاب اشعیای نبی، باب ۶۶.

הַכֹּתֵם הַתְּשִׁים וְהַכֹּתֵם הָרִים אֶל-הַגִּנּוֹת
 אַחַר אַחַד בְּתוֹךְ אֶדְיָ בְּשַׁר הַחֲזִיר
 וְהַשֶּׁקֶץ וְהַעֲלֵכֶם יַחְדָּו יִסְפוּ נְאֻם
 יְיָ חֲנֻקָּה

آیه ۱۷: و خداوند می گوید: آنانی که از عقب یک نفر که در وسط باشد خویشتن را
 در باغات تقدیس و تطهیر می نمایند و گوشت خنزیر و رجاسات و گوشت موش
 می خورند، با هم تلف خواهند شد.

וְאֶנְדָּי זֵעַיִשׁ הֵם וְהַשֶּׁבִּיתִי הֵם
 בְּזָחָה לְכַמֵּץ אֶת-כָּל הַגּוֹיִם
 וְהַלְשִׁנּוֹת וּכְאֹו וְהָאֹו אֶת-זְכוּרָה
 וְנִשְׁבַּתִּי בָהֶם אֶת וְנִשְׁבַּחְתִּי יְהוָה
 וְזֵלִיטִים אֶל-הַגּוֹיִם תִּהְיֶינָה שֵׁשׁ פֶּוֹל
 וְלָוֶד זֵנִישִׁי בְּקִשְׁתֵּי תוֹכֵל קִדְמֵי הָאֵלִים
 הַרְחֵקִים אֶשְׂאוּ לֹא-שִׁשְׁעִי אֶת-
 שִׁשְׁעִי קָלָא-וְהָאֹו אֶת-זְכוּרָה
 וְחַגִּידוּ אֶת-זְכוּרָה בְּגוֹיִם

۱. کتاب مقدس، ص ۸۴۹، کتاب اشعیاى نبی، باب ۶۶.

آیه ۱۸: و من اعمال و خیالات ایشان را جزا خواهم داد و آمده، جمیع امت‌ها و زبان‌ها را جمع خواهم کرد و ایشان آمده، جلال مرا خواهند دید. ۱۹ و آیتی در میان شما برپا خواهم داشت و آنانی که از ایشان نجات یابند، نزد امت‌ها به ترشیش و فول و تیراندازان لود و توبال و یونان و جزایر بعیده که آوازه مرا نشنیده‌اند و جلال مرا ندیده‌اند خواهم فرستاد تا جلال مرا در میان امت‌ها شایع سازند.^۱

و در آیه ۲۳ گفته:

וְהָיָה בְּהַיּוֹם הַהוּא
 יִשְׁכַּח כְּשִׁפְתַי וְכֹא כָל-כָּשֶׁר
 לְהַשְׁתַּחֲוֹת לְפָנַי אֲפֹרָה
 וְיָצְאוּ וְרָאוּ כְפֹרֵי הַאֲנָשִׁים
 הַפְּנִינָיִים כִּי יֵיטְבֶנָּה לְאֵל תַּלּוֹת
 וְאֲנָשִׁים לְאֵל תִּבְכְּהוּ וְהָיוּ כְּרֵאָוֹן
 לְכָל כָּשֶׁר:

آیه ۲۳ از همان باب: و خداوند می‌گوید که: از غرّه^۲ ماه تا غرّه دیگر و از سبت^۳ تا سبت دیگر تمامی بشر خواهند آمد تا به حضور من سجده نمایند ۲۴ و ایشان

۱. کتاب مقدس، ص ۸۴۹، کتاب اشعیای نبی، باب ۶۶.

۲. غرّه: ماه نو، اول هر چیز، روز اول ماه قمری.

۳. سبت: استراحت، روز شنبه، در نزد یهود روز تعطیل و استراحت است. در این روز از کار دست می‌کشند و استراحت می‌کنند.

بیرون رفته، لاشه‌های مردمانی را که بر من عاصی شده‌اند ملاحظه خواهند کرد؛ زیرا کرم ایشان نخواهد مرد و آتش ایشان خاموش نخواهد شد و ایشان نزد تمامی بشر مکروه خواهند بود.^۱

مؤلف فقیر گوید: این آیات از کتاب شعیای پیغمبر هنوز مصداق آن از زمان شعیبا تا به حال ظاهر نشده و بدون تردید بشارت از ظهور حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه - می‌باشد، به شهادت متن آیات؛ زیرا که در آیه ۱۴ که گفته است: «دست خدا بر بندگانش معروف خواهد شد و بر دشمنان خود غضب خواهد نمود» دست خدا غیر از امام و حجّت کسی نیست و «معروف خواهد شد» اشاره به ظهور آن حضرت است، بخصوص با تصریح به این که فرموده: «خداوند با آتش خواهد آمد»، و دیگر آن که: «عزّابه‌های او مثل گردباد است تا غضب خود را با حدّت و عتاب خود را با شعله آتش به انجام رساند» مراد از آن مأمور بودن آن حضرت [است] به غضب و دور نیست مراد از عزّابه‌ها آلات و ادوات جنگی آن حضرت باشد که به تمام قوا و اسباب خواهد آمد - چنان که از بعضی از احادیث و اخبار هم مستفاد می‌شود و از جمله آنها این است که: یرتقی بالأسباب أسباب السموات والأرض؛ یعنی: بالا می‌رود آن حضرت با اسباب، اسباب آسمانی و زمینی. نگارنده در این کتاب بسیاری از آن احادیث و اخبار را ذکر کرده و بعد از این هم ذکر خواهد شد.

و در آیه ۱۶ گفته: «زیرا خداوند با آتش و شمشیر خود بر تمامی بشر داوری می‌کند» و مسلم است و جای هیچ تردیدی نیست که احدی از انبیا و اوصیا تا به حال بر تمام بشر داوری و حکومت نکرده‌اند و مأمور به شمشیر زدن بنحوی که همه بشر سر تسلیم فرود آورند و زمین پر از عدل و داد شود مخصوص به امام عصر شیعیان مسلمانان حضرت حجّة بن الحسن، امام دوازدهم ایشان است.

و در آیه ۱۸ فرموده: «و آمده، جمیع امت‌ها و زبان‌ها را جمع خواهم کرد».

۱. کتاب مقدّس، ص ۸۵۰، کتاب اشعیای نبی، باب ۶۶.

شبهه‌ای نیست که احدی تا به حال نیامده که جمیع امت‌ها و زبان‌ها را جمع کند که همه روی زمین امت واحده شوند. این قبا بر اندام آن حضرت دوخته شده که در زمان ظهور او مصداق فرموده خداوند متعال در قرآن مجید که فرموده: ﴿وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾^۱ - که تمامی بشر همه به یک دین متدین شوند - می‌باشد.

و در آیه ۲۳ گفته: «از غره ماه تا غره دیگر و از سبت تا سبت دیگر تمامی بشر خواهند آمد تا به حضور من سجده نمایند». مصداق این آیه هم در زمان ظهور آن حضرت صورت وقوع پیدا خواهد کرد و تا به حال ابداً صورت نگرفته است. پس این آیات اخبار به ظهور و زمان ظهور آن بزرگوار است که روح عدالت در پیکر جهان دمیده خواهد شد و زمین و آسمان برکات خود را ظاهر خواهند کرد.

بار خدایا! دیده‌های منتظران و علاقمندان را به نور جمال عدیم‌المثالش روشن و منور گردان، و صلی الله علیه و علی جدّه و جدّته و آبائه الطیبین الطاهرین.

بهره دوم

از بخش دوازدهم از کتاب نوائب الدهور در بیان بشارات و اشاراتی که در تورات رسیده راجع به حضرت خاتم الانبیاء ﷺ و اولاد طیبین و طاهرین و کثرت ذریه او و شریعت مقدسه آن حضرت.

در اواخر سیمان سیزدهم - یعنی: باب و فصل سیزدهم - از پاداش - یعنی: سیفر اول از اسفار پنجگانه که آن را سیفر برایشیت؛ یعنی: کتاب تکوین و پیدایش [گویند] - از پاسوق - یعنی: آیه - ۱۴ تا آخر آیه ۱۷ چنین گفته:

וְהָיָה אֶפְרַיִם אֶלֶף יְהוּדָה
 הַפָּהַר לְזֶס יִבְעֹזוּ שְׂאֵפָה עֵינֶיהָ

۱. سورة آل عمران، آیه ۸۳.

וְהָיָה כִּי־יִמַּח הַדְּבָרִים אֲשֶׁר אָמַרְתָּ
 נְפֹשׁ צְפוּנָה וְנִקְבָּה וְכֹהֲלָה
 הַיְדֻלָּה : כִּי אֶת־כָּל הָאָרֶץ אֲשֶׁר
 אָמַרְתָּ הָיָה לָךְ אֶת־נֶנְכָה וְלִזְרָעָה
 עַד עוֹלָם : וְשִׁדְּתִי אֶת־זְרָעָה
 דְּבַעַר הָאֵץ אֲשֶׁר אֵם 'וּכְל
 אֲנִי בְּמִנּוֹת אֶת־עַרֵב הָאָרֶץ
 גַּם זְרָעָה 'טָנָה

ترجمه آیات موافق ترجمه طبع لندن سال ۱۹۳۳ م: آیه ۱۴: و بعد از جدا شدن
 لوط [از وی] خداوند به ابرام گفت: اکنون تو چشمان خود را برافراز و از مکانی که
 در آن هستی به سوی شمال و جنوب و مشرق و مغرب بنگر. ۱۵ زیرا تمام این زمین
 را که می بینی به تو و ذریت تو تا به ابد خواهم بخشید. ۱۶ و ذریت تو را مانند غبار
 زمین گردانم. چنان که اگر کسی غبار زمین را تواند شمرد، ذریت تو نیز شمرده شود.
 ۱۷ برخیز و بر طول و عرض زمین گردش کن؛ زیرا که آن را به تو خواهم داد.^۱
 مؤلف گوید: در کتاب إقامة الشهود في الرد على اليهود علام فهام محمدرضای

۱. کتاب مقدس، ص ۱۲، تورات، سیفر پیدایش، باب ۱۳.

جدید الإسلام که از اعظام علمای یهود بوده و در زمان سلطنت شاه غفران پناه ناصرالدین شاه قاجار به قلم عالم جلیل و سید نبیل علی بن الحسین حسینی تهرانی از عبری به فارسی ترجمه شده و در همان اوان در تهران به زیور طبع آراسته گردیده، در ذیل این آیات چنین نوشته: این آیات مشعر بر این است که ذریه طاهره حضرت خلیل الرحمن را زیاد باید بفرماید و اولاد او مانند زمین که متواضع است ذریه باقیه از آن سرور هم باید متواضع بوده باشند و بعلاوه باید آن ذریه باقیه مانند زمین محال معادن و مکان جمیع اقسام فلزات و جواهرات نفیسه و خزاین و دفاین سلاطین بوده و خود و اوصیای مرضیین او به بروز دادن معجزات در مقامات عدیده به انقلاب ماهیت هر شیء به هر یک از اقسام فلزات و جواهرات و نقدین متصف باشند و همچنین باید محال حیوانات مانند زمین بوده باشند، چنان که از ایشان هم به اعجاز ایجاد هر گونه حیوانی می شد به انقلاب صور محسوسه منقوشه در پرده و فرش مأمون ملعون به هیئت شیرهای مهیب از برای خوردن آن ملعون مستهزی و محل تعیش و انتفاع خلاق بوده باشند که هرگونه از نعم غیر متناهی خداوندی از ایشان بروز و ظهور پیوندد و بعلاوه محل نزول رحمت های حقانی و برکات سبحانی بوده باشند و بحمدالله سبحانه این ذریه طاهره جناب خلیل الرحمن که از نسل ذبیح الله، جناب اسماعیل، باقی مانده دارای همگی این صفات کمال بوده و هستند. اولاً که خود پیغمبر مختار ایشان - صلوات الله و سلامه علیه - که پیغمبر رحمت بوده و جمیع نعم ظاهره و باطنه از وجود ذی جودش و شریعت مقررده اش به خلاق رسیده و می رسد و همچنین است مقامات و شؤونات هر یک از اوصیای مرضیین آن حضرت که اولهم و افضلهم سید الوصیین وقائد الغر المحجلین امیر المؤمنین و بعد از آن جناب السبطین السیدین [السندین] الإمامین الهمامین ابی محمد الحسن و ابی عبدالله الحسین و بعدهما التسعة المعصومین من ذریه الحسین افضلهم قائمهم - صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین.^۱

۱. منقول الرضائی، ص ۲۰۷-۲۰۸.

(تا این جا عبارات کتاب إقامة الشهود در ذیل این آیات از تورات چنان که نوشته بود به همان عباراتی که در آن جاست بدون کم و زیاد نوشته شد).

برهان دوم

در همان سفر بر اشیت - یعنی: تکوین - در سیمان - یعنی: فصل - هفدهم در پاسوق - یعنی: آیه - بیستم چنین گفته است به لغت عبری:

וְלִשְׁמַעֵיִל וְלִשְׁמַעֵיִל וְלִשְׁמַעֵיִל וְלִשְׁמַעֵיִל
 וְהַפְרִיִתְּ אֶתְּ וְהַפְרִיִתְּ אֶתְּ וְהַפְרִיִתְּ אֶתְּ וְהַפְרִיִתְּ אֶתְּ
 אֶתְּ אֶתְּ אֶתְּ אֶתְּ
 אֶתְּ אֶתְּ אֶתְּ אֶתְּ
 אֶתְּ אֶתְּ אֶתְּ אֶתְּ
 אֶתְּ אֶתְּ אֶתְּ אֶתְּ
 אֶתְּ אֶתְּ אֶתְּ אֶתְּ

ترجمه وفق طبع ۱۹۳۳ م لندن: آیه ۲۰: و اما در خصوص اسماعیل تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم و او را بسیار کثیر گردانم. دوازده رئیس از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی به وجود آورم.^۱

و در مجلد دوم کتاب انیس الأعلام مرحوم محمد صادق فخرالاسلام که از مبرزین علمای مسیحی و جدیدالاسلام بوده در صفحه ۱۵۱ آن کتاب پس از آن که عین عبارت آیه را به عبری نوشته، نیز از تورات سریانی هم همین آیه را به عبارت

۱. کتاب مقدس، ص ۱۶-۱۷، تورات، سفر پیدایش، باب ۱۷.

سریانی چنین نوشته:

دَعَالِ إِسْمَعِيلَ شِمْعُونُ هَابْرَكْتِي وَأَشِكْتِي وَأَكْبَرْتِي طَابُ طَابُ تِيرَغُ
سَرُورِ بِنِينَ نَوْلِيدِي وَأَتْلِيُوخُ لَغَامَارُبَا.

پوشیده نماناد که این آیه مشعر بر نکاتی چند است که صاحب إقامة الشهود و صاحب کتاب انیس الأعلام آنها را خاطر نشان نموده اند و خصوصاً مرحوم فخرالاسلام در ذیل آیه و ترجمه آن شرح مبسوطی نگاشته.

اولاً آیه راجع به وعده ای است که خدا به اسماعیل داده که نسل و ذریه و برکت او را بسیار بسیار زیاد کند به سبب محمد و دوازده امام که بعد از آن حضرت اوصیای آن بزرگوار می باشند.

ثانیاً آن که کلمه «بِمُدْمِدْ» در عبری و «طاب طاب» در سریانی به معنای محمد است. صاحب إقامة الشهود در صفحه ۴۸ آن کتاب گفته: لفظ بمدمد موافق است با لفظ محمد که اسم شریف آن جناب است و نود و دو می باشد، و در انیس الأعلام گفته که: مخفی نماند که مراد از «ماد ماد» در عبرانی حضرت محمد است و «طاب طاب» هم در سریانی مقصود آن حضرت است که این هر دو اسم مقصود حضرت محمد است و چند سطر بعد از آن گفته: و در دو موضع از این سوره - یعنی: از سوره تورات - اسم مبارک حضرت خاتم الانبیاء با عدد مستعمل یهود استخراج می شود: یکی از لفظ «بِمَاد مَاد» که در سه موضع آن سوره واقع گردیده؛ زیرا که «بِمَاد مَاد» در نزد ایشان نود و دو تاست؛ زیرا که با دو تاست و میم چهل و الف یک و دال چهار و میم ثانیه هم چهل و الف یک و دال ثانیه هم چهار، مجموع نود و دو، و موضع ثانی از لفظ «لَقُوِي عَدُول». پس لام در نزد یهود سی تاست و غین سه؛ زیرا که در موضع جیم است. جیم و صاد ندارند. و او شش و یاده و غین ایضاً سه و دال چهار، و او شش، لام سی. پس مجموع این هم نود و دو است و اکثر ادله احبار یهود به حروف جمل کبیر است و آن حرف ابجد است.

۱. جمل: حساب ابجد.

حضرت سلیمان عليه السلام چون بیت المقدس را بنا کرد، احبار یهود حکم کردند که این بنا چهار صد و ده سال باقی و بعد خراب خواهد شد و همین طور هم شد و این استخراج را از لفظ «بزات» استخراج کردند.^۱

و اگر کسی اعتراض نماید به این دلیل که: لفظ با در «بُمَادِ مُاد» از نفس کلمه نیست، بلکه از ادات است و حرفی است که از برای صله مذکور گردیده است، و هرگاه خواسته باشیم اسم محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را استخراج کنیم، محتاج می شویم به باء ثانیه و بگوئیم: بِبُمَادِ مُاد، جواب گوئیم: از مشهورات است در نزد ادبای یهود که چون دو باء در یک کلمه جمع شود، یکی ادات و دیگری از نفس کلمه، ادات را حذف می کنند و آن که از نفس کلمه است باقی می گذارند، و این امر شایع است در نزد ایشان در مواضع غیر محصوره و هر کسی که فی الجمله اطلاع داشته باشد در علم ادبیه یهود، این مسئله از برای او کالشمس فی رائعة النهار وسط السماء ظاهر و روشن خواهد گردید که از غایت اشتهاار محتاج به دلیل نیست.

و در چند سطر بعد از این گفته: و ممکن است که لفظ «بُمَادِ مُاد» منقوص اسم محمد باشد.^۲

برگردیم به نکات باقی آیه ذکر شده از تورات. ثالثاً آن که: ذَرِيَّةُ آن سرور - یعنی: اسماعیل - بر حسب وعده ای که خدا به ابراهیم داده - که: بسیار می کنم و زیاد می کنم آنها را - این قدر آنها را زیاد کرده که از میان آنها از یک دختر پیغمبر آخر الزمان تنها فضلاً از دیگرانشان به برکت دعای حضرت ابراهیم و وعده الهی بقدری زیاد شده اند که جهان را پر کرده اند، با این که هزارها از ذَرِيَّةُ او را دشمنان ایشان از روی ظلم کشتند و به شکنجه های سخت آنها را نابود کردند و بسیاری از ایشان از وطن های خود آواره

۱. در پاورقی این کتاب آمده: در ابجد کبیر: ب = ۲، ز = ۷، الف = ۱ و ت = ۴۰۰ است که مجموع آن ۴۱۰ خواهد بود.

۲. انیس الاعلام فی نصره الإسلام، ج ۵، ص ۶۸-۷۲.

شدند و از ترس نسب خود را مخفی کردند. مع ذلك كله باز بحمد الله والممنة روز به روز در تزايدند.

رابعاً مراد از دوازده سرور و امام از ذریه حضرت اسماعیل دوازده امام شیعیان اثنا عشریه اند.

« شنیم عاسار نسیثیم » به معنای دوازده امام است و اگر جماعت یهود و مسیحی ها بخواهند آنها را تطبیق کنند به دوازده پسران اسماعیل که در فصل بیست و پنجم سفر تکوین تورات در آیه سی و یکم - که عبارت اند از: نَبِیُّوت و قِیدار و اَدْبیل و مِیْسام و مِشْماع و دُومَه و مَسَا و حَدار و تیما و یَطُور و نَافِش و قِدْمَه که موافق نام های قبیله های ایشان است و موافق قلعه های ایشان^۱، نباید درست باشد؛ زیرا که این دوازده نفر دارای مقام نبوت و الهام نبوده اند و مقصود خدا ایشان نیست، بلکه مراد از دوازده سرور و امام دوازده امام و اوصیای پیغمبر آخر الزمان اند که از اولاد قیدار بن اسماعیل اند.

صاحب إقامة الشهود در صفحه ۴۷ آن کتاب نوشته: این قدر که در تورات نوشته تعریف اسماعیل و هاجر را، تعریف اسحاق و ساره نیست و ما هم تورات را و آنچه در آن مذکور است قبول داریم؛ به دلیل این که چند دفعه فرشته به هاجر ظاهر شد و به ساره ظاهر نشد و اسماعیل هم در پیش خداوند عالم با قرب و منزلت بوده است و چندین آیه در تورات در وصف اسماعیل نوشته است.^۲

برهان سوم

در باب شانزدهم از سفر تکوین از آیه دهم تا آخر باب حکایت حضرت هاجر و بیان بعضی از علائم و نشانه هایی که در حضرت خاتم الانبیاء، محمد مصطفی ﷺ،

۱. کتاب مقدس، ص ۲۷، تورات، سفر پیدایش، باب ۲۵، آیه ۱۴-۱۶.

۲. منقول الرضانی، ص ۴۷.

مستفاد از این آیات:

اول: تکلم کردن فرشته خداست با هاجر.

دوم: مژده دادن آن فرشته است به هاجر به زیاد شدن ذریه او بحدی که در شماره نیایند.

سوم: مژده دادن او به حامل بودن هاجر به اسماعیل و مستجاب شدن دعای هاجر.

چهارم: خبر دادن فرشته از وحشی بودن اسماعیل اشاره است به دور شدن او از پدر و ساکن شدن او در وادی غیر ذی زرع و کناره گیری او از هر کس.

مخفی نماند که در إقامة الشهود این آیات را از آیات و علامات پیغمبر خاتم ﷺ دانسته و گفته است که: از این آیات علامات چند و اوصاف چند بالنسبه به پیغمبر آخر الزمان فهمیده می شود.

علامت اولی: وحشی بودن آن سرور به این معنی می باشد که از بسیاری محبت و عشقی که به حق - سبحانه و تعالی - آن جناب داشت که دارای مقام محبت شده و ملقب به لقب حبیب الله شده بودند، از جمیع ماسوی الله کمال و حشمت داشتند (تا آن جایی که گفته:) و اما علامت و نشانه دومی که از این آیه فهمیده می شود آن که: دست آن جناب همیشه اوقات بر ضد مخالفین بوده و دست مخالفین آن سرور بر ضد آن جناب بوده و همیشه اوقات از اول بعثت تا زمان رحلتش به محاربه و مجادله و جهاد با دشمنان دین مبین مشغول بوده اند (تا آن جا که گفته:) و اما علامت و نشانه سیم که با برادرانش زندگی نماید و ساکن باشد، پس مراد همراهی آن حضرت است با طوایف یهود از بنی قریظه و بنی سلیم و سایرین از بنی اسرائیل که در اطراف مدینه طیبه بوده اند^۱ (تا آخر کلام او بلفظه).

مؤلف گوید: ظاهراً آیات مذکوره در این برهان با استنباطات صاحب إقامة الشهود موافقت ندارد، بلکه آیات راجع به خود هاجر و اسماعیل است و مراد از وحشی

۱. منقول الرضائی، ص ۴۲.

خود اسماعیل است بر وجهی که قبل از نقل کلام صاحب اقامه تذکر دادم - چنان که بر متفطن واضح و روشن است.

برهان چهارم

در تورات در سفر مثنی در باب هجدهم، آیه ۱۵ گفته است:

נְבִיאַי בְּקִרְבִּי יֵאָמְרוּ לִי כַמוֹנִי
 נָא יָבֵא מִיִּמֵּנִי מֵאֵינִי
 אֲמַרְם לִי לָמָּה אֵלֶּהָ אֵלֶּיךָ אֱלֹהֵי אֲרָץ מִצְרָיִם
 יֹאמְרוּ לָנָא יֵהוֹה אֱלֹהֵינוּ יִתְמַעֲוֹן

یعنی: [یَهُوَه، خدایت] نبی ای را از میان تو از بردارانت مثل من مبعوث خواهد گردانید. او را بشنوید.^۱

נְבִיאַי אֲמַרְם לָמָּה אֵלֶּהָ אֵלֶּיךָ
 נָא יָבֵא אֲתֵּיךָ מִיִּמֵּנִי מֵאֵינִי
 אֲמַרְם לִי לָמָּה אֵלֶּהָ אֵלֶּיךָ אֱלֹהֵי אֲרָץ מִצְרָיִם
 יֹאמְרוּ לָנָא יֵהוֹה אֱלֹהֵינוּ יִתְמַעֲוֹן

آیه ۱۷: نبی ای را برای ایشان از میان برداران ایشان مثل تو مبعوث خواهیم کرد

۱. کتاب مقدس، ص ۲۳۷، تورات، سفر تثئیه، باب ۱۸.

۲. در مصدر: ۱۸.

و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت.^۱
 مؤلف ناچیز گوید که: مرحوم میرزا محمد رضای جدید الاسلام در کتاب منقول
 الرضائی در ردّ یهود چنین استنباط کرده که این آیات بشارت به آمدن حضرت خاتم
 الانبیاء ﷺ است و دلالت دارد بر صاحب شریعت تازه بودن و اولوالعزم بودن آن
 حضرت و مأمور بودن بنی اسرائیل به شنیدن فرمایشات آن جناب و بعلاوه از نشانه
 اولی - که اولوالعزم بودن آن جناب است - نشانه دیگر هم فرموده، که: از میان برادران
 تو می باشد - یعنی: از بنی اسماعیل - که اولاد قدار بوده باشد، و نیز گفته است که: اگر
 گوینده ای از علمای بنی اسرائیل در این جا بگوید که: مراد خدای تعالی از « میان تو »
 از خود طایفه بنی اسرائیل می باشد، پس جواب می گوئیم: در این جا ایراد وارد
 می آید که تناقض لازم می آید در کلام خداوند علام الغیوب؛ به علت آن که در آخر
 تورات در سفر مثنی در فصل سی و چهارم در آیه دهم می فرماید:

و لو فام ^۲ ^۳ ^۴ ^۵
 دد ^۶ ^۷
 گو شده

یعنی: بر نمی خیزد از میان بنی اسرائیل پیغمبری مانند موسی^۲.^۳
 در این آیه دهم از فصل سی و چهارم خبر یأس می دهد که از طایفه بنی اسرائیل مثل
 جناب موسی ﷺ پیغمبری دیگر بر نخواهد خاست، و در آیه پانزدهم از فصل هجدهم
 مرثده آمدن پیغمبری که مثل خدای تعالی باشد یا مثل جناب موسی ﷺ - بنا بر اختلافی

۱. کتاب مقدس، ص ۲۳۷، تورات، سیر تثنیه، باب ۱۸.

۲. کتاب مقدس، ص ۲۵۹ - ۲۶۰، تورات، سیر تثنیه، باب ۳۴.

۳. در مصدر: (و نبی ای مثل موسی تا به حال در اسرائیل برنخاسته است...).

که دارند در معنای کمونی - از میان برادران تو می دهد. از برای رفع تناقض ناچاریم که حکماً حمل کنیم این را در فقره کلمه «برادران تو» بر بنی اسماعیل، نه بنی اسرائیل؛ زیرا که اسماعیل هم با حضرت اسحاق پیغمبر برادر بودند - چنان که یعقوب نبی با عیص برادر بودند - و اولاد و احفاد هر دو پسران حضرت اسحاق بنی ادوم و بنی اسرائیل را با یکدیگر برادر خوانده اند و می خوانند - چنان که حضرت موسی از قادش نزد ملک روم ایلچیان فرستاد که: برادر تو اسرائیل چنین می گوید که: هر معصیتی و مصیبتی که بر ما واقع شد می دانی؛^۱ چنان که این بیان را در سفر اعداد، فصل بیستم، آیه چهاردهم فرموده و همچنین در دو جای دیگر، آیه چهارم و هشتم در فصل دوم سفر مثنی می فرماید: و قوم را امر کرده و ایشان را بگو که: شما به سرحد برادران خود بنی عیص که در سعیر ساکن اند.. به راه صحرا از ایلت و غصیون کبیر^۲ عبور نمودیم. آن گاه برگشته، از راه بیابان مواب عبور نمودیم،^۳ و ایضاً در محل دیگر از همین سفر در فصل بیست و سیم، آیه هفتم فرموده: از آدومی متنفر شو؛ زیرا که او برادر توست،^۴ و همچنین در سفر تکوین فصل بیست و دوم، آیه بیست و نهم اسحاق می فرماید در مقام دعا کردن پسرش یعقوب را: مولای برادرانت باش و پسران مادرت تو را کرنش نمایند.^۵

در این جای که یعقوب یک برادر که عیص بوده باشد بیشتر نداشت با این حال به لفظ جمع می فرماید، اولاً که باید قطعاً اولاد برادر را هم که از طرف مادرش بودند همه را برادر خوانده باشد. بعلاوه از آنچه ابن عزیر توضیح و تفسیر این آیه را فرموده،

۱. و موسی رسولان از قادش نزد ملک ادوم فرستاد که: برادر تو اسرائیل چنین می گوید که: تمام مشقتی را که بر ما واقع شده است. تو می دانی. [کتاب مقدس، ص ۱۸۷، تورات، سفر اعداد، باب ۲۰]

۲. در مصدر: (از رایلت و غصیون جابر).

۳. کتاب مقدس، ص ۲۱۳، تورات، سفر تشیه، باب ۲، آیه ۴-۹.

۴. کتاب مقدس، ص ۲۴۲، تورات، سفر مثنی، باب ۲۳، آیه ۷.

۵. بر برادران خود سرور شوی و پسران مادرت تو را تعظیم نمایند. [کتاب مقدس، ص ۳۱، تورات، سفر پیدایش، باب ۲۷، آیه ۲۹]

گفته که: مراد از «برادرانت» همگی اولاد و احفاد حضرت ابراهیم علیه السلام است از اولاد حضرت اسماعیل و اولاد صیغه بعد از آن که اعمام و بنی اعمام را برادر خوانده باشد در تورات در این جا هم مراد همان بنی اسماعیل می شود به طریق اولی، و همچنین در مقام دیگر حضرت ابراهیم جناب لوط را که برادر زاده ایشان بوده به اعتقاد یهود برادر خوانده در سفر تکوین، فصل سی ام، آیه هشتم که می فرماید حضرت ابراهیم به لوط تمنایی که فرموده است که: میان من و تو و میان شبانان من و شبانان تو نزاعی نشود؛ به سبب این که برادرانیم.^۱ بعد از این که حضرت موسی علیه السلام خود و سایرین از اسرائیلیان با ادومی که بنی عیص است برادر خوانده بواسطه آن که اسحاق و عیص جد هر دو طایفه با هم برادر بودند، البته حضرت اسحاق هم با حضرت اسماعیل برادر بودند و چون آیه را بر طایفه بنی اسرائیل نمی توان حمل نمود، قطعاً باید همان بنی اسماعیل مراد خدای تعالی و یا جناب موسی از لفظ «برادران تو» بوده باشد، لا غیر.

و اگر از جانب یهود و بنی اسرائیل کسی بحث کند که: مراد از این آیه «وَلَوْ قَامَ» تا آخر خبر از زمان گذشته می دهد و ماضی می باشد و معنای آن در این جا این است که مثل تویی از بنی اسرائیل نیامده، بنابراین آیه با آیه خبر از آمدن پیغمبری از میان برادران تو مثل تو منافات ندارد که از بنی اسرائیل بعد از جناب موسی بیاید.

جواب این است که: اولاً لفظ «وَلَوْ قَامَ» مستقبل است به علت آن که اهل لغت گفته اند که «لَوْ قَامَ» بدون واو ماضی است، ولی بواسطه واو مستقبل می شود. چنان که در لفظ عرب «قَامَ» ماضی است و «قَد قَامَ» مستقبل می شود، و بعلاوه لفظ «عُودَ» که به معنی دیگر می باشد قرینه ظاهره است بر معنای مستقبل. چنان که در بسیاری از موارد در تورات از این قبیل بسیار است؛ مثل کلمه «أَمْرًا» که به معنای گفتم است و «وَأَمْرًا» با واو یعنی: بگویی، و لفظ «أَخْلَنَّا» یعنی: خوردی و «وَأَخْلَنَّا» با واو یعنی: بخورید، و لفظ «شَمَعُ» یعنی: بشنو، و «وِشْمَعُ» با واو یعنی: می شنود، و لفظ «نَاتَاهُ»

۱. کتاب مقدس، ص ۱۳، تورات، سفر پیدایش، باب ۱۳.

یعنی: دادی، و «وَنَاتَاه» با واو یعنی: می‌دهم، و لفظ «عَاسَاه» یعنی: بکن، و «وَعِيسِه» با واو یعنی: می‌کنم، و لفظ «هَالخِتاَه» یعنی: رفتی، و «وَهَالخِتاَه» با واو یعنی: برو، و از این قبیل بسیار است که حرف واو لفظ ماضی را حال یا استقبال کرده.
این مثال‌ها در مفردات گفته شد و اما آیاتی که در این مقام شاهد ما می‌باشد، پس بسیار است. از آن جمله در سفر لویان، فصل بیست و پنجم، آیه سی‌ام می‌فرماید:

וָקָם אִשְׁרָאֵל בְּעֵינֵי
וָקָם אִשְׁרָאֵל בְּעֵינֵי

یعنی: و اگر کسی خانه سکونتی در شهر حصاردار بفروشد تا یک سال تمام بعد از فروختن حق انفکاک آن را خواهد داشت.^۱ شاهد در این آیه در لفظ «وَقَام» است که با واو است و به معنی استقبال می‌باشد، و در همین سفر، در فصل بیست و هفتم، آیه نوزدهم می‌فرماید:

עָרַכְתָּ עָלַי וְקָם
عَرَكْتَا عَلَايُو وَكَام

یعنی: بر آن بیفزاید و برای وی برقرار شود.^۲
شاهد در کلمه «وَقَام» است که بواسطه واو به معنی استقبال است، و در سفر داوران - یعنی: کتاب قضاة -، در فصل سیزدهم، آیه بیست و یکم^۳:

וְלֹא - שָׁפַע עוֹד וְלֹא
وَلُو - شَافِعْ عُوْدٌ وَلُو

۱. کتاب مقدس، ص ۱۵۱، تورات، سفر لویان، باب ۲۵، آیه ۲۹.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۵۵، تورات، سفر لویان، آیه ۲۷.

۳. روی این کلمه در نسخه نوشته شده: (۲۲).

یعنی: البتّه خواهیم مرد؛ زیرا که خدا را دیدیم.^۱

شاهد در کلمه «وَلَوْ» است که به معنای مستقبل است.

باری از این قبیل شواهد در کتب عهد عتیق زیاد است. لهذا بیان نمودیم که الفاظ چندی هست که لفظ ماضی است، اما معنای مستقبل دارد و بسیار است که لفظ مستقبل است و معنای ماضی و حال می دهد. چنان که در الفاظ عرب هم که عبارت اخرای عبری است این کیفیت به همین نحو است. پس فهمیده شد که واو در عبری مانند یاء در عربی است که ماضی را مستقبل می کند.

جواب دیگر از همین آیه «وَلَوْ قَامَ» آن که: هارم بام در میان کتاب رساله خود نوشته است: و همیشه حضرات یهود این آیه را می خوانند و با آن که معترف بر معنای استقبالی این آیه می باشند، می گویند که: هنوز آن پیغمبر موعود نیامده از بنی اسرائیل و بعد هم نخواهد آمد. حال می گوئیم: از بنی اسرائیل که معترف شده اند به تصدیق هارم بام که نیامده و نمی آید، پس باید گفت که: آیا از غیر بنی اسرائیل آمده، یا نیامده؟ اگر آمده باشد، آن کیست غیر از پیغمبر آخر الزمان که دارای جمیع علائمی است که انبیای سلف علیهم السلام از آن خبر داده اند؟^۲

تا این جا قسمتی از کلمات صاحب کتاب إقامة الشهود في الردّ علی اليهود - یا کتاب منقول الرضائی - شرح داده شد.

مؤلف فقیر گوید: علام فهام فخر الاسلام در جلد دوم کتاب انیس الأعلام، در مقصد ششم از باب پنجم، در ذکر بشارات وارده در کتب سماویّه در نبوت محمّد بن عبدالله صلی الله علیه و آله از آیه ۱۵ از باب ۱۸ از تورات مثنی بر وفق سوریت در بشارات اول چنین نقل کرده است: ۱۵ نَبِيْنَا مِنْ كُوخٍ مِنْ أَخُونِ وَتُوخِ أَخِ دِيّ بَتِ مَقِيمِ الْوُخِ مَرِيَا آلَهُخِ إِلَهَ شَمْعِيْتُونَ ۱۶ أَخِ كُلِّ دِيْلِبِ لُوخِ مِنْ لِكِسِ مَرِيَا آلَهُخِ بِخُورِبِ بِيَوْمَا دِكُنْشَالِي مَزِيْدِنِ لَشْمَعِيَا

۱. کتاب مقدّس، ص ۳۱۲، تورات، کتاب داوران، باب ۱۳، آیه ۲۲.

۲. منقول الرضائی، ص ۱۸۰ - ۱۸۴، در بیان ادلّه نقلیه بر اثبات مدعا - که نبوت مطلقه، بلکه خاصه [می باشد].

قَلَادِ مَرِيَا اَلْبَهَى دَمِنِ دَاها نُورَا كُورَا لِي زِدَعِن مِذْرِي وَلِي مِيتِن ۱۷ وَ مِرِي مَرِيَا اِلَى صَبَاي
 اِبْدُلُون مِندِي دِهْم زِمْلُون ۱۸ نِيَايْتِ مَقِيْمِن اِلَى مِّن كَوَادِ اَخْن وَ تَسِيه اَخ دِيُوخ وَ يَت يَسِيْن
 هِنَزِمْتِي بِبُوْمِه وَ يَت هِمَز اَمِه كُلْ دِيَقْدِنِي ۱۹ وَ هُو يَا تَشَادِلَا شَمَع لِهِنَزِمْتِي بَسْمِيْزِ بِشَسِي
 اَنَابِتِ طَلْبًا مِيْنِه ۲۰ اِنِيَا نِيَا دَقَشِدِرْ لِهَمَزُومِي هَمَزِ مَن بِشَسِي مِندِي دِلِيُون بِقِدُوْه لِهَمَزُومِي
 وَ دِهَمَزِ بِشَمَادِ اَلْبَهَى خِيْنِي هَرَمَاتِ هُو نِيَا ۲۱ وَ اِن اَمْرِتِ پَلِيُوخِ دِ اَخِي يَدَعِخْ خَبْرَا دِلِيَلِي
 هَمَزُومِه مَرِيَا ۲۲ دِهَمَزِ نِيَا بِشَمَادِ مَرِيَا وَ لَاهُوِي خَبْرَا وَ لَا اَتِي هُوِيَلِي خَبْرَا دِلِيَلِي هَمَزُومِه
 مَرِيَا بِقَشِدِرْتَا هَمَزُومِه لِي نِيَا لَأَزْدِعِت مِئُوْه.

پس از ترجمه عربی موافق مطبوعه بیروت در سنه ۱۸۷۰ ترجمه فارسی کلمات
 مذکوره را موافق نسخه مطبوعه لندن در سنه ۱۸۵۶ مسیحیه مطابق سنه ۱۲۷۲ هجریه
 چنین نوشته: ۱۵ خداوند خدایت از میان شما از برادرانت پیغمبری را مثل من مبعوث
 می گرداند. او را بشنوید. ۱۶ موافق هر آنچه از خداوند خدایت در هورب در روز جمعیت
 درخواستی هنگام گفتنت که: قول خداوند خدای خود را دیگر نشنوم و این آتش عظیم
 را دیگر نبینم. مبادا که بمیرم. ۱۷ و خداوند به من فرمود آنچه که گفته نیک. ۱۸ از برای
 ایشان پیغمبری را مثل تو از میان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به
 دهانش خواهم گذاشت، تا هر آنچه که به او امر می فرمایم به ایشان برساند. ۱۹ و واقع
 می شود شخصی که کلمات مرا که او به اسم من بگوید بشنود، من از او تفتیش می کنم.
 ۲۰ اما پیغمبری که متکبرانه در اسم من سخنی گفت که به گفتنش امر فرموده ام و یا به
 اسم خدایان غیر تلفظ نماید، آن پیغمبر باید البته بمیرد. ۲۱ و اگر در دلت بگویی:
 کلامی که خداوند نگفته است، چگونه بدانیم؟ ۲۲ چنانچه پیغمبری چیزی به نام خداوند
 بگوید و آن چیز واقع نشود و به انجام نرسد، این امری است که خداوند فرموده است،
 بلکه آن پیغمبر آن را از روی غرور گفته است. از او مترس. ^۱ انتهی.

فخرالاسلام بعد از نقل این آیات و ترجمه عربی و فارسی آن گوید که: این بشارت

۱. کتاب مقدس، ص ۲۳۷، تورات، سفر تثییه، باب ۱۸.

بشارت یوشع علیه السلام نیست - چنان که یهود گمان کرده اند - و بشارت به عیسی علیه السلام هم نیست - چنان که گمان علمای پرستنت است -، بلکه بشارت محمد صلی الله علیه و آله است به ده وجه:

وجه اول آن که: در مقدمه سیم از مقصد ششم از باب پنجم کتاب انیس الأعلام بیان کرده و گفته است: قول بر این که اهل کتاب منتظر نبی ای نبودند مگر مسیح و ایلیا را، قول باطلی است، اصلی ندارد، بلکه منتظر نبی دیگر بودند غیر از مسیح و ایلیا - چنان که دانستی. در مقدمه ثانیه علمای یهودی که معاصر عیسی بودند سؤال کردند از یحیی که: آیا تو مسیحی؟ انکار کرد. گفت: من مسیح نیستم. گفتند: تو ایلیایی؟ فرمود: من ایلیا هم نیستم. عرض کردند: تو آن نبی معهودی؟ فرمود: من او نیستم. پس معلوم می شود که نبی دیگر هم مثل مسیح و ایلیا منتظر بود [ند] آمدن او را و مشهور هم بود بحیثیتی که احتیاج به ذکر اسم نداشت، بلکه اشاره در حق او کافی بود، و در باب ۷ از انجیل یوحنا، آیه ۴۰، بعد از نقل قول مسیح به این نحو ترقیم^۱ یافته: ۴۰ آن گاه بسیاری از آن گروه چون کلام او را شنیدند، گفتند: در حقیقت این شخص همان نبی است. ۴۱ و بعضی گفتند: او مسیح است، و بعضی گفتند: مگر مسیح از جلیل خدا خواهد آمد؟^۲ انتهی.

بوضوح تمام معلوم می شود از این کلام که آن نبی معهود غیر از مسیح است و لهذا او را با مسیح مقابل شمرده اند^۳ و منتظر قدوم نبی دیگر نیز بوده اند که او مبشّر به بوده است در نزد ایشان غیر از عیسی. پس مبشّر به یوشع و عیسی نخواهند بود.

وجه دوم این که: لفظ «مثل تو» در بشارت واقع شده است و یوشع و عیسی مثل موسی نبوده اند؛ به چند جهت: اول به جهت بودن ایشان از بنی اسرائیل و جایز نیست که از بنی اسرائیل احدی مبعوث شود که مثل موسی باشد به حکم آیه ۱۰ از باب ۳۴ از تورات مثنی که در صفحه ۱۰۹ از همین جزء از کتاب گذشت.

۱. ترقیم: رقم زدن، خط کشیدن. خط نوشتن.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۲۲۸، انجیل یوحنا، باب ۷.

۳. انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۵، ص ۶-۷.

دوم آن که: مماثلت نیست در میان یوشع و موسی علیه السلام؛ زیرا که موسی صاحب شرع جدید بوده که مشتمل بوده است بر اوامر و نواهی، و یوشع چنین نبود، بلکه تابع موسی بوده، و همچنین مماثلت نیست مابین موسی و عیسی؛ زیرا که اولاً عیسی الله و ربّ است - بنا بر زعم نصارا (و تعالی الله عن ذلك) - و موسی بنده و پیغمبر خداست و معلوم است که مابین ربّ و مربوب مماثلتی نیست. دوم آن که عیسی علیه السلام ملعون شد - نعوذ بالله - به جهت شفاعت خلق - چنان که در باب ۳ و آیه ۱۳ از رساله پولس به اهل غلاطیه نوشته شده است -^۱ و موسی ملعون نشد به جهت شفاعت خلق. سوم: عیسی داخل جهنّم شد بعد از موت - چنان که عقیده اهل تثلیث است؛ یعنی: در عقیده سوم ایشان - و موسی علیه السلام به جهنّم نرفت. چهارم: عیسی مصلوب شد بنا بر اعتقاد نصارا تا کفار باشد برای امت خود و موسی مصلوب نشد به جهت کفاره. پنجم: شریعت موسی مشتمل است بر حدود و تعزیرات و احکام غسل و طهارت و محرّمات از مأكولات و مشروبات، بخلاف شرع عیسی علیه السلام که فارغ از این احکام است، به شهادت انجیل موجود فعلی. ششم: موسی علیه السلام رئیس و مطاع بود در میان قوم خود و امر او نافذ بود و عیسی چنین نبود - یعنی: ریاست و مطاعیت و نفوذ امر نداشت.

وجه سوم آن که: در این بشارت لفظ «از میان برادران ایشان» واقع شده و بی شک و شبهه اسباط^۲ دوازده گانه موجود بوده اند در نزد آن بزرگوار و اگر مقصود این بود که نبی بشارت به آن داده شده از بنی اسرائیل است، می گفت: از شما، و نمی فرمود: از میان برادرهای ایشان. پس معنای حقیقی برای این لفظ آن است که مبشّر به علاقه صلبی و بطنی با بنی اسرائیل نداشته باشد - چنان که مفصلاً از کتاب إقامة الشهود در صفحه ۱۰۹ از همین جزء نقل کرده شد. پس قطعاً یوشع و عیسی از بنی اسرائیل اند و مصداق این بشارت نخواهند بود بدون شبهه.

۱. مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد؛ چون که در راه ما لعنت شد؛ چنان که مکتوب است: ملعون است هر که

بر دار آویخته شود. [کتاب مقدس، ص ۱۳۴۷، نامه پولس به غلاطیان، باب ۲].

۲. اسباط: جمع سبط - که در نزد یهود به معنی طایفه، قبیله و گروه است.

وجه چهارم: در این بشارت لفظ «بعد از این مبعوث خواهد شد» آورده و یوشع در آن وقت حاضر بوده در نزد موسی و در بنی اسرائیل داخل بوده و نبوت هم داشت در همان زمان. پس چگونه مصداق این بشارت می شود؟

وجه پنجم: در این بشارت گفته است که: کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت. این جمله اشعار دارد به این که آن نبی کتابی از برای او نازل می شود و آن نبی باید امی و حافظ کلام باشد و این نشانه بر یوشع صادق نیست؛ به جهت انتفای هر دو امر در او؛ زیرا که امی نبود و کتابی هم از برای او نازل نشد.

وجه ششم: در این بشارت است که: اگر کسی کلام آن پیغمبر را نشنود، خدا از او انتقام می کشد، و این امر از برای تعظیم آن پیغمبری که به آمدن او بشارت داده شده ذکر شده است و این از جهت امتیازی است که آن پیغمبر بر سایر پیغمبران دارد.

وجه هفتم: در باب ۳، در آیه ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ از کتاب اعمال به این نحو نوشته شده: ۱۹ پس توبه و انابه کنید تا گناهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد. ۲۰ و عیسیای مسیح را که از اول برای شما اعلام شده بود بفرستد. ۲۱ که می باید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد کل اشیاء که خدا از بدو عالم به زبان جمیع انبیای مقدس خود از آن اخبار نموده. ۲۲ زیرا موسی به اجداد گفت که: خداوند خدای شما نبی ای مثل من از برادران شما مبعوث خواهد کرد. کلام او را بشنوید در هر چه به شما تکلم کند. ۲۳ و هر نفسی که آن نبی را نشنود از قوم منقطع گردد. ۲۴ و جمیع انبیا نیز - از شموئیل و آنانی که بعد از او تکلم کردند - از ایام آن نبی اخبار نموده اند،^۱ انتهی.

پس این عبارات صریحاً دلالت دارد بر این که نبی موعود غیر از مسیح است و این که مسیح را باید آسمان قبول کند تا زمان ظهور آن نبی و هر کس تعصب باطل را ترک کند از مسیحیین و تأمل نماید در عبارت پطرس، ظاهر می شود از برای او که قول

۱. کتاب مقدس، ص ۱۲۵۶، کتاب اعمال رسولان، باب ۳.

پطرس کافی است در ابطال ادعای علمای پروتستنت که می‌گویند: این بشارت در حق مسیح است.

و وجوه هفتگانه که مذکور شد به اکمل وجه در حق محمد ﷺ صادق است. در امور کثیره مماثلتی^۱ هست مابین آن حضرت و موسی ﷺ، بخلاف عیسی. اول آن که: محمد عبدالله و رسول الله است مثل موسی و اما عیسی به زعم مسیحیین عبدالله و رسول الله نیست، بلکه الله است.

دوم: پدر و مادر هر دو را داشته، بخلاف عیسی که پدری برای او نبوده.

سوم: صاحب نکاح و اولاد است مانند موسی، بخلاف عیسی ﷺ.

چهارم: شرع شریفش مشتمل بر سیاسات مدنیّه است - مثل موسی -، بخلاف شرع عیسی.

پنجم: مأمور به جهاد است - مثل موسی - و عیسی چنین نیست.

ششم: در شرع شریفش طهارت شرط است در وقت عبادت - مانند موسی -، بخلاف عیسی.

هفتم: وجوب غسل است از برای جنب و حائض و نفساء در شرع مقدّسش - مثل موسی -، بخلاف عیسی.

هشتم: طهارت جامه در شرع شریف او از نجاسات شرط است - مانند موسی -، بخلاف عیسی.

نهم: قربانی‌های بت‌ها حرام است در شرع او - مانند موسی -، بخلاف عیسی.

دهم: شرع شریفش مشتمل است بر عبادات بدنیه و ریاضات جسمانیّه - مثل موسی -، بخلاف عیسی.

یازدهم: در شرع انورش حدی برای زانی و زانیه مقرر است - مانند شرع موسی -، بخلاف عیسی.

۱. مماثلت: مانند شدن، مثل هم شدن، کسی یا چیزی را به دیگری مانند کردن.

دوازدهم: حدود و تعزیرات و قصاص در شرع او معین است - مانند شرع موسی -، بخلاف شرع عیسی.

سیزدهم: قادر بود بر اجرای حدود الله - مثل موسی -، بخلاف عیسی.

چهاردهم: ربا در شرع او حرام است - مانند شرع موسی -، بخلاف عیسی.

پانزدهم: امر فرمود انکار نمایند کسی را که دعوت به غیر خدا نماید - مثل موسی -،

بخلاف عیسی؛ زیرا که تابعینش دعوت الوهیت را به او نسبت داده‌اند و او خدا نیست یقیناً.

شانزدهم: دعوت او به توحید خالص است - مثل موسی -، بخلاف عیسی؛ زیرا که

تابعینش گویند که: دعوت به تثلیث نمود.

هفدهم: امت خود را امر فرمود که او را عبدالله و رسول الله گویند - مثل موسی -،

بخلاف عیسی؛ زیرا که تابعینش گویند که گفت: مرا ابن الله بگویند - نعوذ بالله.

هجدهم: در فراش خود وفات نمود - مثل موسی -، بخلاف عیسی که تابعینش

گویند: مصلوب شد.

نوزدهم: مدفون شد مثل موسی به طریق شرع خود، بخلاف عیسی که به طریق

یهود کفن و دفن شد - به زعم نصارا.

بیستم: مظهر رحمت است - مثل موسی -، بخلاف عیسی که تابعینش گویند: مظهر

لعنت شد - نعوذ بالله.

و هكذا مماثلتی است در سایر امور در شریعت او - چنان که خدای تعالی در قرآن

مجید در سوره مزمل می فرماید: ﴿إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ

فِرْعَوْنَ رَسُولًا﴾^۱؛ یعنی: بدرستی که ما فرستادیم به سوی شما پیغمبری را - یعنی:

محمد ﷺ را - در حالتی که گواه است بر اقوال و افعال شما، همچنان که فرستادیم به

سوی فرعون رسولی را - که موسی باشد -، و آن حضرت از برادران بنی اسرائیل بود؛

۱. سوره مزمل، آیه ۱۵.

زیرا که از بنی اسماعیل است و خدا کتابی از برای او فرستاد و امی بود و خدا کلام خود را در دهان او قرار داد - یعنی: وحی را در زبان معجز بیانش قرار داد - و نطق او به وحی بوده است - چنان که خدا در سوره نجم فرموده: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِن هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾؛^۱ یعنی: محمد ﷺ سخن نگفت از روی خواهش نفس و میل طبع؛ یعنی: نطق او به قرآن و جمیع احکام ایمان بود. به خواهش نفس نبوده، بلکه منطوق او وحی بوده که به سوی او فرستاده شده - و مأمور به جهاد و نبی به شمشیر بود و خداوند عالم برای خاطر او انتقام از صناید^۲ قریش کشید و گردنهای کسریها را شکست و قصرهای قیصرها را خراب نمود و ظهور فرمود قبل از نزول مسیح از آسمان و از برای آسمان بود که مسیح را قبول کند تا زمان ظهور آن نور تا همه چیز را به اصل خود برگرداند - چنان که پطرس خبر داد - و محو بفرماید شرک و تثلیث و عبادت بتها را و کسی شک نکند از کثرت اهل تثلیث در این زمان آخر؛ زیرا که صادق مصدق و این نبی مطلق ما را خبر داده بتفصیل تام از کثرت ایشان در آخر زمان و ان شاء الله وقت زوال ایشان نزدیک است که مهدی - صلوات الله علیه - ظهور بفرماید و ان شاء الله بزودی ظاهر خواهد شد و به ظهور او همه دینها یکی می شود و تشریک^۳ و تثلیث از روی زمین زایل می گردد. اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنْ شِيعَتِهِ وَأَعْوَانِهِ وَأَنْصَارِهِ وَخِدَامِهِ وَمَنْ الْمَجَاهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ. آمِينَ، يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ.

وجه هشتم: در بشارت مزبور تصریح شده که: اگر آن نبی نبی حق واقعی نباشد و امور را منتسب به خدا نماید و حال آن که از جانب خدا نبوده است، خدا او را می کشد. به موجب همین وعده خدا در سوره حاقه می فرماید: ﴿وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ ۗ لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ ۗ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ ۗ﴾؛^۴ یعنی: اگر افترا کند محمد ﷺ

۱. سوره نجم، آیه ۳-۴.

۲. صناید: مردان بزرگ و شجاع، دلاوران، مهتران، جمع صنید.

۳. تشریک: در این جا یعنی: شریک قرار دادن برای خدا.

۴. سوره حاقه، آیه ۴۴-۴۶.

و دروغ ببندد بر ما بعضی از سخنان را - چنان که گمان شما است؛ یعنی: یهود و نصارا و مشرکین -، هر آینه می گیریم از وی دست راست را. پس می بریم از او رگ دل را که متصل است به گردن، و این تصوّر اهلاک^۱ اوست - یعنی: او را می گیریم و به قدرت می کشیم - و حال آن که خدا او را نکشت، بلکه در حقّ او فرمود: ﴿وَاللَّهُ يَعِصُكَ مِنَ النَّاسِ﴾^۲؛ یعنی: خدا تو را از شرّ مردم حفظ می فرماید، و خدا به وعده خود وفا فرمود و احدی بر قتل آن حضرت قادر نشد، تا وقتی که از دنیا رحلت فرمود.

وجه نهم این که: خداوند عالم علامت نبی کاذب را در این بشارت بیان فرمود که اخبار غیبیه ای که از آینده خبر داده همه آنها ظاهر گردید و دلیل است بر ظاهر شدن بقیه ای که هنوز وقت ظهور آن نرسیده - چنان که در کتب اسلامیّه و غیر آنها شرح داده شده.

وجه دهم: علمای یهود بسیاری از ایشان تسلیم کرده اند^۳ که محمّد ﷺ کسی است که در تورات به آمدن او بشارت داده شده و بعضی از ایشان به او ایمان آورده و به شرف اسلام مشرف شدند و بعضی در کفر خود باقی ماندند و از جمله آنها که ایمان به آن جناب آوردند جبر^۴ عالم مشهور مخریق نام بوده از علمای یهود که مال و نخل بسیار داشت و پیغمبر را می شناخت به او صافی که در تورات خوانده بود ولیکن به حالت کفر باقی ماند به جهت الفت داشتن به دین آبای خود تا زمانی که جنگ احد روی داد و آن روز دوشنبه ای بود. پس مخریق گفت: ای گروه یهود! والله، شما می دانید که یاری کردن محمّد بر شما واجب است؛ چرا او را یاری نمی کنید؟ گفتند: امروز روز شنبه است. گفت: شنبه در اسلام نیست. پس سلاح جنگ را پوشید و در احد خدمت پیغمبر مشرف شد و به قوم خود وصیت نمود که: اگر من امروز کشته شوم، مال من از محمّد ﷺ است.

۱. اهلاک: هلاک گرداندن، کشتن.

۲. سوره مائده، آیه ۶۷.

۳. تسلیم کرده اند: پذیرفته اند.

۴. جبر: عالم، دانشمند، پیشوای روحانی عیسویان، رئیس کاهنان در نزد یهود.

پس جهاد کرد در راه خدا تا شهید شد. پس رسول خدا ﷺ فرمود: مخریق هیچ نماز نخواند و به بهشت رفت، و عامه صدقات رسول الله در مدینه از مال اوست،^۱ و در خبر دیگر وارد است که: حضرت آمدند به یکی از مدارس یهود و فرمود: اعلم شما را می خواهم. عبدالله صوریا را به آن سرور نشان دادند. حضرت با او خلوت نمود و او را به دین خود و انعامات خدا در حق بنی اسرائیل و اطعامات ایشان را از من و سلوا^۲ و اِظلال^۳ ایشان را از ابر او را قسم داد که: آیا می دانی من پیغمبر خدا هستم؟ عرض کرد: به حق خدا می دانم و قوم هم آنچه من می دانم می دانند؛ زیرا که نعت و صفات شما مبین است در تورات ولیکن قوم حسد می برند. حضرت فرمود: تو را چه مانع می شود؟ عرض کرد: خلاف قوم را مکروه می دارم. شاید قوم مسلمان شوند. من هم اسلام را قبول خواهم کرد.^۴

و از صفیه دختر حئی بن اخطب منقول است که: زمانی که رسول خدا ﷺ وارد مدینه شدند و در قبا نزول فرمودند، پدرم حئی بن اخطب و عمویم ابویاسر بن اخطب خدمت حضرت مشرف شدند اول صبح و وقت غروب آفتاب با کسالت و بطالت و هم و غم مراجعت نمودند و من مختفیه^۵ رفتم پیش ایشان، بلکه سبب حزن ایشان را بدانم و از کثرت هم به من ملتفت نشدند و شنیدم عمویم ابایاسر به پدرم گفت: یعنی این همان است - یعنی: آن پیغمبری که در تورات بشارت به آمدن او داده شده -؟ گفت: بلی، والله. گفت: او را می شناسی؟ گفت: کسی نیست که تورات را بخواند و او را نشناسد.

۱. وی در مصادر با عنوان «مخریق» یاد شده است. [ر.ک: طبقات کبرای ابن سعد، ج ۱، ص ۵۰۱؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۰۹؛ بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۱۳۰ و ج ۲۲، ص ۲۹۸، ذیل حدیث ۶؛ قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۲۲، ش ۷۴۴۶].

۲. من و سلوا: طعامی که در بیابان برای بنی اسرائیل از آسمان فرود آمد.
۳. اِظلال: سایه انداختن.

۴. تفسیر مقاتل بن سلیمان، ج ۱، ص ۳۰۰، و نیز ر.ک: بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۲۶؛ تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۲۹-۶۳۰.

۵. مختفیه: پنهانی.

گفت: نفس خود را با او در چه مقام می بینی؟ گفت: در مقام عداوت، تا آخر خبر.^۱
 و عبدالله سلام از اعلم علمای یهود بود. در سال اول از هجرت بعد از این که
 مسائل چندی از حضرت رسول ﷺ سؤال کرد و حضرت او را جواب داد، خودش با
 پدرش ربی شیلوم به شرف اسلام مشرف شدند و تفصیل احوالشان در کتب معتبره
 اهل اسلام از تواریخ و تفاسیر و احادیث مذکور است و در کتاب عیصیحیم نوشته
 شده است: عبدالله و پدرش ربی شیلوم هر دو به دین محمد رفتند (مأخوذ از کتاب
 انیس الأعلام فخر الاسلام - أعلى الله مقامه -).^۲

برهان پنجم

خبری است که حضرت موسی وقت مردنش به امت خود، بنی اسرائیل، خبر داده
 در آیه ۲ از فصل ۳۳ تورات مثنی. آیه ۲:

וַיֹּאמֶר יְהוָה לְמֹשֶׁה וְאֶל כָּל־בְּנֵי־יִשְׂרָאֵל
 ویومر یهواه میسنای باورنا رح

בְּשֵׁעַר מִיִּצְרָיִם לְדַרְגַּת הַיָּם
 میسینر لآمو هوینع مهتر پانان

וְאֵתָהּ דַּרְכֵי כְּנָעַן
 وانه میری بیوت قودس میسنواش

דַּת לְדָוִד
 دات لآمو

۱. سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۶۲-۳۶۳؛ البداية والنهاية، ج ۲، ص ۲۵۸؛ إمتاع الأسماع، ج ۲، ص ۲۵۲-۲۵۳؛
 سبل الهدى والرشاد، ج ۳، ص ۳۷۷.
 ۲. انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۵، ص ۴۹-۶۰.

یعنی: گفت: یَهُوَه از سینا آمد و از سعیر بر ایشان طلوع نمود و از جبل فاران درخشان گردید و باکرورهای^۱ مقدسین آمد و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد.^۲

مؤلف حقیر گوید: در این آیه اشاره است به تجلی نمودن خدا در سه محل که محل بعثت سه نفر پیغمبر اولوالعزم است که جناب موسی در وقت رحلت خود از دنیا به بنی اسرائیل که امت او هستند خبر داده که یکی از آن سه محل محل بعثت خود موسی بوده که طور سینا باشد و دوم محل بعثت عیسی بوده که جبل ساعیر باشد و سوم محل بعثت خاتم الانبیاء - علیه وعلیهما السلام - بوده که جبل فاران باشد، و مراد از آمدن خدا از سینا دادن تورات است به موسی علیه السلام و طلوع و اشراق از ساعیر دادن انجیل است به عیسی علیه السلام و مراد از درخشندگی از فاران نزول قرآن است به حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله و مقصود از آیه ظهور آتش نیست - چنان که اهل کتاب گمان کرده اند و گفته اند که: مراد ظهور آتش است از سینا و منتشر شدن آن از ساعیر و فاران؛ زیرا که هرگاه خداوند آتشی از مکانی ظاهر و خلق کند، نمی گویند: خدا از آن مکان آمد، مگر آن که همراه بانزول وحی باشد در آن مکان و یا آن که عقوبتی در آن نازل گردد. آن وقت مجازاً می توان گفت: **وَيُؤَمِّرُ آدُونَاي** - یعنی: خدا آمد -، و اهل کتاب اتفاق دارند که مراد از صدر آیه نزول وحی است به حضرت موسی. پس ناچار در ساعیر و فاران هم به همین نحو است و از این دو موضع کسی دیگر مبعوث نشد مگر حضرت عیسی علیه السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله.

پس همچنان که محل ظهور احکام الهیه و نزول وحی بر موسی در کوه سینا بوده، محل بعثت حضرت عیسی نیز کوه ساعیر بوده؛ زیرا که آن حضرت بعد از تولد در قریه بیت لحم بواسطه ترس از هر دوس، پادشاه یهود، با مادر خود به دهستان های بیت المقدس به ولایت اولاد عیص بن یعقوب رفتند در حوالی مصر. در آن جا مبعوث

۱. کرور: پانصد هزار.

۲. کتاب مقدس، ص ۲۵۸، تورات، سفر تشیه، باب ۳۳.

به پیغمبری شده و از آن جا برگشت و در قریه ناصره بنای دعوت گذارد و کوه ساعیر در حوالی مصر در محل بعثت عیسی بوده و محل ظهور و بعثت محمد در کوه پاران بوده که مکه معظمه باشد؛ زیرا که پاران - که معرب آن فاران است - کوهی است در حوالی مکه بقدر دو میل و نیم فاصله تا مکه پیش از عدن و جمهور مفسرین یهود نیز پاران را به مکه تعبیر نموده‌اند و بعضی از عبارات تورات هم دلالت بر آن دارد - از آن جمله در باب بیست و یکم از سفر پیدایش در احوالات هاجر و اسماعیل از آیه ۱۰ تا آیه ۲۱ و در آیه ۲۱ گفته: و در صحرای فاران ساکن شد (یعنی: اسماعیل) و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت،^۱ و از آن جمله است در باب سوم از کتاب حَبَقُوق نبی در آیه ۳ می‌نویسد: خدا از تیمان آمد و قدوس از جبل فاران، سیلاه. جلال او آسمان‌ها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملو گردید.^۲

و بدان که در روی زمین جبل پارانی بجز در مکه معظمه شنیده نشده که دو میل و نیم راه تا مکه مسافت دارد بجز این که فادری که یکی از علمای نصارا و متعصب بوده در قرن سیزدهم اسلامی رساله‌ای در رد اسلام نوشته از روی عناد که محتوی بر بعضی از خرافات و اراجیف است و علمای اسلام در رد آن جواب‌هایی نوشته‌اند. آن مرد نظر به پستی و رذالت و عنادی که داشته در آن رساله گفته است که: جبل پاران در بیابان تیه بوده و مراد از این تجلیات خدا فرستادن نعمت‌های خود است بر بنی اسرائیل.

بیچاره کوردل بی‌خرد گمراه ندانسته است که اگر خداوند به هر نعمتی که فرستاده یک تجلی کرده، باید تجلیات بی‌اندازه و شماری کرده باشد؛ زیرا که هر روز برای بنی اسرائیل مائده از آسمان می‌بارانید علاوه بر نعمت‌های دیگر. پس تخصیص دادن به سه تجلی معنی ندارد. به اضافه به آن که راجع به تجلی سوم در جبل پاران علامت‌های چندی ذکر کرده و همچنین در آیه بعد از آن - چنان که در همین آیه گذشته گفته است که: با گروه‌های مقدسین آمد و از دست راست او برای ایشان شریعت

۱. کتاب مقدس، ص ۲۱-۲۲، تورات، سفر پیدایش، باب ۲۱.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۰۵۸، کتاب حَبَقُوق نبی، باب ۳.

آتشین پدید است. شبهه نیست که شریعت آتشین بعد از جناب موسی به این صفات که با کورهای مقدسین - یعنی: ملائکه مقربین - از طرف دست راستش آمده باشد نیست مگر شریعت مطهره حضرت خاتم الانبیاء ﷺ که خداوند متعال بهترین کتاب از کتب آسمانی را که قرآن مجید باشد حاوی آن شریعت و احکام آن قرار داده که آن کتاب مقدس خود بالاترین معجزه باقیه است برای آن حضرت تا قیام قیامت و مراد از دست راست برای زیادتی برکت و تبرک جستن به آن است - چنان که دست چپ عکس آن است - و مراد از متصف بودن آن شریعت به آتشین برای آن است که شریعت آن حضرت توأم با جهاد با دشمنان و حرارت شمشیر آبدار آتش بار ولی الله اعظم، غالب کل غالب، اسدالله الغالب، علی بن ابی طالب - صلوات الله وسلامه علیه -، در جنگ‌های با مشرکین و کفار و فتح بلاد کفر و رواج دین مقدس اسلام و ترویج احکام آن است.

برهان ششم

در آیه دهم از فصل ۴۹ سفر تکوین تورات که آن حکایت می‌کند از آنچه حضرت یعقوب در هنگام رحلت خود از دنیا به قبیله یهودا فرموده:

בְּנֵי יִסְרָאֵל יִשְׁכְּבוּ בְּיָמֵי הַזֶּה וְיָמוּתוּ
 لو، یا نور، شیط، میهوداه، و محقق

בְּבָרֵךְ מִיָּדְךָ יְיָ אֱלֹהֵינוּ
 مینین، ریغلابو، عد، کتی، یا بو، شیلوه

וְיָבִיאוּ אֵת אֲשֶׁר יִשְׁכְּבוּ
 ولو، پیقیت، عیتم، او تری، لیکن

עֵרָה וְלִשְׁנָה פְּנֵי אֹתוֹ חֵימָה
 עֵירוֹ וְלִשְׁנָה פְּנֵי אֹתוֹ חֵימָה
 כְּבִימָה לְפָנָיו וְכִרְמָה לִפְנֵי
 יִפְּנֵן לִפְנֵי וְיִדְמָה עֲנָבִים
 סוֹתָה תוֹתוֹ

آیه ۱۰: یعنی: عصا از یهوداء دور نخواهد شد و نه فرمانفرمایی از میان پاهای وی، تا شیلوه بیاید و مر او را اطاعت امت‌ها خواهد بود.^۱

مؤلف قاصر گوید: مصداق این آیه از تورات کاشف است از خبر دادن حضرت یعقوب به باقی ماندن سلطنت و فرمانفرمایی در میان فرزندان یهودا تا زمانی که شیلوه بیاید. پس در آن وقت سلطنت از خانواده فرزندان یهودا بیرون خواهد رفت. مستفاد از این کلام این است که به آمدن شیلوه سلطنت از اولاد یهودا منقرض خواهد شد. دانسته باد که هیچ یک از فرقه‌های اهل کتاب از یهود و نصارا در این باب حرفی ندانند مگر این که می‌گویند: حضرت یعقوب تعیین نکرده است که این شیلوه کیست و از کدام سبط از اسباط اسرائیل یا خانواده دیگر است. همین قدر نشانه آن منقرض شدن سلطنت و فرمانفرمایی است از اولاد یهودا و آمدن شیلوه و اطاعت کردن امت‌ها از اوست. پس در این جا می‌توان گفت: ممکن است شیلوه از سبط دیگر از اسباط یعقوب منظور او بوده، یا آن که منظور او از غیر اسباط خود بوده. به هر یک از این دو احتمال که حساب کنیم، می‌گوییم که: مصداق این خبر صورت وقوع پیدا کرده، اما بنا بر احتمال اول - که از اسباط دیگر باشد - مراد از شیلوه موسی عليه السلام خواهد بود - چنان که بسیاری از مفسرین یهود گفته است و بعضی از ایشان هم چنین توجیه کرده‌اند که عدد لفظ شیلوه به حساب ابجد که در نزد ایشان معتبر می‌باشد سیصد و پنجاه و یک است

۱. کتاب مقدس، ص ۶۱، تورات، سفر پیدایش، باب ۴۹.

و عدد لفظ موشه که نام عبری موسی است آن نیز سیصد و پنجاه و یک است و موسی از سبط لوی است، و از غیر سبط یهودا در این احتمال هیچ گونه بحثی نیست، و بر این تقدیر شیلوه موسی می باشد.

و اما بنا بر احتمال دوم که از غیر اسباط باشد گفته می شود که: مراد موسی نبوده و منظور از آن ماشیح است که مراد مسیح بن داود باشد و این مسیح هنوز نیامده - بنا بر قول ایشان - و می گویند: ما در انتظار آمدن او می باشیم و اوست پیغمبر آخر الزمان. صاحب کتاب منقول الرضائی، میرزا محمد رضای جدید الاسلام، در همان کتاب گفته که: این اقل عباد محمد رضا در این جا بحث دارم. می گویم که: در این آیه می فرماید: سلطنت از سبط یهودا دور نشود تا شیلوه بیاید - یعنی: تا شیلوه نیامده است، سلطنت باید با سبط یهودا باشد، اما بعد از آمدن شیلوه نسخ می شود سلطنت از سبط یهودا؛ یعنی: تمام می شود و بریده می شود. با این که ما می بینیم که بعد از حزقیا، پادشاه یهودا، بسیار سلطان از سبط یهودا به هم رسیدند. پس این ماشیح که یهودا انتظارش را می کشند شیلوه نیست. هر چند که قبول این مطلب معین^۱ به احوال ما می بوده باشد، لیکن باید حرف حق گفته شود. مقصود و منظور حقیقت گویی است و طلب حق کردن بوده و همه جا خود مدعی آن هستم که هر توضیحی که بحث وارد می آید، آن را باید رد کرد، و این جا که می بینیم بحث وارد می آید هم آن کلام را نوشتیم، هم این را، تا خواننده و نویسنده این اقل عباد را متهم ن سازند که: بلی، هر چه برایش صرفه داشته قبول کرده و هر چه نداشته رد کرده. خداوند نیامرزد چنین کسی را که چنین احوال دارد، و دیگر آن که هر کسی خود داند و دینداری خود، اما آنچه این اقل عباد محمد رضا فهمیده ام که از قول جبرئیل و انبیاء علیهم السلام شیلوه را اگر از جناب موسی علیه السلام رد کنیم، به غیر از حضرت عیسی علیه السلام دیگر کسی را نمی دانیم. به دلایل چند که در سابق مذکور شد، نباید دیگر از این طایفه کسی نجات دهنده ایشان باشد.

۱. معین: یاری کننده، یار و مددکار.

حال نیز می‌بینیم که از وقتی که عیسی علیه السلام آمده طوایف بسیار بر او مطیع شده‌اند. از هفت اقلیم فرنگستان خلق بسیار مطیع و فرمانبردار اویند، همه مسیحی‌اند و دیگر آن که سهل است که از پیغمبری مسیحی گذشته، بعضی او را خدا می‌دانند و برخی پسر خدا - چنان که به حد کفر رسانیده‌اند - و این همه از معجزاتی است که از او به ظهور رسید و طایفه بنی اسرائیل و با این حال جمعی از علمای ایشان نیز مقرر^۱ بر آن‌اند که چنین کسی که این اعجازها از او به ظهور رسیده، [ولی همه اعجازها که از او ظاهر شده] همه از اسم اعظم بوده که از اندرون بیت المقدس به دستش آمده؛ زیرا که حضرت سلیمان پیغمبر علیه السلام اسم اعظم را در تخته سنگی ثبت کرده بود و در بیت المقدس نصب فرموده و حضرت عیسی علیه السلام آن سنگ را پیدا کرده و اسم اعظم را هم دریافت نموده، فلذا دارای این معجزات بسیار شده بودند و پیش‌تر این مطلب را ثابت کردیم که اینها همه افتراست که بر حضرت عیسی علیه السلام نسبت داده‌اند.

مختصر این است که حضرت سلیمان علیه السلام [بیت المقدس اول را ساخت. هرگاه اسم اعظم در آن جا گذاشته بود، در وقتی که بخت النصر آمد و بیت المقدس را خراب کرد، هرچه بود همه را مفقود کرد و پاشید. حتی خود تورات و عشر آیات هیچ یک باقی نمانده بود. تا هفتاد سال تورات در میان یهود نبود. بعد حضرت عزیر پیغمبر نوشت، بعد از آن که مراجعت به بیت المقدس ثانی کرده بودند. پس اگر حضرت عیسی علیه السلام] در بیت المقدس ثانی که کورش مجوس ساخته بود اسم اعظم از کجا بود و کجا که عیسی علیه السلام] را متهم می‌سازند و خود حضرت عیسی هم در بیت المقدس نبود [ه، بلکه در قریه‌ای از قرای بیت المقدس تولد یافته]. پس معلوم شد که این افترای محض است.

خلاصه کلام ما در اثبات این که عیسی شیلوه بوده و این هم ثابت شد و سابقاً هم مذکور کردیم و الآن هم در ثبوت این که این شخص شیلوه عیسی علیه السلام بوده باشد این

۱. مؤقر: اقرار کننده، اعتراف کننده.

است که: علامت شیلوه این خواهد بود که در رسیدن او از سبط یهوداء سلطنت را خارج خواهد نمود و ما می بینیم که تا حضرت عیسی علیه السلام نیامده بود سلطنت در میان یهوداء بود و در آمدن حضرت عیسی علیه السلام [سلطنت از سبط یهوداء دور شد - چنان که بالمره تمام شد و دیگر برنخواهند خاست - و هنوز هم کسی نیست در میان یهوداء و بنی اسرائیل که قابل این معنی باشد و سهل است که هیچ یک از اسباط الی الآن شجره ای نداشته و ندارند. ^۱ (تمام شد کلام محمدرضای جدیدالاسلام بالفاظه).

و اما فخرالاسلام در اثبات نبوت خاصه در کتاب انیس الأعلام بعد از نقل این آیه از سفر تکوین به عبارت عبری و سریانی و ترجمه آن به فارسی چنین می نویسد:

مخفی نماند که اهل کتاب از یهود و نصارا در ترجمه این لفظ - یعنی: لفظ شیلوه - اختلاف کثیری دارند و صاحب رساله هادیه آیه را به این نحو ترجمه کرده است که: «حاکم از یهودا زایل نمی شود و راسم از میان پاهای او، تا آمدن شیلوه»، و بعد گفته است: در این آیه دلالتی است بر بعثت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله بعد از تمامی حکم موسی و عیسی؛ زیرا که مراد از حاکم موسی و مراد از راسم عیسی - علیهما السلام - اند؛ زیرا که بعد از موسی تا زمان عیسی صاحب شرع نیامد، مگر حضرت محمد صلی الله علیه و آله. پس معلوم می شود مراد از قول یعقوب که می فرماید: «شیلوه» حضرت محمد صلی الله علیه و آله است، و اما مراد از قول او که: «امت ها با او جمع خواهند شد» این علامت صریحه و دلالت واضحه است که مراد از این آیه آن بزرگوار است؛ زیرا که امت ها جمع نشدند مگر با آن بزرگوار و جناب داود را در این میانه ذکر نفرموده؛ زیرا که داود احکام ندارد و از تابعین موسی صلی الله علیه و آله است و مقصود از خبر جناب یعقوب ذکر صاحبان احکام است، انتهی کلامه ملخصاً.

مؤلف حقیر - یعنی: فخرالاسلام - گوید: مراد از حاکم موسی است؛ زیرا که شریعت آن بزرگوار جبریه و انتقامیه بود. و مقصود از راسم عیسی صلی الله علیه و آله است؛ زیرا

که شریعت او جبریّه و انتقامیّه نبود.

و اگر از عصا سلطنت دنیویّه مراد باشد و از راسم هم حاکم دنیوی - چنان که از رسائل قسیسین از فرقه پروتستنت و بعضی تراجم ایشان مفهوم می شود -، صحیح نیست که مراد از شیلوه مسیح یهود باشد - چنان که مزعوم^۱ ایشان است - و نه عیسی - چنان که مزعوم نصارا است.

و اما اول پس ظاهر است؛ زیرا که سلطنت دنیویّه و حاکم دنیوی زیاده از دو هزار سال از آل یهودا زائل گردیده است - یعنی: از زمان بخت نصر تا کنون کسی حسیس^۲ مسیح یهود را نشنیده است -، و اما ثانی، زیرا که سلطنت و حکومت از آل یهود زائل گردید به مقدار ششصد سال قبل از ظهور عیسی صلی الله علیه و آله - یعنی: در عهد بخت نصر و او جلا داد^۳ بنی یهودا را به سوی بابل و مدت شصت و سه سال در بابل بودند، نه مدت هفتاد سال؛ چنان که بعضی از علمای پروتستنت می گویند از برای تغلیط عوام^۴؛ چنان که در باب اول گذشت.

و پس از وقعه بخت نصر در عهد انتیوکس واقع شد بر یهودا آنچه واقع شد و او عزل کرد او نیاس حبر یهود را و منصب او را فروخت به برادر [او یاسون به سیصد و شصت وزنه طلا که هر سال این مبلغ را از بابت خراج تقدیم نماید. پس از آن او را عزل نمود و منصب او را فروخت به برادر] دیگر مینالاوس به ششصد و شصت وزنه طلا. پس از آن خبر موت انتیوکس شایع شد و یاسون طالب منصب کهنانت گردید و وارد اورشلیم شد با هزار نفر و کشت هر کس را که دشمن خود می دانست و از قضا خبر موت انتیوکس کذب بوده. پس انتیوکس بر اورشلیم هجوم آورد در سنه ۱۷۰ قبل از میلاد مسیح و چهل هزار نفر از اهل اورشلیم کشت و چهل هزار نفر را اسیر کرد.

۱. مزعوم: گمان برده شده.

۲. حسیس: صدای آرام، صوت خفی.

۳. جلاء دادن: از وطن و خانمان دور کردن، کوچ دادن از وطن.

۴. تغلیط عوام: به اشتباه انداختن افراد عامی.

و در فصل ۲۰ از کتاب مرشد الطالبین از جزء ثانی آن در بیان جدول تاریخی در صفحه ۴۸۱ از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۵۲ از میلاد به این نحو رقم شده است که: سلطان مسطور اورشلیم را نهب^۱ نمود و هشتاد هزار نفر را هم کشت، انتهی کلامه، و هر چه در هیکل بود از امتعه نفیسه همه را غارت کرد که قیمت اشیای منهبوبه^۲ هشتصد وزنه طلا بود و گراز ماده‌ای آورد و بالای مذبح یهود از برای اهانت سوزانید و بعد به سوی انطاکیه مراجعت کرد و پیلپس که یکی از اراذل بود او را حاکم نصب نمود بر جماعت یهود.

و در رحلت چهارمش به مصر ابولونیوس را با بیست هزار لشکر فرستاد و لشکریان را امر کرد که اورشلیم را خراب کنند و رجال را سر ببرند و نسوان و صبیان را اسیر نمایند. پس لشکر متوجه اورشلیم گردید و در وقتی که جماعت یهود مجتمع بودند از برای صلاة، علی حین غفلت^۳ لشکر بر [سر] ایشان ریخته شد و همه را کشتند الا قلیلی که در جبال مختفی و در مغاره‌ها پنهان گردیدند و اموال شهر را غارت و مدینه را آتش زدند و حصارهای او را منهدم و منازل را خراب و بعد قلعه‌ای بعد از این هدم کوه آکرا از مصالح خانه‌های مخروبه بنا کردند و عساکر بر جمیع نواحی هیکل از آن قلعه مشرف بودند و هر کس نزدیک به هیکل می‌آمد او را می‌کشتند.

پس از آن انتیوکس اثنیوث را فرستاد تا یهود را عبادت اصنام یونانیه یاد بدهند و هر کس امثال این امر را نماید کشته شود. پس اثنیوث به اورشلیم آمد و بعضی از یهود که کافر بودند او را مساعدت نمودند و ذبیحه یومیه را باطل نمود و جمیع طاعات دین یهود را عموماً و خصوصاً نسخ نمود و هر چه از نسخ عهد عتیق پیدا کرد بعد از فحص تمام همه را سوزانید و صورت مشتری را در هیکل و مذبح یهود جاداد

۱. نهب: غارت، چپاول، تاراج، غنیمت.

۲. منهبوبه: غارت شده.

۳. علی حین غفلت: ناگاه، ناگهانی.

و هر کسی که مخالف امر انتیوکس بود او را کشت و میتائاس کاهن با پنج پسرش از این داهیه نجات یافتند و فرار نمودند به سوی وطن خود و همه این امور قبل از جناب عیسی بوده است - چنان که در تواریخ ایشان تصریح به مطالب مذکوره شده است. پس چگونه مصداق این خبر عیسی خواهد بود؟

و اگر بگویند: مراد از بقای سلطنت و حکومت امتیاز قوم است - چنان که بعضی از ایشان الآن می گویند -، جواب گوئیم: این امر باقی بود تا ظهور حضرت محمد ﷺ و جماعت یهود در اقطار^۱ عرب صاحبان حصون و املاک بودند و احدی از سلاطین روی زمین را اطاعت نمی نمودند - مثل یهودهای خیبر و غیر هم -، بلکه سلطنت هم در خیبر داشتند و بعد از ظهور محمد ﷺ خیبر از برای آن بزرگوار به دست خیبرگشای حضرت علی بن ابی طالب رضی الله عنه مفتوح گردید و امتیاز کلیه^۲ از ایشان برداشته شد، ﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ﴾^۳. در جمیع اقالیم بعد از ظهور حضرت محمد ﷺ مطیع غیر گردیدند.

پس اولی و البقی^۴ این که مراد از شیلوه خاتم الانبیاء ﷺ است، نه مسیح یهود و عیسی بن مریم. پس ثابت گردید این که شیلوه هم از اسامی آن بزرگوار است و یعقوب رضی الله عنه آمدن آن بزرگوار را بشارت داده است.

ایضاً اگر مقصود از شیلوه مسیح الیهود یا مسیح النصری باشد، کلام صحیح نخواهد بود؛ چرا که مسیح الیهود و مسیح النصری از اولاد یهودا می باشند و سلطنت ایشان مؤکد سلطنت اولاد یهودا خواهد بود، نه مانع^۵.

(تمام شد کلام فخر الاسلام از کتاب انیس الأعلام).

۱. اقطار: جمع قُطر - به معنی اقلیم و ناحیه و کرانه.

۲. کلیه: تماماً، همگی.

۳. سوره بقره، آیه ۶۱.

۴. البقی: لایق تر، شایسته تر، سزاوارتر.

۵. انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۵، ص ۷۳ - ۷۶.

عالم متبحر مرحوم آخوند ملا احمد نراقی، صاحب کتاب مستند در فقه امامیه اثنا عشریه در کتاب سیف الأمة که از تصنیفات اوست در رد رساله پادری نصرانی متعصب نوشته، پس از نقل این آیه از تورات چنین نوشته که: معنی مجموع آن که: با اوست چندین هزار خاصان - یعنی: فرشتگان - و در دست راست او دینی است چون آتش - یعنی: روشن - و نزد او عزیزند گروه‌ها و امت‌های بسیار و همه مقدسین و معصومین در دست اوست و انتفاع برد از تعلیم او هر که به پاهای او نزدیک شود - یعنی: به پابوس او برسد؛ چنان که بعضی از پادریان فرنگ تفسیر کرده‌اند - و در عهد او خواهد بود آن کسی که از همه عادل تر باشد - و گویا اشاره به انوشیروان باشد؛ چنان که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود: **وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ**،^۱ و برداشته شود سخن‌های تراوه گویان.^۲ مراد از آن نسخ دین موسی باشد و این فقرات صریح در این است و ظهور آن بعد از این خواهد بود، نه این که مراد دین موسی و بیابان تیه باشد^۳ (انتهی کلام نراقی).

مؤلف ناچیز گوید: اگر ایراد کننده‌ای ایراد کند که در عصر حاضر ما می‌بینیم که یهود پرچم دولت خود را در فلسطین و اطراف بیت المقدس برافراشته‌اند و دولت اسرائیل به رسمیت شناخته شده و این منافات دارد با آنچه که خدای متعال در قرآن خبر داده در حق ایشان که فرموده: **﴿وَبَأُوُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ﴾**^۴ - یعنی: و بازگشتند به غضبی از جانب خدا و زده شد بر ایشان در ماندگی -، جواب گفته می‌شود که: این ایراد زمانی وارد است که ایشان سلطنت استقلالی داشته باشند

۱. ر.ک: قصص الانبیاء، ص ۳۱۴، ح ۴۲۲؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۴۹؛ الدرّ النظیم، ص ۵۸؛ العدد القویة، ص ۱۱۱، ذیل شماره ۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۵۰، ذیل شماره ۱ و ص ۲۵۴، ح ۶ و ص ۲۷۶، ذیل شماره ۲۳ و ج ۹۵، ص ۱۹۴.

۲. این عبارت در مصدر به صورت: (سخن‌های تو را و گویا...) آمده است.

۳. سیف الأمة و برهان الملة، ص ۱۰۸-۱۰۹.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۱۲.

مانند سلطنت‌هایی که پیش از ظهور اسلام داشته‌اند که فعال ما یشاء بودند^۱ و این دولت فعلی که دارند دولت استقلالی نیست و به اعانت و نصرت دیگران آن را تشکیل داده‌اند و خدا هم ایشان را برای امتحان چند روزی مهلت داده است و همین دولت هم معین بر ذلت و خواری و بیچارگی آنهاست - چنان که خداوند متعال عدم استقلال ایشان را نیز در قرآن مجید در سوره آل عمران در آیه ۱۰۸ خبر داده به قول خود که فرموده است: ﴿ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ أَيْنَمَا تُقِفُوا إِلَّا بِحَبْلٍ مِنَ اللَّهِ وَحَبْلِ مِنَ النَّاسِ وَبِأُؤُوا بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ﴾^۲؛ یعنی: زده شد بر ایشان و زده می‌شود ذلت و خواری در هر کجا که یافته شوند، مگر به اعانت و نصرتی از خدا و اعانت و نصرتی از مردمان، و بازگشت می‌کنند به غضبی از جانب خدا و زده می‌شود بر ایشان در ماندگی. پس استیلاي ایشان استقلالی نیست و بر زوال و فناي ایشان منتهی خواهد شد. ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُخَلِّفُ الْمِيْعَادَ﴾^۳.

تنبيه

فخرالاسلام در کتاب أنيس الأعلام در باب اثبات نبوت خاصه در مقدمه هفتم گفته است که: اهل کتاب سلفاً و خلفاً عادتشان جاری است بر این که اسماء را غالباً ترجمه می‌نمایند و در تراجم خود بدل اسماء معانی آنها را ایراد می‌نمایند و این خبط^۴ عظیم و منشأ فساد است. اسماء را نباید ترجمه نمود - خواه اسم مشتق باشد، یا جامد -، بلکه باید خود اسم را نوشت تا این که مخاطب بداند و مقصود از کلام را بفهمد.

و ایضاً از عادت ایشان است که گاهی چیزی را به طریق تفسیر در کلامی که کلام اله

۱. فعال ما یشاء بودند: هرچه می‌خواستند می‌کردند.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۱۲.

۳. سوره آل عمران، آیه ۹.

۴. خبط: بیراه رفتن، سهو و اشتباه، به خطا افتادن.

است در نزد ایشان زیاد می نمایند و اشاره به امتیاز هم نمی کنند که کلام اصلی کدام است و تفسیر کدام است و این دو امر به منزله امور عادیّه است از برای ایشان و هر کسی تأمل کند در ترجمه های متداوله ایشان در السنه مختلفه، حقیقت این امر از برای او منکشف می شود و شواهد کثیره از برای مدّعی ما پیدا خواهد نمود، و بعد از این تذکر بیست شاهد برای اثبات مدّعی خود مفصلاً ذکر کرده که از جمله آن شاهد چهارم است که مربوط به این برهان است در باب لفظ شیلوه که عین عبارت آن این است:

شاهد چهارم در آیه ۱۰ از باب ۴۹ از سفر تکوین بنا بر فارسیّه مطبوعه سنه ۱۸۵۶ به این نحو رقم شده است: تا وقتی که شیلوه بیاید، و در عربیّه مطبوعه سنه ۱۸۱۱ طبع شده است و سنه ۱۸۴۴ به این نحو رقم شده: *حتى يجيء الذي له الكل*، و در عربیّه مطبوعه سنه ۱۸۱۱: *إلى أن يجيء الذي هو له*. پس یکی از مترجمین لفظ شیلوه را که علم است از برای خاتم الانبیاء - چنان که عن قریب خواهی دانست - به «له الكل» ترجمه کرده و دیگری به «هو له» و ترجمه «هو له» موافق است با ترجمه سریانیّه؛ زیرا که او این طور ترجمه کرده است: *من ددپلی وه* - یعنی: هو له - و در سریانیّه جدید همان شیلوه است و محقق مشهور ایشان لیکلرک این لفظ را به «عاقبه» ترجمه کرده است و در ترجمه اردو که در سنه ۱۸۲۵ طبع شده است لفظ شیلا واقع است و در ترجمه لاطینیّه «ولیکیت الذي سیور سلو» است - یعنی: آنی که بزودی فرستاده می شود. پس لفظ شیلوه را که علم بود از برای مبشّر به به معانی مختلفه ترجمه کرده اند (تمام شد کلام فخر الاسلام بلفظه در این مقام).^۲

مؤلف حقیر گوید: و در نسخه مطبوعه لندن سنه ۱۹۳۲ فارسیّه لفظ شیلو - بدون ها - نوشته است و در عربیّه ترجمه یونانیّه شیلون - بانون - نوشته است.

۱. در مصدر: (سنه ۱۶۲۵).

۲. آنیس الأعلام في نصره الإسلام، ج ۵، ص ۲۱-۲۴.

بهره سوم از بخش دوازدهم

در اخبار وارده در مزامیر داود - یعنی : کتاب زیور - گفته است :

לְבַנְיָמִן - עַל - שְׁשָׁנִים לְבָנֵי קְרוֹחַ
 מִשְׁפָּחַת שִׁיר יְהוֹדָת : רַחֲשׁ לְבִי
 דָּבַר טוֹב אֵינֶר אֲנִי מִיַּעֲשֵׂי
 לְמַלְכָּה מְשׁוֹנֵי עֵט אִם יִפְרֹס חֶסֶד :
 יִפְיֹפֵי תְּלִבְנֵי אֲנֹכִים חוֹצֵם
 חֵם בְּשִׁפְתֹתַי עַל - לִי בְהַלְלֵה
 אֶלְהִים לְעֵלָם : חֲגִיר חֲרָבָה
 עַל - יָהֵב גְּבוּר הַיָּהֵב וְחֲרָבָה
 צָלַח רַעֲב עַל - דָּבַר אֶמְצֵת וְעִנּוּחַ
 צָדִק וְתוֹרָה נִוְרָאֵת יִסְיָבָה :
 חֲצִיָּה שְׁנוֹנִים עַמִּים תַּחְתֵּיהָ יִפְלֹק
 כְּלָב אֵיבֵי הַמְּלָכָה : בְּסִפְאָה אֶלְהִים
 עוֹלָם וְעַד נִשְׁבַּט אֵינְשׁוֹ הַמְּלָכָה :

אֱלֹהִים עוֹלָם וָעֶד שִׁבְטָא פְּלִדוֹתָהּ
 : אֶהְיֶה צַדִּיק וְתִשְׁנֶאֱ רִשְׁעֵי עַלְמֵי
 מִנְשִׁיחָהּ אֱלֹהִים אֱלֹהֵיךָ נְשָׁמַן נְשָׁמַן
 לִחְבֵּרָהּ נְצַבְיָהּ לִךְ וְאַלְלוֹת קִצְיָעִית
 זָל בְּקִרְוֵתֶיךָ מִן-הַיָּבֵלִי נִשְׁמַן מְנִי שְׁמַחֲלוֹ
 : בְּנִית מַלְכִים בִּימֵרוֹתֶיךָ נִצְבָּה
 נִשְׁגָּל לִי מִיְנֶיךָ בְּקִרְוֵתֶיךָ : שְׁמַעֲנִי
 בֵּית וְרֵאֵי וְהִטִּי אֶזְבֵּיךָ
 וְנִשְׁפָּחִי עֲלֶיךָ וּבֵית אֲבֹתֶיךָ : וְהִתְאוּ
 חֲפִלָּה יְפִיחֵנִי הוּא אֲבֹרְנִיךָ וְהַנְּשִׁתִּי
 לִי : וּבֵית צִוֵּר בְּבִנְיָהּ פְּנִיךָ יִחַלֵּן
 עֵינַיִךְ עָם : זָל פְּכוּדָהּ בֵּית מַלְכָּה
 פְּנִיחָה מִנְּשִׁבְצִית זְהַב לִבִּי נִשְׁתַּ
 לְרַב־מִית תּוֹכֵל לִפְנֵיךָ כִּתּוּלִית
 אַחֲרֶיהָ רְעוֹתֶיהָ מִוִּכְאוֹת לָהּ :
 תּוֹכֵלֶנָּה בְּשִׁפְחָת וְגִיל תִּבְיָאִנָּה
 בַּחֲזֵל מַלְכָּה : תַּחַת אֲבֹתֶיךָ יִחַיֵּן

כני'ה תנש'ת פן לנשר'ם כ'ל
 הארץ : אד'רה נש'ה כ'ל ר'ו
 ודר על'ם עפ'ים 'ח'דה ל'לם
 ۶۷۱

مرحوم فخرالاسلام در کتاب انیس الأعلام در بیان اثبات نبوت خاصه محمدیه در بشارت ششم همین باب را که از عبری نقل شد به سریانی به این نحو رقم نموده :

مُونِ بَغْلِي لِي صُبَايَ بِيَمْرُونَ أَنَا بِلْخَنِي لِمَلَكَا نَشَانِي قَلِمِيْلِي بِكْتِ بِنَا پَرِيشْ بُوَشْ
 شِيْرَاوْتِ مِّنْ نَّبِي نَشَادِزِيْنَا لَا شَيْقَتِ بَسِبْ وَتُخْ بُوْتِ دَاهْ قَمْ بَارْخُلُوخْ لِعَالَمِ خُلُوصِ سَبِيخْ عُلْ
 عِظْمَا يَا كَمْبِرَا خِقْرُوخْ وَزَارِ يَبُوْتُوخْ وَبِزَارِ يَبُوْتُوخْ مَن تَبِي رِكُوْبِ بُوْتِ هَجَتْ دِصْرَصَطُوْنَا
 وَيَكْخُو تَاوَزْدِي قُوْتَاوَيْتِ مَلِيخْ مِّنْ دِيَانِي صَوَانِي يَمِيْتُوخْ كَبْرُوخْ خَرِيْنَا طَايِي دِخُوْنُوخْ
 يَدْ نَبِيْلِي بِلْبَادِ دِشِمْنِي دِمَلَكَا تَرُوْنُو سُو كِ يَا آلِهَ لَا بَيْتِ أَبْدِينِ يَلِي قَطِيْنَا دُوْرَ قَطِيْنَا مَلَكُوْتِكِ
 مُوْخَبَلُوخْ زَدِيقُوْنَا وَسِنَلُوخْ بِشُوْتَاوَيْتِ دَاهَا قَمْ مَشْخَلُوخْ آلِهَ الْهَخْ بِمَشْخَادِ حَدُوَا تَاوَزُوْدَا مِّنْ
 خَبْرَا وَتُوخْ مُوْرَا وَأَهْلُوْتِ قَسِنَاكَلْنِي جُوْلُوخْ مِّنْ هَكَلْنِي دِكْرَمَ بِيْلَادِ مَنِي قَمْ مَخْدِي لُوخْ بِنَاتِي
 دِمَلِكِي كُوْمِيُوْقَرِي دُوِيُوخْ بِنَا كِلِيْنَا لَا مَلَكُنَا بِيْمِيْنُوخْ بِدِحْبَادِ أُو پِيرِ شِمْعِي يَابَزْنَا وَخِزْيِي
 دِمَكِيْبِي نَتَخْ وَمَنْشِي طَايِيخْ وَبَلْتِ دِْبِيخْ دَيْتِ شُوْتِ مَلَكَا بِشْرُخْ سَبَبِ دَهُو يَلِي مَرُخْ وَسِكُوْدِ
 آلِهَ وَبَرْتِ دِصُوْرِ بِيَشْكَشْ پَتَخْ بِتِ مَجْعِي دُوْلْتَمَنْدِي دِتَايِيْنَا وَكُلُهْ خِقْرُوخْ لِي بَرْتِ دِمَلَكَا
 لَكُوِي مِّنْ زَقْرَ يَاتِي دِدْهَبَا لِبَشْتُوْهْ بِجُوْلِي رَنْكِي رَنْكِي بِتِ پَيْشِي مُوِيِي بِخَدُوْنَا
 وَبِصَخْتَابْتِ أُوْرِي كُوْ عِمَارْتِ بِمَلَكَا مِبْدَلِ دِْبَبْ وَتُوخْ بِتِ هُوِي بِنُو نُوخْ مَتِ بِتِ لُونِ لِرِشْنِي
 بِكَلِهْ إِزْغَابْتِ مَتَحِزِ شِمُوخْ بِكَلْدُوْرَا وَدُوْرَاوَيْتِ دَاهَا تَايِيْبِي بِتِ شَاكِرِ لُوخْ لَا بَيْدْ أَبْدِينِ.

معنی مطابق مطبوعه لندن در سنه ۱۹۳۲ میلادی : ۱ دل من به کلام نیکو می جوشد .
 ۲ انشای خود را درباره پادشاه می گویم . زبان من قلم کاتب ماهر است . ۳ تو جمیل تر

۱ . در مصدر عدد (۲) در این جا قرار گرفته و عدد (۳) قبل از «ای جبار!» .

هستی از بنی آدم و نعمت بر لب های تو ریخته شده است. بنا بر این خدا تو را مبارکی ساخته است تا ابد الآباد. ای جبّار! شمشیر خود را بر ران خود ببند - یعنی: جلال و کبریایی خویش را. ۴ و به کبریایی خود سوار شده، غالب شو به جهت راستی و حلم و عدالت، و دست راستت چیزهای ترسناک را به تو خواهد آموخت. ۵ به تیرهای تیز تو اَمّت ها زیر تو می افتند و به دل دشمنان پادشاه فرو می رود. ۶ ای خدا! تخت تو تا ابد الآباد است. عصای راستی عصای سلطنت توست. ۷ عدالت را دوست و شرارت را دشمن داشتی. بنا بر این، خدا خدای تو، تو را به روغن شادمانی بیشتر از رفقاییت مسح کرده است. ۸ همه رخت های تو مُرّ و عود و سلیخه است از قصرهای عاج که به تارها تو را خوش ساختند. ۹ دختران پادشاهان از زنان نجیب تو هستند. ملکه به دست راستت در طلای او فیر ایستاده است. ۱۰ ای دختر! بشنو و ببین و گوش خود را فرا دار و قوم خود و خانه پدرت را فراموش کن. ۱۱ تا پادشاه مشتاق جمال تو بشود؛ زیرا او خداوند توست. پس او را عبادت نما. ۱۲ و دختر صور باارمغانی و دولتمندان قوم رضامندی تو را خواهند طلبید. ۱۳ دختر پادشاه تماماً در اندرون مجید است و رخت های او با طلا مرصع است. ۱۴ به لباس طرازدار نزد پادشاه حاضر می شود باکره های همراهان او در عقب وی نزد تو آورده خواهند شد. ۱۵ به شادمانی و خوشی آورده می شوند و به قصر پادشاه داخل خواهند شد. ۱۶ به عوض پدرانت پسرانت خواهند بود و ایشان را بر تمامی جهان سروران خواهی ساخت. ۱۷ نام تو را در همه دهرها ذکر خواهم کرد. پس قوم ها تو را حمد خواهند گفت تا ابد الآباد (انتهی).

مرحوم فخرالاسلام پس از نقل این آیات از زبور و ترجمه آنها موافق ترجمه فارسیه مطبوعه لندن در سنه ۱۸۵۶ و مطبوعه سنه ۱۸۷۸ چنین گفته است که: این امر مسلم است در نزد اهل کتاب از یهود و نصارا که جناب داود علیه السلام در این زبور بشارت می دهد ظهور پیغمبری را که بعد از او خواهد بود، و تا امروز نزد یهود ظاهر نشده است

پیغمبری که موصوف و منعوت باشد به صفات مذکوره در این زبور و علمای پروتسنت ادعا می نمایند که این پیغمبر عیسی علیه السلام است و اهل اسلام گویند که: این پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله است.

پس از آن گفته است: و مؤلف حقیر گوید: اوصاف مذکوره در این زبور از برای نبی مبشّر به اینهاست که به ترتیب ذکر می شود:

اول: آن نبی احسن ناس است.

دوم: افضل البشر است.

سوم: بلاغت از لب هایش می ریزد.

چهارم: مبارک است ابدالآباد.

پنجم: شمشیر خود را به کمر بسته است.

ششم: پهلوان پر قوتی است.

هفتم: با حق و (صدق و) عدالت و حلم است.

هشتم: دست راست او عجایب می نماید.

نهم: تیر او تیز است بر دشمنان.

دهم: جمیع قبایل در تحت او مغلوب و مقهورند.

یازدهم: عدالت را دوست می دارد و شرارت را بغض می نماید.

دوازدهم: بنات ملوک در خانه او خدمتکار می شوند.

سیزدهم: تحف و هدایا به سوی او فرستاده می شود.

چهاردهم: اغنیا مطیع و منقاد او می شوند.

پانزدهم: فرزندان او رئیس روی زمین می شوند عوض پدران.

شانزدهم: اسم مبارک او پشت در پشت مذکور می گردد.

هفدهم: قوم و طوایف ابدالآباد او را مدح و تعریف می نمایند.

و این اوصاف بتمامها بر اکمل وجه در محمد صلی الله علیه و آله یافت می شود.

اما اول: پس علامه مجلسی در عین الحیاة از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل نموده است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله در هر مجلسی که می نشستند، نوری از جانب راست و چپ آن حضرت ساطع و لامع بود که مردم می دیدند. ایضاً منقول است که یکی از زنان آن حضرت در شب تاری سوزنی گم کرده بود. آن حضرت که داخل حجره او شد، به نور روی آن حضرت آن سوزن را یافت. ابوهریره گفت: ما رأیت شیئاً أحسن من رسول الله صلی الله علیه و آله، كأن الشمس تجري في وجهه^۱، وإذا ضحك يتلألؤ في الجدار؛ یعنی: ندیدم چیزی را نیکوتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله. آفتاب جریان داشت در روی او و هر وقت که می خندید نور او بر دیوار می تابید.

و در حین هجرت از مکه به مدینه در خیمه امم معبد - رضی الله عنها - مهمان شد و معجزات کثیره در آن منزل از آن سرور ظهور و بروز نمود. بعد از رفتن آن حضرت شوهر امم معبد که آمد، آن حضرت را از برای شوهر خویش وصف نمود. از جمله وصف های او این بود: أجمل الناس من بعيد، وأحلمهم وأحسنهم من قريب^۲، و در منبج الصادقین از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند در ذیل تفسیر آیه: ﴿ مَا هَذَا بَشَرًا إِنْ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ ﴾^۳ که حضرت رسالت فرمود که: جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: یا محمد! خدای تعالی تو را سلام می رساند و می گوید: ای حبیب من! حسن روی تو را

۱. عین الحیات، ص ۱۲۰.

۲. ر.ک: مسند احمد، ج ۲، ص ۲۸۰؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۶۴ - ۲۶۵، ش ۲۷۲۸؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۴، ص ۲۱۵؛ الشفا بتعريف حقوق المصطفى صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۶۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۲۶۷؛ موارد الظمان، ج ۷، ص ۲۲، ش ۲۱۱۸؛ إمتاع الأسماع، ج ۲، ص ۱۵۷ و ج ۸، ص ۷۴؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۲، ص ۶؛ سیره حلبی، ج ۳، ص ۴۲۴.

۳. ر.ک: آحاد و مثانی، ج ۶، ص ۲۵۳، ضمن شماره ۳۴۸۵؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۴، ص ۴۹؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۹؛ الشفا بتعريف حقوق المصطفى صلی الله علیه و آله، ج ۱، ص ۶۱؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۲۲۵ و ۲۲۸ و ۳۳۱ و ج ۱۲، ص ۳۵۹؛ أسد الغابة، ج ۱، ص ۳۷۷؛ إمتاع الأسماع، ج ۲، ص ۱۵۱ و ۱۶۹ و ۱۷۷ و ج ۵، ص ۲۱۲؛ سبیل الهدی والرشاد، ج ۲، ص ۵ و ج ۳، ص ۲۴۵؛ بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۹۹، ذیل شماره ۵۲.

۴. سوره یوسف، آیه ۳۱.

از نور عرش مقرر کردم و حسن روی یوسف را از نور کرسی [کسوت دادم] و هیچ مخلوقی نیک تر از تو نیافریده‌ام.^۱

و اما دوم: پس حق تعالی در کلام مجیدش فرموده: ﴿ تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ ۲ الْآيَةَ، و اهل تفسیر گفته‌اند: از قول الله - عز وجل -: ﴿ وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ ۙ ۳ ﴾ مراد محمد ﷺ است که خداوند او را تفضیل داده است بر جمیع انبیا ﷺ از وجوه متعدده - از آن جمله قول الله - عز وجل -: ﴿ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ۙ ۴ ﴾. پس چون آن حضرت رحمت است از برای کل اهل عالم، پس لازم است که افضل باشد از کل اهل عالم.

وجه دوم آن که: اَمّت محمد افضل الامم است. پس واجب است آن حضرت هم افضل الانبياء باشد.

بیان اول: قول الله تعالی: ﴿ كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ ۙ ۴ ﴾.

بیان ثانی: این اَمّت این فضیلت را نیافت مگر به جهت متابعت محمد ﷺ. قال الله تعالی: ﴿ قُلْ إِن كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ ۙ ۵ ﴾. فضیلت تابع موجب فضیلت متبوع است.

وجه سیم آن که: قول الله - عز وجل -: ﴿ وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُّصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ ۙ ۶ ﴾ الآية حاصل مفاد آیه مبارکه این که: خداوند اخذ میثاق نموده است از جمیع پیغمبران که همه ایمان بیاورند به پیغمبر آخر الزمان و او را نصرت نمایند.

۱. تفسیر منهج الصادقین، ج ۵، ص ۳۷.

۲. سوره بقره، آیه ۲۵۳.

۳. سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۱۰.

۵. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۶. سوره آل عمران، آیه ۸۱.

پس حاصل مقصود این که جمیع پیغمبران امت او هستند و مسلم است که نبی افضل از امت خودش است و هر کس زیادتی اطلاع را خواسته باشد، رجوع کند به کتب اهل اسلام، بخصوص تفسیر کبیر فخر رازی در ذیل تفسیر: ﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ﴾. قال رسول الله ﷺ: أنا سيد ولد آدم يوم القيامة، ولا فخر؛^۱ منم آقای فرزندان آدم روز قیامت و این را فخر از برای نفس خود نمی‌گویم، بلکه از باب تحدّث^۲ به نعمت خداست.

و اما سیم: پس غیر محتاج است به بیان. حتی موافق و مخالف اقرار دارند به فصاحت و بلاغت کلام آن بزرگوار. روات^۳ در وصف کلام آن بزرگوار گفته‌اند: كان أصدق الناس لهجة^۴، وأفصح الناس كلاماً. فكان من الفصاحة بالمحلّ الأفضل والموضع الأكمل. حتی انس و جن اگر جمع بشوند، مثل «إنا أعطينا»ی او را نمی‌توانند بیاورند که سه آیه است. قال الله - تعالی جلّ ذكره -: ﴿وإن كنتم في ريب مما نزلنا على عبدنا فأتوا بسورة من مثله﴾^۵ الآية، و تا امروز که یک هزار و سیصد و دوازده سال از هجرت گذشته کسی نتوانست یک سوره از قرآن آن بزرگوار بیاورد. تفصیل مسئله در باب ششم خواهد آمد^۶ - إن شاء الله تعالی.

و اما چهارم: فقال الله - عز وجل -: ﴿إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ﴾^۷ الآية،

۱. مسند احمد، ج ۱، ص ۵ و ص ۲۸۱ و...: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۱۴۴۰، ضمن حدیث ۴۳۰۸: سنن ترمذی، ج ۴، ص ۳۷۰، ضمن حدیث ۵۱۵۶ و ج ۵، ص ۲۴۷، ح ۲۶۹۳: امالی شیخ صدوق، ص ۲۵۴، ضمن حدیث ۲۷۹ و ص ۳۹۱، ضمن حدیث ۵۰۵: بحار الأنوار، ج ۹، ص ۲۴۹، ضمن حدیث ۵ و ج ۱۶، ص ۳۲۵-۳۲۶، ح ۲۱ و ضمن حدیث ۲۲ و ج ۲۵، ص ۷۰، ضمن حدیث ۴ و....

۲. تحدّث: حدیث کردن، سخن گفتن، خبر دادن.

۳. روات: راویان.

۴. ر.ک: سنن ترمذی، ج ۵، ص ۲۶۰، ش ۳۷۱۸: اختیار معرفة الرجال [معروف به رجال کشی]، ج ۱، ص ۳۲۴، ح ۱۷۴: الشفا بتعريف حقوق المصطفى ﷺ، ج ۱، ص ۱۳۵.

۵. سوره بقره، آیه ۲۳.

۶. مراد باب ششم از کتاب انیس الأعلام است.

۷. سوره احزاب، آیه ۵۶.

و هزار هزار مردم در صلوات خمسه و غیر صلوات خمسه صلوات و برکات می فرستند بر آن بزرگوار. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَسَلِّمْ، و زد و بَارَكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ.

و اما پنجم: پس ظاهر است. خود رسول الله فرمود: أنا رسول بالسیف. جهاد با مشرکین از اعظم اجزای شرع شریفش می باشد.

و اما ششم: پس قوت جسمانی آن بزرگوار بر وجه کمال بود. چنان که ثابت گردیده است از احادیث و تواریخ که رکانه خلوت کرد با رسول خدا ﷺ در بعضی از شِعباب^۱ مکه قبل از اسلام. حضرت فرمودند: یا رکانه! آیا از خدا نمی ترسی؟ دعوت مرا به سوی توحید و اسلام قبول نمی کنی؟ عرض کرد: اگر می دانستم دعوت شما حق است، شما را متابعت می کردم. حضرت فرمودند: اگر تو را به زمین بزنم، خواهی دانست که قول من حق است؟ عرض کرد: بلی. پس حضرت او را گرفت و به قوت بازو او را به زمین خوابانید. پس عرض کرد: یا محمد! دوباره. پس حضرت ایضاً گرفت و به زمین زد. پس عرض کرد: یا محمد! این بسیار عجیب است. حضرت فرمودند: اگر از خدا بترسی و امر مرا متابعت نمایی، از این اعجب^۲ خواهی دید. عرض کرد: از این اعجب چه چیز است که شما مرا به زمین بزیند و در مصارعت^۳ بر من غالب باشید؟ حضرت فرمود: این شجر را از برای تو صدا می کنم. پس حضرت آن درخت را دعوت کرد. پس آن شجر به جانب آن حضرت آمد و پیش روی او ایستاد. پس دوباره حضرت آن درخت را امر به انصراف^۴ فرمود. پس شجر به مکان خود برگشت. پس رکانه به سوی قوم مراجعت کرد و گفت: یا بنی عبدمناف! اسحر^۵ از محمد ندیدم. پس مشهودات خود را نقل نمود^۶

۱. شِعباب: جمع شِعب - به معنی درّه، گشادگی میان دو کوه.

۲. اعجب: عجیب تر.

۳. مصارعت: با هم کشتی گرفتن.

۴. انصراف: بازگشتن.

۵. اسحر: ساحر تر.

۶. سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۶۲-۲۶۳؛ کنز الفوائد، ص ۹۴-۹۵؛ شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۲۱۴-۲۱۵؛

البدایة والنهایة، ج ۳، ص ۱۲۸-۱۲۹.

و این رکانه پهلوان و مصارع^۱ مشهوری بود.

و اما شجاعت آن سرور: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب فرمودند:

وإِنَّا كُنَّا إِذَا أَحْمَى الْبَأْسَ وَاحْمَرَّتِ الْحَدَقُ اتَّقِينَا بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَمَا يَكُونُ أَحَدٌ أَقْرَبَ إِلَى الْعَدُوِّ مِنْهُ، وَلَقَدْ رَأَيْتَنِي يَوْمَ بَدْرٍ وَنَحْنُ نَلُودُ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، وَهُوَ أَقْرَبُنَا إِلَى الْعَدُوِّ، وَكَانَ مِنْ أَشَدِّ النَّاسِ يَوْمَئِذٍ بَأْسًا.^۲ حاصل مقصود این که: چون تنور حرب گرم می شد و حدقه ها سرخ، رسول الله را وقایه^۳ قرار می دادیم از برای خود و احدی نزدیک تر به دشمن نبود از آن سرور و در جنگ بدر به آن بزرگوار پناه می بردیم. شدت و صولت^۴ او از همه بیشتر بود.

در آن روز عبدالله عمر گفت: ما رأیت أشجع ولا أنجد ولا أجود من رسول الله ﷺ.^۵ فیا سبحان الله! عجب شجاعتی است! اشجع ناس - که علی بن ابی طالب ﷺ است بالاتفاق از مخالف و مؤالف^۶، می فرماید: پناه ما در جنگ رسول الله بوده است. آری، والله. پناه کلّ خلایق عند الشدائد در دنیا و آخرت آن بزرگوار است. به جان خود قسم است علمای پروتستنت در انکار نبوت آن بزرگوار محاربه با خدا و رسول می نمایند.

و اما هفتم: پس امانت و صدق و عدالت از صفات جبلّیه^۷ آن حضرت است ﷺ. نصر بن الحارث به جماعت قریش گفت: محمّد کان فیکم غلاماً حدثاً أرضاکم فیکم، وأصدقکم حدیثاً، وأعظمکم أمانة، حتّی إذا رأیتم فی صدغیه الشیب وجاءکم بما جاءکم،

۱. مصارع: کشتی گیر.

۲. ر. ک: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۱۲۵؛ الشفا بتعریف حقوق المصطفی ﷺ، ج ۱، ص ۱۱۶؛ کشف الغمّة، ج ۱، ص ۹؛ کنز العمال، ج ۱۲، ص ۴۱۹؛ ح ۲۵۴۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۳، ذیل شماره ۳۵.

۳. وقایه: نگهداری کننده، حافظ کسی از بدی و آفت.

۴. صولت: سطوت، قدرت، هیبت، قهر، غلبه، حمله در جنگ.

۵. ر. ک: الشفا بتعریف حقوق المصطفی ﷺ، ج ۱، ص ۱۱۶؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۴۲۲.

۶. مؤالف: دوست، همدم.

۷. جبلّی: منسوب به جبلّه، طبیعی، فطری، ذاتی، اصلی.

قلت: إنه ساحر. لا والله، ما هو ساحر.^۱ حاصل مفاد این کلمات آن که: آن حضرت در میان شما بزرگ شد و همه شماها از او راضی بودید و اصدق^۲ شماها بود حدیثاً و اعظم شماها بود امانتاً، تا آن که پیری را در صدغیه^۳ او ملاحظه نمودید و آورد به سوی شما آنچه آورد، گفتید: ساحر است. لا، والله ساحر نیست.

و هر قل سؤال کرد از حال نبی ﷺ از ابی سفیان، گفت: آیا آن حضرت را قبل از ادعای نبوت متهم به کذب می نمودید؟ گفت: نه، بلکه در میانه ماها اصدق ناس بود.^۴ و اما هشتم: پس در بدر و همچنین در حنین قبضه خاکی بر روی کفار رمی^۵ فرمود و احدی از مشرکین نماند مگر این که مشغول به چشمش بود. پس منهزم^۶ گردیدند و مسلمین از ایشان متمکن شده، بعضی از کفار قتیل و برخی اسیر گردیدند.^۷ پس امثال این امور از عجایب هدایت یمین آن بزرگوار است.

و اما نهم: پس اولاد اسماعیل رضی الله عنه إرثاً عن أبیهم^۸ تیرانداز بوده اند. غیر محتاج است به بیان. آیه ۲۰ از باب ۲۱ از سفر تکوین در باب تیراندازی اسماعیل چنین می فرماید: و خدا با پسر بود - یعنی: با اسماعیل - که نشو و نما نمود و در بیابان ساکن شد

۱. ر.ک: سیره ابن اسحاق، ج ۴، ص ۱۸۱، ح ۲۵۶؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۹۵؛ الشفا بتعريف حقوق

المصطفى رضی الله عنه، ج ۱، ص ۱۲۵؛ عیون الأثر، ج ۲، ص ۴۲۷؛ إمتاع الأسماع، ج ۴، ص ۳۴۹.

۲. اصدق: صادق ترین، راستگوترین.

۳. صدغیه: تنبیه صدغ - به معنی: یک طرف پیشانی بین چشم و گوش، گیجگاه، شقیقه، موی پیچ خورده، کنار پیشانی.

۴. مسند احمد، ج ۱، ص ۲۶۲؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۵-۶ و ج ۴، ص ۴ و ج ۵، ص ۱۶۸؛ صحیح مسلم،

ج ۵، ص ۱۶۴؛ الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۱۳۱-۱۳۲، ش ۲۱۷؛ بحار الأنوار، ج ۲۰، ص ۳۷۸-۳۷۹.

ش ۳ و ص ۳۸۵-۳۸۶، ش ۸.

۵. رمی: پرتاب کردن.

۶. منهزم: شکست خورده و گریخته.

۷. ر.ک: کنز الفوائد، ص ۷۳؛ مناقب آل ابی طالب رضی الله عنه، ج ۱، ص ۷۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۶۷، ش ۲۱

و ج ۱۹، ص ۲۲۹ و ۲۴۳، ش ۲ و ص ۲۸۷-۲۸۸، ح ۲۳ و ۳۴ و....

۸. إرثاً عن أبیهم: این صفت را از پدرانشان به ارث برده بودند.

و تیرانداز گردید^۱ و حضرت رسول ﷺ مکرّر می فرمود که: روم از برای شما مفتوح خواهد گردید و خدا از برای شما کافی است و عجز به هم نرسانید از تیراندازی^۲، و ایضاً می فرمود: ارموا - بنی اسماعیل -؛ فَإِنَّ أَبَاكُمْ كَان رَامِيًا^۳؛ یعنی: تیراندازی کنید، ای پسران اسماعیل! بدرستی که پدر شما تیرانداز بود.

و هم وارد گردیده است که حضرت پیغمبر فرمود: مَنْ تَعَلَّمَ الرَّمِيَّ ثُمَّ تَرَكَهُ فَلَيْسَ مِنَّا^۴؛ یعنی: هر کس تیراندازی را تعلیم بگیرد، پس از آن ترک نماید، پس تارک آن از ما نیست.

حاصل کلام: سبق و رمایه^۵ جزئی است از اجزاء شرع آن بزرگوار. نمی بینی که فقها باب علیحده^۶ در کتب فقهیه از برای سبق و رمایه معین کرده اند و فرموده اند: برد و باخت در همه چیز حرام است مگر در سبق و رمایه به شرایط مقرر در فقه؟ خود پیغمبر رامی^۷ و هكذا اولاد طیبین آن بزرگوار - صلوات الله علیهم أجمعین - رامی بودند. علامه مجلسی در باب هفتم و فصل دوم از کتاب جلاء العیون به سند معتبر

۱. کتاب مقدس، ص ۲۲، تورات، سفر پیدایش، باب ۲۱.

۲. ر. ک: مسند احمد، ج ۴، ص ۱۵۷؛ صحیح مسلم، ج ۶، ص ۵۲؛ صحیح ابن حبان، ج ۱۰، ص ۵۴۹؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۱۷، ص ۴۱ و....

۳. ر. ک: مصنف ابن ابی شیبّه، ج ۶، ص ۲۱۴، ح ۶؛ آحاد و مثنائی، ج ۴، ص ۲۳۶، ح ۲۳۷۱ و ص ۲۵۵، ح ۲۳۹۲؛ مسند ابی یعلی، ج ۱۰، ص ۵۰۲، ح ۶۱۱۹؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۳۶۴ و ج ۴، ص ۵۰؛ صحیح بخاری، ج ۳، ص ۲۲۷ و ج ۴، ص ۱۵۶؛ سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۴۱، ح ۲۸۱۵ و...

۴. «من تعلم الرمي ثم تركه فقد عصاني» [ر. ک: سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۴۱، ح ۲۸۱۴؛ ذکر اخبار اصبهان، ج ۲، ص ۱۲۱؛ الجامع الصغير، ج ۲، ص ۵۹۰، ح ۸۶۰۰؛ کنز العمال، ج ۴، ص ۲۵۱، ح ۱۰۸۴۷ و ص ۲۵۵، ح ۱۰۸۶۸].

۵. سبق و رمایه: سبق به معنای پیشی گرفتن و پیش افتادن و رمایه به معنای تیر انداختن است و در اصطلاح فقه عقد و تعهدی است بین دو تن برای مسابقه اسبدوانی یا تیراندازی که برنده مبلغ معینی ببرد، و غرض از آن ورزیدگی در فنون جنگ است. این امر در اسلام تجویز - بلکه ترغیب و تشویق - شده است.

۶. علیحده: جداگانه، مجزاً.

۷. رامی: پرتاب کننده، تیرانداز.

از حضرت صادق علیه السلام نقل فرموده است که آن حضرت فرمودند: چون با پدرم امام محمد باقر به هشام بن عبدالملک وارد شدیم، آن ملعون بر تخت پادشاهی خود نشسته بود و لشکر خود را مکمل و مسلح دو صف در مقابل خود بازداشته بود. آماج‌خانه را در برابر خود ترتیب داده بود و بزرگان قومش در حضور او تیر می‌انداختند. چون در ساحت خانه او داخل شدیم، پدرم در پیش می‌رفت و من در عقب او می‌رفتم. چون نزدیک آن لعین رسیدیم، با پدرم گفتم که: با بزرگان قوم خود تیر بیندازید. پدرم گفت که: من پیر شده‌ام و اکنون از من تیراندازی نمی‌آید. اگر مرا معاف بدارید، بهتر است. آن ملعون سوگند یاد کرد که: به حق آن خداوندی که ما را به دین خود و پیغمبر خود عزیز گردانیده که تو را معاف نمی‌دارم. پس به یکی از مشایخ بنی امیه اشاره کرد که کمان و تیر خود را به او ده تا بیندازد. پس پدرم کمان را از آن مرد گرفت با یک تیر و در زه کمان گذاشت و به قوت امامت کشید و بر میان نشانه زد. پس تیر دیگر گرفت و بر فاق^۱ تیر اول زد که آن را با پیکان به دو نیم کرد و در میان نشانه محکم شد، تا این که چند تیر پیاپی افکند که هر تیری بر فاق تیر سابق آمد و او را به دو نیم کرد، و هر تیری که آن حضرت می‌افکند کانه بر جگر هشام می‌نشست و رنگ شومش متغیر می‌شد، تا این که در تیر نهم بی‌تاب شد و گفت: نیک انداختی، ای ابو جعفر! و تو ماهرترین عرب و عجمی در تیراندازی (انتهی).^۲

بدان که موضع حاجت را از حدیث ذکر کردیم. پس ثابت شد که این وصف در حق حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.

و اما دهم: پس مردم فوج فوج داخل دین خدا در حال حیات آن بزرگوار گردیدند و منقاد حکم آن سرور شدند. قال الله - عز وجل -: ﴿يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا﴾^۳.

۱. فاق: سوفار تیر و وسط چله کمان.

۲. تاریخ چهارده معصوم علیهم السلام (جلاء العیون)، ص ۸۵۱-۸۵۲.

۳. سوره نصر، آیه ۲.

و اما یازدهم: پس عدالت را دوست می دارد و شرارت را مبعوض. این صفت از اوصاف مشهوره آن حضرت است. حتی معاند هم اقرار و اعتراف دارد - چنان که سابقاً دانستی .

و اما دوازدهم: پس بنات ملوک و امرا خدمتکار مسلمین گردیدند در طبقه اولی. از آن جمله جناب شهربانو - رضي الله عنها - دختر یزدجرد، کسرای فارس، مفتخر بود به خدمت حضرت سید الشهداء، حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام.

و اما سیزدهم و چهاردهم: زیرا که نجاشی پادشاه حبشه و منذر بن ساوا ملک البحرین و ملک عمان منقاد و مسلم گردیدند و هرقل قیصر روم هدیه فرستاد خدمت آن حضرت و مقوقس ملک القبط سه کنیز و غلام اسود و بغله^۱ شهباء و حمار اشهب^۲ و فرس و ثیاب و غیر اینها به عنوان هدیه ارسال حضور مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرد.^۳

و اما پانزدهم: پس بعضی از اولاد امام حسن علیه السلام به خلافت رسیدند در اقالیم مختلفه از حجاز و یمن و مصر و مغرب و شام و فارس و هند و غیر اینها و به مرتبه سلطنت و امارت عالیه رسیدند و الی الآن ایضاً در دیار یمن و حجاز و غیر اینها امرا و حکام از نسل حضرت رسول صلی الله علیه و آله یافت می شوند و از اولاد حضرت حسین علیه السلام سلاطین ذوالعز و الاقتدار به هم رسید - یعنی: سلاطین صفویه اُتار الله براهینهم - و عن قریب است که ان شاء الله حضرت مهدی - عجل الله فرجه - از نسل حضرت رسول صلی الله علیه و آله ظاهر شود و خلیفه الله باشد در تمامی روی زمین و تمامی ادیان دین واحد خواهد بود در عهد شریف آن بزرگوار و جناب عیسی نازل و از جمله اعوان آن سرور خواهد بود.

و اما شانزدهم و هفدهم: الوف الوف^۴ پشت اندر پشت در اوقات صلوات خمسه

۱. بغله: استر، قاطر.

۲. شهباء: مؤنث اشهب، و اشهب: آنچه که رنگش سیاه و سفید باشد، سیاه که سفیدی بر آن غالب باشد.

۳. ر.ک: تاریخ طبری، ج ۲، ص ۳۰۷ و ۴۲۲؛ معجم کبیر طبرانی، ج ۴، ص ۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۲۰،

ص ۲۸۲-۲۸۳، ح ۸ و ج ۲۱، ص ۴۸-۴۹، ح ۳.

۴. الوف الوف: هزاران هزار.

به صوت رفیع در اقالیم مختلفه ندا می کنند که: «أشهد أن لا إله إلا الله، وأشهد أن محمداً رسول الله» و صلوات می فرستند در اوقات مذکوره غیر محصورین از مصائب و قرآء منشور آن بزرگوار را حفظ می نمایند، و مداحین در کوچه و بازار و منابر و مساجد مدح خود و اولادش را می خوانند و علما و سلاطین و وزرا به خدمتش می رسند و از پشت در سلام می کنند و به خاک روضه مقدّسش روی های خودشان را متبرک می نمایند و امیدوار به شفاعتش هستند. اللهم ارزقني زیارته، ولا تحرمني شفاعته، واجعل أيامي الآتية خيراً من الماضية، واحفظني من شرّ الحساد، يا أرحم الراحمين.

و این خبر در حقّ عیسی علیه السلام صادق نیست و این اوصاف در حضرت عیسی پیدا نمی شود یقیناً و ادعای علمای پروتستنت در این باب باطل است بی شبهه؛ زیرا که ایشان ادعا می نمایند که خبر مندرج در باب ۵۳ از کتاب اشعیا در حقّ عیسی علیه السلام است و در آن خبر به این نحو مرقوم گردیده است: ۲ زیرا که در حضورش مثل نهالی می روید و مثل ریشه در زمین خشک شده وی را نه منظری است و نه زیبایی. وقتی که به او می نگریم، نمایشی ندارد که به او رغبت داشته باشیم. ۳ خوار و در میان آدمیان مردود و صاحب غم ها و شناسنده دردها مثل کسی که از او روگردان می شدند و حقیر شده که او را به حساب نیاوردیم. ۴ اما ما او را بطوری به حساب آوردیم که از خدا کوفتی و مضروب و مبتلاست (انتهی).^۱

و این اوصاف ضدّ اوصافی است که در زبور مذکور گردیده؛ زیرا که بنا بر اقرار خود اهل کتاب حضرت عیسی منظری و زیبایی [ای] ندارد و حال آن که در زبور مذکور گردید که باید احسن ناس باشد و جهماً، و همچنین صادق نیست بر حضرت عیسی که صاحب قوّت و شوکت باشد، و همچنین متقلّد^۲ به سیف هم نبود. تیر تیزی

۱. کتاب مقدّس، ص ۸۲۶، کتاب اشعیا، باب ۵۳، بانذکی اختلاف.

۲. متقلّد: کسی که قلاده بر گردن انداخته، کسی که امری را بر گردن گرفته.

هم نداشت و اغنیا از برای او منقاد نگردیدند و هدایا هم به سوی او نفرستادند، بلکه بنا بر زعم نصارا عیسی علیه السلام را گرفتند و اهانتش کردند و استهزایش نمودند و به تازیانه او را زدند و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاشتند و بالاخره به دارش کشیدند و حضرت عیسی زن و فرزند نداشت. پس دخول بنات ملوک در خانه او درست نیست و فرزندى هم نداشت که در جای پدر روی زمین بنشیند، ریاست نماید.

فائدة

ترجمه آیه ۷ مطابق است با اصل انجیل و همچنین مطابق با تراجم فارسیه که از مؤلفات خود علمای پروتستنت است و هكذا مطابق است با نقل مقدس النصارى؛ زیرا که این آیه را در باب اول از رساله عبرانیة خود نقل کرده است و به همان طوری است که ما نقل و ترجمه نمودیم و همچنین مطابق است با ترجمه عربیة مطبوعه سنه ۱۸۲۱ و سنه ۱۸۳۱ و سنه ۱۸۴۴ و همچنین مطبوعه سنه ۱۸۷۰ و هكذا فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۱۶ و سنه ۱۸۲۸ و سنه ۱۸۴۱ و سنه ۱۸۷۸ و سنه ۱۸۵۶ و سنه ۱۸۹۱. همچنین با ترجمه اردو مطبوعه سنه ۱۸۳۹ و سنه ۱۸۴۰ و سنه ۱۸۴۱ و همچنین با اصل سریانیة مطبوعه سنه ۱۸۶۸ و (همچنین سنه ۱۸۸۶ و) سنه ۱۸۶۴.

حاصل کلام: اصل انجیل همان طوری است که ما ترجمه نمودیم - که: عدالت را دوست می داری و شرارت را بغض می نمایی. از آن سبب خدا خدایت تو را به روغن شادمانی زیاده از مصاحبانت مسح نموده است. پس ترجمه ای که مخالف ترجمه ما باشد غلط است یقیناً و کافی است بر رد آن الزاماً کلام مقدس النصارى و تو دانستی در مقدمه باب سیم که لفظ «الله» و «رب» و امثال ذلک اطلاق شده است بر عوام فضلاً عن الخواص و آیه ۶ از زبور ۸۲ به این نحو رقم شده است: ۶ من گفتم که: شما خدایانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلا،^۱ انتهی.

۱. کتاب مقدس، ص ۶۹۴، مزامیر، مزبور ۸۲.

پس وارد نمی شود قول صاحب مفتاح الأسرار که در این آیه به این نحو واقع گردیده است: عدالت را دوست می داری و شرارت را بغض می نمایی. از آن سبب - ای خدا! - خدایت تو را به روغن شادمانی زیاده از مصاحبانت مسح نمود. به شخص دیگر غیر از مسیح گفته نمی شود: ای خدا! خدایت تو را مسح نموده، الخ. اولاً ترجمه او صحیح نیست. یقیناً غلط اندازی - بلکه بی دینی - نموده است اضطراراً و این ترجمه مخالف زبور و مخالف پولس است، و هرگاه ما قطع نظر نماییم از عدم صحّت ترجمه، باز گوییم: این ادعا صریح البطلان است؛ زیرا که لفظ «الله» در این موضع به معنی مجازی است، نه حقیقی؛ به دلیل قول او: «خدایت»؛ زیرا که خدای حقیقی خدا ندارد. پس زمانی که به معنی مجازی شد، اطلاق می شود بر حضرت محمد ﷺ - چنان که اطلاق می شود به جناب عیسی ﷺ.

از صفحه ۱۳۹ تا این جا پایان یافت کلام مرحوم فخرالاسلام در جلد دوم کتاب انیس الأعلام در شرح آیات زبور داود که از پیش ذکر شد بلفظه و عباراته.^۱

بشارت دیگر از زبور

مزمور ۱۴۹:

הַלְלוּ אֱלֹהִים הַשָּׁמַיִם
 הַקְּדוֹשִׁים הַלְלוּ אֱלֹהִים
 הַשָּׁמַיִם הַקְּדוֹשִׁים
 הַלְלוּ אֱלֹהִים הַשָּׁמַיִם

۱. انیس الأعلام في نصرّة الإسلام، ج ۵، ص ۷۶-۸۹.

שִׁמּוֹ בְּחֶזֶק בְּתוֹ וְכִנּוּר
 זִמְרוֹ לְזֶה רִנְיָהּ יְהוָה בְּעֵצוֹ
 וַיֵּאָר עֲזָרָהּ בְּשִׁוְעָה וְעַלְזוֹ
 חֶסֶדָהּ בְּכַבֹּד יִרְנְנוּ עַל בְּשִׁיבֹתָהּ
 : הַזִּמְרוֹת אֵל בְּגִרְוֹנָהּ וְחַרְבֵי־יָדָיִם
 בְּיָדָהּ : לַעֲשׂוֹת נִקְמָהּ בְּגֵימָהּ תִּיבְרָתָהּ
 בַּלְּאִמִּים לְאִסּוֹר מִלְּכֵיהֶם בְּזִמְרָהּ
 וְנִדְבָלָהּ הֵם בִּדְבָלָהּ בְּרוֹזָלָהּ : לַעֲשׂוֹת
 בָּהֶם מִשְׁפָּטָהּ כְּתוֹב הַדָּר הַזֶּה
 לְדַל חֶסֶדָהּ הַלְלוּהָ

فخر الاسلام اين آيات را در كتاب انيس الأعلام در بشارت هفتم نقل فرموده است
 كه در اين جا نوشته مي شود:

هَلْلُوْاهُ زَمُوْر مَارِيَا زِمْرَتَا حَدَتَا تَشْبُوْحُ تُوَكُوْ جَمَاعَتِ دِرْذِقِي خَدِي يَسْرَثِيْل بِبِرِيْثُوْهُ بَنِي
 صَهِيُوْنِ پَسَخِي بِيْمَلِكِي شَبَخِي لِشَمِي بِرَقْدَا بِتَبْ وَكَنَارَا زَمْرِي اِلِي سَبَبِ دِكِي بِسْمَلِه مَزِيَا
 بِطَايِيُوْهُ مِكْشِيْر مَسْكِيْنِي بِبِرْقَنَا پَصْخِي زَدِيْقِي بَايَقْرَا مَقُوْخِي عَلْ شُوِيْتِ رَمُوِيَاتِي دَالَّة
 بِبَلُوِي وَسِيْبِ بِثَرِي بُوْمَنِي بِاَيْدِي لِعَبْدَاتُعْلَا بِثَايِيِي تَغْلِيْمِ يَاتِي بِمَلْتِي لِسَارَا مَلَكْنِي بِشِيْل
 يَاتِي وَبِخِيْبِي بِكُذِي دِبْرِيْزَلْ لِعُوْعَدَ دُوَانِ دِبَلِ كِيْتُوْتِ سِقْلِي لِكُلِي زَدَلِقُوْ هَلْلُوْاهُ.

ترجمه طبق مطبوعه ۱۹۳۲ در لندن: آیه ۱ خداوند را تهلیل نماید. خداوند را سرود تازه بسرایید و تسبیح او را در جماعت مقدّسان. ۲ اسرائیل در آفریننده خود شادی کنند و پسران صهیون در پادشاه خویش وجد نمایند. ۳ نام او را بارقص تسبیح بخوانند. با بربط و عود او را بسرایند. ۴ زیرا خداوند از قوم خویش رضامندی دارد. مسکینان را به نجات جمیل می‌سازد. ۵ مقدّسان از جلال فخر بنمایند و بر بسترهای خود ترمّم بکنند. ۶ تسبیحات بلند خدا در دهان ایشان باشد و شمشیر دودمه در دست ایشان. ۷ تا از امت‌ها انتقام بکشند و تأدیب‌ها بر طوایف بنمایند. ۸ و پادشاهان ایشان را به زنجیرها ببندند و سروران ایشان را به پای بندهای آهنین. ۹ و داوری را که مکتوب است بر ایشان اجرا دارند. این کرامت است برای همه مقدّسان او. خداوند را تهلیل نماید.^۱

فخرالاسلام گوید: مبشّر به در این فرموده حضرت محمد ﷺ است و صاحب شمشیر دودمه وصی او علی بن ابی طالب ﷺ است و مصداق این اوصاف آن بزرگوار و تابعان آن بزرگوارند. مبشّر به سلیمان ﷺ نیست؛ زیرا که مملکت او وسعتی پیدا نکرد بر مملکت پدرش داود ﷺ. بنا بر زعم اهل کتاب، و دیگر آن که جناب سلیمان مرتدّ و عابد صنم شد در آخر عمر. بنا بر زعم اهل کتاب، نعوذ بالله من ذلك الاعتقاد الفاسد. و عیسی ﷺ مبشّر به نیست؛ زیرا که بنا بر اعتقاد تابعینش اسیر و ذلیل و مصلوب گردید، و همچنین اکثر حواریون در دست کفار اسیر و مقتول گردیدند^۲ (انتهی کلامه بلفظه و عباراته).

بشارت دیگر از زبور داود

که در آن مزموّر بشارت به حضرت خاتم الانبیاء ﷺ و حضرت مهدی صاحب زمان -عجل الله تعالی فرجه- داده است. در مزموّر هفتاد و دوم به زبان عبری چنین نوشته است:

۱. کتاب مقدّس، ص ۷۳۲، مزامیر، مزموّر ۱۴۹.

۲. انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۵، ص ۹۰.

לְשֵׁלַח וְאַלְהֵם מִשְׁפֹּטֶיהָ לְמַלְכָּה
 תִּגַּם וְצִדְקָתָהּ לְבָרַךְ מַלְכָּה : זְהִי
 עֲמִידָה בְּצִדְקָה וְעַבְדֶּיהָ בְּמִשְׁפֹּט
 : יִשְׂאֲרוּ הַלְוִיִּם שְׂלָלָם לְעַם וְגִבְעֹתָם
 בְּצִדְקָה : וְשִׁפְטֵי עַבְדֶּיךָ עִם יְהוָה
 לְבָבִי אֶבְיָנִים וְיִדְכָּא עוֹשֵׂה : יִדְכָּא
 עִם שְׂמֵי שָׁמַיִם וְלִפְנֵי זְרוּחַ הַרוּחַ
 הַזֶּה : זְהִי כְּמֶטֶר עַל גִּזְלֵי לְבָבֶיךָ
 זְהִי אֶרֶץ : יִפְרַח כְּמִיּוֹ צִדְקָה
 וְרַב שְׁלוֹם עַד אֲפֹסֵי כָּל זְרוּחַ :
 וְיִרְדּוּ מֵיִם עַד זֵם וּמִנְהַר עַד אֲפֹסֵי
 אֶרֶץ : לְפָנֶיךָ יְבָרְעוּ צִיִּים וְאֲיָבִין
 עֲפָר וְלֶחֶב : מִלְכֵי תֵרֶשׁוּשׁ וְאֲשִׁים
 מִנְחָה וְנִשְׂבִּיבוּ מִלְכֵי שִׁבְכָא וְסִבְכָא
 אֲשִׁיבוּ יְבָרְכוּ : וְיִשְׁתַּחֲוּ לְךָ כָּל
 מִלְכֵיִם כָּל גְּזִיִּים וְעַבְדֵי הַיָּם : כִּי

וְיָיִל וְאֶבְיֹן מִשְׁרָע וְעָנִי וְאִי־עֲנֹן
 לֹא יִחַם עַל כָּל וְאֶבְיֹן וְנַפְשֹׁת
 אֶבְיֹנִים יִזְשִׁיעַ : מִתֵּיבָה וּמִחַמִּים
 וְגַל נַפְשִׁים אֲבִיָּוִת וַיִּזְקֶר הַכִּים
 בְּעֵינָיו : נִיחִי וַיִּתֵּן לֹא מִזֶּהֶב תִּשְׁבַּא
 וַיִּתְפַּלֵּל בְּעֵבֶר תְּמִיד כָּל הַיּוֹם
 בְּדַרְפְּנֵהוּ : זֶה פֶּסֶת פֶּר כְּאֶרֶץ
 כְּרֹאשׁ הָהָרִים : וְרַעַשׁ כִּלְבָּנִים פְּרִיזוּ
 וַיִּצְיָצוּ מִעֵיר כְּעֶשֶׂב הָאֵץ :
 זֶה שִׁמְיָ לְעוֹלָם לְפָנָי תִּשְׁמַע
 בְּיָם שִׁמְיָ וַיִּתְבַּרְכּוּ בִּי כָּל גִּיִּים
 אֲשֶׁר־הֵיוּ : בָּרוּךְ זֶה אֱלֹהִים
 שְׂרָאֵל עֲשֵׂה נִפְלְאוֹת לְבָרְכֵךְ
 וּבָרוּךְ שִׁמְיָ כְּבוֹד לְעוֹלָם וָעַד
 כְּבוֹדוֹ אֶת כָּל הָאָרֶץ אֲמִן
 וְאֲמִן : כָּל תְּפִלֹּת הַזֶּה בִּי יִשִּׁי

فخر الاسلام در كتاب انيس الاعلام در بيان اثبات نبوت خاصه در بشارت هفتم طبق سريانيه چنين مرقوم داشته كه: در مزمور ۷۲ به اين نحو عيان و بيان گشته است: (۱)

يا آله ديوانوخ لملكاهل وزذ يقو توخ لبزون بملكايث دان طايپوخ بزذ يقوت و مسكينغ
 پديوان پت طاعني طوراني سلم لطايب و زومياني بزديقو ثابت دين مسكيني دطايپايث
 بزق لبثوني دبقرويت طاخ طخ لظالم بزذدعي منوخ عالم شمش وقم ساهزا دوزا و دورى
 پت ضالي اخ مطرا غال كله خصيذا اخ قشقياتي شبخنا غال ازعايد ماجين بيو متوه زدلفا
 وبوشيو واوشلم هل دلت ساهزا ويد خاكم من يم هل يم و من نهر هل مرزني دازغاقمو پت
 كنى بي امران دينا بان و دشمنو غايرايث لكخي ملكي دتر شش و دكر زسي پشكش پت
 مادري الي ملكي دشنا و دسنا دينارى پت مقزيبى و پت مكيبى رپشه الوه كله ملكي كله
 طايبى پت عويدى آله حلمت سبب دبت ياصى بقردعايت هاوز و مسكين و دلت هايرانا آله
 پت غايت رخمى غال مسكينه و بقر و كتنى دبقرى پت برق من ذوا المايه و من ناحق پت
 برق كنه و پد هو م طنادمه بعينه و پت خيه و پت بهبل قتوه من دهبه دشبه و پت ساليه بديه
 پدايموتا كله يومه پت پرخلى پت هويه برشيويه ددحلا بازغابريشه دطوراني پت شعشع
 اخ لبناطون ته و پت بقحى من مدينه اخ كله دازعايت هوى شمو لغالم قم شمشه پت مجين
 شمو و پت پشى پريخى بيوه كلى طايبى پت شپخى الوه پريخلى مرينا آله آله دسرايل ابذته
 دغاچى بويانى پنو شو و پريخلى شمشه دايقازو لغالم و پشه مليتا ايقازه كله ازغا امن
 و امن يملن صلوات دداود بروته داتش.

ترجمه طبق مطبوعه فارسيه سال ۱۹۳۲ ميلادى در لندن بلفظه و عباراته چنين است: ۱ اى خدا! انصاف خود را به پادشاه ده و عدالت خویش را به پسر پادشاه. ۲ و او قوم تو را به عدالت داوری خواهد نمود و مساکين تو را به انصاف. ۳ آن گاه کوهها برای قوم سلامتی را بار خواهند آورد و تلها نیز در عدالت. ۴ مساکين قوم را دادرسی خواهد کرد و فرزندان فقير را نجات خواهد داد و ظالمان را زبون خواهد ساخت. ۵ از تو خواهند ترسيد، مادامی که آفتاب باقی است و مادامی که ماه هست تا جميع

طبقات. ۶ او مثل باران بر علفزار چیده شده فرود خواهد آمد و مثل بارش‌هایی که زمین را سیراب می‌کند. ۷ در زمان او صالحان خواهند شکفت و وفور سلامتی خواهد بود، مادامی که ماه نیست نگردد. ۸ و او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان. ۹ به حضور وی صحرائشینان گردن خواهند نهاد و دشمنان او خاک را خواهند لیسید. ۱۰ پادشاهان ترشیش و جزایر هدایا خواهند آورد. پادشاهان شبا و سبا ارمغان‌ها خواهند رسانید. ۱۱ جمیع سلاطین او را تعظیم خواهند کرد و جمیع امت‌ها او را بندگی خواهند نمود. ۱۲ زیرا چون مسکین استغاثه کند، او را رهایی خواهد داد و فقیری را که رهاننده [ای] ندارد. ۱۳ بر مسکین و فقیر کرم خواهد فرمود و جان‌های مساکین را نجات خواهد بخشید. ۱۴ جان‌های ایشان را از ظلم و ستم فدیة خواهد داد و خون ایشان در نظر وی گرانبها خواهد بود. ۱۵ و او زنده خواهد ماند و از طلای شبا بدو خواهد داد. دائماً برای وی دعا خواهد کرد و تمامی روز او را مبارک خواهد خواند. ۱۶ و فراوانی غله در زمین بر قله کوه‌ها خواهد بود که ثمره آن مثل لبنان جنبش خواهد کرد و اهل شهرها مثل علف زمین نشو و نما خواهند کرد. ۱۷ نام او تا ابد الآباد باقی خواهد ماند. اسم او پیش آفتاب دوام خواهد کرد. آدمیان در او برای یکدیگر برکت خواهند خواست و جمیع امت‌های زمین او را خوشحال خواهند خواند. ۱۸ متبارک باد یهوه خدا که خدای اسرائیل است که او فقط کارهای عجیب می‌کند. ۱۹ و متبارک باد نام مجید او تا ابد الآباد و تمامی زمین از جلال او پر بشود. آمین و آمین. دعای داود بن یسی تمام شد.^۱

فخر الاسلام در کتاب انیس الأعلام گفته است: بدان که اختلاف نیست در میان علمای اهل کتاب که داود عليه السلام در این مزمور از شخصی که بعد خواهد آمد خبر می‌دهد ولیکن از غایت جهل به مراتب انبیا عليهم السلام گویند: «مراد از ملک خود حضرت داود است و از ملک‌زاده حضرت سلیمان است»، و این ادعا بالقطع و الیقین باطل است؛

۱. کتاب مقدس، ص ۶۸۵-۶۸۶، مزامیر، مزمور ۷۲.

زیرا که داود علیه السلام صاحب شرع و احکام نبوده تا این که گوید: ای خدا! شرع و احکام خود را به ملک و عدالت خود را به ملک زاده عطا فرما، و دیگر این که پیغمبر خدا در وقت دعا و تضرع در حضور ملک الملوک حقیقی و خالق کُل موجودات خود را خطاب به ملک نمی کند، بلکه آن جناب در جمیع اوقات - بخصوص در وقت دعا - کمال خضوع و خشوع و تذلل را دارد. روی خاک می نشیند و می خوابد.

شاهد این مدعا: آیه ۱۶ از باب ۱۲ از کتاب سموئیل ثانی به این نحو رقم یافته است: ۱۶ و داود خدا را به خصوص آن کودک تضرع نمود و داود روزه گرفته و به اندرون رفته و بیتوته کرده، بر روی زمین خوابید. ۱۷ و مشایخ خانه اش برخاسته، به قصد این که او را از روی زمین برخیزانند آمدند، اما بر نخاست و با ایشان نان نخورد، بلکه هفت شبانه روز روزه گرفت و روی خاک دعا کرد،^۱ و آیه ۱۴ از باب ۶ از کتاب مسطور در بیان حال داود علیه السلام در حین آوردن صندوق خداوند به این نحو رقم یافته است: ۱۴ و داود با قوت تمام در حضور خداوند هروله می کرد و داود [به] ایفودی کتان ملبس بود. ۲۰ پس داود برگردید تا این که خانه خود را دعای خیر نماید و میکیل دختر شائول به استقبال داود بیرون آمد. گفت: پادشاه اسرائیل امروز چه عزیز است که امروز خویشان را در نظر کنیزکان بندگانش برهنه نمود بطوری که یکی از کم مغزان خویشان را بی حیا برهنه نماید. ۲۱ و داود به میکیل گفت که: این کار در حضور خداوند بود که مرا از پدر و تمامی خانواده اش ترجیح داد و برگزید تا این که مرا پیشوای قوم خداوند اسرائیل نماید تا به جهت حضور خداوند شادمانی کردم. ۲۲ و از این زیادتر خود را حقیر خواهم و در نظر خود ادنی شده، در پیش کنیزکان که درباره آنها گفتمی محترم خواهم شد.^۲ (انتهی).

پس از این کلمات بوضوح تمام معلوم می شود و مفهوم می گردد که داود علیه السلام خود را

۱. کتاب مقدس، ص ۲۸۶، کتاب دوم سموئیل، باب ۱۲.

۲. کتاب مقدس، ص ۲۷۹، کتاب دوم سموئیل، باب ۶.

حقیر می شمارد و بالصراحه وعده می دهد که: خود را در نظر خداوند ادنی و حقیر خواهم نمود تا در نظر خلق محترم شوم. پس چنین کسی در وقت دعا خود را ملک نمی گوید. و مقصود از ملک زاده هم سلیمان نیست؛ زیرا که ظلم در عهد او شکسته نشد؛ زیرا که بنا بر اعتقاد اهل کتاب خود آن بزرگوار مرتد و عابد صنم شد و از برای اصنام^۱ معابد بنا کرد و زن هایش در خانه اش عبادت صنم می نمودند. کدام ظلمی است که بالاتر از این باشد؟ کسی که اعظم ظلم ها در خانه او باشد، او را ظالم شکن نمی گویند. و هم مملکتش بنا بر اعتقاد اهل کتاب وسیع تر نبود از مملکت پدرش داود تا این که از دریا تا به دریا از نهر تا به اقصای زمین سلطنت کرده باشد.

و واضح است که عیسی علیه السلام هم دارای این صفات نبوده است؛ زیرا که یک روز هم سلطنت ننمود. خانه هم نداشت، بلکه یهود بر او سلطنت نمودند و او را گرفته، اهانتش نمودند و استهزا به آن بزرگوار کردند و به دارش کشیدند - بنا بر اعتقاد اهل کتاب.

فإِذَا قَرَّرَ ذَلِكَ^۲، پس گوییم: مقصود از مَلِكٍ صاحب احکام مَلِكِ الْمَلُوكِ حقیقی هر دو جهان، رسول ملک المَنان، محمد بن عبدالله، سید پیغمبران صلی الله علیه و آله و مَلِكِ زاده هم مهدی صاحب الزمان فرزند دلبنده آن بزرگوار است و ان شاء الله تعالی عن قریب ظهور خواهد فرمود و روی زمین را پر از عدالت خواهد نمود بعد از این که مملو از ظلم و جور شده باشد و عُتُقَ ظَلَام^۳ را خواهد شکست و با بقای [ماه و آفتاب] دور به دور خوف و خشیت الهی در قلوب و دلها خواهد ماند؛ زیرا که ظلم و شرک و کفر کلیه از روی زمین مرتفع می شود در زمان آن بزرگوار و تمامی ادیان دین واحد از برای خدا خواهد شد و از برای قلوب مرده مثل بارانی از برای گیاه بریده خواهد بود. از دریا تا به دریا و از نهر تا به اقصای زمین سلطنت خواهد نمود و تمامی اقوام زبان ثنا

۱. اصنام: بت ها، جمع صنم.

۲. فإذا قرّر ذلك: حال که این مطلب روشن و ثابت شد.

۳. عُتُقَ ظَلَام: گردن های ظالمان.

را به مدح و صلوات و برکات از برای او خواهند گشود و زمین برکات خود را ظاهر خواهد نمود و با بقای ماه و آفتاب اسم جد بزرگوارش و خودش باقی خواهد ماند - إن شاء الله تعالی . شرح این مزمور در باب امامت مفصل خواهد آمد.

حاصل کلام: شبهه‌ای نیست در این که این مزمور در حق حضرت خاتم الانبیاء و فرزند دلبندش حضرت مهدی است - صلوات الله علیه و علی آبائه المعصومین الأخیار مادام الفلک الدوار. ^۱ (تمام شد کلام صاحب انیس الأعلام بلفظه و عباراته بدون زیاده و نقصان).

مؤلف ناچیز گوید: فخرالاسلام مرحوم در پایان کلام خود شرح مفصل این مزمور را به باب امامت کتاب انیس الأعلام محول نموده و در آن جا نیز تصریح کرده که این مزمور بدون شبهه راجع به اوصاف حضرت خاتم الانبیاء و فرزند دلبندش مهدی بن الحسن صاحب الزمان و خلیفة الرحمن است، نه در حق داود و نه سلیمان و نه عیسی. اما نفی از داود و سلیمان به شرحی است که در این جا ذکر شد و اما نفی از عیسی را نیز در آن جا به سه وجه ذکر کرده: یکی آن که عیسی در زمان خود حتی یک روز هم سلطنت نکرده و دیگر آن که آن جناب پسری نداشته که در حق او گفته شود که: عدالت خود را به پسر پادشاه ده، و دیگر آن که آن جناب احکامی نداشته تا در حق او گفته شود که: احکام خود را به پادشاه ده - بنا بر شهادت انجیل موجود الآن - و تابع احکام تورات بوده - بنا بر اقرار خود در این اناجیل موجوده - و هکذا سایر صفات مذکوره در این مزمور هیچ کدام با جناب عیسی موافقت ندارد - چنان که بر صاحبان انصاف پوشیده نیست - و نیز در آن جا فایده‌ای در ذیل مطالب خود ذکر کرده که در این مقام نیز ذکر آن سزاوار است و نگارنده عین عبارت آن را برای تنبیه و تذکر می‌نگارم.

گفته است: فائدة. بعضی از مترجمین تراجم فارسیه جمله اول را از مزمور مزبور

۱. انیس الأعلام في نصره الإسلام، ج ۵، ص ۹۱-۹۶.

برای مغالطه به این نحو ترجمه کرده اند: ای خدا! انصاف خود را به پادشاه ده، و آن غلط است قطعاً؛ چه لفظ «دینک» به معنی «أحكامك» می باشد جزماً، لذا مترجم عربیّه مطبوعه بیروت در ماه تموز از ماه های سنه ۱۸۷۰ به این نحو ترجمه کرده است: اللّٰهیم أعط أحمکامک. اگر از اصول خبری نداری، به ترجمه مزبوره نظر کن^۱ (انتهی کلامه. رفع الله مقامه).

و اما نکاتی که از این مزمور در این مقام استفاده کرده است اینهاست که عین الفاظ آن ذکر می شود. گفته است:

بیانُ فیهِ التبیان

اوصاف مزبوره در این مزمور از برای مبشّر به به قراری است که به ترتیب مذکور می شود.

- اول این که: مبشّر به سلطانی است صاحب احکام.
- دوم آن که: خدا نمونه عدالت خویش را به او عنایت خواهد فرمود.
- سیم این که: در میان بندگان خدا به عدالت داوری خواهد فرمود.
- چهارم این که: با مساکین به انصاف رفتار خواهد فرمود.
- پنجم و ششم این که: کوه ها در زمان او برای قوم سلامتی بار خواهند آورد و تل ها در عدالت - یعنی: اعالی^۲ و ادانی^۳ در رفاهیت - خواهند بود.
- هفتم آن که: مساکین را دادرسی خواهد کرد.
- هشتم این که: فرزندان فقیر را نجات خواهد داد.
- نهم آن که: ظالمان را زبون و ذلیل خواهد ساخت.

۱. أنیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۷، ص ۲۸۶-۲۹۸.

۲. اعالی: مردمان بلند قدر، اشخاص بلند مرتبه، بلند پایگان، جاهای بلند، جمع اعلی.

۳. ادانی: زیون تران، مردمان پست و فرومایه، جمع ادنی.

دهم این که: در زمان مبشّر به خلق از خدا می ترسند در جمیع طبقات مادامی که آفتاب و ماه باقی هستند - یعنی: سلطنت او را پایان نیست و احکام او منسوخ نخواهد گردید و حلال او حلال است تا قیامت و حرام او حرام است. یازدهم این که: وجود مبشّر به مثل باران است بر علفزار چیده و مثل بارش هایی که زمین را سیراب می کند.

دوازدهم این که: در زمان او صالحان خواهند شکفت. سیزدهم این که: در زمان او سلامتی خواهد بود مادامی که ماه نیست نگر دیده. چهاردهم این که: از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان حکمرانی خواهد کرد - یعنی: حکم او بر تمامی روی زمین جاری است مادامی که قیامت نشده است. پانزدهم این که: صحرائشینان به حضور وی گردن خواهند نهاد و دشمنان او خاک خواهند لیسید.

شانزدهم این که: سلاطین جزایر و پادشاهان شبا و سبا هدایا خواهند آورد و ارمغان خواهند رسانید.

هفدهم این که: جمیع امم او را بندگی خواهند نمود. هجدهم: به فریاد مسکین و فقیر مستغیث خواهد رسید. نوزدهم: بر فقرا و مساکین کرم خواهد فرمود و مساکین را نجات خواهد داد. بیستم آن که: فقرا و مساکین را از ظلم و ستم فدیة خواهد داد و خون ایشان در نظر وی گرانبها خواهد بود.

بیست و یکم آن که: عمر او بسیار طولانی خواهد بود. بیست و دوم این که: تمام ایام او مبارک خواهد بود. بیست و سوم این که: در زمان او فراوانی نعمت و غله زیاد خواهد بود. بیست و چهارم این که: اهل شهرها آسوده، روز به روز مالاً و حالاً در ترقی خواهند بود.

بیست و پنجم این که: نام او تا ابد الآباد باقی خواهد ماند.
 بیست و ششم این که: آدمیان در او برای یکدیگر برکت خواهند خواست.
 بیست و هفتم این که: جمیع امم او را خوشحال خواهند خواند (انتهی).
 و این اوصاف بتمامها بر اکمل و اتم وجه در حضرت محمد ﷺ و فرزند رشیدش
 مهدی بن الحسن علیه السلام یافت می شود.^۱

بهره چهارم از بخش دوازدهم

بشارت دیگر از کتاب هوشع. در فصل ۹ از آیه پنجم چنین گفته است:

מֵהַ	תְּלַשְׁתָּ	לְיוֹם	מִן־עַד	וְלְיוֹם	חַג־
مَه	تَلَشْتَا	لِیَوْم	مَوْعَد	وَلِیَوْم	حِک
יְהוָה:	כִּי	הֵינִי	הַלְלוּ	מִנְשֵׁךְ	מִצָּרִים
آدُونای	کی	هینِه	هَالْحُو	میشود	میتضریم
תְּבַכְּיֵם	מִן	תְּבַכְּיֵם	מִחֲמַד	לְדַסְתֵם	
تَبْكِيَم	مُون	تَبْكِيَم	عِمْد	لِكِيَام	
קִימוּ	יְהוָה	חֲזֹחַ	בְּאֵהָלָיִם:		
قیموس	یهواشم	حُوخ	یا هالیهم		
בְּאוֹיְבֵי	הַפְּקָדָה	בְּאוֹיְבֵי	הַפְּקָדָה		
بَاؤ	هَبْكُوْدَا	بَاؤ	هَبْكُوْتَم		
יְהוָה	בְּיַדְכֶם	אֶרְבֵּל	הַנְּבִיא	מִנְשֵׁךְ	
یدعو	بیسرائل	اویل	هتای	مَشْوَاَع	

۱. أنیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۷، ص ۲۹۱-۲۹۲.

אֵשׁ הַרְזַח עַל רֹב עֲזוֹנָהּ וְרֹבָהּ
 اَيْشُ هَارُزَحْ عَدَّ رَدَوْبُ عُوْنَحَا وَرَبَاَهْ

מִשְׁטָמָה : מַלְפָּה אֶפְרַיִם עִם אֵלֹהֵיהֶם
 مَسْطَمَاهُ : مَلْفَاهُ اَرْفَرِيْمُ عِيْمُ الْاَوْهَائِي

נְבִיא פֹחַ יְבֹרֵשׁ עַל דַּל הַהַרְדִּי
 نَبِيٌّ نَابِحٌ يَبْرُوشُ عَدَّ كَالِ دِ رَا خَا يُو

מִשְׁטָמָה כְּכִית אֵלֹהֵיהֶם וְהָעַמִּים
 مَسْطَمَاهُ كَبِيْتُ اَلْوَهَائِيُو هَمَجِيْعُو

שֶׁחָטְאוּ לִי הִגְדַּעְתָּ יְזַכֵּר עֲזוֹנָם
 شَيْخِيُو تَبِيْرُ هَكْبِيْعَاهُ يَهْرَا كُوْرُ عَوْرَاْمُ

יְזַכֵּר עֲזוֹנָם
 يَهْرَا كُوْرُ

ترجمه این آیات از باب نهم از آیه ۵ از کتاب هوشع، طبع مطبوعه لندن ۱۹۳۲ میلادی، فارسیه از این قرار است: آیه ۵: پس در ایام مواسم و در ایام عیدهای خداوند چه خواهید کرد؟ ۶ زیرا اینک از ترسِ هلاکت رفته‌اند، اما مصر ایشان را جمع خواهد کرد و موف ایشان را دفن خواهد نمود. مکان‌های نفیسه نقره ایشان را خارها به تصرف خواهند گرفت و در منازل ایشان شوک‌ها^۱ خواهد بود. ۷ ایام عقوبت می‌آید. ایام مکافات می‌رسد و اسرائیل این را خواهند دانست. نبی احمق گردید و صاحب روح دیوانه شد؛ به سبب کثرت گناه و فراوانی بغض تو. ۸ افرایم از جانب خدای من دیده‌بان بوده، دام صیاد بر تمامی طریق‌های ایشان گسترده شد. در خانه خدای ایشان عداوت است. ۹ مثل ایام جبعه فساد را به نهایت رسانیده‌اند.

۱. شوک: خار.

پس عصیان ایشان را به یاد می آورد و گناه ایشان را مکافات خواهد داد.^۱
 مؤلف قاصر گوید: صاحب کتاب إقامة الشهود به این آیات استدلال کرده است که این آیات دلالت بر مدّعی مسلمین دارد و جمله «محمد لکثیام» را چنین معنی کرده: یعنی: محمد از برای نقره ایشان است، و مدّعی است که لفظ محمد در این آیه که آیه ششم باشد مراد اسم خاتم الانبیاء ﷺ است و مراد آن است که محمد نامی خواهد آمد که از ایشان جزیه بگیرد - یعنی: نقره و طلای ایشان را بگیرد - و گفته است که بعضی از علمای ضالّ مضل^۲ - یعنی: علمای یهود - این فقره «محمد لکثیام» را چنین معنی کرده اند: یعنی: خانه آرزومندی که از برای نقره های خود بنا کرده اند خراب خواهد شد. انصافاً کمال اغماض از گفتن را حضرات دارند، بالخصوص در این جا. هرگاه مراد این معنی که آنها کرده اند بوده، باید بفرماید: یاتی محمد هم، و یا بگوید: محمدی کثیام - یعنی: خانه نقره و مکان آرزوی شما، و ایضاً هرگاه مقصودش این معنی می بود، باید چنین بفرماید که در فصل سیزدهم در آیه پانزدهم فرموده:

הוֹא בְּנֵשׁ סֵה אֲוֹצֵר יְדֵל וְדֵלָה חֲמֵדָה
 هوء پنش سه اوَصَر کالِ یکلّ حَمِدَاه

یعنی: او خزینه همگی ظروف پسندیده را تاراج خواهد کرد.^۳
 پس «محمد لکثیام» را نمی توان تاویل بر خزائن و دفاین نمود؛ بواسطه مخالفت در تعبیرات از جهات چند. اول: بودن «لام» در «لکثیام». دوم: فقره اسم و صفت، و محمد در این آیه اسم است نه صفت، بخلاف آیه پانزدهم که در بالا ذکر شد^۴

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۲۵-۱۰۲۶، کتاب هوشع، باب ۹.

۲. ضالّ مضل: گمراه و گمراه کننده.

۳. کتاب مقدس، ص ۱۰۲۹، کتاب هوشع، باب ۱۳.

۴. منقول الرضانی، ص ۲۷۴-۲۷۷.

- همچنان که در آیه ۱۶ از همان فصل ۹ کتاب هوشع گفته است:

וְהִמְתִּי מִחֲמַדֵּי בִטְנָם
 וְהִמְתִּי מִחֲמַדֵּי בִטְנָם

یعنی: می‌کشم آن طفلی را که در بطون مادران باشد، اگر بخواهند اسمش را محمّد بگذارند^۱ به طمع آن که این محمّدی که خدای تعالی و انبیا توصیفش را فرموده و می‌فرمایند، شاید از ما اسرائیلیان بوده و مایه افتخار ماها گردد.

و بعد از نقل این ترجمه گفته است: هرگاه بخواهند بگویند که: مراد از این عبارت (وهمتّی محمّدی بیطنام) آن است که: می‌کشم آرزوهای بطن شما را، جواب گوئیم که: لفظ کشتن و نسبت کشتن بالنسبه به آرزومندی در جمیع تورات و سایر کتب انبیا علیهم‌السلام دیده و شنیده نشده و استعمال نشده و نسبت دادن کشتن را به معنی و صفیّت غلط است [یعنی: متبادر به ذهن نیست]. پس معلوم گردید که نسبت فعل را به ذات و اسم ذات می‌دهند دون صفت و معنی - چنان که در نیاحات یرمیا پیمبر در فصل دوم در آیه چهارم می‌فرماید:

וְיִפְרֹשׁ כָּל מְחַמְדֵּי עַיִן

یعنی: تمام مقبولان نظر را در مسکن دختر صهیون کشت،^۲ و ایضاً در تورات سفر اعداد، فصل چهاردهم، آیه ۱۵ فرموده:

וְהָיָה אֵת הָעָם הַזֶּה
 וְהָיָה אֵת הָעָם הַזֶּה

یعنی: و اگر این قوم را مثل یک نفر بکشی.^۳

۱. کتاب مقدّس، ص ۱۰۲۹، کتاب هوشع، باب ۱۳، طبعاً از این ترجمه اثری در آن جا به این نحو یافت نمی‌شود.

۲. کتاب مقدّس، ص ۹۲۶، کتاب مراثی ارمیا، باب ۲.

۳. کتاب مقدّس، ص ۱۷۷، تورات، سفر اعداد، باب ۱۴.

پس، از همه این آیات مستفاد گردید که کشتن از برای انسان و یا صاحب روح استعمال کرده شده در تورات و کتب انبیا علیهم السلام و بالنسبه به [معنی] آرزومندی و خزاین و دفاین و پسندیده و مقبولان شما - که در کتب فارسیه تورات و کتب انبیا حضرات مفسرین و مترجمین از یهود و نصارا معنی کرده اند و تقلیداً و اتباعاً لهم مرحوم مبرور فاضل خان همدانی نوشته و به انطباع رسانیده اند - معنی ندارد و از روی عدم تمیز فی مابین اسم ذات و اسم صفات است این بیاناتی که کرده اند و یا آن که مقصود مترجم و مفسر دس^۱ در عمل تفسیرش کرده تا اسم محمد را از میان ببرد؛ به این معنی که اسم ذات را تعبیر به اسم معنی و صفت کرده اند تا بالکلیه از برای پیغمبر مختار ما مسلمین - صلوات الله علیه و آله أجمعین - در تورات و کتب انبیا علیهم السلام اسمی نبوده باشد،

إلی آخر کلام محمد صادق جدید الاسلام منقول الرضائی و ترجمه آن کتاب إقامة الشهود فی الرد علی اليهود - جزاهما الله عن الإسلام خيراً.^۲

مؤلف حقیر گوید: بسیار واضح است که علمای یهود و نصارا در کتاب های خود در تحریف الفاظ و معانی دست توانایی دارند و این معنی غریزه ذاتی ایشان است - چنان که خدای متعال هم در قرآن مجید از ایشان خبر داده است به فرموده خود که فرموده است: ﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَنْ مَوَاضِعِهِ﴾^۳ - و هر که در کتب مطبوعه ایشان طبقاً عن طبق مراجعه و تأمل کند، شبهه و تردیدی در محرف بودن ایشان نخواهد کرد. بعد از این که لفظ یا معنایی را تحریف کرده و فهمیدند مورد اعتراض واقع شدند، همانی را که تحریف کرده اند تبدیل به تحریف دیگری می کنند. چنان که در معنای لفظ «محمد لکثیام» بیانات صاحب منقول الرضائی را دانستی و به تحریفاتی [که] نسبت به این جمله بیان فرموده است نسبت به علمای اهل کتاب برخورد کردی. نیز بدان که معنایی برای این لفظ کرده بودند - که عبارت از آمال و آرزوها و مشتیهات است - در

۱. دس: پنهان کردن، درباره کسی مکر و حيله کردن.

۲. منقول الرضائی، ص ۳۰۱-۳۰۲.

۳. سورة نساء، آیه ۴۶.

طبع های اخیر مبدل کرده اند به عبارت دیگری - چنان که در آیه ۱۶ از فصل ۹ کتاب هوشع « و همتی محمدی بیطنام » را چنین معنا کرده در مطبوعه لندن سال ۱۹۳۲ م که: نتایج مرغوب رحم ایشان را خواهم کشت، و در ترجمه عربی چنین معنی کرده که: **أَمِيتُ مَشْتَهِيَاتِ بُطُونِهِمْ.**

اجمالاً محمد در آنچه از کتاب هوشع ذکر شد محمد اسمی است نه محمد وصفی کما این که در وحی کودک هم که بعضی از علمای یهود آن را معتبر می دانند در حرف میم تصریح به اسم محمد نموده و گفته است:

סַחֲמֵךְ וְיִבְרָכְךָ כִּי לָאֵל בָּאֵיךָ דְּבִטְמוֹת הַרְוֵיךָ
 محمد کایا اعا بایا دینطمغ هویا
 וְהִנְחִיךָ וְהַרְוֵיךָ וְיִבְרָכְךָ וְיִבְרָכְךָ
 وبنهید کللیا

یعنی: محمد ﷺ بزرگ و صاحب اقتدار چوب درخت برازنده خواهش کرده شده که نابود کند بود را و فرونشاند آتش را و خودش بوده باشد جمله و کل. **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** شرح این کلمات و سایر کلمات وحی کودک مفصلاً در محلّ خود در این جزء از کتاب نوائب الدهور بیان خواهد شد.

خلاصه کلام: آنچه از این آیات کتاب هوشع راجع به نام و صفات حضرت خاتم الانبیاء ﷺ فهمیده می شود از این قرار است:

- اول: نام مبارک محمد است که در آن تصریح شده.
- دوم: جزیه گرفتن آن حضرت است از اهل کتاب.
- سوم: خوار شدن کسانی است از یهود که تابع دین محمد می شوند در نزد یهودی های مخالف محمد که به منزله علف گز نه اند.
- چهارم: شریعت به منزله دام و خود آن جناب به منزله صیادی است. دام بیندازد و آنها را به اسلام آوردن صید نماید و از ضلالت و گمراهی نجات دهد.

پنجم: نسبت امی و مصروع و دیوانه بودن و گناهکار بودن به آن جناب دهند، خصوصاً جماعت یهود عنود و بنی اسرائیل، چنان که حضرتش را مشوکاع - یعنی: مصروع و دیوانه - لقب دادند و از زمان بعثتش تا این زمان آن حضرت را به همین لقب می خوانند، خصوصاً علمای ایشان از روی حسد و عناد، با این که آگاه اند که او پیغمبر است.

ششم آن که: در خانه خدا - یعنی: مکه - با او دشمنی کنند.

هفتم: تنظیر نمودن عقوبتی که از آن حضرت به بنی اسرائیل می رسد در زمان آن جناب به روزهای کیبعا که مراد چبعا باشد و آن حکایت را بتفصیل در کتاب داوران که آن را کتاب قضاات هم می نامند از صفحه ۴۰۶ فارسیه طبع لندن در سال ۱۹۳۲ م در باب ۱۹ آن کتاب تا آخر کتاب نقل کرده است.^۱

و صاحب إقامة الشهود در آن کتاب گفته است که: ربی حییم و یطال در کتاب عصییم خود نوشته است که: این انباء از برای پیغمبر موعود محمد بن عبدالله ﷺ است، و اما روزهای ممیزی را چنین تأویل کرده که مراد از عبدالله سلام است که در ایام محمد بود و به دین پیغمبر خاتم درآمد^۲ (انتهی کلام ربی حییم منقول از اقامه).

بهره پنجم اخبار دانیال

که در باب دوم از کتاب خود در تعبیر خواب بنو کد نصر که بخت نصر باشد خبر داده بعد از حاضر شدن او در نزد بنو کد نصر، از آیه ۲۶ تا آیه ۴۵ مطبوعه فارسیه لندن در سنه ۱۹۳۲ چنین نوشته: آیه ۲۶: پادشاه دانیال را که به بلطشصر مسما بود خطاب کرده، گفت: آیا تو می توانی خوابی را که دیده ام و تعبیرش را برای من بیان نمایی؟ ۲۷: دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: رازی را که پادشاه می طلبد، نه حکیمان

۱. کتاب مقدس، ص ۳۱۸-۳۲۳، کتاب داوران، باب ۱۹-۲۱.

۲. منقول الرضائی، ص ۲۷۶، درباره مطالب ابتدایی بهره چهارم از بخش دوازدهم.

و نه جادوگران و نه مجوسیان و نه منجمان می توانند برای پادشاه حل کنند. ۲۸ لیکن خدایی در آسمان هست که کاشف اسرار می باشد و او نبوکد نصر پادشاه را از آنچه در ایام آخر واقع خواهد شد اعلام نموده است. خواب تو و رؤیای سرت که در بستر دیده‌ای این است. ۲۹ ای پادشاه! فکرهای تو بر بستر دربارۀ آنچه بعد از این واقع خواهد شد به خاطر آمد و کاشف الاسرار تو را از آنچه واقع خواهد شد مخبراً ساخته است. ۳۰ و اما این راز بر من از حکمتی که من بیشتر از سایر زندگان دارم مکشوف نشده است، بلکه تا تعبیر بر پادشاه معلوم شود و فکرهای خاطر خود را بدانی. ۳۱ تو - ای پادشاه! - می‌دیدی و اینک تمثال عظیمی بود و این تمثال بزرگ که درخشندگی آن بی‌نهایت و منظر آن هولناک بود پیش روی تو بر پا شد. ۳۲ سر این تمثال از طلای خالص و سینه و بازوهایش از نقره و شکم و رانهایش از برنج بود. ۳۳ و ساق‌هایش از آهن و پاهایش قدری از آهن و قدری از گِل بود. ۳۴ و مشاهده می‌مودی تا سنگی بدون دست‌ها جدا شده، پای‌های آهنین و گلی آن تمثال را زد و آنها را خرد ساخت. ۳۵ آن‌گاه آهن و گِل و برنج و نقره و طلا با هم خرد شد و مثل گاه خرمن تابستانی گردیده، باد آنها را چنان برد که جایی به جهت آنها یافت نشد، و آن سنگ که تمثال را زده بود کوه عظیمی گردید و تمامی جهان را پر ساخت. ۳۶ خواب همین است و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود. ۳۷ ای پادشاه! تو پادشاه پادشاهان هستی؛ زیرا خدای آسمان‌ها سلطنت و اقتدار و قوت و حِشمت به تو داده است. ۳۹ و در هر جایی که بنی آدم سکونت دارد حیوانات صحرا و مرغان هوا را به دست تو تسلیم نموده و تو را بر جمیع آنها مسلط گردانیده است. آن سرِ طلا تو هستی. ۴۰ و بعد از تو سلطنت دیگر پست‌تر از تو خواهد برخاست و سلطنت سومی [دیگر از برنج که بر تمامی جهان سلطنت خواهد نمود. ۲ و سلطنت چهارم] قوی

۱. مخبر: خبر داده شده، مطلع، آگاه.

۲. در مصدر عدد (۴۰) این جا قرار گرفته است.

خواهد بود؛ زیرا آهن همه چیز را خرد و نرم می‌سازد. پس چنان که آهن همه چیز را نرم می‌کند، همچنان آن نیز خرد و نرم خواهد ساخت. ۴۱ و چنان که پای‌ها و انگشت‌ها را دیدی که قدری از گِل کوزه‌گر و قدری از آهن بود، همچنان این سلطنت منقسم خواهد شد و قدری از قوت آهن در آن خواهد ماند موافق آنچه دیدی که آهن با گِل سفالین آمیخته شده بود. ۴۲ و اما انگشت‌های پاهایش قدری از آهن و قدری از گِل بود. همچنان این سلطنت قدری قوی و قدری زود شکن خواهد بود. ۴۳ و چنان که دیدی آهن با گِل سفالین آمیخته شده بود، همچنین اینها خویشتن را با ذریت انسان آمیخته خواهند کرد. اما بنحوی که آهن با گِل ممزوج نمی‌شود، همچنین اینها با یکدیگر ملصق نخواهند شد. ۴۴ و در ایام این پادشاهان خدای آسمان‌ها سلطنتی را که تا ابد آباد زایل نشود بر پا خواهد نمود و این سلطنت به قومی دیگر منتقل نخواهد شد، بلکه تمامی آن سلطنت‌ها را خرد کرده، مغلوب خواهد ساخت و خودش تا ابد آباد استوار خواهد ماند. ۴۵ و چنان که سنگ را دیدی که بدون دست‌ها از کوه جدا شده، آهن و برنج و گِل و نقره و طلا را خرد کرد، همچنین خدای عظیم پادشاه را از آنچه بعد از این واقع می‌شود مخبر ساخته است. پس خواب صحیح و تعبیرش یقین است^۱ (انتهی این قسمت از سخنان دانیال).

مؤلف ناچیز گوید: صاحب کتاب إقامة الشهود در تشریح این آیات از کتاب دانیال چنین گفته است که: حال ملاحظه باید نمود که این جماعت یهود در این خواب بخت النُّصْر - که نبوکدنصرش می‌گویند - و تعبیر حضرت دانیال نبی چه می‌گویند؟ اگرچه بیننده خواب را کافر و بت پرست بدانند، تعبیر کننده آن خواب را که مقصود و مدعای ما را فهمانیده است که پیغمبر می‌دانند و همین مطلب را که در کتاب دانیال نبی خوانده و می‌خوانند، در حجیت قول پیغمبرشان اگر شکمی دارند که به مذهب خود کافرند، و اگر قائل اند به حجیت قولش مر این بیانی را که فرموده است، چرا از روی

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۰۲-۱۰۰۳، کتاب دانیال، باب ۲.

انصاف و حق‌گویی و حق‌بینی ملاحظه نمی‌کنند که تعبیر آن پیغمبر معتبر ﷺ به همان نحوی که بیان فرمودند واقع شده از زمان بخت النُصْر که به منزله سر آن تمثال بوده که هفتاد سال سلطنت کرد؟

پس از آن هم آن که به منزله نقره در مقام تعبیر بیان فرموده بود، کورش مجوس بود که پنجاه و چهار سال سلطنت نمود و باعث نجات بنی اسرائیل و آبادانی بیت المقدس ثانی هم گردید در سال ششم از سلطنتش و بعد را هم اسکندر رومی که به منزله مس بوده تعبیر شده بود و عالم‌گیر هم بوده، یکصد و هفتاد و شش سال سلطنت نمود، و بعد از اسکندر رومی هفتصد سال قیصره^۱ سلطنت نمودند و جمله آنها ده نفر بودند که آخر آنها هرقل بوده که معاصر جناب ختمی مآب بوده و مطیع اسلام هم گردید آخر کار.

در این سه قسم از ملوک بر جمیع علمای یهود و جمیع مفسرین ایشان متفق‌اند در این بیان. اختلافی که دارند در پادشاه چهارم است و پادشاه چهارم دو نوع شده: اکاسره^۲ که پادشاهان قوی به منزله آهن سخت بوده‌اند و از ایشان بوده انوشیروان عادل مجوسی مذهب هم که پیغمبر آخر الزمان - علیه وآله صلوات الله الملك المئان - در مقام افتخار فرموده است که: *إِنِّي وُلِدْتُ فِي زَمَنِ السُّلْطَانِ الْعَادِلِ*^۳، و بعد از آن پسرش کیخسرو که نامه و فرمان آن جناب را پاره کرد که به همان واسطه به نفرین جناب خاتم النبیین ﷺ سلطنت از دودمانش در زمان خلیفه دوم منقرض گردید، و نوع دیگر هم قیصره که با اکاسره معاصر بودند، ولی به هم مخلوط نمی‌شدند و مغلوبیت قیصره بالنسبه به اکاسره از معلومات بوده و هست - چنان که در کتب

۱. قیصره: جمع قیصر، لقب پادشاهان روم.

۲. اکاسره: جمع کسری، لقب پادشاهان ایران.

۳. ر. ک: قصص الانبیاء، ص ۳۱۴، ح ۴۲۲؛ مناقب آل ابی طالب ﷺ، ج ۱، ص ۱۴۹؛ الدر المنظوم، ص ۵۸؛ العدد القویة، ص ۱۱۱، ذیل شماره ۱۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۵، ص ۲۵۰، ذیل شماره ۱ و ص ۲۵۴، ح ۶ و ص ۲۷۶، ذیل شماره ۲۳ و ج ۹۵، ص ۱۹۴.

تواریخ و سیر مسطور است که غالباً غلبه با اکاسره بوده است تا زمان بعثت حضرت ختمی مرتبت، بلکه تا زمان هجرت آن سرور به مدینه طیبه، تا آن زمانی که بواسطه مغلوبیت سلطان روم که هرقل بوده در صفحات شام و غالب شدن کیخسرو مجوس پادشاه عجم آن کسانی که از اصحاب خدمت ذی سعادت حضرت ختمی مرتبت بودند اظهار دلتنگی نمودند از مغلوبیت عرب که رومی بودند و استدعای طلب نصرت و غلبه را از برای هم سنخ خود و هم ملک خود قیصره و عرب نمودند تا آن که در این باب آن جناب - یعنی: جناب ختمی مآب - از خداوند و هاب مالک الرقاب درخواست نموده که بعد از آن فتح و فیروزی عرب را باشد بر سلطان عجم و باری تعالی مجیب الدعوات و قاضی الحاجات ابتدای سوره روم را در قرآن بر پیغمبر آخر الزمان نازل فرمود که: ﴿الْمَّ * غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ * فِي بَضْعِ سِنِينَ لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ﴾^۱ الآیه.

تفسیر ظاهر تنزیل این آیه شریفه وافی هدایه آن که: در مقام دلجویی پیغمبر مختار و اصحاب آن بزرگوار به آن جناب فرموده که: منم خداوند دانا. مغلوب شدند رومیان در زمین شامات، ولی ایشان - یعنی: رومیان - زود باشد که غالب گردند بر عجمان در چند سالی بعد را. اگرچه معنی ظاهری ﴿بِضْعِ سِنِينَ﴾ این است که بقدر لفظی که در آن زمان خداوند ودود فرموده در فقره ﴿بِضْعِ سِنِينَ﴾ از سه سال کمتر نباید فتوحی از برای ایشان به هم رسد و از ده سال بیشتر هم نباید طول بکشد، و در واقع غلبه رومیان و عربان که لشکر مسلمانان بودند در زمان خلیفه دوم واقع شد و زمان غلبه با نزول آن سوره مبارکه روم شانزده سال و چیزی کشیده بود و مورد بحثی بود که جاهلان از بندگان به خداوند سبحان بنمایند که: سبب تعقیب^۲ زمان موعود مفهوم از کلمه ﴿فِي بَضْعِ سِنِينَ﴾ چه بوده؟ - چنان که این ایراد را نادانان این زمان هم کرده بودند - ولی جواب باصواب را خداوند - جل و علا - در آخر آیه فرموده که: ﴿لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ﴾؛ این زمانی

۱. سوره روم، آیه ۱-۴.

۲. در مصدر: (تعویق).

را که شماها از این کلمه فهمیدید - که لا اقل از ده سال بیشتر طول نخواهد کشید که فتح و پیروزی شما راست بر عجمان و فارسیان -، گمان نکنید که خداوند متعال به شما الزامی داده باشد که تخلف نفرماید، بلکه از برای خداوند است عالم امر - چنان که عالم خلق هم از آن اوست. می خواهد، از سه کمتر می کند آن زمان موعود را و یا از ده سال بیشتر می فرماید - چنان که فرمود آنچه بیان شد -، و در مقام بیان فهمانیدن دو نوع پادشاه چهارم بوده، و آنچه به نظر احقر از جمع الاقوال بعد از اطلاق به آیات و اخبار و تواریخ و سیر بعون الله العلیّ الأكبر آمده همین است که به رشته تحریر آمده.

و اما آنچه بعضی از علمای یهود و مورّخین و مفسّرین بیان پادشاه چهارم را کرده اند - که مراد از «حَسْفُ طینا» سلطنت اعراب است که از اولاد قدارند سلطنت نمودند و مراد از سنگ که صورت تمثال را شکست و مضمحل نمود آن صورت را سلطنت ماشیح می باشد که قریب به قیامت در آخرالزمان خواهد بود و بنی اسرائیل را از این ذلت عظمی خلاص خواهد نمود و مردم را کنیز و غلام ایشان خواهد نمود و ایشان را مالک روی زمین از طلا و نقره خواهد کرد -، حرفی است بی مغز و سخنی است بدون دلیل و همان کلامی که در همه آیات وافی هدایات کتب سماوی در هر محلّ و مکانی که خداوند سبحان خبر از آمدن پیغمبر آخرالزمان محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدمناف که از اولاد امجاد قدار و از ذریّه طاهره حضرت ذبیح الله اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن ﷺ است داده از تورات موسی تا وحی کودک جمیع آنها از برای اغوای بیچاره عوام کالانعام خود ماشیح نام را دست و پای کرده اند و از برای این بیچاره بندگان بینوا درست کرده اند و جعل کرده اند و اصلاً از هیچ یک از کتب سماوی دلیل نداشته اند و ندارند و این علمای ضالّ مضمحلّ دنیاپرست ایشان این همه خلایق را از آن زمان که قبل از زمان بعثت پیغمبر آخرالزمان - علیه و آله صلوات الله الملك المنان - الی الآن متحیر و سرگردان در بادیه جهالت و ضلالت و گمراهی نگاه داشته اند و با این که این فقره حضرت دانیال با همه انبیاات غیبیه که سایرین از پیغمبران و حضرت کلیم الرحمن الی آن کودک در وحی و الهامات خود به

لسان وحی و الهام فرموده‌اند جمیعاً موافق و مطابق بوده و هر یک معاضد دیگری بوده - چنان که شهادت دادند انبیا علیهم‌السلام در کتب خود از تورات موسی و کتاب شعیبا و سایرین تا وحی کودک - و بر همین معنی است سنگی که در خواب بخت النُصْر از غیب آمد و آن صورت تمثال را منهدم نمود، حضرت دانیال نبی علیه‌السلام تعبیر فرمودند به سلطنت پیغمبر آخر الزمان که به آمدن آن جناب از تولد آن حضرت الی زمان بعثت و از زمان بعثت الی زمان رحلت و از آن زمان الی الآن آثار هر یک از سلاطین سابقین از ساسانیان و مجوس و اسکندریان و رومیان که قیصره بوده‌اند و معاصر اکاسره و مغلوب ایشان بوده‌اند، غالباً چون کافر و بت پرست بودند از روی زمین خداوند رب العالمین برداشته و همگی ایشان را مغلوب دین و دولت اسلام و اسلامیان فرموده و آن حضرت و دینش را بر جمیع ادیان و ملل غلبه داده و همه روی زمین را پر کرده است - چنان که آن سنگ هم در خواب بنوکدنصر کوه عظیم گردیده و همه روی زمین را فرا گرفته.

اینها که بیان شد توضیح همان معنی بزرگ شدن سنگ و منهدم کردن صورت تمثال را بود و بیان چهار نوع پادشاهان که به نظر کوتاه نظران به ظاهر هم مانند طلا و نقره و مس و آهن می نمودند که در خواب بخت النُصْر آمده و به عبارت آخری نظر به آن وعده‌ای که به انبیای سلف از موسی بن عمران و سایرین تا آخر کار در وحی کودک فرموده به ولادت با سعادت حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در همان زمان پادشاه چهارم که دو نوع بوده - قوی اکاسره و ضعیف قیصره - و رومی بوده و در همان ولادت با سعادت اولاً ظاهر شد مغلوبیت جمیع سلاطین گذشته و انهدام آثار ایشان از بتخانه‌ها و افتادن بت‌ها و خراب شدن معابد و کنایس یهود و نصارا و شکست خوردن کنگره‌های طاق کسری و خاموش شدن آتشکده فارس و خشک شدن دریاچه ساوه و امثال آنها و از اول بعثت آن حضرت تا زمان رحلتش روز به روز فتوحات بسیار در اسلام به هم رسید و با قلت انصار آن بزرگوار غلبه فرمودند بر جماعت کثیره از کفار از طوایف اعراب از بت پرست و یهود و نصارا و بعد از آن سرور در زمان خلفای راشدین و لاسیما در زمان خلافت خلیفه دوم فتوحات بسیار

و غلبه بی شمار بر کفار زمره مسلمین به قوت اسلام و برکت دین و آیین آن بزرگوار نمودند با آن که اعراب را در چند مورد حَسَف طینا در کتب انبیا و وحی کودک تعبیر شده بود و الی الآن روز به روز قوت دین و دولت اسلام و اسلامیان باقی است، -بحمد الله تبارک و تعالی- روز به روز رو به ازدیاد بوده و هست.

باقی ماند در این جا چند مطلب :

مطلب اول آن که : آن سنگ به پای آن صنم و صورت تمثالی که به خواب بخت النَّصْر آمده بود و خورده ، این فقره اشاره است به آن که اول جهاد آن برگزیده رب العباد و البلاد -سلام الله علیه و آله الامجاد- با طایفه اعراب و جماعت رومیان بوده است که «حَسَف طینا» محسوب شده اند در کتب انبیا و در وحی کودک -چنان که مؤید همین مطلب است آنچه در قرآن است که خطاب به آن جناب و اصحاب آن جناب فرموده : ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْفَةً ﴾^۱. ظاهر آیه شریفه آن که خطاب به تابعین آن جناب است که : ای مؤمنین ! بکشید و مقاتله نمایید با آن کسانی که اطراف شما هستند از کفار و باید که در شما بیابند غلظت و درستی را بنحوی که بترسند از شما -یعنی : بر ایشان تنگ بگیرید تا آن که ایمان بیاورند و یا کشته گردند- ، و بعد از فراغت از کفار اطراف مکه و مدینه بار و میان جنگیدند با قلت انصار در جنگ موته که لشکر مسلمین سه هزار بیش نبودند و لشکر کفار صد هزار ، به قوت ایمان با ایشان برابر شدند و کشتند و کشته شدند ، تا این که دین خدا و خداشناسی و خداپرستی را رواج دادند .

مطلب ثانی آن که : صورت تمثال چون به صورت بت بوده است ، باید جناب ختمی مآب -که پادشاه پنجم در این خواب تعبیر شده است- بر چهار نوع از کفار از بت پرست و یهود و نصارا و مجوس مسلط کردند ؛ چنان که به همان نوع هم که دانیال فرموده بودند واقع شده .

۱. سوره توبه ، آیه ۱۲۳ .

مطلب ثالث آن که: حضرت دانیال فرمودند که: پادشاهی خود را به دیگران واگذار نخواهد فرمود. این فقره اشاره است به این که دین آن حضرت که مایه سلطنت دنیا و آخرت است برای آن جناب و اصحاب و اقاربش و غیره - بلکه امت مرحومه اش - بوده و هست و خواهد بود [ابدی است و تاقیامت باقی است و ناسخی نخواهد داشت، بلکه خود ناسخ جمیع ادیان و ملل خواهد بود] و به همان نحوی که فهمیده شده بود بوده و هست و خواهد بود، و آنچه یهود عنود می گویند در باب ماشیح، که به اغوای علمای ضالّ و مضلّ ایشان هنوز منتظر اویند، که مکرراً به تقریبات چند بیان شده به اجوبه شافیّه کافیه و در ضمن این بیاناتی که شده معلوم و مفهوم باید شده باشد که زمان آن پادشاه از اول بخت النّصر الی زمان پادشاه پنجم هزار سال بیشتر طول نکشیده بود - زیرا که زمان بخت النّصر هفتاد سال بود و زمان کورش مجوس پنجاه و شش سال و زمان اسکندر رومی یکصد و هفتاد و چهار سال و زمان قیصره که پی در پی آمده بودند هفتصد سال و جمع کل می شود هزار سال - و از زمان آن حضرت الی الآن هم زیاده از هزار و سیصد سال گذشته. جمع این دو فقره دو هزار و سیصد سال متجاوز شده است و از آن زمان الی الآن بنی اسرائیل در ذلت بوده و هستند و هنوز وقت آن نشده است که ماشیح نامی که درست کرده اند و از برای خود پیدا نموده اند بیاید و ایشان را از ذلت به این شدت نجاتی بدهد. بلی، مگر آن که آن ماشیح در قیامت به فریاد ایشان برسد و آن که در قیامت از برای ایشان موجود است عذاب سخت خداوند قهار جبار است، فانظروا إنا کنا منتظرین.

و هرگاه در این مقام مسیحیان بگویند که: مراد از سنگ حضرت عیسی بن مریم است در تعبیر دانیال نبی، جواب آن است که: می گوئیم که: ترتیب آن چهار پادشاه چنان که حضرت دانیال [نبی ﷺ] بیان فرموده متصل به یکدیگر بودند - چنان که آن صورت تمثال و بت چهار قسم از فلزات بوده و متصل به یکدیگر هم بوده اند - و از اول بخت النّصر تا هفتاد سال که زمان بخت النّصر بوده و پنجاه و شش سال هم که

زمان کورش مجوس و داریوش بوده و یکصد و هفتاد و چهار سال زمان سلطنت اسکندر رومی که به منزلهٔ مس بوده و عالمگیر هم شده بود و جناب عیسی بن مریم علیه السلام هم که در آخرهای اسکندریان و یونانیان در سال دویست و شصت و سه از آبادی بیت المقدس ثانی که کورش مجوس در سال ششم از سلطنتش آباد کرده بود متولد شدند در زمان پادشاه هشتم یونانیان که اسکندر اول ایشان بوده و همگی به اسم اسکندر معروف بودند و زمان بودن آن حضرت در میان مردم هم سی و پنج سال طول کشیده و در سال سی و ششم از ولادت با سعادتش اسباب قتلش را جماعت یهود عنود فراهم آوردند و بعد از کشتنش به اعتقاد یهود و بردنش به آسمان چهارم به اعتقاد مسلمین و جماعت نصارا هنوز زمان پادشاه سیم که معبر^۱ به مس بوده قدری باقی مانده بود و آن سنگی که از جانب غیبت آمد بر پای آن بت خورد - به قاعدهٔ تعبیر دانیال -، از این جهت اگر دست و پای عیسوی بخواهد بنماید که مراد از سنگ را به آن حضرت بگیرد، بی معنی و غلط خواهد بود. پس هرگاه بخواهد بگوید که: مراد از مس مسیح است، آن هم غلطی است که موجب کفر ایشان است به فرمایش دانیال؛ چه آن چهار پادشاه را از فلزات اربعه که مصور به صورت تمثال بت و صنم بوده، همه کافر و بت پرست به اتفاق علمای اهل کتاب توضیح شده، و بعلاوه مخالف واقع و کذب هم در این بیان مسیحیان لازم می آید؛ زیرا که آن حضرت - یعنی: جناب مسیح - سحق و نرم ننموده آثار سلاطین معاصرین و سابقین خود را، بلکه در کمال خوف از دشمنان خود و دینش هم بوده و همیشه اوقات یا غالباً باره بانیین به صحراها و کوهها مساحت^۲ و سیاحت می فرمودند که به همین سبب ملقب به مسیح گردیدند، بلکه بعد از آن جناب چنان کفر و اهل کفر از یهود عنود و سایر [ملل] طغیان ورزیدند و زیاد گردیدند و زیادتی هم کردند که در تمام روی زمین قلیل از عبّاد و زهّاد و تابعین

۱. معبر: تعبیر شده.

۲. مساحت: پیمودن زمین.

جناب روح الله ﷺ و اوصیای آن حضرت در کمال خوف از دشمنان دین و معاندین ایشان در صومعه‌ها و در قلعه کوه‌ها به سر می‌بردند و بعد از یونانیان قیصره از یک طرف و اکاسره از یک طرف عالم را پر کرده بودند. همان بیت المقدس را خراب کرده و جماعت کثیره از جماعت اسرائیلیان را کشته و اسیر نموده و اسباب ذلت دوم بنی اسرائیل گشته که به همان ذلت هنوز باقی‌اند و بیچاره مانده‌اند و به ذلت دادین جزیه به اهل اسلام تن داده‌اند که گردن زیر دایره اسلام و اسلامیان ننهند و به همان حالت لجوجی که در ابتدا به وسوس شیاطین جنی و انسی که علمای ضال و مضل ایشان بوده و هستند بوده و هنوز باقی‌اند و کلمه «النار ولا العار» را بر خود خریده‌اند، و هرگاه از برای اقامه حجت بر ایشان خداوند متان در هر عصری از اعصار بلکه در هر مصری از امصار^۱ از اخیار و ابرار علمای ایشان وجودی را از قبیل عبدالله سلام در زمان پیغمبر آخرالزمان - علیه وآله صلوات الله المنان - و دیگران لایعد و لا یحصی^۲ و در زمان خاقان جنت مکان مثل مرحوم میرزا مؤلف اول این کتاب مستطاب - غفیر له - را برانگیخته - یعنی: میرزا محمدرضای جدیدالاسلام صاحب کتاب منقول الرضائی - و در هر یک از سابقین و لاحقین از مستبصرین چیزی گفتگو می‌کنند که معنی عناد و لجاج در ایشان بروز و ظهورش بیشتر گردد، [بلی] و ﴿لِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾^۳.

باقی ماند کلام در این مقام که اگر مسیحیان بگویند: در این جزء از زمان که اغلب بلاد در دست فرنگیان و اغلب ایشان به دین حضرت مسیح و آیین آن حضرت‌اند و آنچه در این کتاب ذکر شد که پیغمبر آخرالزمان به مقتضای اعتقاد شما مسلمین و تعبیر حضرت دانیال نبی ﷺ باید تمام زمین را مسخر فرماید و دینش بر همه ادیان و دولتش بر همگی دول خارجه غالب آید و آنچه الآن به نظر می‌آید مسیحیان غلبه دارند

۱. امصار: جمع مصر - به معنی شهر، ناحیه.

۲. لایعد و لا یحصی: آن قدر که در شمار درنیاید.

۳. سوره انعام، آیه ۱۴۹.

به حسب دولت و سلطنت و جمعیت و کثرت مال و منال، جواب آن است که: ما نگفتیم: تعبیر دانیال علیه السلام تا به حال تمام شده، بلکه باقی است [و] تا قیامت رفته رفته باید به دین اسلام بیایند و دولت اسلامیان بعون الله الملك المنان تقویت یابد. چنان که سابقاً هم بر این مطلب در باب اثبات حضرت روح الله، سلام الله علیه و علی امه الطاهرة، در مقابل منکرین آن حضرت از جماعت یهود عنود اشاره رفت. و در این جا بالمناسبه اشاره دیگر خواهد شد به این که خداوند سبحان در قرآن از اخبارات و انبآت غیبیه که به پیغمبر مختار - علیه و آله صلوات الله الملك الجبار - فرموده آن است که در دولت حقه حجة الله في الارضین، جناب بقية الله في العالمین، امام عصر، حضرت روح الله که الآن در آسمان چهارم است بعنصره اللطیف از برای نصرت دین خدای تعالی و شمشیر زدن در رکاب ظفرانتساب مهدی آل محمد - صلی الله علیه و علی آبائه الکرام - از آسمان به زمین می آیند و جمیع اهل کتاب از تابعین آن حضرت هر کس که باشد در روی زمین از اهل فرنگستان و غیرهم که حضرت عیسی را بشمانله الشریفه می شناسند - چون در معابد خود دیده اند و یا علمای ایشان صورت نازنین آن حضرت را برایشان تعریف و توصیف کرده و می کنند -، همگی ایمان به آن جناب - أعني: حضرت حجة الله، امام عصر شیعیان - خواهند آورد و فقره آیه شریفه موجوده در قرآن اجمالاً همین دو کلمه اشاره بشود من باب التذکره: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾^۱. ظاهر آیه شریفه [و] ماحصل معنایش این است که: هیچ یک از اهل کتاب نیستند مگر آن که هرآینه ایمان به آن حضرت می آورند قبل از مردن آن حضرت.

و اگر در این جا بگویید که: ظاهر از این آیه و معنیش آن که پیش از مردن حضرت روح الله اهل کتاب به آن جناب ایمان می آورند و این ایمان آوردن غیر از ایمان به پیغمبر و امام شما می باشد، جواب آن است که: اولاً ایمان آوردن به آن حضرت - أعني:

۱. سورة نساء، آیه ۱۵۹.

جناب روح الله - همان عین ایمان آوردن به جناب قائم آل محمد علیه السلام است؛ زیرا که به مقتضای عقل و نقل در هر زمانی هر کس از جانب خدای تعالی خلیفه می باشد، بر سایر انبیا و اولیا لازم است که متابعت او را بنمایند، و از زمان وفات حضرت امام حسن عسکری، امام یازدهم شیعیان علیه السلام الی الآن و از حال تا زمان ظهور و از زمان ظهور الی زمان شهادت آن حضرت حجّت خدای تعالی منحصر است در این عالم به وجود ذی جود بقیّة الله فی الارضین، امام عصر - سلام الله علیه و علی آبائه - و در زمان بروز و ظهورش هر که باشد - خواه نبی و خواه ولی و وصی - باید تابع آن جناب بوده و متابعت آن حضرت را بنماید - چنان که در زمان هر پیغمبری و یا وصی پیغمبری بر دیگران از انبیا و اولیا واجب بوده متابعت آن نبی ناطق یا وصی ناطق - به این معنی در زمان هر پیغمبر صاحب حکمی بوده، بر وصی یا پیغمبر دیگر واجب بوده اطاعت آن نبی صاحب حکم، و همچنین در هر زمان ولی ای از اولیا و وصی ای از اوصیا واجب بوده بر ولی دیگر و وصی دیگر که معاصرش بوده که اطاعت نماید او را. فعلی هذا بر حضرت عیسی به حکم خداوند سبحان واجب است که متابعت فرماید جناب حجّة الله و بقیّة الله را و به طریق اولی بر تابعینش هم واجب و متحمّم است که متابعت نمایند جناب قائم آل محمد علیه السلام را.

و بعلاوه می گوئیم: تابع تابع تابع است - چنان که مشابه مشابه مشابه است به بداهت عقلیه.

این بود منتهای آنچه به نظر آمد از خواب بخت النّصّر و تعبیر دانیال نبی و توضیحاتی که در آن شده با ایرادات وارده از خصم و اجوبه آنها و بر هر یک از بیانات وافیة کافیه شواهد صدق از مقالات انبیا علیهم السلام و وحی کودک هست.^۱

تمام شد کلمات و بیانات و توضیحات صاحب کتاب إقامة الشهود در پیرامون آیات ذکر شده از کتاب دانیال نبی علیه السلام.

۱. منقول الرضانی، ص ۲۵۰-۲۵۹.

بشارت دیگر: رؤیای دانیال

در فصل هفتم از کتاب دانیال چنین می نویسد:

בִּשְׁנֵי הַיָּמִים הַזֵּה לְבַלְשָׁרֵי צֶרַח מֶלֶךְ
 بِשְׁנֵי הַיָּמִים הַזֵּה לְבַלְשָׁרֵי צֶרַח מֶלֶךְ
 بِשְׁנֵי הַיָּמִים הַזֵּה לְבַלְשָׁרֵי צֶרַח מֶלֶךְ

בִּבְלִי דַאֲנִיִּל חֵלֶם חִזָּה וְחִזוֹן
 בִּבְלִי דַאֲנִיִּל חֵלֶם חִזָּה וְחִזוֹן
 בִּבְלִי דַאֲנִיִּל חֵלֶם חִזָּה וְחִזוֹן

וְרֵאשִׁיָּה עַל מִשְׁכְּבֵיהָ בְּאֵרֵי
 וְרֵאשִׁיָּה עַל מִשְׁכְּבֵיהָ בְּאֵרֵי
 וְרֵאשִׁיָּה עַל מִשְׁכְּבֵיהָ בְּאֵרֵי

חֵלֶם מֵאֵת דֹּתָב רֵאשִׁיָּה מֶלֶךְ אֲמֹר:
 חֵלֶם מֵאֵת דֹּתָב רֵאשִׁיָּה מֶלֶךְ אֲמֹר:
 חֵלֶם מֵאֵת דֹּתָב רֵאשִׁיָּה מֶלֶךְ אֲמֹר:

עֲנֵה דַאֲנִיִּל וְאֲמֹר הַזֵּה הִנֵּה הִנֵּה
 עֲנֵה דַאֲנִיִּל וְאֲמֹר הַזֵּה הִנֵּה הִנֵּה
 עֲנֵה דַאֲנִיִּל וְאֲמֹר הַזֵּה הִנֵּה הִנֵּה

בְּחִזוֹן עִים לִילִיָּה וְאֲרוֹן אֲרִבְלָא
 בְּחִזוֹן עִים לִילִיָּה וְאֲרוֹן אֲרִבְלָא
 בְּחִזוֹן עִים לִילִיָּה וְאֲרוֹן אֲרִבְלָא

רוּחַ שְׁמֵיָא מִגְּחֵם לִמְלָכֵי
 רוּחַ שְׁמֵיָא מִגְּחֵם לִמְלָכֵי
 רוּחַ שְׁמֵיָא מִגְּחֵם לִמְלָכֵי

دو آیه از اول باب هفتم کتاب دانیال را در این جا به عبری نوشتم. چون باب طولانی است، بقیه را به ترجمه وفق مطبوعه فارسیه سنه ۱۹۳۲ لندن اکتفا می کنم. آیه ۱: در سال اول بلشصر پادشاه بابل، دانیال در بسترش خوابی و رؤیاهای سرش را

دید. پس خواب را نوشت و کلیه مطالب را بیان نمود. ۲ پس دانیال متکلم شده، گفت: شبگاهان در عالم رؤیا شده، دیدم که ناگاه چهار باد آسمان بر روی دریای عظیم تاختند. ۳ و چهار وحش بزرگ که مخالف یکدیگر بودند از دریا بیرون آمدند. ۴ اول آنها مثل شیر بود و بال‌های عقاب داشت و من نظر کردم تا بال‌هایش کنده گردید و او از زمین برداشته شده، بر پای‌های خود مثل انسان قرار داده گشت و دل انسان به او داده شد. ۵ و اینک وحش دوم دیگر مثل خرس بود و بر یک طرف خود بلند شد و در دهانش در میان دندان‌هایش سه دنده بود و وی را چنین گفتند: برخیز و گوشت بسیار بخور. ۶ بعد از آن نگرستم و اینک دیگری مثل پلنگ بود که بر پشتش چهار بال مرغ داشت و این وحش چهار سر داشت و سلطنت به او داده شد. ۷ بعد از آن در رؤیاهای شب نظر کردم و اینک وحش چهارم که هولناک و مهیب و بسیار زورآور بود و دندان‌های بزرگ آهنین داشت و باقی‌مانده را می‌خورد و پاره پاره می‌کرد و به پاهای خویش پایمال می‌نمود و مخالف همه وحوشی که قبل از او بودند بود و ده شاخ داشت. ۸ پس در این شاخ‌ها تأمل می‌نمودم که اینک از میان آنها شاخ کوچک دیگری برآمد و پیش رویش سه شاخ از آن شاخ‌های اول از ریشه کنده شد و اینک این شاخ چشمانی مانند چشم انسان و دهانی که به سخنان تکبرآمیز متکلم بود داشت. ۹ و نظر می‌کردم تا کرسی‌ها برقرار شد و قدیم‌الایام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک و عرش او شعله‌های آتش و چرخ‌های آن آتش ملتهب بود. ۱۰ نهری از آتش جاری شده، از پیش روی او بیرون آمده، هزاران هزار او را خدمت می‌کنند و کرورها کرور^۱ به حضور وی ایستاده بودند. دیوان بر پا شد و دفترها گشوده گردید. ۱۱ آن‌گاه نظر کردم به سخنان تکبرآمیزی که آن شاخ می‌گفت. پس نگرستم تا آن وحش کشته شد و جسد او هلاک گردیده، به آتش مشتعل تسلیم شد. ۱۲ اما سایر وحوش سلطنت را از ایشان گرفتند، لکن درازی عمر تا زمانی و وقتی به ایشان داده شد.

۱. کرور: پانصد هزار.

۱۳ و در رؤیای شب نگریستم و اینک مثل پسر انسان با ابرها از آسمان آمد و نزد قدیم‌الایام رسید و او را به حضور وی آوردند. ۱۴ و سلطنت و جلال و ملکوت به او داده شد تا جمیع قوم‌ها و امت‌ها و زبان‌ها او را خدمت نمایند. سلطنت او سلطنت جاودانی و بی‌زوال است و ملکوت او زایل نخواهد شد. ۱۵ اما روح من دانیال در جسد مدهوش شد و رؤیای سرم مرا مضطرب ساخت. ۱۶ و به یکی از حاضرین نزدیک شده، حقیقت این همه امور را از وی پرسیدم و او به من تکلم نموده، تفسیر امور را برای من بیان کرد. ۱۷ که این وحوش عظیمی که (عدد) ایشان چهار است چهار پادشاه می‌باشند که از زمین خواهند برخاست. ۱۸ اما مقدسان حضرت اعلا سلطنت را خواهند یافت و مملکت را تا به ابد و تا ابدالابد متصرف خواهند بود. ۱۹ آن‌گاه آرزو داشتم که حقیقت امر را درباره وحش چهارم که مخالف همه دیگران بود و بسیار هولناک بود و دندان‌های آهنین و چنگال‌های برنجین داشت و سایرین را می‌خورد و پاره پاره می‌کرد و به پای‌های خود پایمال می‌نمود بدانم. ۲۰ و کیفیت ده شاخ را که بر سر او بود و آن دیگری را که برآمد و پیش روی او سه شاخ افتاد - یعنی: آن شاخی که چشمان و دهانی را که سخنان تکبرآمیز می‌گفت داشت و نمایش او از رفقاییش سخت‌تر بود. ۲۱ پس ملاحظه کردم و این شاخ با مقدسان جنگ کرده، بر ایشان استیلا یافت. ۲۲ تا حینی که قدیم‌الایام آمد و داوری به مقدسان حضرت اعلا تسلیم شد و زمانی رسید که مقدسان ملکوت را به تصرف آوردند. ۲۳ پس او چنین گفت: وحش چهارم سلطنت چهارمین بر زمین خواهد بود و مخالف همه سلطنت‌ها خواهد بود و تمامی جهان را خواهد خورد و آن را پایمال نموده، پاره پاره خواهد کرد. ۲۴ و ده شاخ از این مملکت، ده پادشاه می‌باشند که خواهند برخاست و دیگری بعد از ایشان خواهد برخاست و او مخالف اولین خواهد بود و سه پادشاه را به زیر خواهد افکند. ۲۵ و سخنان به ضد حضرت اعلا خواهد گفت و مقدسان حضرت اعلا را ذلیل خواهد ساخت و قصد تبدیل نمودن زمان‌ها و شرایط خواهد نمود و ایشان تا زمانی و دو زمان و نصف زمان به دست او تسلیم خواهند شد. ۲۶ پس دیوان بر پا

خواهد شد و سلطنت او را از او گرفته، آن را تا به انتها تباه و تلف خواهند نمود. ۲۷ و ملکوت و سلطنت و حشمت که زیر تمامی آسمان‌هاست به قوم مقدّسان حضرت اعلا داده خواهد شد که ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود. ۲۸ انتهای امر تا به این جاست. فکرهای من دانیال مرا بسیار مضطرب نمود و هیئتم در من متغیّر گشت، لیکن این امر را در دل خود نگاه داشتم (انتهی).^۱

مؤلف قاصر گوید: صاحب کتاب إقامة الشهود نیز در توضیح و تفسیر این رؤیای حضرت دانیال نبی ﷺ گفته است که: این خواب با خواب بخت النّصر و تعبیر دانیال موافق است؛ به علت آن که در خواب او تمثال صنم و بت را که مرکب بود از چهار قسم از فلزات و با فلز آخرین مرکب بود سופال - که خسف طینا گفته شد - و چنان که شمس و طلا سلطان فلزات است، همچنان در خواب دانیال اسد و شیر سلطان سباع و حیوانات است و همچنین در قمر و نقره که در مقام فلزیت همان مقام خرس را دارد در سبعیّت و کذلک در عالم فلزیت بالنسبة به طلا و نقره مس مرتبه‌اش پست‌تر است - چنان که پلنگ در مقام سبعیّت از شیر پست‌تر است -، و نشانه دیگر بر صدق مدعا آن که پادشاه سیّم که در خواب دانیال نبی پلنگ به نظر آمده و چهار بال مانند بال عقاب از برایش به هم رسیده [بود]، از برای اسکندر هم چهار نفر از سرهنگان لشکرش که به منزله بالش بودند در مقام طیران به اوج سلطنت که اداره سلطنت او را می نمودند در حیات و مماتش، و اما حیوان چهارم که دندان‌های از آهن داشته و ناخن‌هایش از مس و ده شاخ بزرگ داشته به منزله همان پاهای آهنین آن صورت تمثال بت و صنم بوده که مرکب بود از آهن و سופال و انگشتان ده گانه او که از سופال بوده همان ده نفر از سلاطین قیاصره بوده و خود دندان‌های آهن و فولاد همان سلاطین اکاسره بوده که هر دو با هم سلطنت می کردند و مخلوط با هم نمی شدند - یعنی: وصلت و خویشی نمی کردند -

۱. کتاب مقدّس، ص ۱۰۱۱-۱۰۱۲، کتاب دانیال، باب ۷.

و همیشه اوقات یا غالباً غلبه با اکاسره بوده، و آن شاخ کوچکی که در میان شاخ‌های ده‌گانه بیرون آمده و به بیرون آمدنش سه شاخ از شاخ‌های بزرگ افتاد و بر مقدّسین غلبه نمود و سخنان بزرگ از او صادر می‌شد، همان کیخسرو بوده که در زمان او بواسطه طغیان و سرکشی‌اش و سخنان بزرگ گفتنش - یعنی: داعیه بزرگی داشتند که از آن جمله نامه جناب رسول خدا پیغمبر آخر الزمان ﷺ را پاره کردن و بر مؤمنین و مقدّسین از تابعین آن جناب در ابتدای بعثت آن حضرت غلبه نمودن و قبل از بعثت حضرت غالب شدنش بر جمعی از سلاطین قیصره که آخر ایشان هرقل بوده - و سؤال حضرت دانیال هم از حضرت جبرئیل در عالم رؤیا از حیوان چهارمین که سهمگین‌تر بوده و تفصیلش بیشتر هم بوده و جواب دادن جناب روح الامین به حضرت دانیال از احوال آن سه حیوان مفترس اجمالاً و از حیوان چهارمین تفصیلاً و بیان زمان‌های هر چهار گونه پادشاهانی که به خواب بخت النّصر به فلزات چهارگانه و در آخر [آهن] مخلوط با سופال به نظر آمده و در خواب [جناب] دانیال نبی به حیوانات درنده و حیوان آخرین آنها اعضایش مختلف بوده - مانند پای آن صنم که مرکب بوده از آهن و خسف طینا؛ چنان که باز همه آنها در خواب اول و دوم به وجه اتمّ و احسن اجمالاً ذکر شد - و بعلاوه در تعیین زمان‌های آن پادشاه چهارمین که در خواب بخت النّصر بیان شد که از آخر زمان سلاطین ثلاثه که کلدانیان و مجوسیان و اسکندیان که جمعاً آن سه گونه پادشاهان سیصد سال سلطنت نموده بودند و از اول سلاطین چهارمین الی زمان ولادت با سعادت حضرت ختمی مرتبت هفتصد و سی و پنج سال بود، به همان نحو جناب روح الامین در خواب دانیال هم در بیان زمان پادشاه چهارمین فرموده به نحو اجمال که یک زمان و دو زمان و نصف زمان و به عبارت اخری که مناسب با لسان عبریان باشد جبرئیل ﷺ فرمود به دانیال نبی ﷺ که: عیدان و عیدانین و بلق عیدان - یعنی: یک وعده و دو وعده و نصف وعده.

حال باید دانست که جمع آنها چقدر می‌شود و معنی این فقرات چیست؟ پس بدان که یک وعده آنها دو است و ده سال است - چنان که در تورات در باب دخول

حضرت یعقوب به مصر با اولاد امجاد^۱ و احفادش^۲ و بیرون آوردن ایشان را جناب موسی بن عمران علیه السلام از مصر یک وعده کشیده بود که دویست و ده سال بوده و دو وعده - که معنی عیدانین است - چهار صد و بیست سال می شود و نصف وعده یکصد و پنج سال است و جمع این سه فقره همان هفتصد و سی و پنج سال می شود که در همان خواب بخت النُصْر بیان شده بود، بعلاوه سی و پنج سال زیاده.

و باید دانست که این سی و پنج سال زیادتی دیگر که در این تعبیر خواب دانیال در خواب بخت النُصْر و تعبیر جبرئیل در خواب دانیال نبی صلی الله علیه و آله شده از برای چیست این تفاوت دو خواب و دو تعبیر؟

پس بدان که در سابق به این مطلب از کتب انبیای سلف علیهم السلام اشاره شده و در وحی کودک که تاریخ هزار سال با ولادت با سعادت آن حضرت - یعنی: خاتم الانبیاء - موافقت دارد و تاریخ سی و پنج سال علاوه به آبادی مکه معظمه - زادها الله تعالی شرفاً - که از آمد و شد خلائق به آن مانده بود و از اول تولد آن حضرت تا به سی و پنج سال رفته رفته آن مکان شریف به برکت قدوم میمنت لزومش روی به آبادی نموده و رفته رفته باز محل رجوع خلائق و طواف گاه مردم گردیده و در خواب بخت النُصْر حضرت دانیال نبی علیه السلام آن سنگی که از غیب ظاهر گردید و بر پای آن صنم خورده و آن تمثال را منهدم ساخته و جمیع اجزای وجودش را پراکنده نموده، به ظاهر شدن پادشاهی که بر جمیع سلاطین روی زمین از اقسام چهارگانه - بل پنج گانه - تعبیر فرموده که آن سنگ بزرگ شده، همان پیغمبر آخرالزمان است که مبعوث به رسالت می شود و آن هم شده و عالم را فرا گرفته - یعنی: سلطنتش به عالم برسد و باقی بماند و مملکتش را به دیگران وانگذارد -، و همچنین در این خواب خود دانیال نبی جبرئیل امین فرمود که: آن سالخورده ملبس به لباس سفید با مقدسین هزاران هزار

۱. امجاد: بزرگواران، جمع ماجد و مجید و مجد.

۲. احفاد: فرزندان زادگان، نوادگان، نبیرگان، جمع حَفَد.

بر تخت نشست و جمیع اهل لغات مختلفه او را اطاعت نمودند و از عالم بالا جوانی به صورت آدمیان بر او ظاهر گردید و آن پیر سالخورده را بر مقر سلطنت دائمی مستقر و برقرار فرمود بنحوی که در زیر آسمان مملکت و سلطنت احدی را بجز او نبود و سلطنت و مملکت داریش دائمی بوده باشد و به دیوان نشسته و کتابها گشوده گردد.

جمیع این، نشانه و صفات کمالیه و جمالیه و جلالیه حضرت ختمی مرتبت -صلوات الله علیه و آله و سلم- است و بر بعضی [از] این علائم -از قبیل سفیدی لباس و بر تخت حکمرانی نشستن و با مقدّسین بودن و جمیع اهل لغات او را اطاعت نمودن- از کتب انبیا و وحی کودک شهادت آوردیم و معنی سلطنت آن حضرت را هم بیان نمودیم با شاهد بسیار از کتب انبیای سلف علیهم السلام که مراد خلافت و نبوت و ریاست الهیه عامه است از برای بشر معصوم منصوص، نه آن که مجرد سلطنت ظاهری دنیوی بوده باشد، و تعبیر تخت آتشین و رودخانه آتشین همانا باید این باشد که آن حضرت -سلام الله علیه- بنای ابتدای نبوت و سلطنتش به محاربه و جنگ با کفار و مشرکین بوده و جریان رودخانه آتشین اشاره به همان لشکر جزار خونخوار از زمره مسلمین بوده که در مقام محاربه با دشمنان دین مبینش مانند آتش سوزان خود را به خرمن وجود مشرکان و مخالفان می زدند و به اندک زمانی هر کس که بود و هر قدر که بوده آنها را متفرق می فرمودند و به آتش عذاب ابدی آن جماعت را واصل می نمودند. این جمله بیانی است در تعبیری که مفهوم شده از بیان خود دانیال از فصل هفتم.

و نیز مؤلف إقامة الشهود بعد از ذکر این توضیحاتی که از او نقل شد گفته: و ممکن است که در فقره زیادتی از سی و پنج سالی که بر هزار سال تعبیر دانیال خواب بخت النضر را فهمیده شده بود و در خواب خود دانیال نبی صلی الله علیه و آله بواسطه آن که جبرئیل در تعیین زمان پادشاه چهارمین تعبیر به عیدان و عیدانین و پلّی عیدان فرموده و در آن خواب دانیال تعبیر به زمان نیز فرموده و چون زمان کمتر است از عیدان بواسطه آن که همان پیش از عیدان ذکر فرمودن زمان را دلالت بر اقلّیت از عیدان می کند؛ به علت این که بنای عبریان در مقام تعداد آن است که در اعداد مرکبات کمتر را پیش تر از

بیشتر ذکر می‌کنند. مثل آن که بیست و یک را [مثلاً] یک بیست و همچنین دو بیست و سه بیست می‌گویند و می‌شمارند.، فعلی هذا چون در این تعبیر و تفسیر آن دو زمان یکی را به لفظ زمان و دیگری را به لفظ عیدان گفته، اشاره به آن است که زمانی که از خواب اول فهمیده شده است کمتر است از زمانی که از خواب دوم فهمیده می‌شود از لفظ عیدان و عیدانین و پلق عیدان بنا بر این بیان که گذشت. که سی و پنج سال زیاد از یک هزار سال خواب بخت النُّصْر بوده است.

و ممکن است که چون از ابتدای سلطنت سلطان چهارمین تا زمان هرقل معاصر حضرت رسول ﷺ همان هفتصد و سی و پنج سال طول زمانش بوده و بنا بر آن که ولادت باسعادت حضرت ختمی مرتبت پنج سال قبل از تمام شدن آن هزار سال وعده در خواب بخت النُّصْر بوده باشد، این بیان خواب دانیال را باید منزل بر زمان بعثت نمود و آن زمان اول را بر ولادت تقریباً تأویل کرد؛ به علت آن که تفاوت بعثت با ولادت را چهل سال بیان کرده‌اند و قطعاً آنچه دانیال نبی ﷺ از این خواب و تعبیر جناب روح الامین فهمیده، همه آنها را بیان فرموده باشد. چنان که در آیه آخر همین فصل هفتم خود فرموده که: قَصَّه‌ها را در دلم نگاه داشتم؛ به علت قلت استعداد و قابلیت مستمعین آن، و چنان که بنای تعبیراتی که خود دانیال از خواب بخت النُّصْر فرموده و جبرائیل از خواب خود دانیال کرد همه آنها بر اجمال‌گویی و معما و سر بسته سخن فرمودن بوده و لیکن از آن باب که علمای اسلام در هر زمانی که بوده و به هم برسند، ورثه انبیا می‌باشند. چنان که جناب پیغمبر آخر الزمان ﷺ به همان مضمون در شأن علمای امت خود فرموده که: العلماء ورثة الانبياء،^۱ بلکه در فقره دیگر آن سرور تشبیه به انبیای بنی اسرائیل فرموده که: علماء أمتي أفضل من أنبياء بني إسرائيل،^۲

۱. ر.ک: سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۸۱، ح ۲۲۳؛ سنن ابی داود، ج ۲، ص ۱۷۵، ح ۳۶۴۱؛ سنن ترمذی، ج ۴، ص ۱۵۳، ح ۲۸۲۳؛ بصائر الدرجات، ص ۳۰-۳۱، ح ۳۱ و ۳۲؛ کافی، ج ۱، ص ۲۲، ح ۲ و ص ۲۴، ح ۱؛ امالی شیخ صدوق، ص ۱۱۶، ح ۹۹؛ عوالی اللآلی، ج ۱، ص ۲۵۸، ح ۲۹ و ج ۲، ص ۲۴۱، ح ۹ و ج ۴، ص ۷۴، ح ۵۶؛ بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶۴، ح ۲ و ج ۲، ص ۹۲، ح ۲۱ و ص ۱۵۱، ح ۳۱.

۲. ر.ک: مزار شیخ مفید، ص ۶.

و در خبر دیگر: کانبیاء بنی اسرائیل،^۱ و جمع بین الروایتین به اختلاف درجات و مراتب ایشان است؛ یعنی: در ائمه اطهار افضلیت و در تابعین همانند و نظیر بودن مراد بوده،^۲ و به صریح تورات و کتب انبیا مانند ستارگان درخشنده آسمان اهل زمین را روشنی داده و می دهند - کثر الله امثالهم، و جعلنا الله تراب اقدامهم.

فلذا در تعبیر و تفسیر و توضیح این خواب دانیال بسیاری از مطالب استنباط می گردد که مطابق است با واقع و کاشف است از علایمی که در جناب ختمی مآب و اصحاب آن جناب و خلفای راشدینش بوده و به بعضی از آنها اشاره شده اجمالاً - از آن جمله لباس آن حضرت که بر تخت آتشین نشسته، مانند برف سفید بوده و به همین نشانه سابقاً هم از کتب انبیا و وحی کودک شواهد صدق آوردیم و به بعضی از معانی نیز اشاره شد و از جمله معانی سفیدی لباس به کمال سفیدی مانند برف سفید بوده از جهت مخلع بودن آن حضرت است به خلعت علم نبوت که رنگ علم در میان الوان به سفیدی معبر است و کمالش به کمال علم، و معنای آن فقره که موی سر مبارکش مانند پشم بسیار نرم لطیف ظریف بوده، همانا اشاره به دارا بودن آن حضرت است صفت خلق عظیم که به منتهای حسن خلق آن حضرت متصف بوده اند؛ چه به حسن خلق و ملایمت طبیعت نرمی موی سر و ریش مشعر^۳ است و کمالش کمال ملایمت طبع صاحبش، [و] بعکس درشتی و سختی موی سر و ریش مشعر است بر تندخویی و صاحب غضب بودن صاحبش، و معنای فقره ای که فرموده: «صاحب ایام قدیم» همانا اشاره است به اول ماصدر بودن آن حضرت و مقدم تر بودن آن حضرت بر جمیع پیغمبران، بلکه سایرین از مخلوقات به حسب خلقت و بر این معنی بعلاوه از آنچه از ادله عقلیه و نقلیه مستفاد می شود و در دست هست از طریق اسلام و تشیع،

۱. ر.ک: إمتاع الأسماع، ج ۴، ص ۲۰۸؛ صراط مستقیم، ج ۱، ص ۱۳۱، ذیل شماره ۸ و ص ۲۱۳؛ عوالی

اللائی، ج ۴، ص ۷۷، ح ۶۷؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۲، ح ۶۷ و ج ۲۴، ص ۳۰۷.

۲. از عبارت «بلکه در فقره دیگر...» تا این جا در حاشیه مصدر آمده و در انتها نوشته شده: (منه عفی عنه).

۳. مُشعر: إشعار کننده، خبر دهنده، آگاه کننده، دلالت کننده.

از کتب سماوی در بسیاری از موارد همین مطلب مستفاد می‌شود - چنان که بعضی از آنها سابقاً در محلّش اشاره رفت.

و اما معنای اجتماع مقدّسین ملاّاعلا در اطراف تخت آتشین آن حضرت - سلام الله علیه و آله -، پس آنچه به حسب ظاهر به نظر آمده اجتماع جماعت مسلمین و مؤمنین و مقدّسین از اولیای حق در اطراف آن حضرت و اصحاب و اوصیای مرضیّینش و آنچه در عالم باطن بوده از آمدن ملائکه نصرت از برای یاری آن حضرت در موارد عدیده - چنان که همان فتوحاتی که در زمان آن حضرت و اصحابش در اسلام شده اقوا شاهدهی است بر صدق مقال که با قلت انصار آن بزرگوار بر کفار بسیار غلبه می‌فرمودند و همچنین لشکریان اسلامیان با این که اغلب آنها اعراب بادیه بوده‌اند و دارای اسباب سلطنت و مملکت‌داری و لشکرکشی نبوده‌اند.

و اما معنای فقره دیوان بر پا شدن و کتاب‌ها را گشودن، پس همان معنای حکمرانی آن حضرت و اتباعش می‌باشد در میانه عباد به ما أنزل الله. حتی آن که غدغن فرمودند اهل کتاب را که از تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی بیرون نروند و مخالف آنچه در آن کتب است از احکام خود اگر به جزیه دادن راضی شده‌اند، بیرون نروند - چنان که به همین معنی در قرآنی که بر آن سرور نازل شده تصریح فرموده در موارد ثلاثه به اختلاف موارد: ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾^۱ و ﴿هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^۲ و ﴿هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۳ و سبب اختلاف در تعبیر هم بر اهل تفسیر ظاهر است که مورد اول در اصول عقاید است و مورد دوم در احکام قصاص و دیات است [فلذا بر خلاف ما انزل الله حکم کردن موجب ظلم می‌شود بر احد طرفین از جانی و مجنی علیه به این که جانی بر یک چشم را مثلاً حکم بر دو چشمش جاری کند] و مورد سوم در آن مطالبی که در انجیل حضرت عیسی [ﷺ] است از نصایح و مواعظ

۱. سورة مائده، آیه ۴۴.

۲. همان، آیه ۴۵.

۳. همان، آیه ۴۷.

و پندیات، معلوم است که مخالف آنها گفتن به آن - که به عوض نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر امر به منکر - موجب فسق ایشان می‌گردد.

پس معلوم شد معنی کتاب‌ها را باز کردن مراد آن است که جمیع احکام سایر کتب سماوی همگی آنها منسوخ نشده است و بسیاری از مطالب فرعی و اصولیه آنها مطابق است با قرآن و باقی است الی الآن؛ زیرا که در تورات در موارد بسیار خبر از علانم پیغمبر آخر الزمان [ﷺ] و آمدنش به آن نشان‌ها داده‌اند. پس هر یک از اهل تورات که از آن معنی اغماض کنند و بر خلاف فرمایشات خدای تعالی در تورات بیانی کنند - مثل علمای ضالّ مضلّ ایشان که هر یک از آیاتی که در شأن پیغمبر آخر الزمان در تورات نازل شده، هر یک را منزل کرده‌اند بر غیر، از قبیل کورش و یرمیای پیغمبر و یا ماشیح نامی را که پیدا کرده‌اند مانند راشه و ردق و امثال ایشان - به حکم قرآن کافرند. و ممکن است که مراد از گشودن کتاب‌ها همانا باید آن باشد که جناب ختمی مآب عالم [بود] به جمیع آنچه در جمیع کتب سماوی بوده - از صحف آدم و ابراهیم و سایر انبیا و تورات موسی و زبور داود و انجیل عیسی -، و هرگاه هر یک از امم سابقه را می‌خواستند ارشاد نمایند، از همان کتاب پیغمبرش ارشاد می‌فرمودند و بر او می‌خواندند، بلکه به همان حالت بودند اوصیای مرضیین آن حضرت؛ چنان که حضرت رضا - سلام الله علیه - در مجلس مأمون با جمیع علمای اهل کتاب از کتاب‌های خود ایشان بر ایشان احتجاج فرموده و کیفیت آن مجلس در اغلب کتب اخبار و تواریخ و سیر مسطور و در افواه و السنه مشهور است.

و ممکن است که مراد از نشر کتب و باز شدن آن باشد که مراتب علوم از علوم ظاهری و باطنی و قوانین علم ابدان و ادیان از پیغمبر آخر الزمان و آل طاهرینش - صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین - در میان عباد و بلاد منتشر خواهد گردید - چنان که به همین نحو هم شده - و بسا بوده که به کلمات جامعه و بیانات شافیه و حروف و کلمات قصار مطالب بسیار و قواعد کلیه علوم بی‌شمار را بیان می‌فرمودند - چنان که در هر علمی از علوم تقنین قوانین کلیه‌اش از منبع علوم الهیه و مصدر و مظهر فیوضات ربّانیّه

حضرت ختمی مرتبت که شهر علم بوده‌اند و وصی و خلیفه و دامادش و باب شهر علمش علی بن ابی طالب علیه السلام شده است و در دست علمای اعلام هست و در کتب و دفاتر مشحون است ...

و اما آمدن جوانی که به هیئت آدمیان بوده و با ابر از آسمان به نزد آن صاحب ایام قدیم آمده ، همانا باید مراد همان جبرئیل امین علیه السلام بوده [باشد] که از جانب خداوند رب العالمین بر جناب خاتم النبیین - علیه وآله وعلیهم السلام - نازل شده به هیئت و صورت آدمیان - چنان که به همین نحو هم بوده که در عالم ظاهر اکثر اوقات به صورت دحیه کلبی که یکی از مؤمنین و تابعین آن حضرت بوده و با حسن خلق و خلقت مشهور زمان خود بوده. این بود توجیه خواب اول حضرت دانیال نبی علیه السلام .
تمام شد کلام صاحب إقامة الشهود در توجیه این خواب دانیال .

و اما خواب دوم دانیال

خوابی است که در سال سیم کورش مجوس که به زبان عبری ها اوبلشئصر می گفته‌اند دیده - چنان که در باب هشتم کتاب خود نوشته که مطلع آن به زبان عبری و ترجمه تمام آن طبق ترجمه فارسیه مطبوعه لندن در سال ۱۹۳۲ نوشته می شود:

בְּשֵׁנִית ^۱ שָׁלוֹשׁ ^۲ בְּמַלְכוּת ^۳ בְּלִשְׁטָר ^۴
 הַמֶּלֶךְ ^۵ חָזֹן ^۶ הַנֶּאֱמָר ^۷ הַיָּיִן ^۸
 הַנֶּאֱמָר ^۹ הַנֶּאֱמָר ^{۱۰} הַיָּיִן ^{۱۱} בְּתַחֲלָה ^{۱۲}
דָּא בְּנִיזְלָא אָחוּי הֵינְטְרָה בְּחִינָה

۱. منقول الرضانی، ص ۲۶۲ - ۲۷۰.

: וְאֶרְאֶה בְּחִזּוֹן וְהָיָה בִּי אֶדָּן וְאֶדָּן
 وَالرَّاهُ بِحַازוֹן וְיִהְיֶה בִּי אֶדָּן וְאֶדָּן
 בְּשׁוֹשַׁן הַבְּרָה אֶשֶׁר בְּעֵילָם
 הַמְּדִינָה וְאֶרְאֶה בְּחִזּוֹן וְאֶדָּן
 הַמְּדִינָה וְאֶרְאֶה בְּחִזּוֹן וְאֶדָּן
 הַמְּדִינָה וְאֶרְאֶה בְּחִזּוֹן וְאֶדָּן

ترجمه:

آیه ۱: در سال سوم سلطنت بَلْشَصَّرِ پادشاه رؤیایی بر من دانیال ظاهر شد بعد از آن که اول به من ظاهر شده بود. ۲ و در رؤیا نظر کردم و می دیدم که من در دارالسلطنه شوشن که در ولایت عیلام می باشد بودم و در عالم رؤیا دیدم که نزد نهر اولای می باشم. ۳ پس چشمان خود را برافراشته، دیدم که ناگاه قوچی نزد نهر ایستاده بود که دو شاخ داشت و شاخ هایش بلند بود و یکی از دیگری بلندتر و بلندترین آنها آخر برآمد. ۴ و قوچ را دیدم که به سمت مغرب و شمال و جنوب شاخ می زد و هیچ وحشی با او مقاومت نتوانست کرد و کسی نبود که از دستش رهایی دهد و بر حسب رأی خود عمل نموده، بزرگ می شد. ۵ و حینی که متفکر می بودم، اینک بز نری از طرف مغرب بر روی تمامی زمین می آمد و زمین را لمس نمی کرد و در میان چشمان بز نر شاخی معتبر بود. ۶ و به سوی آن قوچ صاحب دو شاخ - که آن را نزد نهر ایستاده دیدم - آمد و به شدت قوت خویش نزد او دوید. ۷ و او را دیدم که چون نزد قوچ رسید، با او بشدت غضبناک شده، قوچ رازد و هر دو شاخ او را شکست و قوچ را یارای مقاومت با وی نبود. پس وی را به زمین انداخته، پایمال کرد و کسی نبود که قوچ را از دستش

رهایی دهد. ۸ و بز نر بی نهایت بزرگ شد و چون قوی گشت، آن شاخ بزرگ شکسته شد و در جایش چهار شاخ معتبر به سوی بادهای اربعه آسمان برآمد. ۹ و از یکی از آنها یک شاخ کوچک برآمد و به سمت جنوب و مشرق و فخر زمین‌ها بسیار بزرگ شد. ۱۰ و به ضد لشکر آسمان‌ها قوی شده، بعضی از لشکر و ستارگان را بر زمین انداخته، پایمال نمود. [۱۱] و به ضد سردار لشکر بزرگ شد و قربانی دائمی از او گرفته شد و مکان مقدس او منهدم گردید. ۱۲ و لشکری به ضد قربانی دائمی به سبب عصیان (قوم به وی) داده شد و آن (لشکر) راستی را به زمین انداخته و او (موافق رأی خود) عمل نموده، کامیاب گردید. ۱۳ و مقدسی را شنیدم که سخن می‌گفت و مقدس دیگری از آن یک که سخن می‌گفت پرسید که: رؤیا درباره قربانی دائمی و معصیت مهلک که قدس و لشکر را به پایمال شدن تسلیم می‌کند تا به کی خواهد بود؟ ۱۴ و او به من گفت: تا دو هزار و سیصد شام و صبح. آن گاه مقدس تطهیر خواهد شد. ۱۵ و چون من دانیال رؤیا را دیدم و معنی آن را طلبیدم، ناگه شبیه مردی نزد من بایستاد. ۱۶ و آواز آدمی‌ای را از میان نهر اولای شنیدم که ندا کرده، می‌گفت: ای جبرائیل! این مرد را از معنی این رؤیا مطلع ساز. ۱۷ پس او نزد جایی که ایستاده بودم آمد، و چون آمد، من ترسان شده، به روی خود در افتادم و او مرا گفت: ای پسر انسان! بدان که این رؤیا برای زمان آخر می‌باشد. ۱۸ و حینی که او با من سخن می‌گفت، من بر روی خود بر زمین در خواب سنگین می‌بودم و او مرا لمس نموده، در جایی که بودم بر پا داشت. ۱۹ و گفت: اینک من تو را از آنچه در آخر غضب واقع خواهد شد اطلاع می‌دهم؛ زیرا که اینها در زمان معین واقع خواهد شد. ۲۰ اما آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را دیدی پادشاهان مادیان و فارسیان می‌باشند. ۲۱ و آن بز نر ستبر پادشاه یونان می‌باشد و آن شاخ بزرگی که در میان دو چشمش بود پادشاه اول است. ۲۲ و اما آن شکسته شدن و چهار در جایش برآمدن، چهار سلطنت از قوم او - اما نه از قوت او - بر پا خواهند شد. ۲۳ و در آخر سلطنت ایشان چون گناه عاصیان به اتمام رسیده باشد، آن گاه پادشاهی سخت‌روی و در مکرها ماهر خواهد برخاست.

۲۴ و قوت او عظیم خواهد شد، لیکن نه از توانایی خودش، و خرابی‌های عجیب خواهد نمود و کامیاب شده، (موافق رأی خود) عمل خواهد نمود و عظما و قوم مقدّسان را هلاک خواهد نمود. ۲۵ و از مهارت او مکر در دستش پیش خواهد رفت و در دل خود مغرور شده، بسیاری را بغتة^۱ هلاک خواهد ساخت و با امیر امیران مقاومت خواهد نمود، اما بدون دست شکسته خواهد شد. ۲۶ پس رؤیایی که درباره شام و صبح گفته شد یقین است، اما تو رؤیا را بر هم نه؛ زیرا که بعد از ایام بسیار واقع خواهد شد. ۲۷ آن گاه من دانیال تا اندک زمانی ضعیف و بیمار شدم. پس برخاسته، به کارهای پادشاه مشغول گردیدم، اما درباره رؤیا متحیر ماندم و احدی معنی آن را نفهمید^۲ (انتهی باب هشتم کلام دانیال).

در بیان توضیح و شرح این رؤیا

بنا بر آنچه صاحب کتاب إقامة الشهود شرح داده است به قول خود که گفته: واما توضیح این فصل بتمامها: پس بدان که اولاً مراد از آن قوج دو شاخ که یک شاخش از دیگری بزرگ تر بوده، همانا کورش مجوس و داریوش^۳ است که بعد از بخت النّصر سلطنت نمودند؛ چون زمان این خواب دانیال در اول زمان ایشان بوده.

و اما آن بز نری که ابتداءً با یک شاخ بزرگی در میان دو چشمانش بوده، همانا اسکندر رومی است که بعد از آن دو پادشاه مجوس سلطنت کرده.

و اما آن چهار شاخی که بعد از شکستن آن شاخ بزرگ - که خود اسکندر بوده - [در جایش برآمدند]، همان چهار نفر سرهنگانی [هستند] که از ارکان دولتش بعد از اسکندر اداره امر سلطنت را نمودند.

۱. بغتة: ناگهانی.

۲. کتاب مقدّس، ص ۱۰۱۲-۱۰۱۳، کتاب دانیال، باب ۸.

۳. در مصدر: (داریاوش).

و اما آن شاخ کوچکی که از میان آن شاخ‌های چهارگانه بیرون آمد و بزرگ شد و با مقدّسان خدای تعالی جنگید و ستارگان آسمان را به زمین انداخت و بسیار قوی و بزرگ شد و به سمت جنوب و مشرق و مغرب که زمین بیت‌المقدس بوده احاطه نموده، همان پادشاه چهارمین است که بسیار طول کشیده تا زمان ولادت با سعادت حضرت ختمی مرتبت بلکه تا زمان بعثت، بلکه آخر ایشان به زمان سلطنت خلفای راشدین منتهی شده - چنان که در خواب بخت النُّصْر و تعبیر حضرت دانیال به همین قسم بیان و توضیحش شده.

و اما سؤال و جواب آن دو نفر مقدّسین ملاً اعلا که از ملائکه بودند و از یکدیگر سؤال نمودند - چنان که در آیه سیزدهم همین فصل است^۱ که این رؤیای قربانی دائمی و عصیان خراب کننده تا به کی می‌رسد و مقام مقدّس و لشکر به پایمالی تسلیم کرده خواهد شد؟ و جواب دیگری که به من گفت که: تا به دو هزار و سیصد شبانه روز. آن گاه مقام مقدّس مصفاً خواهد گردید -، پس در این دو آیه جواب و سؤال آن دو نفر ملائکه که به دانیال نبی فهمانیدند آن پادشاه چهارمین را، علمای یهود بیانات و توضیحات چندی کرده‌اند که هیچ کدام موافق با واقع نیست - چنان که بنای ایشان را مکرراً ذکر نمودیم که اغماض از حق‌گویی را همیشه اوقات داشته‌اند و هنوز هم دارند -، ولی آنچه علیین آرامگاه، مؤلف اول، مرحوم میرزا - یعنی: صاحب کتاب منقول الرضائی رحمته الله - فهمیده‌اند و بیانش را در کتاب مستطاب خود با ادله و براهین توضیح فرموده‌اند آن است که: فرمایش آن ملک در خواب دانیال است که بعد از غضب خدای تعالی به تعبیر عبری: **וַיִּצְדַּק** **וַיִּשְׁפָּט** بشود و به فارسی همین معنی است که سابقاً و آنفاً بیان شد - که: مقام مقدّس مصفاً خواهد گردید - و معنی بودن غضب خدای [تعالی] همان است که در زمان آن چهار پادشاه کافر عالم را کفر

۱. در واقع این سؤال و جواب در آیه ۱۳ و ۱۴ این باب ذکر شده‌اند. [ر.ک: کتاب مقدّس، ص ۱۰۱۳، کتاب

فراگرفته بود و جمیعاً در غضب خدای تعالی بودند و بعد از بعثت حضرت ختمی مرتبت رفع غضب و صفای مقام مقدس ظاهر گردید، بواسطه غلبه آن حضرت بر باقی مانده این چهارگونه پادشاهانی که بودند از بت پرستان که بقیه بخت النُصْر بودند و مجوس که بقیه کورش و داریوش بودند و یهود و نصارا که بقیه یونانیان و قیاصره بودند و با قیاصره اکاسره که سلاطین عجم بودند معاصر بودند و جمیع اینها در زمان پیغمبر آخرالزمان - علیه و آله صلوات الله الملك المنان - تمام شدند؛ چه سلطنت از ایشان گرفته شد و چه به دین و آیین حضرت خاتم النبیین [علیه و آله و علیهم السلام] داخل گردیدند و این مطلب را بعون الله المتعال محسوس کرده ایم در این کتاب مکرراً که در خواب بخت النُصْر و خواب دانیال هر دو همین بیان شده و هر دو خواب هم مطابق بود. در خواب بخت النُصْر تعبیر به فلزات چهارگانه و در آخر بودنِ سوفال به همراهی آهن و در خواب دانیال تعبیر به قوچ دو شاخ که دو سلطان مجوس بوده؛ چون از زمان بخت النُصْر گذشته بود، و بز نر یک شاخ و چهار شاخ بعد از شکستن شاخ بزرگ، همان اسکندر رومی و چهار پادشاه که از سلسله اسکندر بودند، و بعد از چهار شاخ از یکی از آن شاخ های چهارگانه بروز و ظهور یک شاخ کوچک که تعبیر به پادشاه چهارمین شده - نظر به آن که بزرگ شده بود و به سه جهت احاطه نمود: جنوب و مشرق و مغرب -، و به آسمان غلبه کرد بنحوی که ستاره های آسمان را به زمین انداخت، همان دو نوع پادشاهان چهارمین است که یکی از آنها قیاصره بودند که از جمله آنها بود طیطوس که بر اهل بیت المقدس غلبه نموده بود و بیت المقدس را متصرف گردید و همچنین خواب اول دانیال هم به همین قسم بیان شده که چهار حیوان بوده و حیوان آخرین دندان های آهنین داشته و ناخن های آن حیوان از مس بوده و بیان و تعبیرش هم گذشت و تطبیقش هم با سابق و لاحقش گردید.

و باقی مانده در این مقام این مطلب که باید تطبیق آن تاریخ یک هزار سال زمان

چهار پادشاه با این تاریخی که در این فصل هشتم از کتاب دانیال نبی ﷺ نوشته که فرموده: بعد از دو هزار و سیصد شبانه روز مقام مقدس مصفا می شود. در این آیه کلام علمای یهود مختلف است. بعضی توضیح این ایام را به روز کرده اند و بعضی به هفته و بعضی به ماه و می گویند که: گذشته است، و آنچه حق حقیق است و مرحوم میرزا - یعنی: صاحب کتاب منقول الرضائی که از علمای یهود بوده و مستبصر و مسلمان شده - فهمیده از جمع بین آیات و بیانات آن است که مراد از «عرب بُوقِر» همان شام و صبحی است که در زمان حضرت خلیل الرحمن - صلوات الله و سلامه علیه - خداوند سبحان به حضرت نمود در وقتی که وعده اولاد به آن بزرگوار فرموده بود - چنان که در سفر تکوین در فصل پانزدهم تا آخر فصل، بلکه الی چند آیه از فصل شانزدهم همین حکایت را بیان فرموده - و لفظ «عرب بُوقِر» که به معنی شام و صبح است و در کتاب دانیال در فصل هشتم، آیه چهاردهم، فرموده است:

وَبِأَيِّ مَلَكٍ يَأْتِي عِزِّي إِذْ يَأْتِي عِزِّي إِذْ يَأْتِي عِزِّي
 وَبِأَيِّ مَلَكٍ يَأْتِي عِزِّي إِذْ يَأْتِي عِزِّي إِذْ يَأْتِي عِزِّي
 وَبِأَيِّ مَلَكٍ يَأْتِي عِزِّي إِذْ يَأْتِي عِزِّي إِذْ يَأْتِي عِزِّي
 وَبِأَيِّ مَلَكٍ يَأْتِي عِزِّي إِذْ يَأْتِي عِزِّي إِذْ يَأْتِي عِزِّي

یعنی: در جواب من آن ملک فرمود به من که: از ابتدای عرب بُوقِر دو هزار و سیصد بگذرد و پینصِدَق قودش خواهد شد،^۱ و این آیه را باید منزل کرد بر تاریخ وعده خداوند به حضرت ابراهیم از برای دادن اولاد و عهدی که با او بست به زیاد شدن ذریه او که از کثرت مثل خاک از شماره بیرون باشند و وارث زمین ها گردند از رودخانه مصر تا رودخانه فرات و روز میعادگاه بنا بر آنچه از تاریخ کتب تورات و انبیا به دست اهل کتاب بوده است در سنه دو هزار و بیست و هفت از هبوط آدم ﷺ بوده

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۱۳، کتاب دانیال، باب ۸. از عبارات یاد شده تنها اعداد و ارقام در این ترجمه دیده می شوند.

و از آن تاریخ تا تاریخ تولد جناب ختمی مآب [علیه و آله صلوات الله الملك الوهاب] آنچه گذشته دو هزار و سیصد سال بوده. جمعاً چهار هزار و سیصد و بیست و هفت سال می شود از هبوط آدم علیه السلام.

فعلی هذا این تاریخ وفق می دهد با وعده دادن خدا به حضرت خلیل خود دو نعمت عظمی را: یکی فرزند بسیار دادن و دیگری آن زمین ها را به تصرف ایشان دادن بوده است که باقی مانده از تاریخ دو هزار و سیصد سال می ماند و همین است فرمایش جبرئیل علیه السلام که در جواب دانیال نبی علیه السلام فرموده:

لَا رِبَّ دُونَكَ إِلَّا هُوَ، وَنَسِيتُ مَا تَعْبُرُ
عرب بوقیر النبیم و شولوش ماوت

یعنی: شام شد و صبح شد. دو هزار و سیصد شد.^۱

پس معلوم می شود از جمع فی مابین این دو وعده [به قرینه و دلیل آن که هر دو] با هم وفق می دهد، در صورتی که دو هزار و سیصد را به معنی سال بگیریم، نه ماه و هفته و روز - چنان که بعضی از علمای یهود گرفته اند و در سابق هم به آن اشاره شده بود؛ زیرا که در وعده جناب خلیل وعده دادن به ذریه و بسیار کردن ایشان بوده و متصرف شدن و وارث شدن ایشان زمین بیت المقدس را و در خواب دانیال هم وعده آمدن زمان «وینصدق قودش» که آمدن کسی که به آمدنش زمین و مکان مقدس مصفا گردد و خود مصدق انبیای گذشته بوده باشد و با مقدسین ملأ اعلا مربوط بوده باشد، و آن کس به حسب خارج و واقع بجز پیغمبر آخر الزمان [علیه و آله صلوات الله الملك المنان] در آن زمان دو هزار و سیصد سال از وعده [جناب] حضرت ابراهیم بر کسی دیگر راه ندارد و آن حضرت است که در آن تاریخ آمده و همه این علائم با آن جناب هم بوده. و اگر کسی بگوید که: از کجا باید فهمید و دانست که مراد از لفظ «عرب بوقیر»

۱. این ترجمه در مصدری که در دست بود یافت نشد.

که در خواب دانیال نبی جبرئیل فرمودند همان صبح و شامی است که به حضرت خلیل خود در آن واقعه نشان داد خداوند - تبارک و تعالی - ؟ شاید مراد روز و شب باشد و به عبارت اخری شبانه روزی مراد باشد - چنان که در مقام تفسیر این فقره در این کتاب‌های فارسیه که مرحوم فاضل خان ترجمه کرده به همان نحو بیان شده، فلذا اسباب اشتباه این مطلب هم گردیده بر جماعت [علمای] یهود که گفته‌اند: مراد از این الفاظ و عبارات همان دو هزار و سیصد شبانه روز است.

جواب این ایراد آن که: این توضیحی که در [این] کتب فارسیه تورات و کتب انبیا شده، یا بواسطه عدم تفرقه ایشان است فی مابین [لفظ] «عرب بوقیر» که به معنی شام و صبح است و لیل و یوم که شب و روز است و یا بواسطه مغشوش کردن ایشان است در این فقرات عمداً از برای القای شبهه بر عوام خود که آن بیچاره - که عالم به لغات عبری و فارسی درست نمی‌باشد - امر بر او مشتبه شود و به همین جهت از آن زمان الی الآن در میان علمای ایشان اختلاف شدیدی به هم رسیده است در بیان توضیح عبارت «عرب بوقیر» که بعضی به معنی ماه و بعضی به معنی روز کرده‌اند و همگی آنها از بیانات سابق معلوم شد که بد فهمیده‌اند و با هیچ یک از آیات بنحوی که بیان شده موافقت نداشته و ندارد.

پس معنی چنین می‌شود که: ای دانیال! از تاریخ همان شام و صبحی که به جدت خلیل خدا در میعاد از همین مطلب مسئول تو خبر داده‌ام در این واقعه و آن واقعه تا زمان آن پیغمبر موعودی که بواسطه آمدن او «ینصدق قودش» خواهد شد، دو هزار و سیصد سال طول خواهد کشید، و به عبارت اخری از تاریخ یوم المیعاد که به اصطلاح عبریان «بین هبة تاریخ» گفته‌اند، از زمان هبوط آدم تا زمان ابراهیم دو هزار و بیست و هفت سال گذشته بود و از زمان ابراهیم تا زمان ولادت حضرت ختمی مرتبت هم دو هزار و سیصد سال باقی مانده بود. پس جمع هر دو تاریخ چهار هزار و سیصد و بیست و هفت سال می‌شود و به همین نحو هم واقع شده از قرار آنچه در کتاب یوحسین و کتاب یشاریت یوسف که از کتب معتبره مورّخین ایشان است نوشته‌اند. پس معلوم گردید

که «ینصدق قودش» همان جناب ختمی مآب است، لاغیر. این است ملخّص کلام صاحب إقامة الشهود - أعلى الله مقامه.^۱

خواب دیگر دانیال راجع به علائم آخرالزمان

در باب یازدهم از کتاب دانیال مطبوعه فارسیه ۱۹۳۲ در لندن چنین می نویسد: آیه ۱: و در سال اول داریوش مادی من نیز ایستاده بودم تا او را استوار سازم و قوت دهم. ۲ و الآن تو را به راستی اعلام می نمایم. اینک سه پادشاه بعد از این در فارس خواهد برخاست و چهارمین از همه دولتمندتر خواهد بود، و چون به سبب توانگری خویش قوی گردد، همه را به ضدّ مملکت یونان برخواهد انگیخت. ۳ و پادشاهی جبار خواهد برخاست و بر مملکت عظیمی سلطنت خواهد نمود و بر حسب اراده خود عمل خواهد کرد. ۴ و چون برخیزد، سلطنت او شکسته خواهد شد و سوی بادهای اربعه آسمان تقسیم خواهد گردید، اما نه به ذریت او و نه موافق استقلالی که او می داشت؛ زیرا که سلطنت او از ریشه کنده شده و به دیگران غیر از ایشان داده خواهد شد. ۵ و پادشاه جنوب با یکی از سرداران خود قوی شده، بر او غلبه خواهد یافت و سلطنت خواهد نمود و سلطنت او سلطنت عظیمی خواهد بود. ۶ و بعد از انقضای سالها ایشان هم داستان خواهند شد و دختر پادشاه جنوب نزد پادشاه شمال آمده، با او مصالحه خواهد نمود، لیکن قوت بازوی خود را نگاه نخواهد داشت و او و بازویش برقرار نخواهد ماند و آن دختر و آنانی که او را خواهند آورد و پدرش و آن که او را تقویت خواهد نمود در آن زمان تسلیم خواهند شد. ۷ و کسی از رمونهای ریشه هایش در جای او خواهد برخاست و بالشکری آمده، به قلعه پادشاه شمال داخل خواهد شد و با ایشان (جنگ) نموده، غلبه خواهد یافت. ۸ و خدایان

۱. منقول الرضائی، ص ۳۷۲-۳۸۵.

و بت‌های ریخته شده ایشان را نیز با ظروف گران‌بهای ایشان از طلا و نقره به مصر به اسیری خواهد برد و سال‌هایی چند از پادشاه شمال دست خواهد برداشت. ۹ و به مملکت پادشاه جنوب داخل شده، باز به ولایت خود مراجعت خواهد نمود. ۱۰ و پسرانش محاربه خواهند نمود و گروهی از لشکرهای عظیم را جمع خواهند کرد و ایشان داخل شده، مثل سیل خواهند آمد و عبور خواهند نمود و برگشته، تا به قلعه او جنگ خواهند کرد. ۱۱ و پادشاه جنوب خشمناک شده، بیرون خواهد آمد و با وی - یعنی: با پادشاه شمال - جنگ خواهد نمود و وی گروه عظیمی بر پا خواهد کرد و آن گروه به دست وی تسلیم خواهند شد. ۱۲ و چون آن گروه برداشته شود، دلش مغرور خواهد شد و کرورها را هلاک خواهد ساخت، اما قوت نخواهد یافت. ۱۳ پس پادشاه شمال مراجعت کرده، لشکری عظیم‌تر از اول بر پا خواهد نمود و بعد از انقضای مدت سال‌ها با لشکر عظیمی و دولت فراوانی خواهد آمد. ۱۴ و در آن وقت بسیاری با پادشاه جنوب مقاومت خواهند نمود و بعضی از ستم‌کیشان قوم تو خویشتن را خواهند برافراشت تا رؤیا را ثابت نمایند، اما ایشان خواهند افتاد. ۱۵ پس پادشاه شمال خواهد آمد و سنگرها برپا نموده، شهر حصاردار را خواهد گرفت و نه افواج جنوب و نه برگزیدگان او یارای مقاومت خواهند داشت، بلکه وی را هیچ یارای مقاومت نخواهد بود. ۱۶ و آن کس که به ضد وی می‌آید، بر حسب رضامندی خود عمل خواهد نمود [و کسی نخواهد بود که با وی مقاومت تواند نمود. پس در فخر زمین‌ها توقف خواهد نمود] و آن به دست وی تلف خواهد شد. ۱۷ و عزیمت خواهد نمود که با قوت تمامی مملکت خویش داخل شود و با وی مصالحه کند^۱ و او دختر زنان را به وی خواهد داد تا آن را هلاک کند، اما او ثابت نخواهد ماند و از آن او نخواهد بود. ۱۸ پس به سوی جزیره‌ها توجه خواهد نمود و بسیاری از آنها را خواهد گرفت، لیکن سرداری سرزنش او را باطل خواهد کرد،

۱. در مصدر: (مصالحه خواهد کرد).

بلکه انتقام سرزنش او را از او خواهد گرفت. ۱۹ پس به سوی قلعه‌های زمین خویش توجه خواهد نمود، اما لغزش خواهد خورد و افتاده، ناپدید خواهد شد. ۲۰ پس در جای او عاملی خواهد برخاست که جلال سلطنت را از میان خواهد برداشت، لیکن در اندک ایامی او نیز هلاک خواهد شد، نه به غضب و نه به جنگ. ۲۱ و در جای او حقیری خواهد برخاست، اما جلال سلطنت را به وی نخواهند داد و او ناگهان داخل شده، سلطنت را با حيله‌ها خواهد گرفت. ۲۲ و سیل افواج و رئیس عهد نیز از حضور او رفته^۱ و شکسته خواهند شد. ۲۳ و از وقتی که ایشان با وی همدستان شده باشند، او به حيله رفتار خواهد کرد و با جمعی قلیل افرشته و بزرگ خواهد شد. ۲۴ و ناگهان به برومندترین بلاد وارد شده، کارهایی را که نه پدرانش و نه پدران پدرانش کرده باشند بجا خواهد آورد و غارت و غنیمت و اموال را به ایشان بذل خواهد نمود و به ضد شهرهای حصاردار تدبیرها خواهد نمود، لیکن اندک زمانی خواهد بود. ۲۵ و قوت و دل خود را بالشکر عظیمی به ضد پادشاه جنوب برخواهد انگیخت و پادشاه جنوب با فوجی بسیار عظیم و قوی تهیه جنگ خواهد دید، اما یارای مقاومت نخواهد داشت؛ زیرا که به ضد او تدبیرها خواهند کرد. ۲۶ و آنانی که خوراک او را می‌خورند، او را شکست خواهند داد و لشکر او تلف خواهد شد و بسیاری کشته خواهند افتاد. ۲۷ و دل این دو پادشاه به بدی مایل خواهد شد و بر یک سفره دروغ خواهند گفت، اما پیش نخواهد رفت؛ زیرا که هنوز تنها^۲ برای وقت معین خواهد بود. ۲۸ پس با اموال بسیار به زمین خود مراجعت خواهد کرد و دلش به ضد عهد مقدس جازم^۳ خواهد بود. پس (بر حسب اراده خود) عمل نموده، به زمین خود خواهد برگشت. ۲۹ و در وقت معین مراجعت نموده، به زمین جنوب وارد خواهد شد. لیکن آخرش مثل اولش

۱. در مصدر: (رُفته).

۲. در مصدر: (انتها).

۳. جازم: جزم‌کننده، قاطع، قصدکننده، کسی که در قصد خود تردید نداشته باشد.

نخواهد بود. ۳۰ و کشتی‌ها از کتیم به ضد او خواهند آمد، لپذا مایوس شده، رو خواهد تافت و به ضد عهد مقدس خشمناک شده، (بر حسب اراده خود) عمل خواهد نمود و برگشته، به آنانی که عهد مقدس را ترک می‌کنند توجه خواهد نمود. ۳۱ و افواج از جانب او برخاسته، مقدس حصین را نجس خواهند نمود و قربانی سوختنی دائمی را موقوف کرده، رجاست ویرانی را بر پا خواهند داشت. ۳۲ و آنانی را که به ضد عهد شرارت می‌ورزند با مکرها گمراه خواهد کرد، اما آنانی که خدای خویش را می‌شناسند قوی شده، (کارهای عظیم) خواهند کرد. ۳۳ و حکیمان قوم بسیاری را تعلیم خواهند داد، لیکن ایامی چند به شمشیر و آتش و اسیری و تاراج خواهند افتاد. ۳۴ و چون بیفتند، نصرت کمی خواهند یافت و بسیاری با فریب به ایشان ملحق خواهند شد. ۳۵ و بعضی از حکیمان به جهت امتحان ایشان لغزش خواهند خورد که تا وقت آخر طاهر و سفید شوند؛ زیرا که زمان معین هنوز نیست. ۳۶ و آن پادشاه موافق اراده خود عمل نموده، خویشان را بر همه خدایان افراشته و بزرگ خواهد نمود و به ضد خدای خدایان سخنان عجیب خواهد گفت و تا انتهای غضب کامیاب خواهد شد؛ زیرا آنچه مقدر است به وقوع خواهد پیوست. ۳۷ و به خدای پدران خود و به فضیلت زنان اعتنا نخواهد نمود، بلکه به هیچ خدا اعتنا نخواهد نمود؛ زیرا خویشان را از همه بلندتر خواهد شمرد. ۳۸ و در جای او خدای قلعه‌ها را تکریم خواهد نمود و خدایی را که پدران او را نشناختند با طلا و نقره و سنگ‌های گرانبها و نفایس تکریم خواهد نمود. ۳۹ و با قلعه‌های حصین مثل خدای بیگانه عمل خواهد نمود و آنانی را که بدو اعتراف نمایند در جلال ایشان خواهد افزود و ایشان را بر اشخاص بسیار تسلط خواهد داد و زمین را برای اجرت (ایشان) تقسیم خواهد نمود. ۴۰ و در زمان آخر پادشاه جنوب با وی مقاتله خواهد نمود و پادشاه شمال با عرابه‌ها و سواران و کشتی‌های بسیار مانند گردباد به ضد او خواهد آمد و به زمین‌ها سیلان کرده، از آنها عبور خواهد کرد. ۴۱ و به فخر زمین‌ها

وارد خواهد شد و بسیاری خواهند افتاد، اما اینان - یعنی: آدوم و مؤاب و رؤسای بنی عمون - از دست او خلاصی خواهند یافت. ۴۲ و دست خود را بر کشورهای دراز خواهد کرد و زمین مصر رهایی نخواهد یافت. ۴۳ و بر خزانه‌های طلا و نقره و بر همه نفایس مصر استیلا خواهد یافت و لُبیان و حبشیان در موکب او خواهند بود. ۴۴ لیکن اخبار از مشرق و شمال او را مضطرب خواهد ساخت. لهذا با خشم عظیمی بیرون رفته، اشخاص بسیاری را تباہ کرده، بالکل هلاک خواهد ساخت. ۴۵ و خیمه‌های ملوکانه خود را در کوه مجید مقدس در میان دو دریا بر پا خواهد نمود، لیکن به اجل خود خواهد رسید و معینی^۱ نخواهد داشت.^۲

باب دوازدهم از کتاب دانیال

و در آن زمان میکائیل، امیر عظیمی که برای پسران قوم تو ایستاده است، خواهد برخاست و چنان زمان تنگی خواهد شد که از حینی که امتی به وجود آمده است تا امروز نبوده و در آن زمان هر یک از قوم تو که در مکتوب یافت شود رستگار خواهد شد. ۲ و بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده‌اند بیدار خواهند شد، اما اینان به جهت حیات جاودانی و آنان به جهت خجالت و حقارت جاودانی. ۳ و حکیمان مثل روشنایی افلاک خواهند درخشید و آنانی که بسیاری را به راه عدالت رهبری می‌نمایند مانند ستارگان خواهند بود و درخشید تا ابد الآباد. ۴ اما تو - ای دانیال! - کلام را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن. بسیاری به سرعت تردّد خواهند نمود و علم افزوده خواهد گردید. ۵ پس من دانیال نظر کردم و اینک دو نفر دیگر، یکی به این طرف نهر و دیگری به آن طرف نهر ایستاده بودند. ۶ و یکی از ایشان به آن مرد ملبس به کتان که بالای آب‌های نهر ایستاده بود گفت: انتهای این عجایب

۱. معین: یاری کننده، یار و مددکار.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۰۱۷-۱۰۱۹، کتاب دانیال، باب ۱۱.

تا به کی خواهد بود؟ ۷ و آن مرد ملبس به کتان را که بالای آب‌های نهر ایستاده بود شنیدم که دست راست و چپ خود را به سوی آسمان برافراشته، به حیّ ابدی قسم خورد که برای زمانی و دو زمان و نصف زمان خواهد بود، و چون پراکندگی قوت قوم مقدّس به انجام رسد، آن گاه همه این امور به اتمام خواهد رسید. ۸ و من شنیدم، اما درک نکردم. پس گفتم: ای آقایم! آخر این امور چه خواهد بود؟ ۹ او جواب داد: ای دانیال! برو؛ زیرا این کلام تا زمان آخر مخفی و مختوم شده است. ۱۰ بسیاری طاهر و سفید و مصفا خواهند گردید و شیرین شرارت خواهند ورزید و هیچ کدام از شیرین نخواهند فهمید، لیکن حکیمان خواهند فهمید. ۱۱ و از هنگام موقوف شدن قربانی دائمی و نصب نمودن رجاست ویرانی، هزار و دویست و نود روز خواهد بود. ۱۲ خوشا به حال آن که انتظار کشد و به هزار و سیصد و سی و پنج روز برسد. ۱۳ اما تو تا به آخرت برو؛ زیرا که مستریح^۱ خواهی شد و در آخر این ایام در نصیب خود قایم خواهی بود.^۲

تا این جا اخبار دانیال نبی به پایان رسید.

بهره ششم از بخش دوازدهم

بشارت حَبَقُوقِ نبی است که ششصد و بیست و شش سال قبل از حضرت عیسی بوده. زمانی که تسلط بخت النَّصْر کافر بت پرست را بر بنی اسرائیل دید و هر روز ظلم و ستم او بر ایشان زیاد می شد، بسیار محزون و دل‌تنگ بود و با خود فکر می کرد که: آیا چه حکمتی در تسلط و ظلم و جور و مهلت دادن خدا او را در ستمگری است؟ و لذا در مقام تضرع و زاری و مناجات با خدا برآمد و منتظر جواب از پروردگار بود. چنان که در باب اول از کتاب خود نوشته و در باب دوم چنین می نویسد:

۱. مستریح: طالب راحت، خواستار آسایش.

۲. کتاب مقدّس، ص ۱۰۱۹، کتاب دانیال، باب ۱۲.

آیه ۲ از باب دوم:

וְיָעִינֵנִי הַזֶּה וְיֹאמַר כְּתֹב חֲזֹן
 یعیانینی هاله هاله ویومر کتوب حازون

וְכִי אֶעֱלֶה עַל הַלְּחֹת לַמַּיִם וְרֹאֵם
 و کبایر و کبایر عل هلتوت لملیم و رومس

כִּי יָבֹא בֹךְ יָבֹא עֹד חֲזֹן לַפּוֹעַד
 کبایر کبایر کبایر عود حازون لپועد

וְיִפְחַח לִבִּי וְלֹא יִכְזֹב אִמִּי תִּמְחַח
 و کبایر لکبایر و کبایر کبایر کبایر

חֲדָה לֹא כִּי כִּי יָבֹא לֹא יָאֵחַר
 حکه کبایر کبایر کبایر کبایر

הִנֵּה עֹפְלָה לֹא יִשְׂרָאֵל נִפְשָׁו בֹךְ
 هینه عوفلاه کبایر کبایر کبایر

וְיִצְדֵּק בְּאֵמוֹנָתוֹ
 و صدیق کبایر

ترجمه طبق فارسیه مطبوعه لندن سال ۱۹۳۲ میلادی: آیه ۲: پس خداوند مرا جواب داد و گفت: رؤیا را بنویس و آن را بر لوح‌ها چنان نقش نما که دونده آن را بتواند خواند. زیرا که رؤیا هنوز برای وقت معین است و به مقصد می‌شتابد و دروغ نمی‌گوید. اگرچه تأخیر نماید، برایش منتظر باش؛ که البته خواهد آمد و درنگ نخواهد نمود. ۴ اینک جان مرد متکبر در او راست نمی‌باشد، اما مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود.^۱

۱. این کلمات در کتاب منقول الرضائی «إدئای» خوانده شده است.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۰۵۷، کتاب حبقوق نبی، باب ۲.

در شرح این آیات بدان که این آیات مشعر است بر بشارت به آمدن خاتم الانبیاء ﷺ به چند وجه:

اول آن که: جناب حَبَقُّوق در این آیات لفظ خازون آورده و آن در لغت عبری به معنای نبوت و وحی استعمال شده و در لفظ کلدانی خازون را خزَو می گویند - هم در لغت عتیق و هم در لغت جدید - و آن نیز همان معنی را دارد و چون در این مقام به عبری خازون و به کلدانی خزَو آمده است، می فرماید که: خازون و خزَو خواهد آمد - یعنی: پیغمبر صاحب وحی خواهد آمد در وقت معین. اگرچه تأخیر نماید، برای آمدنش منتظر باش و درنگ نخواهد کرد - و این معنی ظاهر است که نبوت بدون نبی بودن مانند صفتی که موصوف نداشته باشد محال است.

وجه دوم آن که: لفظ قَصْ به معنای انجام و آخر و قیامت است و چون در این مقام حضرت حَبَقُّوق استفسار^۱ از سبب و علت وقوع این امور که عبارت باشد از غلبه بخت نصر بر اورشلیم و هیکل و ارض مقدس [کرده]، در جواب فرموده که: پیغمبری خواهد آمد که از انجام خبر دهد، و بنا بر قول صاحب انیس الأعلام در این دو احتمال می رود: یکی خبر از انجام داشتن و دانستن این که این امور به چه سبب اتفاق افتاده و چه فایده ای بر آن مترتب خواهد بود، از اسراری است که هنوز وقت بروز آن نشده و کشف این راز مختص پیغمبری است که خواهد آمد و تو را فهمیدن آن میسر نیست و آنچه بر تو لازم است همین است که مردم را وادار و خبردار کنی که به آن پیغمبر ایمان بیاورند و آن پیغمبر دیر نخواهد کرد و خواهد آمد و همه اسرار را کشف خواهد کرد و حقایق و دقایق علوم را از برای شما ظاهر خواهد فرمود. پس جناب حَبَقُّوق از آمدن آن پیغمبر خبر داده.

و احتمال دیگر آن که وعده داده است خدا که پیغمبری بفرستد که خبر از انجام - که قیامت است - بدهد و قیامت بر امت او واقع گردد و اسرار قیامت را بتفصیل

۱. استفسار: توضیح و تفسیر خواستن، جو یا شدن، پرسیدن.

کشف خواهد فرمود و دروغ نخواهد گفت و خاطر نشان خواهد کرد که بعد از این عالم عالم دیگری است که در آن جا مظلومین بر ظالمین مسلط خواهند شد، و بنا بر این احتمال نیز صدق این آیه بر پیغمبر آخرالزمان ظاهر است و کمال وضوح و ظهور را دارد؛ چرا که بالغ بر پنج هزار از آیات قرآن و بیشتر از اخبار آن حضرت در ذکر قیامت و احوال آخرت است و تأویلاتی که علمای یهود و نصارا برای این آیات [کرده اند] از قبیل یخ و دروازه است و هیچ مناسبتی ندارد^۱ - چنان که صاحب کتاب إقامة الشهود هم در این مقام بتفصیل بسط کلام داده و گفته است که: بعضی از علمای یهود تأویل و تنزیل به یرمیای پیغمبر نموده اند و بعضی از ایشان به ماشیح که به اعتقاد ما مسلمین حضرت مسیح است، و هر دو تأویل و تنزیل غلط است؛ زیرا که جناب یرمیا خود صادق مصدق بوده و محتاج به تصدیق حقیق نبوده. لاسیما^۲ این معنی بسیار بعید است که حقیق به قول بعضی شاگرد شعیای پیغمبر بوده و مادامی که شعیای زنده بود، حقیق نبوت نمی نمود و بعد از آن که شعیاراً منوچهر شهید نمود، دو سال بعد از آن آمون سلطنت نمود و بعد از آمون ایشبا پادشاه شده و به قول بعضی - چنان که مرقوم شده - حقیق قبول نبوت از منحوم نموده در سنه ۲۲۵۴ از هبوط آدم علیه السلام و صفنیای پیغمبر از حقیق قبول نمود در سنه ۳۲۸۰ و حوُلدها و یرمیای پیغمبر قبول نبوت از صفنیا نمودند از قرار آنچه در کتاب یوحسین بیان شد. فاصله میان یرمیای پیغمبر و اول نبوت حقیق بیست و شش سال بوده و بعلاوه اینها هرگاه حقیق تصدیق یرمیا را کرده باشد، معنی ندارد که سربسته و مجمل خبر دهد و توضیح نماید. همین اجمال گویی حقیق است که باعث شده که تا به حال علمای گذشته و علمای زمان بحث و گفتگو می کنند در این باب و این تأویل را قبول نمی نمایند و رد می کنند.

و بعلاوه هرگاه یرمیای پیغمبر محتاج به مصدق بود، مناسب بود که معاصرینش

۱. انیس الاعلام في نصره الإسلام، ج ۵، ص ۲۰۴-۲۰۵.

۲. لاسیما: مخصوصاً، بویژه.

- از قبیل صفنیای پیغمبر و حولدهار پیغمبر که بنا بر قول رُدَق و راشه معاصر بوده‌اند با جناب یرمیای پیغمبر - [او را تصدیق کنند]، و بعلاوه یرمیا هم که احتمال کذبی در او نمی‌رفت که محتاج به مصدقی بوده باشد، بعکس پیغمبر موعود که در مذاق یهود بسیار بعید بود که از غیر بنی اسرائیل پیغمبری به این جاه و جلال بیاید و بر این طایفه حسود بسیار ناگوار بوده و هست که مطیع او شوند و ناچار او را تکذیب کرده و می‌کنند - چنان که کردند و می‌کنند. پس نظر به این جهت آن جناب محتاج به مصدقی بوده و هست.

فلذا خداوند مهربان بسیار مُصِرّ و مُبِرِم^۱ بوده در این خبرهایی که درباره آن جناب به همه پیغمبرهای سلف بخصوص پیغمبران بنی اسرائیل داده - بخصوص به کلیمش موسی و شعیا و صفنیا و حَبَقُوق و یرمیا و دیگران -؛ نظر به این که علام الغیوب مطلع بوده بر آنچه بر آن حضرت وارد می‌آمده - از تکذیب‌هایی که از کافه کفار و مشرکین بالنسبه به آن جناب شده، لاسیما از جماعت یهود حسود عنود.

و بعلاوه خود یرمیا خبر نداده است که: این اِنْبَاء^۲ حَبَقُوق برای من بوده است، بعکس جناب ختمی مآب که خبر داده - بنا بر آنچه در قرآن منزل بر آن جناب که خدای تعالی به او خبر داده -، و بعلاوه آن که می‌گوییم: هرگاه تنزیل آیات کتاب حَبَقُوق در حق یرمیا واقعیت داشت و صحیح بود، هرآینه این همه اختلافات در میان علما و مفسرین از قدما و متأخرین از یهود واقع نمی‌شد و بعضی تکذیب بعض دیگر را نمی‌کردند.

چنان که اِبْرِئِئال و امثال او تکذیب کسانی که تأویل به یرمیای پیغمبر کرده‌اند نموده و به وجوهی چند می‌خواسته منزل بر ماشیح که مکرر به آن اشاره شد نماید و هکذا امثال او، و حال این که این تأویل و تنزیل هم مثل تأویل اول که بر یرمیای

۱. مُصِرّ و مُبِرِم: هر دو به معنای اصرار کننده.

۲. اِنْبَاء: خبر دادن، آگاه ساختن.

پیغمبر کرده‌اند و می‌کنند باطل است؛ به دلیل آن که هر کس از علمای یهود که از باب فرار از کلام حق گفتن به ماشیح منزل و تأویل نموده است هر آیه‌ای از آیات تورات و یا کتب سایر انبیا علیهم‌السلام [را] اولاً همه ایشان زمان آمدن ماشیح را به قیامت برده‌اند و ثانیاً متفق القول قائل‌اند که دارای شریعت تازه و احکامی نمی‌باشد که در آن زمان مردم به آن عمل کنند؛ زیرا که در آن زمان مردم محتاج به احکام و شریعتی نیستند، و حال آن که در این جا حضرت حبقوق که خبر آمدن آن پیغمبر را داده، فی الجمله بیان کرده است بعضی از چیزهایی را که در شریعت اوست - که از آن جمله است خبر دادن آن حضرت از قیامت و راستگو هم می‌باشد.

در این صورت آنهایی که این آیات را بر ماشیح تنزیل کرده‌اند، اگر می‌گویند: در قیامت خواهد آمد، جواب همان است که گفته شد - که: در قیامت تکلیف برای بندگان نیست، بلکه در آن زمان جزای اعمال خوب و بد بندگان داده می‌شود، و اگر می‌گویند که: در دنیا خواهد آمد، به ایشان می‌گوییم که: از زمان حبقوق پیغمبر که تاکنون بیش از دو هزار و چهار صد سال است و تا زمان مؤلف کتاب إقامة الشهود بنا بر تصریح او در آن کتاب دو هزار و سیصد و هفتاد سال نوشته، هرگاه بر پیغمبر آخر الزمان، محمد بن عبدالله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، منزل نکنیم و از همه ادله واضح و حجج و براهین شافیة کافیه صرف نظر نماییم و ندیده و نشنیده پنداریم، با آن که اعتقاد یهود بر این است که عمر دنیا از هبوط آدم صفتی‌الله تا روز قیامت جمعاً بیش از شش هزار سال نیست - چنان که می‌گویند: از اول دنیا تا دو هزار سال یعنی: از هبوط آدم تا دو هزار سال دنیا و اهلش یتیم بودند و از زمان حضرت موسی و نزول تورات تا دو هزار سال که زمان انبیای بنی اسرائیل بوده دنیا و اهلش قوامی^۱ داشتند و پس از انقطاع نبوت از بنی اسرائیل تا زمان آمدن ماشیح که از زمان مردن عزیر باشد تا آن زمان باز دنیا و اهلش یتیم و سرگردان شدند و از زمان آمدن ماشیح هم تا قیامت که منتها و پایان

۱. قوام: در عربی جمع قائم مقام است.

زمان عمر دنیا است که شش هزار باشد زمانی باقی نمانده است؛ زیرا که به حساب جماعت یهود و بیانات علمای ایشان که از کُماری نقل می‌کنند پنج هزار و چهار صد سال تقریباً گذشته و از زمان خبر دادن پیغمبرشان حَبَقُّوق تاکنون دو هزار و چهار صد سال و کسری است و بنا بر اعتقاد یهود این ماشیحی که می‌گویند و انتظار او را دارند هنوز نیامده و از بقیه شش هزار سال هم که عمر دنیا را می‌دانند تقریباً از ششصد سال کمتر مانده، اولاً بیشتر از مدت عمر دنیا به زعم ایشان گذشته است - چه بی تکلیف بودند، یا با تکلیف.

اگر بگویند که: بی تکلیف بوده‌اند، لازم می‌آید که بگوییم که: این اعتقاد بر خلاف ضرورت جمیع ادیان است، و اگر بگویند که: تکلیف داشته‌اند، می‌گوییم: تکلیف ایشان در این مدت طولانی که خدا برای ایشان پیغمبر نفرستاده چه بوده؟ و بعلاوه از مسامحه نمودن خدا در فرستادن پیغمبری که به زعم ایشان ماشیح باشد با این که مکلف به تکلیف باشند، تکلیف مالایطاق والعیاذ بالله ظلمی است که خدا بر خلائق کرده و ظلم کردن خدا قبیح است و این اعتقاد برخلاف حکم عقل هر صاحب شعوری است و مخالف با ضرورت همه دین‌هاست نسبت به زمان باقی مانده از عمر دنیا.

و اگر بگویند که: هنوز انتظار آمدن ماشیحی که علمای ما گفته‌اند داریم، از ایشان می‌پرسیم که: این ماشیحی که می‌گویید، آیا حضرت روح الله مسیح بن داود است که انتظار آمدن او را دارید، یا نه؟ اگر مراد شما همان مسیح است، می‌گوییم که: آن جناب محل صدور احکام و شریعت تازه به اعتقاد جماعت یهود و نصارا نخواهد بود، بلکه مروج طریقت و شریعت حضرت موسی علیه السلام بوده. اما آن پیغمبر موعودی که در تورات موسی و کتب سایر انبیا خبر داده‌اند، آن بزرگوار بعلاوه از علائم بی شماری که بیان شده است باید محل صدور احکام و شریعت تازه باشد، و اگر بر غیر حضرت مسیح - که عیسی بن مریم است - منزل کنید، می‌پرسیم که: آیا آن کس از طایفه بنی اسرائیل باید باشد، یا نه؟ اگر بگویید که: از طایفه بنی اسرائیل باید باشد، جواب می‌گوییم: در این صورت لازم می‌کند که بر خدا و جبرئیل و دانیال پیغمبر

که فرموده بعد از هفتاد هفته که به حساب کلمه «شمیطا» چهار صد و نود و یک سال است ختم نبوت از بنی اسرائیل بشود - چنان که در کتاب إقامة الشهود در مقام اثبات موقت بودن تورات و احکامش مفصلاً بیان شده است و هکذا در فصل نهم از کتاب دانیال-^۱ و جمیع متقدمین از علما و مفسرین یهود این معنی را منکر نشده‌اند و دیگران هم نمی‌توانند منکر شوند، و اگر بر غیر بنی اسرائیل آن نبی موعود را منزل کنند، این خلاف گفته خود ایشان خواهد بود؛ زیرا که کسانی از ایشان که قائل به ماشیح شده‌اند او را از اولاد داود پیغمبر نوشته و دانسته‌اند و بعلاوه آنچه که گفته شد حمل آیات منقوله از کتاب حَبَقُوق را به ماشیح منافات دارد با آنچه که نقل شده است از کتاب رُوهَر از علمای ایشان راجع به صفات و احوال ماشیح - چنان که گفته‌اند که: زمانی که ماشیح از آسمان به زمین می‌آید، ملائکه به همراهش می‌آیند و یاوران او هستند و ستونی از آتش از زمین تا به آسمان برایش نصب می‌کنند و اهل مشرق زمین بواسطه روشنی آن ستون به مغرب روند.

بنا بر این گفته و اعتقادی که به ماشیح دارند، کی جرأت دارد که او را تکذیب کند تا این که محتاج به تصدیق حضرت حَبَقُوق بوده باشد؟ زیرا که با این حالت همه مردم او را خواه از روی میل و خواه از روی کراهت مطیع و منقاد او خواهند شد، بخصوص با اعتقادی که جماعت یهود به علمای خودشان داشته و دارند و می‌گویند که: شأن علما در میان سایرین چنان است که هرگاه به هر کدام از ایشان بگویند که: دست راست دست چپ است و یا بعکس مثلاً، باید شنید و الا قتلش لازم می‌شود و او را از جماعت یهود باید بیرون کرد.

پس بنا بر این اعتقاد در خصوص ماشیح ایشان که از آسمان با ملائکه نصرت می‌آید، چگونه ممکن است و جایز برای احدی که احتمال کذب در ماشیح بدهند تا این که محتاج به تصدیق حَبَقُوق بشوند؟ پس بنا بر این تقریر بیان آن تصدیقی که حَبَقُوق فرموده لغو و بی‌فایده خواهد بود، خصوصاً با آن اصرار و تأکید و تکراری که

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۱۳-۱۰۱۵، کتاب دانیال، باب ۹.

حَبَقُوق در خبرهایی داده است که البته خواهد آمد و تَخَلَّف نخواهد کرد و منتظر باشند که تعویق نخواهد افتاد.

و یهود می گویند که: تا به حال نیامده در این مدّت مدید و تعویق نیفتاده است آمدن او و خلف وعده نشده است. جای بسی تعجّب است از این اعتقاد سخیف که این همه مدّت را بگویند هنوز تعویق نیفتاده و با این همه اختلافات ادیان و طول زمان هنوز آن پیغمبر موعود به وجود نیامده و به اعتقاد خودشان با این زمان کم باقی مانده از عمر دنیا با نداشتن دلیل و برهانی بر مدّعی خود که بتوانند حقیقه به آن استدلال کنند باز انتظار آمدن آن ماشیح موهوم خود را دارند.^۱

(تا این جا مقداری از سخنان صاحب إقامة الشهود را با اندک تغییری در لفظ تمام می کنم و از خداوند متعال برای طالبین طریقه حقه و هدایت یافتن طلب توفیق می نمایم، والسلام علی من اتبع الهدی).

بشارت دیگر از کتاب حَبَقُوق

در آیه ۳ از باب سوم آن کتاب به عبرانی چنین می نویسد: آیه سوم:

בְּיָדָהּ	בְּיָמֵינוּ	בְּזֵמַנְךָ	בְּקִרְבְּנוֹ	בְּמִהְרָה
إِلْوَة	مِيتَان	يَابُوء	وِنَادُوش	مِهْر
פָּרָם	סָלָה	בְּסָה	פָּשִׁימָם	הוֹרָן
پاران	یلّاه	کِشاه	شامیم	هودو
וְהָהָלַתָּ	מִלְאָהָ	הָאָרֶץ		
وَيُهْلَاقُ	مَالاً	هَآرِض		

۱. منقول الرضائی، ص ۲۳۱-۲۳۷.

ترجمه طبق مطبوعه لندن سال ۱۹۳۲ م، آیه ۳: خدا از تیمان آمد و قدوس از جبل فاران، سیلاه. جلال او آسمانها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملو گردید. ۴ پرتو او مثل نور بود و از دست او شعاع ساطع گردید و ستر قوت او در آن جا بود. ۵ پیش روی وی وبا می رفت و آتش تب نزد پاهای او بود. ۶ او بایستاد و زمین را پیمود. او نظر افکند و امتها را پراکنده ساخت و کوههای ازلی جستند و تل های ابدی خم شدند. طریق های او جاودانی است. ۷ خیمه های کوشان را در بلا دیدم و چادرهای زمین مَذیان لرزان شد.^۱

توضیح

مرحوم فخرالاسلام در کتاب انیس الأعلام در بشارت ۲۷ در ذیل آیه ۳ از باب ۳ از کتاب حَبَقُوق گفته: مقصود از لفظ «ألوه» و «آله» که به معنی خداست در این موضع مراد ملک خدا و رحمت خدا و وحی خداست. چنان که در مقدمات باب سیم کتاب گذشت که لفظ «ألوه» و «آله» بر ملک در عهد عتیق و جدید به کثرت واقع شده است. اگر فراموش کرده ای بدانجا رجوع کن، و همچنین لفظ خدا بر حضرت موسی که پیغمبر خداست اطلاق گردیده. پس در این جا مراد پیغمبر موعود و حضرت خاتم النبیین ﷺ است که در مکه - که فاران است - مبعوث شده و از آن جا طلوع کرد و به مدینه طیبه هجرت فرمود و مکه در جنوب بیت المقدس واقع گردیده که محل نزول وحی بر حضرت حَبَقُوق همان اورشلیم است که بیت المقدس باشد و یحتمل که مقصود از لفظ خدا ملک نازل بر پیغمبر خاتم باشد در جبل فاران و مراد از قَدُوش - که به معنی مقدس می باشد که از جبل فاران آمد - بعثت آن جناب است.

و جمهور مفسرین اهل کتاب فاران را به مکه تفسیر کرده اند، چه در این موضع و چه در مواضع دیگر از تورات و در سفر اول تورات - یعنی: سفر تکوین - در پاراش هیشاره در جایی که آب زمزم ظاهر شد که مسکن حضرت اسماعیل است - یعنی: در

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۵۸، کتاب حَبَقُوق نبی، باب ۳.

آیه ۲۱ از باب ۲۱ از سفر تکوین - که گفته است در حالات اسماعیل: و در صحرای فاران ساکن شد و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت.^۱ پس این آیه صریح است در این که مقصود از فاران مکه است - چنان که جمهور از مفسرین این لفظ را به همین معنی تفسیر کرده اند.

پس حاصل مقصود از این آیه این خواهد بود که نبی موعود که ظاهراً و باطناً طیب و طاهر می باشد، در آخر الزمان از مکه مبعوث خواهد گردید، و بعد از حَبَقُوق نبی هیچ پیغمبری از این مکان مبعوث نگردیده است مگر خاتم الانبیاء ﷺ.

پس آن سرور از جبل فاران مبعوث گردید. جلال او آسمان ها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملو گردید. پرتو او مثل نور بود. نور ظاهر همیشه از جبینش پیدا و نور باطن از زبان معجز بیانش هویدا بود - یعنی: نور هدایت - و از دست وی شعاع ساطع گردید - چنان که در باب معجزات آن حضرت وارد شده که در شب های تاریک نوری از انگشت های مبارکش ساطع بود مانند شمع افروخته - و نور هدایت نیز همیشه از دست مبارکش جاری بود.

و این که در آیه پنجم فرموده: «پیش روی وی و با می رفت» کنایه از این است که مبعوث به شمشیر خواهد بود و دشمنان و مخالفان دین خود را مستأصل خواهد فرمود و آن جناب نظر افکنده، امت ها را پراکنده خواهد ساخت و بزرگ و کوچک مطیع و منقاد امر او خواهند گردید، و مراد از این که فرموده که: «چادرهای زمین مدین از برای آن جناب لرزان شدند» در هنگام ولادت آن جناب چهارده کنگره از طاق کسری خراب شد و مدین که مقر سلطنت سلاطین عجم بود بعد از آن جناب به اندک زمانی از برای امت او مفتوح گردید. پس تمامی کلمات حَبَقُوق نص صریح است در حق خاتم الانبیاء.^۲

۱. کتاب مقدس، ص ۲۲، تورات، سفر پیدایش، باب ۲۱.

۲. انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۵، ص ۲۰۷-۲۰۸.

و در آیه دهم از همین باب گفته است:

وَأَنذَرْتُكُمْ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ

وَأَنذَرْتُكُمْ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ

وَأَنذَرْتُكُمْ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ

وَأَنذَرْتُكُمْ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ

وَأَنذَرْتُكُمْ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ

وَأَنذَرْتُكُمْ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ

وَأَنذَرْتُكُمْ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ

وَأَنذَرْتُكُمْ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ

وَأَنذَرْتُكُمْ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ
يَوْمَ الْبُرُوجِ يَوْمَ الْبُرُوجِ

آیه ۱۰: کوهها تو را دیدند و لرزان گشتند و سیلابها جاری شد. لجه آواز خود را

داد و دست‌های خود را به بالا برافراشت. ۱۱ آفتاب و ماه در برج‌های خود ایستادند از نور تیرهایت و از پرتو نیزه بَرّاق تو برفتند. ۱۲ با غضب در جهان خرامیدی و با خشم اَمّت‌ها را پایمال نمودی. ۱۳ برای نجات قوم خود و خلاصی مسیح خود بیرون آمدی. سر را از خاندان شیریران زدی و اساس آنها را تا به گردن عریان نمودی، سیلاه. ۱. مرحوم نراقی - علیه الرحمه - در کتاب سیف الأُمَّة ترجمه این آیات را از ترجمه دیگر چنین بیان کرده: ۱۰ چون تو را ببینند کوه‌ها، ترسناک شوند و دریاچه خشک شود. ۱۱ و آفتاب و ماه اطاعت کنند و به نور تیرهای تو روشنی نیزه تو به راه خواهند رفت. ۱۲ و خشم تو زمین را پایمال خواهد کرد. ۱۳ و بیرون آیی به خلاصی اَمّت و همراه وصی خود، و بکشی سرکرده خانه ستمکار را و خالی کرده بت‌های آن را از پایین تا بالا و لعن کرده به تاج‌های او.

«ترسیدن کوه‌ها» یا مراد پادشاهان است - همچنان که بعضی گفته‌اند - یا اهل کوه‌ها، و «خشک شدن» دریاچه واضح است؛ چه به مولود همایون آن حضرت دریاچه ساوه خشک شد و «اطاعت آفتاب و ماه» ظاهر است که اشاره به ردّ شمس است. و شَقّ قمر هر دو با جناب محمّدی [ﷺ] واقع شده، و تیر و نیزه او باعث ترویج دین و روشنی عالم شد، و صدق همه در غایت ظهور است. ملاحظه کنید این عبارت را و ببینید اوّل کسی که به آن حضرت ایمان آورد وصی او بود. پس همراه بیرون آمد. ۳ (انتهی کلام نراقی ﷺ)

و در إقامة الشهود از کتاب کُمّارای سن هدرین نقل کرده که در فصل پنجاه و سیّم آن کتاب گفته مطالبی را که از آن جمله موقت بودن تورات و احکام آن است و خبر دادن از آمدن پیغمبر دیگر و تعیین زمان و مکانش و این که ربّی آبأهُ - که یکی از مفسّرین

۱. کتاب مقدّس، ص ۱۰۵۸، کتاب حَبَقُوق نبی، باب ۳.

۲. در مصدر: (پی‌های).

۳. سیف الأُمَّة و برهان الملة، ص ۱۲۶.

معمدین بوده - نقل نموده و روایت کرده از ربی یوحنا^۱ که گفت: آن پیغمبر موعودی که می آید، هرگاه به تو بگوید که: از جمیع احکام تورات دست بردار، باید دست برداشت، بجز آن که آن پیغمبر موعود ما را امر به بت پرستی نماید که در این موضوع اطاعتش نمی باید کرد، اگرچه فی المثل شق القمر بنماید و یارد شمس کند، و شبیه ای نیست اگرچه ابتدای نوشتن کُماری در زمان آبادی بیت المقدس ثانی بوده، ولی بعد از خرابی آن هم تا یکصد و هفتاد سال دیگر علمای مفسرین و متقدمین ایشان آن کتاب را هنوز می نوشتند و در بلاد چاپ می کردند و با این حال به ذات ذوالجلال هرگاه آن علمای متقدمین مفسرین ایشان درک زمان پیغمبر آخرالزمان را می کردند با این مراتب علمیه ای که دارا بوده اند و با این حجّت هایی که بر قلم و زبان هاشان جاری شده، البتّه یقیناً ایمان به آن جناب می آوردند.

و نیز در همین حکایتی که ربی آباهو از ربی یوحنا^۲ کرده و در کُماری خود نوشته اشعار به چندین مطلب دارد و اشاره و تصریح شده به نحو کنایه؛ زیرا که کنایه نزد صاحبان عقول دلالتش بیشتر و ابلغ از تصریح است.

یکی آن که گفته است: اولاً پیغمبری که می آید هرگاه بگوید که: «دست از جمیع احکام تورات بردارید» باید از او پذیرفت. این فقره اشعار دارد بر ناسخ بودن دین مبین آن پیغمبر خاتمی که می آید.

و فقره دوم که فرموده: «مگر آن که امر به بت پرستی کند» همین جمله مشعر است بر این که آن جناب نسبت به مشرکین و بت پرستان عداوتش بیشتر می باشد و کمال اهتمام را در دفع ایشان دارد.

و فقره سوم آن که فرمود: اگرچه برایت رد شمس نماید، یا شق القمر کند. این هم اشاره به این معنی است که آن پیغمبر موعود این گونه معجزات از او صادر می شود - چنان که از حضرت محمد هر دو آنها صادر شد ﷺ بنحوی که مشرکین عرب و فرقه

۱ و ۲. در بالای «یو» در نسخه نوشته شده: (خل).

یهودی که در مدینه و اطراف آن بودند نتوانستند پس از دیدن آن انکار کنند و از روی عناد حمل به سحر و جادو کردند.

و این جمله‌ای که گفته: «هرگاه آن پیغمبر موعود بگوید: دست از جمیع احکام تورات بردار» از باب مبالغه است، نه این که حقیقتاً آن حضرت چنین کلامی را بگوید؛ زیرا که در همان کتاب کماری معروف ایشان در فصل یکصد و شصت و ششم گفته است که: درس خواندیم در مدرسهٔ الیاهو که به اعتقاد بعضی حضرت خضر نبی علیه السلام باشد که فرمودند: عمر دنیا شش هزار سال است. از اول هبوط آدم علیه السلام تا روز قیامت دو هزار سال به بیهودگی گذشت و دو هزار سال هم زمان تورات بوده و بعد از آن ایضاً دو هزار سال دیگر زمان ماشیح بوده. بواسطهٔ معاصی عباد از میان خلائق بیرون رفته و مجدداً عالم را یتیم نموده.

و نوشته است که: الیاهو گفت به ربی یهودا برادر ربی سیلا حاصید - یعنی: صدیق - که عمر دنیا کمتر از هشتاد و پنج یوبل نیست و در یوبل آخرین بن دود می آید - یعنی: پسر عمو. ربی یهودا پرسید: در اول و یا آخر آن؟ گفت: نمی دانم. سؤال کرد که: تمام می شود، یا نه؟ گفت: نمی دانم. و ربی ایشای گفت که: چنین فرمود - یعنی: الیاهو - به او - یعنی: به ربی یهودا - تا به این جا - یعنی: پیش از یوبل آخرین - امید مدار و از آن به بعد را منتظر باش.

پس از نقل این مطالب صاحب إقامة الشهود گفته: توضیح آن که: از این بیاناتی که در کتاب معتبر خود از الیاهو که خضرش می دانند بواسطهٔ ربی یهودا نقل کرده اند چنین مفهوم و مستفاد می شود که آمدن ماشیح بعد از چهار هزار سال است. در این جا آن فقره‌ای را که گفته: «بواسطهٔ کثرت معاصی خلائق ماشیح از میان خلق بیرون رفته» این نشانه‌ای است که از جناب روح الله مسیح بن داود داده که بواسطهٔ طغیان اسرائیلیان که در صدد قتل آن حضرت برآمدند خداوند تعالی آن پیغمبر مرسل خود را که مکمل طریقه و آیین جناب کلیم الرحمن بوده به آسمان چهارم بالا برده و بندگان خدا را به درد یتیمی و مفارقت خود مبتلا فرموده؛ زیرا که پیغمبر نسبت به امتش به

منزله پدر مهربان است، بلکه حقیقتاً پدر روحانی رعایا و برابری می باشد و بعلاوه از این مطلب مطلب دیگر هم از آن بیان فهمیده شده که اجمالاً موقت بودن احکام تورات را می رساند، در آن جا که گفت: دو هزار سال زمان تورات بوده، و ممکن است که مراد از ماشیحی که بعد از چهار هزار سال از هبوط آدم صلی الله علیه و آله باید بیاید همان پیغمبر موعود باشد که باید بیاید و مردم را تکمیل نماید و خبر انجام و قیامت را به ایشان بدهد و از اولاد حضرت ذبیح الله اسماعیل بن ابراهیم خلیل الرحمن هم بوده باشد، به قرینه عبارت بعد که الیاهو به ربی یهوداه برادر ربی سیلا حاصید فرموده که: این دنیا کمتر از هشتاد و پنج یوبل نخواهد بود و در یوبل آخرین بن دود - یعنی: فاضل؛ یعنی: پسر عمو - خواهد آمد و آنچه سؤال کردند - که: این پسر عمو کی می آید؟ در اول یوبل آخرین است و یا آخر آن و یا بعد از آن؟ - مجمل و گذاشت و بیانی نفرمود. همان قدر فرمود که: قبل از یوبل آخر امید مدار و بعد را منتظر باش.

از قرار حساب کُماری که هر یوبلی پنجاه سال قمری است، چهار هزار و دو بیست و پنجاه سال تمام آن هشتاد و پنج یوبل می شود و از این تاریخ با تاریخی که بعد ذکر می شود چنان مستفاد می گردد که این تاریخ اول تاریخ ولادت باسعادت حضرت ختمی مرتبت را خبر می دهد و تاریخ دوم که می فرماید: ربی یوحنا بن تهلیفا گفت به ربی اسحاق که: آدمی را یافتم که طوماری در دست داشت به خط موصلی و به لفظ تورات. گفتم به آن مرد که: این طومار را از کجا آوردی؟ آن مرد گفت که: در میان لشکر رومی مزدور و اجیر بودم. در میان خزائن روم این طومار را یافتم. ربی حنا^۱ بن تهلیفا گفت که: دیدم نوشته است که بعد از انقضای مدت چهار هزار و دو بیست و نود و یک سال بعد از خلقت حضرت آدم صلی الله علیه و آله عالم یتیم خواهد شد - یعنی: بعضی از ایشان به چنگ نهنگان^۲ و بعضی از ایشان به چنگ یا جوج و مأجوج گرفتار

۱. در بالای این کلمه در نسخه نوشته شده است: (یوحنا خل).

۲. در بالای این کلمه در نسخه نوشته شده است: (پلنگان، خل).

شوند. و مابقی از ایام تا شش هزار سال ایام ماشیح بن داود است که خواهد آمد، و تفاوت عبارت این تاریخ طومار با تاریخ اول که تاریخ فرموده الیاهو است و تاریخ هشتاد و پنج یوبل از چند بابت می باشد.

اول آن که: چهل و یک سال مابه التفاوت این دو تاریخ است. پس بنا بر این که تاریخ اول را منزل کنیم بر تاریخ ولادت با سعادت حضرت ختمی مرتبت - چنان که منزل کردیم -، این تاریخ را هم نیز باید منزل کنیم بر تاریخ بعثت آن حضرت که بعد از چهل سال در سال نود و یکم آن حضرت ﷺ مبعوث به رسالت شده در جبل فاران - که مکان تجلی سوم خداوند سبحان بوده؛ چنان که در سابق به آن اشاره شد.^۱

و جهت دوم این که: در این تاریخ ثانی بعد از خبر از یتیم شدن عالم ابتلای خلائق را بیان فرموده که در آن زمان یتیمی عالم مردم مبتلا می گردند به چنگ نهنگان^۲ و بعضی از ایشان به چنگ یاجوج و ماجوج. تطبیق این عبارت را که با تواریخ دیگر می کنیم، باید مراد ابتلای مردم باشد به غیر از یتیم شدن بنی اسرائیل به بیرون رفتن حضرت مسیح بن داود ﷺ و بالا رفتنشان به آسمان به خرابی بیت المقدس ثانی و تسلط سلاطین جور که به هم رسیدند - از سلاطین روم و سلاطین عجم - و مراد از یاجوج و ماجوج ظاهراً به شیاطین انسی و جتی است که بعد از جناب عیسی بن مریم در مدت چهار صد سال و به روایتی بیشتر خلائق را گمراه کرده بودند و به طرق مختلفه باطله حتی بت پرستی را داشته بودند تا آن که پیغمبر موعود بن دود که پسر عموی جماعت بنی اسرائیل بود و از اولاد حضرت اسماعیل برادر بزرگ والد ماجد حضرت اسرائیل بود مبعوث به رسالت گردید و بندگان خدا را از چنگ پلنگان^۳ و پهلوانان و شجاعان عرب و عجم از مشرکین و یهود و مجوس خلاصی بخشید و به

۱. ر.ک: جزء ۴، صفحه ۱۲۴.

۲. در بالای این کلمه در نسخه نوشته شده است: (پلنگان، خل).

۳. در بالای این کلمه در نسخه نوشته شده است: (نهنگان، خل).

قوت ایمان و توحید خداوند سبحان جمیع سرکشان عرب و عجم را ذلیل و منقاد فرموده و از چنگال تیز شیاطین انسی و جنّی از کهنه^۱ و ساحران روزگار از قبیل کهنه معاصرین خاتم الانبیاء که در شام و یمن و مکه معظمه و غیر آنها بوده‌اند - از قبیل زرقاء یمانی و سطیح شامی - نجات بخشید.

و اما جهت سوم از تفاوت عبارتی که این دو تاریخ دارند آن عبارت آخر است که گفته است: و مابقی از شش هزار سال ماشیح - که مسیح بن داود است - خواهد آمد. در این مقام بعد از آن که ثابت نمودیم از آیات گذشته و ادله‌ای که قبلاً بیان کردیم که مسیح بن داود پیش از زمان خاتم الانبیاء در جبل ساعیر مبعوث گردید و مروج طریقه موسای کلیم الله بود و از ظلم یهود خدای متعال با بدن عنصری او را به آسمان بالا برد و او را در آسمان چهارم نگاه داشته، پس مراد از این که در این عبارت تاریخ دوم گفته همان تاریخ اول است که فرمود: در یوبیل آخرین بن دود می آید - چنان که در همان تاریخ هم آن بزرگوار که از حیث نسب پسر عموی جماعت اسرائیلیان است آمده و ادعای نبوت هم فرموده و مدعی خاتمیت هم بوده و بر طبق ادعای خود اقامه شهود و بیّنات و اظهار معجزات و اضحات پی در پی نموده به همه قسم، حتی آن که از برای دلیل خاتمیت معجزات باقیه هم آورده که از جمله آنها قرآن است که در تمام زمانها تا قیام قیامت باقی باشد و در زمان حیات و پیغمبری خودش که مدت بیست و سه سال بوده با آن که معاصرینش اغلب از فصحای عرب بودند احدی نتوانسته است که یک سوره مثلش نظیری بیاورد، هر چند آن سوره کوچکترین تمام سوره‌های آن باشد.

و شاید این تفاوت عبارت هم از نسخه نویسنده‌گان باشد و به قرائن خارجیّه و داخلیّه و نظر به آنچه که واقع را هم ثابت نمودیم، باید مراد در هر دو مقام و هر دو تاریخ همان بن دود - که پسر عمو است - بوده باشد.

و بعلاوه صاحب کتاب منقول الرضائی [تمسک کرده] به وجوهی که ذکر می‌شود که

۱. کهنه: کاهنان، جمع کاهن - به معنی غیب‌گو، مرد روحانی در نزد مصریان قدیم و یهود و نصارا.

به اسماع جماعت یهود موافقتش بیشتر است و به آنها می توان استدلال نمود. از آن جمله است آن که: هرگاه علمای یهود که عادتشان حجت بنی اسرائیلی گرفتن است، عکس گفته ما بگویند و بن دود را منزل بر ماشیح - که مسیح بن داود است - کنند و بگویند: مراد از بن دود بن داود به اشباع واو است، جواب می گوئیم که: اولاً تفاوت لفظی در میان این دو لفظ - یعنی: دود و داود - به حسب کتابت هست - چنان که در تورات و کتب انبیا و کماری آنچه «بن داود» به نظر آمده کلاً با اشباع است در خط عبری و لغت عبری با اشباع کسره که علامت آن در کتابت سه نقطه است که در زیر حرف می گذارند و یا آن که به لفظ «یا» تعبیر می کنند و «داوید» می نویسند و می گویند و مراد از آن هم بر حسب معنی پسر داود نبی می باشد.

و اما در تعبیر عبری - چنان که در قرآن و کتب اخبار است - با اشباع به ضمّه می نویسند و تعبیر می کنند، ولی دُود که به معنی عمو است بدون اشباع با «یا» و یا «واو» نوشته می شود و گفته می شود - چنان که در کتاب تاریخ اول ایام در فصل بیست و هفتم، آیه سی و سیم لفظ دُود و داود بلا اشباع را به معنی عمو تعبیر کرده و با اشباع را به معنای داود نبی ﷺ، و کتابت هر دو را به این نحو نوشته:

וַיְהוֹנָתָן	דָּוִד	דָּוִד
و یهونان	دود	داوید

یعنی: و یهوناتان عموی داود.^۱

شاهد در این آیه تفاوت بین دو لفظ دود و داوید است که در تلفظ و کتابت هر دو با هم تفاوت دارند. دُود به معنی عمو و داوید اسم است برای داود. دُود سه حرفی است و داوید چهار حرفی است.

و شاهد دیگر در تورات در سفر لاویان، باب بیست و پنجم، آیه چهل و نهم چنین

۱. کتاب مقدس، ص ۵۲۲، کتاب اول تاریخ، باب ۲۷، آیه ۳۲.

نوشته است: **אִזְ דָּוִד אִזְ בֶּן דָּוִד**
اِوْ دُوْد اِوْ بِن دُوْد

(یعنی): یا عمویش، یا پسر عمویش.^۱

پس از این مثال‌ها واضح و معلوم گردید که این دو لفظ هم در تلفظ و هم در کتابت و هم در معنی با هم تفاوت دارد و منزل کردن بن دود - که به معنای پسر عموست - بر بن داود - که پسر داود باشد - بدون قرینه دلیل و معنی ندارد و همچنین تنزیل بن داود بر بن دود که ادله و شواهدی بر آن به قاعده تفسیر و توضیح که در کتب مفسرین و شارحین بیان شده بسیار است که قسمتی از آنها قبلاً ذکر شد از خبر دادن موسی - که: پیغمبری از میان برادران شما می‌آید مثل من - و کلامی هم در آن نیست که مراد از برادران شما همان معنی پسر عمو است که در کما ری نوشته شده است؛ زیرا که اولادِ قدار و جناب اسماعیل با بنی اسرائیل چنان که پدران ایشان برادر بودند، پسران ایشان را هم به تعبیری که در لغت بنی اسرائیل متداول بوده به همین جهت عمو و پسر عمو هم گفته شده^۲ (انتهی کلام صاحب منقول الرضائی).

بهره هفتم از بخش دوازدهم

از جمله ادله بر اثبات نبوت خاتم الانبیاء ﷺ اخبار وحی کودک است که علمای یهود تعبیر کرده‌اند به نبوت هیلد و گفتار او را صحیفه نحرمان نامیده‌اند و او کودکی بوده که بنا بر قول ایشان هفتاد سال پیش از بعثت خاتم الانبیاء ﷺ در قریه‌ای از قرای بیت المقدس که آن را کوفیر برعم نامیده‌اند نزدیک به بلده صفات متولد شده که پدر او ربی پنحاس و مادر او راحیل نامیده می‌شدند و ترجمه حالات او را این طور نقل کرده‌اند - چنان که در هدایة الطالبین و إقامة الشهود و سیف الأمة و انیس الأعلام گفته‌اند - که:

۱. کتاب مقدس، ص ۱۵۲، تورات، سفر لویان، باب ۲۵.

۲. منقول الرضائی، ص ۲۴۰-۲۴۷.

در بنی اسرائیل و نیکان از ایشان مردی بوده به نام ربی پنحاس که جماعت یهود و معاصرینش - بلکه دیگران از لاحقین - همگی او را به نیکی یاد کرده‌اند و همه بالاتفاق او و زوجه‌اش راحیل را از خوبان می‌دانستند و می‌دانند و ایشان را تا هفتاد سال پیش از بعثت حضرت ختمی مرتبت اولادی نشده بود و از این باب بسیار دلتنگ بودند، بخصوص زوجه او که همیشه اوقات از خدا طلب اولاد می‌کرد و با حضرت قاضی الحاجات برای پیدا کردن فرزند تضرع و زاری می‌نمود به اندازه‌ای که دل شوهرش ربی پنحاس به حال او سوخت و با همدیگر برای یافتن فرزند به دعا و زاری پرداختند و خداوند متعال تیر دعای ایشان را به هدف اجابت رسانید. پس از مدّت کمی آثار حمل در راحیل ظاهر شد و بعد از شش ماه در صبح پنجشنبه اول ماه تشرین^۱ از مادر متولد شد و در آن روز مدّت چهار صد و بیست سال از خرابی بیت المقدس ثانی گذشته بود و پدر و مادر آن طفل او را به نام جدش نَحمان حَطوفاه نامیدند، و چون متولد شد آن طفل، به سجده افتاد و بعد از آن که سر را از سجده برداشت، به تکلم درآمد و گفت: ای مادر من! در این پرده آسمان که شما می‌بینید در بالای آن نهصد و پنجاه پرده است و بر بالای این پرده‌ها چهار حیوان است و بر بالای آن چهار حیوان کرسی بلند پایه‌ای است و بر بالای آن کرسی آتش سوزاننده‌ای است و بالای آن کرسی خدمتکارانی هستند از آتش.

چون پدرش ربی پنحاس این سخنان را از طفل خود شنید، به هیبت فرمود که: خاموش باش، و طفل خود را منع کرد از سخن گفتن. پس آن طفل دیگر سخن نگفت تا مدّت دوازده سال تمام و در این مدّت مدید باز مادر آن طفل بسیار نگران و دلتنگ شد از لال شدن و تکلم نکردن آن طفل و بسیار بی‌تابی می‌نمود بنحوی که به مردن او راضی شده بود و می‌گفت: ای کاش متولد نشده بود این طفل برای ما که سبب هم و غم ما گردد! تا این که آخر کار مادرش نَحمان حَطوفاه را آورد خدمت پدرش

۱. تشرین: نام دو ماه از ماه‌های رومی: تشرین اول و تشرین دوم بین ایلول و کانون اول. در تقویم شمسی بعضی از کشورهای عربی تشرین اول مطابق با ماه اکتبر و تشرین ثانی مطابق ماه نوامبر است.

ربّی پنحاس و از او درخواست کرد که در حقّ آن طفل دعایی کند که زبانش باز شود و به حالت اول برگردد و خداوند او را به زبان آورد. ربّی پنحاس گفت: تو آرزو داری که این طفل سخن بگوید، ولی اگر گویا گردد سخنانی را بر زبان جاری می کند که خلاق را از سخنانش وحشت و خوف حاصل شود. باز مادرش اصرار را از حد گذرانید و از شوهر خود خواهش کرد که: تمناً دارم که در حقّ او دعا کنی که به زبان آید، ولی سربسته و مجمل سخن گوید که کسی از سخنانش وحشت نکند. ربّی پنحاس دهان به دهان طفلش گذاشت و او را رخصت داد که سخن نگوید مگر سربسته. پس از این که پدر پسر را رخصت داد در تکلم، آن طفل شروع کرد به سخن گفتن در سه فصل به ترتیب حروف ابجد.

فصل اول: از الف تا تاء قرشت، و فصل دوم: از تاء قرشت تا الف، و فصل سوم: از الف نیز تا تاء قرشت، و از جمله بیست و چهار جمله از آنها مفهوم شده که آنها شرح کرده شده و بقیه در بوته اجمال و ابهام باقی مانده و در آخر کلماتش گفت که: شما مرا به دست خود دفن خواهید کرد، و پس از چندی آن طفل به عالم بقا رحلت نمود و مادر را به مصیبت خود مبتلا کرد و او [را] در قریه کفر برغم که از قراء بیت المقدس و مسقط الرأس او بود دفن کردند.^۱

مرحوم نراقی رحمته الله در کتاب سیف الأئمة فرموده است که: در صحیفه نعمان بن پنحاس که از آن به نبوت هیلد تعبیر می کنند و در آن تصریح به نام نامی و اسم گرامی و سایر اوصاف آن بزرگوار - یعنی: خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله - شده، به این جهت همچنان که صاحب محضر الشهود - که از اعظم علمای یهود در این زمان بود و به شرف اسلام مشرف شد - ذکر نموده که: علمای یهود بقدر وسع و طاقت سعی در اخفای کتاب مذکور نموده، چنان کردند که بلکه کسی از آن خبر نداشته باشد، ولیکن نظر به این که حق باید ظاهر شود نتوانستند.

۱. منقول الرضائی، ص ۲۹۱-۲۹۲؛ انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۵، ص ۴۱-۴۳.

و در محضر الشهود می گوید که: نسخه ای از آن در دارالعباد یزد به نظر والد فقیر که اعلم از جمیع طایفه خود بود رسید و چون فهمیدن اکثر فقرات آن مشکل و ابهام تمام دارد و در معانی آن تأمل کرد، بسیاری را تفسیر کرد و بعضی در پرده ابهام ماند. پس می گوید: فقیر در آنها تأمل بسیار کرده، بعضی دیگر از فقرات را فهمید.

نراقی مرحوم پس از نقل کردن این کلمات از کتاب محضر الشهود می فرماید: مؤلف گوید که: با وجود این صاحب محضر الشهود بسیاری از فقرات را گفته: «ابهام دارد» و متعرض آنها و بیان آنها نشده و حقیر در حین تألیف این کتاب - یعنی: سیف الأمة - در صدد تفحص و تحصیل آن صحیفه برآمده و در کتابخانه ملاموشه یهودی که در این عصر در میانه یهود در غایت اشتها و مرجع اکثر بود آن را یافتم و به اتفاق جمعی از علمای یهود کتب معتبره لغت عبری را جمع آوری نموده، در آن فقرات تأمل شد، تا آن که بعضی فقرات دیگر آن حل شد و بعضی دیگر در ابهام باقی ماند^۱ (انتهی کلام نراقی).

و در إقامة الشهود گفته است که:^۲ چون مفاد این انبآت غیبیه که این طفل کرده آن است که از تمام این سه فصل در وحی کودک - که در میان بنی اسرائیل نبوت هیلد مشهور است - خبر دادن و بشارت دادن به آمدن پیغمبر آخر الزمان ﷺ است و ذکر اوصاف حمیده آن جناب و اخبار و انباء به وقایعی که بعد از آن جناب تا زمان ظهور مهدی آل محمد ﷺ و هبوط حضرت عیسی ﷺ و زنده شدن مردگان و رجعت است، چنان که بسیاری از اینها مستفاد از این سه فصل وحی شده و می شود و اشکال بسیار داشته و دارد فهمیدنش، اولاً بواسطه اجمالاتی که بیان شده و ثانیاً به علت رمز بودن آن و ثالثاً به علت آن که بسیاری از آنها هنوز واقع نشده، ولی با این همه اشکالاتی که داشته و دارد علمای مفسرین و اهل لغت ایشان آنچه را که باید بفهمند از این انبآت

۱. سیف الأمة و برهان الملة، ص ۱۴۱-۱۴۲.

۲. از این جا تا حدود سی و پنج صفحه، مطالب از کتاب منقول الرضائی، ص ۲۹۳-۳۴۷ آورده شده است.

فهمیده‌اند و به همین واسطه که اقوا شاهد و گواه است بر حقیقت این دین مبین متین مستحکم سید المرسلین و خاتم النبیین - صلوات الله و سلامه علیه و آله و علیهم أجمعین -، فلذا بواسطة اخفای این شواهد صدق همیشه اوقات در مقام بیان نبوده و نیستند؛ نظر به آنچه در ایشان غالباً بوده و هست از اوصاف ذمیمه از حسد و عناد و کینه و بغضی که حق تعالی در کتاب هوشع^۱ و سایر موارد از کتب انبیای سلف علیهم السلام از ایشان خبر داده و ایشان به این اوصاف ذمیمه مذمت کرده شده‌اند، بلکه در مقام پنهان کردن ایشان اصل نسخه آن کتاب را بوده‌اند، ولی نظر به این که گفتیم: ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^۲، از آن کتاب نسخه صحیح‌های در کنف حفظ حفیظ متعال باقی بوده، تا زمانی [که] کتابی از کتب بنی اسرائیل که موسوم به نعید و میضواهارا به قالب‌خانه برده بودند که منطبعش نمایند، از مقارنات اتفاتی این نسخه صحیح و وحی کودک که موسوم به نبوت هیلد بوده با آن کتابی که مقصود یهود بر انطباعش بود در یک جلد بوده و به نظر علمای آن زمان هم رسیده و همگی بر صحت هر دو نسخه شهادت داده بودند - از برای آن که عمل کارخانه انطباع و قالب و چاپ بر این است که هر نسخه‌ای را که بخواهند منطبع کنند، تا کمال دقت در صحتش نکرده باشند و نکنند، متصدی انطباعش نمی‌شوند کلیتاً، لاسیما در کارخانه‌های دولتی - و بعد از انطباع آن کتاب نسخه‌ای از آن چاپ به دست این مستبصر به دین الله به یمن و برکت این دین و اهلش در دارالخلافة تهران - صانها الله تعالی عن الحدثان - آمد و کمال اهتمام را در توضیح و تفسیر و ترجمه‌اش بقدر الوسع والطاقة نمودم و آنچه را که منحل گردید از این سه فصل از وحی کودک به قلم بیان آوردم و بر صفحات این کتاب مستطاب نگارش نمودم تا آن که بر جماعت یهود

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۲۰-۱۰۲۹، کتاب هوشع.

۲. سوره صف، آیه ۸.

۳. خداوند آن را از جمیع حوادث مصون و محفوظ بدارد.

ایضاً حجّتی گردد شافی و دلیلی گردد وافی، و تمام این سه فصل از وحی کودک به سه قسم بیان شده:

قسم اول از الف شروع شده به ترتیب حروف ابجد، و قسم دوم از تاء قرشت که کلمه آخر ابجد است [شروع شده]، و قسم سوم عکس ثانی. اما قسم اول در حرف الف فرموده:

حرف الف

اَتَيَا اَوْمِيَا اَمْنَا مَرْغَرَع بِيَا يَانَا
 لَادِرَا هِدْمَا بِيَد بِنِ اَمْنَا

یعنی: بعد از این بیاید اَمّت و گروهی که متزلزل سازند عالم را و کرده شود خرابی‌ها و خاموشی‌ها به دست پسر کنیزک. در سابق از آیات تورات گذشت که هاجر والدة ماجده حضرت اسماعیل بالنسبه به ساره و شوهرش جناب خلیل الرحمن - علیه و علی ذرّيته الطاهرة آلف التحية والسلام - کنیز خوانده شده و در این جا این وحی را هم به اصطلاح تورات فرموده است در فقره «بِيَد بِنِ اَمْنَا» و فقره اول که خبر از آمدن گروه و اَمّت داده مراد اَمّت مرحومه پیغمبر آخر الزمان - علیه وآله صلوات الله الملك المنان - می باشد.

و فقره دوم که فرموده: «متزلزل سازند عالم را» مراد همان رُعب و ترسی بوده که از جناب ختمی مآب و لشکر و اصحابش در دل‌های خلائق به هم رسید که با قلت جمعیتشان غالباً غلبه می نمودند بر جماعت کثیره از لشکرها - چنان که از این معنی در قرآن خداوند سبحان اشاره فرموده که: ﴿كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ﴾؛

یعنی: چه بسیار که لشکر قلیلی که غالب شده‌اند مر لشکر بسیاری را به اذن باری تعالی؛ چنان که در کتب تواریخ و سیر و اخبار مشحون است از غزوات جناب ختمی مآب و بعد از آن جناب از فتوحات اصحاب آن جناب با لشکر قلیلی از اعراب بادیه و غلبه ایشان بر سلاطین روی زمین از قبیل قیاصره و اکاسره و غیرهما و این غلبه از بدیهیات اولیة هر ذی شعوری است که نبوده بجز از باطن شرع و دین مبین مستحکم سید المرسلین و تأییدات و تسدیدات اله العالمین، فالحمد لله رب العالمین.

و فقره نالته که فرموده: «و کرده شود خرابی‌ها» مراد خراب شدن قلاع خیبر و سایر شهرهایی [است] که از یهود و نصارا و مجوس در اطراف مدینه طیبه و مکه معظمه و غیرهما بواسطه فتوحاتی [خراب شده] که اولاً در زمان آن حضرت واقع شده و ثانیاً در زمان خلفای راشدین آن حضرت - سلام الله علیه.

و مراد از فقره چهارم که فرمود: «و خاموشی‌ها به دست پسر کنیزک» ممکن است که اولاً خاموش شدن آتشکده فارس [باشد] که محل پرستیدن جماعت آتش پرست بوده به ولادت با سعادت آن حضرت و ثانیاً خاموش شدن آتش‌های محاربه و مجادله و معارکه [باشد] که در زمان جاهلیت در میان اعراب بوده که همیشه در آن زمان آتش حرب در آنها مشتعل بوده و بواسطه استیلای آن حضرت آن آتش‌های محاربه تاخت و تاز بی جا از میان ایشان برداشته شده، و شاهد بر این مدعا حکایات منقوله از طوایف بنی قریظه و بنی قینقاع و بنی نظیر و بنی سلیم و سایرین از طوایف یهود و کفار قریش معروف و مشهور و در اغلب کتب تواریخ و سیر مسطور است.

و ممکن است که مراد از خاموشی‌ها چون به لفظ جمع فرموده، این معنی هم اراده شده باشد - یعنی: بواسطه نور هدایت و ارشاد آن برگزیده رب العباد و البلاد آتش‌های کفر و ضلالت و شرک و معاصی کبیره، بلکه صغیره رفته رفته خاموش خواهد شد، بلکه در معنی زبانی‌های جهنم و آتش‌های غضب خداوندی عز و علا در یوم المعاد بواسطه شفاعت آن جناب و اولاد امجادش ان شاء الله تعالی خاموش خواهد شد،

چنان که بر شفاعت کردن آن جناب و اولاد طیبین آن حضرت گذشته از آن که معتقد قاطبه مسلمین است از کتب انبیای سلف ﷺ هم واضح و معلوم شده؛ چنان که به بعضی از آنها سابقاً اشاره شد.

توضیح دیگر آن که: «اولاً در فقره اولی که گفت:» از جا بکند و حرکت دهد خلایق را» اشاره به این مطلب است که سابقاً از آیات مرقومات منقولات از تورات و سایر کتب انبیای بنی اسرائیل ﷺ فهمیده شده بود. از آن که جناب ختمی مآب بعلاوه از پیغمبریش مبعوث بر کافه عباد بوده از جن و انس؛ چنان که بر این مدعا شهادت می دهد کتاب مستطابش قرآن هم به قول خدای تعالی: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ﴾^۱؛ یعنی: نفرستادیم تو را - ای احمد! - مگر از برای کافه خلایق از جن و انس. و در حرف باء گفته:

حرف باء

בְּעָלְמָא	וּנְשָׂא	וְחַרְדִּים	דִּרְנָשָׂא
بِعالِماً	وَنِشَا	وَحَرْدَيْنِ	كِرَشَا
גְּבַרִים	חַאֲנָשָׂא	וְהַלְמִים	וְנָשָׂא
جَبَّارِينَ	حَاإِشَا	وَهَلْمَيْنِ	نِشَا

توضیح این فقره آن که: چون لفظ دوم که کلمه «وَنِشَا» است ممکن است که به قاعده لغت عبری که موسی را موشه می گویند [و] اسماعیل را اشمعیل می خوانند. و چون عبری با عربی مقارن اللفظ و المعنی می باشد، فلذا این کلمه ونسا - فراموش فرمودن - می شود. مفاد این فقره آن است که: در اهل عالم فراموشی به هم می رساند.

۱.سوره سبأ، آیه ۲۸.

از تمامی دنیا و زهد خواهد ورزید و زهد جناب ختمی مآب - سلام الله علیه و آله - محلّ انکار احدی نبوده و نیست و تشریح شریعت مطهّره آن حضرت بنایش بر زهد در دنیا و ترکش می باشد، و ممکن است که به معنی خراب کردن و کندن باشد - چنان که بعضی از مفسّرین چنین تفسیر و توضیح کرده اند.

بنابر این معنی موافق می شود با وحی اوّل و به این معنی مناسبت دارد فقره بعد - که لفظ « خردین کرشا جبارین » می باشد -؛ زیرا که لفظ خردین را چند معنی کرده اند: متحرّک شدن و جنبانیدن و ترسانیدن و از جا کندن، و همچنین لفظ کرشا را معنی راندن و دور کردن نموده اند و [به] قرینه لفظ « جبارین » با الفاظ سابقه همان معنای اوّل که در الف بود مستفاد می شود - که: پسر کنیزک همه عالم را حرکت دهد و از مقام کفر و شرک و بت پرستی به ساحت قرب مبدأ رساند و خراب کند بنیاد کفر و ضلالت را و براندازد خود دنیا و اهلش را، اگرچه اقارب و ارحام و خویشاوندان نزدیک آن حضرت بودند، و بترساند به قوت قلب خود و اصحاب و تابعینش همگی مخالفینش را حتّی پادشاهان و جباران و ظالمان را و منهدم نماید خانه جباران را و بشکند صولت ایشان را، و همگی این معانی به اعلا درجه آنها در آن حضرت - سلام الله علیه - و امت مرحومه آن جناب به محلّ بروز و ظهور پیوست بنحوی که کسی را ممکن نمی شود انکار آنها.

و اما حروف بعد از باء تا کلمه لام به ابهام باقی مانده، مگر حرف حاء حُطّی که مراد از آن فقره نشانه از آوردن ابرهه فیل سفید و لشکر فیل سواران را از برای خراب کردن بیت الله الحرام [است] که مکه معظمه بوده باشد در سال تولّد آن جناب و اطاعت نمودن فیلان مر صاحبان خود را و به هلاکت رسیدن جمیع لشکر ابرهه به آمدن مرغ های ابابیل - چنان که از کتاب إقامة الشهود و محضر الشهود و سیف الأمة نقل شده.^۱

۱. منقول الرضائی، ص ۲۹۷؛ سیف الأمة و برهان الملة، ص ۱۴۳.

واما حرف لام

لَئِي شَبَّ يَرَاتَ اَبَابَا وَمِيسَتَمَا
 لَيْشِيَّتْ اَبَابَا وَمِيسَتَمَا
 مَدَّ اَلَا هَاهُوَ لِهْ اَدَا
 مَدَّ اَلَا هَاهُوَ لِهْ اَدَا
 يَصِيحُ مَلِكًا
 يَصِيحُ مَلِكًا

توضیح این فقره آن که: چون به مضمون آنچه که در کتب تواریخ و سیر مسطور است که بیت الله الاعظم مکه - زاد الله تعالی شرفه - که قبل از ولادت با سعادت جناب ختمی مآب خرابه مانده بود - به این معنی که از تردّد خلایق باز مانده بود و وقفه ای در آمد و شد خلایق به حج بیت الله الحرام به هم رسیده بود - از طول زمان فترت و طغیان بت پرستان و قوت سلاطین و جبّارین روی زمین و به همین حالت بود تا سی و پنج سال بعد از تولّد جناب ختمی مآب ﷺ و پنج سال قبل از بعثت آن حضرت آبادان گشت و آمد و شد خلایق از حاج از اطراف زمین زیاد گردید و در این حرف لام خبر داده از نشانه دیگر آن حضرت، پس در این فقره فرموده از برای شکسته شدن آن در که بسته شده باشد از آمدن به رسیدن به آن مکان - یعنی: کعبه معظمه که محل آمد و شد خلایق نبوده - بواسطه آمدن پادشاه آبادان خواهد گردید.

چنان که از آمدن همین پادشاه حضرت دانیال نبی هم در مقام تعبیر خواب بخت نصر در کتاب خود در فصل دوم در آیه چهل و چهارم خبر داده به لفظ «دی ملیخیا یا قیم» - چنان که قبلاً شرح داده شد در بهره پنجم از بخش دوازدهم همین جزء

از کتاب ۱- و در کتب انبیا هم از پیغمبر به پادشاه بسیار تعبیر شده و تعبیر از نبوت به سلطنت و از نبی به سلطان مراد سلطنت حقیقی خدایی است بر خلق و معنای آن هم واضح و روشن است. بعید به نظر نیاید.

واما حرف میم

محمّد	محمّد	محمّد	محمّد
محمّد	محمّد	محمّد	محمّد
محمّد	محمّد	محمّد	محمّد
محمّد	محمّد	محمّد	محمّد

یعنی: محمّد ﷺ بزرگ و صاحب اختیار، چوب درخت برازنده خواهش کرده شده، که نابود کند بوده را و فرو نشاند آتش را و خودش بوده باشد جمله و کلّ. ظاهراً این فقره عبارت «محمّد کایا» یا بقیه حرف وحی لام است که «پصمخ ملکا محمّد کایا» باشد. یعنی: بروید پادشاه که نام او محمّد باشد. و لفظ کایا [که] عربی آن گهیا و عبری آن گهوا می باشد به معنی بزرگ و صاحب اقتدار است، و یا آن که به ترتیب بعد از وحی حرف لام ابتدا به این حرف میم شده. به هر تقدیر مفاد این دو وحی همان است که ذکر شد و لفظ «اغا» به الف اول و عین دوم به معنی درخت و چوب آمده است. چنان که تعبیر از مرد نیک و باصلاح و تقوارا به درخت و چوب در تورات در سفر اعداد، فصل سیزدهم، آیه بیستم فرموده که: ببین که زمین چیست؟ ثمین یا لاغر.

ویشباه	عص	ایم	ایین
ویشباه	عص	ایم	ایین
ویشباه	عص	ایم	ایین
ویشباه	عص	ایم	ایین

یعنی: درخت‌ها در آن هست.^۱

و لفظ «بایا» به معنی برازنده و لفظ «دِیْطَمَع» به معنی خواهش کرده شده. مفادش آن که محمد از شجره طیبه رسالت خواهد بود که صاحب مقام و مرتبه بزرگ می‌شود به قسمی که تمنای مرتبه و مقام بلند و پایه ارجمندش را همه کس آرزو خواهد نمود. و ممکن است لفظ «دِیْطَمَع هُونَا» به معنای «فرو نشاند» بوده باشد. یعنی: آتش‌هایی که در میان طوایف اعراب و اختلافاتی که در میان ملل و ادیان بوده همگی را خاموش فرماید و اصلاح دهد و اختلافات ادیان و ملل باطله را به قوت شریعت مطهره خود برطرف کند.

و ممکن است که به معنی «نابود کند بود را» بود. یعنی: جمیع داعیان از اهل کفر و شرک و بت پرستی را که مردم را به سوی خود دعوت می‌نمودند و مایه اغوای خلیق بودند همگی را مایوس می‌فرماید از عمل شنیع خود و از طمع در اغوای خلیق ایشان را می‌اندازد و همچنین هر سرکش و طاغی و یاغی از دین و آیین خدای تعالی را اگرچه سلطان هم بوده باشد نابودش کند بنحوی که دست طمع از زندگی و زندگانی خود برمی‌دارد.

و فقره کلمه «ویهیه کللیا» اگر لفظ «کللیا» را به معنای کل توضیح نماییم - چنان که جمعی از مفسرین کرده‌اند -، معنی آن چنین است که: وجود آن حضرت اصل اصیل و کلّ فی الكل خواهد گردید - چنان که معنای خاتمیت و پیغمبریش بر کافه عباد همان است -، و هرگاه از کلّیل و اکلیل که به معنی تاج است بگوییم، ایضاً مناسبت دارد به این معنی سید المرسلین و افضل الاولین و آخرین و اکمل السابقین واللاحقین و تاج البکائین و سراج الموحّدين و سایر القاب آن جناب - علیه و آله صلوات الله الملك الوهاب -، و ممکن است که این لفظ «کللیا» از کلاله به معنی کلّ - به فتح کاف و تشدید لام - باشد به معنی بار بر دوش. بگوییم: پس بنا بر این خداوند احدیت به زبان وحی القا فرموده است بر آن طفل معصوم این نشانه دیگر را از حضرت ختمی مرتبت که بواسطه بغض و عداوتی که اسرائیلیان و یهود با آن جناب دارند آن

۱. کتاب مقدس، ص ۱۷۶، تورات، سفر اعداد، باب ۱۳.

جناب باری می باشد بر دوش ایشان، و الحق به همان قسم هم بوده و آن جناب به همه این معانی متّصف بوده. حتّی معنایی که به تأییدات ربّانی و توفیقات سبحانی از لفظ «کللیا» استنباط شده مناسبت با لفظ و حالات اسرائیلیان داشته و دارد.

و این وحی حرف میم که بالصرّاحه تعبیر به لفظ مبارک و اسم سامی و نام نامی آن حضرت ﷺ شده که در اوّل وحی فرموده: «محمد کایا» موافق است با آیه کتاب هوش که گفته است: «محمد لکثیام». نهایت آن که در آن آیه هوش فرموده که: محمد هر آینه جزیه گیر است و از طلا و نقره شما خواهد گرفت. چنان که در بهره چهارم از بخش دوازدهم در این جزء از کتاب شرح داده شد بوجه تفصیل.

وامّا حرف نون

نَهْرًا	كَدًا	مَطًا	وَلِوْتًا	فِضًا
مَطًا	مِثْعَبِيْنًا	قَطًا ظَاهِرًا	وَهُوَاهُ	
حِصْفًا	طِيْنًا	دَا مِلْطًا		

چون در حرف سابق تصریح به مدح و ستایش آن حضرت - سلام الله علیه وآله - نبود و ممکن بود قائلی بگوید که: این انبآت تصریح به توصیف و مدح آن حضرت نیست، فلذا در این وحی که حرف نون است تصریح به مدح آن حضرت شده است؛ به علت آن که فرموده که: روشن کند چون برسد و بنشانند در زمین و دینشان قیامت برساند، و کُننده جنگ باشد، و باشد از سفال، و از گل برآمده باشد.

توضیح آن که: چون عالم را تاریکی کفر و شرک و سایر معاصی - از قتل و غارت

و تاخت و تاز طوایف اعراب در زمان جاهلیت به یکدیگر و غیر اینها - فرا گرفته بود و از یمن قدوم شریف آن حضرت عالم را خداوند جبار به انوار مقدسه ارشادات و هدایات و انبآت آن حضرت و تابعینش منور و روشن فرمود و این انبآتی که در این فقره از وحی کودک است مطابق است با انبآتی که در کتاب شیعی پیغمبر در فصل چهل و دوم بیان شده که فرموده: تو را عهد و نور امت ها خواهم گردانید،^۱ و فقره عبارت بعد - که فرموده بود که: دینشان به قیامت برساند - یعنی: دینش تا نفخه صور که نشان قیامت است می رسد، و این انبائی که در این وحی شده مطابق است ایضاً با انبآتی که در کتاب دانیال نبی فرموده، در فصل هشتم، آیه هجدهم: و اما مقدسین خدای تعالی مملکت را خواهند گرفت و به مملکت تا به ابدالآباد ملک خواهند شد،^۲ پس هر یک از این دو انباء کودک با انباء دانیال نبی مصدق یکدیگر می باشند و مفاد هر دو ابدی بودن دین و آیین جناب سید المرسلین و خاتم النبیین است.

و فقره بعد که فرموده در این وحی کودک - که: کننده جنگ باشد - موافق است با آنچه دانیال نبی ﷺ در کتاب خود در فصل دوم، آیه چهل و چهارم [فرموده]: زیرا که فرموده دانیال نبی: «تدن و تأسف» - یعنی: تمامی مملکت را سحق^۳ و مغلوب خواهد کرد -^۴ و در آخر آیه اشاره به ابدی بودن دین و آیین شریعت مطهره آن حضرت نموده و در فصل هفتم، آیه هجدهم، دانیال نبی فرموده:

وَيَحْتَوْنَ مَلَكُوتًا عَدَّ عَالَمًا وَعَدَّ
عَالَمًا عَالَمًا

۱. کتاب مقدس، ص ۸۲۴، کتاب اشعیای نبی، باب ۴۲.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۰۱۱، کتاب دانیال، باب ۷.

۳. سحق: کوفتن، ساییدن، نرم کردن، ریزریز کردن، هلاک کردن.

۴. کتاب مقدس، ص ۱۰۰۳، کتاب دانیال، باب ۲.

یعنی: پادشاهی آن جناب تا به ابدالآباد در تمام عالم بر تمام عالمیان خواهد بود.^۱ و این معنی همان بقای دین و آیین حضرت خاتم النبیین می باشد و الا در زمان آن حضرت و خلفای راشدین آن جناب و اوصیای مرضیین تا این زمان - بلکه تا قیام قائم - همیشه زمین خالی از سلاطین دنیویّه نبوده و نیست و نخواهد بود، الی قیام قائم آل محمد ﷺ.

و اما فقره «حَسَفَ طِينًا دَائِمًا» اگرچه بعضی از علمای بنی اسرائیل از این فقره از مستبصرین و غیرهم همچنان تفسیر و توضیح کرده اند که آن حضرت از میان عرب مبعوث به رسالت گردیده و اعراب هم در جنب سایرین به منزله سوفال و گل بوده اند - به علت آن که صاحب دولت و سلطنتی نبوده اند قبل از بعثت آن سرور - و از سلاطین روی زمین محسوب نمی شدند، فلذا ایشان را در این مقام و در مقام تعبیر خواب بخت النُّصْر دانیال نبی تعبیر به سوفال فرموده - چنان که قبل از این در اخبار دانیال شرح داده شد -، ولی این احقر العلماء والسادات که مؤلف ثانی این کتاب إقامة الشهود فی ردّ الیهود می باشم در این مقام توضیح این کلام وحی کودک را بنحوی ملهَم^۲ گردیدم که به صفحه این اوراق نگارش نمایم که مناسبتش به صفات حمیده آن سرور بیشتر و به مذاق جماعت اعراب هم بهتر بوده باشد و بیان آن توضیح آن که: چون نسب آن حضرت - سلام الله علیه و آله - به جناب خلیل الرحمن و او به نوح نجی و نوح نجی به جناب آدم صفی الله ﷺ می رسد و در کتب اخبار و تواریخ و سیر مسطور است و همیشه در اصلاب شامخه و ارحام مطهره بودند و هرگز نه در عالم اصلاب آبای طاهرین و نه در عالم ارحام امهات طاهرات و نه در عرصه تکلیف و عالم ظاهر دامن وجود ذی جودشان آرایش به زنگ کفر و شرک و بت پرستی - بلکه ملوث به نجاسات معاصی -

۱. ملکوت او ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود [ر. ک: کتاب مقدس،

ص ۱۰۱۲، کتاب دانیال، باب ۷، آیه ۲۷].

۲. ملهَم: الهام شده، کسی که امری به او الهام یا تلقین شده.

نشده بود و خسف و طین بودنش به عالم ظاهر بشریت از طینت طیبه طاهره ابای طاهرین بوده، مخلوط به نار و آتش کفر و شرک و معاصی به هیچ وجه من الوجوه نشده. و ممکن است که این فقره را به نحو دیگر توضیح نماییم و بگوییم که: چون آن برگزیده خداوند بی چون بواسطه بودنش به اعلا درجه کمال حسن خلق و تواضع و فروتنی و زبان مقال آن حضرت بدین گونه کلمات گویا بود که: *إِنِّي مَسْكِينٌ جَالِسٌ مَسْكِينًا*، و همیشه اوقات با فقرا و خاک نشینان می نشستند و خود را در مقام خفض جناح^۱ و همراهی با فقرا و مساکین و تابعین خود با خاک یکسان می فرمودند [در وصف آن جناب چنین فرموده] و شاهد بر صدق مدعای ما فرمایش خدای تعالی است در قرآن مجید که در وصف خلق شریف آن بزرگوار او را مخاطب به خطاب: *﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾*^۲ فرموده.

و ممکن است که مراد از این جمله «خسف طینا» در این جا و تعبیر خوابی که دانیال برای بخت النضر فرمود در آن خوابی که بخت النضر بت را در عالم رؤیا دیده بود به هیئت غریبی که سر و گردنش از طلا و دستها و سینه و شکمش از نقره و پاهایش تا به ساق از مس و ساق و پاهایش تا سر انگشتان از آهن و سوفال بود و دانیال در تعبیر پاهایش که مرکب از آهن و سوفال بوده فرموده بود که: پادشاهان چهارمین مرکب اند از دو فقره. بعضی به مثل آهن سخت و بعضی به مثل سوفال ضعیف و آن سوفال به عرب تعبیر شده بود و اسمی از آهن نبرده بجز آن که فرموده بود که: این دو نوع سلطان قوی و ضعیف با هم مخلوط نخواهند شد - چنان که آهن و سوفال با هم مخلوط نمی شود.

در این مقام آنچه به نظر احقر می رسد آن است که چون سلطنتی از اعراب پیش از ولادت حضرت ختمی مرتبت ﷺ معروف نبوده و نیست و دانیال که پیغمبر خدا بوده

۱. خفض جناح: وقار و آرامی، تواضع و فروتنی.

۲. سوره قلم، آیه ۴.

دروغ نمی گفته، پس ناچار سلطنت تعبیر به سوفال در آن زمان باید سلطنت سلاطین رومی باشد، به قرینه آن که معاصرین قیصره در آن وقت سلاطین اکاسره - یعنی: سلاطین مجوس عجم - بوده‌اند که در مقابل رومی‌ها مانند آهن اقوا بودند و هنگام محاربه و مجادله رومیان مغلوب عجم می شدند تا زمان بعثت حضرت ختمی مرتبت. پس بنا بر این تعبیر کردن اعراب را به سوفال مطابقه دارد عبارت وحی کودک و تعبیر دانیال با سلاطین روم که به منزله (حَسَف طینا) بودند در مقابل سلاطین اکاسره عجم که اصحاب پیغمبر خاتم بواسطه تعصب عربیت خود و هم جنس بودن با اهل روم بلکه در معنی رومی خوانده می شدند: زیرا که مکه و مدینه و توابع آنها از قدیم الایام داخل در مملکت روم بوده. از این جهت بود که اصحاب آن جناب از مغلوبیت سلطان روم و غلبه سلطان عجم بر آنها اظهار دلتنگی می کردند و از خدا درخواست می نمودند که روم بر عجم غالب شود. تا این که بواسطه خاتم الانبیاء ﷺ نوید الهی به ایشان داده شد و آیه شریفه: ﴿الْم * غَلَبَتِ الرُّومُ * فِي اَدْنٰی الْاَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ﴾^۱ (تا آخر) بر پیغمبر اکرم نازل گردید و پس از چند سال رومیان بر عجم غالب شدند.

پس بنا بر این توضیح و تفسیر در موضوع این جمله از وحی کودک و کلام دانیال تعبیر کردن اعراب را به سوفال و گل که آن برگزیده خداوند متعال در میان ایشان بود و مبعوث به رسالت گردید کسری و نقصی بر طوایف اعراب هم وارد نیامده و به هیچ وجه دلالت بر مذمت کردن دانیال و کودک ایشان را نمی کند، بلکه مراد همان جهت اضعفیت سلطنت رومی که قیصره بودند قبل از بعثت از سلطنت عجم که اکاسره بودند بوده است (این توجیه اخیر از مؤلف ثانی إقامة الشهود است).^۲

۱. سوره روم، آیه ۱-۳.

۲. منقول الرضائی، ص ۳۰۵-۳۰۷.

و اما حرف سین

۵۲۵ فَوَهَا اَتَوَيْسُكَه اِيَّا ط
 سَخَّرَ يَوْمًا وَتَوَيْسُكًا وَازْبِيلَ
 دِهَ اِيَّا رَفِيعًا رَفِيعًا نَفِيعًا نَفِيعًا يَوْمًا

یعنی: محکم فرماید سخن گفتن را و تسبیح نمودن را و برود و ببرد و بیرون آورد
جان امیران را.

توضیح این وحی: اولاً فرموده که: محکم کند سخن را؛ یعنی: در مقام تکلم فرمودن آن جناب به این نحو می باشد که معدن فصاحت و بلاغت بوده باشد و کلام را چنان متقن و با معانی بسیار در کمال اختصار آن بزرگوار می فرماید که هیچ یک از فصحا و بلغا به حسب فصاحت و بلاغت نتوانند بر او ایرادی بگیرند و صاحب کلمات جامعه بوده باشد - چنان که این صفت فصاحت و بلاغت از آن حضرت و اوصیای مرضیین آن جناب معروف و مشهور است - و از همین جهت است که خداوند منان قرآن را که افصح از جمیع کتب سماویّه می باشد بر آن حضرت نازل فرموده و خود آن حضرت فرموده: **أنا أفصح العرب والعجم**،^۱ و ایضاً در آن وحی مبارک به این جمله معطوف داشته است فقره بعد از آن را و فرموده: و مستحکم فرماید تحمید پروردگار مجید و تنزیه و تقدیس و تسبیح را. اشاره است به نمازهای پنج گانه یومیّه ای که در شریعت مطهره خود تشریح فرموده و آن را رکن رکین دین خود قرار داده.

۱. ر.ک: عوالی اللالی، ج ۴، ص ۱۲۰، ح ۱۹۳: کشف الخفاء، ج ۲، ص ۴۱۷.

و اما جمله بعد که فرموده: «و برود و بپرد» کنایه از معراج رفتن آن حضرت است. چنان که در آیه‌ای که سابقاً از کتاب هوش نبی نقل کردیم اشعار بر این علامت که معراج رفتن آن جناب باشد شد و در این جا هم اشاره اجمالی‌ه‌ای بشود سزاوار است. شاهد بر صدق معراج رفتن آن حضرت بسیار است و از آن جمله می‌گوییم که: خداوند متعال از برای آسمان‌ها درهایی قرار داده و بعلاوه از آن که در قرآن تصریح به آن شده است در تورات و کتب بنی اسرائیل هم به این معنی تصریح فرموده‌اند و خبر داده‌اند که در ب آسمان‌ها از بیت المقدس می‌باشد که به لسان قرآن مسجد اقصی نامیده شده و چون خدای یگانه می‌دانست که به بنی اسرائیل در کتاب‌های آسمانی فهمانیده بود که درهای آسمان از مکان شریف بیت المقدس که مسجد اقصی باشد بوده و هست. چنان که در تورات در سفر تکوین در باب بیست و هشتم در آیه هفدهم از زبان حضرت یعقوب فرموده:

וַיִּרְאֵהוּ וַיְבָרֶכְהוּ וַיֹּאמֶר מִה אֵלֶּהָ הַיְיָ מִי
 וַיֹּאמֶר מִי אֵלֶּהָ הַיְיָ מִי אֵלֶּהָ הַיְיָ מִי
 וַיֹּאמֶר מִי אֵלֶּהָ הַיְיָ מִי אֵלֶּהָ הַיְיָ מִי
 וַיֹּאמֶר מִי אֵלֶּהָ הַיְיָ מִי אֵלֶּהָ הַיְיָ מִי
 וַיֹּאמֶר מִי אֵלֶּהָ הַיְיָ מִי אֵלֶּהָ הַיְיָ מִי
 וַיֹּאמֶר מִי אֵלֶּהָ הַיְיָ מִי אֵלֶּהָ הַיְיָ מִי
 וַיֹּאמֶר מִי אֵלֶּהָ הַיְיָ מִי אֵלֶּהָ הַיְיָ מִי
 וַיֹּאמֶר מִי אֵלֶּהָ הַיְיָ מִי אֵלֶּהָ הַיְיָ מִי

یعنی: یعقوب نبی ترسید. گفت: این چه مکان ترسناک است؟ این نیست مگر [خانه خدا و این است] دروازه آسمان^۱.

چون آن حضرت در خواب دیده بود که در همان مکان شریف نردبانی گذاشته شده است و ملائکه به آن نردبان بالا می‌روند و به پایین می‌آیند و صعود و نزول ملائکه

۱. کتاب مقدس، ص ۳۲، تورات، سفر پیدایش، باب ۲۸.

به آن سَلَّمَ^۱ از آن مکان شریف است - چنان که در چند آیه پیش از آیه دهم همان نحوی که نوشتیم نوشته شده - پس به همان نحوی که خداوند در اول سوره اسراء در قرآن مجید خبر داده به قول خود: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾^۲؛ ترتیب سیر داد محمد بن عبدالله ﷺ را از مسجد الحرام اولاً به سوی مسجد اقصی که برکت داده است اطرافش را که شامات بوده تا این که به آن حضرت بنماید بعضی از آیات خود را که به عالم بالا تا مقام قرب حق - که مقام قاب قوسین او ادنی باشد - برساند او را.

بدان که خدا اینچنین تعبیر را فرموده مگر از برای آن که پیغمبرش را تکذیب نکنند جماعت یهود. آن کسانی از ایشان که می دانستند و خوانده بودند در کتب آسمانی که درهای آسمان از بیت المقدس که مسجد اقصی است گشوده می شود.

پس بنا بر این هرگاه فرموده بود که: از مسجد الحرام مرا بالا بردند، هرآینه آن کسانی که می دانستند که درهای آسمان از مسجد اقصی گشوده می شود ممکن بود که تکذیبش نمایند - چنان که همان جماعت که می دانستند از یهود نشان صدق گفتار آن حضرت را، ابتداءً ایشان تکذیبش کردند و گفتند که: محمد این گونه سخنان را از روی ترس از دشمنان می گوید که مردم احتمال دهند که او راست می گوید تا هرگاه از نظرها پنهان شود کسی به جستجوی او بر نیاید و بگویند: شاید به آسمانها بالا رفته است.

و نیز داستان اخبار از معراج رفتن آن جناب را هوشع پیغمبر در کتاب خود خبر داده - چنان که قبلاً شرح داده شد - و ظاهر این جمله از وحی کودک با جمله وحی یوشع مصدق یکدیگرند - کما این که در فقره اولی هم در مقام استحکام کلام با آنچه که صفنیای پیغمبر در باب سیزدهم از کتاب خود در آیه نهم که گفته است: «به ایشان لبهای پاکیزه می دهم و سخن خود را در دهانش می گذارم»^۳ مصدق یکدیگرند.

۱. سَلَّمَ: نزدبان. ۲. سوره اسراء، آیه ۱.

۳. در آن زمان زبان پاک به امتها باز خواهم داد تا جمیع ایشان اسم یهوه را بخوانند [کتاب مقدس،

ص ۱۰۶۱، کتاب صفنیای نبی، باب ۲].

و فقره اخير که فرموده: و بيرون آورد جان اميران را، پس اين معنى نيز در آن حضرت بوده که بسا اميران و سرهنگان و بزرگان از عرب و عجم را از کفار قریش و بت پرستان و يهود خيبر و غير خيبر را به هلاکت رسانيدند از قبيل عمرو و عتر و حارث خيبرى در جنگ خيبر و شيبه و عتبه و خالد و عمرو بن عبدود در جنگ بدر و حنين و خندق به شمشير بران خليفه و جانشين و داماد و برادر و پسر عمش اميرالمؤمنين على بن ابى طالب عليه السلام.

و اما حرف عين

عَفَا	عَزَا	وَتَا فَنَ	عَزِيْرًا	كُوْبَا طِلَاةَ
كُوْرًا	وِدِي	سَلَطَت	سَمِيًّا	وِكْرًا

يعنى: نيست و نابود کند بت را و براندازد از روى زمين و بيندازد از عزت عزيزان را و باطل کند هر بدعت در هر دين را و آن جناب سلطنت نمايد آسمان را. اين است معنى اجمالى اين وحى و اما معنى تفصيلى و توضيح آن اين است که:
 اولاً گفته است: عَفَا عَزَا - به ضم عين و تشديد «زا». اسم بت بزرگ مشرکين قریش بوده - چنان که در قرآن هم نام عَزَا به اين معنى ذکر شده. «وَعَفَا» به معنای اندراس و کهنه نمودن و هلاک و نابود کردن است - چنان که در مجمع البحرين فرموده: عَفَى عَلَى قَبْرِهِ: محى أثره، وَعَفَتِ الدَّارُ: غَطَّاهَا التُّرَابُ، فاندَرَسَتْ؛ يعنى: کهنه گرديد آثار آن خانه تا آن که چنان خراب گرديد که از آن اثرى باقى نماند. پس بنا بر اين جمله از وحى کودک

معنایش این است که: مندرس می‌کند - یعنی: محمد ﷺ - آثار بت بزرگ ایشان را که عَزَا باشد، بلکه جمیع بت‌ها را، بلکه بت‌پرستی و بت‌پرستان را - چنان که همین طور هم شد. بعد از فتح مکه آن جناب امیرالمؤمنین علی را امر فرمود که پای مبارک خود را بر شانه آن حضرت بگذارد و بالا رود و داخل کعبه معظّمه شود و بت‌هایی که در آن جا داشتند که بزرگ‌تر از آنها که سه بت بزرگ ایشان بود که عبارت باشد از لات و مناة و عَزَا همه آنها را بشکند و بیرون اندازد و آن حضرت هم همین کار را کرد.

و اما مراد از جمله سوم این وحی که گفته است: «وَوُضِّلَ كُوزًا» یعنی: و باطل کند آن جناب هر بدعتی و تازه‌ای را که در زمان جاهلیت بوده، بلکه دینش ناسخ همه دین‌ها و ملت‌ها و شریعت‌های امت‌های گذشته خواهد شد و نوعاً همه دین‌های باطله را از میان خواهد برد مگر آنچه را که خداوند از شرایع سابقه امضا بفرماید.

و اما جمله چهارم از وحی که گفته است: «وَدِي سَلَطَتْ سَمِيًا وَكُرًا» یعنی: به یک چشم به هم زدن آن حضرت به رفتن به آسمان و سیر عوالم ملکوت و لاهوت از عالم ناسوت استیلا و سلطنت به هم می‌رساند، و این اشاره است به معراج رفتن آن حضرت با بدن عنصری - چنان که از بعضی از کتب عهد عتیق قبلاً این معنی اشاره شد و بعد از این هم نیز از کتب عهدین اشاره خواهم کرد، این شاء الله تعالی بعونه و توفیقه.

حرف فاء

فَحْرًا دِي هَوَاةً وَمِكْدَلٍ بِنِي كِدْوَا

مَدْوَاتٍ كَوَلِّكُو هَوَاةً قَوْلًا قَادٍ

یعنی: جناب ختمی مآب ﷺ از طایفه اعراب است که به زبان عبریان حَسَف و گِل

بوده‌اند. بیرون می‌آید - چنان که قبلاً از کتاب دانیال نقل شد و همچنین در حرف نون - و بزرگ و باشوکت فرماید فرزندان بت پرستان را و نشانه کتابش قول بالای قول و حکم بالای حکم است - یعنی: کتابش بتدریج بر او نازل شود؛ چنان که در کتاب شعیا هم تصریح شده و در اخبار شعیا از پیش گذشت.^۱

و مراد از جمله «هَؤَاه كُولِیْکُو بِيْوَاه» بنا بر آنچه از بعضی از کتب سابقین یهود مفهوم می‌شود و صاحب إقامة الشهود هم تصریح کرده^۲ کنایه است از خاصیت و نشانه دیگر قرآن که خواندن آن موجب فرح و انبساط و شرح صدر و برآمدن حاجات است و احترامش موجب زیادتی دولت و مکنت است.

حرف صاد

صَهْرَا	شَاهَا	سَبَّاه	وَهَاء
صَهْرَا	شَاهَا	سَبَّاه	وَهَاء
شَاهَا	سَبَّاه	وَهَاء	بِيْوَاه
شَاهَا	سَبَّاه	وَهَاء	بِيْوَاه

یعنی: و درنگ نموده و ماه منشق گردید و اطاعت نمود آن حضرت را و شنید امر آن جناب را و از محلّ خود به سرعت آمد و سلام کرد و در گریبان آن جناب داخل شد و به سرعت بیرون آمد و به محلّ خود برگشت. این جملات اشاره است به معجزه شق القمر و ممکن است که کنایه از ردّ شمس باشد به امر آن حضرت برای خلیفه و وصیش حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام.

۱. ر.ک: جزء ۴، صفحه ۶۸-۶۹.

۲. منقول الرضانی، ص ۳۱۵.

حرف قاف

قَامَا كُودَا	لَا زِيَا	كُوْدَا	كِرْبِدَا
وَمِيْتَا	دِيصَمَحَا	نَدَا	جِدِيْرَا

قاما کُودا: اسم بروج یا ستاره هاست، و جمله «لَا زِيَا كِرْبِدَا وَمِيْتَا نَدَا» کنایه از درازا کشیده شدن است، و جمله «دِيصَمَحَا جِدِيْرَا» کنایه از رویدن پرچین کننده است و توضیح این فقرات جمعاً آن که بت‌هایی که به هیئت ستارگان و یا بروج بوده به آمدن حضرت ختمی مرتبت ﷺ همه آنها را مانند چهارپایان به طویله خواهند برد و شاید مراد از طویله بردنشان کمال ذلت آنها باشد - چنان که متبادر است که هرگاه بخواهند کسی را ذلت و خواری دهند، می‌گویند: او را باید به طویله برد - و جمله بعد که «دِيصَمَحَا جِدِيْرَا» باشد یعنی: بروید به سوی آن کسی که سزاوار همه کمالات بوده باشد - چنان که از پیش گفته شد که: در کتاب دانیال «وَوِيْئُومُ هُوْنُ يَاقِيْمُ مَلِكَا» به همین معنی تفسیر شده و هر دو عبارت در آن کتاب و در این وحی همین معنی را می‌فهماند که مراد رویدن پادشاهی باشد که لیاقت سلطنت ابدی داشته باشد.

و اگر فقره آخر که کلمه «جِدِيْرَا» است به معنای پرچین کننده باشد - چنان که صاحب کتاب منقول الرضائی ترجمه کرده^۱، معنایش این است که: آن جناب مستحکم کننده می‌باشد بنیان توحید و خداشناسی و خداپرستی را و اصلاح کننده خواهد بود

۱. منقول الرضائی، ص ۳۱۸.

ناهمواری‌هایی را که در راه بندگی کردن بواسطه طول زمان فترت به هم رسیده - چنان که همین طور هم شد.

پس همه این صفات در حق آن جناب به راستی و درستی باشد.

حرف راء

رَام	رَام	رَام	رَام
رَام	رَام	رَام	رَام
رَام	رَام	رَام	رَام
رَام	رَام	رَام	رَام

توضیح این کلمات چنین است:

کلمه «رام» یعنی: خدای افرشته - چنان که می‌گویند: رام عل کل زامیم؛ یعنی: خدای تعالی بلند است بر همه بلندی‌ها - و در این مقام به قرینه فقرات بعد کنایه است از برتری خاتم الانبیاء ﷺ بر جمیع پیغمبران و بلند مرتبه تر بودن آن جناب از همه پیشینیان و پسینیان.

و اما جمله بعد کلمه «بشیاغاه» کنایه از متوج بودن آن حضرت است به تاج سلطنت خدایی و خاتم الانبیاء بودن.

و جمله «لُبُوشِیَاهُ کِتَلْکَاه» کنایه است از بسیار سفید بودن جامه. کنایه از نورانی بودن آن حضرت بنحوی که نور به منزله لباس او را پوشانیده باشد.

و جمله «مُخَبَّد شِغَاغَاه» یعنی: سنگین کننده باشد گناهان امت را در اثر ظلم‌ها و جورها و اذیت‌ها و آزارهایی که به آن حضرت و ذریه طیبین و طاهرین او و شیعیان و دوستان آنها وارد می‌کنند. پس معنای این جمله چنین می‌شود که: اشقیای امتش بر همان شقاوت خود خواهند مرد، بواسطه همان شقاوتی که اختیار کرده و می‌کنند.

حرف شین

שְׁבוּיָהּ שְׁבָאָה בְּהֵימָא שְׁעִטָּא
 شَبُويَا شَا بَاه بَهِيْمَا شَعِيْطَا
 טָבָא לְאַרְעָא פְּתִיָּא וְרַחְבָּא
 طَابَا لَارَعَا پْتِيَا دورها با
 דְּעֵבְדָא תְּשׁוּבָה וְיֶרְחַם אֲבָא
 دِعْبِدَا تَشُوْبَاه وَيَرْحِمُ اَبَا
 טָבָא עַל כּוּזְרָא חֲבִיבָא
 طَابَا عَلَ بُوْخْرَا حَبِيْبَا

از کلمه «شَبُويَا» تا کلمه «طَابَا» معنایش این است که: اسیر می‌کند آن حضرت ﷺ

اسیر کردنی در ساعت خوب.

و مراد از اسیر کردن در ساعت خوب همان کیفیت جنگ بدر است که بواسطه نصرت ملائکه هفتاد نفر از رؤسای قریش و سایر طوایف را لشکر آن حضرت به کمال سهولت اسیر نمودند و خوب بودن ساعت بواسطه نزول ملائکه نصر بر آن حضرت بوده و در جمله آخر که گفته است: «عَلْ بُوْخْرَا حَبِيْبَا» کنایه و اشاره است به آن وعده‌ای که خدای تعالی درباره حضرت اسماعیل به ابراهیم خلیل ﷺ داده که فرموده بود: ذَرِيَّةَ او را برکت دهد و یاری فرماید.

و در جمله وسطی که گفته است: «لَارَعَا پْتِيَا وَوَرِهَابَاه دِعْبِدَا تَشُوْبَاه وَ يَرْحِمُ» یعنی: آن اسیر کردن در زمینی باشد که وسیع و خوب بوده باشد. کنایه از همان جنگ بدر و حنین و احزاب است که در مکان وسیع نیکو بوده.

حرف تاء

תָּתִי; תְּעָה; וְתִתִּי; וְתִתִּי; תְּשׁוּעָה
 تَتِي تَعَاه وَتِيتِي تِيتِي تَشَوَّعَاه

וְהִרְבָּה; נְכוּנָה; נְשִׁטָּה; וְיִמְלֵךְ; וְיִמְלֵךְ
 وَهِيْرَبَه نَكُوْنَاه نَشِيْطَاه وَيَمْلِكُ وَيَمْلِكُ

אַרְעָה
 اِرْعَاه

یعنی: بیاید ساعتی که قوی گردد فرج و بسیار شود نبوت و مانند سیل پر کند همه روی زمین را.

بدان که مصداق جمله اولی که فرموده: «بیاید ساعتی که قوی گردد فرج» مصدق آن است کلام شعیای پیغمبر که در باب پنجاه و یکم کتاب خود در آیه چهارم فرموده و آن آیه این است:

הֵן נִשְׁבָּח; אֵלֵי; עַמִּי; וְלֵאמֹר; אֵלֵי;
 هُنَّ شَيْبُوْ اِلِيْ عَمِي وَوَلِيُوْئِيْ اِلِيْ

הַאֵל; נֹר; דִּ; תּוֹרָה; מֵאֵת; תִּצַּח;
 هَا اِل نُوْر دِيْ تُوْرَاه مِيْ اِيْتِيْ تِيْصِيْ

וּמִן; לְאֹר; עַמִּים; אֲרָגֵי;
 وَوَمِنْ لِيْ اُوْر عَمِيْم اِرَاكِجِيْ

یعنی: ای امت من! گوش دهید و ای قوم من! به من متوجه شوید، که شریعت از نزد من صادر خواهد شد و حکم را بر خلایق به جای نور و روشنی آرام خواهم

یعنی: زیاد شود شرافت و بسیار گردد جبروت و گشوده شود بندیان و اسیران. توضیح این وحی آن که: بواسطه بعثت حضرت ختمی مرتبت زیاد می شود شرافت آن کسانی که ایمان می آورند، اگرچه اولاد یهود و نصارا و مجوس و غیر ایشان از مشرکین و کفار باشند و بسیار می گردد جبروت ایشان و دارای ملک و دولت می شوند و این که گفته است: «گشوده شود بندیان و اسیران» مراد خلاصی محبوسان نفس و شیطان است که شیطان رجیم آنها را به دام خود درآورده و اسیر بند طغیان و عصیان و کفر و ضلالت نموده که آن حضرت به قوه نفس و ارشاد و هدایت خود همه تابعین خود را از قید اسیری نفس اماره و شیطان مکار خلاصی بخشید و در اصطلاح یهود - یعنی: علمای بنی اسرائیل - بسیار متداول است که از عاصیان و طاغیان و گرفتاران نفس اماره و شیطان تعبیر به محبوس و بندی و اسیر می کنند - چنان که یکی از علمای ایشان در کتاب خود که نفیاشه بوم ادیر نام دارد چنین نوشته:

וְאֵלֶּה אֲעֹבֵד יְהוָה בְּלֹאֵי אִסְרִי
 و اِلاهَ اَعْبُودَ يَهْوَهَ بِلَاوِي اِسْرِي
 וְאֵלֶּה תֵּאָדָּר
 و عِبَدِ تَا وَا تِي

یعنی: چگونه عبادت نمایم خداوند خود را با آن که خود اسیر نفس اماره و شیطان رجیم می باشم؟
 پس در لغت اسرائیلیان اطلاق اسیر و زندانی بر پیروان شیاطین انسی و جنی شده.

و اما حرف شین از قسمت دوم

שֵׁתָא שֵׁתָא שֵׁתָא
 شَيْتَا شَيْتَا شَيْتَا
 וְשֵׁתָא שֵׁתָא שֵׁתָא
 و دَبَقَا دَبَقَا دَبَقَا

یعنی: شش نفر آرزومند به دشواری افتند بعد از دشواری و چسبیدگان به زحمت بیفتند. در توضیح این جمله صاحب إقامة الشهود گفته است که: ظاهراً مراد از آن شش نفر فرزندان جناب ولایت مآب امیرالمؤمنین - علیه السلام - اند که در رکاب سعادت انتساب برادر خود حضرت سیدالشهداء علیه السلام [و در یاری امام خود و یاری دین خدا] به درجه رفیعه شهادت رسیدند که چهار نفر از ایشان از اُم البنین والدة ماجده حضرت عباس علیه السلام بوده اند و دو نفر دیگر [هم از یک مادر بودند] کوچکتر ابابکر بن علی بیست و یک ساله [قاتلش زاجر نامی] و بزرگتر عمر بن علی بیست و پنج ساله بوده اند...، و گفته است نیز که: ممکن است مراد از شش نفر آرزومند همان شش نفر اولاد پیغمبر و فاطمه اطهر بوده باشند که حضرت سیدالشهداء علیه السلام و دو فرزند دلبندش حضرت علی اکبر و علی اصغر و سه پسران حضرت امام حسن علیه السلام که احمد مکنّا به ابی بکر و قاسم و عبدالله علیه السلام باشند.^۱ و نراقی - علیه الرحمة - در کتاب سیف الأئمة بعد از احتمال اول که موافق است با قول صاحب إقامة الشهود گفته است: می تواند شد که مراد از شش نفر آرزومند حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و امام رضا و حسین شهید در فسخ و زید بن علی باشند، والله اعلم.^۲

و مراد از چسبیدگان آنهایی هستند که در بین راه مکه و عراق و در شب عاشورا ملحق به لشکر آن بزرگوار شدند و به درجه رفیعه شهادت رسیدند.

و اما حرفِ راء

از قسمت دوم وحی کودک:

رِءَاةٌ مِیْتْرَاةٌ وَ نَأَاةٌ وَ حَالِصَاةٌ دِیْنَا

۱. منقول الرضائی، ص ۳۲۶-۳۲۷.

۲. سیف الأئمة و برهان الملة، ص ۱۴۷-۱۴۸.

یعنی: به سختی بیفتند و به عذاب افتند و کنده شوند و خرد شوند.

توضیح این جمله:

رَعَصَا یعنی: خرد شوند؛ یعنی: استخوان‌های مردان ایشان در زیر سم ستوران به قسمی کوبیده و خرد شود مانند هریسه و هلیم که گوشت ایشان با اجزای دیگر مخلوط شود و استخوان‌های بدن‌های ایشان با گوشت‌هاشان ممزوج شود.

و مِیْتَرَضَا: به معنای شکستن استخوان‌های زنان ایشان است که خود را سپر کودکان می‌کنند که دشمنان آنها را نزنند و آزار نکنند.

و نَاءُ صَا: به معنای شتاب کردن است که شتاب کردن هر یک از جوانان و اصحاب آن بزرگوار باشد برای شهادت و کشته شدن.

و خَالِصَاهُ: به معنای کوبیده و هریسه گردیدن است که اشاره به تاختن اسب‌ها باشد بر بدن‌های ایشان.

و اما حرف قاف

כַּפִּי צָה מִי תַעֲרַפָּא בְּתַרְוַפָּא עַל יְדֵי
 قَفِیصָה مִיְתַעְרָפָּא נִיְתָפָּא עַל יְדֵי
 שָׂדֶה סָאָה כִּסּוּרָא בֵּית דּוּנָא נִיְתָפָּא כְּחוּנָה
 שָׂדֶה שָׂאָה כִּסּוּרָא בֵּית דּוּנָא נִיְתָפָּא כְּחוּנָה

یعنی: به خنجر از قفا بریده شود کنار فرات در صحرا مانند امتحان کرده شده و گرفته بشود از او زفاف.

توضیح این جملات این است که:

مراد از دو کلمه «قَفِیصَا» «مِیْتַعְرָفَا» بریدن از قفا به خنجر است که آن شمشیر کوچک هندی است که آن را بُکده گویند.

و جمله بعد - که عبارت است از «عَلْ یَدֵי سָאָה» - اشاره به بریدن دو دست است

و کلمه «سافاه» به معنی کنار فرات است و مراد از کلمه «کصورفاه» ظاهراً واقع شدن حادثه‌ها و تغییرات است در عالم که مشابه نفخه صور و نمونه قیامت باشد - از قبیل وزیدن بادهای سخت و متزلزل شدن زمین و گرفتن آفتاب و بلند شدن صداها و امثال آن - و مراد از چهار کلمه آخر گرفتن زفاف و مبدل شدن عروسی به عزا است و همه این اخبار راجع به شهادت حضرت سیدالشهداء و کشته گردیدن آن حضرت و اصحاب با وفای او و بریده شدن سر آن بزرگوار از قفا و جدا شدن دست‌ها در صحرای کربلا در کنار فرات و مبدل به عزا شدن عروسی قاسم و ظهور حوادث و قلب و انقلاب در عالم است در اثر این واقعه جانگداز عالم سوز.

و اما حرفِ صاد

בְּבוּעָה	בְּצִפְעָה	בְּשִׁרְפָה	בְּנִפְרָעָה
صِبُوعَاه	نِصْفَعَاه	نِشْرَفَاه	وَنِفْرَعَاه
בְּמִדְרָעָה	בְּדִיעָה	בְּשׁוּעָה	בְּשִׁתְעָה
وּמִדְרَعَاه	بِدِيعَاه	بِشُوعَاه	بِشْتِشَع

یعنی: خیمه‌های رنگین که جای نشستن فرزندان زادگان است سوخته شود و آشکارا شوند خویشان معروف که به ناز پرورده شده بودند و بالب تشنه کشته شوند. توضیح آن که: این جملات نیز اشاره است به واقعه کربلا و آتش زدن خیمه‌ها و اسیر شدن زن‌ها و کودکان نازپرورده و بالب تشنه کشتن اشقیا ایشان را.
بدان که بعد از حرف صاد روی قاعده عکس باید حرف فاء باشد و آن این است:

פִּינֵא	פִּרְנֵא	וְנִרְמֵא	מִיַּת
پِنِیَاء	پِرْنِیَاء	و نِرْمِیَاء	مِیَّت

ג'י'סא ו'פ'ר'סא מ'ת'נ'סא ו'מ'ת'י'סא
 کیناء و'پ'ر'سآ م'ت'ن'سآ و'و'م'ت'י'סآ
 ד'י'ח'סא
 ب'י'ח'סא

یعنی: یک دسته نفقه خورها و پامال شده‌ها و جوقة بندها و دعاکن‌ها و شجره داده شده‌ها به شجره داده شده‌ها.

این وحی شاید اشاره باشد به آن که این کودک بعد از خبر دادن از وقایع کربلا و شهادت حضرت سیدالشهداء بیان کرده است احوال کثیرالافتحلال سلسله علیه غلویه و فاطمیه از ذریه طیبه را و کیفیت سلوک مردم را با ایشان و سلوک ایشان با مردم. پس جمله اولی که گفته است: «پسآ پ'ر'ن'سآ» یعنی: بعد از این که خاک ماتم بر سر اهل عالم بیخته شد و سید دنیا و آخرت حسین بن علی علیه السلام در کربلا شهید شد، یک دسته از زنان و کودکان و کنیزان نفقه خور باقی ماندند که آثار گرسنگی ایشان را زنان اهل کوفه دیدند و فهمیدند و به حال آنها رقت نموده، تصدق برای ایشان آوردند و ایشان در کمال گرسنگی صدقات آنها را نمی پذیرفتند و می گفتند: صدقه‌های شما بر ما حرام است.

و مراد از کلمه «و'ن'یر'م'سآ» اشاره به نهایت مظلومیت و پامال شدن آنهاست. و جمله بعد که گفته است: «م'ت'ن'سآ و'پ'ر'سآ م'ت'ن'سآ» - یعنی: جوقة بندها و دعاکن‌ها - این جملات مناسب حال فقرای ذریه آن سرور است که از هر شهر و قریه از آن زمان تا به حال بواسطه ظلم بنی امیه و بنی عباس کار ذریه پیغمبر به جایی رسید که جوقة به جوقة و دسته به دسته از اوطان خود آواره و جلای وطن اختیار کنند و بعضی از ترس در صحراها و بیابان‌ها به عسرت و گرسنگی به سر برند و از ظلم و جور طاغیه‌های زمان خود بسا در زندان‌ها بمانند و یا کشته شوند و بعضی بر در خانه‌ها و حجره‌ها به گدایی افتند و بسا شود که برای اطمینان مردمان همین جماعت فقرای سادات به علامت آخری که در این وحی است - که گفته: «و'و'م'ت'י'סآ ب'י'ח'סآ»؛ یعنی: شجره بندها به شجره بندها -

شجره معتبره خود را منتهی کرده و می‌کنند به شجره طیبه نبوت و ولایت از برای آن که این امت مرحومه به خاطر بیاورند فرمایش پیغمبر خود را که فرموده است: الصالحون لله والظالمون لي،^۱ و برای تقرب به خدا و رسول به ایشان احسان و دستگیری کنند.

مؤلف ناچیز گوید: این توجیهی است که صاحب إقامة الشهود فرموده^۲ و اما نگارنده را چنین به نظر می‌رسد در معنای چند جمله اخیر این وحی - که: کلمات «میت گپسء و پیرسء میتپسء و میتیحسء بیحوسء» باشد - مراد تفرقه و جدایی افتادن در میان ذریه رسول خدا ﷺ باشد، و مراد از دعاکن ها بعد از قضیه کربلا حضرت زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام باشد و تابعین آن حضرت؛ زیرا که آن جناب بعد از داستان کربلا تا بر حسب ظاهر حیات داشتند شب و روز به عبادت و دعا کردن مشغول بودند - چنان که شاهد آن است فضلاً از احادیث و روایات و اخبار فریقین از مسلمین، بلکه غیر ایشان، صحیفه سجادیه آن بزرگوار که از آن تعبیر به زبور آل محمد می‌شود - و مراد از جوقه جوقه شدن متواری شدن هر دسته‌ای از ایشان است از ترس بنی امیه و بنی عباس و اعوان آنها به اطراف جهان و بسیاری از ایشان از راه تقیه و حفظ جان خود نشانه و شعار بنی هاشمی - یعنی: از ذریه پیغمبر بودن - را از خود دور کرده، بسا به سقایی یا مزدوری یا فقر و بی‌نواایی در اطراف متفرق شدند.

و مراد کودک در آخر این وحی از جمله «میتپحسء بیحوسء» - که معنی آن شجره بندها به شجره بندها باشد - این است که: پس از تفرقه افتادن در میان ذریه پیغمبر در اطراف شهرها و دهات و قصبات به صورت ناشناس در لباس تقیه بعضی از ایشان برای حفظ نسب‌های این ذریه علویه کتاب‌های انساب نوشته که سلسله نسب‌هاشان محفوظ بماند و نقبایی برای خود در این باب انتخاب کرده که در زمان تقیه حفظ انساب علویین را نموده، تا هر کدام از ایشان در هر کجا هستند شناخته شوند.

۱. ر. ک: معارج الیقین فی أصول الدین (جامع الأخبار)، ص ۳۹۳، ح ۱۰۹۸؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۲،

ص ۲۷۶، ذیل حدیث ۸.

۲. منقول الرضائی، ص ۳۳۷ - ۳۴۰.

و اما قسمت سوم

از وحی کودک صاحب کتاب منقول الرضائی چنان که در إقامة الشهود از او حکایت کرده گفته است که: بعد از حرف الف تا یاء چیزی مفهوم نشده و به اجمال خود باقی مانده.^۱ اما حرف الف، پس چنین آورده که وحی این است:

אֶתְיָא אֶזְמָא מִסֵּר הַכָּהֵן אֶזְמָא
 اتّاء اؤما میر هبّاء اوئمّاء
 דַּדְּי אֶדְזְמָא
 بیّنی ادؤماه

یعنی: بیایند امّتی سرسخت که آن امّت سرسخت از اولاد ادومی را که از نسل عیص برادر یعقوب پسر اسحاق بوده و پادشاهان سرکش و سرسخت بوده‌اند بر ایشان غالب شوند.

بدان که اولاد ادومی از نسل عیص می‌باشند و ارتباط خویشاوندی ایشان با اولاد اسماعیل چنین بوده که عیص بن یعقوب اسرائیل پیغمبر رفت نزد اسماعیل در زمین مکه معظمه، دختر خود مجلت را به زنی به اسماعیل داد - چنان که در باب بیست و هشتم از سفر تکوین تورات در آیه هشتم از آن خبر داده^۲ و قدار فرزند اسماعیل از او به وجود آمد و اولاد قدار خالوزاده اولاد عیص می‌شوند و همیشه اولاد عیص در جهات جنوب سلاطین و سرکش‌های روی زمین بوده‌اند تا زمان بعثت خاتم الانبیاء ﷺ تا این که به قوت دین محمدی مسلمانان بر ایشان غالب شدند. این جمله از وحی کودک اخبار و اشاره به غلبه مسلمین است بر اولاد عیص.

۱. منقول الرضائی، ص ۲۴۲.

۲. کتاب مقدّس، ص ۳۲، تورات، سفر پیدایش، باب ۲۸، آیه ۸-۹.

حرف یاء از قسمت سوم وحی کودک

יְהִי בְנֵי אִמְתָּא לְבִישׁ אִמְתָּא
 יְהִי בְנֵי אִמְתָּא לְבִישׁ אִמְתָּא
 וְעֵלֶיךָ בְּחִמָּתָא לְמוֹבְדָא לְבִי
 וְעֵלֶיךָ בְּחִמָּתָא לְמוֹבְדָא לְבִי
 חֲחֹתֵי אִמְתָּא
 חֲחֹתֵי אִמְתָּא

یعنی: می پوشد پسر کنیزک لباس کهنه سیاست را و بیرون آید با خشم برای گم گردانیدن پسر خواهر خود را که اولاد عیص بوده اند.
 پسر کنیز اشاره است به حضرت خاتم الانبیاء به مناسبت این که از اولاد اسماعیل فرزند هاجر کنیز ابراهیم بوده؛ چنان که در تورات در سفر تکوین به آن تعبیر شده ' -چنان که از پسر خواهر تعبیر به خویشاوند مادری شده؛ کما این که در عرب هم از خویشان مادری تعبیر به پسران خواهر می شود.، و بیرون آمدن با خشم کنایه است از جنگ کردن و غزوات پیغمبر ﷺ.

و اما حرف کاف

כִּי אֶרְעָא לְפָנֵי אֶרְעָא וְכִבְיָהּ
 כִּי אֶרְעָא לְפָנֵי אֶרְעָא וְכִבְיָהּ
 מִסָּאָה וְמִכְבִּיָּהּ בְּעֵלְמָא
 مِسَاءٌ وَمَكْبِيَاءٌ بَعْلَاءٌ

۱. کتاب مقدس، ص ۱۵ و ۲۷، تورات، سفر پیدایش، باب ۱۶ و ۲۵.

یعنی: بیچد در زمین از برای خالی کردن زمین و پیش اوست انبری که برمی چیند بتان روی زمین را.

در این وحی اشاره است به دو سه صفت از صفات جلال و کمال حضرت رسول خدا ﷺ:

اول آن که: گفته است: بیچد در زمین از برای خالی کردن روی زمین - یعنی: دین او و اهل دین او چنان روی زمین را احاطه نمایند که کفر و اهل کفر و شرک و اهلش را قلع و قمع نمایند.

و دوم آن که: مراد از انبری که در پیش اوست که بتان روی زمین را برچیند، وجود مبارک امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که در کعبه معظمه پا بر دوش پیغمبر گذارد و همه بت‌ها را شکست و بیرون ریخت و به قوه توحید شمشیر به بینی‌های مردم زد تا «لا اله الا الله» گفتند و ریشه شرک را از جا کند و توحید را رواج داد.

و اما حرف لام

لَبَّعَ	لَبَّعَ	لَبَّعَ	لَبَّعَ	لَبَّعَ
لَبَّعَ	لَبَّعَ	لَبَّعَ	لَبَّعَ	لَبَّعَ
لَبَّعَ	لَبَّعَ	لَبَّعَ	لَبَّعَ	لَبَّعَ

یعنی: از برای جوشش مردم و بسیاری در اصول و دوست دار آن جماعت خوب و دشمن دار آن جماعت کینه داران.

این وحی نیز اشاره است به بعضی از صفات حمیده آن حضرت؛ زیرا که آن حضرت فرموده: **إِنِّي بَعَثْتُ لَأَتَمَّ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ**؛ یعنی: من مبعوث شدم که تمام کنم

۱. ر.ک: سنن کبرای بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۹۲؛ الشفا بتعريف حقوق المصطفى ﷺ، ج ۱، ص ۹۶؛ عيون الأثر، ←

صفات نیک را و کامل گردانم آنها را.

و در جمله اولی اشاره است که آن جناب دل بندگان خدا را با یکدیگر مهربان می‌فرماید و وضع شریعت مطهره‌اش بر مجالست و مؤانست و مهربانی به یکدیگر و انعام و احسان به زیردستان و صلۀ رحم و ایثار بر فقرا و یتیمان و ترجیح دادن ایشان را بر خود و عیال خود می‌باشد - چنان که همین طور هم بوده و در کتب تواریخ و سیر هم ذکر شده - و جمله دوم که گفته است: «و بسیاری در اصول» یعنی: در شریعت خود جعل اصول و قوانین بسیار در اصول و فروع دین خواهد نمود بنحوی که اصول و قوانینش زیادتی کند بر جمیع اصول و قوانین شریعت‌های پیش، و در جمله سوم که گفته است: «دوست دار آن جماعت خوب و دشمن دار آن جماعت کینه داران» اشاره به صفت دیگر آن بزرگوار است و اهل بیت طیبین و طاهرینش که با کفار و اشرار نقت و عذاب بوده‌اند - هر چند از خویشاوندان ایشان باشند - و بر نیکان و ابرار نعمت و خیرخواه بودند - هر چند از بیگانگان و دوران بوده‌اند - از پدران مهربان مهربان‌تر.

و اما حرف میم

م	م	م	م	م
مَنْ	دَرُومَاءَ	بِشِکَاةٍ	وَوَلِحْدَاءَ	بِشِدَاةٍ
وَبِشِنَاتٍ	وَبِشِنَاتٍ	وَبِشِنَاتٍ	وَبِشِنَاتٍ	وَبِشِنَاتٍ
وَوِشِنَاتٍ	وَوِشِنَاتٍ	وَوِشِنَاتٍ	وَوِشِنَاتٍ	وَوِشِنَاتٍ

یعنی: و از سمت جنوب بسیار شود ماهی و زیاد شود و در سال یکصد و بیست و پنج

← ج ۲، ص ۴۲۱: مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۵: کنز العمال، ج ۱۱، ص ۴۲۰، ح ۳۱۹۶۹: سبیل الهدی والرشاد، ج ۱، ص ۵۰۵ و ج ۷، ص ۶: بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰ و ج ۶۷، ص ۲۷۲ و ج ۶۸، ص ۲۷۳ و ۲۸۲.

وارد شود و غمگین شود به جهت مصیبت‌هایی که رو دهد به جهت اولادش و در هزار و یکصد درس گفته شود.

توضیح آن که: در این حرف میم خبر از روی کار آمدن و سلطنت بنی عباس و دوره صفویّه و ترویج تشیع و مذهب اثنا عشریّه داده، به این که ابتدای سلطنت بنی عباسی‌ها از سال یکصد و بیست و پنج شروع شده و مانند ماهی دریا زیاد شدند بنحوی که هر که با ایشان طرفیت و سرکشی می‌کرد مقهور و مغلوب می‌شد و بواسطه کشتن ایشان اولاد پیغمبر آخرالزمان را به انحای مختلفه و مغموم و مصیبت زده کردن آن حضرت که در این وحی به آن اشاره شده.

و اما آن که در این وحی گفته: «بسیار شود ماهی» مؤید آن است حدیثی که هرثمه بن اعین از حضرت رضا علیه السلام روایت کرده از ظاهر شدن ماهی‌های کوچک بسیار در قبر آن حضرت که مؤول^۱ به بنی عباس است.^۲

و در بقیه این وحی خبر از سلطنت سلاطین صفویّه داده تا سال یک هزار و صد که گفته است: «در سال یک هزار و صد درس گفته شود» که اشاره به زمان مجلسی اول و دوم و شیخ بهایی و میرداماد و آقا حسین خوانساری و پسر او آقا جمال خوانساری و درس دادن ایشان و امثال ایشان باشد.

تا این جا عبارات وحی کودک تفسیر و تأویل شده و بقیه آن هنوز در پرده خفا باقی مانده و هنوز علمای یهود و دیگران نتوانسته‌اند تفسیر و تأویل کنند، والله العالم بحقائق الأمور.

بهره هشتم از بخش دوازدهم

در اخبار ارمیای پیغمبر صلی الله علیه و آله در باب چهل و ششم ضمن آیه دهم قضیه کربلا را بنحو

۱. مؤول: تأویل شده.

۲. الهدایة الکبری، ص ۲۸۲-۲۸۶؛ روضة الواعظین، ص ۲۲۹-۲۳۲؛ مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۲، ص ۴۸۲-۴۸۳.

اجمعال دانیال در کتاب خود بیان کرده است به این عبارت:

דִּי זָבַח לְאֶרֶץ יְהוָה צִבְאוֹת יִבְרָח
 کִּי זָבַח יְלֹדוֹתָי יְהוּוָה צִבְאוֹת יִבְרָח
 צִפּוֹן אֶל נְהַר פְּרָת
 صَافُونَ . اِلْ نَهْرَ پَرَا .

یعنی: ذبح و قربانی کرده می شود شخصی از برای خدای پروردگار جهانیان در زمین شمال در کنار نهر فرات.^۱

انطباق مضمون این عبارت از ارمیای پیغمبر بر حضرت ابی عبدالله الحسین علیه السلام واضح است و مدح و وصف آن به قربانی خدا مستلزم حقیقت پیغمبر آخرالزمان علیه السلام است.

بهره نهم از بخش دوازدهم

در اخبار وارده در کتاب یوئیل پیغمبر از کتب عهد عتیق که از پیغمبران بنی اسرائیل است در باب دوم آن کتاب گفته:

תִּקְעוּ לָאֵלֹהִים וְהָרִיעוּ בְּצִפּוֹן
 תִּקְעוּ לָאֵלֹהִים וְהָרִיעוּ בְּצִפּוֹן
 קָדִישׁ יְהוָה יִבְרָח אֶל נְהַר פְּרָת
 קָדִישׁ יְהוָה יִבְרָח אֶל נְהַר פְּרָת
 דִּי בָא יוֹם יְהוָה יוֹם
 کִּי בָא יוֹם יְהוָה יוֹם

۱. زیرا خداوند، یهوه صباوت، در زمین شمال نزد نهر فرات ذبحی دارد [کتاب مقدس، ص ۹۱۱، کتاب ارمیا، باب ۲۶].



חַשְׁךָ וְאַפְלָה יוֹם עֲנָן וְעֶרְפֵל
 هَشَجًا وَاِفْلَاهُ يَوْمَ عَنَانٍ وَعِرْفَالٍ

בְּשַׁחַר פָּרַשׁ עַל הַהַרִים עִמָּם רֶב
 بِشَحْرٍ فَارَسَ عَلَ الْهَارِئِمِ عَمَّ رِبَّ

וְעַצוֹם כְּמַחֵן לֹא נִהְיָה כִּמ
 وَاَعَاوَمُ كَمَا مَحُو لَوْ نَهِيَاهُ مِ

וְאַחֲרָיו לֹא יוֹסֵף עַד שְׁנֵי דוֹר וְדוֹר
 وَاِخْرَايُو لَوْ يُوَسِّفُ عَدَّ شَيْنِي دُور دُور

یعنی: ۱ در صهیون کزنا بنوازید و در کوه مقدس من صدا بلند کنید، تمامی ساکنان زمین بلرزند؛ زیرا روز خداوند می آید و نزدیک است. ۲ روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمت غلیظ مثل فجر منبسط بر کوهها. امتی عظیم و قوی که مانند آن از ازل نبوده و بعد از آن تا سالها و دهرهای بسیار نخواهد بود.

و در آیات بعد از این دو آیه در همین باب می گوید آنچه را که ترجمه آن این است: آیه ۳ پیش روی ایشان آتش می سوزاند و در عقب ایشان شعله ملتهب می گردد. پیش روی ایشان زمین مثل باغ عدن و در عقب ایشان بیابان بایر است و نیز از ایشان احدی رهایی نمی یابد. ۴ منظر ایشان [مثل] منظر اسبان است و مانند اسب سواران می تازند. ۵ مثل صدای عزابه ها بر قلّه کوهها جست و خیز می کنند. مثل صدای شعله آتش که گاه را بسوزاند. مانند امت عظیمی که برای جنگ صف بسته باشند. ۶ از حضور ایشان قومها می لرزند و تمامی رویها رنگ پریده می شود. ۷ مثل جبّاران می دوند. مثل مردان جنگی بر حصارها بر می آیند و هر کدام به راه خود می آیند و طریقهای خود را تبدیل نمی کنند. ۸ بر یکدیگر ازدحام نمی کنند؛ زیرا هر کس به راه خود می خرامد. از میان خربهها هجوم می آورند و صفهای خود را نمی شکنند. ۹ بر شهر می جهند. بر روی

حصارها می‌دوند. به خانه‌ها بر می‌آیند. مثل دزدان از پنجره‌ها داخل می‌شوند. ۱۰ از حضور ایشان زمین متزلزل و آسمان‌ها مرتعش می‌شود. آفتاب و ماه سیاه می‌شوند و ستارگان نور خود را باز می‌دارند. ۱۱ و خداوند آواز خود را پیش لشکر خویش بلند می‌کند؛ زیرا اردوی او بسیار عظیم است، و آن که سخن خود را بجا می‌آورد قدیر است؛ زیرا روز خداوند عظیم و بی‌نهایت مهیب است و کیست که طاقت آن را داشته باشد. و بعد از آیاتی چند در همان باب باز گفته است: ۲۸ و بعد از آن روح خود را بر همه بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت خواهند نمود و پیران و جوانان شما رؤیا خواهند دید. ۲۹ و در آن ایام روح خود را بر غلامان و کنیزان نیز خواهم ریخت. ۳۰ و آیات را از خون و آتش و ستون‌های دود در آسمان و زمین ظاهر خواهم ساخت. ۳۱ آفتاب به تاریکی و ماه به خون مبدل خواهد شد پیش از ظهور یوم عظیم و مهیب خداوند. ۳۲ و واقع خواهد شد که هر که نام خداوند را بخواند نجات یابد؛ زیرا در کوه صهیون و در اورشلیم چنان که خداوند گفته است بقیتی خواهد بود و در میان باقی ماندگان آنانی که خداوند ایشان را خوانده است.^۱

دانسته باد که بیشتر از این علامات منطبق است بر پیغمبر آخرالزمان و امت عظیم آن حضرت و بیرون آمدن آن حضرت از کوهستان‌های مکه بالشکر خود و پهن شدن آنها در اطراف عالم و کوه‌ها و قوی و عظیم بودن آن امت بنحوی که در سابقین و لاحقین مثل و مانند نداشته باشند و در جنگ و جدال قوی و بی‌عدیل باشند و تزلزلی در ارکان وجودشان نباشد و ترسی و هراسی در دل‌هاشان نباشد و در هنگام قتال و جدال ثابت بوده و هیچ‌گاه به دشمن پشت نکنند و از ایشان فرار ننمایند و از ترس آنها دل‌های دشمنان بلرزد و رنگ از رخسارهاشان برداشته شود و از حضور آنها زمین و آسمان بلرزد و آفتاب و ماه گرفته و سیاه شود و ستاره‌ها بی‌نور شود و آن بزرگوار در جنگ‌ها در پیشاپیش لشکر صدای خود را بلند کند و لشکر او عظیم باشد

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۳۱-۱۰۳۲. کتاب یوئیل، باب ۲.

و آن بزرگوار به هر چیزی قادر و توانا باشد و بی نهایت مهیب باشد که احدی را طاقت مقاومت با او نباشد و در زمان او همه بشر مؤید به روح القدس گردند و پسران و دختران صاحبان مکاشفه و رؤیاهای صحیحه گردند و پیران و جوانان ایشان متصف به صفات انبیای بنی اسرائیل شوند - حتی کنیزان و غلامان - و پیش از ظهور آن روز عظیم آیات و علامات چندی روی دهد - از قبیل خونریزی شدید و آتش فشانی ها و صاعقه ها - و ستون های دود در آسمان و زمین و گرفتن آفتاب و ماه و دیده شدن ماه به رنگ خون ظاهر و واقع خواهد شد و بقیه آل موسی و هارون که ملانکه آن را حمل می کردند در بیت المقدس بر باز ماندگان ظاهر خواهد گردید، و در آن زمان فقط اهل ایمان نجات خواهند یافت.

و ممکن است که گفته شود: کلیه این خبرهایی که یونیل در کتاب خود خبر داده است راجع به روز قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله که از روزهای عظیم ربوبیت است باشد و اشاره به قیام آن حضرت و علامات نزدیک ظهور و زمان ظهور آن بزرگوار باشد - چنان که انطباق آن با اخبار و احادیث وارده در این باب بر شخص متبّع ظاهر و آشکار است، والله العالم بحقائق الأمور.

در اخبار حکمی نبی

دַה אִמְרֵי הוֹאֵה זְבֵאוֹת עֵלְמֵי
 کی ^۱ امر ^۲ یهوا ^۳ صباوت ^۴ سیف ^۵

לְבַדְדֵם: עַל הַרְדֵּם: עֲלוּ: הָהָר
 لب دد دم: عل ^۱ دهر کیم ^۲ علو ^۳ ها هار ^۴

וְהִכֵּאתֶם עֵץ וּבְנוֹת הַבָּיִת וְאֶרְצָהּ
 و هیبتیم ^۱ عص ^۲ و بیوت ^۳ هبایت ^۴ و ارضه ^۵

בְּוֹ וְאֶנְדֵּךְ אִמְרֵי הוֹאֵה
 بو ^۱ و اکابدا ^۲ امر ^۳ یهوا ^۴

يعنى: ۷ زیرا يهوه صباثوت چنين مى گويد: يك دفعه ديگر و آن نيز بعد از اندک زمانى آسمان ها و زمين و دريا و خشكى را متزلزل خواهم ساخت. ۸ و تمامى امت ها را متزلزل خواهم ساخت و فضيلت جميع امت ها خواهند آمد، و يهوه صباثوت مى گويد: اين خانه را از جلال پر خواهم ساخت.^۱

פֶּנֶחַ	אֶל	הַרְבֵּה	וְהַנְּהַ	לְמַעַט
تَانُوهُ	إِلَ	مَرَّبه	وَمِيكِيه	لِيْمَعَاظ
וְהַבְּאֵתֶם	הַבֵּית	וְנִפְחֶתִי	בְּרוּ	וְיֵלֵם
وَهَبَاتِيْم	هَبِيْت	وَنَافِخَتِي	بُوُ	يَعْمَد
מֶה	נֶאֱמַר	יְהוָה	מְבַאֲוֹת	יֵלֵם
مه	نَوُوْمَر	يَهْوَاه	صِبَاثُوْت	يَعْم
בֵּיתִי	אֲשֶׁר	הוּא	חָרֵב	וְאֶתֶם
بَيْتِي	أَشْرَ	هُوَ	خَارِب	وَأَيْتَم
רַצִּים	אֵינֶן	לְבֵיתִי		
رَاصِيْم	أَيْنَ	لِيْبَيْتُوُ		

آيه ۹. يهوه صباثوت مى گويد: نقره از آن من و طلا از آن من است.^۲ يهوه صباثوت مى گويد: جلال آخر اين خانه از جلال نخستينش عظيم تر خواهد بود و در اين مكان سلامتى را خواهم بخشيد.^۳

مؤلف گويد: اين ترجمه اى كه براى اين آيات شد وفق ترجمه مطبوعه لندن است

۱. كتاب مقدس، ص ۱۰۶۴، كتاب حجى نبى، باب ۲، آيه ۶-۷.

۲. عدد (۹) در مصدر اين جا قرار گرفته است.

۳. كتاب مقدس، ص ۱۰۶۴، كتاب حجى نبى، باب ۲.

در سال ۱۹۳۲ م و اما مرحوم نراقی - علیه الرحمه - در کتاب سیف الأئمة آیات را این طور ترجمه کرده و فرموده است: یعنی: سهل مانده است که من به حرکت آورم آسمان ها و زمین را و دریاها را و اطراف عالم را و تغییر دهم عجم را و بیاید آن کسی که جمیع عجم در انتظار او باشند و پر سازد بتخانه را از خوبی ها، و خوبی های خانه آخرین به از خانه اولین است، و من سرنگون خواهم ساخت در آن زمان تخت های پادشاهان را و جبروت پادشاهی عجم را خواهم شکست.

و بر طالب حق ظاهر است که تغییر عجم را نداده مگر محمد بن عبدالله ص و همچنین جبروت عجم نشکست مگر بواسطه محمد بن عبدالله و تخت های پادشاهان سرنگون نشد مگر در دولت آن حضرت، و خانه آخرین اشاره به خانه کعبه است که بهتر از بیت المقدس است.^۱

تا این جا به پایان رسید کلام نراقی - علیه الرحمه - در آن کتاب. نگارنده این کتاب گوید: از پیش تذکر داده شد که سیره جماعت اهل کتاب بر تغییر دادن کلمات و ترجمه های کتاب های خودشان است در هر عصری و هر طبعی - چنان که شواهد بعضی از آنها قبلاً شرح داده شد - و مع الوصف با این تغییرات و تحریفات و حقیقتی ها باز هم برای اتمام حجت حقایقی به قلم ها و زبان های ایشان جاری می شود که حجت برای آنها تمام شود و جای عذری برایشان باقی نماند. به هر تقدیر در این ترجمه فاضله خانی که گفته است: «فضیلت جمیع امت ها خواهد آمد» اشاره است به افضلیت امت خاتم الانبیاء ص بر سایر امت ها بواسطه افضلیت آن حضرت بر سایر انبیا و مرسلین و افضلیت شریعت آن بزرگوار بر سایر شریعت ها و افضلیت کتاب او بر سایر کتاب ها - چنان که از صریح بعضی از عبارات و بشارات کتب عهدین استفاده می شود، فاضل از آیاتی که در قرآن و اخبار و احادیثی که در کتب مسلمانان تصریح به آن شده که پاره ای از آنها قبلاً در این کتاب نقل شد و پاره دیگری که بعد از این ذکر کرده می شود.

۱. سیف الأئمة و ابرهان الملة، ص ۱۲۸ - ۱۲۹.

و مراد از این که گفته است: «جلال آخر این خانه از جلال نخستینش عظیم تر خواهد بود» اگر مراد از خانه کعبه نباشد و بیت المقدس باشد - بر فرض صحّت ترجمه فاضلخانی -، باز اشاره است به جلال عظیم تر یافتن بیت المقدس از اول تأسیس آن که دارای جلال و عظمت بوده و این معنی نیز در اخبار مسلمانان و در کتب ایشان مشحون است که در زمان قیام قائم آل محمد - علیه وعلیهم السلام - عظمت و جلال بیت المقدس از اول زیادتر خواهد شد - چنان که در ضمن اخبار و احادیث جزء اول و دوم و سوم این کتاب شرح داده شده است. مراجعه شود.

بهره یازدهم از بخش دوازدهم

در بشارات و اخباری که حضرت زکریای پیغمبر ﷺ در کتاب خود خبر داده است در باب چهارم آن کتاب که گفته است:

וְיָשָׁב	הַמֶּלֶךְ	הַדִּבָּר	בִּי	וְעֵינָי	נִי
و یا شتاب	هکلاخا	هتد بز	بی	دعیرین	
כִּי	אֵשׁ	אֲשֶׁר	עָלָה	מִשְׁנָתִי	וְאָמַר
کیش	ایش	ایش	یعور	میشنا توو	دو بو میز
אֶל	מֵה	אֶתְרוּ	אֵה	וְאָמַר	הָאֵתִי
الی	ماه	اتاه	ریشد	وانایمز	دایپتی
וְהָיָה	מִנּוֹרָת	זָהָב	כֶּלֶה	וְגִלָּה	עַל
دو هیند	منوروت	کا ماد	کلاه	و کلاه	عل
הָאֵשָׁה	וְנִשְׁבְּעָהּ	נִרְתִּי	עַל	הָאֵשָׁה	שֶׁבְעָה
دایشاه	و شینعا	زینها	عاینه	شینعا	

מִן צָכּוֹת לַיְרֻחַ אֶשֶׁר עַל רֵאשֵׁהָ

مِنُوصَاتِ قُوتِ لَيْرُوتِ اِشْرَ عَلِ رِاشَاهِ

וּשְׁנַיִם זֵיתִים עָלֶיהָ אַחַד מִיָּמִין

وَشَيْنِيمِ زَيْتِيمِ عَالِيَهْ اِحْدُ مَيْمِينِ

הַגֵּלָּה וְאַחַר עַל שְׁנַמְאֻלָּה

هِكْلَاهُ وَاِحَادُ عَلِ سِمْآلَه

ترجمه آیات:

آیه اول: و فرشته ای که با من تکلم می نمود برگشته، مرا مثل شخصی که از خواب بیدار شود بیدار کرد. ۲ و به من گفت: چه چیز می بینی؟ گفتم: نظر کردم و اینک شمعدانی که تمامش طلاست و روغن دانش بر سرش و هفت چراغش بر آن است و هر چراغ که بر سرش می باشد هفت لوله دارد. ۳ و به پهلوی آن دو درخت زیتون که یکی به طرف راست روغن دان و دیگری به طرف چپش می باشد.^۱

پس از آن طول داده است کلام را تا می رسد به آیه یازدهم. پس می گوید:

וְאָמַר אֱלֹהִים מִה שְׁנַיִם הַזֵּיתִים

وَأَمْرُ إِلَهٍ مَتَّ شَيْنِيمِ هَتَيْنِيمِ

הַגֵּלָּה עַל יָמִין חַמְנוּרָה וְעַל שְׁנַמְאֻלָּה

هَالِ يَمِينِ عَلِ يَمِينِ هَمْنُورَاهُ وَاِحْدُ سِمْوَلَاهُ

וְאָמַר אֱלֹהִים מִה

وَأَمْرُ إِلَهٍ مَتَّ إِلَى

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۶۸، کتاب زکریای نبی، باب ۴.

פִּתִּי שֶׁבַל، הַזֵּיתִים אֲשֶׁר בְּיַד
 شتی شِیلِی هَیْزِیْدِشِیم اِشِرِ بֵיד
 פִּנִּי צִנְתָּרוֹת הַזָּהָב הַמְרִיבִים
 شتی صִנְתִּי רוֹת הֶזָאָבָב هֵיִרִיבִים
 מֵעֲלֵיהֶם הַזָּהָב : וַיֹּאמֶר אֱלֹהִים
 מֵעֲלֵיהֶם מֶזָאָבָב וַיֹּזֵר אֵלֵי
 לֵאמֹר הַלֹּזָא יָדַעַת מַה אֱלֹהִים
 لاَ اَمْر هَلُوْا يَادَعِيت مَه اِليِه
 וַיֹּאמֶר לֵא אֲדַנִּי : וַיֹּאמֶר אֱלֹהִים
 قاَمِر لا اذِن دَپوَمِر اِليِه
 פִּנִּי בְנֵי הַצֹּהָר הַעֹמְדִים עַל
 שִׁינִי בֵינָא هֵיִזְהָר هָא עוֹמְדִים עַל
 אֲדוֹן כָּל הָאָרֶץ
 آدوَن كاَل هَا اَرِص

یعنی: ۱۱ پس من او را خطاب کرده، گفتم: این دو درخت زیتون که به طرف
 راست و طرف چپ شمعدان هستند چه می‌باشند؟ ۱۲ و بار دیگر او را خطاب کرده،
 گفتم که: این دو شاخه زیتون به پهلوئی دو لوله زرینی که روغن طلا را از خود می‌ریزد
 چیستند؟ ۱۳ او مرا جواب داده، گفت: آیا نمی‌دانی که اینها چیستند؟ گفتم: نه، ای
 آقایم! ۱۴ گفت: اینها پسران روغن زیت می‌باشند.^۱

ترجمه این آیات بر وفق ترجمه فاضلخانی، طبع ۱۹۳۲ م در لندن است، و اما

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۶۹، کتاب زکریای نبی، باب ۴.

مرحوم نراقی - علیه الرحمة - در کتاب سیف الأمة گفته است که: یعنی: حضرت زکریا در عرش نوری دید و در دو طرف آن نور دو شمع روشن دید. از جبرئیل پرسید که: این دو نور و دو زیتون چیست؟ جبرئیل گفت: آنها دو فرزند آلی است که آن آلی داماد واجب الاطاعة کل روی زمین است، و نیز گفته است: بلی، در نسخ کتاب زکریا که حقیر دیدم لفظ «آلی» را ساقط کرده و همین لفظ «هیصهار» است - چنان که نوشته شد - و «هیصهار» به معنی داماد است. پس معنی آن می شود که: گفت: این دو فرزند داماد واجب الاطاعة کل روی زمین است. بنا بر این هم کفایت می کند؛ چه حسنین علیهم السلام دو فرزند داماد محمد بن عبدالله هستند. علاوه بر این که ما صدق دو زیتون^۱ چنان که در قرآن و احادیث رسیده همان حسنین اند و بعد از زکریا بجز حسنین دو فرزند دامادی ظاهر نشده و وعده ظهور هم داده نشده و عیسی و ماشیح که نصارا و یهود آمدن آنها را می گویند چنین دو فرزندی نداشته اند.^۲

و نیز حضرت زکریا در باب پنجم کتاب خود گفته است:

وَأَشْرَبَ وَأَسَاءَ عَيْتِي وَأَارَاهُ وَهَنَهُ
وآشرب و آسأ عیبتی و آراهُ و هنته
 مِجْلَاهُ عَافَاهُ : وَيُؤْمِرُ أَلِيَّ مَهْ
میجلاه عافاه : و یؤمر الی مه
 آتَاهُ رَأَاهُ وَأَمَرَ أُونِي رَأَاهُ
آتاه رآه و امر اونی رآه
 مِجْلَاهُ عَافَاهُ أَرْكَاهُ عِشْرَانِي دَأَمَاهُ
میجلاه عافاه ارکاه عیشرانی دآماه

۱. ما صدق دو زیتون: آنچه بر آن «دو زیتون» صدق کند.
 ۲. سیف الأمة و برهان الملة، ص ۱۲۷.

وَرَاخَبَاءَ عَسِيرٍ نَابِئَاتٍ : وَيَأْمُرُ

إِلَىٰ ذَاتِ الْعَالَمِينَ مِمَّنْ جَاءَ عَلَىٰ

فَنِي كُلِّ أَرْضٍ نَبِيٌّ كُلُّ هُنَّ مَوَدَّةٌ

كَمَا مَوْهَا نَجَاهُ وَكُلُّ هُنَّ شَبَاعٌ مَوْذُوهٌ

كَمَا مَوْهَا نَجَاهُ : هِيَ صَيْبَتُهَا نَامٌ يَهُوَاهُ

بِبَابِهَا وَبَابِهَا : بَيْتٌ مَعْنَابٌ وَإِلَىٰ

بَيْتِ هُنَّ شَبَاعٌ بَيْتِي لَشَا قَرِيَّةٌ وَإِلَىٰ

بَيْتِي وَكُلُّهُنَّ : وَيَأْمُرُ عَصَبُ

وَأَمْرًا : بَابِهَا

یعنی: و باز چشمان خود را برافراشته، نگریستم و طوماری پَران دیدم. ۲ و او مرا گفت: چه چیز می بینی؟ گفتم: طوماری پَران می بینم که طولش بیست ذراع و عرضش ده ذراع می باشد. ۳ او مرا گفت: این است آن لعنتی که بر روی تمام جهان بیرون می رود؛ زیرا که از این طرف هر دزد موافق آن منقطع خواهد شد و از آن طرف

هر که سوگند خورد موافق آن منقطع خواهد گردید. ۴. یَهُوه صبايوت می گوید: من آن را بیرون خواهم فرستاد و به خانه دزد و به خانه هر که به اسم من قسم دروغ خورد داخل خواهد شد و در میان خانه اش نزیل شده،^۱ آن را با چوب هایش و سنگ هایش منهدم خواهد نمود.^۲

و اما نراقی - علیه الرحمه - در همان کتاب خود در ترجمه بعضی از این آیات چنین گفته است که: زکریا به طرف بالا نگاه کرد. کتابی را دید که پرواز می کند. از جبرئیل پرسید که: این چیست؟ گفت: این کتابی است که ظاهر می شود در تمام روی زمین به جهت آن که دیوان هر دزدی چنان که آن جا نوشته بشود و دیوان هر کسی که قسم دروغ بخورد موافق آن بشود و خدا آن کتاب را به خانه هر دزدی و هر کسی که قسم دروغ بخورد خواهد فرستاد.

و ظهور این فقرات در اثبات نبوت جد بزرگوار آن دو شمع و حقیقت قرآن که حاکم میان دزدان و دروغگویان است و اغلب به آن قسم می خورند مانند روز روشن است ... و بعد از زکریا تا کنون بجز قرآن چنین کتابی که متصف به این صفات باشد ظاهر نشده و در انجیل فعلی هم که در دست مسیحیین است دیوان دروغگویان و دزدان نیست،^۳ انتهی کلامه، رفع الله مقامه.

و نیز در فصل سوم کتاب زکریا از آمدن خاتم الانبیاء ﷺ چنین خبر داده است:

دُ الْهِنِّيْ مَوْبِيْ اِثْ عَبْدِيْ يٰ كَا
 نِيْ هِنِّيْ مَوْبِيْ اِثْ عَبْدِيْ يٰ كَا

در ذیل آیه ۸ همان فصل و باب گفته: (بشنوید) زیرا که اینک من بنده خود شاخه

۱. نزیل شده: فرود آمده.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۰۶۹، کتاب زکریای نبی، باب ۵.

۳. سیف الأئمة و برهان الملة، ص ۱۲۷.

را خواهم آورد،^۱ و در آیه ۱۲ از باب ششم گفته:

הִנֵּה אֵישׁ צִמַח שָׁמוּ וּמִתַּחַתָּיו
هِنَّه ایش صحیح یشمو و میت حتو

، צִמַח וּבִנָה אֶת הַיֵּל הַהוּא :
یصمخ و بیانه ات هیکل یهواه

וְחֹא : בִּנָה אֶת הַיֵּל הַהוּא : וְהָא
وهو یشنه ات هیکل یهواه و هو

، פֶּשַׁע הַהָרוּג שָׁב וּמִנֵּשׁ
پشاه هود و یاشب و مثل عل

כִּשְׂאוֹ : הַהוּא וְהוּא כֹהֵן
کشاه و هو و هو کاهن عل

כִּשְׂאוֹ וְעֵצַת שָׁלוֹם תִּהְיֶה בֵּינָם
کشاه و یعصت شالوم یشهیه بین

שְׁנֵיהֶם וְהָעֵצוֹת תִּהְיֶה לְחֵלֶם
شینهیه وها عیضات یشهیه لیلیم

וְלִטְוֵבִיָּה וְלִדְעִיָּה וְלִחֵן כִּם צִפְנִיָּה
و لطوبیه و لیدعیاه و لیخن بن صفنباه

לְזִכְרוֹן כֹּהֵל הַהוּא : וְרַחוּקִים
لذکرون کهل یهواه و رحوקים

، בָּאוּ בְנֵי כֹהֵל הַהוּא
یا بو یشمو بهیکل یهواه

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۶۸، کتاب زکریای نبی، باب ۳.

یعنی: اینک مردی که به شاخه مسماست و از مکان خود خواهد رویید و هیکل خداوند را بنا خواهد نمود. ۱۳ پس او هیکل خداوند را بنا خواهد نمود و جلال را متحمل خواهد شد و بر کرسی او جلوس نموده، حکمرانی خواهد کرد و بر کرسی او کاهن خواهد بود و مشورت سلامتی در میان هر دو ایشان خواهد بود. ۱۴ و آن تاج برای حالم و طوبیا و حین بن صَفْنِیا به جهت یادگاری در هیکل خداوند خواهد بود. ۱۵ و آنانی که دورند خواهند آمد و در هیکل خداوند بنا خواهند نمود.^۱

در کتاب سیف الأئمة آیه ۱۲ و ۱۳ را این طور ترجمه کرده است:

یعنی: همان بنده مشرقی من اسم او مشرقی باشد و در زیر فرمان او بیت الله بنا گذارده شود. بعد از آن گفته است: نظر کن - ای طالب حق! - که بعد از زکریا پیغمبری بجز عیسی نیامد و او در بیت لحم متولد شد که از قرای بیت المقدس است [که محل وحی به] زکریا بود و ظهور او در ساعیر شد که غربی بیت المقدس است و محمد ﷺ از مکه ظاهر شد که شرقی جنوبی بیت المقدس است و خانه کعبه در زیر فرمان او بنا شد و ماشیحی که بیاید کسی نگفته که: خانه خدایی بنا کند. پس با وجود چنین تصریحی طالب حق را چه شبهه ای باقی می ماند؟^۲ (انتهی کلامه).

و نیز در باب نهم در آیه ۱۰ و ۱۱ گفته است:

גְּזַלְתָּ מִיָּדַי כֶּתֶב חַיִּים וְהִשְׁתַּלַּח
 کتبی مؤید بیت صیون هاربتی بت یوزیشلتם
 הִנֵּה מִלִּכְךָ יָבוֹא לָךְ צָדִיק וְנוֹשָׁא
 هیئنه میلکک یا بوا لاک صدیق و نوשא
 הוּא עֹנֵי וְרוֹצֵב עַל חֲמוֹר וְעַל עֵר בֵּן
 הוא عونی و روجب على حمور و على عنر بن

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۷۰، کتاب زکریای نبی، باب ۶.

۲. سیف الأئمة و برهان الملة، ص ۱۳۸.

אֶת־זוֹת : וְהַכְרַתִּי וְכַבַּ מֵאֶפְרַיִם וְסוֹס
 אֶת־תּוֹת : וְהַכְרַתִּי : וְכַבַּ : מֵאֶפְרַיִם : וְסוֹס
 מֵירוּשָׁלַם וְנִכְרַתְתָּה כִּמְנַשֵּׁת מִלְחָמָה
 מֵירוּשָׁלַם : וְנִכְרַתְתָּה : כִּמְנַשֵּׁת : מִלְחָמָה
 וְדָבַר נְשִׁלּוֹם לְגוֹיִם וּמִשְׁלוֹן מִיָּם
 וְדָבַר : נְשִׁלּוֹם : לְגוֹיִם : וּמִשְׁלוֹן : מִיָּם
 עַד יָמֵי וּמִנְהַר עַד אֶפְסָי אֶרֶץ
 עַד : יָמֵי : וּמִנְהַר : עַד : אֶפְסָי : אֶרֶץ

ترجمه این آیات طبق مطبوعه لندن ۱۹۳۲ م: آیه ۹: ای دختر صهیون! بسیار وجد بنما، و ای دختر اورشلیم! آواز شادمانی بده. اینک پادشاه تو نزد تو می آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم می باشد و بر الاغ و بر کزه بچه الاغ سوار است. ۱۰ و من عزابه را از آفرایم و اسب را از اورشلیم منقطع خواهم ساخت و کمان جنگی شکسته خواهد شد و او با امت ها به سلامتی تکلم خواهد نمود و سلطنت او از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای زمین خواهد بود.^۱

و مرحوم نراقی در کتاب بحیف الأمة ترجمه این دو آیه را چنین بیان کرده:
 یعنی: شادباش، ای ولایت اسلام! و خوشحالی کن، ای ولایت بیت المقدس! که اینک می آید پادشاه تو^۲ از برای تو. راستگو و شفاعت کننده گناهکاران فقیر باشد و سوار شود بر الاغ و نیست کند اسب سواری را از میان یهود و لشکر را از بیت المقدس و بشکند کمان جنگ را و ظاهر کند اسلام را در میان عجمان و برسد حکم او از دریاها و به دریاها و رودخانه ها تا انتهای زمین.

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۷۲-۱۰۷۳، کتاب زکریای نبی، باب ۹.

۲. در مصدر: (پادشاه نو).

و معنی این فقرات به نوع مذکور بنحوی است که موافق با معانی الفاظ آنهاست. و یکی از علمای نصارا و دیگری از یهود آنها را تفسیر کرده‌اند به آنچه فی الجمله مخالفتی با آنچه ما تفسیر کردیم دارد و آن دو تفسیر باهم اندک تغایری دارند ولیکن هیچ یک مضر به استدلال ما نیستند.

اما مفسر نصرانی چنین تفسیر کرده که یعنی: خرم باش، ای دختر اسلام! و خوشحالی کن، ای دختر بیت المقدس! هان که پادشاه تو بیاید به تو که معصوم و شفاعت کننده باشد و فقیر خواهد بود و الاغ سوار شود و نیست کند لشکر را از افراسیم - یعنی: از سبط یهود - و بر طرف کند^۱ اسب را و خواهد شکست کمان جنگ را و خبر زمان عدالت را به عجمان بدهد و اختیار او از دریا و از همه رودخانه‌ها تا انتهای زمین خواهد بود.^۲

و اما مفسر یهودی چنین تفسیر کرده که: «شاد باش، ای طایفه و جماعت بیت المقدس! و خوشحالی کن، ای جماعت اسلامیان! که پادشاه تو می‌آید و راستگو و فرج دهنده باشد» تا آخر، مگر این که به جای «خبر زمان عدالت به عجمان بدهد» گفته: و بیان کند اسلام را از برای همه گروه‌ها.

و بنا بر سه تفسیر صراحت آنها در مطلب واضح است و انطباق او بر پیغمبر ما نهایت وضوح دارد؛ چه او تصریح فرموده که: خدای تعالی مرتبه شفاعت گناهکاران امت را به او عطا فرموده^۳ و آیه: ﴿وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾^۴ نیز بر آن دال است

۱. در مصدر: (خواهد کرد).

۲. در پاورقی این قسمت در مصدر نوشته شده: (این ترجمه دقیقاً مطابق با ترجمه‌ای است که در سیف المؤمنین علی قلی جدید الاسلام، ص ۲۲۰ آمده است)، و شاید مراد مؤلف از مفسر نصرانی نویسنده همان کتاب است.

۳. ... وأعطيت الشفاعة. [ر.ک: مسند احمد، ج ۱، ص ۳۰۱ و ج ۴، ص ۴۱۶ و ج ۵، ص ۱۶۲؛ سنن دارمی، ج ۱، ص ۳۲۳؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۸۶ و ۱۱۳؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۶۳؛ من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۲۴۱، ضمن حدیث ۷۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۸، ضمن حدیث ۱۷ و ج ۱۶، ص ۳۰۸ و ۳۱۳، ضمن حدیث ۱ و ...].

۴. سوره ضحی، آیه ۵.

و آن حضرت فقیر بود و مرتبه فقر او واضح است و بر الاغ سوار می شد و الاغ سواری آن حضرت به یحمور مسما بود، و ریاست لشکرکشی و جمع لشکر را از میان یهود بر طرف کرد؛ چه ایشان را منع نمود از سوار زین شدن و در اطراف عالم یهود نمی توانند بر اسب زینی سوار شد، و بنا بر تفسیر دوم و سیم - که مطلق گفته که: «بر طرف سازد اسب را» و به خصوص بیت المقدس نگفته اند - باز مطلب ظاهر است؛ چه در مکه و مدینه و میان اعوان و انصار او اسب یافت نمی شد إلا نادراً، و النادر کالمعدوم^۱ و لشکر یهود را نیست و نابود گردانید، و کمان جنگ شکستن که کنایه از بسیار جنگ کردن یا شکستن کمانداران [است] مخصوص او بود، و ظاهر ساختن اسلام در میان عجمان - یا در میان همه گروه ها - واضح است و بنا بر تفسیر دویم نیز که به جای این گفته: «و خبر زمان عدالت را به عجمان بدهد» نیز ظاهر است که خبر زمان عدالت را او داد؛ چه فرمود: **وُلِدْتُ فِي زَمَنِ الْمَلِكِ الْعَادِلِ**^۲ - که مراد انوشیروان عادل است که از عظمای سلاطین عجم بوده و اختیار و تسلط او به همه اطراف زمین رسید.

و این صفات همه در آن سرور متحقق بود و نمی تواند بود که مراد از آن عیسی علیه السلام باشد؛ چه او - چنان که در انجیل مذکور است - می گوید که: **مَنْ مَبْعُوثٌ نَگَشْتَهَامَ مَگَر بَر بَنِي إِسْرَائِيلَ**^۳ علاوه بر این که عیسی هرگز کمان جنگی نشکست و خبری از زمان عدالت به عجم یا سایر مردم نداد و اسلام را ظاهر نکرد، بلکه پادشاه نبود که تواند شد بفرماید: پادشاه تو بیاید.^۴

تا این جا پایان یافت کلام نراقی - علیه الرحمة والرضوان .

۱. النادر کالمعدوم: آنچه بندرت یافت می شود، گویا اصلاً وجود ندارد.

۲. ر.ک: قصص الانبیاء، ص ۳۱۴، ح ۴۲۲: مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۱۴۹: الدرّ النظیم، ص ۵۸؛ العدد القویة، ص ۱۱۱، ذیل شماره ۱۲: بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۵۰، ذیل شماره ۱ و ص ۲۵۴، ح ۶ و ص ۲۷۶، ذیل شماره ۲۳ و ج ۹۵، ص ۱۹۴.

۳. او در جواب گفت: فرستاده نشده ام مگر به جهت گوسفندان گم شده خانندان اسرائیل. [کتاب مقدس،

ص ۱۱۰۸، انجیل متی، باب ۱۵، آیه ۲۴]

۴. سیف الأئمة و برهان الملة، ص ۱۳۸ - ۱۴۰.

بهره دوازدهم از بخش دوازدهم

در بیان اخباری که ملاکی نبی در کتاب خود خبر داده. در سیمان سیم چنین گفته است:

הַנְּבִי שְׁלַח מַלְאֲכָי וּפְנָח דְּרָדָּ
هنبي شله ملاک و پنهان درخ

לְפָנָי וּפְתָאם יְבוֹא אֶל הַדְּלוֹ
پنهانای و پنهانم یا بوی ال میخالو

הָאֲדוֹמ אֲשֶׁר אֵתֶם חַפְצֵיכֶם
ها آدون اشرا آتید

מִבְּכֵם שֵׁם וּמְלָאךְ הַכְּרִית אֲשֶׁר
میقتیم و مَلخ کهریت اشرا

אֵתֶם חֲפְצֵיכֶם הִנֵּה כָּא אֶמֶר
آتیم حقیصم هینه بام امیر

יְהוָה יִבְרָא אֵת : וְיִבְרָא מִדְּלִדְלִ
یهوواه صبا ثوت و یمنی میکلکل

אֵת יוֹם בְּזָאוֹ וְיִבְרָא הָעֹמֵד
ات یوم بانو و یمنی ها عمند

בְּהַקְּאוֹתָו כִּי הוּא דְאֵשׁ מִצְרָף
بهرا اوتو کی هو کیش مصارف

וּדְבָרִית מְדִנְסֵים וְיִשָּׁב מִצְרָף
و پکیریت مکچیم و یاشب مصارف

וּמִטְהַר כִּסֵּף וְטָהַר אֵת בְּנֵי לֹוִי
و میطهر کیف و نیطهر ات بنی لوی

וְזָכַרְתֶּם אֹתָם כְּזָמַרְתֶּם וְנִכְסְתֶם וְהָיוּ
 וְזָכַרְתֶּם אֹתָם כְּזָמַרְתֶּם וְנִכְסְתֶם וְהָיוּ
 לְהִזְכֹּר מִיָּמֵינוּ מִנְחָה בְּיַדְכֶם הִיא
 لیفاده چکشی منجانه بیصد! آه

ترجمه طبق مطبوعه لندن ۱۹۳۲ م: آیه ۱: اینک من رسول خود را خواهم فرستاد
 و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت و خداوندی که شما طالب او می باشید
 ناگهان به هیکل خود خواهد آمد - یعنی: آن رسول عهدهی که شما از او مسرور
 می باشید. هان! او می آید. قول یهوه صباوت این است. ۲ اما کیست که روز آمدن او
 را متحمل شود و کیست که در حین ظهور وی تواند ایستاد؟ زیرا که او مثل آتش
 قالگر و مانند صابون گازران^۱ خواهد بود. ۳ و مثل قالگر و مصفاکننده نقره خواهد
 نشست و بنی لاوی را طاهر ساخته، ایشان را مانند طلا و نقره مصفا خواهد گردانید تا
 ایشان هدیه [ای] برای خداوند به عدالت بگذرانند. ۴ آن گاه هدیه یهود^۲ و اورشلیم
 پسندیده خداوند خواهد شد - چنان که در ایام قدیم و سالهای پیشین می بود.^۳
 و نیز در باب چهارم از کتاب ملاکی گفته:

כִּי הֵנָּה הַיּוֹם בָּא בְּעֵרַב כְּתוּרָה וְהָיוּ
 כִּי הֵנָּה הַיּוֹם בָּא בְּעֵרַב כְּתוּרָה וְהָיוּ
 כִּלְזָרְיָם וְכִלְזָרְיָם וְכִלְזָרְיָם
 کل زاریم و کل زاریم و کل زاریم
 וְלֹא הָיָה אִתְּם הַיּוֹם הַבֹּא אִמֵּר
 و لاهط ایتهم هیوم هباء امیر

۱. گازر: رختشوی، کسی که پیشه اش رختشویی است.
 ۲. در مصدر: (هدیه یهودا).
 ۳. کتاب مقدس، ص ۱۰۸۰، کتاب ملاکی نبی، باب ۳.

יהוה ^{يهووا} צבאות ^{صباوت} אשר ^{اشر} לא ^{لوا} ؛ יעזב ^{يعزب}
 להם ^{لامهم} פשר ^{شيرش} ולנו ^{وعاناف} ; וזרה ^{وزارحاه} להם ^{لايهم}
 ؛ רא ^{يراي} פני ^{شيني} פני ^{شيش} פה ^{صدافاه} ומרפא ^{ونميرفاه}
 בדנ ^{بينكافها} פיה ^{ويصايم} וצאתם ^{ويبشتم} ופשתם ^{ويلاي} ؛ יעזב ^{يعزب}
 מרבם ^{مربق}

ترجمه طبق همان مطبوعه: ۱ زیرا اینک آن روزی که مثل تنور مشتعل می باشد خواهد آمد و جمیع متکبران و جمیع بدکاران گاه خواهند بود، و یهوه صباوت می گوید: آن روز که می آید، ایشان را چنان خواهد سوزانید که نه ریشه و نه شاخه [ای] برای ایشان باقی خواهد گذاشت. ۲ اما برای شما که از اسم من می ترسید، آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و بر بال های وی شفا خواهد بود و شما بیرون آمده، مانند گوساله های پرواری جست و خیز خواهید کرد.^۱

و در دو آیه آخر این باب گفته است:

הני ^{هين} אנכי ^{انوحني} ؛ פשר ^{شولح} להם ^{لايهم} את ^{اث} אל ^{ايلا} ؛
 הנכי ^{هناجني} א ^{ليين} לפני ^{بوا} ؛ ו ^{يوم} ؛ יהוה ^{يهووا} הנדול ^{هنا دول}

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۸۱، کتاب ملاکی نبی، باب ۴.

וְהַנּוֹרָא : וְהַשֵּׁיב לְב אֲבוֹת עַל בָּאֵימ
 וְהַנּוֹרָא : וְהַשֵּׁיב לְב אֲבוֹת עַל בָּאֵימ
 וְהַנּוֹרָא : וְהַשֵּׁיב לְב אֲבוֹת עַל בָּאֵימ
 וְהַנּוֹרָא : וְהַשֵּׁיב לְב אֲבוֹת עַל בָּאֵימ
 וְהַנּוֹרָא : וְהַשֵּׁיב לְב אֲבוֹת עַל בָּאֵימ
 וְהַנּוֹרָא : וְהַשֵּׁיב לְב אֲבוֹת עַל בָּאֵימ
 וְהַנּוֹרָא : וְהַשֵּׁיב לְב אֲבוֹת עַל בָּאֵימ
 וְהַנּוֹרָא : וְהַשֵּׁיב לְב אֲבוֹת עַל בָּאֵימ
 וְהַנּוֹרָא : וְהַשֵּׁיב לְב אֲבוֹת עַל בָּאֵימ
 וְהַנּוֹרָא : וְהַשֵּׁיב לְב אֲבוֹת עַל בָּאֵימ

ترجمه: ۱۵ اینک من ایلئی نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد. ۶ و او دل [پدران به سوی پسران و دل] پسران را به سوی پدران خواهد برگردانید. مبادا بیایم و زمین را به لعنت بزنم.^۱

تبصره

مخفی نماند که این دو آیه را با دو آیه‌ای که قبل از این دو آیه نوشته شد در کتاب تورات عبری طبع برلن جزء آیات باب سوم کتاب ملاکی نوشته و در ترجمه مطبوعه لندن در سال ۱۹۳۲ م از آیات باب چهارم نوشته. برای توضیح از جهت مراجعین تذکر داده شد که هرگاه به تورات عبری مراجعه کنند، بدانند که این آیات در باب سوم نوشته شده و ردیف شماره آنها در آن باب ۱۹ و ۲۰ و ۲۳ و ۲۴ است.

مؤلف ناچیز گوید: محل شاهد در این آیات خبر دادن از آمدن پیغمبر و آمدن ایام بزرگ خداست که مراد روز قیام قائم و روز رجعت آل محمد باشد و مراد از ایللیایی که پیش از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند فرستاده می شود خلیفه بلا فصل پیغمبر خاتم، حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علیهما و آلهما الصلاة والسلام - است و ایللیا در عبری به معنای علی است در عربی و آن کسی است که جمیع یهود

۱. همان.

و نصارا در انتظار آمدن او بوده‌اند - چنان که در انجیل یوحنا تصریح شده که: چون یحیی علیه السلام آمد، یهود علمای خود را نزد او فرستادند که به او گفتند: آیا تو ایللیایی؟ گفت: من ایللیا نیستم،^۱ و در کتاب انجیل است که عیسی علیه السلام فرمود: ابن امینس با ایللیا خواهند آمد.

و اگر بخواهند بگویند که: مراد از او یحیی است، یحیی پیش از آن که عیسی این سخن را بگوید آمده بود و آنچه را که بعض دیگر از ایشان گفته‌اند - که: مراد الیاس نبی است - نیز غلط است؛ زیرا که الیاس نزدیک به زمان داود آمده و ملاکی قرب زمان با عیسی داشته و قرن‌ها در میان ایشان فاصله بوده که الیاس آمده بوده است و از زمان ملاکی هم تا این زمان کسی نیامده که مدعی باشد که من ایللیایم مگر وجود مبارک امیرالمؤمنین علی علیه السلام - چنان که خود آن حضرت مکرر فرموده: منم ایللیا،^۲ و جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست که مراد از ایللیا آن حضرت است.

و ممکن است گفتن که: این اخبار از روز عظیم مهیب ظهور حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه - است که از آن تعبیر به قیامت صغرا شده؛ زیرا که پیش از ظهور آن بزرگوار حضرت علی علیه السلام به دنیا رجعت خواهد فرمود - چنان که از طرق شیعه امامیه بلکه جمع کثیری از عامه روایات و احادیث بسیار رسیده است که عمده از آنها در جزوات ثلاثه قبل از این جزء در این کتاب سبق ذکر یافت. غواصی کن گرت گهر می باید، والله یهدی الی سواء السبیل.

بهره سیزدهم از بخش دوازدهم

در اخباری که در کتاب عاموس پیغمبر از کتب عهد عتیق خبر داده، بعد از آن که از

۱. ر.ک: کتاب مقدس، ص ۱۲۱۶، انجیل یوحنا، باب ۱، آیه ۲۱.

۲. ینابیع الموده، ج ۳، ص ۲۰۷؛ الزام الناصب، ج ۲، ص ۱۹۰ و ۲۰۶.

ذلت و خوار شدن یهود اخبار فرموده، در باب سیم در آیه ۳ گفته است:

הַיְכָלֹדוּ שִׁבְעִים יְחַדְדוּ בְּכַתוֹ אִם נִזְעַדוּ
 הִישָׁע אֶגְרֵיהָ בְּעֵלֵי וְטָרַפְ אִימָ לֹו
 הִיִּתַם כְּפֵי־רַם לֹו מִמֵּ עֲזַתוֹ כְּלַתִּי
 אִם לְכָד אִימ לֹא חָד

ترجمه: آیه ۳: آیا دو نفر با هم راه می‌روند جز آن که متفق شده باشند؟ ۴ آیا شیر در جنگل غرّش می‌کند حینی که شکار نداشته باشد؟ آیا شیر ژیان آواز خود را از بیشه‌اش می‌دهد حینی که چیزی نگرفته باشد؟
 و در آیه ۸ گفته است:

אֶרֶיֶה שִׁי אֶגְרֵי מִי לֹא יִהְיֶה אֶרְנִי יְהוּוֹה
 דְּבַר מִי לֹא יִנְבֵּא דְבִרָּי

ترجمه: ۸: شیر غرّش کرده است. کیست که نترسد؟ خداوند یهوه تکلم نموده است. کیست که نبوت ننماید؟^۲

این ترجمه طبق مطبوعه لندن ۱۹۳۲ م است، و اما نراقی - علیه الرحمه - در کتاب

۱. کتاب مقدّس، ص ۱۰۲۵، کتاب عاموس نبی، باب ۳.

۲. همان.

سيف الأمة این طور ترجمه کرده و گفته است: یعنی: می آیند هر دو همراه هم. در آن وقت آنچه می خواهند می شود و آنچه نتوانند بجا آورند می توان بود. شیر در میدان صدا کند بی آن که فتح نماید و شیربچه در خانه خود صدا کند و چیزی به دست نیاورد.

تا این که بعد از چند فقره - یعنی: در آیه ۸ - می گوید: فریاد خواهد نمود شیر و کیست که ترسان بشود، و بعد از آن گفته: و ظاهر آن است که مراد از دو که همراه می آیند محمد و علی علیهما السلام باشند و شیر اشاره به علی علیه السلام است که اسم او حارث و حیدر و غضنفر است که هر سه به معنی شیر است^۱ (انتهی کلامه).

بهره چهاردهم از بخش دوازدهم

در بیان اخباری که در کتاب صفینا - که از جمله کتب عهد عتیق است - خبر داده. در آیه ۱۴ از باب اول گفته:

קָהֶב	יוֹם	יְהוּה	הַגְּדוֹל	קָרוֹב	וּמֵר
قَارُوب	يَوْم	يَهُوَاه	هَكَاذُول	قاروب	يوم من
מֵאֵד	קוֹל	יוֹם	יְהוּה	מֵר	צֶרֶח
مِاؤد	قول	يَوْم	يَهُوَاه	مر	صرح
שָׁם	גְבוּר:	יוֹם	עֲבָה	הַיּוֹם	הַהוּא
شام	غابور	يوم	عباه	هيووم	ههوا
יוֹם	צָרָה	יוֹם	צֹרָה	יוֹם	שָׂאָה
يوم	صاذا	يوم	صوفا	يوم	شاه

۱. سيف الأمة وبرهان الملة، ص ۱۳۳.

וּמִשׁוּאָה יוֹם חֹשֶׁךְ וְאֶפְלָה יוֹם
وَمِنْ شَوْأَهْ يَوْمٌ هُوَ شَيْخٌ وَآيَةٌ يَوْمٌ
 עֵצֶם וְעַרְפָּל: יוֹם שׁוֹפָר וְתְרוּעָה עַל
عَافَانٌ وَغُرَابٌ يَوْمٌ شُوفَارٌ وَوُشْرُوعَاهْ عِل
 הָעָרִים הַכְּצִירָת וְעַל הַפְּנוֹת
مَعَارِبُهُمْ هَبْصُرَتْ عِل هَنْنَوֹת
 הַקְּזָחוֹת: הַצִּלְתָּ לְאֶרֶם וְהַלְכֵנוּ
كَمْكِينَوَتٌ دَهِيصْرَتُوِي لَأِ دَامٌ هَا لَكُو
 בְּעֹרְיָם בְּיָהוּוָה חֲטָאֵנוּ וְשִׁפְנוּ
كَنْبِرُيْمٌ بَنِي لِيَهْوَاهْ خَا طَا عُنُو شَيْخٌ
 רַמִּים בְּעֹפֹר וְלַחֲמִים בְּקַלְלִים
دَامَامٌ كِعَا فَا ر دِهْلِحَامٌ كَكَلَا لِيْمٌ

ترجمه طبق مطبوعه لندن ۱۹۳۲ م: آیه ۱۴: روز عظیم خداوند نزدیک است
 و بزودی هرچه تمام تر می رسد. آواز روز خدا مسموع است و مرد زور آور در آن
 بتلخی فریاد برخواهد آورد. ۱۵ آن روز روز غضب است، روز تنگی و اضطراب،
 روز خرابی و ویرانی، روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمت غلیظ. ۱۶ روز کزنا
 و هنگامه جنگ به ضد شهرهای حصاردار و به ضد برج های بلند. ۱۷ و مردمان را چنان به
 تنگ می آورم که کورانه راه خواهند رفت؛ زیرا که به خداوند گناه ورزیده اند. پس
 خون ایشان مثل غبار و گوشت ایشان مانند سرگین ریخته خواهد شد در روز غضب^۱.

۱. عبارت «در روز غضب» در مصدر جزء آیه بعد آمده است.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۰۵۹ - ۱۰۶۰، کتاب صفینای نبی، باب ۱.

و نیز در باب سوم همین کتاب در آیه هشتم و آیه نهم چنین گفته است :

לְכֹן הַכּוֹן לִי נְאֻם יְהוָה לִי הֵם כּוֹנְנִי
 لَكِنَّ هَكَوْ لِي نَوَام يَهُوَاه لِيَوْم لِيَوْم قَوْمِي

לְעַד כִּי מִשְׁפַּחַי לְאֵסֹף זָרִים לְכַבְדֵּי
 لَعَدَّ كِي مِشْقَالِي لِأَيْفَ تَحْوِيئِي لِعَلَّايَعِي

כָּמִלְכֹת לְשִׁיחַ עַל־הֵם זְעִי כָל
 كَمِلْكَوْت لِشِيوْخِ عَلَيْهِم دَعِي كَال

חֲרוֹם אֶפְי כִּי בְּאֵשׁ קִנְיָתִי תֵאָדָל
 حَرُومِ اِپِي كِي بِبَيْشِ قِنَاتِي تَاكَل

כָּל הָאָרֶץ כִּי אֶז אֶהְיֶה אֵל עַמִּים
 كَال هَا اِلْيِص كِي اَز اِمِيحِ اِلْ اَعِيْم

שִׁנְיָה בְרוּחָהּ לְקַרְא כָּל־שֵׁם
 شَانَاهُ بَرُوْرَاهُ لِقْرَاهُ كَلَامِ دِشْمِ

יְהוָה לְעַבְדֹו שִׁכְמוֹ אֶחָד
 يَهُوَاهُ لِعَابِدُوْ شِكْمُوْ اِحَاد

ترجمه وفق مطبوعه فارسيه لندن در سال ۱۹۳۲ م چنین است: آیه ۹: بنا بر این خداوند می گوید: برای من منتظر باشید تا روزی که به جهت غارت برخیزم؛ زیرا که قصد من این است که امت ها را جمع نمایم و ممالک را فراهم آورم تا غضب خود و تمامی حدت خشم خویش را بر ایشان بریزم؛ زیرا که تمامی جهان به آتش غیرت من سوخته خواهد شد. ۱۰ زیرا که در آن زمان زبان پاک به امت ها باز خواهم داد

تا جمیع ایشان اسم یهوه را بخوانند و به یک دل او را عبادت نمایند.^۱
و در آیه ۱۹ تا آخر باب سوم گفته است:

הַדְּנִי עֲשֵׂה אֶת כָּל מַעֲנֶיךָ בְּעַת הַהִיא
هینتی عشاء ایت کال معنیتحا باعت ههیه

וְהִזְנִי עֲלֵי אֶת הַצִּלְעָה וְהִנְחָהּ
وهو شغی و هندا حاه مصلعاه ایت

אֶמְבֹּץ וְשִׁמְתֵם לְתַהֲלָה וּלְנִשְׁם
اقتین و ستمتیم ایتقالیه و ولسم

בְּכָל הָאָרֶץ בְּנִשְׁתֵּם : בְּעַת
بکال ها ارض باشتام باعت

הֵהִיא אָבִיא אֶתְכֶם וּבְעַת
ههیه ابی ایتکم و و باعت

כַּכֵּי אֶתְכֶם כִּי אֶתֶן אֶתְכֶם
כبعی ایتکم کی ایتم ایتکم

לְנִשְׁם וְלַתְהַלָּה בְּכָל עַמֵּי הָאָרֶץ
لسم و لیتהלده بکال عمی هدا ارض

בְּנִשְׁוֹבֵי אֶת שְׂבוֹתֵיכֶם לְעַמֵּיכֶם
بشووی ایت شבותیکم ایت لعنیکم

אָמַר הוּא
امرا هو

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۶۱، کتاب صَفْنِیَا ی نبی، باب ۳.

ترجمه طبق همان مطبوعه: آیه ۱۹: اینک در آن زمان بر همه آنانی که بر تو ظلم می کردند مکافات خواهم رسانید و لنگان را خواهم رهانید و رانده شدگان را جمع خواهم کرد و آنانی را که عار ایشان در تمامی زمین می بود محلّ تسبیح و اسم خواهم گردانید. ۲۰ در آن زمان شما را در خواهم آورد و در آن زمان شما را جمع خواهم کرد؛ زیرا خداوند می گوید: حینی که اسیران شما را به نظر شما باز آورم، آن گاه شما را در میان تمامی قوم های زمین محلّ اسم و تسبیح خواهم گردانید.^۱

مراد از این که در باب اول گفته: «روز عظیم خداوند نزدیک است» یا روز ظهور حضرت خاتم الانبیاء ﷺ است، یا روز ظهور حضرت صاحب الامر - عجل الله تعالی فرجه - و از قرائن سخنان بعد بیشتر دلالت بر زمان ظهور حضرت بقیة الله و ظهور دولت حقّه آل محمد ﷺ است و انتقام کشیدن آن حضرت از ظالمین و ستمکاران.

و از این که در باب دوم گفته است: «تمامی خدایان جهان را زایل خواهد ساخت و جمیع جزایر امت ها هر کدام از جای خود او را عبادت کنند» و این که در باب سوم گفته است که: «امت ها را جمع نمایم و ممالک را فراهم آورم» تا آن جایی که گفته است که: «در آن زمان زبان پاک به امت ها باز خواهم داد تا جمیع ایشان اسم یهوه را بخوانند و به یک دل او را عبادت نمایند» و آنچه در اواخر باب سوم گفته، همه اینها بیشتر با زمان ظهور دولت ولی عصر ﷺ موافقت دارد - چنان که از بعضی آیات قرآنیّه و اخبار و احادیث متواتره متکثره و مستفیضه و صحیحه و معتبره و موثقه جمیع فرق مسلمین بخصوص فرقه امامیه اثنا عشریه مستفاد و فهمیده می شود.

بهره پانزدهم از بخش دوازدهم در بشارات وارده در انجیل متی
در باب سوم انجیل متی طبق سریانیّه بنا بر نقل فخرالاسلام در مجلد دوم کتاب

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۶۲، کتاب صغیای نبی، باب ۳.

انیس الأعلام به این عبارت گفته است:

بَانِي يَوْمِنِي تَلِي يُوْحَنَّا مَعْمَدِنَا وَمَكِر زوا بِخَرَبِي دِهود وَأَمِر تَوْبُون سَبَب دِقْرَبْن تِلَه
مَلَكُوت دِشَمِي.

ترجمه: ۱ و در آن ایام یحیای تعمید دهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده، می گفت: ۲ توبه کنید؛ زیرا که ملکوت آسمان نزدیک است.^۱

و در باب چهارم از انجیل متی گفته است:

۱۲ وَكَذْ شِمْعَلِي يَشُوع دِيُوْحَنَّا پِشَلِي سُهِي شُونِيْلِي لِكَلِيْل مِنْ دَائِك شُونِيْلِي لِمَكْرُوزِي
۱۷ وَلَمَرْتَوْبُون سَبَب دِقْرَبْن مَلَكُوت دِشَمِي ۲۳ وَيَخْذَار وَيَشُوع بِكُلِه كِلِيْلًا وَمَلُوبِي
وَبِجَمَاعَتِي وَمَكْرُوزِي مَشْخَذَت دِمَلَكُوت، الخ.

ترجمه: ۱۲ و چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده است، به جلیل روانه شد....
۱۷ از آن هنگام عیسی به موعظه شروع کرد و گفت: توبه کنید؛ زیرا که ملکوت آسمان
نزدیک است.... ۲۳ و عیسی در تمامی جلیل می گشت و در کنایس ایشان تعلیم داده و
به بشارت به ملکوت موعظه می نمود.^۲

و در باب ۶ از انجیل متی در بیان نمازی که عیسی ﷺ تعلیم تلامذه نمود، در آیه ۱۰
به این نحو نوشته: اَتَيْتِي مَلَكُوتِي؛ یعنی: ای خدا! ملکوت تو می آید.^۳
و چون عیسی حواریین را فرستاد به بلاد اسرائیلیه از برای دعوت و وعظ،
وصایای چندی به ایشان فرمود و از جمله وصایا این بود که در آیه ۷ از همین باب
نوشته است:

وَكَذْ أَزَلِيْتُمْ مَكِرْزُون وَمُورُ قُرَبِن مَلَكُوت دِشَمِي؛

یعنی: و در اثنای راه موعظه کنان گوید که: ملکوت آسمان نزدیک است.^۴

۱. کتاب مقدس، ص ۱۰۸۷، انجیل متی، باب ۳.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۰۸۸-۱۰۸۹، انجیل متی، باب ۴.

۳. کتاب مقدس، ص ۱۰۹۲، انجیل متی، باب ۶.

۴. کتاب مقدس، ص ۱۰۸۸، انجیل متی، باب ۴، آیه ۱۷.

و در باب ۹ از انجیل لوقا به این نحو بیان کرده:

وَقَرِپَلِي يَشُوْع لِتِرْعَسَزْ تَلْمِيْدُهُ دِيَهْبِلِي قَتِي خَيْلَ وَحُكْمَ عَلِ كَلْنِي شِيْنِيْدِي وَ مَرْعِيْنِي لِبْسُوْمِي
وَشُدْ رِيْلِي لِمَكْرُوْزِي مَلَكُوْتِ دَالَهْ وَ لِبْسُوْمِي مَرْعِيْنِي.

(ترجمه:) ۱ پس عیسی دوازده شاگرد خود را طلبیده، به ایشان قدرت و اقتدار بر
جميع دیوها و شفا دادن امراض عطا فرمود. ۲ و ایشان را فرستاد تا به ملکوت خدا
موعظه کنند و مریضان را صحت بخشند.^۱

و در باب دهم از انجیل لوقا گفته: ۱ و بعد از آن مسیح هفتاد نفر دیگر را نیز تعیین
فرمود و ایشان را جفت جفت پیش روی خود به هر شهری و موضعی که خود
عزیمت آن داشته فرستاد.... ۸ و در هر شهری که رفتید و شما را پذیرفتند از آنچه
پیش شما گذار دند بخورید. ۹ و مریضان آن جا را شفا دهید و بدیشان گوید: ملکوت
خدا به شما نزدیک [شده] است.

و در آیه ۱۱ گفته: لیکن بدانید که ملکوت خدا به شما نزدیک شده است.^۲
مخفی نماند که طبق این آیات و عبارات از انجیل متی و انجیل لوقا ظاهر و آشکار
است که حضرت یحیی و حضرت عیسی ﷺ و حواریین و هفتاد نفر دیگر بشارت
داده اند به نزدیک بودن و آمدن ملکوت آسمانها و در این بشارت الفاظ حضرت یحیی با
عیسی یکی بوده و چنین مستفاد می شود که این ملکوت در زمان هیچ یک از این دو
بزرگوار ظاهر نشده و نیامده است و همچنین در زمان حواریین و هفتاد تلمیذ هم
نیامده و ایشان از فضیلت این ملکوت مخبر بودند و به آمدن آن بشارت می دادند و در
انتظار آمدن آن بودند. اکنون باید فهمید که مراد از این ملکوت چیست و البته باید امر
مهمی باشد که این همه تأکید در بشارت دادن به ظهور و آمدن آن شده و الا حضرت
عیسی شاگردان خود را تعلیم نمی فرمود که در نماز خود بگویند: ملکوت تو بیاید.

۱. کتاب مقدس، ص ۱۱۸۳، انجیل لوقا، باب ۹.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۱۸۶، انجیل لوقا، باب ۱۰.

پس مراد از ملکوت آسمان باید طریقه نجاتی باشد که یقیناً در شرع حضرت عیسی ظاهر نشده و نیامده است و آنچه را که در معنای ملکوت علمای مسیحیه گفته اند - که: مراد از این ملکوت شیوع ملت مسیحیه است در جمیع عالم و احاطه آن است بر کل دنیا بعد از نزول عیسی - تأویلی است ضعیف و بر خلاف ظاهر و این تأویل مردود است به تمثیلات چندی که در باب تمثیلات از انجیل متی از قول عیسی صلی الله علیه و آله نقل شده که آن باب سیزدهم باشد - چنان که در آیه ۲۴ همان باب گفته: ملکوت آسمان مردی را ماند که تخم نیکو در زمین خود کاشت،^۱ و در آیه ۳۱ گفته: ملکوت آسمان مثل دانه خردلی است که شخصی گرفته، در مزرعه خویش کاشت،^۲ و در آیه ۳۳ گفته: ملکوت آسمان خمیر مایه ای را ماند که زنی آن را گرفته، در سه کیل خمیر پنهان کرد تا تمام مخمر گشت،^۳ و آیه ۴۴ گفته: ملکوت آسمان گنجی را ماند مخفی شده در زمین که شخصی آن را یافته، پنهان نمود و از خوشی آن رفته، آنچه داشت فروخت و آن زمین را خرید،^۴ و در آیه ۴۵ گفته: باز ملکوت آسمان تاجری را ماند که جویای مرواریدهای خوب باشد،^۵ و در آیه ۴۷ گفته ایضاً: ملکوت آسمان دامی است که به دریا افکنده شود و از هر جنسی به آن درآید.

و همچنین رد می کند این تأویل را قول عیسی بعد از بیان تمثیل منقول در باب ۲۱ از انجیل متی در آیه ۴۳ که گفته است: ملکوت خدا از شما گرفته شده، به امتی که میوه اش را بیاورند عطا خواهد شد ^۶.

۱. کتاب مقدس، ص ۱۱۰۴، انجیل متی، باب ۱۳.

۲. همان.

۳. کتاب مقدس، ص ۱۱۰۵، انجیل متی، باب ۱۳.

۴. همان.

۵. همان.

۶. کتاب مقدس، ص ۱۱۱۸، انجیل متی، باب ۲۱.

۷. أنیس الأعلام فی نصرۃ الإسلام، ج ۵، ص ۱۲۵-۱۲۸.

پس ظاهر این است که این ملکوت باید سلطنت خدایی باشد نه در صورت فقر و گدایی، و این که جنگ و جدال و قتل و قتال در آن با مخالفین و منکرین ثابت باشد و مبنای قوانین آن باید آسمانی باشد - چنان که بعضی از مفسرین از مسیحیین از آن تعبیر به سلطنت خدایی کرده‌اند و از جمله ایشان است صاحب تفسیر رساله پولس رسول به رومانیان، و.م. میلر امریکایی و علی نخستین طبع سال ۱۹۲۸ میلادی در مطبوعه آمریکایی در شهر بیروت که در صفحه ۱۵۹ گفته: ملکوت خدا - یعنی: سلطنت خدا - بر ایمان داران، و در کتاب المنجد گفته است: الملكوت: الملك العظيم، العز والسلطان، والملكوت السماوي هو محل القديسين في السماء؛^۱ یعنی: مراد از ملکوت ملک عظیم و غلبه و سلطنت است و ملکوت آسمانی محل پاکان در آسمان است.

پس سلطنت خدایی مراد سلطنتی است نسبت به تمام ممکنات که از آن تعبیر به ولایت کلیه الهیه باشد که سایر سلطنت‌ها زیر دست و تحت الشعاع آن باشد و این همان ملکوتی است که انبیا در انتظار آمدن او و مبشر به آمدن آن بوده‌اند که عبارت از سلطنت محمد و آل محمد باشد - چنان که احدی از انبیا نیامده که چنین ادعایی را داشته باشد و بر طبق ادعای خود اقامه برهان و بینه کند و اتیان به معجزات و خوارق عادات گوناگون نماید مگر وجود مبارک خاتم الانبیاء، محمد مصطفی ﷺ، که در حق او خدای متعال در قرآن مجید فرموده: ﴿ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ ﴾^۲ و وعده استیلا و غلبه عظیم بر تمام جهانیان به آن بزرگوار و اوصیای اطهارش داده، بخصوص در زمان قیام وصی دوازدهم آن جناب، حضرت بقیه الله، محمد بن الحسن العسکری - عجل الله تعالی فرجه - و زمان رجعت آل محمد ﷺ.

این است معنای ملکوتی که انبیا به آن بشارت آمدن داده‌اند. پس ملکوت آسمان‌ها

۱. المنجد، بخش لغات، ص ۷۷۵.

۲. سورة انبیاء، آیه ۱۰۷.

شریعت کامله و سلطنت تامه محمدیه است بر تمام ماسوی الله و تمام جهانیان - فضلاً از سلطنت کل دنیا - و همین است ملکوت مقدسین که انبیا علیهم السلام به آمدن آن خبر و بشارت داده‌اند، و الا احاطه را از قومی سلب کردن و به قوم دیگر دادن معنی ندارد و تشبیه نمودن ملکوت را به دانه خردل - چنان که در باب ۱۳ از انجیل متی در آیه ۳۱ و ۳۲ که گفته است: **مَثَلْ خَيْنٍ مُوتِپَلِي اِلَهٍ وَ مِرِي كِه دَمِي مَلَكُوتِ دِشَمِي لِذَنْدَكْتِ دِخَزْدَلْ دِشَقِبَلِي ذِرْغِيلِي بِخَقْلِي وَ هِنِي بُوْشِ ذِعُورِ تَلْ مِّنْ كُلِّهِ بَزْدَزَعِي اِبْنِ اِنْمَنْ دِكُوزِ وِشَلْ بُوْشِ كُوزِ تَلْ مِّنْ كُلِّهِ يَزْقِي كِه هُوِي اِپَلَنْ اَخْ دَاتِي طَيْرِي دِشَمِي شَرِي بِبَغُونِ.**

ترجمه: ۳۱: بار دیگر مثلی برای ایشان زده، گفت: ملکوت آسمان مثل دانه خردلی است که شخصی گرفته، در مزرعه خویش کاشت. ۳۲ و هر چند از سایر دانه‌ها کوچک‌تر است، ولی چون نمو کند، بزرگ‌ترین به قول است و درختی می‌شود، چنان که مرغان هوا آمده، در شاخه‌هایش آشیانه می‌گیرند.^۱

مراد این است که ملکوت آسمان راه نجاتی است که به سبب ظهور شرع محمد صلی الله علیه و آله ظاهر شود - چنان که آن حضرت در میان قومی نشو و نما کرد که در نزد اهل عالم حقیر و پست بودند؛ زیرا که غالباً بادیه‌نشین بودند و از علوم و صنایع بی‌بهره و محروم بودند و همچنین از لذت‌های جسمانی و بخصوص جماعت یهود به نظر حقارت و پستی به ایشان می‌نگریستند؛ زیرا که از اولاد هاجر بودند. پس خدای تعالی از میان ایشان برانگیخت حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله را و شریعت آن جناب در اول امر به منزله خردلی بود بر حسب ظاهر کوچک‌تر از همه شریعت‌ها، لکن نسبت به همه اهل زمین عمومیت داشت و در مدت کمی نمو و رشد عجیب کرد و بزرگ‌ترین شریعت‌ها شد و شرق و غرب را احاطه کرد به اندازه‌ای که کسانی که پیروی از هیچ شریعتی نمی‌کردند به شریعت آن جناب پیرو شدند و زیر سایه شریعت آن حضرت جا گرفتند.

۱. کتاب مقدس، ص ۱۱۰۴-۱۱۰۵، انجیل متی، باب ۱۳.

بشارت دیگر از انجیل یوحنا

در تعیین اسم مبارک حضرت خاتم الانبیاء ﷺ در باب ۱۴ از انجیل یوحنا چنین گفته است:

إِنَّ مَخِيتِپُونَ لِيْ يُقَدِّرِيْ نَطُورَ وَأَنَايْطِ طَالِبِيْنَ مِنْ بِيْنِيْ وَخِيْنِ پارَقْلِيْطَا يِثْ يِيْلُ لُوْخُونُ
دِيْشِشْ عَمُوْخُونُ هَلْ أَبَدُ رُوْخَادِ سَرَسْرَشْتُوْثَا هُوْدِ غَالْمَا لِمَا صِيْ لِقَبُوْلِيْ سَبَبُ دِلِيْلِيْ خَزِيُوْةُ دَلِيْلِيْ
دِغِيُوْةُ اِيْنِ اَخْتُونُ كِيْذِيَا دِغْتُونُ لِهْ دِلِكْسِ لُوْخُونُ بِيْغَمَارِيْ وَيُوْخُونُ يِثْ هُوِيْ؛

یعنی: اگر مرادوست می دارید، و صایای مرا نگاه دارید، و من از پدر سؤال می کنم که پارقلیطا را - یعنی: احمد و یا محمد را - به سوی شما بفرستد^۱ تا همیشه با شما باشد و او روح حق است که جهان نمی تواند او را قبول کند؛ زیرا که او را نمی بینند و نمی شناسند، اما شما او را می شناسید؛ زیرا که با شما می ماند و در شما خواهد بود.^۲ و در آیه ۲۵ از همین باب گفته:

أَنْتِيْ هُمَزْمِلِيْ عَمُوْخُونُ كَتَّ لِكِسْلُوْخُونُ يُونِ اِيْنِ هُوْ پارَقْلِيْطَا رُوْخَادِ قُدَسْ هُوِيْثْ شَادِرُ
بِيْيْ بِشَمِيْ هُوِيْثْ مَلِيْپْ لُوْخُونُ كَلْ مِيْنِدِيْ وَهَوِيْثْ مَتَخِرُوْخُونُ كَلْ مِيْنِدِيْ دِمِرُوْنِ اِلُوْخُونُ؛

یعنی: این سخنان را با شما گفته ام وقتی که با شما بودم، لیکن پارقلیطای روح حق - یعنی: احمد و محمد - که وعظ کننده به حق و داعی اِلَى الْحَقِّ است^۳ که پدر او را به اسم من می فرستد - یعنی: با تصدیق من که او مصدق من خواهد بود - و هر چیزی را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفته ام به یاد شما خواهد آورد.^۴

مؤلف حقیر گوید که: در این آیات از انجیل یوحنا خبر و بشارت داده به آمدن پارقلیطا - که مراد محمد و احمد باشد - که پند دهنده و خواننده به سوی حق و مصدق

۱. در مصدر: (و من از پدر سؤال می کنم و تسلی دهنده ای دیگر به شما عطا خواهد کرد).

۲. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۰ - ۱۲۴۱، انجیل یوحنا، باب ۱۴.

۳. در مصدر: (لیکن تسلی دهنده - یعنی: روح القدس -).

۴. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۱، انجیل یوحنا، باب ۱۴.

به عیسی باشد و تعلیم دهنده باشد به مردمان هر چیزی را، و لیکن چون علمای مسیحی و اهل کتاب از پیشینیان و پسینیان ایشان عادتشان بر تحریف و تبدیل کلمات بوده و هست و بعلاوه اسم را هر چند علم باشد در ترجمه تبدیل می کنند و اسم ظاهر را به ضمیر مبدل می نمایند و همچنین در اسم اشاره - چنان که مرحوم فخرالاسلام در جلدین کتاب انیس الأعلام مفصلاً با شواهد بسیار این معنی را مدلل داشته و تحقیق عمیقی در این باب نموده و بعلاوه به برهان قاطع و دلیل ساطع ثابت کرده که جناب عیسی علیه السلام به لغت عبری تکلم می فرموده نه به یونانی و سریانی و غیر این دو؛ زیرا که پدر ساختگی او و همچنین علیا جناب والده ماجده او هر دو عبرانی بودند و در میان عبرانی ها نشو و نما کرده بودند و موعظه کردن و تبلیغات آن جناب به لغت عبری بوده و اهل کتاب نیز معترف به این معنی بوده و می باشند.

چنان که می گویند که: بعد از بر دار زدن و صعود عیسی تا مدتی روح القدس معانی را به دل های حواریین القا می نمود و ایشان را مخیر نمود که هر یک از ایشان در میان هر قومی که هستند انجیل را به لغت ایشان تمام کنند،^۱ پس متی انجیل خود را به زبان عبری که لغت او و قومش بود نوشت و سایر اناجیل متداوله را به زبان یونانی نوشتند، پس باید دانست که جای هیچ گونه شک و تردیدی نیست که انجیل چهارم - که انجیل یوحنا باشد - اسم پیغمبری را که در انجیل بشارت به آمدن او داده شده به زبان یونانی ترجمه نموده است بر حسب عادتی که داشته و اصل لفظی که جناب عیسی به آن تکلم نموده از میان رفته و در میان نصارا و مسیحیین اثری از آن باقی نمانده و از آن لفظ بی خبرند و لیکن برنابا در انجیل خود آن لفظ را به محمد با لقب نبوت تصریح کرده - چنان که در ترجمه انجیل برنابا که در عصر متأخر مرحوم حیدرقلی خان سردار کابلی نزیل کرمانشاه - اعلی الله تربته - نوشته و طبع شده تصریح به اسم محمد رسول الله نموده^۲

۱. انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۵، ص ۱۴۴.

۲. انجیل برنابا، ص ۱۲۹، فصل ۳۹، آیه ۲۷ و ص ۳۲۹، فصل ۱۶۳، آیه ۸، و ص ۴۰۱، فصل ۲۲۰، آیه ۲۰.

و همچنین مرحوم فخرالاسلام در جلد دوم انیس الأعلام در باب ذکر بشارات صریحه به نبوت محمدیه در بشارت بیست و سوم از قسیس سیل در مقدمه ترجمه خود که بر قرآن مجید نوشته از انجیل برنابا بشارت به آمدن محمد ﷺ را چنین نقل کرده است که گفته: یا برنابا! بدان که گناه اگرچه صغیره باشد، خدا جزای او را خواهد داد؛ زیرا که خدا از گناه غیر راضی است و چون مادر و تلامذه من از برای جلب منافع دنیویّه بعضی اقوال از ایشان صادر گردید و خدا - جلّ شأنه - از برای این امر سخط و غضب نمود و خواست به اقتضای عدل جزای ایشان را در این عالم در مقابل این عقیده غیر لایقه بدهد تا نجاتی از برای ایشان حاصل شود از عذاب جهنّم تا اذیتی در آن جا از برای ایشان نباشد و من اگرچه بری بودم، لیکن بعضی مردم چون در حقّ من گفتند: الله و ابن الله است و خدا این قول را مکروه داشت و مشیّه الله مقتضی گردید که شیاطین در روز قیامت بر من نهند، پس مستحسن شمرد به مقتضای لطف و رحمت و اسعه خود این که خنده و استهزا در دنیا باشد به سبب موت یهودا و هر کسی چنین گمان کند که من مسیح مصلوب گشته‌ام، لیکن این اهانت و استهزا در دنیا باقی خواهد ماند تا آمدن محمد رسول الله. پس چون آن بزرگوار به دنیا بیاید، مؤمنین را آگاه خواهد فرمود و این شبهه از قلوب مردم مرتفع خواهد شد^۱ - یعنی: خواهد فرمود: ﴿ مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ ﴾^۲،^۳ انتهی کلامه.

اجمالاً یوحنا صاحب انجیل چهارم لفظ حضرت عیسی ﷺ را به یونانی به لفظ پریقلیطوس ترجمه کرده که این لفظ معنای محمد است در عربی و ستوده در فارسی و اعراب لفظ پریقلیطوس را معرب نمودند و گفتند: فارقلیطا، و هر کس که عالم به لغت یونانی باشد، شکی در این بیان نمی‌کند، و چون اصل لفظی که عیسی ﷺ گفته است

۱. ر.ک: انجیل برنابا، ص ۴۰۱، فصل ۲۲۰، آیه ۱۹ و ۲۰.

۲. سوره نساء، آیه ۱۵۷.

۳. انیس الأعلام في نصره الإسلام، ج ۵، ص ۱۹۲-۱۹۳.

از میان رفته، بیانش به لغت سریانی باقی مانده و خود قسّیسین مسیحی این معنی را قبول دارند الا این که می گویند: فارقلیط مشتق از پاراقلیطوس است که به معنای معزّی و معین و وکیل است نه از پریقلیطوس که به معنای احمد و محمد است و عرب‌ها اشتباه کردند و دلیل ایشان بر دعوی خود عناد و تعصب است و این دعوی را بعد از ظهور اسلام جعل و اختراع کردند و پیش از ظهور اسلام این گفتگو ابداً در میان نبوده و مرحوم فخرالاسلام بعد از نقل آنچه که ذکر شد از قسّیس دیگری نقل کرده که رساله کوچکی در تحقیق معنای لفظ فارقلیطا نوشته و مقصود او از نوشتن آن رساله این بوده که مسلمانان را تنبه دهد که ایشان در معنای این لفظ به غلط رفته‌اند و ملخص کلام او در این مقام این است که: این لفظ معرب از لفظ یونانی است. پس اگر گوئیم که: این لفظ در لغت یونانی پاراقلیطوس بود، به معنی معزّی و معین و وکیل خواهد بود، و اگر بگوئیم که: اصل این لفظ پریقلیطوس بود، قریب به معنای محمد و احمد است و هر کسی که از علمای اسلام به این بشارت استدلال نموده است چنین فهمیده است که اصل لفظ پریقلیطوس بوده است که معنای آن قریب به محمد و احمد است. پس ادعا کردند که جناب عیسی علیه السلام از آمدن محمد و احمد خبر داده است، لکن صحیح آن که این لفظ پاراقلیطوس است (انتهی کلامه ملخصاً).^۱

و نیز فخرالاسلام از صاحب ینابیع نقل نموده که او در صفحه ۱۵۱ و ۱۵۲ از آن کتاب از نسخه مطبوعه سنه ۱۸۹۹ رفاه عام پریس لاهور بدین نحو بیان نموده است که: اهل اسلام بر آن‌اند که حضرت عیسی علیه السلام شاگردان خود را امر فرمود که منتظر آمدن نبی دیگر مسماً به احمد باشند و در اثبات آن گمان آیه‌ای از قرآن پیش می‌آورند که در سوره صف - یعنی: سوره ۶۱-، آیه ۶ یافت می‌شود و آن این است:

﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾.^۲ ترجمه: و چون گفت عیسی پسر مریم:

۱. انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۵، ص ۱۴۵-۱۴۷.

۲. سوره صف، آیه ۶.

ای بنی اسرائیل! بدرستی که من فرستاده خدا به سوی شمایم، تصدیق کننده مر آنچه را میانه دو دست من است از تورات و بشارت دهنده به رسولی که خواهد آمد از بعد من که اسمش احمد است.

والبته این آیه اشاره می نماید آنچه درباره فارقلیطا در انجیل یوحنا، باب ۱۴، آیه ۱۶ و ۲۶ و باب ۱۵، آیه ۲۶ و باب ۱۶، آیه ۷ مکتوب است^۱ و اصل آن اشتباهی که در قرآن یافت می شود این است که اهل عرب معنی این لفظ (Παρακλητος) - یعنی: فارقلیط - را ندانسته، گمان بردند که ترجمه آن احمد می باشد، اگرچه هرآینه معنی آن لفظ یونانی تسلی دهنده است، اما لفظ دیگر در زبان یونانی هست که به ما سمع اجنبیان صدایش از صدای (Παρακλητος) پاراقلیطوس چندان تفاوتی ندارد - یعنی: (Παρακλητος) پریقلیطوس که معنی آن لفظ بی نهایت نامدار و یا بسیار ستوده می باشد - و می توان گفت که: شخصی از عرب که زبان یونانی را بخوبی ندانست، از آن سبب اشتباه کرده، گمان برده که معنی پاراقلیطوس یا فارقلیط احمد است (انتهی بالفاظه ملخصاً).

مرحوم فخرالاسلام در کتاب انیس الأعلام، جلد دوم، بعد از نقل کلمات این قسّیس گفته است: أقول: عجب است از حال این قسّیس بعد از این که صریحاً اقرار و اعتراف نمود بر این که پریقلیطوس به معنی ستوده می باشد و آن معنای لفظ شریف محمد است - کما قیل: محمد ستوده امین استوار^۲، تفوه^۳ به امثال این خرافات نموده است و تعصب خود را بر جهانیان ظاهر ساخته است. قول او: «و می توان گفت» الخ دلالت می کند بر این که قسّیس برهانی ندارد بر مدّعی خود مگر تعند و تعصب، و اگر نه هیچ عاقل منصفی و هم بلابرهان خود را بر خصمای خود حجّت قرار نمی دهد.

۱. کتاب مقدّس، ص ۱۲۴۰-۱۲۴۲، انجیل یوحنا، باب ۱۴-۱۶.

۲. مصرعی است از یکی از ابیات آغازین کتاب نصاب الصبیان که در گذشته خواندن آن در مکتب خانه ها پیش از ورود به حوزه های علمیه مرسوم بوده و امروز به سرنوشت کتب مفید دیگر دچار گشته است.

۳. تفوه: سخن گفتن، به سخن آمدن، حرف زدن، لب به سخن گشودن.

استدلال بر بطلان قول قسیس در ینابیع بنا بر گفته مرحوم فخرالاسلام به

چندین وجه

اول آن که: گفته است تفاوت میان این دو لفظ - یعنی: پریقلیطوس و پاراقلیطوس - بسیار کم است - چنان که می بینی - و حروف یونانی هم مشابه یکدیگرند. پس تبدیل شدن پریقلیطوس به پاراقلیطوس در بعضی از نسخ از کاتب یا معاند به قیاس نزدیک است که گفته شود که: بعد از تحریف اهل تثلیث که منکر رسالت حضرت خاتم الانبیاء ﷺ بودند ترجیح داده اند این نسخه را بر نسخه دیگر و هر کسی که تأمل کند در باب اول و دوم از مجلد کتاب انیس الأعلام و مقدمه جلد دوم آن کتاب - یعنی: مقدمه هفتم از مقصد ششم از باب پنجم از جلد دوم - و از روی انصاف در آن نظر و تأمل کند، از روی جزم و یقین خواهد دانست که این امر از اهل دین و دیانت و قائلین به تثلیث بعید نیست، بلکه از مستحبات دینیّه ایشان است.

وجه دوم: بنا بر ادعای بعضی پیش از ظهور محمد ﷺ که ایشان مصادیق لفظ فارقلیطا می باشند مثل مُتْنِیس^۱ مسیحی که در قرن دوم از قرون مسیحیه بوده و شخص متقی و مرتاضی بود در زمان خود و در سال ۱۷۷ میلادی در آسیای صغیر مدعی رسالت گردید و گفت: من همان فارقلیطا هستم که عیسی ﷺ آمدن او را خبر داد و جمع کثیری او را متابعت نمودند در این قول؛ چنان که در بعضی از تواریخ مذکور است.

ولیم میور حال او را و حال تابعین او را در قسم ثانی از باب ثالث از تاریخ خود که در سال ۱۸۴۸ میلادی طبع شده است به این نحو ذکر کرده است که: بعضی گفته اند که: مُتْنِیس^۲ مدعی گردید که من فارقلیطا هستم - یعنی: معزی روح القدس - و چون مرد متقی و شدیدالریاضه بود، به همین جهت مردم او را به رسالت قبول کردند جمع زیادی. انتهی کلام ولیم میور.

۱ و ۲. در مصدر: (متنس).

پس از این کلام معلوم می شود که در قرن های پیش مسیحیّه منتظر فارقلیطا بوده اند و به همین جهت مردم مدعی بودند که ایشان مصادیق این لفظاند و مسیحیین هم از ایشان قبول می کردند برای انتظاری که داشتند.

و صاحب لبّ التاريخ گفته است که: یهود و مسیحیین از معاصرین حضرت محمد ﷺ منتظر بودند نبی ای را - یعنی: نبی موعود را. پس، از این امر نفع عظیمی از برای محمد ﷺ حاصل شد؛ زیرا که مدعی گردید که: من همان نبی موعودم (انتهی کلامه ملخصاً).

پس، از کلام این مورخ هم معلوم می شود که اهل کتاب در زمان ظهور نبی خاتم ﷺ منتظر ظهور پیغمبری بوده اند و حق هم همین است؛ زیرا که چون نجاشی پادشاه حبشه نامه حضرت خاتم ﷺ را دید، گفت: خدا را شاهد می گیرم که این همان نبی است که اهل کتاب انتظار او را می کشند، و در جواب نامه آن حضرت نوشت که: **أشهد أنك رسول الله صادق ومصدق، وقد بايعتك وبايعت ابن عمك - أي: جعفر بن أبي طالب -، وأسلمت على يديه لله رب العالمين؛^۱ یعنی: شهادت می دهم که تو رسول خدایی و راستگو و تصدیق کرده شدی و من بیعت کردم تو را و بیعت کردم پسر عموی تو را - یعنی: جعفر بن ابی طالب را - و به دست های او مسلمان شدم برای پروردگار جهانیان. پس این نجاشی که نصرانی بود مسلمان شد، و مقوقس پادشاه قبط هم در جواب نامه آن جناب نوشت که: لمحمد بن عبد الله من المقوقس عظيم القبط. سلام عليك. أما بعد، فقد قرأت كتابك وفهمت ما ذكرت فيه وما تدعو إليه، وقد علمت أن نبياً قد بقي وقد كنت أظن أنه يخرج بالشام، وقد أكرمت رسولك؛^۲ یعنی: برای محمد بن عبد الله است از مقوقس پادشاه قبط. سلام بر تو باد! و بعد از تحیت و درود از روی**

۱. ر. ک: قصص الانبياء، ص ۳۲۲، ذیل شماره ۴۳۳: تفسیر ثعلبی، ج ۴، ص ۹۹: إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۱۱۹: عیون الأثر، ج ۲، ص ۳۳۰: سیره ابن کثیر، ج ۲، ص ۴۳: نصب الرایة، ج ۶، ص ۵۶۳: سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۹۴: بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۴۱۹، ش ۵ و ج ۲۰، ص ۳۹۲.
۲. ر. ک: عیون الأثر، ج ۲، ص ۳۳۲: نصب الرایة، ج ۶، ص ۵۶۴: سیره حلبی، ج ۳، ص ۲۹۷.

تحقیق خواندم نامه تو را و فهمیدم آنچه را که در آن یاد کردی و آنچه را که به سوی آن دعوت کردی و از روی تحقیق دانسته‌ام که پیغمبری باقی مانده است که بیاید و من گمان می‌کردم که او از شام بیرون آید و گرامی داشتم فرستاده تو را. هرچند مقوقس مسلمان نشد، لیکن در نامه خود اقرار کرد که من دانسته‌ام پیغمبری باقی مانده است و باید بیاید و این مقوقس نصرانی بوده و با نجاشی هر دو پادشاه بودند در آن زمان و وجود حضرت ختمی مرتبت در آن وقت شوکت دنیویّه‌ای نداشت که از او بترسند.

و دیگر جارود بن العلی که از اعظم علمای نصارا بوده در آن زمان با قوم خود به خدمت آن حضرت مشرف شدند و به آن بزرگوار عرض کرد و گفت: والله از جانب حق آمده‌ای و به صدق نطق فرموده‌ای و قسم به خدایی که تو را به حق به پیغمبری فرستاده است که صفات تو را در انجیل پیدا کرده‌ام و به قدوم تو ابن‌البترول بشارت داده است، فطوّلت التّحیّة لك والشکر لمن أکرّمك. لا أثر بعد العین، ولا شكّ بعد الیقین؛^۱ یعنی: پس طول دادم درود گفتن را برای تو و سپاس‌گزاری را برای آن که گرامی دارد تو را. بعد از این که حق را به چشم دیدم هیچ نشانه‌ای نمی‌خواهم و بعد از یقین هیچ شکّی نیست. دست خود را دراز کن تا با تو بیعت کنم. فأنا أشهد أن لا إله إلا الله، وأنك محمد رسول الله. پس جارود با قومش ایمان آوردند.

پس، از این دلایل معلوم شد که مراد از فارقلیطا محمد است و اوست نبی‌ای که عیسی بشارت به آمدن او داده و مسیحیین از پیش از آمدن او انتظار نبی بشارت داده شده را داشتند.

وجه سوم آن که: می‌گوییم: لفظ عبرانی [ای] که عیسی ﷺ به آن تکلم نموده فعلاً مفقود است و در دست نیست و این لفظ سریانی و یونانی که الآن موجود است ترجمه‌ای است از آن لفظ مفقود. پس ما در این موضوع بحث از اصل را ترک نموده

۱. تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۴۳۰.

و از لفظ سریانی و یونانی که الآن موجود و در دسترس است سخن می‌گوییم و می‌گوییم که: این لفظ در لغت سریانی و سوریت به معنی احمد است در عربی بدون شک و شبهه، و اما لفظ یونانی پس اصل آن پیرکلوطوس باشد. پس امر در آن ظاهر است که عیسی علیه السلام در حق محمد صلی الله علیه و آله بشارتی داده است به لفظی که معنی آن محمد و احمد است.

و این امر اگرچه به قیاس نزدیک است برحسب عادت مسیحیین و متعین است در نزد فخرالاسلام، لکن در این مورد از همه اینها قطع نظر کرده و گفته است که: اصل این لفظ در لغت یونانی پاراکلی طوس بوده - چنان که مسیحیین ادعا کرده و می‌کنند - [اما] باز هم منافی با استدلال مانیست؛ زیرا که معنای آن تسلی دهنده و معین و وکیل است - بنا بر بیان صاحب رساله ینایع و ترجمه‌های فارسیه و عربیه ایشان - و یا به معنای شافع است - بنا بر بعضی از ترجمه‌های عربیه که از آن جمله است ترجمه عربیه مطبوعه سنه ۱۸۱۷ - و همه این معانی به تمام‌ترین وجه در حق محمد صلی الله علیه و آله صادق است.

و ما اولاً در این موضع می‌گوییم: مراد از فارقلیطا پیغمبری است که به آمدن آن بشارت داده شده، نه روحی که نازل شده بر شاگردان عیسی علیه السلام در یوم الدار - چنان که در باب دوم از کتاب اعمال رسولان ذکر شده -^۱ و ثانیاً شبهات مسیحیین را ذکر کرده و جواب آنها را می‌گوییم.^۲

پس از نقل کردن مرحوم فخرالاسلام آنچه را که ذکر شد، چنین گفته است: اما در بیان مدعای اول، پس چهارده دلیل بر وفق عدد چهارده معصوم - سلام الله علیهم - ذکر می‌نماییم:

دلیل اول: عیسی علیه السلام در آیه ۱۵ از باب ۱۴ انجیل یوحنا فرمود: اگر مرا دوست می‌دارید، و صایای مرا نگاه دارید.^۳ بعد خبر داد از آمدن فارقلیطا و مقصود عیسی علیه السلام

۱. کتاب مقدس، ص ۱۲۵۳-۱۲۵۵، کتاب اعمال رسولان، باب ۲.

۲. انیس الأعلام فی نصره الإسلام، ج ۵، ص ۱۴۸-۱۵۲.

۳. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۰، انجیل یوحنا، باب ۱۴.

از این کلام آن است که سامعین اعتقاد نمایند که آنچه القا می‌شود به سوی ایشان بعد از عیسی ضروری و واجب‌الرعیه است. پس اگر مقصود از فارقلیطا روح نازل در یوم‌الدار بوده، ذکر این فقره محتاج‌الیه نبود؛ زیرا که مظنون نبود که حواریون استبعاد نمایند نزول روح را بر ایشان در مرتبه‌ثانیه؛ زیرا که ایشان مستفیض بودند از روح‌القدس قبل از این، بلکه مجال استبعاد نیست ایضاً؛ زیرا زمانی که روح‌القدس نازل می‌شود در قلب کسی و حلول می‌کند در او، لامحاله بطور واضح آثار آن ظاهر می‌شود. پس انکار مؤثر متصور نمی‌شود و ظهور روح در نزد ایشان در صورتی نخواهد بود که مظنه استبعاد باشد.

پس حقیقت امر آن است که مسیح علیه السلام از تجربه و نور نبوت می‌دانست که بسیاری از امت او نبی مبشّر به را انکار می‌کنند در وقت ظهورش. لهذا امر را اولاً مؤکد نمود به این فقره. پس از آن خبر داد از آمدن فارقلیطا و فرمود: اگر مرا دوست می‌دارید، فارقلیطا را قبول کنید، و از جمله واضحات است که اگر روح‌القدس بر قلب کسی نازل بشود، مسدّد و مؤید او باشد در جمیع امور و آثار غریبه و عجیبه‌ای از شخص صادر بشود، در این صورت جای انکار باقی نخواهد بود و همه کس طالب چنین امری خواهد بود.

دلیل دوم آن که: در آیه ۱۶ فرمود: من از پدر سؤال می‌کنم فارقلیطای دیگری به شما عطا خواهد کرد، الخ. روح نازل یوم‌الدار به اتحاد حقیقی متحد است با آب مطلقاً در نزد مُثَلَّثین^۱ و با ابن نظر به لاهوت او. پس در حق او صادق نمی‌گردد فارقلیطای دیگر، بخلاف نبی مبشّر به که این قول در حق او بی‌تکلف صادق است.

دلیل سوم آن که: وکالت و شفاعت از خواص نبوت است، نه از خواص روح نازل متحد با خدا. پس این دو معنی بر روح صادق نیست و بر نبی مبشّر به صادق است بدون هیچ تکلفی.

۱. مثَلَّثین: قائلین به تثلیث و اقانیم ثلاثه (پدر، پسر و روح القدس).

دلیل چهارم آن که: در آیه ۲۶ از باب ۱۴ فرمود: و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد،^۱ و از رساله‌ای از رسائل عهد جدید ثابت نمی‌شود که حواریون فرمایشات حضرت عیسی را فراموش کرده باشند و روح نازل در یوم الدار به خاطر ایشان بیاورد.

دلیل پنجم آن که: در آیه ۲۹ از باب ۱۵ از انجیل یوحنا عیسی علیه السلام فرمود: (و الآن قبل از وقوع به شما گفتم، تا وقتی که واقع گردد ایمان آورید)،^۲ و این قول دال بر آن است که فارقلیطا روح نیست؛ زیرا که در دلیل اول دانستی عدم ایمان مضمون نبود از حواریون وقت نزول روح، بلکه مجال استبعاد هم نبود. پس این قول محتاج الیه نبوده است و از شأن حکیم عاقل نیست که به کلام فضول بی مصرفی تکلم نماید، فضلاً از شأن پیغمبر عظیم الشأن. پس اگر مراد از این قول نبی مبعوث به باشد، این کلام در محل خود و در غایت حسن خواهد بود از برای تأکید مرتبه ثانیه.

دلیل ششم آن که: عیسی علیه السلام فرمود در آیه ۲۶: (او بر من شهادت خواهد داد)^۳ و روح نازل یوم الدار از برای عیسی شهادت نداد در محضر هیچ احدی؛ زیرا که تلامذهای که بر ایشان نازل شد محتاج به شهادت نبودند؛ زیرا که معرفت تامه قبل از نزول روح در حق مسیح علیه السلام داشتند. پس شهادت در محضر ایشان فایده‌ای نداشت و منکرینی که محتاج به شهادت بودند این روح در محضر ایشان شهادت نداد، بخلاف حضرت محمد صلی الله علیه و آله که آن جناب از برای عیسی علیه السلام شهادت داد و تصدیقش فرمود و بریش نمود از ادعای الوهیت و ربوبیت که از اشد انواع کفر و ضلالت است و مادرش را بری نمود از تهمت زنا و ذکر برائت ایشان در مواضع متعدده در قرآن مجید آمده است و در احادیث در مواضع غیر محصوره.

۱. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۱، انجیل یوحنا، باب ۱۴.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۲، انجیل یوحنا، باب ۱۶، آیه ۴.

۳. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۲، انجیل یوحنا، باب ۱۵.

دلیل هفتم آن که: در آیه ۲۷ عیسی علیه السلام فرمود:

أَوْبٌ أَخْتُونٌ سَهْدِئُونٌ دِمِنْ شَرِيَّتْ عَمِيْتُونٌ؛ یعنی: و شما نیز شاهد هستید؛ زیرا که از ابتدا با من بوده اید.^۱ این قول واضح الدلاله است که شهادت حواریون غیر از شهادت فارقلیطاست.

پس اگر مراد از فارقلیطا روح نازل یوم الدار بوده است، مغایرت مابین شهادتین نخواهد بود؛ زیرا که روح مذکور به شهادت مستقلی که غیر از شهادت حواریون باشد شهادتی ندارد، بلکه شهادت حواریون عین شهادت روح مذکور است. بلا تفاوت؛ زیرا که روح با وجود این که اله بوده - علی زعمهم - و با خدا به اتحاد حقیقی متحد است، بری است از نزول و حلول و استقرار و شکل که از عوارض جسم و جسمانیات است. مثل وزیدن باد شدید روح بر حواریون نازل شد و [به] زبانه‌هایی منقسم شد مثل زبانه‌های آتش، بدیشان ظاهر گشت و بر هر یکی از حواریون قرار گرفت. پس حال حواریون در آن وقت مثل حال کسی بود که اثری از اجنه در او باشد. پس چنان که قول جن با قول مجنون متحد است در حالت جنون، فکذلک شهادت روح با شهادت حواریین. پس این قول صحیح نخواهد شد، بخلاف این که مراد از فارقلیطا نبی مبعث به باشد که شهادت او غیر از شهادت حواریین است بالقطع والیقین.

فائدة

ترجمه صحیحی از برای آیه ۲۷ از باب ۱۵ از انجیل یوحنا همین بود که ما نوشتیم. مطابق است با سریانیته مطبوعه سنه ۱۸۸۱ - یعنی: لفظ «أَوْبٌ أَخْتُونٌ» را دارد که به معنی «شما ایضاً» است - و کذلک با سریانیته مطبوعه سنه ۱۸۶۸ و با سریانیته قدیمه مطبوعه سنه ۱۸۶۴، و در عربیته مطبوعه بیروت سنه ۱۸۸۱ و همچنین در عربیته سنه ۱۸۱۷

۱. کتاب مقدس، ص ۱۲۲۲، انجیل یوحنا، باب ۱۵.

۲. در مصدر: (۱۸۸۶).

«وتشهدون أنتم أيضاً» دارد و همچنین در عربیة مطبوعه سنه ۱۸۶۰ «وتشهدون أنتم أيضاً» و همچنین در عربیة مطبوعه سنه ۱۸۷۰ و در ترجمه فارسیه مطبوعه سنه ۱۸۱۶ و سنه ۱۸۲۸ و سنه ۱۸۴۱ و سنه ۱۸۸۲ و سنه ۱۸۷۸ و سنه ۱۸۸۷ و هکذا سایر تراجم که به زبان های مختلفه نوشته شده است، الا این که در بعضی از ترجمه های فارسیه و عربیة لفظ «أیضاً» را از عربی و «نیز» را از فارسی عمداً سقط کرده اند. از آن جمله در عربیة مطبوعه سنه ۱۸۲۱ و سنه ۱۸۳۱ و سنه ۱۸۴۴، ولیکن خیانت ایشان بر ارباب بصیرت مخفی نیست. خدا هدایت کند ایشان را که از این لفظ جزئی مقصود کلی را تفویت^۱ کرده اند.

دلیل هشتم آن که: حضرت عیسی فرموده: اگر من نروم، فارقلیطا نزد شما نیاید.^۲ پس معلق نمود آمدن روح را به رفتن خود و این روح در نزد اهل کتاب و حواریون نازل شده بود در حضور عیسی علیه السلام - یعنی: با بودن عیسی علیه السلام - زمانی که خواست ایشان را بفرستد به بلاد اسرائیلیه. پس نزول روح مشروط به رفتن جناب مسیح نبوده است. پس مراد از فارقلیطا روح نازل در یوم الدار نخواهد بود، بلکه مراد از فارقلیطا شخص دیگر است که احدی از حواریین در زمان عیسی به حسب ظاهر از آن بزرگوار مستفیض نشده بود و آمدن او موقوف بود به رفتن عیسی علیه السلام و این صفت در حق خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله صادق است؛ زیرا که بعد از رفتن عیسی علیه السلام آمد و آمدن آن جناب موقوف بود به رفتن عیسی؛ زیرا که وجود دو پیغمبر صاحب دو شریعت عامه که هر دو مستقل باشند در یک زمان جایز نیست، بخلاف این که یکی از دو پیغمبر مطیع شرع دیگری باشد، یا هر کدام از پیغمبران مطیع یک شریعت باشند. در این صورت وجود دو رسول یا زیادتر در زمان و مکان واحد جایز است - چنان که در زمان مابین موسی و عیسی علیه السلام پیغمبران متعدّد بودند و همه مطیع شرع موسی علیه السلام بودند.

۱. تفویت: فوت گرداندن، ضایع ساختن.

۲. زیرا اگر نروم تسلی دهند نزد شما نخواهد آمد [کتاب مقدس، ص ۱۲۴۲، انجیل یوحنا، باب ۱۶].

تفسیر آیه به این که: «قبل از مسیح صلی الله علیه و آله روح القدس ضعیف نازل شده بود، در زمان حواریون با قوت نازل شد» غلط است؛ چرا که روح القدس در نزد مسیحیین خداست. اولاً نسبت نزول و صعود و حرکت و سکون به خدا غلط است و ثانیاً نسبت ضعف و قوت به خدا خلاف است و [حتی اگر] یک ذره از خدا در کسی حلول نماید کافی است از برای تأیید او. یک انبار خدا لازم ندارد.

الحاصل: تفسیر فارقلیطا به روح نازل در یوم الدار موجب هزار گونه کفر و فساد است. دلیل نهم آن که: عیسی صلی الله علیه و آله فرمود در آیه ۸ از باب ۱۶: هُوَ يَتَمَنَّى مَنَ خِشٍ لِّهِ لِعَالَمٍ؛ یعنی: وقتی فارقلیطا آمد، عالم را توبیخ خواهد کرد. ^۱ این قول به منزله نص جلی است از برای خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله؛ زیرا که آن جناب عالم را توبیخ نمود نه روح نازل در یوم الدار بخصوص جماعت یهود را به جهت عدم ایمانشان به عیسی صلی الله علیه و آله، به توبیخی که در او شک نمی کند مگر معاند صرف، فرزند رشیدش صاحب الزمان رفیق عیسی صلی الله علیه و آله خواهد بود در قتل دجال عور و متابعین آن در یوم الدار که توبیخ او در هیچ اصلی از اصول صحیح نیست و توبیخ منصب حواریون هم نبود بعد از نزول روح، بلکه حواریون دعوت به ملت می کردند به ترغیب و وعظ، و قول رانکین در کتاب خود که مسماً به دافع البهتان است که در رد خلاصة صولة الضیغم نوشته است - که: لفظ توبیخ در انجیل و همچنین در ترجمه ای از تراجم انجیل یافت نمی شود و این مستدل این لفظ را ایراد کرده است تا بطور وضوح بر محمد صلی الله علیه و آله صادق آید؛ زیرا که محمد صلی الله علیه و آله بسیار توبیخ و تهدید می نمود، الا این که مثل این مغلظه از شأن مؤمنین که ترسی از خدا داشته باشند نیست، انتهی کلامه - این کلام مردود است و این قسّیس یا جاهل غلط ^۲ است و یا مغلّط عوام ^۳ و ایمان هم ندارد. از خدا هم نمی ترسد؛ زیرا که این لفظ در

۱. و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود [کتاب مقدس، ص ۱۲۴۲ - ۱۲۴۳].

انجیل یوحنا، باب ۱۶].

۲. جاهل غلط: نادانی که اشتباه کرده است.

۳. مغلّط عوام: کسی که عامه مردم را به غلط دچار سازد و به اشتباه اندازد.

جميع اناجيل موجود است - از آن جمله در سریانیة سوریت مطبوعه با ادوات آمریکا در سنه ۱۸۸۶ و سنه ۱۸۶۸ و سنه ۱۸۶۴ و در عربیة مطبوعه سنه ۱۶۷۱ در رومیة العظمی و سنه ۱۸۶۰ و سنه ۱۸۱۶ و سنه ۱۸۲۵ و سنه ۱۸۷۰ و سنه ۱۸۸۱ و در ترجمه فارسیة مطبوعه سنه ۱۸۱۶ و سنه ۱۸۲۸ و سنه ۱۸۴۱ و فارسیة سنه ۱۸۷۸ و سنه ۱۸۸۲ و سنه ۱۸۸۷ - و در بعضی از اینها لفظ الزام است و در بعضی لفظ توبیخ، اگرچه ترجمه به لفظ «الزام» بر خیانت است از مترجمین، لیکن معنی الزام هم قریب به معنی توبیخ است، مع هذا شکایت از ایشان نداریم؛ زیرا که تغییر و تحریف طبیعت ثانوی است از برای علمای پروتستنت و از این جهت است که مترجمین فارسیه لفظ فارقلیطا را نمی نویسند؛ به جهت اشتها این لفظ در نزد مسلمین در حق خاتم النبیین ﷺ، بلکه معنای او را تسلی دهنده در فارسیه و معزی و وکیل و شافع در ترجمه های عربیه مرقوم می نمایند.

دلیل دهم آن که: عیسی ﷺ فرمود: «اما بر گناه؛ زیرا که به من ایمان نمی آورند»^۱ و این قول دلالت دارد بر این که فارقلیطا ﷺ ظاهر خواهد شد بر منکرین عیسی و ایشان را توبیخ می نماید به جهت عدم ایمان ایشان به عیسی، و روح نازل در یوم الدار ظاهر نبود بر مردم و ایشان را هم توبیخ نمی نمود به جهت عدم ایمان.

دلیل یازدهم آن که: عیسی ﷺ فرمود: و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم که به شما بگویم، لکن الآن طاقت تحمل آنها را ندارید،^۲ و این قول منافی اراده روح نازل است در یوم الدار از لفظ فارقلیطا؛ زیرا که روح حکمی را نیفزود بر احکام عیسی ﷺ؛ زیرا که بنا بر زعم اهل تثلیث حواریون را امر نموده بود به عقیده تثلیث و به دعوت تمامی اهل عالم. پس کدام امر حاصل شد از برای حواریون که زاید بر اقوال عیسی ﷺ باشد؟ بلی، بعد از نزول روح جمیع احکام تورات را اسقاط کردند - مگر بعضی از احکام

۱. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۳، انجیل یوحنا، باب ۱۶، آیه ۹.

۲. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۳، انجیل یوحنا، باب ۱۶، آیه ۱۲.

عشره مذکوره در باب بیستم از سفر خروج - و جمیع محرّمات را هم حلال کردند و این امر - یعنی: اسقاط احکام و تحلیل محرّمات - جایز نیست که در حقّش گفته شود: لیکن الآن طاقت تحمّل آنها را ندارید؛ زیرا که این امر تحمّل نیست. تخفیف است. توانستند حمل نمایند اسقاط حکم تعظیم سبب را که از اعظم احکام تورات است که جماعت یهود انکار می کردند عیسی علیه السلام را که مسیح موعود باشد به جهت عدم مراعات این حکم. پس قبول اسقاط جمیع احکام آسان تر بود در نزد ایشان. بلی، قبولی زیادتی احکام به جهت ضعف ایمان و ضعف قوه تا زمان صعود مسیح - چنان که علمای پروتستنت اعتراف می نمایند - خارج بود از استطاعت ایشان.

پس ظاهر و آشکار گردید که مراد از فارقلیطا پیغمبری است که احکام شرع شریف او زیاد می شود بالنسبه به شریعت عیسویّه و حمل آن سنگین می شود بر مکلفینی که ضعیف اند و آن حضرت محمد صلی الله علیه و آله است.

دلیل دوازدهم آن که: عیسی فرمود که: از خود تکلم نمی کند، بلکه به آنچه شنیده است سخن می گوید،^۱ و این قول دلالت دارد بر این که فارقلیطا را بنی اسرائیل تکذیب خواهند نمود. لهذا عیسی علیه السلام محتاج شد که صدق او را تقریر نماید. پس فرمود: «از خود تکلم نمی کند، بلکه به آنچه شنیده است سخن می گوید» و تکذیب در حقّ روح نازل در یوم الدار مظنون نبود. علاوه روح در نزد مسیحیین عین خداست و متحد است به ذات مقدسه باری تعالی به اتحاد حقیقی - تعالی الله عن ذلك علواً کبیراً. پس قول او: «از خود تکلم نمی کند، بلکه به آنچه شنیده است سخن می گوید» معنی ندارد؛ زیرا که خدا نباید احکام را از غیر بشنود، بلکه خدا از خود باید تکلم نماید. بلی، پیغمبر محتاج است که احکام را از خدا بشنود. پس مصداق این کلام جناب محمد صلی الله علیه و آله است که مظنه تکذیب در حقّ آن جناب بود و عین خدا هم نیست و سخن از خود نمی گفت و تکلم نمی کرد مگر به وحی. قال الله تعالی فی حقّه:

۱. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۳، انجیل یوحنا، باب ۱۶، آیه ۱۳.

﴿ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ ﴾^۱ و قال أيضاً - جل شأنه -: ﴿ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ ﴾^۲ و قال أيضاً: ﴿ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلَقَّاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ ﴾^۳.

حاصل مفاد آیات مبارکات آن که: حضرت محمد ﷺ از جانب خود تکلم نمی کند، بلکه به آنچه شنیده است از خدا سخن می گوید - خواه بلاواسطه و خواه مع الواسطه - و تابع صرف است احکام خدا را و کلام الهی را از جانب خود تغییر نمی دهد و وحی را کم و زیاد نمی فرماید.

دلیل سیزدهم آن که: عیسی ﷺ فرمود: «و از امور آینده به شما خبر خواهد داد»^۴ و روح نازل در یوم الدار کسی را از امور آینده خبر نداد بالاستقلال، بلکه خبر دادن او همان خبر دادن حواریین است، بخلاف حضرت محمد ﷺ که آن جناب بالمشافهه^۵ مردم را از امور آینده خبر داد - چنان که در پیش گذشت و بعد هم ان شاء الله مذکور خواهد شد.

دلیل چهاردهم آن که: عیسی ﷺ فرمود: و مرا تمجید خواهد فرمود؛ زیرا که آنچه از آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد،^۶ و این قول در حق روح صادق نیست؛ زیرا که روح در نزد اهل تثلیث قدیم است و غیر مخلوق و قادر مطلق است. فیض و کمالات را از غیر اخذ نمی کند. کمال منتظر ندارد که تدریجی الحصول باشد، بلکه تمامی کمالات او از برای او بالفعل حاصل است. پس لابداً بایست گفت که: مبشّر به کسی است که کمالات منتظره دارد و فیوضات الهیه بتدریج به او می رسد. چون این کلام موهم بود که نبی موعود تابع شرع عیسی باشد، لهذا دفعاً للتوهم

۱. سوره نجم، آیه ۳-۴.

۲. سوره انعام، آیه ۵۰؛ سوره احقاف، آیه ۹.

۳. سوره یونس، آیه ۱۵.

۴. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۳، انجیل یوحنا، باب ۱۶، آیه ۱۳.

۵. بالمشافهه: با هم گفتگو کردن، رویارو سخن گفتن.

۶. کتاب مقدس، ص ۱۲۴۳، انجیل یوحنا، باب ۱۶، آیه ۱۴.

جناب عیسی فرمود: هرچه از آن پدر است از من است. از این جهت گفتم که از آنچه
آن من است می گیرد و به شما خبر می دهد.
حاصل مقصود این که: از منبعی که احکام و فیوضات به من رسید، از همان منبع
فارقلیطا خواهد گرفت و رسانید.^۱

۱. انیس الأعلام فی نصرۃ الإسلام، ج ۵، ص ۱۵۲ - ۱۶۰.

فهرست مندرجات جلد سوم

- دیباچه جزء سوم کتاب ۲۱
- حدیث اول از بخش هفتم در بیان این که می آید برای مردم زمانی که انس نمی گیرند مگر به کتاب های خود و این که از نعمت های بزرگ الهیه قدرت دادن بر نوشتن است ۲۲
- محفوظ ماندن علوم به نوشتن است و بیان چند علائم حتمیه ۲۳
- در بیان پنج علامت از علامات حتمیه و بیانی از مؤلف ۲۴
- قیام دوازده نفر که به دروغ ادعای مهدویت کنند پیش از قیام قائم عج و کشته شدن نفس زکیه دوازده روز پیش از ظهور حضرت حجت - عجل الله تعالی فرجه ۲۵
- آخر سلطان بنی عباس عبدالله نامی است که به موت او قائم آل محمد عج قیام کند و بیانی از مؤلف حقیر ۲۶
- تحقیق انیقی از مؤلف ضعیف ۲۷
- بعضی از نشانه های انقراض ملک بنی عباس ۲۸
- تفسیر لغت عندافه و احتمالات در این لفظ ۲۹
- مدت حکومت سفیانی و بیان فتنه او ۳۰
- خدا دین خود را بوسیله دشمنان خود یاری می کند و شرح کلام مجلسی ثانی و شکافته شدن فرات و آب آن به پای خود داخل کوچه های کوفه شدن و این علامت خیلی نزدیک قیام واقع شود ۳۲

- ندای آسمانی در شب بیست و سوم به نام مهدی عج و کشته شدن چهار هزار نفر در روز جمعه‌ای نزدیک مسجد کوفه ۳۳
- ظهور پنج بلا در آخرالزمان نزدیک ظهور قائم عج ۳۴
- ظهور بعضی از علامات و کشته شدن هشتاد هزار نفر در نزدکوه سیاه‌ری ۳۶
- تحقیقی از مؤلف در ذیل حدیث ۳۷
- حمله بغدادی‌ها و خراسانی‌ها به ری و فرار کردن اهل ری به قم و از آن جا به اردستان که یکی از قصبات توابع اصفهان است ۳۷
- بیانی از مؤلف حقیر ۳۸
- معنای حدیثی در فضیلت قم ۳۹
- ترجمه حدیث و تحقیقی از مؤلف ۳۹
- حدیث شریف در فضیلت قم و ترجمه آن ۴۱
- تحقیق بلیغی از مؤلف ۴۲
- تتمه تحقیق مؤلف و بیان اصول دین شیعه دوازده امامی اجمالاً ۴۳
- بیان و تحقیق مؤلف فقیر ۴۷
- احادیث در فضیلت قم ۴۸
- در فضیلت قم ۴۹
- در فضیلت قم و در ضمن آن است بعضی از اخبار غیبیه ۵۰
- کسوف آفتاب دو ثلث ساعت یا دو ثلث روز و خسوف ماه در مدت بیست و سه ساعت یا روز بیست و سوم ماه و فتنه اهل مصر و قطع رود نیل و تحقیقی از مؤلف در معنای حدیث ۵۱
- بلند شدن پرچم حسنی و اموی و قیسی پیش از سفیانی ۵۳
- خروج طالب الحق که از علامات خروج سفیانی است و او بر طریق حق نیست و غیر از یمانی است و ظهور کلاه‌های بین المللی ۵۴
- قبل از ظهور حضرت بقدری فتنه شدید شود که جایی که دینار و درهم خود را حفظ کنند نداشته باشند و بیانی از مؤلف ۵۵
- بقیه بیان مؤلف و ذکر حدیثی ۵۶

- امتحان دوره غیبت و این که پرچم‌های مشتبه قبل از ظهور دوازده است و ظهور قائم از آفتاب روشن‌تر خواهد بود..... ۵۶
- شرح حدیث و موعظه مؤلف..... ۵۸-۵۷
- اشعار مؤلف در موعظه..... ۵۹
- بقیه اشعار و بعضی از علائم مهمه ظهور..... ۶۰
- بعضی از علائم و وقایع قبل از ظهور..... ۶۲
- ظاهر نشود قائم ﷺ تا این که حکومت کنند بسیاری از مردمان تا گویند که: اگر ما حکومت می‌کردیم به عدالت رفتار می‌کردیم و ظاهر نشود آن حضرت تا این که نه عشر از مردم هلاک شوند..... ۶۲
- ندای آسمانی را هر قومی به زبان خود می‌شنوند و نقل حدیث شریفی..... ۶۳
- ترجمه حدیث شریف و خبر دادن از خراب شدن دیوار مسجد کوفه..... ۶۴
- ادعا کردن دوازده نفر دیدن قائم ﷺ را و مورد تکذیب واقع شدن ایشان و حرکت و حرب قبیله قیس و ریخته شدن خون ستمکاران و دعوت شدن درندگان به خوردن گوشت‌های آنها..... ۶۵
- مسخ شدن بعضی از مردم آخر الزمان پیش از ظهور..... ۶۶
- خبر دادن ناقه سواری به مردن خلیفه عباسی که به مردن او فرج آل محمد و همه مردمان واقع شود و ظاهر شدن آتش عظیمی در آسمان از سمت مشرق و آن مدت کمی پیش از ظهور قائم خواهد بود و وقوع موت و قتلی مقارن ظهور..... ۶۷
- صعود آخرین سلطان بنی عباسی در شام بر منبر مروان و منقرض شدن ایشان و قیام قائم و بیعت مردم با آن جناب..... ۶۷
- ندای آسمانی و هلاک عباسی و قتل نفس زکیه و به زمین فرورفتن لشکر سفیانی در میان مکه و مدینه. در سال قبل از ظهور همه آنها واقع شود..... ۶۹
- دو ندایی که در آسمان و زمین بلند می‌شود، ندای اول حق است و ندای دوم باطل است..... ۷۰
- ترجمه حدیث..... ۷۱
- در سالی که صیحه آسمانی بلند می‌شود پیش از آن در ماه رجب صورت و دستی در ماه ظاهر می‌شود..... ۷۲
- بلند شدن هفتاد پرچم - یا هفتاد گروه - پیش از قیام قائم..... ۷۳

- کشته شدن ابن الشیخ در نجف اشرف..... ۷۴
- وجه تسمیة ماه‌های عربی..... ۷۵
- تا بنی عباس منقرض نشوند فرج نخواهد شد..... ۷۶
- حکومت کردن زنان و مردان و ریاست کردن کودکان و جوانان و خراب شدن مسجد کوفه و پیمان بستن دولت‌های همجوار و زایل شدن ملک از بنی عباس..... ۷۷
- سفیانی خبیث‌ترین مردم است و بیان صفات او و این که کنیز خود را زنده دفن می‌کند از ترس این که مردم را به او دلالت کند و غیر اینها..... ۷۸
- نشانه ظهور حضرت بیدار شدن هر کسی است هنگام صبح در حالی که زیر سر او نوشته‌ای باشد و بیان این که پیش از ظهور دو ثلث مردم هلاک و نابود شوند و یک ثلث باقی بمانند و بیان خبر دیگری..... ۷۹
- بیان چندی از علامات مهمه پیش از ظهور و این که سه سال پی در پی پیش از ظهور مردم ممنوع از رفتن حج شوند..... ۸۰
- ترجمه حدیث و در آن است رو آوردن پرچم‌های خراسانی به جانب عراق و پرچم‌های ترک به جانب ری و هجوم آوردن چینی‌ها به آنها..... ۸۱
- حدیث مفصل از حضرت صادق به روایت وافی از روضه کافی..... ۸۲
- ترجمه قسمتی از حدیث..... ۸۳
- بیان ۲۷ علامت از علامات عامه..... ۸۵
- بیان نه علامت دیگر و ترجمه قسمتی از حدیث..... ۸۵-۸۶
- بیان سی و هشت علامت و ترجمه قسمتی از حدیث..... ۸۷
- بیان پانزده علامت و ترجمه قسمتی از حدیث..... ۸۸
- بیان هفده علامت..... ۸۹
- بیان پانزده علامت و ترجمه قسمتی از حدیث..... ۹۰
- بیان بیست و یک علامت..... ۹۲
- ترجمه قسمتی از حدیث..... ۹۳
- دیدن یکی از اصحاب صادق نظیر حالات اهل آخرالزمان..... ۹۵

- خروج سفیانی در ماه رجب ۹۶
- باز کردن امیرالمؤمنین علیه السلام پرچم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در وقعه بصره و بعد از آن باز نخواهد شد تا زمان قیام قائم علیه السلام ۹۷
- ترجمه حدیث و در آن است که: چون قائم علیه السلام قیام کند، تمام اهل مشرق و مغرب او را لعن کنند و قیام نمی‌کند قائم تا این که دو نوشته در بصره و کوفه خوانده شود مُشعر بر بیزاری جستن از علی علیه السلام ۹۷-۹۸
- قسمتی از حدیث ۹۹
- قسمتی در ترجمه حدیث و در آن است بیان رفتار قائم هنگام ظهور و وقایع دیگر ۱۰۰
- وقایع زمان ظهور ۱۰۱
- زمانی که اذن داده شود به ظهور حضرت، آن جناب خدا را به اسم عبری می‌خواند، فوراً اصحابش همه در نزد او حاضر می‌شوند ۱۰۴
- اسامی سیصد و سیزده نفر اصحاب آن حضرت با اسامی پدران ایشان و حلیه و صفاتشان بر شمشیرهایشان نوشته شده ۱۰۵
- بر شمشیرهای ایشان هزار کلمه نوشته شده که هر کلمه‌ای مفتاح هزار کلمه است و همه ایشان یک شب در مکه حاضر شوند ۱۰۵
- ابتلای اصحاب قائم مانند ابتلای اصحاب طالوت است ۱۰۷
- دستورالعمل اصحاب قائم در کف‌های دست‌هایشان است و به روی آب راه می‌روند ۱۰۸
- زمان قیام قائم شیعیان از مشرق و مغرب هر کجا که باشند امام خود را می‌بینند و صدای او را می‌شنوند و با او سخن می‌گویند و هیچ حجابی در میان ایشان و امامشان نیست و آن بدون آلات ظاهریه است ۱۰۹
- حدیث مفصلی از حضرت صادق به روایت مفضل بن عمر که در آن است مطالب بسیار مهمه‌ای از جهاتی چند و بیانی از مؤلف در مصادر نقل آن ۱۱۰
- قسمتی از متن حدیث و در آن است که: وقت ظهور معین نیست و علم آن را کسی جز خدا نداند و ترجمه آن ۱۱۲
- در بیان قسمت دیگری از حدیث شریف ۱۱۴

- کسی که وقت برای ظهور قرار دهد خود را شریک در علم خدا دانسته، و بیان قسمتی از حدیث، و در آن است که: ظهور حضرت در زمان شبیه است و امر او ظاهر خواهد شد بنحوی که هیچ شبیه‌ای برای احدی باقی نماند و ترجمه قسمتی از حدیث..... ۱۱۴
- ترجمه قسمتی از حدیث و در آن است معنای آیه شریفه: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ و نابود شدن کلیه ملل و ادیان در زمان ظهور آن حضرت..... ۱۱۵
- در بیان این که دینی که خدا برای بندگان خود به رسمیت شناخته دین اسلام است و تمام انبیا مسلمان بوده و به آن دعوت کردند..... ۱۱۶
- چرا مجوس را مجوس نامند؟..... ۱۱۹
- چرا یهود و نصارا و صابین را به این نام‌ها خوانده‌اند؟ و جواب گفتن حضرت از آن..... ۱۱۹
- چون حضرت قائم ظاهر شود، هر کسی گوید که: آن حضرت را پیش از ظهور دیده‌ام..... ۱۲۰
- ولادت و غیبت و محل ولادت و خلیفه عصر آن حضرت و وفات حضرت عسکری علیه السلام و ترجمه قسمتی از حدیث..... ۱۲۱
- بیان مؤلف حقیر..... ۱۲۲
- سؤال مفصل از حضرت صادق و جواب فرمودن آن حضرت..... ۱۲۲
- بیان مفصلی از مؤلف..... ۱۲۴
- قسمتی از حدیث و آنچه که در آن ذکر شده..... ۱۲۶
- در بدو ظهور حضرت تنهاست و بعد از آن ملانکه و اصحاب در نزد آن حضرت حاضر می‌شوند و غیر اینها..... ۱۲۶
- ترجمه این قسمت از حدیث..... ۱۲۷
- رجعت حضرت سید الشهداء علیه السلام با دوازده هزار صدیق از شیعیان در حالی که آن حضرت عمامه سیاه بر سر داشته باشد در ابتدای زمان ظهور مهدی و قسمتی از حدیث که در آن است که: هر بیعتی پیش از ظهور قائم بیعت کفر و نفاق است..... ۱۲۸
- ترجمه این قسمت از حدیث..... ۱۲۸
- قسمتی از حدیث محتوی مطالب مهمه‌ای..... ۱۲۸
- ترجمه این قسمت از حدیث..... ۱۲۹

- خروج دابة الارض و بعضی از علانم مهمه دیگر ۱۳۳
- ترجمه این قسمت از حدیث ۱۳۴
- ظاهر شدن ملائکه و جن برای مردم در آن زمان که با هم خلطه و آمیزش کنند و بعضی مطالب دیگر ۱۳۴
- عمل قائم علیه السلام با اهل مکه ۱۳۵
- خلیفه نصب کردن حضرت برای اهل مکه و کشتن ایشان خلیفه را تا دو مرتبه و کشتن آن حضرت اهل مکه را و نصب کردن خلیفه سوم برای ایشان ۱۳۶
- مرکز پایتخت حضرت در کوفه و جای حکومت آن حضرت مسجد کوفه و بیت المال آن جناب مسجد سهله خواهد بود ۱۳۷
- ترجمه این قسمت از حدیث و افضلیت زمین کربلا و اتصال قصرهای کوفه به کربلا و مسافت کوفه بیست و پنج فرسخ خواهد شد ۱۳۷
- افضلیت زمین کربلا از کعبه و رفتن قائم علیه السلام به مدینه طیبه ۱۳۸
- قسمتی از حدیث ۱۴۰
- ترجمه حدیث و در آن است بیرون آوردن قائم علیه السلام آن دو نفر را از قبر در حالی که برای امتحان خدا بدنهای ایشان را تر و تازه نگاه داشته و بر نخله خشک آویختن حضرت آنها را و سبز شدن نخله و زنده کردن حضرت آنها را به امر خدا و اقرار گرفتن از ایشان به جنایاتی که کرده اند از زمان آدم تا آن زمان و اقرار کردن ایشان به جنایات خود و سوزانیدن حضرت آنها را و خاکستر ایشان را به باد دادن ۱۴۱
- بیان مؤلف ۱۴۴
- قسمتی از حدیث و عدد اصحاب حضرت از ملائکه و جن و انس و سؤال مفضل از صادق علیه السلام از بغداد و جواب آن حضرت ۱۴۷
- قسمتی از حدیث و در آن است اخبار از خروج سید حسنی تا آمدن او به کوفه و تسلیم حضرت شدن او بالشکرش ۱۴۹
- رفتن قائم علیه السلام به جنگ با سفیانی و قیام حضرت سیدالشهداء علیه السلام با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر شهدای کربلا و مطالب مهمه دیگر ۱۵۴

- شکایت فاطمه زهرا نزد پدر از کلیه جور و ستم‌هایی که به او شده و سقط محسن..... ۱۵۷
- بیان مؤلف..... ۱۶۴
- کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام منقول از کتاب [ال] صوارم الحاسمة در تاریخ زهرا فاطمه بعد از رحلت پیغمبر و بردن حضرت برای بیعت گرفتن و شرح لغات و ترجمه کلمات..... ۱۶۵
- شکایات امیرالمؤمنین علیه السلام به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از مصائب و آزارهایی که به آن حضرت رسیده تا وقت شهادت..... ۱۷۰
- تأویل آیه ﴿أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ﴾ و کلمات مفصل بن عمر و جواب صادق علیه السلام..... ۱۸۵
- شکایات حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام به جد بزرگوار خود از ظلم و ستم‌هایی که به او رسیده تا وقت شهادت او..... ۱۸۶
- شکایات حضرت سیدالشهداء علیه السلام به جد بزرگوار خود..... ۱۹۳
- ثواب گریستن بر حسین علیه السلام..... ۱۹۵
- در تأویل آیه شریفه ﴿وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ﴾ و کلمات حضرت صادق علیه السلام..... ۱۹۶
- تظلم زهرا به پروردگار خود و انتقام خواستن او..... ۱۹۷
- کلام حضرت صادق در حق منکرین رجعت..... ۱۹۸
- معنای عذاب ادنی و عذاب اکبر..... ۱۹۹
- معنای رجعت و برگرداندن خدا ملک را به آل محمد صلی الله علیه و آله..... ۲۰۱
- قسمتی از حدیث صادق علیه السلام محتوی بر آیات داله بر رجعت و ترجمه آن..... ۲۰۲
- راجع به متعه و احکام آن و تفاوت میان متعه و عقد دائم و شروط متعه..... ۲۰۷
- شکایات حضرت زین العابدین و حضرت باقر علیه السلام به جد بزرگوار خود از ظلم و ستم‌هایی که از خلفای جور بر ایشان وارد شده تا وقت شهادت ایشان..... ۲۲۰
- شکایات حضرت صادق و حضرت کاظم و حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی و حضرت عسکری به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از ظلم و ستم‌هایی که به ایشان رسیده..... ۲۲۰
- شکایات قائم آل محمد به جد بزرگوار خود از جفاهای امت در دوره غیبت صغرا و کبرای خود تا وقت ظهور..... ۲۲۳
- سؤال مفصل بن عمر از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر آیه مبارکه: ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ و جواب آن حضرت از آن..... ۲۲۴

- در فضیلت شیعیان آل محمد و معنای: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ ۲۲۷
- فرمان دادن خاتم الانبیاء ﷺ امیرالمؤمنین و قائم ﷺ را به انتقام کشیدن و خونخواهی و مطالب مهمه دیگر ۲۲۸
- خطبه امیرالمؤمنین به روایت حضرت صادق و شرح لغات و ترجمه آن ۲۳۱
- در معنای غالی و تالی و مطالب مهمه دیگر ۲۳۸
- خطبه امیرالمؤمنین در روز زدن سلمان در مدینه و شرح لغات و معنای آن ۲۴۳
- شرح حضرت صادق ﷺ بعضی از فقرات خطبه را ۲۵۰
- شرح اکوان سته و بیانات حضرت صادق ﷺ برای مفضل بن عمر ۲۵۱
- سوالات مفضل از حضرت صادق و جواب های آن حضرت ۲۵۳
- سؤال مفضل از آن حضرت در موضوع ابلیس که آیا از ملائکه بوده است یا نه؟ و جواب آن حضرت به این که ملک لفظی است کلی و اطلاقاتی دارد ۲۵۸
- در بیان عالم اظله و استدلال حضرت صادق بر آن به آیه ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ﴾ و سؤال مفضل از عالم میثاق و جواب گفتن حضرت او را ۲۵۹
- سؤال صعصعه از حضرت امیرالمؤمنین از شرح فرموده آن حضرت: «وا عجباً كل العجب» و جواب گفتن آن جناب او را ۲۶۴ - ۲۶۵
- معنای «حدیثنا صعب مستصعب» ۲۶۶
- معنای ملک مقرب و نبی مرسل و مؤمن ممتحن ۲۶۶ - ۲۶۸
- استشهاد حضرت صادق ﷺ در تفویض به آل محمد به آیات مبارکات ۲۷۱
- مرجع ضمائر مع الغیر در قرآن آل محمدند و مرجع ضمائر متکلم و حده خدای تعالی است ۲۷۳
- معنای ناصبه و مقصره ۲۷۷
- جهانگیری امیرالمؤمنین ﷺ ۲۷۸
- ادا کردن امام زمان دیون شیعیان خود را در زمان ظهور ۲۷۸
- بعضی از رفتار قائم ﷺ در زمان ظهور ۲۷۹
- مدت سلطنت آن حضرت ۲۸۰
- حدیث غریبی از حضرت صادق ﷺ ۲۸۰

- ۲۸۳..... وارد شدن پرچم‌های سبز مصری در شامات
- ۲۸۴..... بیان مؤلف
- ۲۸۴..... کوبیده شدن رایات قیس در مصر و روایات کنده به خراسان و بیان مؤلف
- سلطنت کردن بنی‌عبّاس در نزدیکی قیام قائم بعد از منقرض شدن دولت آنها و این در مدّت کمی پیش از قیام قائم است ۲۸۶
- امتحان و فتنه در دین..... ۲۸۷
- برگشتن مردم از دین اسلام..... ۲۸۷
- در کراهیت وقت قرار دادن برای ظهور..... ۲۸۸
- قیام مردی در قم از اهل آن برای دعوت کردن به حق و متابعت کردن جمعی او را که دل‌های ایشان مانند پاره‌های آهن باشد و در فضیلت قم ۲۹۰
- در فضیلت و مدح شیعیانی که در آخرالزمان به دین خود ثابت بمانند ۲۹۱-۲۹۲
- مراد از نعمت باطنه در آیه شریفه امام زمان است..... ۲۹۲
- فتنه بنی‌عبّاس از فتنه ترک زیادتر است..... ۲۹۳
- برداشته شدن رحم از دل‌های شیعیان در آخر زمان ۲۹۴
- امتحان مردم آخرالزمان و باقی ماندن کمی از مردم در دین خود ۲۹۵
- ندای آسمانی در ماه رجب و ظاهر شدن دستی در مقابل آفتاب ۲۹۶
- کشته شدن پانزده نفر شجاع در میان مکه و مدینه و بیان این که قائم عج به صورت جوانی قیام می‌کند..... ۲۹۸
- قیام سفیانی و یمانی و مروانی و شعیب بن صالح پیش از ظهور قائم است..... ۳۰۰
- سفیانی در زمان سلطنت بنی‌عبّاس قیام می‌کند..... ۳۰۱
- قیام قائم وعده‌ای است از جانب خدا که هیچ خلفی در آن نیست ۳۰۵
- علامات خاصّه ظهور و بعضی از مطالب دیگر..... ۳۰۶
- خدا در یک شب امر قائم را اصلاح می‌کند..... ۳۱۰
- ظهور روزنامه‌های مختلف ۳۱۳
- برداشته شدن علوم حقّه از میان مردم ۳۱۴

- دیدن احمد بن اسحاق قمی حضرت قائم عج را ۳۱۵
- منکر وجود قائم منکر جمیع انبیا و رسل است ۳۱۸
- حضرت قائم در زمان قیام مانند داود پیغمبر به باطن حکم می‌کند ۳۲۰
- حضرت قائم مناره‌ها و قصرها که در مساجد ساخته شده خراب می‌کند ۳۲۰
- وقوع جنگ جهانی مقارن با قیام است و بیان مؤلف ۳۲۱
- حکایت علی بن مهزیار و رسیدن او خدمت آن حضرت و خبر دادن آن حضرت به او چندی از
علامات ظهور خود را ۳۲۳
- لغات حدیث و ترجمه آن ۳۲۶
- بیان مؤلف حقیر و پاره‌ای از اشعار او ۳۳۴
- حکایت علی بن مهزیار به طریق دیگر ۳۳۵
- ترجمه حدیث ۳۳۸
- بیان مؤلف ۳۴۱
- حدیث ابراهیم بن مهزیار ۳۴۲
- شرح لغات حدیث ۳۴۸
- معنای حدیث ۳۵۲
- بیان مؤلف ۳۵۹
- بیان بعضی از علائم در توقیعی که برای شیخ مفید از ناحیه مقدسه صادر شده ۳۶۰
- توقیع دیگر برای شیخ مفید و در آن است بیان بعضی از علائم ۳۶۱
- ترجمه توقیع ۳۶۲
- پایان بخش نهم از دوازده بخش کتاب نوائب الدهور ۳۶۳
- بخش دهم در اخبار صحابیه و تابعیه و بیرون آمدن پرچم‌های سیاه از خراسان ۳۶۴
- بیرون آمدن مردی از مشرق با جماعت مختلفه که مردم را به آل محمد دعوت کنند و آنها از اهل
دین نیستند، دروغ می‌گویند ۳۶۴
- بیرون آمدن مردمان بی‌دین و پا برهنه‌ای که مردم را مانند زرع درو و نابود کنند و آمدن
پرچم‌های زرد به مصر و از آنجا رفتن به شام و ظهور پرچم‌های سیاه از طرف مشرق و
پرچم‌های زرد از طرف مغرب و به یکدیگر رسیدن ایشان در شام ۳۶۵

- فرود آمدن لشکر ترک در آمد و حمله کردن ایشان بر مسلمانان و هلاک کردن خدا ایشان را به برف و باد و سرمای سخت و فرود آمدن روم در جزیره و هلاک شدن ایشان به مرض طاعون ۳۶۷
- علامت انقراض بنی عباس ظهور سرخی است در جو و ظاهر شدن ستاره‌ای است در مشرق که مانند ماه نور دهد و ظهور قحطی در مشرق و داهیه‌ای در مغرب و مرگی آشکارا در طرف قبله .. ۳۶۸
- ظاهر شدن آتشی عمودی از سمت مشرق که همه مردم آن را ببینند و وقتی که این آتش ظاهر شد، باید مردم تهیه طعام یک سال برای خود بکنند و حدوث علامتی و حادثه‌ای در ماه رمضان ۳۶۹
- ظاهر شدن ستاره‌ای از طرف مشرق که مثل ماه شب چهارده نور دهد برای اهل زمین و این ستاره در آفاق می‌گردد در ماه صفر - یا یکی از دو ماه ربیع، یا در ماه رجب -، و حرکت چینی‌ها و ترک‌ها بنحوی که رومی‌ها متابعت کنند آنها را با پرچم و صلیب و گرفتن آفتاب در ماه رمضان دو مرتبه و ظاهر شدن ستاره‌ای که مانند مار به خود پیچد و نزدیک باشد دو سر آن به هم بچسبد و وقوع دو مرتبه زمین لرزه در دو شب نحسی و افتادن شهابی از آسمان با صدای شدید در سمت مشرق که از آن بلای سختی به مردم رسد ۳۷۰
- ظهور فتنه شدیدی در شام و ظهور فتنه‌ای در مغرب. در آن وقت ملجأ و پناهگاه یمن خواهد بود ۳۷۱
- ماندن سفیانی مدّت چهار ماه در مصر و کشتن و اسیر کردن او اهل مصر را ۳۷۳
- تفسیر ﴿حم عسق﴾ و قتل عظیمی در بغداد ۳۷۳
- تفسیر دیگر از ﴿حم عسق﴾ و سوختن یک سمت بغداد که در یک طرف شطّ است و به زمین فرو رفتن قسمت دیگر از آن ۳۷۴
- فتنه شدیدی سفیانی در کوفه و اطراف آن و قتل و غارت و اسارت شدید و شکست خوردن لشکر سفیانی از لشکر شعیب بن صالح ۳۷۷
- خروج شعیب بن صالح در ری با چهار هزار نفر که لباس‌های سفید پوشیده باشند و کلاه‌های سیاه بر سر دارند با پرچم‌های سیاه ۳۷۸
- مالک شدن مردی شام را و مالک شدن مردی مصر را و وقوع قتال در میان ایشان و بیرون آمدن مردی از مشرق با پرچم‌های سیاه کوچک ۳۷۹
- ساقط کردن سفیانی اولاد جعفر و اولاد عباس را و نابود کردن صاحبان پرچم‌های سیاه بزرگ را .. ۳۷۹

- موت خلیفه‌ای که جمع مال می‌کند و خلیفه شدن کودک صغیری و خلع شدن او پس از دو سال و خسف قسمت غربی مسجد دمشق و خروج سه نفر در شام و خروج مغربی‌ها در مصر علامت خروج سفیانی است ۳۸۱
- بیرون نمی‌آید مهدی تا آن که هر رئیسی کشته شود و مالک شدن مردی از بنی‌هاشم و بیرون آمدن مردی از بنی‌امیه . پس از آن مهدی قیام می‌کند ۳۸۲
- از علامات خروج مهدی بیرون آمدن پرچم‌های مغربی است به سرکردگی یک نفر مرد لنگی از قبیله کینه و کافر شدن مردم در آشکارا به خدا ۳۸۲
- وقت خروج مهدی از امور بدائیه است و علم آن نزد خداست ۳۸۳
- بیان مؤلف و ترجمه عباس بن مرداس ۳۸۳
- نزول ترک و روم و جنگ‌های بسیار در روی زمین و باریدن بیست و چهار باران پی در پی پیش از ظهور مهدی ۳۸۷
- مالک شدن مردی از بنی‌عباس به نام عبدالله و اواخر سلطان بنی‌عباسی است ۳۸۸
- اجتماع هر مؤمنی به کوفه و ندای آسمانی که نداکننده جبرئیل است ۳۸۹
- سفیانی از روم باز نثار و صلیب می‌آید در حالتی که نصرانی شده و علامات چندی دیگر ... ۳۹۰
- ترجمه حدیث ۳۹۰
- کشته شدن نفس زکیه و ظاهر شدن آیتی در آفتاب ۳۹۳
- سلوک قائم در هنگام ظهور ۳۹۴
- طلوع ستاره سرخ و خراب شدن ری و فرورفتن بغداد و حرب اولاد عباس با جوانان ارمینیه و آذربایجان و وقوع جنگ عظیمی که هزارها هزار کشته شوند ۳۹۵
- زمان ظهور دینی جز دین اسلام باقی نخواهد ماند ۳۹۹
- فتح مسلمین بلاد روم و قسطنطنیه را و شکافته شدن دریا برای مسلمین و فتح قسطنطنیه به تکبیر ۴۰۰
- عجایب قسطنطنیه بحدی است که شنونده تصدیق نکند ۴۰۳
- عجایب قسطنطنیه به روایت عقدالدرر ۴۰۴
- عجایب قسطنطنیه به روایت ابن عباس ۴۰۶

- پایان جزء سوم کتاب و چهارده غزل از اشعار مؤلف در اظهار اشتیاق به ولی عصر علیه السلام ۴۰۷
- اشعار عربیة مؤلف در سلام به چهارده معصوم علیهم السلام ۴۱۸
- اشعار عربیة مؤلف در صلوات بر چهارده معصوم علیهم السلام ایضاً ۴۱۸
- تاریخ اتمام جزء سوم کتاب نواب الدهور في علائم الظهور ۴۲۰

تذکر:

فهرست مندرجاتی که مؤلف محترم در نسخه اصلی برای جلد های قبلی تدوین نموده برای جلد چهارم موجود نیست لذا این جلد فاقد فهرست مذکور است.

Sayyed Mohammad Hasan
Tabatabai Mirjahani

Nawaib al-Duhur
fi Alaim al-Zuhur

